جلد ششم

دانشگاه هاروارد

پروژه تاریخ شفاهی ایران

به کوشش حبیب لاجوردی



HARVARD
IRANIAN ORAL HISTORY
PROJECT

پروژه تاریخ شفاهی ایران هاروارد

جلد ششم

گفتگو با محمد باهری

مصاحبه با آقای محمد باهری

دکترای حقوق و استاد دانشگاه تهران

وزیر دادگستری در کابینه های اسدالله علم و شریف امامی

معاونت اسدالله علم در وزارت دربار

دبیر کل حزب رستاخیز

روایت کننده ــ دکترمحمد باهــری

تاریخ ــ هفتم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۱

س ــ خب آقای دکترباهری میل دارید از کجا شروع بکنیم خاطرات‌سیاسی‌تان را؟

ج ــ بنده خیلی از این تصمیمی که دانشگاه هاروارد گرفته وجنابعالی هم لابد مشوقشان بودید خیلی خوشوقتم ــ برای اینکه تاریخ واقعی ایران ــ یعنی تاریخ واقعی هرجامعه از خلال سرگذشت ناظران و آکتورهای سیاسی مشخص‌میشود . بنده هم درطول حیات‌خودم هم ناظر بــودم هم فعال بودم و میتوانم که یك Contribution ازطریق بیان مشاهداتم و خاطراتم در تنظیم تاریخ ایران داشته باشم واز این بابت‌خوشوقتم که این اقدام شروع‌شده و از جنابعالی خیلی تشکرمیکنم.

بنده فکرمیکنم که از آنروزی که بکار سیاست وارد شدم درشکل یك فعال یك عنصر ــ یك سلول فعال کوچکی مشاهدات‌خودم و اقدامات‌خودم و فعالیت‌های خودم و خاطرات‌خودم رابیان بکنم شاید بیشتربتوانم در تهیه تاریخ آینده ایران‌مشارکت داشته باشم.

بنده از دوران تحصیل به مسائل سیاسی و به فعالیت‌سیاسی علاقه داشتم. تحصیلات متوسطه وعالی بنده در دوره رضاشاه بود . در آن دوره برخورد با یك مومان سیاسی نکردم بنابراین هیچ کار سیاسی نداشتم. مشاهدات و ملاحظاتم در آن دوره شاید یك مشاهدات و ملاحظات عمیق و قابل توجهی نباشد بنابراین از این لحاظ هم ازش‌صرفنظر میکنم . اما بعد از اینکه رضاشاه ایران را ترك کرد یعنی مجبورش کردند ترك بکند خب عرصه‌هائی برای فعالیت سیاسی جلوی جامعه ایران و افراد جامعه ایران باز شد . از جمله جلو بنده (؟)

اولین عرصه‌ای که بازشد حزب توده بود . ولیکــن بنده بلافاصله مثل بسیاری از جوانها در آن دوره به صفوف‌حزب توده در ابتدای تشکیلش نپیوستم. درحالیکه تنهاصحنه‌ای بود که ظاهراً جذب میکرد افرادی راکه عاشق وعلاقمند به فعالیت‌سیاسی و مشارکت در زندگی و امورسیاسی

بودند . معذالک بنده احتیاط میکردم . احتیاطم از این بابت بود که غالب از مؤسسین وآنهائی که بنیادگذار این حزب بودند از مشهورین و معروفین کمونیستهای آن زمان بودند و من میترسیدم که در زیرعنوان حزب توده واقعاً" یک حزب کمونیست در شرف تشکیل باشد اینست که احتیاط میکردم. ولی رفته رفته با اشاعه شعارهائی که مربوط میشود و مطلوب میشود برای هرجامعه دموکراتیک و هرجامعه‌ای که در حال ترقی و رشد باشد . شعارهائی که داده میشد مطلوب بود برای همه افراد وخب مرا هم جذب کرد بیشتر. اینست که احتیاط را کنار گذاشتم و وارد حزب شدم ــ اواخر ٤٥ بود یا اوایل ٤٦ . البته این را هم باید بهتان بگویم که درمقابل این صحنه سیاسی صحنه دیگری هم وجود نداشت که صحنه سالم دیگری برای فعالیت سیاسی وجود نداشت . بلافاصله در مقابل این صحنه یک مووماتهای دیگری ظاهر شد اما این مووماتها واقعاً" مووماتهائی بودند برای دسته‌بندی ــ برای بیزنس و برای مقام جوئی برای موقعیت جوئی ــ یک صحنه‌هائی که حقیقتاً" عرصه مشارکت جوانها و مردم برای کارهای اجتماعی باشد نبود . این لازم است که اشاره بکنم که صحنه‌ای که مقابل حزب توده بود آنموقع صحنه حزب اراده ملی بود

س ــ　مال سیدضیاء

ج ــ　بله ــ و لازم است که یادآوری بکنم افرادیکه این صحنه را میساختند و در این صحنه کار میکردند ازچه قبیل بودند و هدف اصلی شان حفظ منافع‌خودشان بود و منافع بیزنسشان ــ منافع‌غیرمشروعشان ــ منافع موقعیت و مقامشان بود . اینست که آن صحنه‌ها برای جوانانیکه ابتدای زندگیشان بود ــ ابتدای زندگی سیاسی‌شان بود و ایده‌آلیست بودند این صحنه‌ها صحنه‌های جالبی نبود . اینست که صحنه حزب توده یک جاذبه‌ای داشت برای اشخاصی که میخواستند کارسیاسی بکنند . خصوصاً" که آن شعارهایش آزادی بود ــ شعارهایش نان برای همه بود فرهنگ برای همه بود ــ مسکن برای همه بود ــ و این شعارهائی بود که طبایع متجدد و مترقی و آزاد یخواه قبولشان میکردند . البته خب باید بهتان عرض بکنم که توی این شعارها و مخصوصاً" تاکتیکی که در استفاده از این شعارها درصحنه‌سیاسی عمومی مملکت و درصحنه سیاسی مجلس بکار میرفت یک طرفداری خاصی از سیاست‌شوروی و در آنموقع مخصوصاً" یک دشمنی خاصی

نسبت به سیاست انگلستان هم بود . خلاصه توجیه میشد که دوره گذشته یعنی دوره‌ای که رضاشاه سلطنت میکرد دوره اختناق و دوره عقب ماندگی و دوره ارتجاع بود که از طرف امپریالیسم انگلستان هم تقویت میشد . وعجیب است که درآنموقع باوجود یک یکی دوسه سال بیشتر از رفتن رضاشاه نمیگذشت کسی از نمایندگان آندوره وجود نداشت که بیاید دفاع بکند از آن اوضاع . دوره رضا شاه البته دوره آزادی عمومی نبود . اما یقیناً" دوره ارتجاع هم نبود _ اما یقیناً" دوره عقب ماندگی هم نبود . دوره رضا شاه یك برکت خیلی بزرگی داشت دوره امنیت بود . نمیخواهم حالا از دوره رضاشاه دفاع کنم و در مقام آنالیز آن دوره نیستم. حرفهائی هم دارم که _ کرتیك هائی هم دارم راجع به آن دوره _ اما مسلما" آن دوره دوره‌ای بود که یك برکتی داشت که هیچکس نمیتواند منکرش بشود و این برکت عبارت بود از امنیت . امنیت آندوره بوجود آمد . البته رضاشاه هدایت میکرد نیروئی که این امنیت را بوجود آورد ولی بهرحال نیروئی که امنیت را بوجود آورد نیروی مردمی بود _ انسانها بودند که با رضا شاه همکاری کرده بودند و این امنیت را بوجود آوردند . ازمیان انسانها هیچکس نبود که از این دست آورد خیلی مهم دفاع کند

س_ سرکار یکوقتی اگر عللش را . بفرمائید جالب است که چرا این افراد دفاع نمیکردند ؟

ج _ والله مثل الان

س_ خب همین _ بهمین دلیل

ج _ الان هم همینطور است _ شما ملاحظه کنید دوره گذشته دوره‌ای که با انقلاب ایران خاتمه پیدا کرده و منقرض‌شده در این دوره هم کارهای خوب‌خیلی زیاد شده . فرهنگ ما چقدرتوسعه پیدا کرده _ مملکت ما از نظر اقتصادی _ از نظر صنعتی _ از نظرکشاورزی حتی که همه عیب بهش میگرفتند چقدر بسط پیدا کرده . ولی حتی عواملی که در این توسعه و بسط شرکت داشتند مثل اینکه امروز برایشان ننگ است که از این همه پیشرفت دفاع کنند . و من هرجاکه می‌نشینم به این دوستان و رفقا میگویم ما یك جبهه‌ای تشکیل بدهیم وغرضی هم نداشته‌باشیم غیرازاینکه دفاع کنیم از دست آوردهائی که دوره گذشته برای آینده به‌میراث‌گذاشته بود و اگر از بین نمیبردند برایشان یك ثروتی بود . ولی اصلا" مثل اینکه می‌ترسند . وحتی

بعضی‌ها در عین حالی که در آن دوره مشارکت داشتند و فعالانه هم مشارکت داشتند امروز دارند همه چیز را منکر میشوند و خودشان را اساساً مثل اینکه وصله ناجای آن دوره می‌دانند مثل اینکه خودشان را میخواهند بچسبانند به دوره بعد و دوره انقلاب. این دوره هم حالا میرسیم به وضع حاضر بعداً صحبت خواهیم کرد. اما در آن دوره هم وقتی که حزب توده بوجود آمد کسی از آن برکت امنیت صحبت نمیکرد غیرقابل تردید بود برکت امنیت بود. برکت امنیتی که در آن دوره بوجود آمد کسی نمیتوانست ازش دفاع بکند و مبلغین حزب توده که البته تحت تأثیر سیاست تبلیغاتی روسها قرار داشتند بشدت از دوره سابق انتقاد میکردند و امپریالیسم انگلستان را هم مسئول میدانستند ومیگفتند که هیات حاکمه گذشته تحت حمایت امپریالیسم انگلستان این وضع عقب افتادگی و عقب ماندگی و ارتجاعی را برای ایران بوجود آورده‌اند و ایران را حفظ کرده‌اند و کسی هم نبود که دفاع کند از این قضیه. اینست که همه جوانها ــ خیلی از جوانها ــ غالب از اشخاصی که در دوره گذشته فعال بودند توی آن صحنه آنروز باحزب توده همکاری میکردند. بنده هم تحت تأثیر آن علاقه باطنی‌ام که میل داشتم در کارهای سیاسی فعالیت بکنم بالاخره بعد از یك چندی تردید به صفوف حزب توده پیوستم

س ــ در تهران یا در شیراز؟

ج ــ در شیراز ــ والبته آنجاتبلیغات برعلیه انگلستان با مزاق ماها جنوبیها بیشتر سازگار بود. ولیکن انگلستان در ایران از جنوب بیشتر نفوذ داشت ــ پلیس‌جنوب در شیراز تشکیل شده بود. عرض کنم که ...

س ــ مثل اینکه قبل از این تاریخ ٤٥ ــ ٤٦ هم حزب توده با احتیاط در مورد تاسیس‌شعبه در جنوب اقدام میکرد و در همین اوایل بود که دیگه باصطلاح ...

ج ــ بله ــ وقتیکه یك گروهی که بنده یکی از افرادش بودم پیدا کرد برای همکاری ــ بنده بودم و رسول پرویزی و فریدون توللی و جعفر ابطحی و یك عده دیگر از دوستان هم سن‌ما که حاضر شدیم باهاشان همکاری بکنیم آمدند و تشکیلات کمیته ایالتی آنجا را هم درست کردند

س ــ کی‌ها می‌آمدند؟ همه سران .یآمدند یا یک افراد خاصی می‌آمدند؟ اسکندری می‌آمد یا کشاورز یا . . .؟

ج ــ وقتی که حزب توده را آمدند درست کردند در شیراز ــ خاطرم هست دکتر رادمنش بود آمد عرض کنم که . . . و دکتر عابدی بود آمد ــ انجوی آنموقع توی حزب توده بود انجوی که بعدا" توی رادیو هم اخیرا" کار میکرد او بود آمد ــ ملکی بود آمد ــ عرض کنم که اینها بودند آمدند. ما بلافاصله پرداختیم به تشکیلات حزب و حزب را در شیراز توسعه دادن و وسعت خیلی زیادی پیدا کرد و خیلی زود ما توانستیم شعارهای حزب توده را در داخل فارس و تمام فارس منتشر کنیم. بطوریکه ظرف دو سه ماه ما یک قدرت بزرگ سیاسی منحصری در فارس شدیم.

اینموقع مصادف بود با ایامی که پیشه وری در آذربایجان ظهور کرده بود. مسئله آذربایجان ما را وادار به تردید در ریستگی و پیوستگی مان به حزب توده نکرد. به دلیل اینکه مسئله را اینطور وانمود کرده بودند که یک قیامی است آذربایجان برای آزادی ایران از دست استعمار و امپریالیسم ــ و مطالب برای ما روشن نبود ــ اخبار نمیرسید ــ روزنامه هم نمیرسید.

ولی در همین موقع یک پیش‌آمدهائی در همین ایام ــ پیش‌آمدهائی شد که بنده را دچار شک و تردید کرد. البته همه این چیزها پنج شش‌ماه بیشتر طول نکشید ــ ورود بنده در حزب توده و خروجم که برایتان شرح خواهم داد بیش از پنج شش‌ماه طول نکشید. حوادثی که در اینموقع ما باهاش مواجه شدیم و بنده را وادار به تأمل کرد مسئله آمدن کافتارادزه بود به ایران و تقاضای امتیاز نفت شمال را کردن. البته ما از حزب توده متوقع نبودیم که یک رژیم کمونیستی برای ایران تحفه داشته باشد و برقرار کند. اما وقتی که حزب کمونیست را یعنی مسلک کمونیزم و مرام کمونیزم را بنام یک مرامی که مخالف استعمار و استثمار است معرفی میکردند ما مترصد بودیم که دولت شوروی که یک دولت ضد استثمار و مبارزه با استثمار است دیگه درصدد استثمار نباشد.

وقتی که طرح قرارداد نفت‌شمال مطرح شد ــ بنده . . .

س ــ این برای بار دوم بود که مطرح شد البته ــ کافتارادزه سال ۴۴ دوره ساعد یک دفعه آمده بود و حالا لابد آن دوره‌ای بوده که قوام السلطنه . . .

ج — بله — بنده این مطلب را با اولیاء حزب مخصوصاً" شاید همین آقای احسان طبری بود. مطرح کردم که آقا این چه شکلی پیدا میکند — شوروی میآید در ایران یک شرکت نفت مشترک ایران و شوروی درست بکند. بالاخره این نفتی که استخراج میشود این علاوه بر مخارج بهره برداریش یک مقداری منافع خواهد داشت — این منافع مربوط است یکمقداری به دسترنج کارگران ایرانی — این منافع دسترنج کارگران ایرانی را شورویها چطور می برند اگر استثمار نمیخواهند بکنند چطور می برند. جواب خیلی صریحی آقای طبری نتوانست بدهد. باز در همین موقع مسائل دیگری پیش آمد کرد موضوع عنوان کردن اینکه ایران حریم امنیت است برای شوروی. من دریک جلسه بود عنوان کردم گفتم من نمیفهمم یعنی چه؟ حریم البته درحقوق مدنی یعنی یک فضائی که مالك دارد اما مالکیتش محدود است به منافع مجاور است. وقتی که خانه من حریم است برای خانه مجاور یعنی من تصرفاتی نمیتوانم در این خانهام بکنم که مخالف منافع خانه همسایه است. پس بنابراین مالکیت من محدود است. اگر قرار باشد ما حریم امنیت شوروی باشیم و این را شما دارید قبول میکنید این را به حاکمیت ما شما صدمه میزنید لطمه میزنید یعنی ما حاکمیت کاملمان را قبول نداریم. یك خنده ای کردند که آقا درعالم باید ما بدانیم وقتیکه بلوکه وجود دارد بایستی مرکز این بلوك امنیت داشته باشد. حرفهای خیلی — که بهیچوجه نه فقط مرا قانع نکرد بلکه تردیدم را بیشتر کرد. تا ابتدای سال ٤٦ بود مثل اینکه فتنه جنوب شروع شد.

س— پائیز ٤٦

ج — نه از شهریور شروع شد — بله شاید مثلاً" مرداد شروع شد. مرداد شروع شد و پستهای ژاندارمری را ایلات خلع سلاح کردند

س— قشقائی ها ؟

ج — قشقائی ها بودند بله — قشقائیها بودند. نمیدانم من واقعیت این ماجرا را اصلاً" نمیدانم چی بود. یك کار سرخود بود — با توافق سیاست خارجی بود

س— اسم اون آقای (؟) رامیآورند — آقای رشیدیان رامیآورند توی . . .

ج — من هیچ ندیده ام. برای خاطر اینکه خاطرم هست در بعضی از آثار شاه ـ شاه به این چیزی که اسمش را گذاشتند نهضت با نظر بدی نگاه میکرد ـ اصلاً او بعنوان یك خیانت حتی این را اگرحافظه ام درست کفایت بکند ـ بعنوان یك خیانت تلقیش میکرد شاه. بهرحال خب حمله این یورش به شهر شیراز هدف اولیشان ما بودیم ـ توده ایها بودند. که ما فرارکردیم و آمدیم تهران. بنده آنجا اینقدم آخر بود که دیگه برداشتم در همکاریم با حزب توده. رفتیم در جلسه ای بود البته جلسه رسمی کمیته نبود اما افراد کمیته بودند ـ ایرج اسکندری بود ـ العوتی بود ـ شاید امیرخیزی هم بود ـ این سه نفر بودندشان در این جلسه آنچه که من خاطرم هست من بودم و رسول پرویزی بود. یادم نیست فریدون تولّلی بود یانبود. شاید فریدون تولّلی نبود قبلاً رفته بود. همین هم چیزهائی که بین ما و این اشخاص رد وبدل شده بود مثل اینکه با فریدون تولّلی هم ردو بدل شده بود. رفتیم آنجا و صحبت بکنیم که تکلیف چی میشود؟ چه باید بکنیم؟ بااین وضعی که در فارس پیش آمده. اینها شدیداً بما اعتراض کردند که شما چرا اینهمه تند درجنوب رفتید و چرا خلاصه اش این اندازه فعالیت تان توسعه داشت. مکالمات ما خلاصه نتیجه اش این شد که آقایون ما را مورد مؤاخذه قرارمیدادند که چرا صمیمانه و مخلصانه زیر شعارهای حزب توده در فارس کار کردیم و بما فهماندند که شما فقط یك مترسك هستید برای اغراض کلی حزب درتمام ایران. وضمناً توی همین صحبت ها هم نشان دادند که خودشان هم مترسکی هستند برای اغراض شوروی در دنیا. این مکالمات شاید یکساعت یکساعت و نیم طول کشید. و از در دفتر کمیته که آمدیم بیرون بنده به دوستم آقای پرویزی گفتم من دیگر نیستم ـ من دیگر شما مرا عضو حزب توده قبول نکنید برای خاطر اینکه مدتی بود داشتم تحمل میکردم ـ مدتی بود داشتم تفکر میکردم و تردید میکردم ولی دیگر امروز بطور قطع بریدم با اینها

س ـ شما خودتان عضو کمیته ایالتی بودید؟

ج ـ من عضو کمیته ایالتی بودم ـ مسئول شورای دهقانان بودم ـ خیلی مسئولیتها داشتم وهمانموقع تصمیم گرفتم که بروم اروپا و تحصیلات حقوقم را تکمیل کنم.

س - علاقه‌ای به باصطلاح ملحق شدن به آن انشعاب خلیل ملکی نداشتید

ج - نخیر - برای خاطراینکه ملکی فکر میکرد که رهبری حزب توده بد است ولیکن شعارهایش بستگی‌هایش اشکالی نداشت و فکر میکرد رهبری حزب توده در گذشته خوب نبوده و بهمین جهت مواجه با شکست شدند . اینست که فکر کرد - خودش هم عضو کمیته مرکزی نبود خلیل ملکی عضو کمیسیون تفتیش بود . ملکی آمد انشعاب کرد بعضی از دوستان ما هم پیوستند باهاش ولی بنده نه نپیوستم واینها فکر میکردند که روسها سایرین را ول میکنند و اینها را میگیرند . روسها سایرین را ول نکردند و اینها را هم نگرفتند . صدای اینها که بلند شد شب رادیو مسکو - رادیوئی که بهرحال پیام شوروی را برای حزب توده میداد اینها را محکوم کرد و سابقی ها را تأیید کردند . و همیشه وضع شوروی بعد از این هم در همه موارد همینطور بوده . هیچوقت یك جریان رویزیونیست را هرچند در این رویزیون صلاحی باشد و مصلحت مردم باشد و راه صحیح باشد هیچوقت تأیید نکرده - راههای اصلی همان - ریشه‌های اصلی را که پیوندهای اصلی را باهاشان داشتند آنها را تقویت کردند من هیچوقت ندیدم . در اینجا هم همان کار را کردند . همان کمیته و همان تشکیلات راتقویت و تأیید کردند و خلیل ملکی راهم محکوم کردند . خلیل ملکی و خیلی عرض‌کنم که باصطلاح خودش‌را باخته تلقی کرد برای اینکه فکر میکرد اینکار موجب میشود که روسها تقویتش بکنند ولی درست نشد . بهرحال من از حزب توده آمدم بیرون و رفتم شیراز چون وکالت عدلیه میکردم برگشتم شیراز و کارهایم را سرو صورت دادم چون وکالت عدلیه میکردم پرونده‌هایم را تنظیم کردم - تمام کردم

س - دانشگاه تهران رفته بودید شما؟

ج - من لیسانسیه حقوق دانشگاه تهران بودم . شاگرد اول سال ۱۳۲۰ بودم در دانشکده حقوق تهران . عرض کنم که سال بعد یعنی برای ماه مرداد بود - مرداد سال بعد آمدم تهران و برای تهیه پاسپورت بود که چند ماهی هم پاسپورت طول کشید و بهرحال بنده نوامبرسال ۴۷ آمدم پاریس . بنده از نوامبر۴۷ پاریس بودم تا فوریه ۱۹۵۴ ودر این هفت سال - هفت‌سال کمتر

البته همش درس میخواندم و مطالعه میکردم . دکترای دولتی حقوق گرفتم در عرض‌کنم مؤسسه جرم‌شناسی کار کردم . مؤسسه روابط بین الملل کارکردم ـ سیانس پولیتیک گرفتم ـ فلسفه خواندم ـ خلاصه همش درس میخواندم . درآنموقع از طرف توده‌ایها هم بازمجدداً خیلی بمن مراجعه شد همه را رد کردم گفتم من دیگر اصلاً با حزب توده کاری ندارم ـ شما بدانید که من هیچ پیوندی نخواهم داشت با حزب توده ـ برای اینکه حزب توده دیگر برای من شناخته شده است ـ همان شش‌ماه برای بنده کافی بود . فقط عرض کنم که خاطرم میآید در دعوای نفت که مصدق داشت در پاریس یك Association بنام Associationحزب توده‌ایها هم تشکیل شده بود . این Association دوتاجبهه داشت یك جبهه مصدقی ها بودند ـ ناسیونالیست‌ها . (؟) یك جبهه‌اش هم جبهه توده‌ایها بودند . توده‌ایها هم هنوز درشان انشعاب بوجود نیامده بود . چینی عرض‌کنم کوبائی ـ این انشعاباتی که الان ملاحظه میکنید هنوز بوجود نیامده بود ـ توده‌ایها یك پارچه بودند . درمقابلشان فقط مصدقی‌ها بودند . خب مبارزه میکردند با همدیگر Association . بنده درهمین سالهای اخیر ـ همان سالهائی که مصدق مبارزه Association میخواهد یك تلگرافی بشود به مصدق که در مبارزه ملت ایران با انگلیس‌ها ما حاضر هستیم که از پول آن شهریه‌ای که دریافت میکنیم صرفنظر کنیم برای خاطر اینکه دولت ایران الان گرفتار تهیه و ضیقه ارزی است و . . .

منظورم از شهریه این نبود که دولت مجانی پول میداد ـ دولت فقط ارز را با قیمت دولتی به محصلین میفروخت . خاطرم هست آنموقع لیره سیزده تومان بود و بهر محصلی در ماه چهل لیره میدادند . لیره در بازار آزاد آنوقت رسیده بود به بیست و هفت‌تومان ـ بیست و هشت تومان بنابراین محصل برایش خیلی مشکل بود ـ با همان چهل لیره قناعت بکند و لیره راهم بخرد سی تومان مثلاً ـ بیست و هشت تومان ـ بیست و نه تومان بجای اینکه لیره را بخرد سیزده تومان . برای من مخصوصاً این مطلب قابل تحمل نبود من نمیتوانستم واقعاً لیره سیزده تومان بخرم . این بود که تصمیم گرفتم بروم در جلسه عمومی Association راصادقانه برای همه بگویم و آنها را منصرف بکنم از یك تلگراف دسته جمعی بلکه بهشان حالی کنم هرکسی که میتواند در این مبارزه شرکت کند شخصاً به اولیاءاش سفارش بکند که ارز نگیرند

از دولت . تلگراف کردن که کمکی نمی‌کند بلکه عملاً منصرف شدن از گرفتن ارز مهم است و مفید است و یک کمکی است به دولت . برای آن کسانیکه درس نمی خوانند ـ خیلی ها درس نمی‌خوانند ـ کسی که درس نمی خواند ول بکند برود ایران چرا بماند اینجا بنام محصل ارز بگیرد .

س ـ توی آن جلسات از کسانی که بعداً سرکار آمدند کسانی بودند ـ کسانیکه بعداً توی دولت بودند ؟

ج ـ بلـه ـ یکی از اشخاصی راکه می شناختم و طرفدار آن جبهه بود دکتر هدایتی بـود . دکتر هادی هدایتی بود . دکتر هدایتی که سابقاً وزیر آموزش بود آنموقع از ناسیونالیست‌ها و از مصدقی های خیلی سرسخت بود ـ کسی که بنظرم میآید الان همین بود ـ خیلی ها بودند آنموقع . دکتر مجیدی هم آنموقع بود اما من نمیدانم دکتر مجیدی در آن جلسه شرکت داشت یا نه . دکتر نهاوندی مثلاً بود نمیدانم آنموقع توی جلسه شرکت داشت یانه برای خاطر اینکه من هیچ معاشرت نمیکردم . بنده خارج از پاریس زندگی میکردم ـ ایزوله بودم غیر از رفتن به کتابخانه و از کتابخانه برگشتن بخانه هیچ کاری نداشتم هیچ معاشرت نداشتم واقعاً نمیدانستم.

بنده رفتم در آن جلسه خیلی شلوغ بود در یکی از سالنهای (؟) مثل اینکه درآنجا شرکت کردم و وقتی مطلب مطرح شد اجازه خواستم. اگر اشتباه نکنم این آقای دکترمهدی ـ بهار هم آنموقع بود توی آن جلسه . بنده اجازه خواستم و رفتم آنجا و البته از علاقه جوانها و محصلین در این مبارزه‌ای که ملت با خارجی دارد به استحقاق حقوقش تجلیل کردم. اما گفتم بایستی این فداکاری در حد توانائی هرکسی باشد . کسانی هستندکه اساساً این پول برایشان فایده ندارد که میگیرند اینجا مانده‌اند برای چی ـ اینها بروند بیرون . یک کسانی هستند که امکان دارند ارز آزاد ـ یا اینکه اینجا موجودی دارند ـ کسب دارند کار دارند اینها هم نگیرند . اما یک عده‌ای هستند که نمیتوانند . درس می‌خوانند و درس خواندن هم کار خوبی است برای مملکت هم مفید است یک سرمایه‌ای است و اینها نمیتوانند ـ استطاعت اینکه بتوانند

ارز آزاد بخرند ـ صرفنظر کنند از این پول این استطاعت را ندارند و بنابراین شما یك تلگراف کلی خواهش میکنم نکنید که همه اینکار را بکنند ـ همه کس استطاعت این Sacrifice را ندارند . از جمله آدمهائی که استطاعت این Sacrifice راندارند من هستم و هیچ ننگی هم ندارم از اینکه عنوانش بکنم میگویم من استطاعت این Sacrifice راندارم بنابراین تسلیم این Sacrifice هم نیستم و اگر شما بخواهید تلگرافی بکنید که از طرف دیگر از اشخاصی که من هستم باشد من اعلام میکنم که قبول ندارم این حرف را . این Intervention مؤثر شد و تلگراف را درشکل کلی نکردند ـ بعداً در یك شکل دیگری به یك ترتیب دیگری این اقدام را کردند . بهرحال این مطلب موجب شد که . . آهان درآنموقع توده‌ایها هم موافق با این مبارزه نبودند . کارشکنی میخواستند برای مصدق بکنند بنابراین این طور کارها هم توده‌ایها خوششان نمیآمد . بنابراین من که صرفاً مبتنی بود به نفع شخصی خودم و مصلحت شخصی خودم اینها خیلی خوشحال شدند . منهم هیچ آگاه نبودم . بعد از آن جلسه سراغ خانه ما را گرفتند و چندتایشان آمدند پیش من که آقا شما گوشه گرفتید و شما میتوانید مفید باشید و مؤثر باشید و جلسه . . . گفتم والله من اصلاً بهیچ وجه نمیدانستم که این مطلب به مزاق شما سازگار است . اصلاً از جبهه‌گیری Association اطلاع نداشتم والا اگر اطلاع داشتم شاید در این شکل اقدام نمیکردم برای اینکه نمی‌خواستم عمل من تعبیر بشود و شما بدانید بهیچ وجه من حاضر به همکاری باحزب توده نیستم . من از سال ۱۹۴۶ با حزب توده قطع کردم و من دیگر عضو حزب توده نیستم ولی شما . . . و یکوقت هم مکنست رویرویتان هم قراربگیرم این را هم بهتان بگویم ـ یکوقتی چون من حالا اینجا درس‌میخوانم و معنی ندارد درکار سیاست دخالت کنم ولی برگردم ایران باز علاقه دارم به کارهای سیاسی و ممکنست رویرویتان قراربگیرم بنابراین روی من حساب نکنید و بروید .

خب بنده دیگه چند ماه دیگر هم در فرانسه ماندم و دیپلمهایم را گرفتم و تزم را پلی کپی کردم و به‌کتابخانه‌ها دادم و حقیقتش اینست که میل هم داشتم بمانم برای اینکه داشتم‌سوسیولوژی

میخواندم ولی دیگر نمی‌توانستم بمانم. از نظر مالی و ملاحظات خانوادگی . این بود که بلند شدم آمدم ایران

س — چه سالی میشود ؟

ج — بنده به سال ایرانی اواخر سال ۱۳۳۲ و بسال فرنگی ۱۹۵٤ — بنده فوریه ٥٤ — دوم سوم فوریه ٥٤ که هوا هم خیلی سرد است از پاریس حرکت کردم با قطار آمدم مارسی و از مارسی هم با کشتی آمدم بیروت و از بیروت هم با اتوبوس آمدم تهران . بله مثل اینکه پانزده هم شانزده هم اسفند بود رسیدم تهران .

خب تهران که رسیدم آنجا من مشتاق کار سیاسی و مشارکت در کارها . سه آلترناتیو مقابل من بود . یکی رفتن — تسلیم فعالیت زیرزمینی شدن با حزب توده بود . یك آلترناتیو دیگر هم عرض کنم که همکاری با المان‌های طرفدار مصدق بود . یك آلترناتیو دیگر هم این بود که همکاری با دستگاه کنم.

س — با مصدقیها آشنائی قبلی داشتید یعنی ارتباطی بود که بشود گسترشش داد

ج — چرا — بله . بنام فعالیت سیاسی نه — ولیکن دکتر شایگان معلم من بود و از آدمهائی بود که خیلی بمن علاقه داشت . دکتر شایگان . . .

س — زندان نبود هنوز آنموقع

ج — نخیر — آنموقع نبود هنوز زندان بعداً زندانی شد . یا شاید دستگیر بود نمیدانم ولی بهرحال سنجابی بود شایگان بود — و کسان دیگر هم بودند . نمیدانم خاطرم نیست شایگان آنموقع دستگیر نبود برای خاطر اینکه من شایگان را هم دیدمش قبل از اینکه — منتهی در خانه‌اش پلیس بود ولی من شایگان را دیدم بمناسبت یك کار وکالتی دیدمش چند ماه بعدش . چون زندان بود آزاد شد باز از دومرتبه گرفته بودندش . بنده . . . راجع به شایگان میگفتم. شایگان معلم من بود وقتیکه من دانشکده حقوق میخواندم رئیس دانشکده حقوق بود و در کارنامه من متاسفانه جزو چیزهائی که غارت شده و رفته — یك چیزی نوشته . نوشته که بزرگترین افتخار یك دانشکده اینست که بتواند هرسال یکنفر یا دونفر مثل فلانی تحویل جامعه بدهد — این را با امضاء خودش

نوشته توی کارنامه‌ام .

بله ـ خیلی معذرت میخواهم دارم خاطراتم را میگویم والا آدم از خودش تعریف کردن خیلی مطلوب نیست ـ امیدوارم آدمهائی هم که این حرفها را می شنوند از این بابت بر من خرده نگیرند ـ جای خرده گیری زیاد است اما لااقل از این بابت که مرا بعنوان یك آدمی که لاف میزند تلقی نکنند . بهرحال ـ عرض کنم که بنده با حزب توده که بهیچ وجه حاضر نبودم همکاری بکنم به آن دلیلی که بیان کردم . اما با دار و دسته مصدق هم بهیچوجه حاضر نبودم همکاری بکنم

س ـ چرا؟

ج ـ آهان ـ برای خاطر اینکه من مصدق را بعنوان یك آدمی که در مسائل مملکتی مسئولیت را در درجه اول بعهده بگیرد در مقابل مردم نشناختمش ـ خب البته انگلیسها مسلط بودند بر منابع نفتی ما و می‌بردند و میخوردند . قیام کردن برعلیه انگلیسها برای اینکه حقوق ملت ایران را بتوانند استیفاء بکنند بسیارخوب بود اما تا کجا؟ تا آنجائی که پدر مردم را در بیاورند ؟ ما باید میدانستیم یعنی مصدق که حتماً میدانست که ملت ایران توانائی استخراج ـ تصفیه و مخصوصاً تجارت نفت را ندارد . یك مطلب کومپلیکه ائی است . احتیاج به متخصص داشتیم ـ احتیاج به Administrator احتیاج به تکیه‌گاههای بازار داشتیم ـ احتیاج به وسیله نقلیه ـ هیچکدام از این وسیله‌ها را نداشتیم . ایشان بهیچوجه توجه به . . . حالا حقیقت قضیه آیا منافع یك دسته جات دیگری مطرح بود و مدافع منافع دستجات دیگری بود برعلیه منافع . . . اصلاً من آنها را نمیدانم ـ نقل میکنم. کسانیکه دشمن مصدق هستند طور دیگری صحبت میکنند . اما من این اندازه میتوانم بگویم که عملیات مصدق تا این حد که یکی ملت ایران را داشت از یکی از منابع زندگی عادی خودش محروم میکرد در آنموقع این حکایت از این میکرد که خودش را مسئول در مقابل سرنوشت ملت ایران نمیدانست . انسان برای اینکه بدنام نشود و از زیر بار مسئولیت در برود این آدم آدم خوبی نیست . انسان اگر مسئولیت را قبول بکند بایستی تن به بدنامی‌اش هم بدهد . خب البته

می‌نوسید اگر یك قرارداد ی ببیند د بالاخره و تا یك حدود ی برای خارجیها هم منافعــی قائل بشود برای اینکه بتواند بیشتر منافع ایران را تأمین بکند این فکر میکرد که مردم ایــران متهمش میکنند . بکنند ـ بکنند هیچ اشکالی ند ارد ـ تو اگر خودت را مسئول میدانــی د ر مقابل مردم بگذ ار مردم ترا متهم بکنند ـ بگذ ار مردم بهت بد بگویند تو کارت را انجام بده مگر تو آمده‌ای با د لخوش کرد ن مردم حکومت بکنی .. تو آمده‌ای برای آسایش مردم حکومــت بکنی ـ حالا مردم توجه نکنند ـ اشکال ند ارد . من از این بابت مصد ق را یك عیب بزرگی برایش قائل بود م. از طرف د یگر مصد ق د ر اد اره مملکت متکی بر عوامفریبی بود و

س ـ نمونه‌ای هم د ارید ؟ مثلاً چجور

ج ـ همین کارش ـ همین کار نفتش کار عوامفریبی بود . علاوه بر این مصد ق هم همچین به آئیــن مشروطیت و آئین د مکراسی بیش از شاه احترام نمیگذ اشت . او هم میخواست انتخابــات بمیل خود ش بگذ ارد ـ او هم به مجلس احترام زیاد ی نمیگذ اشت . مگر وقتی اختیارات برای شخص خود ش گرفت ایــن احترام به مجلس بود ؟ اختیارات برای خود ش گرفت برای شخص خــود ش برای هیات د ولت هم نگرفت ـ خود ش می‌نشست توی تختخواب قانون مینوشت امضاء میکــرد میگفت این قانون اجرا بشود ونمونه‌های زیاد ی است د رانتخابات که شخص‌مصد ق اعمال نفــوذ کرد ـ یك شخص معینی وکیل شده یك شخص‌معینی نشده . پریشب منزل رامبد بود یم ـ رامبــد نقل میکرد میگفت که د ر گیلان د ر طالش و آنجاها ـ گفت من انتخاب‌شد م . اعتبارنامـــه ام را هم بهم د اد ند ولی مصد ق بایستی قائم مقام که مرد متنفذ ی بود باید توی د ستش باشـــد میگفت بعد از اینکه انجمن نظار منحل شده اعلام میکنند که اگر کسی شکایت د ارد شکایت بیایــد بکند . بعد میآیند تمام صند وقها را باطل میکنند ـ یك صند وق را فقط میگذ ارند که این صند وق پنجاه رأی قائم مقام زیاد تراز ایشان رأی د اشته ـ قائم مقام مثلاً با ٥٢٠ رأی میآید وکیل میشود د رصورتیکه توی آن صند وق مثلاً رامبد ٤٧٠ رأی د اشته . خب به د ین ترتیب رامبد را اعتبار-نامه‌اش‌را ازش میگیرند وعرض‌کنم که قائم مقام را وکیل میکنند . فقط برای خاطر اینکــه مصد ق خواسته بود . این یك مورد ش بود که همین پریشب رامبد برای من نقل میکرد . بنابرایــن از

نظر رعایت دمکراسی و آزادی رجحان و برتری نسبت به شخص شاه نداشت و مسئله نفت شاه درست روشش روش خلاف مصدق بود. او احساس مسئولیت کرد. خب شاه مگر نمیدانست قرارداد بستن با کنسرسیوم وجهه‌اش را میآورد پائین ولی معذالك چون احساس مسئولیت میکرد تصویب شد کرد دیگر. خب همیشه هم مردم بهش فحش دادند ـ بد گفتند ولی معذالك چون احساس میکرد مسئولیت برای خودش این بود که این بدنامی را بجان خرید و قبول کرد. در این زمینه من یك خاطره‌ای برای شما نقل بکنم. وقتیکه قیمت گزاری نفت از دست کمپانیها افتاد بکشورهای تولید کننده نفت مثل اینکه ۱۹۷۳ بود و قیمت نفت برای اولین بار از مرز ده دلار تجاوز کرد ـ درحدود یازده دلار شد. از دو سه دلار رسید به یازده دلار. یکی دو روز بعد از این حادثه من از کوه پیمائی هفتگی برمیگشتم. من معمولاً روزهای جمعه میرفتم اوین و درکه آن سمت کوه گردش میکردم. نزدیك ساعت یازده بود داشتم برمیگشتم توی راه مرحوم ارسلان خلعتبری را دیدمش. ارسلان خلعتبری را شما میدانید که وکیل عدلیه بود ـ وکیل مجلس بود یکی از آدمهائی بودکه بادارودسته جبهه ملی هم همکاری و توافقی داشت حالا من ارتباطشان را زیاد نمیدانم ولی بالاخره توافق هائی داشتند. خب به من یك محبتی داشت از بابت این که در عدلیه روش بنده را پسندیده بود وقتی که داشتم میآمدم جلو من برخورد کرد و سلام وعلیك و گفت که فلانی این پیش آمدی که شده من یك خاطره‌ای دارم که برای شما نقل میکنم. گفت وقتیکه قرارداد کنسرسیوم آمد مجلس شاه من و دکترجزایری را خواست ـ ما هردو وکیل مجلس بودیم. گفت که این قرارداد قرارداد ایده‌آل من نیست. من میدانم که منافع و حقوق ایران در این قرارداد تأمین نیست اما چه کنم؟ در بیمارستانهای ایران دوا وجود ندارد. آسپرین نیست اگر دولت افغانستان یك هواپیمای قارقاره سر سرخس بفرسته ما وسیله دفاع نداریم ـ برای اینکه پول نداریم. من ناچارم این قرارداد را امضاء بکنم برای خاطر اینکه بتوانم منابع مالی برای ضروری ترین کارها فراهم بکنم. گفت که شاه آن قراردادی را که ایده‌آلش نبود امضاء کرد ولی همین طور مرحله به مرحله در ارتباطش با مسائل نفتی پیشرفت کرد تا امروز بعنوان یك مرد مؤثر در سازمان اوپك توانست قیمت گزاری نفت را هم حتی بدست بگیرد. اتفاقاً خیلی معذرت میخواهم متفرقه بازصحبت میکنم.

س ـ عیب ندارد

ج — من این مطلب را یکی دوسال بعد بیك مناسبتی برای شاه نقل کردم. گفتم که ارسلان خلعتبری بمن یك همچین حرفی را زد . شاه گفت و من تمام مطلب را به آنها نگفتم . گفت همین قرارداد که ایده‌آل من نبود ــ همین قرارداد که من معایبش را میدانستم چیست من ناچار بودم امضاء اش بکنم مگر بهمین آسانی این قرارداد را حاضر بودند ببندند ٠این قرارداد را بشرطی امضاء میکردند که مجری اش یك شخص معینی باشد ــ منظورش دکتر امینی بود . یعنی اگر دکتر امینی متصدی اجرایش میشد آنوقت این قرارداد را تازه امضاء میکردند . بلــه بهر صورت من با چیزهای دکتر مصدق حاضر نبودم کار بکنم برای خاطر اینکه مبانی کار آنها را مبانی دماگوژیك میدیدم. آخر شما ملاحظه کنید اینها همه صحبت از آزادی میکنند وعیبی که به دستگاه گذشته میگرفتند ــ عیب این بود که دستگاه دستگاه اختناق است . من البته این کلمه اختناق را خیلی کلمه زیادی می بینم برای اوضاع گذشته ایران . ولی البته قبول میکنم که آزادی عومی آنچه که در کشورهای دیگر وجود دارد در آن شکل وجود نداشت در ایران . اما ضمناً" درنظرداشته باشید که کولتور جامعه ما هم برای داشتن آزادی عومی درشکلی که درجوامع دیگر است نبود . کولتور جامعه ما درحد داشتن آن آزادی عومی نبود . برای اینکه ملاحظه کردید خواستند آن آزادی را بدهند این بساط پیش‌آمد دیگر. همان آدمهائی راکه جبهه ملی ها میگفتند چرا اینها را گرفته‌اید آزادشان کردند و همین بساط را فراهم آوردند ــ هنوز هم دارند اینکارها را میکنند ــ میکشتند محاکمه بدون محاکمه کردن . حتی محاکمه میکنند اشخاص‌را محکوم میکنند به چند سال حبس بعد بدون اینکه یك محاکمه مجددی بکنند تیربارانشان میکنند . اینها همان آدمها هستند همان آدمهائی هستند که توی آن رژیمی که اسمشان را گذاشته‌اند اختناق گرفته بودند برای اینکه صفتشان این بود دیگر ــ خلق و خصلتشان این بودکه آزادی را ازش سوء استفاده بکنند . اساساً" مفهوم آزادی بنظر بنده یعنی تحمل آزادی دیگران را کردن . والا آزادی یعنی آدم خودش امکان دست و پا زدن ــ امکان حرف زدن ــ امکان بیان کردن پیدا بکند این معنای کامل آزادی نیست . معنای کامل آزادی اینست که جامعه درشرایطی باشدکه تحمل بیان

دیگری را بکشد . این غائله که طرفدار آزادی بودند دنبال این بودند که خودشان هرکاری دلشان بخواهد بکنند اما دنبال این نبودند که بگذارند دیگران هم حرف خودشان را بزننـد این آزادی را در این شکل میخواستنـد من این آزادی را قبول نداشتم. بهرحال از نظـــر اداره مملکت هم دکترینی نداشتند ــ فلسفه‌ای نداشتند بنابراین اینها را هم نمیتوانستـــم باهایشان همکاری بکنم.

عرض‌کنم این بود که البته دلم میخواست که در شکلی مشارکت در سازندگی ایران بکنم. در همین موقع امیر اسدالله علم به گروه روشنفکرانی که دور مجله سخن بودند پیوسته بود و از میان آن گروه

س ـــ کی هابودند اینها؟

ج ـــ حالا عرض‌میکنم. از میان این گروه یك دسته چند نفری را گلچین کرده بود و آنها هم او را ــ پذیرفته بودند و در واقع یك کانون Progressiste را بوجود آورده بودند . البتـــه کسانی که دور انجمن سخن بودند و ماهانه یك جلسه تشکیل میدادند خیلی ها بودند . تمام اشخاصی بودند که توی سخن چیز می نوشتند یا به سخن علاقمند بودند وچپ هاهم بودنـــد تویشان ــ توده ایها هم بودند . دکتر خانلـــری بود عرض‌کنم که آن عده‌ای که به‌اصطـــلاح به امیر اسدالله علم بیعت‌کردند و پیوستند و او هم آنها را عــــزم کرد و قبول کـــرد رسول پرویزی بود وعرض‌کنم خانلری بود و جهانگیر تفضلی بود وعرض‌کنم که یار شاطر بود ــ این عده بودند .

بنده هنوز نیامده بودم به این جریـــان . یك مبارزه‌ای هم بین امیراسدالله علم پیش آمد و عبدالرحمن فرامرزی . عبدالرحمن فرامرزی رفته بود در دفتر علم ــ علم آنوقت رئیس املاك بود مثل اینکه توقعـــی داشت و علم آنجا ایستادگی جلویش کرده بود شاید ایستادگیش تـــوأم بایك نوع‌خشونت‌هم بود . بهرحال ــ عبدالرحمن فرامرزی که یکی از نویسندگان بزرگ ایـــران بود آمد توی روزنامه کیهان و شروع‌کرد به امیراسدالله علم پرخاش کردن وپریدن و برعلیـــه آنموقع‌هم عبدالرحمن فرامرزی یکی از نویسندگان بزرگ وکردن گلفت دولت بهند ازه ــ دولـت بیاره ــ یك همچین ترتیبی بود . امیـــر اسدالله علم تنها ماند ولیکن همین اطرافیان سخـــن

که بهش گرویده بودند ازش دفاع کردند و کسی که مخصوصاً در این دفاع نقش خیلی مهمی را داشت با وجود یکه ازش هم انتظار نمیرفت رسول پرویزی بود که قلم کشید و برعلیه فرامرزی و دفاع از

س- در سخن

ج - نخیر در روزنامه - روزنامه "ایران ما" بود- آنوقت روزنامه "ایران ما" بود. اینکه میگویم از رسول پرویزی انتظار نمیرفت از بابت این بود که رسول پرویزی جنوبی بود وعبدالرحمن فرامرزی هم جنوبی بود. یك پیوند و قرابتی باهم داشتند و فرامرزی انتظار نمیرفت که رسول برعلیه او قلم بکشد ولیکن این کار را کرد و این موجب شد که امیراسدالله علم به این گروه بیشتر اعتماد پیدا کرد. در همین موقع بود که من آمدم ایران - رسیده بودم ایران بعد مشغول همین فکر بودیم که چطور کار سیاسی بکنیم. رسول پرویزی از من سئوال کرد که من پیوستم به امیر اسدالله علم. بعضی از دوستان سابقمان مرا ملامت میکنند و میگویند که تو رفتی با یك فئودال ساختی نظر تو چیست؟ من گفتم که من در راهی که حزب ..ه میرود و راه خیانت است نخواهم بود - در راه عوامفریبی و راه سرگشتگی و پریشانی هم که مصدقی ها هستند - آنها هم نخواهم بود. راهی که سازندگی ایران در پش باشد هرعیبی هم که در پش باشد اگر سازندگی ایران در پش باشد میسازم و با آن همکاری میکنم و امیر اسدالله مثل اینکه آینده یك همچین حرکت سازندگی برای ایران هست. بنابراین من تأیید میکنم تو را و منهم هستم. بعد از این اعلام بنده هم با....

روایت‌کننده آقای دکتر محمد باهری
تاریخ : ۷ آگوست ۱۹۸۲
محل : شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۲

بعد از اینکه به رسول پرویزی اعلام کردم که راه راه صحیحی هست و منهم با تو موافق هستم در واقع منهم پیوستم به همان گروه کوچک و شروع کردیم به همکاری کردن ، البته یکی دو سالی همکاری ما با مرحوم علم ..

س- پس چهار پنج نفر بودید؟

ج- بله آنموقع چهار و پنج نفر بودیم . شروع کردیم بهمکاری کردن با مرحوم علم وخاطرم هست اولین همکاری جدی که با مرحوم علم داشتم موضوع استیضاحی بود که از وزارت کشور مرحوم نیکپور کرده بود

س- عبدالحسین نیکپور ؟

ج- بله عبدالحسین نیکپور مثل اینکه یک دلتنگی پیدا کرده بود از منتصر که شهردار تهران بود برای اینکه گویا دیواری ساخته بود بدون پروانه منتصر مثل اینکه این دیوار را خراب کرده بود ناراحت شده بود وخلاصه با وزارت کشور شروع کرده بود .....

س- درآنموقع آقای علم وزیر کشور ؟

ج- وزیر کشور بود وخب استیضاحی کرده بود سئوالاتی کرده بود راجع به شهرداری بیشتر شهرداری البته ، ومرحوم علم از من خواست که به این سئوالاتی که شده است با مراجعه به پرونده ها گزارش تهیه کنم . چیز عجیبی است یک مطلبی من تا اینجا برخورد بهش کردم که خیلی جالب است یادآوریش ، یکی از مسائل این بود که شهرداری تهران اقدام به وارد کردن کره کرده است از خارج و این کره ،خلاصه این معامله معامله صحیحی نبوده است آنموقع مثل اینکه در ایران وضع کره سخت شده بود مشکل شده بود شهرداری فکر کرده بود کره وارد بکند وعرض کنم که به این ترتیب کمبود کره را

جبران بکند ، کره ازخارج واردکرده بود کره هایخارج کره تمیز ، پاکیزه بهداشتی وپاستوریزه ، حالا جنبه استیضاح وجنبه ایرادی که نیکپور داشت به این مطلب کنار مطلب علیحده ایست که قابل ذکرنیست امامن استفاده ی دیگری ازاین موضوع میخواستم،این کره آقاوقتی که آمده بودایران مردم ایران این کره راحاضرنبودندبخرند ومصرف کنند برای خاطراینکه عادت نداشتند .

س - عطروطعم نداشته است لابد ؟

ج - نخیر مسئله اینستکه موضوع عادتکه اله مانی ازکولتور یک مملکتی هست بایستی همیشه موردتوجه قراربگیرد . زمامداران مملکت که نخواهندبه کولتور ومسئله عادت ومسئله خوی مداوم مردم توجه کنند هرچندکه نیتشان نیت خوب باشد موفق نمیشوند . کولتور را بایستی درنظرگرفت نمیشد کولتور یک مملکت رایک مرتبه بهم زد . بنده ازدوره رضاشاه تعریف کردم وگفتم یکی ازبرکت های آندوره امنیت بود . حالا بشما عرض بکنم که رضاشاه یک مرتبه میخواست مردم راعوض بکند ،یک مرتبه لباسشان راعوض کند ، یک مرتبه عاداتشان راعوض کند ، یک مرتبه ازایرانی درآن معنای خاصی که داشت بیرونش بکند فرنگی شان بکند.نمیشد اینطور این بودکه مردم بدشان میآمد این دورغ کهنیست ،مردم خیلیخوششان نمیآمدازرضاشاه برای خاطراینکه به عاداتشان با کولتورشان درافتاده بود . حالا خواستم این مطلب رابخاطرآمده بود عنوان کنم . بهرصورت .

س - شماسمتی داشتید دروزارت کشور درآن زمان ؟

ج - نه هیچ کاری نداشتم نه بنده هیچ کاری نداشتم ، بنده آنموقع مشاورحقوقی بودم یکی دوشرکت وکاروکلالت عدلیه شروع کرده بودم نه دوستانه ازمن خواست چون ژوریست (؟) بودم وبهاین مسائل واردبودم خواست که کمک بکنم درتنظیم این کار . بله در هرحال موضوع خاتمه پیداکرد.

س - جلسات منظمی داشتید ؟

ج - تقریبا" ، تقریبا" ، بله .

س - مثلا"ماهی یک دفعه هفته ای یک دفعه باایشان ؟

ج ـ نه . یعنی ایشان که‌درجلسات سخن میآمد بنده هم جلسات سخن میرفتم ولیکن پیش‌آمدهائی که میشد مثل همین ترکها ، حالا بعدبشما عرض میکنم که پیش‌آمدهای بعدی‌دیگر چیزهای ما را خیلی‌نزدیکتر کرد . درآنموقع من میدیدم که زمامداران ایران یعنی حکومت ایران درمقابل سه‌ضرورت متعهد .

س ـ هستند یا نیستند ؟

ج ـ متعهدهست ، متعهد هست درمقابل چیزهای بین المللی‌درمقابل Instance های بین المللی که تاءییدشان میکردند پشتیبانی شان میکردند . یکی مسئله آزادی های‌عمومی واجازه تاءسیس احزاب . مثل اینکه حکومت ایران مخصوصا" شخص‌شاه متعهدبودکه‌بایستی برای رژیم حزبی است ، حکومت‌حزبی درایران برقراربکند وشاید فشارهم بیشترازطرف‌آمریکائی بود . یکی دیگرمسئله اصلاحات‌ارضی بوده‌فکرمیکردندکه معنانداردکه اراضی حاصلخیز ایران در دست مالکین بزرگ باشد ویک عده ای بنام رعیت‌دراین اراضی کاربکنندوزحمت بکشندوقسمت‌اعظم ازمحصول رابدهندبه مالک . این سیستم هم سیستم پذیرفته وقابل تحملی نبود واینستکه رژیم ایران متعهدبودکه مسئله اصلاحات‌ارضی راحل کند . یک‌ضرورت‌دیگری که‌بنده میدیدم دستگاه متعهداست‌درآن ، مسئله مبارزه بافساداست ، ایـــن تعهد تعهدهمیشگی بود .منتها آن مسئله اصلاحات‌ارضی شاید ازچندی به‌اینطرف‌بکلی دیگرفراموش شده بودوشاید انجام شده تلقی میشد ولی مسئله‌اداره مملکت بارژیم حزبی ومسئله مبارزه‌بافساد تااین روزهای آخرهم برقراربود . هم درآنموقع ما مواجه بود جامعه ما مواجه بااین سه‌ضرورت‌بود ولی اینجا یک مطلبی بایستی بشما عرض‌بکنم وآن اینستکه بنده غیراز Passion وشوقی که‌برای کارهای سیاسی داشتم passion وشوق وعلاقه زیادی هم به کارهای دانشگاهی داشتم و میل داشتم که واردانشگاه‌بشوم ودرهیئت علمیه دانشگاه مشغول کاربشوم . این مطلب راازاینجهت‌نقل میکنم چون میخواهم محیط دانشگاهی

را درآن زمانهم اینجا منعکس کرده باشم می بینید که آخر این دانشگاهی درچه شرایطی بودالبته روزهای آخر بهترنشده بود ولی لااقل این وضعی که برایتان نقل میکنم تغییرپیدا کرده بود . بسختی حاضربودندهیئت علمیه دانشگاه ودانشگاهیان بسختی حاضربودندکه یک الــه مان هـا وعناصر نوئی رادرداخل خودشان جذب بکنند .وعجیب است درحالیکه هیئت علمیه بهیچوجه درحال پیشرفت نبود راکدبود کارتحقیقی کار مطالعه ای که مستلزم پیشرفت قدرت علمی باشدازآنها کمترملاحظه میشد . خب لااقل برای جبران این عقب ماندگی محیط دانشگاه باید اجازه بدهندکه الــه مـان هـای تازه بیاید ودانشگاه باین الــه مـان هـــای تازه نوبشود روز به روز . ولیکن نمی گذاشتند ،نمی گذاشتند آن کسانیکه سنگرهای دانشگاهی راگرفته بودند این سنگرها را میگفتندنمی خواهیم کسی دیگر در آن نفوذ کند تازنده هستیم هستیم بعد که رفتیم آنوقت یک کس دیگر .واقعاً " خیلی مشکل بود که من بتوانم واردانشگاه بشوم ، درحالیکه خب ازبزرگترین دانشگاههای دنیا دانشگاه پاریس که باصطلاح سیستم حقوقی را موازی باسیستم حقوقی ایران تعلیم میداد این سیستم آنموقع فرانسه یک سیستمی بودکه باصطلاح سرمشق سیستم حقوقی ایران بود بنابراین تعلیم حقوق وتدریس حقوق درپاریس برای ژوریست های ایران خیلی مفیدبودو خیلی ضروری بود وماآخرین تیپی بودیم که ازدانشگاه پاریس آمده بودیم بیرون واین هم باید بشما عرض کنم آن سالی که بنده فارغ التحصیل شدم یک سال استثنائی بود . بعدازجنگ بود وفرانسوی هاآمده بودندسیستم تحصیلات حقوقشان رادرش تجدیدنظرکرده بودند برای خارجی ها یک سیستم مخصوص ، برای خودفرانسوی ها یک سیستم علیحده . سیستم فرانسوی هابنام سیستم d'état ودولتی بود ،سیستم خارجی ها سیستم Université ودانشگاهی بود دیپلمشان . برای اینکه ما خارجی هائی که زبان درست خوب متوجه نمیشدند آنها بتوانندبا سهولت دیپلم دانشگاهی بگیرند ولی فرانسوی ها با عمق بیشتری تحصیلات حقوق را طی کنند . بنده بایک اجازه مخصوصی که دانشگاه پاریس بمن دادتوانستم که تحصیلات

دولتی را شروع کنم وباخودفرانسوی ها درس بخوانم وامتحان بدهم وموفق شدم .
بنابراین دیپلم خیلی معتبر داشتم .

س - دکترای D'état

ج - دکترای دولتی داشتم بله . دوسه نفردیگربا ما آمدندآن سال ،عرض کنم ندیم بودکه معاون وزارت خارجه بود قبل ازیک سال ، قبل ازمن شد .خیلی برجسته بود ازمحصلین برجسته ایرانی بود .دکتر سقری بوددرحقوق . البته چندنفردیگرهم دراقتصادازدانشگاه پاریس دکترای دولتی گرفتند ولی دکترای دولتی کسان دیگری هم گرفتند سال های بعد اینها در Province ودرایالات بودند اهمیت آنجا هم مثل پاریس نبود . بهرحال خب من یک همچین دیپلمی هم داشتیم برای دانشگاه میتوانستیم مفید بودیم خصوصا" که من سابقه کارحقوقی داشتم وکسیکه پراتیک میداشت وتحصیلات حقوقی عمیق میداشت البته بیشتر میتوانست مفیدباشد خصوصا" که من تحصیلات تئولوژی وفقه اسلامی هم داشتم .منتظربودم که دیگربه سهولت واردبشوم امابهیچوجه فرصت نمیدادند آنجاهم . بلا آخره عده زیادی میخواستندواردبشوند.جهانشاهی بودمیخواست واردبشود عرض کنم که همان دکتر سقری که اسمش راآوردم میخواست واردبشود ، دکترطباطبائی بود وخانمش ،ده دوازده نفربودیم که میخواستیم وارد بشویم هی مراجعه اینور وآنور بلا آخره قرارگذاشتندکه درسال ۱۳۳۵ قرارگذاشتند که دررشته های مختلف حقوق مدنی ، حقوق جزاء ، اقتصاد ،حقوق اداری یک عده ای رابنام دانشیار استخدام کنندردانشکده حقوق . بنده تخصصم در حقوق مدنی بود عرض کنم که گفتندباید امتحان بدهید .باورکنیداین مطلبی را که میگویم اصلا" استادها نمیتوانستند امتحان بکنند ، اصلا" چه امتحانی میتوانستند بیچاره ها بکنند. خلاصه برای اینکه آنهائی که فضول تربودند وسرزبان دارتربودند برای آنها وشایددیپلمشان اعتباربیشتری داشت برای آنها بیشتر بازی درآوردند . ومن هیچوقت برای هیچ کاری تشبث نکردم .مرحوم رسول پرویزی ازدوستان خیلی

خیلی نزدیک من بود ازعشق من نسبت به مسائل دانشگاهی وکاردانشگاهی آگاه بود اوبدون اینکه من بهش بگویم به مرحوم علم میگوید که مثل اینکه دردانشگاه برای فلانی دارند بازی درمیآورند تلفنی میکند مرحوم علم به امام جمعه واصلا" دیگرهمه مسائل تمام شد دیگر .

س - رئیس دانشگاه کی بود آنموقع ؟

ج - رئیس دانشگاه آنوقت دکتراقبال بود . بله مابهرحال توانستیم واردانشگاه بشویم . امامیخواهم بشما عرض بکنم این باصطلاح خست ،این امساک درپذیرفتن قابلیت های علمی دردانشگاه یک مطلب عمومی بود من یک مثالهای دیگری برای شما میزنم برای اینکه ببینید که چطوردرآنموقع هرآدمی که یک قابلیتی داشت ومیخواست واردانشگاه بشود برای این بازی درمیآوردند ولی برای آدمهائی که قابلیت نداشتند وناتوان بودند بسهولت راه راباز میکردند . وقتی که راه بازشدها .

س- درکه بازشد وداخل تشریف بردید بازهم اشکال .....

ج - بعله بعله بعله . عرض کنم که دکترصناعی راشما میشناسید ؟ دکتر صناعی روانشناسی رادرانگلستان خوانده است عرض کنم که شاگرد Laski بوده و Laski برای این خیلی احترام قائل بود عرض کنم که درادبیات ایران سهم بزرگی دارد ، شأن بزرگی دارد ، یکی ازنویسندگان خیلی خوب ایران است برای ورود این دردانشگاه تهران بازی درآوردند . این دکترصناعی . یک کس دیگررا بازمثال برای شما میزنم شایدبشناسیدش دکترنسوت (؟) ،دکترنسوت یکی از بهترین روانشناسان ایران است،وبرای اینهم بازی درآوردند وواقعا" حالا موقعی این میخواست واردبشود که بنده ، دکترصناعی ، دکترخانلری دیگردردانشگاه موثر وصاحب نفوذ بودیم بنابراین توانستیم اورابیاوریم . منظورم اینستکه وضع دانشگاه یک همچین ترتیبی بودآنموقع . عرض کنم که یک آدمی هائی که این محیط تنگ وعرض کنم که تنگ نظری رادردانشگاه بوجودآورده بودندوحفظ میکردند بودند تااین اواخر . یادم میاید بنده وقتی که برای اولین مرتبه تحقیقات و

درسم را اجازه دادم چاپ بکنند چاپ شد ازچاپخانه چندنسخه اش راآوردندپیش من صبح رفتم دانشگاه ، دانشکده من فکرکردم که خب قبل ازهمه کس من یک نسخه ازاین کتاب درسیم را بدهم به رئیس دانشکده خب طبیعی است دیگر . رفتم اطاق دکتر عمید .

س - امین یا عمید ؟

ج - عمید . خب آدم بایدبگوبداین چیزها را . رفتم اطاق دکترعمید سلام واحوالپرسی واینها بعدنسخه کتابم راجلدظریفی هم گفته بودم کرده‌بودند گفتم این چیز خیلی ناقابلی هست ولی خب دیگرچون برای بچه ها چاپ شده‌بودواینهاگفتم که برای نقادی نسخه اولش راتقدیم شما بکنم . خب معمولا" آدم اگرقراربا شدکه یک شیشه ادوکلن هم ببرد به‌یک کسی بدهد این شیشه ادوکلن راباز میکنند نگاهش میکنند چقدرخوب استتعارف اینطوراست . باورکنیداین مردحتی لای کتاب راباز نکرد . اصلا" مثل اینکه ناراحت شدکه من چراکتابم راچاپ کرده ام . بعدکه از اطاق آمدم‌بیرون ، ازاطاقش آمدم بیرون به‌یکی ازآدمهای محرمش گفتم که من پیش دکترعمیدبودم وکتابم رابه‌اوودادم وخیلی پشیمانم کاش میشد بروید شما کتا ب راازاوبگیرید بیاورید . گفت چرا ؟ گفتم آقا اینکه رسمش نیست آدم یک‌کتاب میآید به یک‌کسی می‌دهد آخر نگاه میکند اولش را چندصفحه‌دارد بعضی ها فهرست دارد فهرست رانگاهش بکنند قیافه اش رانگاه بکنند بعد پاساژش را نگاه کنند بعدبگویدمیخوانم بعدتازه پنج شب ده‌شب بعدش یک‌کاغذی مینویسد کتاب شما راخواندم اینجایش . خب عیب بگیرد ،ایرادبگیرد خب لااقل این علاقه استکه آدم . آخر این یعنی چه . آدم به رئیس دانشکده کتابی که چاپ کرده است میدهد این اصلا" لایش راوانکند واصلا" مثل اینکه ناراحت بشودکه‌شما کتاب راچاپ‌کردید . یک همچین روحیه هائی بوددر دانشگاه مایک همچین وضعیت ایـــن کولتـــــور عمومی است . بله بهرحال دراین موقع که ماآمده‌بودیم در ایران سالهای اول من میدیدم که‌هئیت‌حاکمه ایران مواجه بااین سه‌ضرورت هست . حزب ، مبارزه بافساد ، اصلاحات ارضی ، همین موقع بودکه مرحوم‌علم بااشاره

شاه درصدد برآمد که حزب مردم را درست کنند . خب بهرحال از ما دعوت کرد والبته بنده درشورای اولیه حزب نبودم ولیکن مسئول کمیسیونهای وابسته حزب بودم .
بله این حزبی را که مرحوم علم موءسس آن بود باکمک یک عده دیگری که اعضای شورا را تشکیل میدادند وبیشتر نمایندگان مجلس بودند ودرواقع حزب opposition بود، حزب اقلیت بود ، حزب حاکم نبود . مرحوم علم دراین موقع سمتی دردولت نداشت .

س- این دوره دکتر اقبال است دیگر ؟

ج - بله . وحزب دولت وحزب اکثریت را مرحوم اقبال تشکیل دادو اسمش هم حزب ملیون بود. آنموقع مملکت ظاهرا" با یک سیستم دوحزبی اداره میشد که حزب اکثریت اسمش حزب ملیون بود ، حزب اقلیت اسمش حزب مردم بود . دبیرکل حزب اقلیت اسداله علم بود .دبیرکل حزب ملیون نصرت اله کاسمی بود . ولی رئیس ورهبر اصلی وواقعی خوددکتر اقبال بود. عرض کردم که ظاهرا "مملکت با سیستم دو حزبی اداره میشد.غرض ام ازکلمه ظاهرا" این بودکه واقعا "مملکت روی سیستم حزبی اصلا" اداره نمیشد برای اینکه اداره مملکت روی سیستم حزبی اینستکه اولا" نمایندگان پارلمان راحزب معرفی کرده باشد وبعدا این حزب هم یک ایدوئولژی مشخص یک پروگرام مشخص داشته باشدکه نسبت به حزب دیگر اختلافی داشته باشد . وبهرحال حزب اکثریت یک پروژه هائی داشته باشد وحزب اقلیت در مقابل این پروژه کیت پروژه داشته باشد یا پیشنهادهائی داشته باشد . این بهیچوجه مسئله ازاینقرار نبود . Directive اصلی برای اداره مملکت ازطرف شخص شاه داده میشد .

س- حتی آنزمان ؟

ج - بله . شخص شاه میداد وبایستی دیگر سیستم حزبی بمرحله اجرا درآوردن این تصمیم را درشکل قانونگذاری ومقدمتا " درشکل یک مباحثه حزبی بیرون

بیاورند وبعدبمعرض اجرا بگذارند . والا تصمیمات اصلی کار را شاه میگرفت . اینکه فرمودید حتی درآنموقع ؟ بنده یک مثال میزنم برای شما . در دوره نخست وزیری مرحوم اقبال بود که یکی ازنمایندگان مجلس ،ظاهرا " دکتر پیرنیا ،دولت را استیضاح میکند . آن مطابق مقررات پارلمانی در ظرف یک مدت معینی دولت بایست بیاید به استیضاح پارلمان جواب بدهدوبعدرای اعتماد بگیرد . خب تردیدی نداشت که دولت میتوانست بیاید وبه استیضاح دکترپرنیا جواب بدهدویقینا " همرای اعتماد میگرفت برای خاطراینکه نمایندگان مجلس موافق با دولت بودند. دولتی که شاه انتخاب کرده بود . حتی دراین اندازه رعایت قواعدو آداب پارلمانی دولت نمیکرد . رئیس دولت آمدپشت مجلس گفت من منتظرمیشوم که اعلیحضرت ازمسافرت برگردند ازایشان اجازه بگیرم که آیا به استیضاح شما جواب بدهم یاجواب ندهم . ملاحظه میکنید؟

س- توی مجلس رسما " گفته بود ؟

ج - بله گفته است نوشته شده هست . البته من نمیخواهم عیب بگیرم راجع به اینکه چرا مملکت روی سیستم حزبی اداره نمیشد . برای خاطراینکه واقعا " کولتور اجتماعی ماهم مناسب باشکل اداره مملکت به ترتیبی که درممالک غربی متداول هست نبود .هرمملکتی یک کولتوری دارد کولتور اجتماعی شما الان ممالک غربی رادرنظربگیرید همین فرانسه انگلستان آلمان ایتالیا وآمریکا اینها باهمدیگرمشابه نیستند . تصمیماتی که دولت انگلستان میگیرد درارتباط با پارلمان بکلی متفاوت هست باتصمیماتی که دولت فرانسه میگیرددرمقابل پارلمان . حتی درطول تاریخ دولتهای مختلفی که آمدنددرهمین کشور فرانسه روابط شان باپارلمان ونظام دموکراسی شان همیشه یک شکل نبوده است . ازوقتی که دوگل آمده درخوداین فرانسه این نظام پارلمان ودولت بکلی متفاوت شده است بانظام پارلمان ودولت درزمان قبل ازدوگل . بنابراین من ازاین بابت نمیخواهم ایرادبگیرم ولی بهرحال متوقع بودن اینکه یک مملکتی که

آمادگی ندارد روی سیستم حزبی اداره بشود این را مجبورش بکند بیاید یک مرتبه در شکل دوحزبی مثل آمریکا مثل انگلستان روی سیستم حزبی اداره بشود این یک توقعی یک تحمیل ، یک تحمیل ، یک توقع نابجا ویک تحمیلی به این مملکتی هست .

س - شما در این حزب چه نقشی داشتید ؟

ج - حالا عرض میکنم حضورتان . بنده امیدوار بودم .بنده این مطلبی که الان این قضاوتی که الان کردم راجع به بنده بعد از تجربیات چندین ساله است چند دهه است چند ده ساله است .بنده آنموقع امیدوار بودم که بتوانم به حزب یک قوام بدهم: .حالا من تمام فعالیت ام را ،فعالیت شبانه روزی ام را اختصاص داده بودم به کار حزب .غیر از صبح تا ظهر که فعالیت ام مخصوص بکارهای دانشگاهی بود وشبها هم که میرفتم خانه بکار مطالعه وکارهای تهیه در س واینها میپرداختم تمام بعد از ظهر بنده درحزب بکار بودم وقت صرف میکردم ووقتم را بکار میبردم .

س - محلی داشت واینها ؟

ج - بله محلی داشت بنده دفتری داشتم .

س - کجا بود محل ؟

ج - محل حزب درخیابان صبا بود . درتهران درخیابان صبا بود . روزنامه ای داشتیم .

س - اسم روزنامه چی بود ؟

ج - روزنامه اندیشه مردم بود ، بعله روزنامه اندیشه مردم بودکه دردوره‌ای که حزب فعالیت داشت بیشتر ایام روزنامه را بنده اداره میکردم .اگرهمیشه نه ولی خیلی ایام سرمقاله را من مینوشتم البته با درنظر گرفتن ملاحظاتی که مرحوم علم داشت . سیاست حزبی بایدبگوئیم . خب اخبار وچیزهای دیگرهم فراهم میکردندمیدادند . بله عرض میشودکه مسئله این بودکه حزب اکثریت هرطرحی‌راکه مدآورد که یعنی دولت بنام حزب اکثریت هرطرحی راکه میآورد خب با اشاره اعلیحضرت همایونی یک پیروی از نیات مبارک همایونی .

س - تازگی داشت این ؟ (؟) یا دولتهای قبل هم میگفتند؟

ج - شایددولتهای قبل هم نه این اندازه ، دولتهای قبل شایداحتراما " میگفتند

ولی این دولت به‌پیروی ازمنویات مبارک همایونی ....

درمقابل این استدلال به‌پیروی ازاوامر همایونی یک فرمول دیگری پیدا Opposition کرده‌بود میگفت‌که شما پیرواوامر همایونی هستید اماشمااوامر همایونی را درست نفهمیدید . اوامرهمایونی راما درست میفهمیم شمادرست نمی فهمید . این به این ترتیب بحث‌دراین بود که اوامرهمایونی چی هست ؟ حزب درواقع عملا" تبدیل شده بودبه اواخر یک دستگاهی برای برپاسازی تظاهرات والا حـــزب یعنی یک وسیله دیـــالـــوگ یک صحنه برای تبادل نظر وتبادل آراء بهیچوجه یک همچین چیزی نبود .

س- در شهرستانهاهم فعالیت خاصی ؟

ج- نخیر . نخیر عرض‌کنم که مادرابتدای کار خب میدانیدهمیشه حزب و Opposition کارش‌آسانتراست مخصوصا" درابتدا . درابتدای امرمورداستقبال ماقرارگرفتیم کارگرهابماروی آوردند ،بیشترروشنفکرها بماروی آوردند، خب الـه مان هائی هم که درداخل حزب مابودند چون الـــــه مان های نزدیک به‌قدرت نبودند وطبیعتا" الـــــه مان های قدرت‌جو ودرپی قدرت رونبودند احتمالا" منزه تر ،احتمالا" باایده آلیست‌هاموافق تر ، وملایمتر ومطبوع تر بودند این بودکه یک جاذبه ای داشت . خب حـــــــــــزب موافق دولت حزب اکثریت یک‌حزبی بودکه جای اشخاصی بودکه دنبال مقام وموقعیت ، مسند ، منصب ، حقیقتش‌اینستکه نمیتوانم بگویم درآن موقع دنبال بیزنس بودند . یک‌چند نفر سازمان اصناف‌واینها .ومن نه ،نمی شناسم کسی که دنبال بیزنس‌وآنموقع ها توی حزب ملیون بودند. ولی بهرحال آدمهائی بودند که دنبال مقام وموقعیت‌وقدرت واینهابودند . مـن کوشش میکردم چون بنده مسئول کمیسیون سازمانهای وابسته بودم . اینجاگفته شدکمیسیونهای وابسته درحقیقت‌این واقعیتی است کمیسیون سازمانهای وابسته

س- کـــه عبارت‌بودند .

ج- تمام اصناف‌سندیکاهای کارگری ، اتحادیه ها ، انجمن هاوهرسازمان اجتماعی که وجودداشت‌ازطریق آن کمیسیونی که بنده مسئول آن بودم مرتبط میشدباحزب .

تمام جامعه بهرحال . بنده به این ترتیب که میرفتم درمیان دسته های مختلف ، دسته های مختلف ، محلات ، اصناف ، بازار صحبت میکردم وخب بهرحال اشخاص هم نسبت به دولت انتقاداتی داشتند شکایتهائی داشتند ، تقاضاهائی داشتند درخواستهائی داشتند اینها بیشترا زطریق ما میخواستند کارهایشان راانجام بدهند متشبث میشدند. ما فکرمیکردیم که به این ترتیب میتوانیم که به حزب یک واقعیتی بدهیم . ولی خب واقعیت حزب موقعی میسر بود که این استقبالی که نسبت به حزب بشود یک جوابی هم داشته باشد وموء ثرباشد . من خاطرم هست که به مناسبت توجهی که کارگرهای سیلو نسبت به حزب مردم کرده بودند سیلو دونفر سه نفرازکارگرها را منتظرخدمت کرده بود بیکارکرده بود بهرحال یک شکایتی اینها داشتند ما نتوانستیم ما نسبت به شکایت این دونفر سه نفر هیچ اقدامی نتوانستیم بکنیم . وگویا مثل اینکه اینها بیکارشدندبرای همیشه

س- یعنی زور ... آقای علم هم نمیرسید ؟

ج - نخیر ، نخیر ،نخیر ، نخیر ،

س- یا برای ایشان مهم نبود ؟

ج - نخیر ایشان تمام کوشش را هم میکرد نمیشد ودولت میایستاد ،دولت ایستاده بود باوجودیکه مرحوم علم غالب شبها پهلوی شاه بود ولی خب دولت هم خودش را عرض کنم نماینده نیات اعلیحضرت میدانست ، شاید اعلیحضرت هم خب ، یکی از خصوصیات اعلیحضرت هم این بودکه همیشه پشت سردولت بود . هیچوقت دولت را تضعیف نمیکرد یکی ازخصوصیات اعلیحضرت این بود که دولت را تضعیف نمیکرد.

این دولت دارد . باوجودیکه مرحوم علم خب نهایت کمال توجه را ،کمال اعتماد شخص شاه بود ولی اینگونه توقعات را علم نمیتوانست ازشاه داشته باشد وشاه . بهرحال همانطوریکه عرض کردم حزب تبدیل شده بود به یک وسیله ای برای برگزاری تظاهرات واجتماعات .مثلا" یادم میآید وقتی که ژوئیه ۱۹۵۸ بود انقلاب عراق شد . شاه آمریکا

بودمثل اینکه ؟ در مسافرت خارج بود . برمیگشت ، بلافاصله برگشت .خب تشخیص داده شدکه وقتی که نسبت به خانواده سلطنت درعراق انقلابیون این رفتاررا کردند بایستی نسبت به شاه ایران یک تجلیل خاصی بشود خب حزب تمام کوشش وتمام عرض کنم که هنرش را بخرج بردبرای اینکه یک استقبال خیلی باشکوهی ازشاه بکنند . وخب حزب مردم درآن استقبال نشان داد که اکیپش وطرفدارانش وکسانیکه صدایش را قبول دارند و میشنوند بیشترهستند بیشتر ازحزب ملیون هستند برای اینکه این جاده کرج آنموقع مثل حالا آباد نشده بود .خاطرم هست که قسمت شمالی آنرا داده بودندحزب مردم که حزب مردم اکیپش را بیاوردآنجا قسمت جنوبش را داده بودندبه حزب ملیون . وقسمت شمالش متعلق بودبه حزب مردم سراسر مملو ازجمعیت پر از فرودگاه تامیدان ۲۴ اسفند ولی آن طرف تقریبا" خلوت یا اینکه جمعیت کم وابن نشان میدادکه حزب مردم اعتبارش وصدایش رساتر ومعتبرتراست پیش مردم . بهر حال گاهی اوقات ما یک اقداماتی میکردیم برای اینکه جلب اعتماد طبقات مخصوصا" کارگرها ، باکارشکنی دولت مواجه میشدیم . خاطرم میآید که آنموقع روابط ایران وشوروی بهم خورده بود یک میسیونی قراربودبیاید به ایران مذاکره بکنند وزیرخارجه راجع به روابط شوروی اینها مثل اینکه ایران درآن مورد خلاف انتظارشوروی رفتاری کرده بودشوروی هاهم خیلی ناراحت شده بودندوشروع کرده بودند در رادیوهائی که باصطلاح شبها معلوم نبود که کجاهست بنام پیک ایران صدای ایران به ایران فحش دادن شدیدا" ،تبلیغات خیلی شدیدشروع شده بود . واینتبلیغات بایستی ، من البته با سازمانهای اطلاعاتی ارتباط نداشتم اما میدیدم بایک تحریکات شدیدی درمیان طبقات کارگر بود . ازجمله طبقات کارگری که مورد توجه چیز بودآن سازمانهای زیرزمینی روسهاکه همان توده ها بودند کارگران چاپخانه بودند. کارگران چاپخانه معمولا" خیلیکارگران متنفذی هستند چون با نوشته وروزنامه ارتباط دارندوخیلی موء ثرهست . اینها مراجعه کردند بماکه ما میخواهیم سندیکا تشکیل بدهیم مافقط از

شما میخواهیم که حمایت بکنید ما جلسات خودمان را تشکیل بدهیم درمحل شما وبعد هم ازما درموقعی که مطالبات خودمان را مطرح میکنیم حمایت کنید . بنده همانموقع که اینها مراجعه کردند مشکوک شدم ازاینها . با مرحوم علم صحبت کردم که من مشکوکم امابهرحال اگرما به آنها راه ندهیم میروندجای دیگرواجتماعاتشان را درست میکنند وبعدا " گرفتاری درست میکنند بهتراینستکه درهمان محلی که برای سندیکاها و اتحادیه های کارگران درست کردیم اینها بیایندوجلساتشان را تشکیل بدهندوسندیکاشان را هم درست بکنند ببینیم چطورمیشود . اینهاآمدند مادرخیابان امیریه یک محلی را دائر کرده بودیم بنام خانه کارگر یک محلی دادیم به آنها یک اطاقی دادیم به آنها واینها میآمدندهرروزعصرآنجا جلساتشان را تشکیل میدهند وشروع کردندبه بنیادگذاری یک سندیکای وسیع کارگری ، بعدازچندماه بما اطلاع دادند البته مطلع هم بودیم از طرزکارشان که اینها سندیکایشان با مشارکت غالب ازکارگرهای چاپخانه درتهران که ۲۴هزارنفرهست تشکیل شده است واینها یک مطالباتی دارند ،یک حرفهائی دارندبا وزارت کار ، ویک حرفهائی دارند با صاحبان چاپخانه . اینهامیخواهنددریک محـل بزرگی که نماینده وزارت کارباشد و دبیـــــــر کل حزب مردم هم باشد ونمایندگان مطبوعات هم باشنداین حرفها را بزنند. عجیب است اینها گفته بودندکه فلانی حق مداخله ندارد. من حق مداخله ندارم . ماحرف مان را میخواهیم با دبیرکل بزنیم و ازفلانیهم متشکریم که بما محل داده است وجا داده است مراقب بوده است وامنیت ما را حفظ کردنداینجا ولی ما به فلانی کاری نداریم ماحرف مان را میزنیم بدبیرکل دبیرکل هرکاری میخواهدبکند وزارت کارهم هرکاری میخواهدبکند . بنده به مرحوم علم گفتم کهاینها من میترسم که کاری انجام بدهند بروندپشت تریبون وصحبت هائی بکنند سه چهارهزارتاکارگر ویک تظاهراتنا مطلوبی بکنند . علم هم گفت خوب پس این جلسه چراتشکیل شد ؟گفتم چراتشکیل نشود . تشکیل بشودولیکن من فقط شمادرنظرداشته باشید وقتی که اینهاآمدندحرفهایشان رازدندشما بگوئید که حالا فلانی خلاصه کند برای من این مطالب را آنوقت من بتوانم کهجلوی اینهاکه مشتری داشتندجلب میکردند توی کارگرها . مرحوم علم قبول کرداین ترتیب را . ماًدولت حاضرنبود اجازه بدهدیک

همچین مجلسی ، چون ما درمحل حزب که یک همچین محلی نداشتیم لازم بوددریک محل دیگری برویم یک چنین کنفرانسی را دائر کنیم . رئیس دولت حاضر نبودا جازه بدهد که یک همچین چیزی برقرارشود .بلاآخره رئیس شهربانی با اجازه ای ازشاه ، شاه هم قبلا" مرحوم علم با اوصحبت کرده بودواجازه داده بود . یادم میآیددرسینما پلازا درخیابان شاهرضا این کنفرانس بزرگ کارگری تشکیل شد وچهارهزارنفرکارگربودند اینها ازنمایندگان مطبوعات و ازنمایندگان آژانسهای خارجی ونماینده آژانس تاس هم دعوت کرده بودند . بنده به اتفاق مرحوم علم وچندنفرازاعضای حـــزب رفتیم آنجـــا و اینها بلندشدند ، همان نماینده کمیته برگزاری این تظاهرات.

س- کی بوداسم او ؟

ج - بله یک شخصی بودبنام صمدزاده عرض کنم که آدمهای ... حالا یادم نیست اسامی ویکیش که یادم میآید صمدزادگان مثل اینکه توی اینها بود حالادرآن جلسه بودیانبود ولی درهرحال ازآدمهائی که مؤثربوددراینکارها اوبود . بله یکی ازسرانشان بود .

س- سابقه حزب توده هم ظاهرا" نداشت ؟ مثلا" این صمدزاده

ج- چرااین صمدزاده مثل اینکه بوده است . این صمدزاده . حالانمیدانم درآن جلسه درآن برگزاری آن جلسه بودیانبود برای اینکه اینها سن هم بازی میکردند آنهائیکه شناخته شده بودندنمیآمدندجلو یک آدمهای دیگری رامیفرستادند. کاملا" معلوم بودکه جلسه اززیرهدایت شده بود وبرای این خلاصه یک تظاهرابتدائی همانطوریکه همه جاهای دیگردنیا این کمونیستها میکنند یک تظاهرابتدائی بود برای اینکار . هر کدام ازاینها هفت هشت نفرماءمورشده بودند که بیایندآنجا صحبت بکنند هرکسی ماءموریت داشـت به یک شکلی وضع کارگران چاپخانه رابیان بکند ودرواقع کم مجلس روضه ومرثیه ، آه وناله ، وخب .یک مقدارش هم البته درست بود .عرض کنم که فقرشان سختی زندگی شان وناایمنـــــی که درکارکارگاه شان بود و این چیزها رابیان کردند. خب البته همه کس متاءثربودندديگر والبته نماینده آژانس تاس هم آنجا خیلی خوب بود خیلی مطالب قشنگی برای شب ازرادیو مسکوپخش بکنـدوبازبه

ایران فحش بدهدپیدا کرده بود . عرض کنم که بنده هم متعهدشده بودیم که حرفی نزنیم دیگر.
مرحوم علم، حالا نماینده یعنی معاون وزارت کارهم بود وزیرکارنبود ولی معاون وزارت
کارهم آمده بود . مرحوم علم بلندشدونیامدپشت تریبون گفت که مطالبی که اینجا
من شنیدیم دلم میخواست که بطورمشخص ومنجز خلاصه اش وآن چیزی که بدردشما مفید
است وما بایستی انجام بدهیم فلانی که باشما دائما " درتماس بوده برای من بیان
بکند وخواهش میکنم خودفلانی بیاید همین جا آن مطالبی که بعدا " بمن خواهید
گفت همین جا درحضورهمه بگوئید . که من عین همان مطلب را بتوانم الان هم میروم
حضور اعلیحضرت به اعلیحضرت هم میگویم معاون وزارت کارهم هست . ودرشورای
حزبی مطرح کنیم درهرحال بتوانیم چه کارکنیم. بنده رفتم پشت تریبون
عرض کنم مرثیه ها را خیلی تندترازآنها را خواندم ونبایداین تمام Clients
آنها را ازدست این Clandestine حزب توده گرفتم ولی آخرش گفتم که همه اینها بجا و
همه اینها بایستی بدانیددرمان میشود برای اینکه میتوانیدبگوئیدش میتوانیدبیانش
بکنید. گرفتاری ومصیبت موقعی هست که شما نتوانیداین را بیان بکنید دریک جامعه ای
بسرمیبرید که میآئید تشکیل کنفرانس میدهیدودبیرکل حزب مردم که حزب اقلیت هست
دعوت میکنید میآید مینشید حرف شما راگوش میکند معاون وزارت کارمیشنوددعوت
میکنید حرف شما راگوش میکند ، نمایندگان روزنامه ها را دعوت میکنید حرف شما را
گوش میکنند اما حرفها را مینویسند ،نماینده تاس دعوت میکنیدکه حرف تان را امشب
از رادیومسکوبگویده میگویدامشب . که خوشبختی است که میتوانیداین حرفها را بزنید
اما من غصه آنها را میخورم آن مملکت را میخورم آن کارگرهای نظیرشما را میخورم
مثل بلغارستان ، مثل چکسلواکی، مثل لهستان که در اوضاع سخت تراز شما بسرمیبرند
اما نمیتوانندااین حرفها را بزنند . البته این مطلب موجب شدکه تمام این چیزهائی که اینها
بافته بودندوبرای اینکه این مانور سیاسی بودکاملا" تمامش بکلی بهم ریخت پاشیده
شدازهم . خب البته برای اینکه حزب پیشرفت بکند دوام پیدا بکند ، قوام پیدا
بکند اینطورکارها ضروری بود اما پشت سرش ضروری تراین بودکه این حرفها مورد

توجه قراربگیرد . من نمیخواهم بگویم که نسبت به کارگرها توجه نشد نسبت به کارگرها توجه شد اما با مشورت خودشان . یعنی همینطورکه ما اینجا صحبت کردیم بعد هم کمیسیون تشکیل میدادند با مشورت خودشان . والا بنشینند دراطاق دربسته و پیش خود شان برای مصلحت کارگران فکربکنند وکارگرها غافل باشند ازاینکه دارند برایشان فکرخوب میکنند درنتیجه این حکومت حزبی آنوقت نیست . توجه میکنید . حکومت حزبی موقعی هست که پیشرفت ها اگرچشمگیر نباشد ولیکن همراه همفکری مردم توأم با همدلی مردم توأم با اظهارنظرمردم باشد . ممکن است نتیجه هم کمتر باشد . این پیشرفت هائی که نصیب جامعه زنان ما شد . این نتیجه کوشش خودشان که نبودکه . وبه همین جهت دیدیدکه بچه آسانی ازدست دادند . هنوز انقلاب نشده بودازدست دادند . هنوزانقلاب نشده بوددردانشگاهها ریختند وگفتند دختر وپسر دریک رستوران نباید غذابخورند . برای اینکه این آزادی که زنان پیداکرده بودندکه با مجاهدت خودشان نبودکه پیداکرده بودند به آنها داده بودند که قدرش را نمیدانستند . بهرحال عرض کنم که کوشش هائی که برای سازمان دادن وسامان دادن و عرض کنم که استفاده کردن ازسیستم حزبی چندسال سه سال تقریبا" سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ بله ماکردیم همراه مرجوم علم به جائی نرسید .

س - درموردهمین چیزکارگران چاپخانه قدم بعدی آن چی بود حالااین سعی شدکه مثلا" کاری دراین زمینه که میفرمائید بشود ؟

ج - چرا ، چرا بلا آخره بازهم کارصحیحی نبودبرای اینکه کمیسیونی تشکیل شد نمایندگان کارگران ،نماینده کارفرما ولی بجای این که دروزارت کارباشداین کمیسیون درسازمان امنیت شد .سازمانامنیت چه کارش به این کاربود بایدوزارت کارانجام بشود .

س - درآنموقع آقای آموزگار وزیرکاربود یا منصور یا انصاری ؟

ج - عرض کنم که بنده میدانم آقای بهرامی معاون وزارت کاربود اماکی وزیرکاربود، خاطرم نیست ، یادم نیست . میدانم درآن جلسه بهرامی آمدش .

س ـ آنوقت سازمان امنیت چه نقشی داشت دراینکارها نقشی که سالهای اخیر داشت درامورکارگری آنموقع داشت ؟

ج ـ بله سازمان امنیت خودش درهرحال مسئول امنیت مملکت میدانست .آنوقت مسومان ها وجنبش ها تقاضاهای کارگری رابعنوان مسائل وابسته به امنیت مملکت تلقی میکردوبه همین جهت خودش را دخیل میدانست دیگر .

س ـ دراین جلسه چه نقشی داشتند ؟ نظری داشتند راجع به تشکیل یا عدم تشکیلش ؟ آنها هم باید راضی میشدند ؟

ج ـ آنها عرض‌کنم که شاید رقابتی که بین مرحوم علم بود واقبال . آنموقع شایدسازمان امنیت بنفع مرحوم علم عرض‌کنم که تائیدکردکه تشکیل این جلسه را . البته آنها بهیچوجه منتظرنبودندکه نتیجه آن جلسه به آن قشنگی ازآب بیرون بیاید . چون نتیجه آن جلسه ازنظرامنیتی وازنظر یک Organization سندیکائی خیلی درخشان بود برای خاطراینکه هیچگونه‌تضییقاتی نسبت به کارگرها انجام نشد حرفهایشان رازدند ولی بهیچوجه فرصت اینکه ازآن یک بهره برداری نامعقول سیاسی بشود که بهیچوجهاجازه‌داده نشد بلکه بهره برداری صحیح سیاسی کاملا" انجام گرفت ازآن . این خیلی چیز معقولی بود . بهرحال عرض‌کنم که دیگردرسال ، یعنی اوایل ۳۹ بود ،اوایل ۳۹ بود مسئله انتخابات مطرح شد چون انتخابات بایستی درهمان تابستان سال ۱۳۳۹مثل اینکه میشود سال ۶۰ بعله داشت انجام میشد بایدانجام میشد . بنده درداخل حزب چون تماماوقاتم را صرف میکردم وعلاقمندبودم اینستکه یک اعتبار ونفوذ خاصی پیداکرده بودم . نه فقط درداخل تهران بلکه درتمام سطح مملکت یک فردیکه به مسائل حزبی علاقمنداست ویک Permanence برای حزب تلقی میشدمن بودم .خب در عرض این مدت مرحوم علم هم اعتمادزیادتری بمن پیداکرده بود. دیده بودکه من غیرازاخلاص وصداقت نسبت به مسائل مملکتی ومسائل حزبی چیزی ندارم ودرعین حال ملاحظات مربوط به رژیم را هم کاملا" درنظردارم. بهرحال بنده معتقد بودم که بایستی درهمین راهی که رژیم هست‌کوشش‌کنیم Progress وپیشرفت انجام

بگیرد عیب ها را بایستی یواش یواش منتظرباشیم رفع کنیم ودر هرحال یک عیب هائی هم اگرهست با آنها عیبها ما بایستی رژیم را تحمل کنیم . البته آنموقع عیبی که متصل به رژیم بود همین حرف که اراده منحصر شاه بود .والا آنموقع هنوزمسئله فسادوبیزنس وعرض کنم که خلاصه خاصه خرجی‌هائی که اطراف شاه بود آنموقع نبود. عرض کنم که انتخابات بله درهمان اوایل سال ۳۹ مطرح بودوبنده درآنموقع درحزب یک اعتبار ویک باصطلاح نفوذ ویک شخصیتی داشتم . من گو اینکه عضو شورا نبودم ولیکن پیش اعضای حزبی اعتبارم از خیلی از اعضای شوراهم بیشتر بود. دارم ،میخواهم خصوصیات زمان رابرای شمابگویم و کولتور culture اجتماعی را بیان بکنم که یک خاطره ای بخاطرم آمد برای شمابگویم . یک عده‌ای خب معارض با من بودند شاید دوستان خیلی قدیمی هم که نمی پسندیدند راه مرا آنها هم مانع بودند ، آنها هم درصددکارشکنی بودند مرتب سابقه حزب توده مرا به رخ میکشیدند .برای اینکه چیزی نداشتم که درابتدائی که الان خواستم برای شماخاطراتم را بیان کنم اول ازهمه گفتم که به حزب توده پیوستم ،دلایلش را به شماگفتم وگفتم درچه شرایطی هم بودکه ترک کردم . مرتب این مطلب را چیزمیکردند عنوان میکردند وبه‌رخ میکشیدند واین را بعنوان یک نقطه ضعف من به‌رخ مرحوم علم مخصوصا " میکشیدند. راجع به مرحوم علم هم که خب این مطلب را میدانست این مطلب که پوشیده نبود بر علم وازروزاول مطلب را میدانست .مرحوم علم این خصومت ها وعرض کنم دشمنی هائی که نسبت بمن عنوان میشد و گفته میشد واینها موجب میشدکه بیشتر مرا تاءییدکنند سماجت میکردکه بیشترمرا تاءییدکنند . خب منهم واقعا " غیرازاخلاص،یعنی نه اینکه نسبت به مرحوم علم هرکاری راکه بنده شروع میکردم غیرازبااخلاص طریق دیگری نمیخواستم ادامه بدهم . مرحوم جمشید اعلم شمامیدانید که یکی از اطباء مخصوص شاه بود که نزدیک به شاه بود هرروزهم هرشب هم شاه راملاقات میکرد خب به شاه نزدیک بود اینعضو شورای حزب مردم بود ودرروزنامه های مربوط به حزب اکثریت یک مرتبه مصاحبه کرده بود برعلیه شخص من که من عضو

حزب توده هستم .که همه متحیـــر شدند گفتند آقا شما با روزنامه فرمان که وابسته
به حزب اکثریت است بر علیه یکی از افراد موءثر حزبتان مصاحبه میکنید و میگوئید توده ای یست
مرحوم اقبال هم در نتیجه رقابتی که با مرحوم علم داشت وفکر میکرد که رونق
حزب مردم ناشی از فعالیت من هست او هم شدیداً " با من مخالف بود شدید . ولی خب
توی حزب همه نسبت بمن مرحمت داشتند و محبت داشتند . در سال ۳۸ ظاهراً "قرار بود . . .

روایت کننده ــ دکتر محمد باهری

تاریــــخ ــ هفتم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۳

ج ــ قرار بود که کنگره حزب در سال ۳۸ قرار بود کنگره حزب تشکیل بشود . برای اینکه کنگره تشکیل بشود

س ــ اولین کنگره بود این

ج ــ اولین کنگره حزب بود ــ بایستی هرحوزه حزبی نمایندگانش را انتخاب بکنند . به تمـام مملکت از طرف کمیسیون تشکیلات دستور داده شد که ترتیب انتخاب نمایندگان کنگـره را بدهند . تهران هم یک روز قرار شد که انتخابات بشود . صندوق را گذاشتند و بهمه هـم اعلام کرده بودند در یکروز معین که بیایند همه رأی بدهند دوباره . حقیقتش اینســـت که بنده، خیلی نگران بودم که مرحوم علم اوّل نشود و خیلی نگرانیم بجا بود . نه اینکه کـس دیگری بشود حقیقتش اینست که نگرانیم این بود که خودم جلوتراز او بیفتم . نمی خواستم مطلقاً نمی خواستم ــ طالب این نبودم . برای ثبت در تاریخ میگویم والا اگرغیراز ثبت تاریخ نبود هیچوقت عنوان نمیکردم . هیچوقت هم نگفتم. این اولین باری است که میگویم ــ حقیقت است .

این نگرانی را من در باطنم داشتم. گفتم خب بهرحال یک شکلی درست میشود ــ خداونـد یک طوری این کار را درست میکند حالا در موقع صورتجلسه حالا اگرغیراز این طور هم شـــد صورتجلسه خب . . . ما توی حیاط ایستاده بودیم و با عده‌ای از دوستان صحبت میکردیـــم دیدم که یکی از افراد حزبی آمد بمن گفت که یک مرد چاق نسبتاً بلند بالائی آمده دم صندوق و هرکسی که میخواهد رأی بدهد میگوید که مواظب باشید اعلیحضرت دستور داده‌اند که بـــه فلانی رأی ندهید ــ یعنی بنده . بنده خیلی تعجب کردم. گفتم کی هست ودست مـرا

گرفت و آورد دیدم جمشید اعلم است

س ـ یعنی شخصی که آنجا ایستاده بود؟

ج ـ آره ـ گفتم اینه ؟ گفت بله این بمن وبه دونه دونه میگوید اعلیحضرت گفتند که آره . . . من حقیقتش اینست که آخر او سابقه همراه داشت که توی حزب مصاحبه کرده بود توی روزنامه فرمان و اینها . . من عصبانی شدم و یقه اش را گرفتم. یقه اش را گرفتم و کشیدمش آنطرف و گفتم این حرفها چیست؟ و با خشونت بهش اعتراض کردم . خشونت من و سروصدای من موجب شد که در حزب جنجال شد . جنجال شد وخلاصه رأی گیری ادامه داشت اما مرحوم علم اطاق بالا بود و آمد پائین و خیلی وضع ناجور شد . خب از طرف جمشید اعلم و بهرحال طبیب مخصوص شاه بود . بنده هم هنوز آنموقع هیچ موقعیت اجتماعی نداشتم یك دانشیار دانشگاه بودم ولی خب مرحوم علم خیلی بمن محبت داشت وخیلی ناراحت شد . بنده هیچ فراموش نمیکنم ـ به مرحوم علم رو کردم گفتم که شما از دفترتان آمده اید پائین لابد برای اینست که تف بیاندازید بروی من و میدانم حتماً" چرا میخواهید تف بیاندازید بروی من ـ تف بیاندازید توی روی من که چرا آمده ام توی حزبی که جمشید اعلم هست . مرحوم علم اینجا دیگر اصلاً" میخ شد روی زمین که چی بگوید . چندتا از این خانمهای عضو حزب و اینها آمدند و دست ما را کشیدند و بردند وعرض کنم که خلاصه وسط جمعیت مرحوم پرویزی هم آمد ش شروع کرد پرخاش کردن که آقا خجالت نمیکشید این حرکتها چیست میکنید من به مرحوم پرویزی گفتم جای من نیست دیگر برویم. ما از در حزب رفتیم بیرون . بعد البته به بنده اطلاع دادند که متاسفانه وضع همانطور بود ـ آرا" بنده زیادتر شده بود با کمال . . . ولی خب درست کرده بودند بهرحال . عرض کنم که فردا رسول پرویزی بمن تلفن کرد گفت مرحوم علم امشب دعوت کرده اند سرشب که من و خانلری برویم پیشش . رفتیم آنجا مرحوم علم بمن گفت که من مصلحت میدانم که ـ حالا من اصلاً" رفته بودم دیگر از حزب بیرون مرحوم علم اول یك خرده چیز کرد بما ـ چرا همچین کردید شما ؟ من شما را میخواستم وزیر کنم . گفتم ـ فراموش نمیکنم ـ گفتم میخواستید اول دیوث بشوم بعد وزیر بشوم

نه من وزیر دیوث نمی شوم. گفت که من حالا باید بروم پیش اعلیحضرت . من معتقدم که شما چند روزی حزب نیایید . حالا من خودم اصلاً نیامده بودم . گفتم که نه من حزب میآیم باید محاکمه تشکیل بشود ـ من و جمشید اعلم باید محاکمه بشویم ـ هرچی نتیجه محاکمه شد تسلیم هستم . مرحوم علم هی چیز کردن و هی باز این دست و آن دست کردن و گفت که خب حالا شما تصمیم نمیگیرید خود من تصمیم میگیرم . آشان رو کرد به ... آخرش حالا درست دیالوگ را خاطرم نیست ـ گفتم که ولی بهرحال من فردا صبح یك مصاحبه مطبوعاتی خواهم کرد و همه مطالب را هم فردا به جراید خواهم گفت .

مرحوم علم رو کرد به رسول پرویزی گفت شما چه میگویید ؟ مرحوم پرویزی گفت پشت سر ایشان هستم . به خانلری گفت شما چه میگویید ؟ گفت پشت سر ایشان هستم . یعنی کلك گرفت از آنها که آنها هم به من تحمیل بکنند حالا مثلاً من ده روز پانزده روز حزب نیایم. مرحوم علم بلند شد و ماهم بدون خداحافظی از توی خانه‌اش آمدیم بیرون . فردا صبح کنگره تشکیل میشد ـ بنده هم در کنگره حضورپیدا که میکردم . صبح ساعت شش مرحوم علم بمن تلفن کرد گفت شما چه میکنید ؟ گفتم که بنده امروز مصاحبه مطبوعاتی خواهم کرد . گفتم که شما هم به رسول تلفن کردید؟ گفت آنها که دنبال شما هستند . گفت آنها همه میگویند تو چی میگی . بنده دیگر بلند شدم و ناشتایم را خوردم و منتظر بودم که ساعت نه بشود تلفن بکنم وچند تا روزنامه را دعوت بکنم و مطالب را بگویم ـ حقایق را ..

ساعت نه بود بمن از توی کنگره تلفن کردند ـ کنگره تلفن کردند که گفتند که عجیب محشری شد در محل کنگره . گفت بمحض اینکه جلسه تشکیل شد نمایندگان آذربایجان اول بلند شدند گفتند فلانی کجاست ؟ بعد از آنها نمایندگان خراسان بلند شده بودند و باوجود یکه من در واقع از فارس بودم نمایندگان فارس آخر بودند هیچ نمیتوانستند بگویند فارس هم تمام اعضای کنگره بلند شده بودند گفته بودند فلانی کجا است ؟ اصلاً بدون فلانی مگرمیشه فهمیده بودند داستان و جریان را فهمیده بودند . خب البته این مطلب برای مرحوم علم یك دلگرمی بود برای خاطر اینکه در پیش شاه هم میتوانست بگوید که فلانی یك محبوبیتی دارد و بهرحال رئیس کنگره قول داده بود گفته بود که فلانی حالش خوب نبود ولی فردا صبح حتماً

نماینده یك عده‌ای میروند برش میدارند و میآورندش

س — رئیس کنگره کی بود ؟

ج — مثل اینکه دکتر خوشبین بود — بهرحال فردا صبح آمدند و ما را با سلام و صلوات بردند توی حزب و خیلی تجلیل کردند و خیلی

س — جمشید اعلم بود آنوقت در کنگره . . .

ج — نه دیگر جمشید اعلم نیامد — من البته بعد درآنجا یك نطقی کردم و تجلیل ازش کردم .
تجلیل یعنی نطقی که تاریخی شد نطق خوبی بود ولیکن نخواستم دیگر دنبال بیاورم آن‌کار را باین صورت . بله عرض‌کنم که صحبت از این بود که عمر حزب داشت به انتخابات میرسید انتخابات عرض کنم که قرار بود که هرکسی کاندید هست — محل کاندید اتوری خودش را تا آخر خرداد ما مثل اینکه اول قرار بود اول تا آخر اردیبهشت باشد بعد گفتند تا آخر خرداد ماه اعلام بکند به حزب . در این موقع در سیاست مملکت در ارتباط مخصوصاً با خارجی ها مثل اینکه یك چیزهائی پیش آمده بود . من درست وارد اسناد سیاسی نیستم . نمیدانم همانموقع ها بود که کندی آمده بود روی کار و عرض‌کنم که مثل اینکه مسئله باز اصلاحات ارضی یك ضرورت حادی پیدا کرده بود وحتی مثل اینکه آمدن امینی هم مثل اینکه ضرورت پیدا کرده بود . خلاصه موقعیت حکومت ایران از نظر سیاست خارجی در یك مضیقه‌ای قرار گرفته بود حالا کیفیتش درست . . .

س — جبهه ملی هم دومرتبه جان گرفته بود و . .

ج — هنوز نه ولی مثل اینکه درشرف بود . عرض‌کنم که کمیسیون انتخابات بمن مراجعه کرد و گفت که شما از کجا کاندید هستید ؟ گفتم حقیقتش اینست که من تهران کسی رانمی شناسم . بنده در تهران مدعی باشم رای میآورم — نه — که من داوطلب باشم . جائی که سابقاً البته زمینه داشتم وحتماً میشدم شیراز بود . امامن الان درحدود ده دوازده سال هم هست که بعیدم از آنجا — وضع آنجا را هم نمیدانم و یك وضعی است که ترك میکنم.
گفت حالا نمیشه که شما — گفتم اگر قرار است که من رأی بیاورم که وضعم اینست — اگر قرار است که حزب کسی را وکیل بکند خب از هرجا میخواهند وکیل کنند . اما وضع من از این قرار

است . من نه در تهران میتوانم وکیل بشوم و جائی که ممکن است شیراز است ــ آنهم بایستی اوضاع و احوال داخلی را باید بروم مطالعه کنم. مطالعه هم نکرده‌ام نمید انم چطوراست . ولیکن بهمین جهت هم هیچ جا اسم نیست و این عضو آن کمیسیون هم تعجب کرد که من اینطوری باهاشون مرحوم علم خب یك مسافرتهای تبلیغاتی برای انتخابات ــ میرفت. از جمله یك مسافرتی آمد شیراز . . . باهم آمدیم شیراز . خب در شیراز آنجا استقبال خیلی عظیمی از مرحوم علم کردند ــ عظیم. واقعا" Spontaneous بود ــ خود بخود با هم رفتیم شهر و عرض کنم که در محل حزب فردا از من خواهش کرد صحبت کردم و نطقی کردم. بعد دو روز بعد گفت که خب من باید بروم خوزستان در خوزستان هم آنجا یك campagne électorale را برگزار کنم. در فرودگاه من فکر کردم باهم باید برویم در فرودگاه بمن گفت فلانی من خواهش میکنم شما بروید در بندرلنگه و آنجا سازمان حزب را برقرار کنید و آنجا تا ببینیم چه میشود . گفتم چشم . حالا تابستان هم است . گفتم من بندرلنگه میروم و حزب را هم درست میکنم اما من از بندرلنگه وکیل نخواهم شد شما بدانید برای اینکه مرا بندرلنگه از خودشان نمیدانند من چطور میتوانم وکیل شوم . شما اگر میگوئید بروم حزب را تشکیل بدهم ــ تشکیل میدهم حزب تشکیل میدهم. البته خیلی هم مشکل بود رفتن به بندرلنگه برای اینکه آن سالها مثل سالهای اخیر که هواپیما باشد وجود نداشت . یا بایستی میرفتم بوشهر از راه دریا میرفتم بندرلنگه ــ یا بایستی میرفتم لار و از آن راه های خیلی مشکل و صعب العبور و ناامن عبور میکردم میرفتم. بالاخره این راه را ترجیح دادم که بروم لار و از لار هم بروم به بستك و از بستك بروم به بندرلنگه . همین کار را کردم آن سالی بود که لار هم زلزله آمده بود و رفتیم شب لار و از لار بعد بستك و با یك جیپ و از بستك هم رفتیم به بندرلنگه . در بستك چند روز ماندیم تــــوی این شهرها یك آدمی که از تهران وارد میشود خصوصا" یك بالاخره اسمی عنوانی داشته باشد یك عده دورش جمع میشوند . ما توانستیم یك Selection بکنیم و این آدمهای معتبری را دور هم جمع بکنیم و یك شورائی ــ کمیته ئی ــ مرکز اصلی برای حزب بوجود بیاوریم یك عده‌ای راهم تلگرافی هم بکنند ــ تشکیل شد حزب و آنها هم بهشان یك دستورالعملی

را برای تشکیل جلساتشان و گزارششان بهشان بدهیم . رفتیم در بندرلنگه — بندرلنگه هم عیناً همین کار را کردیم . بعد برمی‌گشتیم از راه بندرلنگه به شیراز . وقتی‌که آمدم لار رسیدم دیدم تلگرافخانه — رفتم یک تلگرافی بکنم به مرحوم علم که من تمام کارهایم راانجام دادم وحالا آمدم لار دیدم که تلگرافچی لار میگوید که الان تلگرافخانه تهران یک چندتا تلگراف کرده
که مرحوم علم به شما پیام داده گفته فوراً خودتان را برسانید تهران . ما رفتیم تهـــــران . رفتیم تهران وعرض‌کنم که مثل اینکه مرحوم علم درگنجاندن اسم من میان اشخاصی که در آینده وکیل باید بشوند گرفتار مشکل شده . این کوشش‌داشت که من حتماً وکیل بشوم. ولی ظاهــراً تبلیغات شدیدی که برعلیه من پیش‌شاه شده بود —مرا بعنوان یک عنصر نامطمئنی پیش شـاه معرفی کرده بودند و شاه زیر بار نمیرفت ومرحوم علم داشت‌دست و پا میکرد — میدیدم که دست و پا دارد میکند . توی اتومبیل میرفتیم با همدیگر — گفتم که شما دست و پا بیخود میکنیــــد برای چه ؟ من وکیل بشوم. گفتم مسئله مسئله اینست‌که شما انشاء الله بتوانید در آینده رئیس‌الوزراء بشوید ومن منتظر حکومت‌شما هستم الان . وکیل‌که میبینم چطور است وکیل چه فایده دارد . دنبال این کار نباشید — به خودتان فشار نیاورید . گفت‌آقا برای من — برای اینکه من بتوانـم رئیس‌الوزراء بشوم بایستی طرفداران زیادی در مجلس داشته باشم‌خب یکیش باید تو باشــــی گفتم حالا خودتان را نکشید بنده چکار میتوانم توی مجلس‌بکنم — من یکنفر هستم . و فهمیــدم که — سئوال کردم حتی — گفت‌خب باید کوشش بکنیم که اعلیحضرت اعتمادش روزبروز به تو زیـاد بشود . گفتم من غیر از اخلاص در کارم نداشتم وعیبها را هم آنچه که کوچک بوده میشد تحمل بکنم — تحمل کردم آنچه را هم که ناموزون بوده به شما گفتم دیگر عدم اعتماد یعنی چه ؟ بـا کی صحبت‌کردم ؟ با کی آمدو شد کردم ؟ با کدام دسته سیاسی زدو بند داشتم ؟ با کدام خارجی چیز کردم — عدم اعتماد . . . گفت میدانم باید ارباب . . . گفتم ندارد . . گفــــت چرا ولی خب باید بیشتر بشود . فهمیدم که سخت‌در تک و تا است . گفتم بهرحال برای من هیچ نگران نباشید

س— شما هنوز تماس حضوری با شاه پیدا نکرده بودید ؟

ج — یکمرتبه چرا دیده بودمش

س- برای اینکه . . .

ج - یکمرتبه چرا- یکمرتبه دیده بودمش . یکمرتبه در یك شرایطی هم که خیلی راضی نبودم و اگر هم میدانستم آنطور است ملاقات نمیکردم . نه . . زیاد آمد و شد نداشتیم. عرض کنم که ولی من محسوس برایم بود که ما سوای تقلائی که مرحوم علم درباره برای من میکند اصلاً" مسخره است . ما فکر میکردیم که حزب مردم مال اکثریت میشود ولی اصلاً" توجه کردیم که حزب مردم کماکان در اقلیت است بنابراین مسئله تشکیل دولت حزب مردم بکلی منتفی است

س- چه جوری متوجه شدید؟

ج - خب ضمن صحبتی که با مرحوم علم میکردم صریحاً" بمن گفت . گفت مسئله اکثریت ما منتفی است . اصلاً" یك مطلبی راهم در اینجا بهتان بگویم . این دکتر بایندر در همان سالهای ۳٦ و ۳۷ آمده بود ایران مثل اینکه یك Sabbatical میگذراند

س- استاد دانشگاه شیکاگو

ج - الان استاد دانشگاه شیکاگو است ولی آنموقع شاید استاد نبود . بهرحال از طرف دانشگاه شیکاگو بود ولی یك Sabbatical میگذراند . این با مرحوم علم آشنا شده بود . مرحوم علم علم چون دید این Scholar است و دلش هم میخواست با این Scholar ارتباط داشته باشد ضمناً" وخودش هم وقت نمیکرد که دائماً" به این برسد این را بمن معرفی کرد - مرا هم به این معرفی کرده بود . خب با بایندر آشنا شدم. البته بایندر این سالهای آخر روابطش یك کمی دوستانه‌تر با من شد - ولی آنموقع نه همچین چیزی نبود .

درضمن دربعضی ازجلسات حزبی من بایندر را میبردم - جلسات یعنی سندیکائی - جلساتی که سازمانهای وابسته تشکیل میدادند و من شرکت میکردم بنده را - یکی دوسه تاش خاطرم هست بردم . درکوره پزخانه‌ها بردمش . بنده یکروزی بمن گفت که علم هرگز رئیس‌الوزراء نمیشود عجیب بود . من دلیلش را نپرسیدم و به مرحوم علم هم گفتم - گفتم بایندر- خب بایندر درست است که Scholar بود اما بی ارتباط با چیزهای اطلاعاتی آمریکا حتماً" نبود .

باضافه میدید چیزهای سیاسی . بهرصورت ما در آستانه انتخابات پی بردیم که حزب مردم

در انتخابات اکثریت نخواهد داشت — اقلیت خواهد بود . بعد در تهران مرحوم علم مرا بعنوان کاندید ای تهران معرفی میکرد . بهش گفتم مرحوم علم گفتم مرا بعنوان سیاه لشکر نگذارید آقا . اسمم باشد بعد انتخاب نشوم — چرا ؟ این سبکی است برای من . چرا؟ اینکه خودم بهتان گفتم من که در تهران رأی ندارم . خب گذاشت بهرحال . ولیکن انتخابات یك شکل خاصی پیدا کرد

س— وزارت کشور انتخابات را میگرداند ؟

ج — بله — اساسا" حتی آن چهار پنج شش نفری هم که در حوزه تهران نصیب حزب مردم بود به‌آن چهارپنج شش‌نفر را هم نمی‌خواستند بدهند — حزب اکثریت نمی‌خواست بهش بدهد حتی آن پنج شش‌نفر را هم نمیخواستند بدهند حالا بنده که هیچ — آن چهار پنج شش‌نفری هم که بودند آنها را هم نمیخواستند بدهند . یواش‌یواش اصلا" مسئله یك شکلی پیدا کرده بود مثل اینکه روابط سیاست خارجی با رژیم یك شکلی است که در انتخابات هم دارد تأثیر میکند اصلا" انتخابات را لغو میکند . انتخابات تهران نتیجه‌اش معلوم نشد — انتخابات بسیاری از نقاط ایران معلوم شد ولی نمیدانم چه شکلی پیدا کرد کار که تمام نمایندگانی که انتخاب شده بودند استعفا کردند . حالا من معذرت میخواهم خیلی حافظه‌ام دقیق نیست نمیدانم چه شکلی پیدا کرد

س— مثل اینکه یك امری از طرف شاه بوده که همه استعفا کنند .

ج — همه استعفا دادند . وزیر دربار یك نطقی کرد برعلیه انتخابات — برعلیه دولت علاء . که خب البته اینها چون ضبط یك جائی است . . . بهرصورت حکایت میکرد از اینکه یك لقی چیزی پیدا شده . دولت اقبال هم همان ماه مهر بود آنموقع مثل اینکه استعفا کرده بود . دولت شریف امامی آمد روی کار . در همین موقع حالا تاریخ‌های پس و پیش اینهاش هم درست خاطرم نیست . مرحوم علم یك شبی مرا دعوت کرد و بمن گفت که من تصمیم گرفته‌ام که از حزب بروم کنار . خلاصه توضیح هم داد که کوشش‌های ما برای اینکه بتوانیم یك حزب صحیحی داشته باشیم موفقیت آمیز نبوده . حالا اینجا بنده یك مطلبی اولا" باید بگویم بعد راجع به اینکه توفیقات راجع به تشکیل حزب، نضج گرفتن حزب چرا موفقیت آمیز نبوده بعد توضیح بدهم .

بنده در دانشگاه درس‌میدادم خیلی بکارم علاقمند بودم ــ به درسم علاقمند بودم و شــاگردها خیلی بمن علاقمند شده‌بودند . درسم را خیلی خوب تنظیم میکردم ــ عرض کنم که جنبه‌هــــای پراکتیك درس را همیشه رعایت میکردم ــ رویه‌های دیوان کشور را ــ آخرینش را در دستــرس میگرفتم و ازش استفاده میکردم ــ خلاصه درس‌من که قبل ازمن به یك صورت خیلی دست دوم ــ افتاده بود ــ درس حقوق جزامن میدادم. خیلی در دانشگاه ــ دانشکده حقوق تهران ــ آنوقت یك دانشکده حقوق بیشتر نداشتیم دانشکده حقوق تهران بود . یك اعتبارو رونـــق مخصوصی پیدا‌کرده بود وشاگردها‌هم بمن یك علاقه خاصــی داشتند . هم من در تدریــس وهم در مراقبت‌در یادگرفتن خیلی علاقه نشان میدادم وعلاقه توأم با یك دلسوزی و بچــــه ها این را لمس میکردند ــ احساس‌میکردند . در رفتاری هم که با دانشجویان داشتم هیچگونــــه تبعیضی بهرحال نمیکردم. یك کسی توده‌ای متهم بود به توده‌ای برای من فرق نمیکرد . یك کسی مصدقی برای من فرق نمیکرد ــ یك کسی هم بود که مخالف آنها بود فرق نمیکرد. و اگراشتباه‌نکنم مثل همین سلامتیانی که گویا شاگرد من بوده و الان بین اینهائی که توی کادر وزارت‌خارجــه هستند ــ کسانیکــــه در همین گرفتاریها و در این مسائل بمن همیشه کمك کردند همین شاگردهای سابقم بودند . بمناسبت‌علاقه‌ای هم که داشتند نه فقط‌شاگردی ــ چون علاقمندی مــرا دیــده بودند به کارشان. این علاقمندی موجب‌شده بود که یك کانونی از دانشجویان دور من جمع‌شــده بودند . خب من حقیقتش اینست‌که خیلی با آهستگی میخواستم این کانون علاقه شاگرد ومعلمی را ازش یك بهره برداری نمیگویم یك حرکت سیاسی هم بهش بدهم. خیلی با ملایمــت .

خب مرحوم علم توجه کرده بود به این مطلب . روزی که مرحوم علم ما را خواست‌و بمن گفت کــه ما موفق نشده یم در کار تشکیلات حزبی‌مان بنابراین بایستی من بروم کنار و وقت‌خودم را بیش از این صرف‌نکنم ــ من هــــــم گفتم منهم که نیستم دیگر . مرحوم علم از نظر conformisme اش نسبت به شاه میل نداشت که من یا غیرمن بعد از رفتن او از حزب کنار برویم. برای اینکــه اولاً خب حزب را یکی از تأسیساتی میدانست که مورد علاقه شاه است و در ثانی اینکــــه نمی‌خواست . . .

البته نمی‌خواست مرحوم علم که اینطور تلقی بشود که محض‌خاطر مرحوم علم کسانی حاضرهستند که از حزب کنار بروند . جلو شاه اینطور نمی‌خواست تلقی بشود . اما خب بهرحال اگرکسی محض خاطر او از حزب کنار میرفت این توی خودش یک احساس غروری میکرد . حقیقتش اینستکه من نه برای عرض کنم که رها کردن یک Institution مربوط به شاه و نه برای اینکه علم را به یک صورتی تقویت کرده باشم ـ به یک صورتی مثلاً احترام خاصی . . . نه باین صورت هم نبود . از نظر اینکه اولاً خب علم را یک آدمی میدانستم که آدم میتوانست بهش اعتماد داشته باشد و میتوانست بهش تکیه بکند تلقی میکردم . درحالیکه توی حزب بعد از او کسی همچین آدمی نبود و از طرفی دیگر خودمن هم پی برده بودم که کار لغوی داریم میکنیم ـ اصلاً این که حزب نیست . هروقت تظاهراتی است یک عده‌ای را کامیون بفرستیم و ببرند جمع بکنند ـ این کار من نیست این کار درشأن من نیست .

اینست که من به مرحوم گفتم که منهم نیستم. اتفاقاً مرحوم رسول پرویزی هم با من نشسته بود مرحوم علم گفت که شما چی ؟ گفت منهم نیستم. و این تنها من و مرحوم رسول پرویزی بودیم که بعد از اینکه مرحوم علم از دبیرکلی حزب مردم کناره گیری کرد از حزب مردم آمدیم بیرون .

یعنی مرحوم آمد وارد حزب‌شد که برود شورا استعفا کند ـ رفت شورا استعفا کند ما هم از درحزب آمدیم بیرون دیگر هرگز هم به حزب نرفتیم

س ـ آن نگرانی که بهشاه ممکن است بربخورد و ناراحت بشود . . .

ج ـ او گفت اتفاقاً بما هم گفت . گفت که اعلیحضرت بهشان برمی‌خورد . گفتم نباید بهشان بربخورد چرا بهشان بربخورد ـ ما کمال خدمتگزاری را نسبت به وطنمان در تبعیت از فرامین ایشان داریم. نمی پسندید ؟ نمی پسندید . بعد مرحوم علم بمن گفت که خب کار دانشگاه را چکار میکنید ؟ گفتم من یک عده دانشجو دور و برخودم دارم . محبت استادی و دانشجوئی هست . هیچ کار سیاسی باهاش نخواهم کرد . محبت خواهد ماند و هیچ کار سیاسی آنموقع ممکن بود این رایک به اصطلاح صحنه‌ای بدانم برای یک حرکت سیاسی ـ دوستان آهسته آهسته ولی الان دیگه نمیدانم. الان به آن ترتیب نمی دانم . برای اینکه چه حرکت بطرف کی؟ برای کسی؟ به اتکاء کی آخه . گفت اعلیحضرت میگوید . گفتم همین طور بعرضشان برسانید . گفتم

همینطور با همین صداقت و باهمین اخلاص بهشان بگوئید . رنجیدند اهمیت نمید هم بهیچوجه هیچ اهمیت نمید هم برنجند ــ غیراز این نمیتوانم. عرض کنم که بعد دیگر آهان . . . گفتم بهتان که قبل از اینکه دنبال این را ــ این را بهتان بگویم که چرا حزب نمیشد موفق نبود .
برای خاطر اینکه شاه اداره مملکت ایران به ارث بهش رسیده بود . و یك شرایطی هم به ارث بهش رسیده بود که نمیتوانست ول کند . آخر بعضی ها یك ارث‌هائی بهشان میرسد ولــــش میکنند . بنده یك خانه‌ای از پدرم بهم میرسد همانوقت که پدرم بمیرد میگویم که این خانه رانمی ــ خواهم . اما محمدرضا شاه وقتی که رضا شاه از ایران رفت و آمدند گفتند که شما مطابق قانــون اساسی ولیعهد بود ید تاحالا و پادشاه میشوید نمی‌توانست ول بکند . آخه ول میکرد چی میشــد؟ آخه مملکت چی میشد ؟ اصلا" مملکت بهم میخورد . یك ارثی است که قبولش برایش فرض میآورند .
حالا صرفنظر از egoism و اینها ولی قبول این میراث برای محمد رضا شاه یك فرض بود .
خب پادشاه است و پادشاه یعنی یك حیات استمرار در حکومت و در اداره مملکت ایران استدیگر .
رئیس الوزراء ها میآیند میروند ــ فرمانده‌هان قشون میآیند و میروند ــ او هستش دیگر . ضمنـــا" مواجه است با یك مردم با کولتــــــوری که می‌شناسید شان . کولتــــوری که دموکراسی را هنوز توی خودش جذب نکرده ــ جلب نکرده . حالا هم شما ملاحظه بکنید خمینی آمـــده وضعی که خمینی دارد با مردم ــ مردم در مقابل خمینی دموکراسی است؟ مصدق موقعی کـــه بود واقعا" دموکراسی بود؟هرکار دلش میخواست میکرد دیگر . هرکاری دلش مصدق میخواست میکرد منتهی فرق بین محمد رضا شاه ازیکطرف و خمینی و مصدق از یکطرف دیگر این بود کـــه اینهـــا مردم پشـــت ســرشان هـــــســـــت ــ او نبود پشت ســرش . ولی بهرحال اینها از مردم الهام نمی‌گیرند او باز فکر میکرد مصلحت مردم چی هست . بهرحــال کولتـــــــور مردم کولتــــــــوری که مساعد و مناسب با دمکراسی باشد نبود . خــب مملکت هم باید اداره بشود . مملکت باید مردمش بهرحال زندگی بکنند بایــد پلیس وجود داشته‌باشد باید دادگستری وجود داشته‌باشد باید ارتش وجود داشته‌باشد باید مالیات بگیرند . شماحتما" دریادداشت ــ هائی که تنظیم شده و تنظیم میشود وضع رابطه بین مجلس و دولت را بعد از رفتن رضا شـــاه همه میدانند . آن موقع موقعی بود که شاه اعتبار یا نداشت یا کم بود هنوز زیاد نشده بود ولی اعتبارات مجلس و مجلسیها در مقابل دولت زیاد بود . وضع مملکت آشوب بود ــ شلوغ بــود هیچ پیشرفتی ممکن نبود هیچ کارصحیحی ممکن نبود انجام بگیرد . خب شاه اینها را میدید

د یگرو فکر میکرد که بایستی با یك اتوریته‌ای مملکت را اد اره بکند . البته حالا د ر فرانســـه هم رئیس جمهور با یك اتوریته‌ای حکومت میکند . د ر آمریکا هم رئیس جمهور با اتوریته حکومت میکند . خب اتوریته‌ای که اینها با سوار بود ن بر مرکب آرزوها و اید ه‌آل ها ونقشه هاو فکرهای مــرد م است آن نبود ولی فکر میکرد که با فکر خود ش میتواند که مملکت را اد اره‌بکند . خب از یکطرفی میراث اد اره مملکت د ر د ستش است و نمی‌تواند ول بکند ونباید هم ول بکند، و نمی‌خواهـــــد هم ول بکند . (؟) از یکطرفی د رست است کهضرورت سیاست خارجی ضرورت فضای بین المللی است که د موکراسی‌باشد . اینست که د موکراسی بصورت یك چیزظاهری د ر میآید — یك چیز تصنعی بوجود میآید . حزب د رست میکنند اما ظاهرش اسم د ارد اما باطنش اینست که کار ما توأم با توفیق نبود . چون شاه میگفت که این میراث اد اره مملکت است و ایـــن میراث راهم من بایستی حفظش‌کنم و وظیفه‌اش را انجام بد هم و فکر هم میکرد که اگرخیلـــــی بخواهد تسلیم اصول د موکراسی‌بشود آن مملکت برمیگرد د به د وره‌ای که چیز بود — بعد ازرفتن رضا شاه تا ۲۸ مرد اد ۳۲ . با این روحیه‌ای که محمد رضا شاه د اشت و خب مسلط هم بـــود و ماهم بهرحال د سته مخالف رژیم که نبود یم . ما آمده بود یم که با همه عیبها بسازیم و د ر سازند گی مملکت د فاع کنیم . د سته د یگری هم که صاحب یك Philosophy باشنـــــد یك برنامه‌ای هم باشند که وجود ند اشتند که برویم باهاشان همکاری بکنیم. ما وقتی می‌د ید یـــم نمیشود ول میکرد یم د یگر — میگفتیم نمیشود . ایشان فکرشان اینست و بالاخره میراث اد اره‌مملکت هم د ستشان است و فرصت هم نمید هند — اجازه نمید هند که کس‌د یگر د ر کارها د خیل باشـــد موثر باشد . خب وقتی هم یك نظری خواستند — شورتی خواستند مید هیم نخواستند نمی‌د هیم تحمیل نمی‌کنیم. این بود کهمرحوم علم که د ید کار بیحاصلی است ول کرد . ماهم د ید یم کـــار بیحاصلی است‌ول کرد یم . بنده د یگر از این اتفاقات‌د ر سال ۱۳۳۹ اتفاق افتاد . حکومت اقبال هم ۱۳۳۹ استعفا کرد . مهرهم — مثل اینکه اوایل مهر بود یا اوا خرشهریور بـــود د رست خاطرم نیست

س— بله نه شهریور — هشت شهریور

ج — بله استعفا کرد ند . بنده د یگررفتم د انشگاه. تمام وقتم را د یگرصرف د انشگاه کرد م . د انشگاهو

شاگرد هایم و دیگر عرض کنم آمیزش هم با شاگردان بود . شاگرد ها خانه‌ام میآمدند و باشاگرد ها راهپیمائی میرفتم ـ با شاگرد ها مهمانی میرفتیم . گاهی اوقات بیچاره‌ها برایشان اتفاقات بد میافتاد میرفتم. خلاصه زندگیم زندگی معلم و شاگرد بود . همان موقعی بود که اولین کتابم را نوشتم. کتابی که راجع به حقوق جزای ایران بود همانموقع چاپش کردم

س ـ　سیاست وارد دانشگاه بود آنموقع دیگر

ج ـ　خب سیاست که همیشه وارد دانشگاه بود حالا بهتان عرض میکنم. حالا هنوز از چند سال به اینطرف از بعد از ۲۸ مرداد به اینطرف هنوز وارد نشده است . ولی دارد وارد میشود دارد از این ببعد وارد دیگر وارد میشود . نه من واقعاً یك فضائی با دانشجویانم داشتم که جنبه سیاسی بهیچوجه نداشت . فقط علاقه بود و محبت بود و دلسوزی که من برای بچه ها داشتم برای درس‌خواندنشان بود برای کارشان . عرض‌کنم که آنسال عرض‌کنم اگر خاطرتان باشد در اتحادیه معلمین که درخشش بود شروع کردند و یك جنجالی راه انداختند .بعضی مطالب را من میگویم ممکنست واقعاً حافظه‌ام هم غلط باشد و بعد برای کسانی هم که از این استفاده میکنند گمراهی ایجاد بکند . نمیدانم . . در کابینه شریف امامی دکتر صدیق اعلم وزیرکشور بود ؟ بله دکتر صدیق اعلم وزیر کشور بود ـ درست است

س ـ　اول علوی مقدم مثل اینکه . .

ج ـ　نه وزیر فرهنگ ـ

س ـ　وزیر فرهنگ . . . همایون

ج ـ　نه ـ

س ـ　مهران و بعد صدیق اعلم

ج ـ　بله ـ صدیق اعلم . در موقعی که صدیق اعلم وزیر فرهنگ بود مثل اینکه به و مطالبات معلمین یك نظر مساعدی داده بود . و همین مطلب موجب‌شده بود که درخشش بتواند معلمین را بیشتر جمع بکند . درخشش خب یك آدمی بود که این توانائی و این خصلت را داشت که میتوانست معلمین را دورخودش جمع بکند و معلمین را دورخودش جمع کرد . خب عرض کنم که شریف امامی انتخاباتی کرد و در این انتخابات مثل اینکه دکتر اقبال شد

وکیل ــ نماینده مجلس شد . در همین انتخابات بود مثل اینکه صالح هم . . . جبهه ملی باز دومرتبه جان گرفته بود . مثل اینکه صالح هم شد نماینده مجلس . عرض کنم که وزیر کشور علوی مقدم بود همین طور که فرمودید . علوی مقدم هم خیلی حسن شهرت نداشت هرچند الان میگویند وضعش هم خیلی خراب است تعجب میکنم . بهرصورت مجلس انتخابات مجدد را شریف امامی کرد ــ مجلس تشکیل شد ولیکن حکومت شریف امامی مواجه با جنجال شد . شریف امامی آنموقع هم مثل ایندفعه آخر مجال به جنجال داد . وقتی آدم استعداد سیاست نداشته باشد همین است .آمدند توی مجلس از سازمان برنامه و از آمریکائیها شدیداً انتقاد کردند . مثل اینکه مسئول سازمان برنامه در زمان شریف امامی آرامش شد

س ــ　شوهر خواهرش

ج ــ　بله آرامش خیلی آدم سالمی نبود . بهرحال اینها نسبت به ابتهاج هم خیلی حسن نظر نداشتند . بیك دلایلی که حالا خود آقای ابتهاج اگر مصلحت بداند بگوید بهتر است . روابط شریف امامی و ابتهاج هم خوب نبود

س ــ　بله ــ گفته اند

ج ــ　این را گفته اند ؟ بله

س ــ　مسئله کود شیمیائی شیراز و اینها

ج ــ　بله ــ بله خب خوب شد . عرض کنم که توی سازمان برنامه شروع کردند برعلیه آمریکائی و برای ابتهاج خلاصه میدانید حرفهای جنجالی زدن . مخصوصاً وقتی نیت سازندگی درآن نباشد . وقتی در یك جامعه ای انعکاس پیدا بکند که آن جامعه جامعه هیجانی است نتیجه خوبی نــدارد . کما اینکه همین در کابینه شریف امامی همین کار را کرد دیگر ــ همین وضعیت را پیش آورد . یکی از مبانی این فتنه خمینی همین فضای بازی بود که شریف امامی در مجلس بوجود آورد . بهرصورت یك Agitation در سطح مملکت مخصوصاً بین معلمین بوجود آمد و در این تظاهرات آن دکتر خانعلی ــ بهرحال خانعلی بود یا دکترش یادم نیود ــ دبیر بود و این در بهارستان کشته میشود و همین موضوع موجب در ضمن تظاهرات کشته میشود . برای خاطر اینکه واقعاً پلیس

ما که مجهز به وسایل معقول نیست . اصلا" ما پلیس‌که نداشتیم ـ هیچوقت نداشتیم . آخری هم نداشتیم آنموقع‌هم نداشتیم . بجای اینکه با گاز اشک آور و بجای اینکه با آبپاش و با یک وسایلی که الان پلیس در همه دنیا دارد مردم را متفرق میکند . اما با تیراندازی میخواهند مردم را متفرق کنند نتیجه‌اش همین میشود . می‌خورد به یك کسی . هروقت‌تیری که خالی میشود به یك کسی میخورد . آخه تیر نباید خالی کنند .

عرض‌کنم که نمیدانم‌حالا ،واقعا" یك تبانی بود بین شریف امامی و سردارفاخر یا اینکه پیش آمد . مثل اینکه سردارفاخر در مجلس یك تذکری یك دستور رعایت دیسیپلین در یك شکل معینی که حالا خاطرم نیست به شریف امامی میدهد ـ شریف امامی ناراحت میشود و میرود استعفامیکند . بعد امینی آمد سرکار. عرض‌کنم که امینی آمد سرکار ـ امینی هم با وجود یکه

س ـ این موضوع تحمیل امینی به شاه که خودشان آورد ـ واقعیت داشت که خودشان اینقدر تکرار میکردند که این بمن تحمیل شده بود و اینها

ج ـ حالا یك مطلبی که بنده بهتان عرض‌کردم که راجع به نفت خود شاه بمن گفت. اما این مسئله بایستی برگردیم به ملاقاتی که شاه با کندی داشته . ببینیم آنجا چی برگزار شده ـ آنجا چی بوده . از اینکه خب امینی حالا حوادثی که بعد پیش میآید بنده برایتان نقل میکنم نشان میدهد که امینی مورد اعتماد آمریکائیها بوده . اما آیا صریحا" گفتند باید امینی بیاید روی کار ـ نمیدانم . خب اگر گفته بودند دیگر این بازیها چه بوده . بازیهائی که تظاهرات بشود وکسی کشته بشود . بعد اخطار بکنند . نمیدانم درست واقعیتش را نمیدانم . ولی آنچه که مسلم است مسائلی را که بعدا" برایتان توضیح خواهم داد نشان میدهد که امینی مورد توجه آمریکائیها هم بوده . وقتی امینی رفت اساسا" آمریکا برای ما اصلا" مسئله درست کرد . حالا بعد برایتان توضیح میدهم ـ درجریانش بودم ـ مسئله درست کردند .

عرض‌کنم که امینی شد نخست‌وزیر و با وجود یکه روزهای اول اطمینان داده بود که حرمت مجلس را رعایت بکند آمد مجلس‌را بهم زد ـ مجلس را منحل کرد .

خب ملاحظه فرمودید ما دیدیم که هیات حاکمه ایران مواجه با سه ضرورت بود . مسئله حزب بود مسئله اصلاحات ارضی بود و یکی هم مبارزه با فساد بود . مسئله حزب را ملاحظه کردید که مواجه

بود تشکیل و اداره مملکت از طریق حزبی مواجه بود با دو شکل . یکی شکل کولتـــــــور مردم بود و شکل دیگری که بی ارتباط با این شکل کولتـــــور نیست اینستکه شاه اداره مملکت به ارث بهش رسیده بود وفکر میکرد که اگر بخواهد تسلیم واقعیت حزب بشود به وظیفه اداره مملکت روی این وظیفه ارثی درست عمل نشـده . برای اینکه میترسید اداره مملکت روی حزب وضـــع مملکت را برگرداند به دوره سالهای ۲۰ و ۳۲ . دوره اغتشاش ــ دوره هرج و مرج

س ــ　حد وسطی برایش مطرح نبود که مثلاً" افراد دستچین مشورت بدهند ــ فکرها پخته تر بشـود

ج ــ　صحیح است . واقعش اینست که همانطور که شما توجه میکنید ــ شاید طریق صحیحش ایـــن بود که شاه بهرحال از یك اشخاصی مشورت میکرد . تا یك حدودی البته غفلت نمیکرد . تا یـك حدودی اولاً" یك عده‌ای مردم که میخواستند خودشان را نزدیك به شاه بکننـــد گزارشهائـی میدادند اظهار نظرهائی میکردند ــ خب اینها را میخواند . گاهی اوقات هم یك مسائلـــــی را به دولت میگفت مطالعه کنید بدهید به آدمها مطالعه کنند . یا حتی مثلاً" در کمیسیونهـــــای مجلس میگفت خب مطالعه کنند ــ نظر حسابی بدهند . اما وقتیکه میدید موضوع تبدیـل میشود به یك غوغای عرض‌کنم که نطق و خطابه و عرض‌کنم انعکاسش درخارج ــ از اینها مثل اینکـــه وحشت داشت ــ از اینها میترسید . پس بنابراین ملاحظه کردید مسئله اداره مملکت بر طبق

س ــ　میترسید رشته سیاسی از دستش در برود

ج ــ　یعنی از دست خودش در برود که البته Ambition بود اصلاً" میترسید نظام مملکـــت بهم بخورد . یادم میآید در یك موقعی وقتیکه یك مطلبی بود و من هیچ خاطرم نیست چی بود ولی بمن گفت اشاره بکنید که وقتی اختیارات کامل من اعمال نمیکردم بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ مملکت چه حالی داشت . این را خودش گفت . میترسید از اینکه اگر واقعاً" اراده خودش را تحمیل نکند یعنی یك اراده واحدی تحمیل نشود در جریان مملکت و آن Polemic گفتگوها ــ عرض‌کنم سفسطه‌هائی که بین نظرهای مختلف که غالبـاً" هم بعقیده او وشایــــد هم تایك حدودی صحیح بود مبتنـی بود برمنافع نه بر ایده موجب میشود که اغتشاشی در مملکت بوجود بیاید و Progress را که او آرزو میکرد آن Progress درش یك تأنی و تأملـــی پیدا بشود . این بود که مسئله حزب تا این موقع به این صورت ناموفق ماند عملی نشد .

یك Instrument برای تظاهرات بود و هیچ بهم خورد حزب مردم عرض کنم که بآن صورت چیز شد . اقبال هم وقتی که استعفا کرد حزب ملیون هم بهم خورد

س- حزب ملیون هم در داخلش بهمین صورت که " مردم " لابد بوده دیگر . آنها هم بحث وگفتگو و لایحه‌ها را مطالعه کنند و اینها که نبوده

ج - ابدا" نخیر - نخیر. لایحه‌ها را فقط وزراء . میدانید مسئله اینست که برای مطالعه کردن راجع به یك مسئله باید دوسیه فایـــــل مطلب باشد .

در جامعه ایران فایل یك مطلبی وجود نداشت . فایل ها نبودند . فایل فقط در دست دولت بود . فایل در دست Minister بود - وزارتخانه بود آنهم مخفی بـــود وحتی آنها هم گاهی اوقات مبانی اصلی فایـل را نداشتند . برای تنظیم یك قانون بایـــد سابقه تاریخی اش وجود داشته باشد - بایستی آمار وجود داشته باشد . من دیدم در ایران یك قانونی وضع شده - بیك مناسبتی لغو شده - باز از دومرتبه خواستند آن قانون را بـــدون در نظر گرفتن . . . آن قانون اول بود چرا لغوش کردید ؟ باز هم میخواستند آن قانـــون را بیاورند و زنده‌اش کنند . هیچ سابقه نداشت که چرا این قانون چرا اول آمد - چرا لغـو شد . حالا که میخواهیم بیاوریمش برای چی ؟ آخه این مطالعات باید Motive بشود باید توجیه بشود . هیچ فایلی وجود نداشت . درخود Ministry درخود وزارتخانه وجود نداشت یا کم وجود داشت . درخارج که اصلا" وجود نداشت . روی این چیزهـــا قابل مطالعه نبود . مسائل اقتصادی که هیچ آمار نداشتیم . مسائل اجتماعی هم. . .

بنابراین اصلا" مسائل در داخل حزب قابل مطالعه نبودند . افکار مردم آرزوهای مردم - ایده‌آلهای مردم هم که مورد توجه نبود . آنچیزی که مورد توجه بود این بود که نرخها گران نشود . همین دیگر. که جنس گران نشود والا چیز دیگری را به فکر مردم به سلیقه مردم به این چیزهـا که حکومت عادت نکرده بود توجه بکند . یعنی وضع ایران کولتـــــور اداری مملکت کولتـــــور سیاسی مملکت اینطور نـ . . کولتـــور سیاسی مملکت اینطور نبـــود . و اینها را من بنام یك کونســــــتا میگویم . عیب نمیخواهم بگیرم- یك واقعیتی بود که وجود داشت . این وضع بنابراین حزب که با مشکل کولتـــــورل و مشکلی که اراده شـاه

که آنهم باز بستگی به مشـــکل کولتـــورل داشت برخورد کرد .
یك ضرورت دیگر بود مسئله اصلاحات ارضی بود . در اواخر حکومت دکتر اقبال ـ دکترآموزگار که وزیر کشاورزی بود لایحه اصلاحات ارضی را آورد مجلس ولی پراکتیك نبود مطـــرح هـــم شد ظاهراً توی مجلس اما همانموقع از همان موقع مخالفت روحانیون شروع شد . البتـــه به مسئله اصلاحات ارضی مخالفت روحانیون که بعداً مخالفتش هم از همین موقع بود اگر اشتباه نکرده باشم بروجردی حتی فتوای تحریم داد . بروجردی بزرگترین مجتهد . . .

س ـ مکاتباتی مثل اینکه با آقای علم بود بین بروجردی

ج ـ بروجردی ؟

س ـ درهمین موارد ـ مورد این و آن قانون زنان و اینها

ج ـ آهان این بعد . نه بروجردی نبود . بروجردی فوت کرده بود . عرض کنم که موضوع مبارزه بـــا فساد هم عرض کنم که حالا بعد ادامه خواهد داشت . اما مربوط به این دوره گاهی اوقـــات یك اشخاص سرشناسی را فشار میآوردند ـ میگرفتند جرائمشان را ـ میشناختند . وقتی می ـ شناختند دیگر . . . بدین ترتیب نشان میدادند که مبارزه با فساد هم میکنند . اما راجع بـــه مسئله مبارزه با فساد اساساً بعداً من مفصل صحبت خواهم کرد و اساساً تحمیل ایـــــن ضرورتها از نظر عرض کنم که کسانیکه با ما در یك فضای سیاسی از نظر بین المللی بودند اصـلاً کار لهـــوی بود کار غلطی بود اصلاً چکار داشتند به این کارها . اصلاً این مسئلـــــه لهـــــــو بود این مسئله غلط بود . چه در مسئله اداره امور مملکت چه در مسئله عرض کنم که اصلاحات ارضی چه در مسئله مبارزه با فساد . این ضرورتها را ـ اینها را یك مسائلـــــی بنام ضرورت حیات یك رژیم در یك فضائی که با ما همکاری داشتند حالا بعداً برایتان خواهـــم گفت . یك مطلبی من اینجا به شما گفتم که میشد به مرحوم علم تکیه کرد حیف هست که یـــك داستانی را از مرحوم علم برای شما تعریف نکنم . همانموقع هائی که بنده . . .

روایت کننده – دکتر محمد باهری

تاریخ – هفتم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه – شهرکان – فرانسه

مصاحبه کننده – حبیب لاجوردی

نوارشماره – ٤

ج – دکتر امینی مقام صدارت را اشغال کرد و همانطوریکه عرض کردم با وجود یک وعده کرده بود مجلس را منحل نکنند مجلس را منحل کرد. بنده اسناد روابط خارجی را در اختیار ندارم Protocol هائی هم که بین شاه و مقامات آمریکائی احیاناً تنظیم شده باشد آن را هم ندیدم. ولی حدس میزنم آمدن امینی به دولت یعنی در دست گرفتن دولت از طرف امینی در واقع مطلوب آمریکائیها بود. اگر نگوییم تحمیل بوده مطلوب آمریکائیها بوده و در واقع برای جوابگوئی به همان ضرورتهائی که تعهد رژیم بود در صحنه بین المللی در مقابل همکارانش و متعهدانش. یادآوری میکنم که این ضرورتها اداره مملکت از طریق حزب بود. مبارزه بافساد بود و اصلاحات ارضی. البته Grosso Modo بنده تقسیم بندی کردم و تفکیک کردم. امینی مثل اینکه خودش را معاف میدانست از اداره مملکت بوسیله حزب. برای اینکه امینی نه درصدد تشکیل حزب برآمد و نه از یک پایگاه حزبی برخاسته بود و نه احزاب سابق را تقویت کرد تأیید کرد و نه محدودیت و ممنوعیت حزب توده را لغو کرد و حتی به جبهه ملی هم اجازه فعالیت نداد.

س – هیچ لاسی باهاشان نزد

ج – نه – نه غیراز اینکه مهندس فریور را در حکومت خودش شرکت داد بنده بخاطرم نمیآید که باهیچ یک از اعضاء جبهه ملی تماس داشت. و حتی – بنده خیلی معذرت میخواهم چون مطالبی را که میگویم همین طوربالبداهــه میگویم و تنظیم نکردم اینستکه گاهی اوقات روی حدس و روی عرض کنم که یک خاطره خیلی تاریک صحبت میکنم. اگر سندی از دکتر مصدق – یک نامه‌ای از دکتر مصدق دیدم مثل اینکه به قشقائی نوشته بود – به خسرو قشقائی نوشته بود یا ناصر قشقائی نوشته بود. که اینها در همانموقع مثل اینکه ازش خواسته بودند مجدداً این جبهه ملی

وارد فعالیت بشود وارزش متقاضی بودند که خلاصه یك قدمی یك اقدامی بردارد . مثل اینکه دکتر مصدق تحاشی کرده بود ــ خیلی بطور مبهم یك همچین چیزی بخاطرم میآید در همین ایـام.
بهرحال در زمان دکتر امینی مسئله اداره مملکت بر اساس حزب مطرح نشد .
بنده از حوادث دیگرچه بعد چه قبل استفاده اینطور میکنم که اساساً مسئله اداره مملکت روی مبانی حزبی برای تأمین آزادی عمومی نبود از نظر بین المللی.بلکه مناسب تسهیل معاطات و داد و ستدهای بین المللی بود . بنده اینطور استنباط میکنم که در معاطات و داد وستد هـای بین المللی مقام ثابت اگر اطراف قضیه باشند یایك طرف قضیه باشد کار معامله و داد و ستـد بین المللی بسختی راه میافتد . بایستی طرفین داد و ستد بین المللی متغیـر باشـــند ثابت نباید باشند . حالا البته در سطح بین المللی بین کشورهائی که خب پیشرفته هستنـــد این مطلب بطور معقول قابل توجیه است . برای خاطر اینکه مقامات در واقع تجســم افکــار وعقاید ومقتضات زمان هستند . وقتیکه عقاید ومقتضیات زمان تغییرمیکند اشخاص هم باید تغییرکنند . وچون داد وستد های بین المللی هم بالاخره در عدسی زمان و تغییرات زمان انجام میگیرد بایستی آکتورهایــش هم تفاوت بکند ــ این درست است . اما با کمال تأسف در موقعی که طرف معامله یك مملکت ضعیفی است مقام ثابت تا یك حدودی جبران ضعف آن مملکت را میکند . اینست کــه اطراف دیگر که صاحب قوت هستند چون بالاخره طالب ضعف هستند اینست که میخواهنـــد آن مقام ثابت وجود نداشته باشد . خیلی Abstract صحبت کردم یك کمی Concrete میکنم مطلب را . شما خاطرتان هست که رضا شاه بالاخره با کمك و مساعدت فضای بین المللی زمام ایران را بدست گرفت . البته مرد لایقی بود ــ مرد مقتدری بود ــ مردی بود کــه از متن جامعه ایران نیرو بدست آورده بود و از متن جامعه ایران نیرو در اختیار داشت و بـا همین نیرو توانست ایران را امنیت بهش بدهد و باهمین نیرو توانست پیشرفت کنــد . امـا بهرحال مساعدت عرصه بین المللی هم ضرورت داشت و لازم بود و کمکش کردند .
من مساعدت فضای بین المللی را فقط منحصر به مساعدت انگلیسی ها نمیدانم . یقیناً روسها هم موافق بودند

س— باروی کار آمدن رضا شاه

ج — تردیدی نیست — تردید نیست . البته بنده اسناد سیاسی را نخواندم اما چطور ممکن است که روسیهای که انقلابی است و هنوز مبانی خودش قدرت پیدا نکرده روسهای سفید از اطـــراف هستند — از دریای سیاه یك عده دیگری دارند بهش حمله میکنند — از جنوب هم اگر در مخاطره نا امنی قرار بگیرد خب این دلش میخواهد یك مملکتی درجنوبش باشد — مملکت امن و آرامـی باشد باهاش قرارداد ببندد تعهد متقابل برای امنیت متقابل بکند . روسها بنابرایـــــن دلشان میخواست یك . . . چرا یك مملکت نا امنی که هرگوشه‌اش یك عده‌ای وجود داشته‌باشنـد درجنوبش باشد . هرچند که بعضی ازاین‌عده‌هاکمونیست باشند . هرچند یك قسمتی از جنوبش را نهضت و شورش جنگل تشکیل بدهد . حتی هرگاه یك قسمتیش را طرفداران خودش مثـــلا" حکومت کمونیستی اعلام کرده باشند ولی بهرحال او که دیده اند که این حکومت کمونیستی کـــــه دریك گوشه جنگل درست‌شده یا شد که تمام ایران را اداره نمیکند . بنابراین امنیت جنوبـــش در ایران تأمین نیست — او دلش میخواهد یك حکومت مقتدری روی کار بیاورد . ولی بهرحـــال رضا شاه با مساعدت نیروی بین المللی روی کار آمد . اما این رضا شاه وقتی که آمد پادشـــــاه ایران شدخب متوجه شد که خودش صاحب قدرت هست و صاحب قدرت هم بود بتدریج دیگـــر تعنیات قدرتهای خارجی را نفی کرد . حتی برای اینکه یك نیروی سوم را بکار بگیرد برای خنثی‌کردن نیروهای دیگر رفت بطرف آلمانها هم متوجه شد . ولی درعرصه بین المللی روزی که احتیاج بـود به یك ساخت و پاخت بین المللی رضا شاه به‌آسانی زیر بار نرفت . رضا شاه به‌آسانی حاضر نشـد که‌ایران راتسلیم آمریکائیهاوانگلیسهاو روسها بکند . نمیخواهم بگویم کار بدی کرد یا کار خوبی کـــــرد هیچ قضاوت نمیکنم ولی خواستم بهتان بگویم که وقتی مقام ثابت‌شد نتیجه‌اش اینست که معاطـات و معاملات بین المللی مشکل میشود . اینست که درعرصه بین المللی بنده فکر میکنم که مسئلـــه اداره مملکت ما بوسیله حزب برای این بود که تسهیل بشود . ارتباطـات بین المللی و کارهـــای بین المللی روابط بین المللی آسان بشود . انشاءالله هیچوقت هم نمیخواستند به ایران چیـــزی تحمیل بکنند اما بهرحال Compromise هائی که درمناسبات بین المللی بایستی بوجـود میآمد این با مقام ثابت مشکل بود .

—

بازمیخواهم د رتائید این مطلب بهتان عرض بکنم که شما ملاحظه کرد ید که با وجود یک شاه د ر ارتباطش باآمریکائیها هیچ ترد ید ی وجود ند ارد . شاه از اینکه بالاخره بعنوان یك آد می کــه طرفد ار سیاست آمریکا بود کسی د رآن ترد ید ی ند ارد . اما معذ الك د ر مقابل رفتار آمریکائیهــا می ایستاد و حتی کوشش میکرد که د ر Apparatus حکومت آمریکا نفوذ کند . مسئله اینست. بنده نمید انم تا چه حد ود ی صحیح باشد یا صحیح نباشد اما من شنید م که د ر انتخابــــات نیکسون سفیر پاد شـــاه پول خرج کرد ه . خب این برای چی هست؟ برای اینکه بتواند نفـــوذ د اشته باشد . آن سناتوری که بعنوان رئیس روابط عمومی استخد امش کرد ه بود ند برای چی بود ؟ خب برای خاطر اینکه د ر سنای آمریکا بتواند نفوذ د اشته باشد . وقتی مقام ثابت بود آنوقـــت با طرف معاشاتش کمتر خواهد بود . د رعین حالی که با هم همکارهستند ــ با هم توی بــــازار هستند وقتی معامله بین الطلی (؟) باشد وقتی طرف ثابت بود تاثیر . . . ولیکن اگر طرف ثابت نبود . حالا د ر بین ممالکی که متابـــــع هستند و مترقی هستند کــــه خب طرف غیر ثابت با پیشرفت و د گرگونی و عرض که انقلاب عقاید و اینها که بیشتر خود ش را ــ تطبیق مید هد و هرمرد ی که باصطلاح سر کار هست مرد افکار و حواد ث روز خود ش هســـــت . ولی د ر ایران شما فکر کنید وقتی مقام موقت است خب این برای خاطر اینکه لا اقل خیلی زود از کار نیافتد بایستی محبت قد رتهای بزرگ را جلب بکند د یگر . بایستی مقاومت کمتر بکند . بــــا زود تر تسلیم بشود . بنابراین من مسئله اد اره مملکت را بر مبنای اصول حزبی این را همش متکـــی بر ملاحظات تأمین آزاد ی های فرد ی و اینها نمید انم . یا مسئله حقوق بشر را و این حرفهـــا هم که اخیرا" مد اول شد اینها هم با برقراری رژیم حزبی یك عرض کنم که ــ ملازمه قطعی نــد ارد. د ر یك مملکتی ممکنست که رژیم حزبی وجود د اشته باشد و حقوق فرد ی هم رعایت نشود ــ یك مملکتی ممکن است رژیم حزبی هم وجود د اشته باشد و حقوق فرد ی هم حفظ بشود . بهرحال امینی بنــده فکر میکنم به این د لیل بود که اصلا" به مسئله حزب توجه ند اشت برای خاطراینکه یك مقام موقتی بود د یگر. همان چیزی که از سیستم اد اری حزبی منتظر بود ند که مواجه با یك مقام موقت باشنـــد خب عملا" انجام بود د یگر . و امینی فرقش با رئیس الوزرا' د یگر این بود که خب جلو شـــــاه می ایستاد .

س— واقعیت دارد این ؟

ج — بله — بله حالا بنده مواردی هم بهتان عرض میکنم. بله و بهمین جهت هم رفت . البته نه اینکه جلو شاه می ایستاد به اتکاء کی ؟ مردمی وجود داشتند؟ یك جامعه متکی بر یك گروهی بود ؟ مجلسی وجود داشت؟ خودش بود . خودش بود و البته متکی بود به سیاست خودش . آمریکائیها نسبت به شاه هم احترام و علاقه داشتند . ولی شاه یك مقام . . . میخواستند او دخالت نکند . میگفتند او را که نمیتوانیم بردا ریم . ولی او خب این هروقت با تحولات روابط بین المللی بانساخت خب میرود دیگر . بهرحال — این برداشت من این بود و برداشت امروزم است . چون دائماً فکر میکنم — تفکر میکنم یکروز متوجه میشوم که این فکر اشتباه است — این فکر خطا است . اما از پیش آمدهائی که شده و مثالهائی که برایتان زدم اینطور استنباط میکنم که این الزامی که بعد از بیست وهشت مرداد رژیم ایران داشت این الزام مثل اینکه در مورد . . . و باوجود یکه امینی آمده بود برای اینکه جوابگوی این الزامات باشد . چون فکر میکردند رژیم سابق این کارها را نکرده است . در حزب شکست خورد دیگر . امینی آمد جوابگوی این مطالب باشد . اصلاً این را ولش کرد — اصلاً دورش هم نرفت و حتی مثل اینکه احزاب دیگری هم که در مواقع دیگر فعالیت میکردند — یا کار میکردند — آنهائی که لااقل بفرمان مسکو نبودند آنها دیگر کاری نمیکردند کاری نکردند . عرض میشود که اما دو الزام دیگر وجود داشت در آن زمان که امینی باهاش مواجه بود . یکی اصلاحات ارضی بود و یکی هم مسئله مبارزه با فساد بود .

اما در هردوی این مسئله امینی اقدام کرد و یکیش که بکلی ناموفق بود . یکیش هم با یک ابتدای توفیق شروع شد که متأسفانه بعداً در زمان حکومت مخصوصاً هویدا بکلی از بین رفت ضایع شد — اشاره‌ام به اصلاحات ارضی است . اما مسئله مبارزه با فساد . این مسئله مبارزه با فساد من فکر میکنم که تلقی متقابل رژیم و عرض‌کنم که دولتهای دیگری که در صحنه بین المللی میخواهم اشاره بکنم اسم دولت را میآورم — با ایران در واقع همکاری داشتند و هم عهد بودند هم جبهه بودند من فکر میکنم این تلقی اینها تلقی درستی نبود . اگر منظور Trafic d'influence بوده این مسئله مبارزه باضاد اسمش را نباید بگذارند . منظورم از Trafic d'influence اعمال نفوذ در معاملات بزرگ دولتی است . ولی اگر فساد در معنی متعارف منظور است بکلی

اشتباه بوده . برای اینکه فساد از دو منبع بر می خیزد . یا یك منبع کولتـــــورل است یا یك منبعInstitutionalاست . اما مبدا کولتـــــورل . کولتـــــور جامعه ما کولتـــــوری است که با فساد و corruption سازش داشته باشد نبوده . بـرای اینکه فساد از لوازم یك جامعه مادی گرا است ــ یك جامعه‌ای که دنبال پول باشد مردمـــش یك جامعه‌ای که معبودشان پول باشد ــ معبودشان ثروت باشد . جامعه ما درست یك جامعه‌ای است که کولتـــــورش مبتنی برگریز از ثروت است . بی نیازی را در قطع نیاز از همـــه چیز میدانند آن جامعه ــ کولتور جامعه ما . جامعه ما بقدری که بخورد و نمیرد و بچه‌هایـــش را تربیت بکند اکتفا میکرده ــ دنبال ثروتهای کلان نبودند مردم . این ازعوارض همین سالهای اخیر بود که یك عده دنبال پول میرفتند والا مردم دنبال پول زیاد نبودند . مردم اگرصنـــار سی شاهی هم گیرمیآوردند میرونند مسافرت مکه زیارت ــ صدقه بدهند سفره بدهند ــ وقـف بکنند ــ از این کارها میکردند . جامعه ما جامعه‌ای نیست ــ جامعه آمریکا نیست که دنبـــال مثال جامعه مادی گرا جامعه آمریکا است که همه دنبال پول هستند ــ جامعه ما دنبال پـــول نبوده . بنابراین جامعه ما به ذات یك جامعه فاسدی نبوده که حالا بخواهیم مبارزه بافســـادش بکنیم . اما ازنظر Institutional . منظور از Institutional اینست کـــه کارمندان دولت ــ متصدی کل امور ــ اینها برای انجام کارهای مردم رشوه بگیرند ــ اینهـــم همچین چیزخیلی رایج و چیزی نبود مگر در زمینه‌هائی که خب مراجعین با اتکاء با موازیـــن قانونی یك ثروتهای هنگفتی میتوانستند برای خودشان تحصیل بکنند . مثل نمونه ثبت اسنـاد مأمورین ثبت اسناد میدیدند که یك شخصی با استشهاد ــ همینطور چند کیلومتر زمین بر میدارد و میبرد . حالا بعنوان اینکه مثلاً اسم باباش روی این زمین است . همسایه‌اش مثلاً یـــك تکه از این زمین را دارد یا یك قدرتی دارد لشکرکشی بکند ــ آدم کشی بکند شهادت بدهند که این زمین دست آقا است ــ او هم یك استشهادی میکرد و بعد هم مأمور ثبت میآید و ــ تعیین حـــدود میکرد یکمرتبه این آدم چند ین سطح هکتار زمین را برمیداشت و میبـــرد . خب مأمور ثبت اینجا که کـــور نبود میدید که فقط یك استشهادی است و یك نفـــوذی

است موجب میشود که یك شخصی یك مقدار زیادی برد اید و ببرد خب این متوقع بود ومیگفت چیزی هم بمن بدهد .

س — که چی

ج — یك چیزی هم بمن بدهد . ولیکن در مسائل دیگر که حاجات عمومی بود و اینها چیز نبود . وانگهی برای جلوگیری از این کارها بایستی دستگاهی وجود داشته باشد که دائماً این پیش‌آمدها را ببیند و وقتیکه دید بیطرفانه مجازات بکند . بنابراین مسئله مبارزه با فساد بر میگردد با اصلاح قوانینی که امتیازات نا بجا به اشخاص داده میشد و بایستی برگردد به تجهیز و تقویت یك پلیس و تجهیز و تقویت دادگستری . حالا یکمرتبه شروع میکنند یك عده را میخواهند بگیرند . گناهکار است — گناهکار نیست — صرفاً بعنوان اینکه اسمش سر زبانها هست یك کسی را بگیرند . خب امینی دادگستری را شلاق زد گفت بایستی یك عده‌ای را بگیرید . فشار آورد . بطریق عادی نمیشد کسی را گرفت . برای خاطر اینکه کسی را بگیرند بایستی پرونده‌ای وجود داشته باشد . بایستی قبلاً یك زمینه‌هائی یك اطلاعاتی راجع به سوء استفاده یك شخصی بطورغیر قانونی رسیده باشد . بایستی مأمورین قضائی بطریقی که قانون تعیین میکند تحقیق کرده باشند . یك اماراتی وجود داشته‌باشد تا مستنطق یك کسی را احضارش بکند — ازش سئوالاتی بکند اگر جواب سئوالاتش را نتوانست بدهد اعلام اتهام بهش بکنند و احتمالاً آنهم اگر ضرورتی داشته باشد بگیرد ش . و این کار همچین با آسانی فراهم نمیشد . ایشان اشخاص را با عرض‌کنم که خیلی تد ابیر خیلی سبك — تد ابیر قابل ملامت یك عده‌ای آنهم عده زیادی نه سی چهل پنجاه نفر را گرفتند بنام مبارزه با فساد . بعضی شان را حتی دادگستری نگرفت بوسیله ارتش و دژبان و اینها گرفتند . بنده برای خاطر اینکه ببینیم چقدر این اقداماتی که بعنوان مبارزه با فساد در زمان امینی انجام گرفت — همین از نظر تعقیب کسانیکه مجرم و فاسد بودند — بهتان بگویم چقدر بی پایه و سست بود . چون دوسال بعدش خود بنده وزیر دادگستری بودم . بنده یك گزارشی دیدم که شخصی را — شخصی که . . . . شخصش معین است" صنعتی زاده کرمانی " ممکن است آدم خوبی هم نباشد . این صنعتی زاده کرمانی آمده بود و یك بنگاهی درست کرده بود بنام بنیاد ترجمه و نشر کتاب . .

س— فرانکلیــــن

ج — آره ـ سرمایه‌اش هم مال خودش نبود از خود فرانکلین است . برای اولین بار این آمده بـــود به نویسندگان و مترجمین پول میداد که ترجمه بکنند یا بنویسند . فرستاده بودند و عرض‌کنم کـــه بنگاه این را چیز کرده بودند ــ رسیدگی کرده بودند بعد گزارش داده بودند که ایشـــــان دستگاهش دستگاه جاسوسی است و پول به نویسندگان میدهد ــ پول به مترجمین میدهد بایـــن جهت جاسوسی است . حالا البته بهتان بگویم در این موقع دادگستری بفرمان امینی که مـــورد اعتماد آمریکاست مشغول رسیدگی است اما مأمورینش غالباً توده‌ایهای سابق هستند

س— از وزیر دادگستری اش گرفته . . .

ج — خب بله ــ وزیر دادگستری اش یك توده‌ای سابق بود . عرض‌میشود که من واقعاً وقتیکـــه این مطلب را دیدم تعجب کردم. بازرسش را خواستم. البته بمرحله تعقیب نرسیدم . گفتم حالا چی هست شما تعقیب کرده‌اید . یك بنگاهی به‌نویسنده ما و مترجمین ما پول میدهد و ترجمه‌شان را میخرد ــ نوشته‌شان را میخرد برای اولین بار ــ باین ترتیب تشویق میشوند آنوقت جاسوســـی ؟. خب اگرخبرداری این جاسوس است خب برو یك طوری به یکـــی اطلاع بده ــ برویم تحقیق بکنیم پلیس به یك صورتی پیگیری بکند معلوم بشود واقعاً جاسوس است ولی صرف اینکه شمـــا گزارش بدهید ــ صرف اینکه پول به نویسنده میدهد ــ به مترجمین میدهد این جاسوس است؟ آخه این چه گزارشی است . خب‌حالا اگرعمر دستگاه مانده بود ممکن بود همین گزارش مبدا عرض کنم که توقیف صنعتی زاده بشود . کما اینکه اگر اشتباه نکنم برای خانلری پرونده درست کرده بودند که پول گرفته و تاریخ یا جغرافیا برای ایران نوشته . بهترین کتاب جغرافیا برای ایران نوشته بـــود . آنوقت پرونده درست کردند . عرض کنم که یك پرونده‌هائی که برای ابتهاج درست کرده بودنـــد اصلاً مسخره بود .

س— این پرونده‌های آقای ابتهاج زمان امینی درست‌شده بود ؟

ج — بله

س— یا زمان شریف امامی ؟

ج — نخیر ــ زمان امینی درست‌شده بود ــ زمان امینی گرفتندش . عرض کنم که ــ خب تعقیباتی کـــه

ایشان کرد بجائی نرسید ــ محکومیت ها ــ نمیدانم خاطرم نیست واقعاً کسی محکوم شــــد از بابت اتهاماتی که در زمان امینی بهش متوجه شده بود یا نه ــ بله مثلاً راجع بـــــه ساختمان سنا . محسن فروغی را شش‌ماه هفت ماه گرفته بودند توقیف کرده بودند وعــــرض کنم که خب این یك مسئله کاملاً فنی است ــ یك مسئله‌ای است که احتیاج به یك رسیدگــــی یك کارشناسانی خیلی دقیق وعمیق دارد آخه نمیگیرند کسی را فوری که بگیرند حبس کنند . فقط چیزی که خاطرم هست اینستکه مثل اینکه یك کسی در زمان امینی گرفته بودند و بازداشتش کرده بودند ولی بعداً ظاهراً تبرئه شده بود نویســـــی بود . گویا نویســـــی بعداً عرضحال داده بود برعلیه امینی و مطالبه خسارت کرده بود . که شما سبب شده‌اید برای اینکه مرا بیگناه بگیرند وچون من بیگناه . . . .

امینی در مبارزه با فسادش موفق نبود برای اینکه تلقیش از فساد درست نبود . من فکر میکنم که بایستی متوجه Trafic d'influence میشد . اعمال نفوذ در معاملات . البتــه اعمال نفوذ در معاملات هم آنموقع شدت نداشت . بدلیل اینکه دولت پول زیادی نداشـــت معاملات زیادی نداشت که اشخاصی درکار بیافتند و بخواهند در معاملات اعمال نفـوذ بکنند و از نفوذ خودشان استفاده بکنند . به‌این مناسبت من یادآوری میکنم که درحکومت دکتراقبال زمانیکه ما درحزب مردم مسئولیت داشتیم و کار میکردیم و فعالیت میکردیم که شرحش را دادم دکتر اقبال یك لایحه‌ای داد بعنوان لایحه " از کجا آورده‌ای " که بعداً هم مطرود شــــد عملی شناخته نشد و بعدها مطرود شــد . اما حزب مردم درمقابل آن یك طرحی دادکـــه البته با یك اصلاحاتی که خراب شد ــ درمجلس تصویب شد آن قانون" منع مداخلــــه "بود . ما طرحی را که تهیه کردیم مبتکرش بنده بودم ــ طرحی را که دادیم گفتیم که یك اشخــــاص معینی که احتمال صاحب نفوذ بودن درشان هست ــ اینها در معاملات با دولت نبایستــی وارد بشوند . منظورمان این بود که معاملات دولتی دستخوش اعمال نفوذ نباشد . غــــرض همین بود که مسئلــه Trafic d'influence را ما جلویش را بگیریم. خب این کار یك قدم ــ صحیحی بود حالا هرچند یکی از دوستانمان تأیید نمیکند این مطلب را . ولی خب عیب‌هائی

هم د ر مقرراتش بود که البته باید آ نـــــــرا رفع میکرد ند . برای اینکه صحیح است بنده اگر وزیریك وزارتخانه هستم که نباید د ر معامله آن وزارتخانه شرکت بکنم. حتی من اگر د یروز وزیر بـــــود م امروز وزیر نیستم یا فرد ا که پریروزش وزیر بود م د رمعامله نباید شرکت کنم. برای اینکه احتمــال اینست که از من حسابهائی ببرند ــ یك ملاحظاتی نسبت به من د اشته باشند . بهرحــــــال حق د ولت و حق بود جه عمومی به این ترتیب از بین برود . این ممنوع کرد ن معامله با یـــــك اشخاصی کاملا" صحیح است . این مطلب خیلی صحیح است . البته نطفه Trafic d'influence و اعمال نفوذ د ر معاملات از بعد از بیست و هشت مرد اد پید ا شد ظاهر شد . والاحضرت اشرف مثل اینکه د یگر بهش گفته بود ند د رکارهای سیاسی د خالت نکن. اما . . . مثل اینکه راهنمائیــش کرد ه بود ند که بروید کارهای اقتصاد ی بکنید . بهرحال میکرد حالا یا بهش گفته بود ند که آن کار را نکن ــ آن کار را بکن ولی بهرحال عملا" . خب ایشان توی همه معاملات وارد میشد البته معامله زیاد نبود آنموقع ولی از همان موقع وارد شده بود . این صحیح نبود؟ خب بایـــــد صریحا" می رفتند و به شاه میگفتند که به والاحضرت اشرف بگوئید د رکارها د خالت نکند . معامله ایشان حق ند ارند بکنند . چون شرکتهای مختلف و متعد د بنام خود شان ــ بنام شوهرشـــان بنام فرزند انشان نباید د اشتــه باشند . جلوگیری از اعمال نفوذ د رمعاملات از طریق صاحبـــان نفوذ خیلی محد ود هم بود . و چون بطور جد ی نکرد ند البته یك محیط شوش و فاسد ی ولـــی محد ود البته بوجود آمد ه بود ــ سالهای اخیر. خب گفتم البته کولتور جامعه ما کولتور ضد فساد است ولی یك عناصری هستند که د نبال پول د نبال لوکس و د نبال قد رت و د نبال عیش و استفاد ه از پول و مزه پول را خیلی خوششان بیاید . اینها خب شخصا" هم که صاحب نفوذ و مقامــــی نبود ند ولی خب میرفتند متشبث میشد ند . به وزیر و وکیل هم متشبث نمیشد ند برای اینکه اینها هــم اد بیاری ند اشتند . میرفتنـــد پهلوی این والاحضرت ها و اینها و آنها را بیك شکلی و بعنــوان یك کار خوب ــ یك کار نوعی د ر راه سوء استفاد ه خود شان شریك میکرد ند و سوء استفاد ه میکرد ند . بایستجلو اینها را میگرفتند ــ مبارزه با فساد یعنـــی اینها را گرفتن. من سراغ د ارم یك شخصـــی از والاحضرت اشرف وکالت میگیرد برای معامله یك د هم از اراضی د رخوزستان . اراضی که بایستی با یك نوع بند و بست هائی توی اصلاحات ارضی هم. . .

والاحضرت اشرف را د ر ده د رصد از این بیزنس بزرگ شریك میكند و نود د رصد د یگرش را خود ش برمید ارد . اوهم خبر ند ارد — او هم فكر میكند كه چیز مهمی نیست خب زمینی است میخرد د یگر د قت كه نمیكند . البته یك همچین محیطی بوجود میآید . بایستی با این طور چیزها مبارزه میكرد ند . منظورم حالا البته زمان امینی خیلی هم زیاد نبود از اینطور چیزها . گفتم محیط ...

س— شنونده این چیزها هم برایش پیش خواهد آمد كه د ر این مورد شما و د وستانتان مثلاً چه كاری كرد ید

ج — من عرض میكنم حضورتان . عرض میشود كه اما یك ضرورت سوم . ضرورت سوم مسئله اصلاحات ارضی بود . اصلاحات ارضی من نمید انم واقعاً تكنیك اجرای اصلاحات ارضی را هم آمریكائیها تأیید كرده بود ند یا راهنمائی كرده بود ند یا نه . بهرصورت من راجع به خود مسئله تكنیك صحبت میكنم كار ند ارم باینكه مبتكرش شخص ارسنجانی بود یا اینكه بهرحال تأیید هم شد — نشد — من نمید انم . مسئله عبارت از این بود كه اراضی حاصلخیز ایران به مقد ار متنابه متعلق به یك عده محدود مالك . این مالكین شخصاً یا بوسیله مباشرین این املاك را اد اره میكرد ند ولیكن رنج و مشقتش متوجه رعایا بود . منظورم از اد اره كرد ن یعنی انتخاب محصول میكرد ند — بذر مید اد ند — آب فراهم میكرد ند — عوامل زراعتی تراكتور یا گاو فراهم میكرد ند . عرض كنم كه — و وسیله د فع آفات فراهم میكرد ند و ماركتینك را هم تأمین میكرد ند . حالا مسئله ماركتینكش شاید خیلی مهم نباشد . اما یك عده ای بنام رعیت زحمت میكشید ند د یگر . زمین را شخم میكرد ند با گاو اگر گاو — بذر می ریختند د ر آبیاری شركت میكرد ند — د روچین شركت میكرد ند و بالاخره د ر موقع برد اشت هم شركت میكرد ند و برد اشت میكرد ند و یك سهم مختصری را خود شان برمید اشتند و بیشتر سهم را مید اد ند به مالك . خب این انسانی نبود . انسانی نبود سهمی كه رعیت میبرد د ر مقابل سهمی كه مالك میبرد اصلاً ناچیز بود هیچ انسانی نبود . علاوه بر این یكنوع بستگی بین زمین و رعیت بوجود آمده بود . مثل اینكه رعیت هم مثل اینكه چیزبود — یك شیئی بود و جنبه انسانی د رش وارد نبود . خب این مطلوب نبود . بایستی این رابطه عوض میشد — بایستی همان كسی كه زحمت زمین را میكشد همان كس صاحب د سترنجش باشد — آنكسی كه رنج میبرد صاحب د سترنجش باید باشد . ولی خب برای اینكه این كارعملی بشود مراحل متعد د ی است بایستی طی شود . اولاً كار زراعت فقط رنج بری نیست یك مقد ار هم جنبه

ادارى دارد . اولاً" این آدم باید قابلیت اداره پیدا بکند . اولاً" بایستی یك مقداری آشنائی کشاورزی داشته باشد . بایستی طوری باشد که در طی یك اتحادیه و یك جمعیتی بهـــــك cooperative بتوانند وسائلشان را فراهم بکنند . یابرای پنج هکتار چهار هکتار که نمیشــود تراکتور تهیه کرد . دفع آفاتشـــان بایستی تویcooperativeباشد . بذرشان را بایستی توی cooperativeفراهم بکند . علاوه براین برای زندگی جمعی اینها هم مناسباتشـــان هم بایستی منظم باشد . خب وقتیکه مالك بود همان مباشر شاید بیك صورت خشنی — ولی بهر حال ناظم و ناظر بـــر مناسبات اینها بود . برای اینکه این وضع را عوض بکنند اینها را فوری نمیشد عوضش کرد . این وضع بایستی طی زمان عوض شود . بایستی آهنك این کار را میکردند و طی یك برنامه نسبتاً" درازمدت به این نتیجه نهائی میرسند — این کار را نکردند منتهـــــی آمدند گفتند هرکی هرچه دستش هست . هرکی هرچی دستش است یعنی هررعیتی هرتیکـــه زمینی را که گاو میرود رویش و خیشش میکند یك تیکه زمیـــن مال او ست . حالا بذرش را چطور میآورد تمام سال که بـایستی منتظر بشود که این بذر رشد کند نمو بکند بعد چطور بفروشـــــدش چطور زندگی بکند — بعد مناسباتش با رفقایش چطور تنظیم بشود — قنات چطور بایستی درست بشود اینها را بهیچ وجه فکرش را نکرده بودند . آمدنـد یك cooperative هائی هم درست کردند ولی این cooperativeها چطوری میتوانستند درستش بکنند . cooperative را با آدمهائی که آگاه باشند توانائی این کار را داشته باشند درست بکنند . همچنین آدمهائی راکه نداشتیم . خب عرض کنم که این کار را امینی شروع کرد و البته کار مشکلی هم بود . دوتا فاکتور در موفقیتش از نظر اجرایش — حالا موفقیتش و نتیجه گیریش آن یك مطلب علیحده ای اســت . از نظر اجرایش موفقیتش مرهون دو چیز بود . یکی شاه پشت سرش ایستاده بود و شاه اعتبار داشت . شاه در جامعه ایرانی بهش احترام میگذاشتند . تمام ملاك و تمام عرض کنم صاحبـــــان زمین بهرحال برای شاه احترام قائل بودند . اینکه وزن و احترام شاه تا یك حدودی مؤثر بــود در اجرایش . یك فاکتور دیگری که در رش تأثیر داشت تبلیغات ارسنجانی بود . ارسنجانـــی با نطق های متمادی زمینه اری را — یعنی مالکیت بزرگ را بصورت قاچاق جلوه داده بـــود . و اساساً" کسی اگر میخواست خودش را بنام مالك بزرگ جلوه بدهد — نشان بدهد ارائـــــه

بدهد بعنوان یك قاچاقچی یعنـــــی واقعاً" همانطوریکه ازعنوان قاچاق مردم احتراز میکردند ازعنوان داشتن زمینهای بزرگ همان اندازه احتراز میکردند . این دو فاکتور موجب عرض‌کنم که ــ اجرا شدن این طرح شد . اما رژیم سخت متزلزل شد . رژیم سخت متزلـــزل شد و همیـــن تزلزل بود که رژیـــم را زد بهم . یعنی یکی از فاکتورهای مهم دربهم خـــوردن این رژیم همین مسئله بود . برای اینکه روحانیت در واقع ریزه خورخان ملاکین بزرگ بـــــودند . این ملاکین بزرگ بودند که برنج را به خانه روحانیون میدادند . این روحانیون بزرگ بودنـــد که مرتب به اینها بعنوان عرض‌کنم سهم امام و . .

س ــ　ملاکین بزرگ

ج ــ　ملاکین بزرگ ــ گفتم چی ؟

س ــ　فرمودید روحانیون بزرگ

ج ــ　نه ــ ملاکین بزرگ ــ به اینها پول میدادند . این روحانیون به تحریك بعضی از ملاکین یا اینکه خودشان ــ خودشان برای اینکه میدیدند ــ برای اینکه بعضی از خود اینها هم متصدی اراضی موقوفه بودند . اینها هم خودشان را میدیدند درخطر. شروع کردند طغیان کردن . البتـــه دکتر امینی هم ممکنست اشتباه کند برای اینکه دکتر امینی یکی از خصلتهای خودش را میدانســـد شاید با روحانیون روابطش خیلی خوب است ولی البته امینی نرسید که ثمره عرض‌کنم که تخمـــی را که کشته بود . برای اینکه مسئله اصلاحات ارضی که شروع‌شده بود مراغه وقتی که تقسیم شد اراضیش دیگربعدش دکتر امینی رفت . افتاد به حکومت علم. و اما بعد گرفتاریهای ما در ابتدای کار همین روحا نیون‌بودند که تحریك شده بودند در مسئله اصلاحات ارضی . در قســـم ملاك بزرگ تحریك کردند که روحانیت با دولت دربیافتد . حالا بعداً" برای شما تعریـــــف خواهم کرد که اولین بهانه‌ای که از دولت ما گرفتند یك مسئله‌ای بود که ــ مسئله جدید نبود . مسئله حق رأی دادن به زنها در انتخابات انجمنهای ایالتـــی وولایتی یك مسئله جدید نبود بهانه‌ای که برای ما آوردند و بما شروع کردند تاختن همین مسئله بود . بعد برایتان شرح خواهم داد . بهرصورت . . .

س ــ گفته شده که یکی از عللی که شاه علاقمند به اصلاحات ارضی بود جنبه سیاسی‌اش بود برای اینکه قدرت ملاکین بزرگ شاخی برایــــش بود نســـــد ازبین ببرند

ج ــ خب بنده معذرت میخواهم همانطوریکه بهتان عرض‌کردم چون مطالب را قبلاً تهیه نکرده‌ام یك مطالبی می افتـد ساقط میشود . همین مسئله بود میخواستم بهتان بگویم. مسئله اصلاحات ارضی که بعنوان یك ضرورت و تعهد بود شاه نسبت بهش از قدیم علاقمند بود . ابتدا املاك خودش را شروع کرد تقسیم کردن ــ البته میفروختند همانطوریکه در اصلاحات ارضی هـــم فروختند آنها هم میفروختند ولی املاك خودش‌را داشت میفروخت ، و بعد از طریق تشریق کوشش کردند که بعضی از ملاك را تشویق کنند که خودشان املاکشان را به چیز بفروشند و املاك خالصه را من اگر اشتباه نکنم قانون گذاشت و تقسیم قرار شد بکنند بین کشاورزان . شاه قبل از دوره‌ایکه بطور جدی اصلاحات ارضی شد زمان امینی از چند سال قبل به این کار پرداخته بود نسبت بـــه املاکی که برآن مسلط بود تسلط داشت به این کار پرداخته بود . خب البته همانطوریکه گفتیــــد شاه هم از نظر سیاسی میخواست نفوذ ملاك را کم بکند . حالا چرا خودشاه ــ به پدرشاه هـــم همین طور بود . منتهی پدرشاه املاك ملاك بزرگ را نمیگرفت تقسیم بکند برای کشاورزان ــ خودش، میخرید و ملك خودش بود . یکی از عیوب که برای رضا شاه ذکر میکنند همین است که املاك مردم را حالا عنوان غصب شاید کاملاً صحیح نباشد ولی با خیلی مبلغ مختصر ــ با فشار ازشان میخرید . البته در نواحی شمال شاید تا یك حدودی هم این کار رضاشاه موجب شد که املاك مازندران آباد بشود برای اینکه آن تیکه‌هائی راکه املاك رضا شاه ــ اداره املاك مشغول کارشده بود خب آبادی عمران شد . وضع راسر و قسمت های شمال را د ـ آن موقع در نتیجه تسلط رضا شاه خب آبــاد شد رونق پیدا کرد . نمیخواهم دفاع بکنم از کار رضا شاه . فرضاً هم میخواست امـــــلاك ملاك بزرگ را بگیرد ــ نفوذشان را کم بکند خب از طریق قانون میآورد میگرفت با ـــــت میداد این کار صحیحی نبود این کار زمین مرد را گرفتن ــ مجلس هم که در اختیارش بود . ولی منظورم اینست که این حذف نفوذ مالکین بزرگ هم البته مورد توجه شاه بود ــ شاه هـــم خوشش نمیآمد از صاحبان نفوذ . اصلاً او خوشش نمیآمد ــ حالا نه فقط صاحبان ملـــك هر صاحب نفوذی هرصاحب عنوانی اصلاً هر منی را ــ هرمنی را خب در اداره مملکت نمیتوانست

تحمل بکند . همیشه میخواست حرف آخر مال خودش باشد . حرف آخر خب . .

س— بعضی از این ملاکین هم بوده‌اند که باصطلاح از نظر سن خیلی سنشان بیشتر بوده با پدرش با رضاشاه سروکار داشته‌اند و مثل اینکه احترام کافی به شاه جوان نمیگذاشتند اینجوری بعضی ها خودشان تعریف میکنند اینها را . فکر میکنند که مقداری ایشان میخواسته اینها دیگه کنار بروند و دیگر با اینها سروکار نداشته باشد یا دآوری نسبت به بعضی از کمبودهای خودش بهش نشود اینجور میگویند

ج — نه — که توجه نکنند . نه میدانید مردم ایران آقای لاجوردی با نزاکت هستند. بهرحال هرکسی به مقام شاه و به خانواده سلطنتی احترام میگذارد . چند شب پیش از اینها . . .
بله روحانیت چون میدید با از بین رفتن مالکین بزرگ و حتی با سرایت قواعد اصلاحات ارضی نسبت به املاک موقوفه نفوذ و منبع درآمد خودش از بین میرود اینست که شروع کرد به مخالف کردن و شما میدانید که روحانیت قبل از اصلاحات ارضی — قبل از اصلا" نغمه اصلاحات ارضی از طرفداران شاه بود . یکی از قدرتهائی که در بیست و هشت مرداد کمک کرد به موومانسی که برای برگشتن شاه براه افتاد روحانیون بودند . بهبهانی بود — سید بهبهانی بود که اساسا" روز نهم اسفند سال پیش شاه میخواست برود رفت جلو شاه را گرفت نگذاشت شاه برود . ولیکن روحانیت دید که منبع درآمد خودش را از دست میدهد — یعنی موجودیت خودش دیگر . . . حالا وقتیکه املاک از بین رفتند دیگر به چی چی ؟ چه امیدی داشته باشد — موقوفه هم نباشد چه امیدی داشته باشد ؟

س— این توضیحی که شما دادید این استدلال به شاه شده بود آنزمان ؟ یعنی آگاه بود که همچین عواقبی دارد یا بدون آشنائی به این عواقب این تصمیم را گرفت و اینکار را کرد ؟

ج — نمیدانم — ولی من موقعی که دبیرکل حزب رستاخیز بودم بهش گفتم. نه همین مثل اینکه چند ماه قبل از انقلاب بود . بهرحال من این سالهای آخر من به شاه گفتم — گفتم اعلیحضرت فکر میکنید که طبقه کارگر که اینهمه بهش کمک کردید طرفدار اعلیحضرت است ؟ واخورد . گفتم نخیر طبقه‌ای سلطنت طلب نمیتواند باشد — سلطنت مبانیش روی یک طبقه دیگری باید باشد . کارگر نمیتواند باشد . این را بهش گفتم و گفتم با روحانیت هم وقتی دیدید که در رژیم موجود منابع درآمد

و عایدی خودش‌را دارد از دست میدهد خب او هم با این رژیم موافقت ندارد . تردیدی نیست من این را بنده بهش گفتم و قبلا" هم بهش گفتم ــ　　(؟)
البته این خیلی دیر بود که بنده گفتم.

س ــ احتمالا" ملاکین باید همانموقع این جزو استدلالاتشان مطرح کرده باشند که این کاری را که بما میکنید این عواقب را دارد.

ج ــ بله ــ بهرحال حالا من آگاه بر همه چیز نیستم نمیدانم . بهرصورت امینی در تنظیم بودجه‌ای که برای مملکت ترتیب داده بود البته بدون وجود مجلس ــ مثل اینکه اعتبارات دفاعی را کم کرده بود و آمریکائیها هم مثل اینکه از دادن قطعات یدکی دیگرخودداری کرده بودند . قطعات یدکی را سابقا" آمریکائیها مجانی میدادند . ولیکن گفتند مملکتی که سیصد چهارصد میلیون عواید سالیانه نفت دارد ما قطعات یدکی مجانی چرا بهشان بدهیم ــ خب بخرد . البته عدم موافقت شاه با تقلیل بودجه نظامی موجب‌شد که امینی استعفا کند باامید اینکه شاه برگردد روی سیاستش . ولی قبل از اینکه به دنباله حکومت امینی برسیم یک مطلب باید بهتان بگویم امینی در دوره حکومتش متشبث به یک سیاست سختگیری اقتصادی هم‌شد . حقیقت باید گفت که

س ــ اعلام کرد که ایران ورشکسته است

ج ــ بیخود آنرا اعلام کرد ولی یک عسرت‌های مالی بوجود آمده بود . عسرت‌های مالی هم ناشی از خرجهائی بود که برای توسعه شده بود و هدررفتن بعضی از این اعتبارات . یک توسعه بایستی با یک پروگرام هم آهنگی،منظمی و آهسته‌ای توأم باشد . بلندپروازی کردن غالبا" کشورها را دربن بست میکشاند . اگرخاطرتان باشد پشتوانه اسکناس در زمان اقبال بود تجدید ارزیابی شد . درواقع . . . حالا بطوردقیق نمیتوانم بگویم برای اینکه شاید واقعا" پشتوانه اسکناس ارزش بین المللیش بالا رفته بود . یا اینکه یک تنزلی بود برای ریال . خاطرم هست مثل اینکه هفتصد و پنجاه میلیون تومان از این راه عاید خزانه ایران شد . یعنی عاید خزانه ایران هم شاید ترم صحیحی نباشد ــ موجودی دوره ای در بانک شد . و قرار شد که این پول را برای توسعه صنایع وام بدهند ودر اعطای این وام یااین‌نوع وامها شورای اقتصاد که آنوقت

مسئولش منصور بود و اساساً مبتکر شورای اقتصاد در آنموقع منصور بود رسیدگی میکرد و توصیه میکرد و بعد وزارت صنایع هم عرض میکنم که دستور میداد و بانك می پرداخت .

در اعطای اینگونه وامها یك سوء استفاده‌هائی شد . آنکه خب من هیچ ندیدم دولت امینی رسیدگی کند . خیلی ساده بود هفتصد و پنجاه میلیون تومان بود یك وامهائی داده شده این وامها بایستی روی طرحهائی باشد — برای یك توسعه‌هائی باشد . خب این ممکن بود بروند رسیدگی کنند ببینند واقعیت داشت یا واقعیت نداشت . ده پانزده فقره که بیشتر نبود که رسیدگی قضائی کردن کاری نداشت . ولی من هیچوقت ندیدم راجع به این چیزها رسیدگی بکند . راجع به این مطلب کار جدی نبود . هیچ خاطرم نمیآید راجع به این موضوعها . بله بهرحال امینی در این تنگناهائی که بوجود آمده بود یك سیاست austerity و سختگیری را پیش گرفت و حتی اعلام ورشکستگی هم کرد . با سیاست بودجه‌ای امینی شاه موافقت

روایت کننده — دکتر محمد باهری

تاریخ — هفتم آگوست ۱۹۸۲

مصاحبه‌کننده — حبیب لاجوردی

محل مصاحبه — شهرکان — فرانسه

نوارشماره — ۵

یاشاید خارجیها منتظر بودند که شاه بعد از استعفای امینی مجدداً خود او را مأمور بکند و سیاستش را قبول بکند ولیکن شاه اینکار را نکرد. حقیقتش اینستکه آنموقع هم کسی که مخصوصاً در ارتباطات بین المللی ساخته و پرداخته شده باشد برای نخست وزیری وجود نداشت. برای اینکه معمولاً وقتیکه رئیس‌الوزراء را میخواست از کسی انتخاب بکنند خب یك شکلی انعکاسش را در روابط بین المللی قبلاً می‌سنجیدند. اعلیحضرت علم را بدون هیچگونه اطلاع قبلی به رئیس الوزرائی انتخاب کرد.

خب حالا بنده در دوره امینی را آنچه که گفتم بنام یك شاهد صحبت کردم. خب بعضی از گوشه‌ها البته ارتباط پیدا میکرد یا نزدیکی زیادم نسبت به بعضی از کارها — اما در واقع بعنوان شاهد بودم. اما در این دوره من یك فعالیت تازه‌ای را شروع کردم و آن مسئولیت قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی بود. بنده بعد از اینکه

س — چه موقعی؟ وقتیکه کابینه

ج — کابینه امینی بود

س — بله — در کابینه امینی شما . . . .

ج — بله کابینه امینی — در کابینه امینی بنده مسئولیت . . . یعنی مربوط به کابینه نبود. بنیاد پهلوی . .

س — رئیسش کی بود؟

ج — حالا بهتان عرض‌میکنم. عرض‌کنم که بعد از اینکه بنده از حزب مردم آمدم بیرون جز کار دانشگاهی هیچ کاری نمیکردم. چرا . . کارهای وکالتی دادگستری — مشاورت حقوقی هم میکردم اما دیگه بکار سیاسی دخالت نمیکردم. بعضی اوقات توی روزنامه ها — روزنامه‌ها یك چیزهائی

مینوشتند راجع به فعالیت من در حزب مردم و اینها اما من واقعاً جوابی هم نمیدادم کاری هم نمیکردم . منتهی فعالیت روزنامه‌ای هم نداشتم ــ توی روزنامه‌ها هم چیزی نمی نوشتم . گاهی اوقات توی بعضی از مجلات مثلاً یك مقالات علمی ــ یك مقالات حقوقی ممکن بود بنویسم والا هیچ کارسیاسی نداشتم. روابط زیادی هم با مرحوم علم نداشتم. هر پانزده روزی یکماهی زمانی که مرحوم علم تهران بود یك تلفن بمن میزد و من هم واقعاً آداب را رعایت نمیکردم. مردی بود قابل اتکاء بود ــ مردانگی داشت بهرحال چندی باهم بودیم در حزب ــ قاعده‌اش این بود که ایام عید مثلاً و فرصتهائی که دید و بازدید میسر است و انجام میشود ما یك دیدنی بکنیم ــ نمیکردم اینکار را و خدا رحمتش کند او همیشه مقدم بود بمن تلفن میکرد و احوالپرسی میکرد . اینکه بهتان گفتم مرحوم علم قابل اتکاء بود آخر جلسه صبح اشاره کردم ولی نشد برایتان بگویم حالا میگویم بهتان ــ حالا نقل میکنم

س ــ اصولاً راجع به خصوصیات ایشان کمتر نوشته شده است ــ اگر مطلبی بفرمائید راجع به طرز فکرش ــ هوشش . . .

ج ــ حالا بهتان عرض میکنم. حالا راجع به این قابلیت تکیه کردن بهش و یك صفتی که بهیچوجه در محبتی که میکرد نمیخواست طرف بفهمد که محبت کرده این قصه قصه عرض میکنم .

موقعی که من مسئولیت کمیسیون سازمانهای وابسته را در حزب داشتم اشاره کردم که روابط ایران و شوروی خراب شد دستگاههائی که ارتباط داشتند باروسها ــ همان زیرزمینی های توده‌ای و اینها شروع کردن به تحریك کردن . و نمونه‌اش هم همان سندیکای چاپخانه ها را برایتان عرض کردم که توطئه‌شان هم به چه صورتی زدم بهم و بیك راه سالمی کارگرها را سوق دادم. یکی از صحنه‌هائی که این Saboteur ها شروع کردن به کارکردن در میان کارگران کوره‌پز خانه بود . درآنموقع کارگران کوره پز خانه در ایام تابستان تعدادشان به صد هزارنفر میرسید . فصل کاربود و یکمقداری کارگر فصلی میآمد می‌پیوست و صد هزار نفر کارگر میشد . همان ایام تابستان بود ــ تابستان ۳۷ شاید ۳۸ بود . یك ناراحتیهائی در میان کارگران کوره‌پز خانه ظاهر شد . حالا درمیان کارگرهای چاپخانه بوجود آمدن سندیکا و یك کمیته‌ای که بعداً احتمالاً ممکن بود یك ناراحتیهائی ایجاد کند از آن ابتدایش ما بودیم

و سعی میکردیم که یك سندیکای سالم باشد و از حرکات غیرمعقولشان جلوگیری کنیم ـ بعضی از حرکات معقولشان را هم پشتیبانی کنیم. ولی در اینجا اصلاً وارد نبودیم ـ نمیدانستیم که در میان کوره پزخانه هم یك agitation هائی بنام سندیکا و پشت سرش revendication و مطالبات افزایش مزد و اینها بعداً بوجود میآید. تابستان یکمرتبه این سروصدا بلند شد. مرحوم علم اصولاً سیاستش بر این بود که هرجا یك صدائی بلند میشود این حزب مردم بلافاصله خودش را نزدیك کند به آنجا و جذب کند. فکر کرد اولاً Effective حزب زیادتر خواهد شد درثانی میگفت که ناراضی در قلب حزب مردم باشد و بعضی از مردم را بتواند مهار کند ـ وتا حدودی هم که میتواند جواب مثبت بهشان بدهد. البته او بیچاره اینطور فکر میکرد ولی با وضعی که حزب داشت هرگز میسر نبود بهتان عرض کردم که حتی دو تا کارگر یا سه تا کارگر مال سیلو را که محروم کرده بودند ازیك امتیازاتی یا بیرونشان کرده بودند نتوانستیم تا آخر راضیشان بکنیم.

عرض کنم که یك سروصداهائی که مربوط به کارگران کوره پزخانه که بلند شد جلسه‌ای مرحوم علم در دفتر خودش کرد و من بنام رئیس کمیسیون سازمانهای وابسته ـ مرحوم سناتور خواجه نوری او هم توی کمیسیون کار بود او را هم دعوت کرد

کدام یکی ؟

همان را که اعدامش کردند ـ سناتور محسن خواجه نوری ـ جهانمیر بود که معاون من بود در کمیسیون سازمانهای وابسته و او هم آمده بود. مرحوم علم مطرح کرد وگفت نظرتان چیست. من گفتم که من میترسم که این مطالباتی که اینها دارند عنوان میکنند سرپوش باشد برای یك مقاصد سیاسی و چون از ابتدای رشد این جماعت و این سندیکا و اینها هم نبودیم و نمی ـ شناسیم و صحنه هم خیلی وسیع است من معتقدم ما دخالت نکنیم. خیلی جاها هست خیلی Conflict های اجتماعی است که ما دخالت نداریم این هم دخالت نکنیم. مرحوم علم همانطوریکه بهتان عرض کردم میل داشت که ما دخالت کنیم. جهانمیر هم که معاون من بود او هم یك آدم یکخورده بلند پرواز و سلطه طلب و به پیش بود ـ اوهم طرفدار این بود که دخالت کنیم. یادم هست مرحوم محسن خواجه نوری هم گفت ما دخالت کنیم. گفتم پس اجازه بدهید من فردا صبح شخصاً بروم در کوره پزخانه ببینیم اوضاع و احوال از چه قرار است

و ببینم چه خبراست و بعد طرح یك مداخله‌ای یك چیزی . . . گفت بسیارخوب اما امشب سر مقاله‌تان راجع به این باشد . گفتم آقا بعد ازاینکه تمام شد من بروم چی . گفت نه آن کارتان را بکنید . گفتم خیلی خوب . بنده شب آمدم و سرمقاله‌ای هم راجع به اینها نوشتم البته خیلی با احتیاط نوشتم. بنده هم اتومبیل نداشتم . هیچوقت اتومبیل شخصی در ایران نداشتم غیراز یك مدت محدودی و آنهم بعد داستانش را برایتان نقل خواهم کرد . گفتم اتومبیل حزب یك جیپ داشت . آمد و صبح خیلی زود با جهانمیر رفتیم کوره پزخانه و قسمتهای مختلف را دیدم و دیدم یك اشخاص هستند پیراهن سفید تنشان است با دوچرخه ازاینطرف میروند و از آنطرف میآیند ــ آنجا مثل اینکه دارند مقدمات یك حرکتی را فراهم میکنند . بنده آمدم بلافاصله توی خیابان و از یکی از کیوسك ها تلفنی عمومی به مرحوم علم تلفن کردم ــ صبح زود و آن بیچاره هم خواب بود و بهش گفتم من رفتم دیدم همانطوریکه بهتان عرض کردم مسئله عادی نیست مسئله اینست که یك عده Agitator هستند و دارند یك محیط آشوب و بلوائی را درست میکنند و هنوز من موافق نیستم که . . . شما میگوئید دیگر گفت من الان به اعلیحضرت عرض میکنم . گفتم منهم الان میروم دانشکده امتحان دارم ــ تا ظهر دانشکده هستم . کاری بود به من بگوئید . گفت بسیارخوب . و ما آمدیم دانشکده ــ ساعت نه رسیدم دانشکده و شاگردها منتظر بودند ــ امتحان شفاهی داشتیم . ما تندو تند امتحانمان راکردیم و . . .

س ــ این چه سالی است ؟

ج ــ والله فکر میکنم ٣٨ است . بله ٣٨ است . عرض کنم که یه دوروز بعد شنیدم کارگران کوره‌پزخانه آمدند توی خیابون و ریختند و شلوغ کردند و ژاندارم تیراندازی کرده ــ یادم نیست کسی کشته شده ــ زخمی شدند و اینها خیلی ناراحت شدم و به مرحوم علم گفتم ملاحظه کردید ما چطور میتوانستیم توی این جریان دخالت کنیم؟ گفت بله ولی ما بهرحال بایستی دخالت کنیم توی همه جا ــ حزب هستیم . گفتم بله باید از اساس دخالت کنیم والا وسط کار توی‌ماجرا وارد شدن که آدم نمیداند موضوع چی است . این گذشت . من از حزب مردم آمدم بیرون وعرض کنم که

حزب ملّیون هم بهم خورده . بهتان هم عرض بکنم حزب ملّیون بعد از اینکه دکتر کاسمی از دبیرکلی رفت کنار

س— دکتر؟

ج — دکتر کاسمی — دکتر کاسمی اولین دبیر کل حزب ملیّون بود که رفت کنار و دکتر امامی شـــد . دکتر امامی مثل اینکه متخصص رادیولوژی بود در بیمارســـتان بانك ملی بود — بعد از دکتر کاسمی او شد دبیرکل حزب ملّیون . مرد بدی نبود خب . عرض کنم که دیگر ما هیچکدامان کار سیاسی نمی‌کردیم . یکشب در هتل پلازا بودیـــم. حالا هتل پلازا همان میـــدان ولیعهد که حالا نبود دیگر آنوقتها هتل پلازا بود و ما رفتیم در آنجا نشسته بودیــــم چای میخوردیم دیدیم آمد و سلام وعلیك و اینها . گفت که شما میدانید که رفیقتان چقـــدر مرد است . من بودم ومرحوم پرویزی . خب مرحوم پرویزی خیلی به مرحوم علم علاقه داشـــت گفت بله و او هم گفت نه . این داستان را من باید بهتان بگویم . حالا مدتی است گذشتـــه گفت یادتان هست داستان کوره پزخانه ؟ گفتیم بله . گفت که یادتان هست آنروزیکه کارگران کوره‌پزخانه ریختند توی خیابون و ژاندارمها حمله کردند تیراندازی کردند ؟ گفتیم بلـــــه . گفت من نمیدانم بهرحال همه اینها را آوردند و انداختند گردن فلانی — یعنی من — دکتراقبال تلفن میکند به تیمور بختیارو میگوید دیگرآقا شما ملاحظه کنید خرابکاری از این مهم تر — مــــردم را تحریك میکنند و آشوب و فتنه و کشت وکشتار اینها و فلانی را الان دستگیر کنید و تحویـــــل دادرسی ارتش بدهید . حالا از این داستان یکسال و نیم میگذرد واین قصه را برای من . . . نوشت و خبر. . . گفت که تیموربختیار میگوید چشم ولیکن حالا صبح باین زودی که نمیشود رفت تا پیش از ظهـــر انجام میدهم دستورتان را . از فرصت استفاده میکند و به علم اطلاع میدهـــد . میگوید نخست وزیر یك همچین دستوری به من داده . من تا یکی دو ساعت دیگر این دست و آن دست میکنم که تو با شاه مذاکره کنی . مرحوم علم بلند میشود میرود پهلوی شاه و میگوید اجازه میخواهم من بروم دیگـــر بیرجند . چرا بیرجند بروید ؟ میگوید برای اینکه دکتر اقبال یك همچین دستوری داده . خب توچرامیروی؟ گفـــــت مگر سه روز پیش من صبح به شما تلفن نکـــردم گفتم دکترباهری رفته وگفته یك عده Agitator هستند . من برای شما مگر شب تعریف نکردم که فلانی اصلاً مخالف بود با دخالت داشتن . " آیا یك سازمانی گزارش داده کــه اصلاً فلانی باکسی حرفی زده ؟ اگر قرار است دکتر اقبال بخواهد این نوع غرض ورزی بکنـــــد

یا تحت تأثیر اغراض قراربگیرد این فایده‌اش چیه اصلاً . من آبرو ندارم دیگه اگر فلانی برود . . .
خب البته فوراً اعلیحضرت گوشی را برمیداره و به تیمور تلفن میکنند که اینکارها چی است که میکنید . حالا البته خب این طبیعی بود که برود این کار را بکند ولی همه کس این کار را طبیعی را نمیکند ـ بعلاوه هیچوقت بمن نگفت ـ هیچوقت نخواست یك منتی از این بابت سر من بگذارد ـ درست است که من در حزب مردم که او دبیرکلش بود ولی بهرحال هر کسی در هرجریانی یك سهمی داردیگر ـ سهم ریسکی دارد دیگه ـ سهم پیشرفت و برخورد، اری داره ـ سهم ریسك هم دارد خب من باید سهم ریسك را قبول کنم دیگر . اصلاً بمن نگفت این حرف‌را . حالا یك مثالی برایتان میزنم درست بعکس این . دلم نمی خواهد واقعاً خب تاریخ است و بایستی اشخاص شناخته بشوند معلوم بشوند

س ـ معلوم نشد این گزارش را کی به دکتر اقبال داده بوده ـ وزیرکار بوده ؟ کسی بوده که غرضی داشته ؟

ج ـ نه ـ من فکر میکنم که همان دوراولی ها . . برای اینکه دکتر اقبال خودش هم آدم بدی نبود . این بعدها بامن دوست شد خیلی بمن محبت کرد من خیلی بهش ارادت پیدا کردم چون آدم درستی بود ـ آدم پاك و منزّهای بود ولی خب این من وقایع تاریخی را میگویم . مقابل این داستان یك داستان دیگر دارم برای شما بگویم شاید شما اطلاع داشته باشید بودید نبودید نمیدانم. عرض کنم که از چند سال باینطرف هرسال در رامسر یك کنفرانسی تشکیل میشد بعنوان کنفرانس انقلاب آموزشی . بنده هم از سال بعد از انتشار منشور انقلاب آموزشی از طرف شاه بعنوان بازرس شاهنشاهی ـ یعنی رئیس بازرسی شاهنشاهی آموزش عالی منصوب‌شدم. بله خب شاید هم درجریان بودید با چه نرمشی با چه احتیاطی که به کسی برنخورد یك برد اشتهای کلی راجع به آموزش عالی پیدا میکردم وعیب هایش وحسن ـ هایش طی یك گزارش معقولی بدون اینکه به کسی بربخورد من میآوردم. من حضورم در این جلسه فقط برای ارائه این گزارش بود . سالی بود که درد انشگاههاشلوغ شده بود ـ یعنی شلوغ قبلاً هم بود ـ شلوغ شده بود . شاه عصبانی بود . عالیخانی آنموقع رئیس‌دانشگاه

تهران بود . نهاوندی رئیس دانشگاه پهلوی بود ــ امین رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر بود .
معمولاً شاه بالا می‌نشست طرف دست راستش نخست وزیر بود و بعضی از وزراء و طرف
دست چپش هم مرحوم علم می‌نشست و یکی دو وزیر هم ممکن بود اگر باشد باشد بعد هم من
می‌نشستم . برای اینکه در آنموقع که من وزیر نبودم از نظر پروتوکل وزراء بالاتر از من می‌نشستند .
ولی خب روسای دانشگاه دیگر زیر دستم . شاه در جلسه اول وقتی که صحبت کرد و نطق کرد
خیلی از اداره دانشگاه که فرصت داده و مجال میدهید به این شوخی‌ها و جنجال ها خیلی
ناراحت بود و اشاره کرد گفت که شما بایستی گارد داشته باشید در دانشگاه . اگر گارد میداشتید این
پیش‌آمد ها نمیشد . اینستکه بایستی جزو قطعنامه امسالتان تأسیس گارد را حتماً ذکر کنید

س ــ ایده از خودشان آمده بود یا اینکه کسی پیشنهاد کرده بود ؟

ج ــ نمیدانم . خب دانشگاههای خارجی هم که بالاخره یك گاردهائی دارند . شاید . . نمیدانم
کی گفته بود یا خودش گفته بود بهرحال نمیدانم .

خب بعد از بیانات خودش نخست وزیر گزارشش داد وزیرعلوم و بعد هم بنده گزارشم را دادم و
کسی هم ملاحظاتی داشت ذکر کرد و جلسه بهم خورد . معمولاً بعد از جلسه کمیسیون تشکیل
میشد . کمیسیونهائی تشکیل میشد برای مسائل مختلف و خلاصه زمینه را برای تهیه قطعنامه
تهیه میکردند . یادم هست مثل اینکه آنسال حالا یادم آمد . دکتر کاظم زاده وزیرعلوم بود . پسرخوبی بود .
بله مثل اینکه خودش بود . در موقع تنظیم قطعنامه دکتر امین آمد و التماس کرد گفت اسم گارد
نبرید برای خاطراینکه من گرفتارم ــ دانشگاه من شلوغ است اگر اسم گارد آورید هیچی دیگر
اصلاً فردا دانشگاهی وجود نخواهد داشت . با التماس او بهرحال اسم گارد را نبردند

س ــ موضوعش اصلاً منتفی شد دیگرچرا اسمش را آوردند ؟

ج ــ اسمی که گارد ضرورت دارد تشکیل بشود و اینها نیاوردند . جلسه آخر با حضور شاه قطعنامه
خوانده میشد و تصویب میشد و بعد هم قطعنامه باید اجرا میشد . جلسه تشکیل شد مرحوم
علم نمیدانم یك مأموریتی پیدا کرده بود از طرف اعلیحضرت و رفت نبودش . وقتیکه قطعنامه
را خواندند شاه متوجه شد که اسمی از گارد نیاوردند . عصبانی شد ــ عصبانی شد و حمله کرد
به تمام روسای دانشگاه و ــ شاه خیلی آدم با نزاکتی بود اما آنروز ــ آنروز هم با نزاکت عصبانی

شد . حرف زشتی چیزی که نزد ولی خب با غیض و تغیّر حرف زد . من فکر کردم یک کسی باید صحبت کند در اینموقع و بالاخره خشم را فرو بنشاند . خب اگر علم بود باید علم اینکار را میکرد و میکرد حتما" — حتما" میکرد . بیک صورتی شاه را آرامش میکرد . بنده البته درصدد برآمدم فرصت بمن ندادند نگذاشت حرف بزنم . حالا هویدا — خب وظیفه هویدا است رئیس دولت است . بلافاصله رویش را کرد به دانشگاهیان " نگفتم" . حالا بجای اینکه بیک صورتی . . . حالا مثلا" علم اگر بود . علم خودش بعهده میگرفت . میگفت قربان به این دلیل گفتم نگذارند و حالا هم بعرضتان برسانم به این دلیل نگذاشتیم معذالك نظر اعلیحضرت چطوراست . بجای اینکه بگوید " من گفتم شما بگذارید شما نگذاشتید " . همینطور حرف تو حرف میآید . یادم میآید وقتی معاون نخست وزیر بودم

س — معاون کدام نخست وزیر؟

ج — معاون علم بودم دیگر

س — قبل از اینکه وزیر دادگستری بشوید؟

ج — بله من ششماه معاونش بودم. عرض کنم که اعلیحضرت نطق که میکرد مرحوم علم میگفت نطق اعلیحضرت را من قبلا" ببینم — بشنوم همه نطقهائی که جنبه سیاسی داشت میگفت بشنوم و بعد منتشر بشود . نطق را میآوردند توی چیز — نوارش را میآوردند توی اطاق هیات دولت من قبلا" میشنیدم ملاحظاتم را میگفتم به مرحوم علم و مرحوم علم آنوقت . من نطق شاه راکه شنیدم دیدم در قم خلاصه باآخوندها گفتش که (؟) و اینها . مرحوم علم هم آمد شنید وگفت این را حذف کنید

س — قبل از پخش شدن از رادیو ؟

ج — قبل از بله گفت حذف کنید . معینیان گفت نطق اعلیحضرت است . گفت خیلی خوب مال اعلیحضرت باشد . من محض خاطر اعلیحضرت میگویم . من نخست وزیر اعلیحضرت هستم شما چی میگویید؟ خیلی دست پاچه معینیان گفت همانطورکه بهتان میگویم همان جا را ببرید . وقتی بریده نمی شد و بریدند و مجددا"

نه منظورم اینست که اینکه گفتم علم مردی بود قابل اتکا به این دلیل بود . عرض کنم که بهرحال

بعد از اینکه بنده از حزب آمدم بیرون دیگر کار دانشگاهی میکردم ــ کار وکالت میکردم و دیگر کاری نداشتم. تا سال بعدش بعد از اینکه امینی آمده بود روی کار. البته ما ارتباطمان با مرحوم علم تلفن میکرد گاهی اوقات ــ ایشان تلفن میکرد گاهی اوقات هم دعوت میکرد چای شامی ــ نهاری منزلش میرفتیم. یکروز بمن تلفن کرد گفت که میخواهم بیایم خانه شما. ما خانه‌مان واقعاً خیلی محقر بود. خیابان کاخ بود عرض کنم که خانه کوچکی داشتیم و سالنمان هم از اینجاهم از حالا محقرتر بود واقعاً محقرتر بود. زیرزمینمان و اینها . . خب رویم نشد بهش بگویم که آقا خانه من . . . . آمد ــ ولی خب همانجا بچه ها و ــ شاگردها و اینها همه بودند. بچهها و شاگردها میآمدند آنجا می‌نشستیم بحث میکردیم صحبت میکردیم. خب بچهها دیگر رفتند. گفت که من از طرف اعلیحضرت مأمور مدیرعامل بنیاد پهلوی شدم. مأمور تشکیل بنیاد پهلوی شدم. شاید یکی از تعهداتی که شاه پیدا کرده بود غیراز امینی مسئله این بود که اموالش را وقف کند. تمام اموالش را داد به بنیاد پهلوی. هرچی داشت داد. و گفت که برای این بنیاد فکر کردم که ادارهاش را دریک شورا انجام بدهم. خودم دبیرکلم ولیکن با نظر این شورا کار میکنم. البته یك هیات عمومی هم دارد. آن هیات عمومی هست که در وقفنامه ذکر خواهد شد که رئیسش نخست وزیراست و اعضاء اش هم رئیس دیوان کشور و دادستان کل و چند نفر وزیر بودند. گفت اولین کسی را که فکر کردم و به عرض اعلیحضرت هم رساندم برای عضویت این شورا تو هستی وفکر هم کرده‌ام که تو مشاور حقوقی بنیاد باشی. او همیشه نظرش این بود که من وزیر دادگستری در کابینه‌اش ــ خواهم شد اینستکه این کار را هم مشاور . . . من ازش تشکرکردم و گفتم نه من مشاور حقوقی شما نمیشوم. برای اینکه مشاور حقوقی شما توجه داشته باشید یك جنبه بیزنسی دارد. من درکار دستگاه شاه و کار شما اینطورکارها را نمیکنم. گفت به کی بدهیم این مشاورت حقوقی را ؟ گفتم بدهید به دکتر عمید. گفت عجیب است

س ــ دکتر ؟

ج ــ دکتر عمید ــ همان آدمی که با بنده آن معامله را راجع به کتاب و این چیزها. گفت تو چطور اینطور فکر میکنید ؟ گفتم بهرحال این با شما بوده یك مدتی . . .

گفتم یك مدتی باشما بوده ـ خب این مطلب رابهش بگوئید که مشاورشما بشود . گفت خود تو چطور؟ گفتم حالا ضرورت است حتما" من این شغل را داشته باشم؟ گفت حتما" نمیشود حتما" تو باید عضو شورا باشی . گفتم که من مشاور کارهای فرهنگی باشم ـ کارهای فرهنگی را انجام بدهم. گفت اتفاقا" خود اعلیحضرت هم نظرش همین بود که تو مشاور فرهنگی باشی ـ عجیب است . عرض کنم به این ترتیب ما کاندید شدیم برای مشاورت فرهنگی بنیاد پهلوی . خب بنیاد پهلوی تشکیل شد و عرض کنم که وقتنامه اش هم تنظیم شد و من دخالت نداشتم دیگر در کارشان . محلی هم گرفتند در خیابان بهار. آهان . . هنوز هم میگفتم میگفتم بشرطی من اینکار را قبول میکنم که حقوق هم نگیرم. حقیقتش اینست که آنموقع من پول دانشگاهم را میگرفتم ـ چند جا هم مشاور حقوقی بودم ـ وکالت عدلیه هم میکردم ـ زندگیم خیلی خوب میگذشت احتیاجی به پول نداشتم ـ هیچ احتیاجی به پول نداشتم . گفتم بشرطی هم که مسئله پول و حقوق هم در کار نباشد . گفت که نه حقوقی که درکار نخواهد بود فقط یك Jeton de présence ممکن است بدهیم. خود من هم همینطورهستم Jeton de présence میگیرم. گفتم خب Jeton de présence یك چیز دیگری است. آخرش سال . . . منهم این طور تعبیر کردم. آخرسال شب عید حضور اعلیحضرت شرفیاب میشویم یك سکه ای بدهند ـ مرحمت بکنند ولیکن حقوق من نخواهم گرفت. گفتند بسیارخوب . ما آمدیم و در بنیاد فرهنگی خب مشاورتهای متعدد کردیم که به چه صورت از این امکان بنیاد پهلوی برای کارهای فرهنگی استناده کنیم

س ـ　از نظر رقـــم هم دست شاه بود آنموقع که مثلا" بنیاد چقدر درآمد دارد که شاه بتواند رویش حساب بکند واسه کارهایتان ؟

ج ـ　نه هنوز هیچ ایده ای نداشتیم. یکی از شاگردهایم را آوردم منشی ام کردم ـ یکی از شاگردهای دانشگاهم را آوردم منشی ام کرد . به اضافه برخلاف مشاورین دیگر که هفته ای یکی دو روز جلسه تشکیل میشد میآمدند بنده هرروز صبح آنجا بودم. هرروز صبح میآمدم و آنجا تا نزدیك ظهر بعد یکی از این شرکتهائی که مشاور حقوقیشان بودم اتومبیلشان میآمد و میرفتم و سرکشی بـــه کارهای دیگرم میکردم و میرفتم خانه ام. عرض کنم که فکر های مختلف الغاء میشد برای استفـــاده .

ازجمله مثلا" همین آقای دکتر فاطمی که بعدها مدرسه عالی دختران درست کرده بود این مثلا" بمن مراجعه کرد که یکی از کارهائی که جنبه فرهنگی دارد میشود از طریق بنیاد پهلوی بوجــــود آورد یک مدرسه‌ای است برای دختران . همین فکری که بعدها خودش هم داشت . خـــــب یک کارهای فرهنگی هم سابقا" اداره املاک میکرد . مثلا" جایزه به بهترین نویسنده ــ بهتریــن مترجم کتاب . البته روشی که سابقا" داشتند یک روش خیلی مطلوبی نبود ولی آنسال من مجبور بودم آن روش را ادامه بدهم چون شب عید بایستی جایزه داد . عرض کنم که خب یک بنگــــاه نشرو ترجمه کتاب هم بود که‌این احسان یارشاطر متصدی اش بود در اداره املاک ــ او هم خــب ضمیمه ما بود . اوهم ولی من هنوز نتوانسته‌بودم بهش مسلط بشوم. میرفت آمریکا میآمــــــد کارخودش را میکرد . اوخودش را خیلی مستقل و جدا میدانست ولی تحت نظر من بود .
یعنی قاعدتا" تئوریکمان . چون مدت به اصطلاح سمت من زیاد طول نکشید هرگز نتوانستم حسابش کتابش چیزهایش را بکشم. عرض کنم که کاری را بنده شروع کردم بورس دادن بود بــه بهترین محصلین یا کمک به چاپ رسالات تحصیلی ــ بهترین رساله تحصیلی که درخارج است . این را یک پروگرامی برایش تنظیم کردم و یک وضع منظمی و مرتبی و بردیم درشورا. شورا هـــــم تصویب‌شد . شوراهفته‌ای یکی دوسه مرتبه تشکیل میشد با حضور مرحوم علم راجع به مسائل مختلف بحث‌میکردند . از جمله مسائل همین آئینامه‌های مربوط به اعطــای بورس‌بود و آنجا تصویب‌شد . خب‌آنروز آنوقت مثلا" بنیاد گرفتار ساختمان هتل هیلتون بود . هتل هیلتون را بنیاد پهلــوی میساخت . یعنی اداره املاک که بعد منتقل شد . و اینها میخواستند از بانک پول بگیرنــــد شرکت سازنده میخواست از بانک پول بگیرد میگفت که بنیاد پهلوی سفته بدهد ما از بانک پول می ــ گیریم. مرحوم علم مجبور شد از جیب‌خودش ــ یعنی با امضای خودش سفته داد ــ پنج میلیون تومان سفته داد و آنها هم رفتند خرد کردند و گرفتند و همینطور ساخته شد . مثل اینکه سال بعد افتتاح شد . یادم میآید این سفته وقتی که مدتش منقضی شد و بایستی تجدید میشد مرحوم علم نخست‌وزیر بود . از بنیاد پهلوی یک کسی چیزی آورده سفته را . . .

س ـــ خودشان رئیس‌بنیاد بودند ؟

ج ـــ نخیر ــ نه دیگه شریف‌امامی بود . حالا عرض‌میکنم جریان را . عرض میشود که آقای علم سفته را

مجدداً امضاء کند . گفت من آنموقع بنیاد پهلوی بودم وظیفه‌ام بود امضاء کردم حالا دیگر بنیاد پهلوی مدیرعامل جدیدش باید امضاء کند چرا میترسد . اگر واقعاً فکر میکند بنیاد نمی‌تواند این وام را . . . چرا قبول کرده . من امضاء کردم معتقدم هستم که بنیاد میتواند و می پردازد ـ عوایدش میرسد می پردازد حالا مدیرعامل جدید هم امضاء بکند بانك هم قبول میکند بعد برنامه از نو میدهیم .

بله بهرصورت ما برنامه‌ای که تنظیم کردیم برای اعطای بورس خب یك شرایطی گذاشتیم که این وجوهی که در بودجه بنیاد پهلوی اختصاص پیدا میکند به بورس‌تحصیلی واقعاً به اشخاصی داده بشودکه استحقاق داشته باشند . چه خارج از مملکت و چه داخل مملکت . بنده توی این حیات چند ماهه‌ام برای اینکه هفت هشت ماه بیشتر طول نکشید در بنیاد پهلوی خاطراتی دارم که ذکر کردنش از بعضی جهات بد نیست .

یکی اینکه‌همان قبل از عید آنسال رئیس‌حسابداری بمن مراجعه کرد وگفت که حقوق شما آماده‌است . گفتم چه حقوقی؟ گفت حقوق همه آقایون ـ حقوقشان را گرفته‌اند ـ حقوق شماهم. گفتم من با آقای علم صحبت کردم که حقوق نمیگیرم . عجیب است توی اطاق جهانشاهی بودیم . جهانشاهی معاون اداری بود گفت نه چرا نمیگیرید؟ خود آقای علم هم گرفتند . گفتم که آقای علم مختار خودشان هستند بنده هم مختار خودم هستم ولی روزیکه ایشان آمدند و پیشنهاد کردند به من من گفتم من نمیگیرم

س ـ دلیل‌خاصی داشتید نمیخواستید از بنیاد حقوق بگیرید؟

ج ـ نه ـ میخواستم کار مجانی بکنم. میگفتم برای شاه آدم کار میکند حقوق نباید بگیرد . نمیخواستم آلوده بکنم واقعاً خدمت‌خودم را با پول . احتیاج هم نداشتم. نه اینکه پولدار بودم ـ احتیاج مالی نداشتم . حالا مثلاً ماهی دوهزارتومان به من میدادند ـ این چی چی بود . عرض‌کنم که گذشت . شب عید وقتیکه ما برنده‌های جوایز سلطنتی راجع به بهترین کتاب و بهترین ترجمه معرفی کردیم حضور اعلیحضرت بعد آمدیم دیگر. اولین سالی هم بود که بنده در سلام شرکت میکردم. مرحوم علم فردا صبح به من تلفن کرد گفت که فلانی چرا گزارش تورا دیروز بحضور اعلیحضرت در مورد معرفی بهترین نویسنده و بهترین مترجم چرا راه یو نگفت؟

گفتم چه عرض‌کنم. من اصلاً راد یو نگرفتم و نمید انستم که باید بگوید و نگفته — من خبر ند ارم .
گفت بله شفا این کار را کرد ه .

س — شجاع الد ین شفا

ج — بله — نگفته بود . بله — گفتم نگفته

س — ایشان توی بنیاد بود؟

ج — نخیر — ایشان توی سخنگوی د ربار بود آنموقع . بعد بمن گفت راستی فلانی شما چرا حقوقتان را نگرفتید ؟ من اتفاقاً د ستور د اد ه بود م که بتو هم د وبرابر بد هند برای اینکه تمام وقت صرف میکنید گفتم شما چرا حافظه‌تان کم است — یاد تان رفته قرارگذ اشتیم . گفت که من خود م هم میگیر م. گفتم‌که جواب من آن نشد . من با شما قرارگذ اشتم گفتم نمیگیرم. گفت خب من پس بعرض اعلیحضرت باید برسانم. گفتم من نگفتم بعرض اعلیحضرت برسانید هیچ نخواستم بعرض اعلیحضرت برسانیــــد اصلاً . گذشت رفت . بعد د رموقعی که ما آمد یم متصد ی معاونت نخست وزیری شد یـــم همان یکی د و روز اول منشی بند ه

س — چی شد انگیزه اینکه آقای علم را آورد ند چی بود ؟ یعنی برای کار د یگرهم بود

ج — برای چی ؟

س — برای نخست وزیری

ج — حــــالا بهتـــــــان عرض‌میکنم. عرض‌میشود که منشی بند ه آمد پیش بند ه کاغذ هایم رابیاورد توی د فترم هم بود . د ید م یکی از این کاغذ هایم د ید م که پاکتی است باز کرد م د ید م که یك نامه‌ای است مرحوم علم نوشته به د فتر مخصوص که بشرفعرض مبارك همایونی برسانید کـــــه فلانی از د ریافت حقوق امتناع کرد ه و این د ر د نباله قولی بود که د رموقعی که راجع به ایـــن سمت باهاش صحبت کرد م د ر د نباله قولی بود که آنموقع از من گرفته بود و حقوقش را نگرفـــت قبول نکرد . مراتب بشرفعرض‌میرسد . این پاکت را امضاء میکند مرحوم علم و موقعی که مد یرعامل بنیاد پهلوی بود و مید هد به د فتر — مید هد به د ستگاه اد اری . د ستگاه اد اری جهانشاهـــی مسئول اموراد اری بود این نامه را نمیگذ ارند رد بشود . حالا تصاد ف‌میکند نامه را رئیس‌د فترمن فکر میکند مربوط به من است و برمید ارد میآورد — تعجب کرد م اصلاً خبر ند اشتم. بعد مـــن به مرحوم علم گفتم من نه از شما متوقع بود م که به اعلیحضرت بگوييد این حساب را میکرد م امـــا

خواستم بهتان بگویم همکارانتان راهم د رنظر د اشته باشید . ممکن است این کار شما از نظـر جهانشاهی کار صحیحی نبوده خب صریحاً باید بهتان میگفت نه اینکه شما نامه را که شمـا امضاء کرد ید برمیگرد اند . گفت بله مید انم . من خود م به اعلیحضرت گفتم . گفتم نمیخواهم بگویید گفتید یانگفتید بمن چه مربـوط است . کارمن و اینکه شما به اعلیحضرت بگویید مـن حقوق میگیرم یا حقوق نمیگیرم حالا برای اعلیحضرت چه چیزی است . بله عرض کنم که این یـک خاطره بود . یك خاطره د یگری د اشتم امینی نخست وزیـر بود — جلسـه سالانه بنیـاد تشکیل شد ه . حالا بنیاد بایستی مد یرعامل و مشاورین گزارششان را به هیات عمومی — یـا هیات امناء مثل اینکه — هیات عمومی موقوفه بنیاد بد هند . بنده آیینامه هائی که تنظیم کرد ه بود م راجع به استفاده از بورس بنیاد پهلوی قبلاً بعرض شاه رسانده بود م و مورد تأیید شـاه شد . یعنی د رجلسه ای که با حضور شاه بود ما قبلاً بعرض شاه رسانده بود یم و شـاه تصویب کرده بود . آئینامه هاهم توام با یك خصوصیات خیلی جالبی بود که الان خاطـرم نیست — الان .... بنظرم رسید که یك خصوصیات معینی د اشت — یاد م نیست .

بله — وقتی که جلسه امناء باحضور نخست وزیر تشکیل شد که البته راد یو هم آمد — تلویزیون د ولتی ند اشتیم آنموقع — عرض کنم راد یو آمد برای خاطر اینکه ضبط بکند . مرحوم علم به من اشـاره کرد و گفت خب شما گزارش کارهایتان را بد هید . بنده تا شروع کرد م گزارش کارم را بد هـم راجع به بورس و اینها — هی شروع کرد امینی حمله کرد ن

س — کی ؟

ج — امینی — حمله کرد ن . که بله آقا پولها را به اشخاصی که استحقاق ند ارند مید هید و عرض کنم که خاصه خرجی هست و این حرفها . یك طوری شروع کرد . گفتم که ... ن نخست وزیر شماچرا صبر نمید هید من صحبت بکنم . من د رست میخواهم مطالبی را اینجا عنوان بکنم که حکایت از ایـن میکند که ما میخواهیم پول را برطبق یك ضوابطی بد هیم به اشخاصی که استحقاق د ارند و شمـا اصلاً فرصت نمید هید — خیلی بهش حمله کرد م خیلی شد ید — خیلی شد ید باهاش د رآویختـم و صحبت کرد م وکلیات و مقررات را بعنوان اینکه یك همچین چیزهائی د ر نظر هست — همـان چیزهائی است که تصویب شد ه — د ستور شاه است و خیلی شد ید و همه را ضبط کرد راد یـو .

اتفاقاً" فردا من میرفتم ساوه از طرف‌شرکتی که مشاور حقوقی بودم برای حل یك چیزی ــ یعنی همه ان میرفتم منتبی از طریق ساوه میرفتم ــ برای حل یك اختلافی میرفتم . توی راه رادیو را که بازکردم ــ رادیو اتومبیل را دیدم به . . . صحبتهای مرا دارد میگوید و دیدم چه طولانی شده . بعد مرحوم علم میگفت که اعلیحضرت شنیده بود و خیلی خوشش آمده بود که در مقابل حمله‌اش جانزدی . گفتم من غرضی هم نداشتم خب حقیقت میگفتم . من آیین نامه را آورده‌ام برای اینکه خاصه خرجی نشود و عجیب بود برای من این مطلب خیلی زننده بود ــ برای اینکه برای یك خاصه خرجی مخصوصا" که‌میخواستند بمن تحمیل کنند ایستادگی کردم . این پروفسور پویان عرض‌کنم که شاگرد اول انترن های پاریس شده بود در جراحی . و خب خیلی سروصدا هم برایش روزنامه کیهان کرده بود . این از وزارت آموزش‌و پرورش بورس میگرفت بهش دولت فرانسه بهش حقوق میداد بابت اینکه کار میکرد . آنوقت یکعده‌ای از همین درباری ها فشار میآوردند که این بنیاد پهلوی بهش بورس بدهد . گفتم یعنی چه ؟ اینجا جای پول جمع کردن نیست . بورس تحصیلی برای اندوختن مال نیست . اندوختن مال راههای دیگر دارد . اینجا برای تامین معونه تحصیل است . پروفسور پویان از وزارت آموزش و پرورش بورس میگیرد واز دولت فرانسه‌هم در بیمارستان حقوق میگیرد ــ دیگر دوبورس که بهش نمیدهند این بهرحال مال اندوزی که نیست . من مقاومت کردم و ندادم بهش ــ من ندادم بهش و خب من خیلی ناراحت میشدم که من اینطور ایستادگی کردم و آنوقت یکمرتبه نخست وزیربه ون اینکه توجه بکند آخه آقامن با تو طرف نیستم چرا حمله میکنی؟ آخه چیزی راکه نمیدانی ــ چیزی است تازه درست شده است بنیاد پهلوی ــ چرا بیخودی اینطور حرف میزنی؟ عرض کنم که بله این خاطراتی بود که داشتم از بنیاد پهلوی ــ خاطره معینی فقط آنروزیکه امینی استعفا کرد و آن خاطره عجیبی است . بنده صبح رفتم در دفتر مرحوم علم که راجع به یك مطلبی باهاش صحبت کنم

س ــ　کجا بود این محل بنیاد پهلوی؟

ج ــ　خیابان بهار ــ عرض کردم بهتان خیابان بهاربود آنموقع ــ محلی را اجاره کرده بودیم . آنموقع مثل اینکه محل را هیجده هزارتومان اجاره کرده بودیم. ساختمان چندطبقه بود حالا شاید هفتاد هشتاد هزارتومان است . آنموقع بیشترهم بود ــ ما هیجده هزارتومان اجاره کرده بودیم.

عرض‌کنم که رفتم آنجا مرحوم علم نشسته بود پشت میزش و جهانشاهی هم . . . دیدم میخندند و مرحوم علم گفت که امینی استعفا کرد . گفتم بمن و شما چه مربوط است ؟ همینطور بهمین سادگی جهانشاهی بمن گفت مربـوط نیست ؟ گفتم نه ـ خب امینی استعفاکرده بما چه مربوط است؟ بله ـ عرض‌کنم که بعد رفتم پائین دفترم و کارهایم را کردم . ساعت یازده رفتم پهلوی یکی از ـ دوستانم خیابان شاهرضا ،انجاساعت یازده ونیم‌بود ـ گفت الان از دریار بمن خبرداده‌اند کـه راد یو گفت فرمان نخست وزیری بنام علم صادر شده و علم نخست وزیر شده . خب بهایـــن ترتیب علم نخست وزیر شد ـ اما سئوال کردید که چطور شد که علم نخست وزیر شد ؟
والا الان داشتم صحبت میکردم یا قبلاً که علم در مناسبات بین المللی برای نخست وزیـــری پخته نشده بود و این سمتش‌هم سمت مثل اینکه ارتجالی بود . اما بنده یك قرینه‌ای دارم کـه شاه همیشه این فکر را میکرد که یکوقتی علم ممکنست مجبور بشود علم را بعنوان نخست وزیـــری انتخاب بکند . برای اینکه درست همانموقعی که امینی نخست وزیر شده بود ـ دو سه ماهــی ـ بنده میخواستم بروم آلمان بعنوان مشاور حقوقی یك شرکتی بودم که با یك کمپانی آلمانی اختـلاف داشت بنده دعوت شدم که مشارکت کنم بیایم در آن جلسه برای حل اختلاف . وقتیکه مرحوم علم را دیدمش و بهش‌گفتم من میخواهم بروم ـ گفت بسیار خوب ـ گفت که راستی فلانی طرحهـــــای دادگستری راهم فراموش نکن ـ برای دادگستری هیچوقت‌غافل نباش ـ برای اصلاح دادگستری فکری بکن

س ـ　این چند وقت قبل از استعفای امینی است ؟

ج ـ　یکسال است . این یکسال قبل است یعنی همان دوسه‌ماه اول حکومت . . . . این است کـه فکر میکنم شاه همیشه به علم میگفت تو ممکنست یکوقتی بطور غیرمترقبه نخست وزیر بشوی‌ولی آنموقـــع واقعیتش اینست که علم درمناسبات بین المللی تا آن اندازه‌ای که من اطلاع‌دارم و احساس‌می ـ کردم آماده و پخته نبود برای اینکه نخست وزیر بشود

س ـ　منظور ازاین مناسبات بین المللی پخته نبود . .

ج ـ　خب والله ـ خب مثلاً حالا امینی که جای خود داشت ولی خب همین دکتر اقبال هم قبل از اینکه نخست وزیر بشودـدعوت آمریکا شده بود ـ رفته بود آمده بود خلاصه داشتند میساختندش . عرض میشود که . .

س ــ خب آقای علم مشهوربود که با حد اقل سفرای انگلیس خیلی به‌ایشان توجه د اشتند ــ یا سروکار د اشتند یا آمد وشد د اشتند

ج ــ بله ــ عرض‌کنم که خب انگلیس‌ها به مرحوم علم خیلی احترام میگذ اشتند ولی من به شما بگویم خاطراتی هم خودش برای من تعریف کرد ه و هم من شاهد بود م که بهیچوجه مناسبات مرحوم علم با انگلیسها یك مناسبات به‌اصلاح سوبوردانه نبــود ــ مناسبات کاملاً" Legal بود . نمید انم اشخاصی که می‌شنوند متفرق میشوندهی همینطور بحث‌ها را د رهم برهم میکنیم. حالا رسید یم به آخر حکومت امینی و حرف پیش آمد که یکخرده ازکارآکتر علم صحبت کنیم خصوصا" که علم هم نخست وزیر شد ه بود . خب این مطلب را عنوان میکنند که روابط امیراسد الله ـ خان باانگلیس‌ها خوب بود ه که البته این مطلب تا یك حد ود ی هم حقیقت د ارد بمناسبت تجلیلی که بعد از مرگش انگلیسها کرد ند ازش ــ حتما" بهش اعتقاد د اشتند . اما همانطورکه الان گفتم روابط د ر سطح تساوی بود . اولا" مرحوم علم برای جلب محبت سفرای انگلس هیچ به وسائلی که د یگران برای جلب محبت سفرای کشورهای د یگر متشبث شد ند متشبث نبود . کسان د یگر برای جلب وزرای مختار کشورهای د یگر خانه بهشان اجاره مید اد ند ــ تسهیلات زندگی همه گونه برایشان فراهم میکرد ند . مرحوم علم اهل این کارها نبود . مرحوم علم شاید هیچوقت سفارت انگلیس هم مهمانی نمیشد ــ آنها غالبا" خانه‌اش میآمد ند اینطوری بود . خب خانواده مرحوم علم از قد یم برای انگلیسها البته یك اتکائی بود ند و البته یك روابط حسنه‌ای د اشتند به‌این مناسبت علم هم بعنوان یك مرد یکه به انگلیس‌ها احترام میگذ ارد و می‌شناسد شان به آن ترتیب میشناختند ش.اما همانطوریکه گفتم هیچوقت علم بعنوان یك نوکر خود ش را تنزل نمید اد ه د ر مقابل آنها . برای من نقل میکرد مرحوم علم میگفت که فرماند ار کل سیستان و بلوچستان بود م . وقتیکه پاکستان مستقل شد مید انید د ر بلوچستان ماهم یك حرکتهائی پید ا شد ه بود د یگر ــ یك ناراحتی‌هائی آقای قوام السلطنه بفکر میافتد که یك مرد مقتد ری رابفرستد به . . امیراسد اللهخان آنموقع بیست و د وسه سالش بیشتر نبود ــ بیست و سه چهارسالش بیشتر نبود . فکر میکند که‌این رابفرستد آنجا چون خانواده‌اش مورد احترام بلوچها بود مخصوصا" مثلا" بلوچها ماد ر مرحوم علم رابلوچها ــ حتی بلوچهائی‌که د رپاکستان هستند خیلی بهش احترام میگذ اشتند و این حرمت

و احترام خانوادگی مرحوم امیرشوکت الملك علم در شخص امیراسدالله علم موجب میشود کـــه تا یك حدودی وضع آنجا آرام بشود . اینکه امیراسدالله را با اجازه شاه و با فرمان شاه بعنوان فرماندار سیستان و بلوچستان انتخاب میکنند . اولین شغل دولتی علم این بود . مرحوم علم برای من نقل میکرد و میگفت که یکروز بمن خبر دادند گفتند که روز عاشورا ـ روز عاشورا بود بمـن خبر دادند گفتند کنسول انگلیس را دیدند رفتند رخانه یك فاحشه در زاهدان و خب میدانید این مطلب در زاهدان یك شهر عرض کنم که ـ بهرحال شهرهای ایران ـ آن شهرهائی که هرچـــه عقب افتاده تر باز هم مذهبی ترهستند و آنهم یك آدم انگلیسی برود توی یك خانه زن ایرانـــی حالا هرچند فاحشه باشد . این خب خیلی شلوغ شــــد . مرحوم علم میگفت که دیدم خیلـــی کار سخت است . میگفت فرستادم کنسول را آوردندش و جلو همه زدم توی گوشش و با لگــــد گفتم از شهر بیرونش کنند . حالا این تعبیر. . . حالا با یك خشونتی بهرحال گویا سیلـــــی اینها توش بودند . گفتند بدین ترتیب من توانستم فتنه زاهدان را بخوابانم . گفتم حـــــالا دولت انگلیس هم هرچه میخواهد بگوید . بنده بهرحال هم امنیت شهر را باید حفظ کنــــــم هم خود او را ـ خب میزدند میکشتندش ـ گفت اصلاً میزدند میکشتندش . این یك نقلـــی است که خودش بر ای من نقل کرد . نقل دیگری که خودم تا یك حدودی ناظر بودم در موقـــع مذاکراتی بود که بین دنیس رایـــت و مرحوم علم برای بازپس گرفتـــن این سه جزیره . . . .

روایت‌کننده : آقای دکترمحمدباهری

تاریخ : ۷ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهر کان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوارشماره : ۶

س ـ این درزمانی بودکه آقای علم وزیردرباربوددیگر ؟ مذاکره با ...؟

ج ـ بله ،بله ، بله بله .

س ـ منطق اینکه وزیردربار نسبت به یک همچین‌مسئله‌ای مذاکره میکردبجای اینکه مثلا" وزیرخارجه ....؟

ج ـ سیاست‌خارجی مملکت‌دست‌شاه بود ودرواقع وزارت‌خارجه یک دفترسیاست خارجی بود وکارهای مهم را معمولا" چه درمسئله سیاست‌خارجی چه درمسئله نفت همیشه اعلیحضرت به‌مرحوم علم‌واگذارمیکرد . مرحوم‌علم خب بنـــام ماء موریتی که ازطرف‌شاه داشت‌با Denis Wright مشغول مذاکره بودکه‌این سه جزیره را بگیرند . انگلیسها قراربوده۱۹۷۰ یا ۷۱ بود خلیج فارس‌راتخلیه کنند بروند . خوب این سه جزیره ازامنیت‌چاههای نفت مخصوصا" برای ایران اهمیت‌داشت . عربها بی‌میل نبودند یعنی طالب‌بودندکه مسلط باشند برآن خصوصا" که ساکنین آنجا آنهاهم عرب‌بودند ومرحوم علم دراین مذاکره بنده متوجه شدم که گاهی اوقات‌باخشونت با Denis Wright صحبت میکرد باکمال احترامی که Denis Wright به مرحوم علم داشت خیلی ادب‌میکرد Denis Wright وبلا آخره باسماجتی که مرحوم علم داشت‌توانست‌متقاعدکند وقراربراین شدکه درست نیروی دریائی ایران مقارن تخلیه نیروی دریائی انگلیس واردبشونددر سه جزیره و جزیره رابگیرند به‌این ترتیب‌اعراب درمقابل عمل انجام شده باشند . اما اینکه فرمودید کارهای سیاست‌خارجی چراوزیردربارمیکرد ؟ برای اینکه شاه میگفت اما همیشه علم درسمت‌وزارت‌دربارباسمت‌وزارت ماء موریت های‌مملکتی را انجام نمیداد

گاهی هیچ سمتی هم نداشت ماءموریت را انجام میداد . برای من نقل میکرد میگفت که درحکومت مصدق وقتی که میخواستند انگلیسها را بیرون بکنند حالا درست فرصت وموقیعتش را نمیدانم بخاطرم نیست اما بعدیک موقعی شدکه مثل اینکه کشتی جنگی انگلیسی آمدوپهلوگرفت دیگردر ومصدق خیلی دستپاچه شد ودراینجا به شاه متشبث شد که شاه ازاعتبارخودش استفاده بکندویک ترتیبی بدهدکه انگلیسها کشتی را ببرند. شاه به مرحوم علم میگویدکه شما برویدباسفارت انگلیس مذاکره کنیدوترتیبی بدهید که این کشتی را ببرند . مرحوم علم به اعلیحضرت میگوید : میگوئد قربان شما آجودان دارید یزدان پناه است وزیردربار دارید علاءهست اینها چرا نمیروندآنجا ؟ این چندین بار برای من بهمین ترتیب نقل کرد . اعلیحضرت گفته آنها ازشان نمیآید توبروآنکار را بکن امر اعلیحضرت را اطاعت میکنم ورفتم بود صحبت کردم و انگلیسها قبول کردندبشرط اینکه اعلیحضرت شخصا "امنیت خوزستان را بعهده بگیرند ماکشتی را میبریم . درنتیجه همین هم سپهبد کمال را مثل اینکه بعنوان فرماندار یا استاندار ،فرماندار بهرحال ماءمورخوزستان میکنند . مرحوم علم نقل میکردکه فردا مصدق رفته حضور اعلیحضرت آقا نگفتم علم با انگلیسها ارتباط دارد . گفتم خب.رفت کار راد رست کرد دیگر گفتم بهش. بله عرض کنم که قصه هائی که راجع به واقعا" خصلت های علم بایدنقل بکنم خیلی زیاداست . -علم هیچ بدخواه هیچکس نمیتوانست باشد وخیلی آدم با مروتی بود خیلی آدم با مروتی بود . حالا یک قصه‌ای دارم راجع به مروتش میخواهم برایتان تعریف بکنم . مرحوم علم ازهویدا خوشش نمیآمد . ولی باوجوداینکه ازهویدا خوشش نمیآمد اگرازاین یک ژست وطنی میدید بیان میکرد وهمه جا میگفت .یادم میآید مثل اینکه مرکز اتمی تهران افتتاح شده بود سفیرآمریکا هم شرکت کرده بود . نمیدانم چه فرصتی پیش آمد چه‌چیزی بود سفیرآمریکا به هویدا پیشنهادکمک مالی کرده بودبه دولت ایران . البته آنموقعی بودکه هنوزعوایدنفت ما خیلی زیاد نبود . هویداگفته بودما احتیاجی ندار - ه این پولها،خودمان نداریم که‌شما کنید . مرحوم علم بعنوان مفاخره که رئیس دولت ایران اینطوری به سفیرآمریکا صحبت کرده است ازهویدا تمجید میکرد وتجلیل میکرد درحالیکه کس دیگری من ندیدم

که یعنی درست عکس آنرا دیدم عکس این چیزها را زیاد دیدم .مردی بود اشخاص را خوب میشناخت برخلاف شاه که اشخاص را نمی شناخت .اشخاص را زود از رفتارشان ازکارهایشان زود میشناخت .

س - یعنی تماس خیلی وسیعی با طبقات مختلف مردم داشت ؟یعنی ....

ج - اولا" مرحوم علم تربیت خانوادگیش یک طوری بوده که درعین حالی که دریک خانواده اشرافی زندگی میکرده است ولی با مردم خیلی حشرونشر داشته است .در بیرجندزندگی میکرده است تحصیلات متوسطه اش دربیرجندبوده امـــا پدرش طوری عمل میکرده است که این با همه مردم دمخورداشته باشد .کسی نقل میکرد میگفت که مرحوم علم مسافرتی کرده بود بسمت بیرجند سیستان وقائنات دهات اطراف شهرهای کوچک گفت اصلا" من تعجب کردم این محبوبیتی که دارد گفت هرجـــا پیرزنها بیرون میآمدنـــد اسفنددود میکردندجلویش میگفت یک جا دوجا نه همه جا توی هردهی که میآمد . ویک مطلب عجیبی من برای شما بگویم علم وقتی که اززوزارت دربارکناره گیری کرد یا کنار رفت بهرشکلی . وحالا آنهم به شما خواهم گفت تعجب چه پیش آمدبرای مرحوم علم تعجب شد .عرض کنم که مسئولین تلویزیون آن مرحوم نیکخواه که مسئول تحقیقات تلویزیون بودبمن گفت که کنا رفتن مرحوم علم دردومنطقه ایجادناراحتی کرده یعنی ناراحتی جدی.تلویزیونیها میدانید توی این اخبار اطلاعات اینها هستند . گفت یکی درقسمت شرق ویکی درقسمت جنوب ایجادناراحتی کرده . همه دوستش میداشتند همه به او احترام داشتند .مرحوم علم در domaine public مال خزانه خیلی سختگیربود اما درحساب شخصی اش هیچ حساب نداشت ، هیچ حساب نداشت . یادم میآید با تمام علاقه ای که بمن داشت ومحبتی که بمن داشت یک وقتی من برای یکی ازاعضای دفترم یک تصویبنامه آوردم دردولت پنجهزارتومان پول بـه او بدهم که این برودخارج برای معالجه ، تصویبنامه شد بعدفرستادم به حسابداری نخست وزیری حسابداری نخست وزیری گفت آقای نخست وزیر مخالفت کردند تلفن کردم گفتم که خب تصویب کرد گفت من این را تصویب کردم که باید حتما" هم بگیرد

ازحساب خودت بده ، حساب نخست وزیری یعنی چه ؟ گفت شما بودجه تان بود. خیلی در کاربودجه مملکتی وموقعی که درکاردولت بود دربارنه ها . دربارحسابش علیحده است حساب دربار حالا آن رابرایتان تعریف خواهم کرد . ولی درکاراداره مملکت خیلی نسبت به وجوه خزانه خیلی احترام میگذاشت خیلی اهمیت میداد .چیزیکه بازازخصلت های مرحوم علم برایتان تعریف کنم مرحوم علم بقدرت خیلی احترام میداشت قدرت را مقدس میداشت وهیچوقت تسلیم اینکه قدرت ذلیل بشود نمیشد وهمیشه میگفت هر Sacrifice وهرفداکاری برای قدرت ما بکنیم جای دوری نمیرود . برای اینکه قدرت هست که مصلحت عمومی رانگه میدارد قدرت هست که جامعه را حفظ میکند . یادم میآیدکه وزیردادگستری بودم رفتم درمرکزیعنی دراصفهان، وشهرهای مجاوراصفهان برای افتتاح خانه های انصاف ، خانه های انصاف میدانید یکی ازابتکارات من بود ورفتم برای افتتاحش ،هفت تاخانه انصاف را من در اصفهان درابتدا بعداً" برایتان تفسیرش راخواهم گفت افتتاح کردم . یکی از جاهائی که خانه انصاف درآن دایرشدنزدیک شهرکرد بود خودشهرکرد دادگاه داشت یکی ازدهات اطراف آن بود . ظهرشهرداری شهرکردیک میهمانی مفصلی کرده بود چهل پنجاه نفر پلو مرغ خلاصه ..... یکی ازشهرهای دیگرهم روزبعدش همینطور خیلی مهمانی مفصلی کرده بود خرج کرده بود .واقعاً" من تحملش را نداشتم خیلی بی‌ریا بشما بگویم آنموقع مخصوصا" حالا شاید یک خورده چشم گوشم بازشده است یک خرده‌ای توانائی تحمل این چیزها برایم حاصل شده است اما آنموقع بازبرایم مشکل بود خدامیداند من وقتی که دیدم که این سالن ۴۰ ،۵۰ ۶۰ نفرآمدند وغذا میخورند اینها برای اینکه من آمدم جشن میگیرند خجالت کشیدم گفتم چرا آخراین شهر این اندازه خرج میکنند . وقتی که آمدم درجلسه هیئت دولت شرکت کردم وگزارش کارم رادادم گفتم یک مطلبی بنظرمن میرسد وآن اینستکه مابه شهرهاکه‌میرویم برای برگذاری اینگونه کارها شهرداریها اجبار نداشته باشندکه این تشریفات‌و مخارج رابکنند برای اینکه تحمیل است به آنها

مرحوم علم گفت آنچه که برای وزیردادگستری کردند کم هست شما وزیردادگستری دولت ایران هستید . دیگرنگذاشت من صحبت بکنم گفت شما دکترمحمدباهری نی .نید که رفتید آنجا شما وزیردادگستری دولت ایران هستید آنچه که برای وزیردادگستری دولت ایران کردندکم است .خیلی بقدرت اهمیت میداد ومیگفت بقای یک جامعه بقدرت دولتش هست . آدمی بودکه دروغ نمیگفت ولی همه حرفها راهم به همه کس نمیزد .مرحوم علم اهل دروغ نبود هیچوقت من دروغ ازاو ندیدم اما هرچی هم میدانست نمیگفت اینکه حفاظت خودش را درسرنگهداری درسکوت دراساک که دربیان مطالب چیزمیکرد خیلی مطالب را بودکه بخانمش هم نمیگفت . بما هم خیلی مطالب را نمیگفت خیلی مطالب را نمیگفت .

س - تاچه حدی این حقایق را به شاه میگفت ؟

ج - خودش ؟ همه چیز را به شاه میگفت .حالا بعدداستان را به شما عرض میکنم .که این آخری هاکه شاه بما وعصبانی شده است همه چیزرا به شاه میگفت آنچه که میدانست به شاه میگفت واوگاهی اوقات هم باشاه محاجه میکرد گاهی اوقات هم باشاه محاجه میکرد آنچه که میدانست ولیکن اواخر خودش ذله شده بود شاه تحمل شنیدن حرفهایش راندارد . بعدا " برایتان میگویم وقتی به اینجاها خواهم رسید .

یک آدم خیلی صبوری بود کمترخشمگین میشد به دوستانش بموقع میرسید هیچوقت محبتی که به کسی میکرد نقل نمیکرد دوستان نزدیکش دوستانی که آنتلکتوئل بودند دکترخانلری بود رسول پرویزی بود عرض کنم که دکترخوشبین بود عالیخانی بود این اواخر عرض کنم که دوستا ی که بنده میشناختم ودرماشرتهای با ما شرکت داشتند همین ها بودند عرض کنم که ولی خوب بوددرجامعه بزرگ ایران خیلی دوست وآشنا داشت خیلی عرض کنم که دکترمینا را سناتورکرد .دکترمینا هم درحزب مردم بود .

س - بینا .

ج - گفتم مینا ؟ ببخشید دکتربینا آره . این را بعدازاینکه ازریاست دانشسرا و رئیس دانشگاه ملی برش داشتند مرحوم علم ازشاه استدعاکرد وسناتورشد .من فکرکردم که بینا میداند یک روزی ضمن صحبت بوداینها گفت که . فکرکردکه شاه بفکرش

بوده اینها . چندماه گذشته بوداینها گفتم تونمیدانی مسبب انتخابت کی هست ؟ گفت خودا علیحضرت بودندیگر.گفتم نه . وقتی به اوگفتم ماتش برد. که یک مرتبه دیگر راجع به چیزش وفاداریش به دوستانش .یکی دیگر ازدوستان خیلی موردعلاقه اش صراف زاده یزدی بود . صراف زاده یزدی یک گرفتاری داشت اواخربرایش مشکل شده بود به مرحوم علم مراجعه کرد مرحوم علم هم درصددبودکه به یک صورتی این گرفتاری رارفع کند ولی متاءسفانه موفق نشد تااینکه رفت به چیز خونریزی کرد رفت پاریس که ازآن سفرهم دیگربرنگشت . رفت آمریکا وفوت کرد . مرحوم پرویزی هم که فوت کردقبل ازاینکه مرحوم علم خونریزی بکند ببرندش پاریس مرحوم پرویزی هم فوت کرد . ولیکن درصددبودکه برای خانم پرویزی مادرپرویزی یک حقوقی فراهم بکندکه اینها بتوانندبا آسایش زندگی بکنند نامه ای نوشته بودبه بهبهانیان ،به بهبهانیان دستورداده بودکه یک ترتیبی بدهیدازبنیادپهلوی یک بورسی فراهم بشودبرای اینها . بمن هرهفته تلفن میکرد خدارحمتش کندازبیمارستان . خب یک دومرتبه تذکرداد منهم مشغول بودم اقدام میکردم یک روزی بمن تلفن کرد گفت من تنها نگرانی که این روزها دارم اینکه این دوتاکارنشود گفت میترسم بمیرم واین دوتاکارنشود هرطوری هست کوشش کن تمام قدرتت رابگذار ازطرف من به هرکی دیخواهی بگو به هرچی میخواهی بگواین دوتاکاررا انجام بده . این اندازه بکاردوستانش علاقمند بود خیلی آدمی بودکه پایبند دوستی خلاصه تمام صفاتی که برای مردانگی هست درمردانگی هست توی وجوداین آدم بود .البته بایدهم بگویم که باکمال تاءسف بعضی ازدوست نماها هم این اواخرازوجودش سوء استفاده کردند .حالا آن مطلب بماند ولی بدانید این مطلب راهم بنده متذکرهستم که بعضی ازدرست نماها ازاو سوء استفاده کردند این اواخر. بله بهرحال مرحوم علم میدانیدلیسانسیه کشاورزی بودولیکن خوب درآمریکا چنددوره مخصوص دیده بود این انگلیسی راخوب میفهمید خوب میخواند کتاب میخواند کتاب انگلیسی راخوب میخواند فرانسه راهم حرف میزد خوب حرف میزد .خطش خیلی قشنگ بود خط مرحوم علم خیلی خوب بود .عرض کنم به ادبیات

فارسی خیلی آشنائی داشت شعرخیلی‌خوب میفهمید به حافظ خیلی علاقمندبود . عرض کنم‌که مملکت. ایران راخیلی خوب میشناخت تمام وتاریخ دنیا راداشما " میخواند وواردبودتاریخ ایران را . به شاهنامه خیلی خیلی پایبندبود وهمیشه سفارش میکردکه ولیعهدشاهنامه بخواند. عرض‌کنم مرد متعصبی نبود ولیکن مثل خیلی هاکه اعتقادات مذهبی دارند اعتقادات مذهبی نه حدخرافاتی فقط مذهبی هم داشت یعنی بخدا اعتقادداشت . حالا من نمیدانم خدارا چطوری بهش اعتقاد داشت هیچوقت بحث اینطوری نکردیم . چون من بخدا به یک شکل معینی اعتقاد دارم . عرض‌کنم که بهرصورت غیراززندگی مادی یک زندگی‌معنوی رابه آن پایبند بود ودلبستگی داشت بمادرش خیلی‌احترام میگذاشت بچه‌هایش را خیلی دوست میداشت .
عرض‌کنم که ومن علم راگریان درمرگ دوستش فقط دیدم درمرگ مادرش‌گریان ندیدمش درمرگ خواهرش‌که خیلی‌دوستش میداشت گریان ندیدمش ولی درمرگ رسول پرویزی یک روزگریه میکرد . وقتیکه ازبیرجندآمدمن رسیدم به‌او دست انداخت توی گردن من همینطور زار زارگریه میکرد حالا ممکن هست بله حالا چون وارددوره حکومت علم میشویم وتجربیات‌خودم رادراین دوره که توأم است بایک نزدیکی خاصی با مرحوم علم فرصت هست‌که خصلت‌های علم رادرمواردمعین بیشترتشریح کنم وبیشتربیان کنم.
درست روزش‌بخاطرم نیست بهرحال که امینی استعفاکرد چه روزی بود وچه روزی مرحوم علم فرمان نخست‌وزیری گرفت فکرکنم‌اواخرتیرماه بود .حالا شما به‌یاداشتهایتان مراجعه کنید معلوم میشود .
س ـ بله ۱۱تیر ۴۱ آقای علم‌فرمانشان راگرفته بودند.
ج ـ بله همان یازده شایددیرتربود بهرصورت درماه تیربود تیر۴۱ بود . بنده مثل همیشه وقتیکه ایشان فرمان نخست‌وزیری گرفت بعدازآن جلسه ایکه درصبح دفترایشان رادیدم وخندیدم بعدش تلفن هم به‌ایشان نکردم وشاید بلاآخره به ساده ترین قواعد ادب ایجاب میکردکه‌یک تبریکی یک تلفنی به اوبکنم‌نکردم . من نه تعمدداشتم عادت‌نکرده‌بودم به اینکارها .میدانیددریک محیطی که این کارها عادت‌برای من شده باشدنشوونمانکرده بودم . پسربنده غیرازمن است‌حالا .پسر بنده حالا مثلاً"اگر

این پیش آمدها بشود .... بلافاصله درفکرهست تبریک بگویدعرض کنم گله نفرستد
بنده دراین محیط ها نشونما نکرده بودم اینکار را هم نکردم به بنده تلفن کردند
یکی دوروزبعدکه بروم ایشان را ببینم رفتم ایشان را ملاقات بکنم .مرحوم رسول پرویزی
هم بودش ایشان بمن گفت که من چه سمتی بشما بدهم گفت من فکرمیکردم که بشما سمت
وزارت دادگستری را بدهم میترسم پیرمردها زیربارشما نروند . بشما سابق گفتم همیشه
مرا بنام وزیردادگستری خودش تلقی میکرد وقتی که دربنیادپهلوی میخواست این
سمت را بمن بدهد مرا مشاورحقوقی میخواست بکنند به امید اینکه مشاورحقوقی در
آینده وزیردادگستری هست . وقتی که من میخواهم بروم آلمان یک سال قبل بمن میگوید
که طرحهای دادگستریت رافراموش نکن . و حالا بموقع عمل که شده است بمن میگوید
که میترسم پیرمردها زیربارشما نروند . نه اینکه بنده متوقع بودم من وزیردادگستری
بشوم ها مطلقا خدا میداند اصلا" متوقع نبودم . ونه اینکه این بیان را میکنم که
حالا دبه درآورده ها من دارم یک واقعیتی را بشما میگویم واو باکمال اخلاص این حرف
را میزد . بمن گفت که شما معاونت ممتازرا قبول میکنید که اگرممتازرا مجددا" من وزیر
دادگستری بکنم شما معاونش بشوید ؟ گفتم من برای هرکاری بشرط اینکه وجودم منشاء
اثرباشد درخدمت شما حاضرهستم . من معاونت یا غیرمعاونت برایم مهم نیست اما بمن
میخواهیدسمت بدهید ؟ یا میخواهیدمن منشاء اثرباشم ؟ اگرمیخواهیدبمن سمت بدهید
که خودتان را زحمت ندهید من سمت نمیخواهم . اما اگرمیخواهیدمن منشاء اثرباشم در
دادگستری اشکال ندارد من معاون ممتازباشم اما بشرط اینکه ممتاز بیایداینجا با او
صحبت بکنیم ایشان فقط وزیرباشند همه کارها را من بکنم دراینصورت اشکال ندارد .
چه مانعی دارد . بعدمرحوم پرویزی بمن گفت که حالا توچرا نمیروی وزیرگمرکات بشوی ؟
گفتم آقای پرویزی من تمرین اینکار را نکردم من نمیدانم اصلا" فکرگمرکات را هیچوقت
نکردم نه من آن کار را قبول نمیکنم اصلا" . بعدبه آقای علم گفتم شما چرا فکر
من هستید ؟ من ازهرراهی که بتوانم و میسرمن باشد بشما کمک میکنم . منشی شما هستم کمک
میکنم شما چرا فکر مرا میکنید بفکرمن نباشید . من دلم میخواست که یک روزی شما بهرحال
نخست وزیربشوید وبتوانیدآنطوریکه علاقه داریدبه این مملکت خدمت کنید .حالارسیدید

برای این بنده هم دلخوش هستم . من هرگوشه ای هرکاری هرماء موریتی هرجا بگوئید انجام میدهم سمت و اینها برایم مهم نیست . گفت نه نمیشود .بعد از مدتی فکرکرد گفت که بایک مثل اینکه شرمندگی میخواست این حرف را بزند گفت تومعاون من میشوی ؟ گفتم یعنی چه ؟ گفتم یعنی چه شما این چه حرفی میزنید شما بمن بگوئیدکه رئیس دفتر من میشوی ؟ معلوم است چرا نمیشوم هرکاری برای من مهم نیست .گفت پس شما معاون نخست وزیربشوید ولیکن من دیگر هیچ معاون دیگری غیر از معاون هائی که یک مشاغلی دارندنخواهم داشت . منظورش سازمان امنیت ومعاون سازمان امنیت سمت معاون نخست وزیررا دارد آن زمان امینی چندتا معاون بوددرنخست وزیری میخواست بگویدهمه حذف میشوندفقط یک معاون هست توهستی . گفتیم بسیارخوب . بلندشدیم و بهرحال روی همدیگررا بوسیدیم گفتیم خبرازشما دیگر بنده میروم

دوروزبعدبه بنده تلفن کرد .... (؟)

لوکس است ومیشود ازش صرف نظرکرد وشایدبهتربا شدکه آدم ازش صرف نظرکند . بعدبه بنده بعضی ازدوستان اصرار کردندضرورت دارد شما پیش شاه میروید بعنوان معاون نخست وزیرحتما " بایستی ژاکت بپوشید . خب بهرحال رفتیم درمغازه آرایش بود مثل اینکه آن آرامش بود آرایش بود

س - پیرایش؟ لاله زار ؟

ج - پیرایش بود بله لاله زار رفته بودیم ژاکت خریدیم وبرای اولین بارهم درلباس رجال قرار گرفتیم ورفتیم به اتفاق مرحوم علم ، مرحوم علم ما را معرفی کرد بعنوان خب اعلیحضرت که میشناخت ولی بلا آخره قاعده این بودکه من ازسابقه دانشگاهی وفعال سابق حزب مردم ونویسنده عضو شورای بنیادپهلوی وآماده خدمتگزاری دردولت بعنوان معاون نخست وزیر. تنهـــــا معاون نخست وزیری که معرفی کرد مرحوم علم من بودم . خب اعلیحضرت گفت بله میشناسم که نوشته هایش را همخواندم ومیدانم دیگربنیادپهلوی فلانی نخواهدرفت . گفتم آقا دیگرمجالی برای کاربنیادپهلوی نخواهدبود .حقیقتش اینستکه اگرغیرازاین هم بوددیگرمن بنیادپهلوی نمیرفتم برای اینکه من با مرحوم علم کار میکردم با شریف امامی که کاری نداشتم . یک بیست دقیقه ای ما درحضورشاه بودیم

وشاه هم اظهار امیدواری برای توفیق دولت توفیق ماکرد وما هم آمدیم ورفتیم نخست وزیری با مرحوم علم. بخاطرم میآید ازپله های نخست وزیری که میرفتم بالا .

س - کجا بودنخست وزیری ؟

ج - نخست وزیری همانجا که حالا هست .

س - تو کاخ

ج - بله کاخ سابق والاحضرت اشرف که فروخته بود . به سپهبد زاهدی . من ازپله هاکه میرفتم بالا متشبث ومتوسل بخدا شدم گفتم خدایا ما حالا که ازاینجا میرویم بالا هیچ ناراحتی هیچ گرفتاری هیچ بدنامی نداریم ولی خب سراغ دارم خیلی هارفتنداینجا و با بدنامی برگشتند خدایا ما چیزی نمیخواهیم وقتی برمیگردیم اینجا که ابدنمی مانیم وقتی که برمیگردیم بدنام نباشیم . عرض کنم رفتیم آنجا ودیگردرواقع اداره امورنخست وزیری رابر عهده گرفتیم . البته غیرازنخست وزیرکه درآن کاخ دفترش بودوزیرمشاوروانتظام هم نصرالله انتظام وزیرمشاوربودآنهم درآن کاخ بود .

س - فروغی نبوده است ؟

ج - حالا بشما عرض میکنم چرا . دکترخوشبین وزیرمشاوربود مسعودفروغی هم وزیر مشاوربود این سه نفروزیرمشاوربودندومن معاون نخست وزیربودم ولی اداره ٔ نخست وزیری همیشه بعهده معاون اداری هست وآن سه نفروزیرمشاوربودند . البته این کارا داره نخست وزیری راسابقا " مسعودفروغی میکرد برای اینکه معاون اداری امینی بود امادیگر حالاوزیرمشاورشده بودبنابراین بعهده من بود . معذالک گاهی اوقات دخالت میکرد دریک کارهائی من باادب واحترام سعی میکردم که نرنجانمش ولی خب مسئولیتی داشتم ووارد گودهمکاری با نخست وزیرشدیم . بنده آن تمام وقت ظهر را صبح وظهروشب رادر نخست وزیری میگذراندم وامورا داری نخست وزیری راتحت نظرداشتم ولی بیشترتوجه داشتم به جنبه های سیاسی آن چیزیکه آن روزها مرا خیلی مشغول داشته بودموضوع تصویبنامه ها بود . برای اینکه درآن تصویبنامه ها بنده سابقه داشتم میدانستم که گاهی اوقات ندانسته یک چیزهائی خلاصه بدولت تحمیل میشود. درحالیکه مسئول تصویبنامه ها من نبودم ولی معذالک .

س - کی بودمسئول تصویبنامه ها ؟ یکی ازوزرای مشاوربود ؟

ج - مسئول تصویبنامه ها بله دکترخوشبین بود . البته من دکترخوشبین راآنموقع مثل حالانمیشناختمش دکترخوشبین خیلی‌مردحسابـــی ، مرددرستی مردحسابی است من آنموقع نمیشناختمش . علاوه‌براین من خودم رانسبت به‌مرحوم‌علم خیلی مدیون میدانستم وفکرمیکردم که بایدمراقبش‌باشم . هیچ خاطرم نمیرود این مهندس‌رجبی که حالاکان هم هست‌وزیرراه بود ولیکن قبل ازاینکه وزیــرراه بشود یک کارخانه لوله سازی آهن‌داشت وهمانموقع هم آن کارخانه اش‌بود . یک قراردادی بسته بودند قبلا" بادولت این معتقدبودکه این قراردادضررمیکند . آنوقت سرراه‌از مرحوم علم‌یادداشتی گرفت‌که به اویک درصدسهم رااضافه کنند .گفتم بهش گفتم حالا چکارشون کردید ؟ گفت‌من میدانم این بیچاره ضرردارد ردمیکند گفتم خیلی‌خوب بنده نمیگویم چرابا ایشان موافقت‌کردید . ولی توی هیئت‌دولت میــبردید این مطلب رارسیدگی میکردند گزارش‌میدادند بله آقا وزیرشماطرف قراردادبادولت مثل آن قانونی که ماداديم مجلس‌منع مداخله بودآن چی شد ؟ آن چطور شداینهااصلا" .

نه‌.هیچ جـا . البته بعدرعایت‌همه جوانب‌شد تنظیم شد تصحیح شد درست‌شد اشکالات‌رفع شد .امامنظورم اینستکه این مراقبتهارا داشتم .یادم‌میآید یکی دوتا تصویبنامه گذ شته بودکه من جلویش‌راگرفتم والبته خیلی سروصداکرد. یک تصویبنامه‌ای بودبرای ادعای حیات‌داودی به‌جزیره خارک این فرامرزی دنبالش‌بود . دفترمرحوم فـروغـــی هم روی اینکارتنظیم شده بودکه حکمـیت‌بدهندمسـئله مطالبات‌حیات داودی راجع به جزیره خارک . چون جزیره خارک‌حیات‌داودی مدعی هست‌ولیکن سابقا " دردولت اقبال رفته بودندثبتش‌راباطل کرده بودند به نام دولت‌ثبت‌داده بودندواین حیات‌داودی دست ازاختلاف‌چیزی‌که داشت‌برنمیداشت . بنده دستهایم رازدم بهم گفتم یعنی چی ؟ این کاریست . دولت‌انجام داده بعدحالابیاشیدقبول اختلاف‌بکنید اختلاف رابه حکمیت‌مراجعه بکنید معنی‌ندارد اگربرای خودش‌ادعائی فرض‌میکند دادگستری مرجع رسیدگی هست به دادگستری‌مراجعه بکنندودادگستری رسیدگی کندو اوضاع رامعین کند. حکمیت‌یعنی چی ؟ یک‌تصویبنامه ای که امضاء هم‌شده‌بود جلویش‌راگرفتم راجع به این بودکه یکی‌ازاین شرکتهای خصوصی قندریزی یک قندریزی

عرض کنم که دولت یک مقداری سالیانه شکرتصفیه نشده را به این موءسسه بدهدکه تصفیه بکنند نمیدانم هر کیلوئی چقدرپنج شش ریال هم بدهد بابت حق تصفیه . گفتم دولت خودش کارخانه دارد کارخانه ها تمام سال کار نمیکنند آنوقت بعدبیایندبا دستگاههای دیگرقراردادببندیم که چقدرشکربهش بدهیم تصفیه بکند چقدر پول بدهیم برای چی. به یک کسی خوب کمک مالی بکنید مریحا " بیائید توجیه بکنیدبگوئیدبه این دلیل بها وکمک میکنیم به این ترتیبات . خوب جلوی اینکارراکه آنچه که بچشم من میخوردمیگرفتم واقعا " چیزی هم غیرازاین نبود. من بلا فاصله بعدازاینکه دولت مرحوم علم روی کارآمد مواجه باحوادث نامطلوب شدیم یک حادثه خیلی نامطلوبی زلزله دهم شهریوربود ، دهم شهریور ۱۳۴۱ یک زلزله خیلی شدیدی درمنطقه بوئین زهرا درنزدیکی قزوین اتفاق افتاد که تلفات درآن حدوده‌ده‌هزارنفربود والبته شیروخورشیدجنبید وخیلی‌کوشش‌کرد کمک کرد ضایعات فوری راتایک حدوی جبران کرد وطرحی برای ساختمان های مجدددرهمان محل ریخت بهرحال فاجعه خیلی سنگین بود. این فاجعه طبیعی بود امامافاحعه های بیشتری داشتیم‌که من همینطوراحصا میکنم شمارش میکنم وبعددریک موقعیت مناسبی دنباله اش شرح میدهم . قبل ازاینکه واردمطلب بشوم بایدعرض‌کنم روی کارآمدن مرحوم علم درواقع یک نوع خودرا‌ئی بودازطرف شاه درمقابل آمریکائی ها .یعنی آن سیاست بودجه ای که دکترامینی البته باملاحظاتی که مربوط به آمریکائی بودارائه داده بودموردتصویب شاه قرارنگرفت ونخست وزیری که موردتوجه آنها بودرفت وشاه یک آدمی راآوردنخست وزیرکردکه یک بستگی خاصی باآنها نداشت . دشمن باآنها نبود ازنظرایده‌ئولوژی وازنظرمنطق سیاسی باآمریکائی هامرحوم علم مطلقا اختلا ف نداشت اماآنها مرحوم علم راباصطلاح رجل آمریکائی نمیشناختند درهمین موقع درجبهه ملی وعناصرجبهه ملی هم شروع به یک جنبش هائی شد . وآمریکائی هامطلب مهم تراینستکه که مرحوم علم بهرحال بایستی تکیه گاه دولت رادرعرصه بین المللی سعی‌کندتقویت بکند .عرصه متزلزل آن موقع ما عرصه مربوط به اتحادجماهیرشوروی بود .حکومت امینی نه فقط روابط مارابا

اتحادجماهیرشوروی تصحیح نکرد بهبودی به آن نداد بلکه بسا رفتنش به برلن جلوی دیوار برلن ویک صحبت هائی درآنجا کردن اینجورکه معنائی هم داشت روابط ایران وشوروی را بیشترتیره کرد . مرحوم علم وقتی که نخست وزیرشد همان روزهای اول با یک خنده روئی واقعا " این کلمه کلمه کامل وساده و بدون هیچکم وکاستی هست ها باخنده روئی وباخوش روئی سفیرشوروی رادریک جشنی که گرفته بود دروزارت خارجه یک جشنی گرفته بود بااوبرخوردکردو همین مقدمه بهبودمناسبات ماشدباروسها .وحتی هتاکی‌ها و ناسزاها وگفتارهای نابجائی که روسها وعوامل شان دررادیوهای خارجی منتشرمیکردندباهمین خوشروئی وباهمین خنده روئی تخفیف پیداکرد . وروسهااحساس کردندکه دوره ٔ یک مناسبات حسنه ای ممکن است داردافتتاح میشود .این اولین کاری بودکه مرحوم علم در مناسباتش باروسهاکرد . امادرمناسباتش باآمریکا ، آمریکائی هاآنچه که ازحوادثی که پیش آمدوبنده استنباط میکنم نگران بودند . نگران بودندکه دولت ایران مثل اینکه دولت یاغی شده است باآمریکا همچین ، درصورتیکه اصلا" هیچ همچین نبود .

س ـ این مطالب درهیئت دولت بحث هم میشد؟یانه ؟

ج ـ نخیر نه ، نه ، نـــــه ، نبود . حالا من بشما عرض کنم بنده تامعاون نخست وزیر بودم درهیئت دولت شرکت نمیکردم بغیرازاین اواخر . چون معاون اداری بودم در هیئت دولت شرکت درکارسیاسی درواقع ظاهرا " نداشتم . عرض کنم که جانسون پاشدآمدبه ایران .ورودجانسون به ایران درواقع حکایت ازیک نگرانی دولت آمریکا میکرد والا آمدن جانسون به ایران هیچ مربوط همان ماههای اول حکومت مرحوم علم جانسون آمدبه ایران . جانسون آمددرکاخ نخست وزیری مرحوم علم مرافرستادتا جلوی پله‌ها ، گفت تاجلوی پله هافقط میروی.

س ـ یعنی پائین نمیروی ؟

ج ـ نه ، گفت تاجلوی ، سرپله میروی وجانسون رامیآوری اطاق من . من سرپله ایستادم جانسون آمدباسفیرآمریکا .

س ـ کی بود آنموقع ؟

ج - Holms بود مردخیلی‌خوبی بود .عرض‌کنم که تنها سفیری که با من یک مناسباتی همین مختصر البته پیداکرد . همین Holms بود من دیگرهیچکدام ازسفرای آمریکا رانه قبلش‌نه بعدش‌نمیشناختم . جانسون آمد وبنده خیرمقدم بهش‌گفتم Holms مـــــرا معرفی کرد وخوب خیلی‌لطف‌کرد گفت دست راست نخست وزیر اینطورمحبت‌کرد . بردیم مرحوم علم آمدندتا درب اطاق آمدفقط . جانسون رفت‌توی دفترمرحوم علــــم بـــــا Holms بنده نرفتم دیگر ، دیگرمذاکراتشان چه بودچه شد نمیدانم . مرحوم علم درمناسباتش‌باخارجی ها خیلی رعایت‌شاءن ایران را میکرد اینکه به سماگفتم بمن گفت‌تاسرپله بیشترنروید برای حفظ حیثیت مملکت‌بود خودش‌آمدتادم درب دفترش‌برای حفظ حیثیت مملکت‌بود والا بنده خیلی متواضع رفتن جلوی اتومبیل جانسون ، جانسون هم چه‌اهمیت داشت . سفـــارش‌کرد . حالادراین زمینه یک پیش‌آمددیگری شده است وقتی بازقابل توجه‌است . مرحوم علم آنوقت‌سکرتر نداشت عرض‌کنم تلفنچی تلفن را میدادبه‌مرحوم علم .هرکسی‌میخواست‌تلفن کند .

س - نخست‌وزیران قبلی هم همینجوربود یافقط آقای‌علم اینجور بود؟

ج - نه ، نه مرحوم ،میگویم مرحوم خدانکند . امینی یک سکرترداشت یک دختری سکرترش‌بود .نخست‌وزیران دیگرنمیدانم ؟ظهرمن نشسته بودم توی دفترم ، حالا بعدهم شرح میدهم دفترچطور بود .زنگ تلفنم صداکرد مرحوم علم داد بیداد فریاد چه‌خبربود ؟ گفت بچه‌مناسبت‌سفیرآمریکا مــرا پای تلفن معطل کرده است شما چرااجازه میدهید اینطورباشد ؟ گفتم بنده‌اطلاعاتی نداشتم ,گفت‌اگر یکه‌حمال ایرانی بمن تلفن کند یکساعت مــرا پشت‌تلفن نگه داردهیچ اهمیت‌نمیدهم امـا من اجازه نمیدهم سفیرآمریکا پشت‌تلفن مرا معطل کند همین گوشی راگذاشته بود .

آن بیچاره سفیرآمریکاهم آدم‌خوبی بود Holms چطورشده بود سکرترش اشتباه کرده بوداینها من دستوردادم به تلفنچی گفتم که هرکسی به نخست‌وزیری میخواهدصحبت‌کنداول با من صحبت‌کند من دیگرنقش‌سکرتررا ازآن ببعدخودم بعهده گرفتم

غالبا" میشد Holms تلفن میکرد ومیخواست با نخست وزیرصحبت بکند میگفتم اجازه بدهیدمن ببینم نخست وزیرآماده هست با شما صحبت کند همینطوربه او میگفتم یانه . بعدبا تلفن دیگرمیگفتم Holms به او گفتم باید اجازه بگیرم آماده هستیدبا او صحبت کنید ؟ آنوقت ردمیکردیم صحبت کند . خیلی اهمیت میداد به این مطلب گفتم مسئله حیثیت ایران برایش خیلی مهمبود ، خیلی مهم بود . گواینکه ایران یک کشورکوچک ضعیف اینها آن برایش مطرح نبود میگفت ایران ، ایرانست ، ایران حاکمیتش مهم است حاکمیت ایران با این مفاهیم حریم امنیت فلان اینها من تحمل نمی‌کنم اینها را من قبول نمی کنم ایران ، ایران آمریکا هست مملکت بزرگی هم میخواهدباشد خب مملکت ما هم مملکت است دولت ما هم دولت است . بله آمدن جانسون به ایران حکایت ازیک نگرانی دولت ایران میکرد فکرکرددرروابط ایران وآمریکا ممکن است یک fissure یک Noxious یا تحولی مثلا" پدید بیاد . بله داشتم صحبت میکردم ازحوادثی که اتفاق افتادگفتیم بلیه بزرگی که همان درابتدای حکومت دامنگیرشد زلزله دهم شهریوربود اما چندروزبعدش یک بلیه دیگری آمریکائی ها برای ما ساختند .مثل اینکه روز یکی ازاین مصیبت‌های ماه رمضان بود که شب هم رادیو اینها تعطیل بودند یک Caporal آمریکائی که مسئول صدای آمریکا بودیا آن Mission آمریکا درتلویزیون بود اعلام میکند گویا به انگلیسی اعلام میکندکه امشب ساعت چنددر تهران زلزله می‌آید .

س - من درتهران بودم یادم است .

ج - بنده توی نخست وزیری خوابیدم ساعت یازده است ازصبح ساعت پنج کارکردم ساعت ده ،ده‌ونیم هم دکترخطیبی بیچاره آمده پیش من گزارش کارهایش را دربوئین زهرا داده است کارهائی‌که لازم داشته چیزهائی که میخواسته بمن گفته لیست داده که دستور بدهم کەبرایش فراهم بکنم حالارفتم حالا گرفتم استراحت بکنم تلفنچی زنگ میزند گفتم چه خبراست ؟ گفت مرتب تلفن بما میکنندومیگویندکه ما چکاربکنیم امشب زلزله می‌آید کجا برویم ؟ من حالا رادیوهم تعطیل است .معینیان آنوقت رئیس اداره رادیوبود .اوهم تعطیل است نیستش ، تعطیل است بمناسبت شب مصیبت

وفات شب قتل بود . بلا آخره به آنها گفتم که کسی دیگرا گرتلفن کرد ببینیدا زکجا ؟
گفتندکه تلویزیون آمریکا گفته است . وبعدبمن گفتندکه پلیس را عاجزکردند پلیس
میگویدما جواب ، پلیس گفتم بمن بدهید گفت پلیس من جواب مردم راچی بدهم ؟
پلیس با من صحبت کرد الا ن یادم آمد ، پلیس با من صحبت کرد گفت که ماجواب مردم
راچی بدهیم ؟ بگوئیم چی ؟ مردم ازما سئوال میکنندامشب زلزله میآید؟ گفتم تکذیب
کنید بگوئیددروغ است . گفتندمیگویندرادیوگفته است گفتم اشتباه کرده است
جوک گفته است تکذیب کنید . بلندشدم یک لباس پوشیدم واتومبیل به راننده ام
گفتم آمد وراه افتادیم آقاتوی شهرچه قیامتی تمام مردم ریخته بودند توی پیاده رو
رفتم توی این بلوارکرج دیدم همه مردم آمدندلحافشون که اصلا" جانیست .آن
تمام شب . عرض کنم که رفتم خانه خودم خوابیدم خدابیامرزدمادرم اوهم بمن گفت که
هیچ طوری نخواهدشد خیلی بمن امیدواری داد مادرم گفت هیچ نگران نباش هیچ طوری نخواهد
شد زلزله ای نخواهدبود هیچکس ازپیش خدانیآمده است کسی نمیداندزلزله میآید
یانمیآید اینهاکه حرف میزنندبیخود کسی ازپیش خدانیآمده است . خلاصه مافقط بهرکسی که
تلفن میکردمیگفتم خواهش میکنم هرکسی ازشما سئوال میکندبگوئیددروغ است . بهرحال آن شب مصیبت
باری بود . فوقش نمیدانم تاچه حدودی هم مصلحت هست این حرفها را من میزنم امیدوارم
که حرفهائی که با قیدتردیدمیزنم اگرکسی خواست نقل کندبا همین قید تردیدنقل
کندازآن وسایلی که میخواهم با قیدتردیدنقل کنم شنیدم آن Caporal که
این خبررا منتشرکرده است بعدا" جایزه بهاوداده بودندترفیع بهاوداده بودندشنیدم
امیدوارم دروغ باشد .بهرحال شایددلیل دیگری داشته است .
س ـ اصولا" معلوم شدکه این رابرای چی گفته بوده است وکی بهاوگفته بودکه بگوید ؟
ج ـ نه اشتباه ، هیچ نفهمیدیم ، هیچ نفهمیدیم .
س ـ دولت ایران ازسفیرآمریکا سئوالی ؟
ج ـ نه ، نفهمیدم ، نه هیچ هیچ تحقیقی . اینقدرگرفتاری بودکه این چیزها
عرض کنم که گرفتاری بعدی مسئله جنجال آخوندها بوددرباره حق انتخاب به زنان .
مجددا" مسئله ....

س ـ قانونی گذشته بود ؟

ج ـ حالا بشما عرض میکنم . اولا" میدانیدمجلسی وجودنداشت وتمام مقررات که بایستی شکل قانونی داشته باشد بشکل تصویبنامه‌قانونی ازهیئت دولت میگذشت .

س ـ ادامه حکومت امینی بودکه‌بدون مجلس میگذشت ؟

ج ـ بعله . عرض‌کنم که آن حرفهای خودمختاری محلی اداره محلی Gestion Territorial اینطورچیزهاهم مطرح بود وبنابراین بازدولت درصددبودباتصویب آئینامه انتخاباتی انجمن های ایالتی ولایتی این آتش‌راهم به یک صورتی خاموش کند .آئینامه انتخاباتیش‌راکه گذراندند توی آن قیداین که زن یامردباشد نکردند راٴی دهنده‌یاانتخاب‌شونده زن باشدنکردند تعمدهم‌بود یعنی زنهاهم میتوانند . واینهم بی سابقه نبود قانون انتخابات انجمن شهرداری هم که ظاهرا" مثل اینکه سال ۱۳۳۴ گذرانده‌بودند آنهم ساکت‌بود . آنهم برای اینکه زنهابتوانند مانعی نباشد.

س ـ داده بودندولی عملا" ؟

ج ـ یعنی راٴی که زنی شرکت‌کرده باشد ؟

س ـ بعله ، بعله

ج ـ نمیدانم یافکرنمیکنم تاآنموقع کسی شرکت‌نکرده بود . آقاجنجالی بلندشد. جنجالی بلندشدورفت ازقــــــم تامه‌نوشتن عرض‌کنم که پیک‌آمدن هرکدام ازاین آیت‌اله هایک‌پیک‌داشتند یکی ازمحارمشان پیکش‌بودند . گلپایگانی یک‌پیکی داشت ، عرض‌کنم آن نجفی مرعشی یک‌پیکی داشت ، عرض میشود شریعتمداری یک پیکی داشت ، . خمینی آنموقع کاره‌ای نبوداٌقضا .

روایت کننده - دکتر محمد باهری
تاریخ مصاحبه - هشتم آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه - شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده - حبیب لاجوردی
نوار شماره - ۷

س - یکی از مراحل زندگی سیاسی سرکار شرکت در کابینه مرحوم آقای علم بود. اگر اجازه بفرمائید جلسه امروز راجع به تجربیاتتان در آن کابینه صحبت بفرمائید

ج - تشکر میکنم ، همینطوراست. یک فصل مفصلی از زندگی سیاسی من مربوط به همین دوره حکومت مرحوم امیراسداله علم است. تاریخی که مرحوم اعلم فرمان نخست وزیری را گرفت معین و مشخص است و چگونگی صدور فرمان نخست وزیری هم بنام مرحوم امیراسداله علم قبلا" برایتان توضیح دادم. اینکه درواقع یک امرغیرمنتظره ای بود. مرحوم علم وقتیکه فرمان نخست وزیری را دریافت کرد- جالب است که ما وضع مملکت را درآن شرایط ذکر بکنیم و متذکرباشیم.
درآنموقع ازنظراقتصادی مملکت وضع مطلوبی را نداشت. دولت دکتر امینی نسبت به اقتصاد مملکت یک تبلیغات شدید مخالفی رااجراکرده بودبدون اینکه یک برنامه صحیحی هم همراه این تبلیغات شدید ارائه بدهدو اجرابکند. درنتیجه اعتماد عمومی تزلزل پیداکرده بود. میتوانم بگویم که در سطح مملکت تقریبا" امور ساختمانی تعطیل بود، میدانید امورساختمانی درواقع ارائه میدهدوضع اقتصادی مملکت را. وقتیکه ساختمان تعطیل بشود ، متوقف بشود، راکد بشود این نشانه اینست که وضع اقتصادمملکت راکد است. این رکودفعالیت اقتصادی دربخش دولتی درواقع بطور کلی وعمومی بودو درسطح مملکتی تقریبی بود. کارخانه ها داشتند یواش یواش تعطیل میشدند. بنابراین وضع اقتصادی مملکت وضع مطلوبی نبود. از نظر اجتماعی هم شروع اجرای برنامه اصلاحات ارضی یک ناراحتی میان مالکین بوجود آورده بود. مالکین هم درنتیجه تبلیغاتی که علیه ملک داری ازطرف وزیرکشاورزی انجام

گرفته بودنا راحت بودندو هم ازنظراینکه برنامه اصلاحات ارضی بطوریکه توضیح خواهم داد، چون یک برنامه کلی وهمآهنگ و معین و مشخص نبودمالکین را مردد کرده بود، مالکین را درواقع معطل نگه داشته بود، مالکین بلاتکلیف خودشان رااحساس میکردند. اینهم وضع - از نظر اجتماعی وضع مالکین بود.

تعقیب بدون یک رویه معقول سیاست مبارزه با فساد هم- مخصوصا" تهران - یکنوع ناراحتی ایجادکرده بود. عکس العملی که اجرای این برنامه درافکارعمومی بوجود آورده بود وحشت و ترور بود درحالیکه اجرای عدالت صحیح بایستی عکس العملش درافکارتسکین وآرامش وخوشنودی باشد. ناراحتیهائی در زمان شریف امامی در دانشگاهها شروع شده بود. نمیدانم متذکرشدم یانه - بهرحال حالاذکرمیکنم دراواخرحکومت شریف امامی بودکه دردانشگاه اتومبیل دکتراقبال راآتش زدند ناراحتیهائی بودکه دردانشگاه بوجود آمده بود. این ناراحتیها درزمان امینیادامه پیدا کرده بود.دردانشگاه تشدیدهمشده بود.وحتیدربهمن۱۳۳۹ کاربجائی رسیدکه کماندوها برای اولین بارواردانشگاه شدندو بچهها مضروب شدندو یکی ازکارهائی که همانروز من یادمهست کردم این بودکه بچههائی کهدردانشکدهحقوق مضروب شدهبودند بندهرفتم وعیادتشان کردم و تسلیشان دادم ودلجوئی ازشان کردم و کوشش کردم کهناراحتی روحی وفکریازاین جریان پیدا نکنند

س - همانآنموقع بودکهدکتر فرهاد هم استعفا داد ؟

ج - شاید. عرض کنم کهدرجامعهفرهنگیها خب بسیاری ازدبیرها وآموزگارها طرفدار درخشش بودندکهوزیرآموزش و پرورش بود، وزیرفرهنگ بودآنموقع . چون آنموقع آموزش عالی از وزارت فرهنگ جدا نشدهبود بنابراین وزارت فرهنگ عنوان وزارت فرهنگ داشت . درخشش وزیرفرهنگ بودو یک جامعه معلمانی وجود داشت کهدرخشش دررأسش بود، نمیدانم حالا سمتش دبیرکل بود مدیرکل بود بهرحال شخص اولش بود وچون واقعا" کوشش کردحقوق معلمین را تامین کند مثل اینکه اکثریت جامعه معلمین پشت سرش بودند. امادرمقابل یک عدهدیگری هرچنداقلیت

بودندولی بمناسبات شخصی یا بمناسبات بعضی اصول با درخشش مخالف بودندبالاخره درمقابلش قرارداشتند. صفوف جامعه معلمان بنابراین یک انشقاقی پیدا کرد. درحالیکه اکثریتشان پشت سروزیرشان بودند ولیکن یک اقلیتی هم درمقابلشان ایستاده بودند واین برای اولین باری بودکه درجامعه معلمان یک همچین انشقاقی بوجودمیآمدواین رویا روئی گاهی اوقات ناراحتیهائی بوجودمیآورد. البته وزیرفرهنگ درامورددانشگاهها نمیتوانست موثرواقع بشود. بمناسبت اینکه اولا" دانشگاهها - دانشگاه تهران ،"دانشگاهها " هم میگویم یک مفهوم خیلی وسیعی بنظرمیرسد چون آنموقع دانشگاهها وسعت فعلی را نداشتند وبعددانشگاه تهران که خودش را مستقل میدانست و درخشش درش تاثیری نمیتوانست داشته باشد. اما موسسات آموزش عالی دیگرمثل دانشسرایا دانشگاه اصفهان، آنجاها که استقلال نداشتند بهرحال مداخلات وزیر آموزش و پرورش خیلی مداخلاتی که توام با یک تدابیر دانشگاهی باشدنبود یک ناراحتیهائی ایجادکرد، یادم هست مخصوصا " دردانشسرای عالی . دادگستری وقضات درواقع احساس میکردندکه دستگاهشان تبدیل شده به آلت اجرای سیاست یا سیاستها . و اینکه میگویم سیاست و سیاستها برای خاطراینکه غیرازسیاستی که دکترامینی داشت و عدلیه اجرا میکرد، بعضی از قضات هم توده‌ای بودندو آنها ازموقعیت استفاده کرده بودندوسیاست خودشان را اعمال میکردند. اینست که هم سیاست امینی بودهم سیاست توده‌ائیها بود- اینکه میگویم " سیاستها " بود. این بطورکلی حالا نکته‌ائی هم فوت شده باشدبعدا " متذکر خواهم شد این بودبطور کلی وضع مملکت درموقعی که مرحوم علم زمام امورراب‌دست گرفت . سیاست خارجی مملکت البته با استعفای امینی دچاریک ابهامی شده بود. برای خاطراینکه آمریکائیها مترصدنبودند که امینی استعفاکندواستعفایش قبول بشود، از پیشآمدهائی که بحث شد من احساس کردم که یک نگرانیهائی درذهن آمریکائیها بوجودآمده بود. ضمنا " حضورتان عرض میکنم که درجبهه ملی هم درهمین موقعها یک جنب و جوش ویک حرکتهائی دیده میشد. امیراسداله خان علم دراین

شرایط بدون اینکه قبلا" آگاه باشد یا مترصد باشد نخست وزیر شد. امیراسدالله علم کوشش میکرد کابینه خودش را از همه مواضع موجود اجتماعی - مواضع زنده و فعال اجتماعی پربکند و تشکیل بدهد. مخصوصا" توجه داشت که از سیاستمداران کهنه کار استفاده بکند. نصرالله انتظام که یک سیاستمدار کهنه ائی بود و یکوقتی هم ریاست مجمع عمومی سازمان ملل را داشت این را بعنوان وزیر مشاور انتخاب کرد. عرض کنم که عبدالحسین بهنیا که وزیر دارائی امینی بود و از مالیه چی های خیلی قدیم، کهنه کار و مطلع و صاحبنظر- او را در سمت وزارت دارائی نگهش داشت. دکتر غلامحسین خوشبین که از قضات قدیمی دادگستری بود و یک ژوریست مورد اعتماد وزارت خارجه بود، چندبار معاونت وزارت دادگستری و شاید قبلا" هم کفالت وزارت دادگستری را داشت این را هم بهش کفالت وزارت دادگستری را داد. بعضی از وزرای دکتر امینی را غیراز بهنیا در کابینه خودش حفظ کرد. از جمله ارسنجانی بود. البته او را بطور موقت حفظش کرد، دکتر ریاحی بود بنام وزارت بهداری حفظش کرد، خسروانی را بنام وزیر کار حفظ کرد، عرض کنم که سپهبد نقدی را بعنوان وزیر جنگ قبول کرد و نگهش داشت. به سپهبد عزیزی وزارت کشور را داد غلامحسین جهانشاهی را وزیر بازرگانی کرد و دکتر طاهر ضیائی را وزیر صنایع کرد. فکر میکنم همه وزراء را گفتم. مسعود فروغی که در کابینه امینی معاون نخست وزیر بود سمت وزیر مشاور را بهش داد و در نخست وزیری حفظش کرد. اما امور اداری - نخست وزیری را به بنده بعنوان معاون نخست وزیر تفویض کرد و من تنها معاون نخست وزیر بودم که با مرحوم علم کار میکردم در نخست وزیری و وظایفی را که سابقا" چندین معاون دیگر انجام میدادند تنها من انجام میدادم. البته پاکروان بعنوان معاون نخست وزیر و رئیس سازمان امنیت ماند سرجایش، عرض کنم که یک معاون دیگری هم نخست وزیر در زمان امینی داشت و او معاون نخست وزیر در مسائل امور- اداری - آن دکتر منوچهر گودرزی بود. او را هم مرحوم علم دستش نزد، نه مجددا" معرفیش کرد و نه عزلش کرد، ماند. مرحوم علم در ابتدا به کار دکتر منوچهر-

گودرزی توجه نداشت و اصلاً" مسئله رفرم اداری ومخصوصا " قانون استخدامی که در دست داشت تهیه اش میکرددکترگودرزی ، مرحوم علم بهش توجه نداشت . خب ملاحظه کردیدکه مرحوم علم کوشش کردازتمام مواضع اجتماعی بیاورددرکابینه خودش قدیم وجدیدهم بعنوان آدمهای نوخاسته که نوآورهستندآنها راهم پذیرفت درکابینه خودش . البته مرحوم علم بطوریکه بعدا " توجه کردم میلداشت دکترسنجابی راهم بیاوردولی شایددکترسنجابی قبول نکرده بود . شریف امامی را مثلا" دعوت کرده بود که شریف امامی بیایددرکابینه اش ولی شریف امامی نیامده بود

س — این امکان داشت که نخست وزیرسابق بیایددرکابینه ؟

ج — چه اشکالی داشت — اشکالی نداشت — مانعی که نداشت . شریف امامی شایدبهمین دلیل نخواست بیاید، فکرکردکسراست براش . ولی اشکالی نداشت . واقعا " در — مواقع ضرورت اشخاص بایستی فداکاری کنند . چون واقعا " آنموقع وضع مملکت بحرانی بود . آن تابلوئی که خیلی مختصرمن برای شما راجع به آنزمان دادم توضیحات پسیکولوژیک راا گربگویم که چگونه وضع مردم بودشما توجه میکنیدکه مملکت دچاریک وضع فوق العاده ای بود . هیچنه همین مسئله اطلاحات ارضی ، این تبلیغات عظیم و وحشتناکی که ارسنجانی شروع کردبرای اینکار اساسا " خب درست است این تبلیغات متوجه مالکین بود ، اما این مالکین خانواده داشتند ، بچه داشتند ، این مالکین کس داشتند کارداشتند ، علاقمندداشتند خب این خودش یک ناراحتی عظیمی درجامعه ایران بوجودآورده بود . مخصوصا " نمیدانستندآخر چه میشود — نمیدانستند چه میشود. خب بالاخره یک کسی صاحب ملک است ، صاحب زمین هست یا نیست . همان مسئله تعقیبی که دردادگستری اصلا" اشخاص بدون اینکه پرونده ای داشته باشندمیگرفتند— شان . پرونده های خیلی بی پا . فرودشهردارسابق تهران راگرفته بودند بعنوان اینکه پیازگران شده یا پیازراگران فروخته ای یک همچین عنوانی . خب آخه این مطالب ایجادوحشت میکرد ایجادنگرانی میکردو همانموقع هم ممنوعیت خروج راهم اعلام کرده بود . همه کس به آزادی نمیتوانستندازمملکت بروندبیرون. بهرحال آزادی آمدوشدسلب شده بود . اشخاص باآزادی نمیتوانستند . بنده شخصا " خودم می —

خواستم بروم آلمان بالاخره متشبث شدم به مرحوم علم تلفن کرده به امینی و امینی دستور داده گفته به من گذرنامه بدهند رفتم. هیچ کاره ای نبودم چیزی نبودم. این برای همه بود این محدودیت برای همه بود و خب بهرحال منظورم اینست که واقعاً " مملکت گرفتار Crisis بود واقعاً " مملکت گرفتار بحران بی پایه، بحران بی - مبنا، بهرحال بهمین جهت مرحوم علم کوشش میکرد از افقهای مختلف، از مواضع مختلف اشخاص را دعوت بکند و وارد کابینه بکند که کمک بکنند و همه این وضع ناراحتی را - با اتخاذ یک تدابیری رفع کنند. ولی خب شریف امامی قبول نکرد، سنجابی قبول نکرد. عرض کنم که خب او میل داشت که مثلاً" از افق چپ هم با شد و شاید حضور من در کابینه بعنوان یک حضور چپ تلقی میشد و کوشش کرد شهاب فردوس که در کابینه امینی معاون دادگستری بود او را هم بیاورد معاون نخست وزیر بکند مثل اینکه قبول نکرد نیامد. اینکه عرض کردم بنده را بعنوان نماینده مومان چپ مرحوم علم آورد توی کابینه یکروزی خودش بمن گفت. گفت که من منوچهر گودرزی را محض خاطر تو نگهداشتم. گفت برای خاطر اینکه گفتم اگر یکوقت اعتراضی بکنند بگویند که چرا فلانی را آورده ای بگویم خب منوچهر گودرزی هم نباید باشد

س - یک تعادلی باشد

ج - یک تعادلی ایجاد کند. درحالیکه منوچهر گودرزی هم اواخر کابینه مورد توجه مرحوم علم قرار گرفت یعنی کارش - مجالی به اینکه بدکار او برسد آنموقع نبود. منظورم - اینست که از افقهای مختلف از جمله - بنده را هم فکر میکرد افق .. یعنی شناخته شده بودم بعنوان یک آدم چپ والا واقعاً " من خودم به افکارم که رسیدگی میکنم به برداشتهایم نسبت به مسائل من یک آدم راست هستم نه یک آدم چپ. ولی خب اینطور بیخودی غلطی شناخته شده بودم بعنوان آدم چپ ولی واقعاً " نبودم آدم چپ ونیستم، من آدم چپ نیستم. اگر کوشش بکنم شاید یک آدم معتدل و Centerist ولی راست نباشم. بهرحال خب مرحوم علم کابینه اش را با این ترکیب - اولین کابینه اش - آنچه که عرض کردم مربوط است به اولین کابینه اش - چون مرحوم علم

سه کابینه تشکیل داد. یک کابینه اش همان تیرماه بود، یک کابینه اش در اسفند همان سال بود، یک کابینه اش هم در سال بعد مثل اینکه

س - آخر مهر ۱۳۴۲ بود

ج - آخر مهر ۱۳۴۲ بود که این آخرین کابینه اش بود. خب با این کابینه مرحوم علم شروع کرد به کار کردن. البته بنده در دوره ای که معاون نخست وزیر بودم در کابینه شرکت نمیکردم در مذاکرات هیئت دولت دخالتی نداشتم و صرفاً به مسائل اداری میرسیدم و البته در مقام اجرای دستورات نخست وزیر یا شورای وزیران بودم. اما آن روزها غیر از مسائل جاری مملکت، غیر از دنباله گیری برنامه اصلاحات ارضی و تبعاتش که بعد عرض خواهم کرد که تبعاتش خیلی مهم بود مملکت مواجه با Crisis های اجتماعی عظیمی شد. خب Crisis اولیش Crisis زلزله بود. دهم شهریور در بوئین زهرا یک زلزله وسیعی بوقوع پیوست که در آن نواحی گفته شده ده هزار نفر آدم کشته شد و خب یک مصیبت بزرگی بود، یک حادثه بزرگی بود برای دولت. رسیدگی کند به حال بازماندگان اجساد را در بیاورد، بالاخره کوشش بکند خانه و مسکن مجدداً بسازند و این منطقه زلزله زده وسیع را بهر حال در یک شکلی بیرون بیاورد که اشخاص مجدداً بتوانند زندگی بکنند آماده بکند آن محل را برای زندگی زمستانی، اینها همه کارهای مشکلی بود که دولت خب البته از طریق شیروخورشید ولی شیروخورشید متکی بود به دولت بایستی انجام میداد این Crisis بزرگی بود که در مرحله اول روبرو شد با دولت. البته یک Crisis دیگری که خیلی البته گذرا بود ولی معذالک ذکرش قابل توجه است و آن اینست که تلویزیون خصوصی آمریکا که یک Emission داشت از طریق مثل اینکه تلویزیون ملی شبی ساعت نه خبر میدهد ضمن اخبار که امشب در تهران زلزله میآید و این مطلب یک وحشت عظیمی در تهران بوجود آورد خیلی وحشت عظیم. البته خوشبختانه خب گذرا بود ولی بهرحال یک بحرانی بود که یکشب بیشتر طول نکشید. ولی آنشب واقعاً شب سختی بود. من و بعد نخست وزیر مواجه بودیم با این وحشت مردم، وحشت مردم را لمس میکردیم احساس میکردیم مقابلمان بود، مردم روبرویمان بودند برای اینکه مرتب تلفن

میکردندوتلفنچی‌ها ازطرق مختلف میبایستی ما به مردم جواب بدهیم ومردم را آرام کنیم وخب یک Crisis بزرگی بودآنشب . خب خوشبختانه گذشت این مطلب مهم نبود. اما Crisis عظیم Crisis ای بودکه ازناحیه روحانیت روحانیت قم متوجه دولت شد. مسئله عبارت از این بودکه دولت درصددبرآمدکه قانون انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تدوین کند. این را هم بهتان عرض بکنم که به دنبال حکومت امینی درحکومت علم هم مقرراتی که احتیاج به قانون داشت برطبق تصویبنامه قانونی اتخاذتصمیم میشدوبمعرض اجرا گذاشته میشدکه بعداز اینکه مجلس تشکیل میشودبه مجلس داده بشود. چون مجلس وجودنداشت ولی اداره مملکت هم که نمیبایستی تعطیل میشد. بموجب تصویبنامه قانونی مقررات مربوط به انتخابات انجمن های ایالتی وولایتی تنظیم شدوتصویب شدومنتشرشد. برطبق مقرراتی که تصویب شده بود برای اینکه کسی عضوانجمن ایالتی ولایتی بشودلازم نبود که مردباشد زنان هم میتوانستندوهمچنین رای دهنده هم لازم نبودکه حتماً" مردباشد ولی مطلب سکس ، جنس بهیچوجه تصریح نشده بودو این مطلب سابقه هم داشت . در قانون انتخابات سال ۱۳۳۴ انجمنهای شهرهم بهمین ترتیب وباهمین تدبیرمحرومیت زنان را ازحق انتخاب شدن وانتخاب کردن ازبین برده بودند. روزنامه کیهان مثل همه روزنامه‌ها که درصددهمیشه جنجال آفرینی‌است - خب وقتی یک این مقررات دستشان افتاده بودمتوجه این نکته شده بودند - تیتربزرگ زده بودندکه زنها هم به انجمنهای ایالتی‌وولایتی ازاین ببعدراه پیدا میکنندوحق رای دادن دارند. فکر نمیکنم که شیطنتی درانتشاراین مطلب بوده ، برای خاطراینکه این مدیرروزنامه کیهانمردی بودکه نسبت به دولت کمال صمیمیت و اخلاص را داشت و یقیناً" از ناحیه او درصدد کارشکنی برای دولت نبودند. ولی خب این پیشآمدشدبهرحال ، ویک جنجالی درقم بوجودآوردو شروع کردروحانیت به حمله کردن. حمله کردن و تلفن کردن ونماینده فرستادن و تهدیدکردن به بستن بازاروبه اعتصاب . البته قبل ازاین پیشآمد نخست وزیربوسیله من باروحانیت قم تماس گرفته بودبرحسب

دستوری‌که نخست وزیر بمن داد من به قم رفتم و با هدایت فرماندار از سه نفر روحانی که در آنموقع معتبرترین مقامات روحانی در قم بودند ملاقات کردم. این سه نفر مرعشی بود، که خیلی با حسن نیت از من استقبال کرد و صحبت کرد. بهرحال مضمون مکالمات ما تفاهم بود، مبتنی بر تفاهم بود. همچنین من با آیت الله گلپایگانی هم ملاقات کردم. البته او باگشاده روئی مرعشی نبود ولی در عین متانت و وقار و ادب او هم بیاناتش و آنچه که با من صحبت کرد و آنچه که من با او صحبت کردم آنچه که بین ما ردوبدل شد با زمبتنی برتفاهم بود. شریعتمداری البته خب ادای عرض کنم که روحانیت و ادای مرجعیت و ادای میخواست خلاصه بزرگتری و این چیزها را بجا بیاورد ــ در پذیرائیش از من یکخرده رعایت چیزرا نکرد. درخانه‌اش هم موقعی که بنده رفتم مطلبی مطرح بود که سابقه ذهنی من بهش داشتم از طریق مکاتبه. مطلب مربوط بود به سینمای آبادان. در آبادان اخیرا" یک سینمائی ساخته بودند که درجوار مسجد بود. عده‌ای از اشخاصی که به مسجد آمدوشد میکردند در صدد اعتراض برآمده بودند که اینجا حرمت مسجد نقض شده و مخالف شریعت است و بایستی ...
بمن نوشته بود که حرف اینها حرف بی پایه‌ای است و ناشی از تحریک سینمادار سابق آبادان یک سینما قدیمی است در آبادان که او می‌بیند با یک سینما جدیدی ممکنست که کاسبی خودش و بازار خودش کساد بشود اینست که تحریک کرده و این اشخاص این حرف را ....
والا حرف بیجائی است میزنند. و متاسفانه ساواک عرض کنم که تقویت میکرد این صدا را تقویت میکرد این اعتراض را وحق میداد به آنها. البته یادآوری میکنم که هنوز همکاران سابق تیمور بختیار در ساواک بودند و تیمور بختیار بعد از اینکه امینی از ایران بیرونش فرستاد یا در نتیجه‌ائی که احساس کرد امینی ممکنست مزاحمش بشود از ایران رفت یک ناراحتی‌هائی داشت شروع میکرد. از جمله خب همین عواملش یک ناراحتی‌هائی بوجود میآوردند و من فکر میکنم که این تأیید کار سینما آبادان هم ناشی از آن علاقه و وفاداری بود که بعضی از عواملِ ساواک نسبت به بختیار داشتند. بله بهرحال منظورم اینست که این مسئله سینمای آبادان درخانه شریعتمداری هم آنجا مطرح بود. از جمله حرفهائی که شریعتمداری با من درمیان گذاشت همین مسئله بود. بهرحال ما آنروز برحسب

دستورنخست وزیربا روحانیت تماس گرفتیم و یک ارتباطی با روحانیت پیدا کردیم
بنابراین

س- سینما رکس نبـودکه بعدا "

ج - نخیر- اتفاقا " درمسئله سینما رکس آبادان هم شایدبیش از همه‌کس من میتوانم
صحبت بکنم

س- (؟)

ج - نخیر- بعدا " هم وقتی که میرسم به‌دوره اخیرکه مجددا " وزارت دادگستری آمدم
مواجه شدم با مسئله‌سینما رکس آبادان راجع به‌آن موضوع بموقع خودش صحبت
خواهم‌کرد. بهرحال با این تدبیرنخست وزیرخواست خودش را درتماس با روحانیت
قم بگذارد- وقتی بحران بوجودآمد ما بی‌ارتباط با روحانیت نبودیم . خب
نمایندگانشان را می‌پذیرفتیم ، صحبت میکردیم ، چانه میزدیم .بالاخره بعداز
آمدوشدهای زیادو گفتگوها وعرض‌کنم که‌وعده‌ووعیدها بهرحال تا یک حدودی عرض
کنم بالاخره ازبعضی جهات جلب رضایتشان کردن ها واینها دولت قانون انجمنهای
ایالتی وولایتی را مثل اینکه‌پس گرفت‌که خیلی من موجب نا راحتیم‌شدو ازمرحوم
علم خیلی بعیدمیدانستم. بهش‌گفتم شما عقب‌نشینی اصلا" . خب البته چیزی
بمن راجع به‌این موضوع نگفت‌مرحوم علم - شنید ولی‌البته‌یکوقتی جوابش را بمن
داد - جواب قشنگی هم‌بعدبمن داد. ولی آنروزشایدآنموقع جوابی بمن نمیتوانست
بدهدبرای اینکه آنروزآن جواب را اگربمن میخواست بدهد حرف بودولی یکروزی
همان جوابی که‌آنروزهم میتوانست بمن بدهدداد‌توام با عملکرد. حالابعدمیرسم
بهتان میگویم بموقعش‌آن جوابش را . بهرحال یک بحران بزرگی بودکه‌مرحوم علم
باصرفنظرکردن ازآن قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی بطورموقت- یعنی بطور
موقت عملا" بعدا " بهتان عرض‌خواهم کردچرا موقت- توانست جلو این بحران را
بگیرد. بایدبهتان عرض‌بکنم جزء خصوصیات زمانی که‌مرحوم علم حکومتش را
بدست گرفت اینکه ناامنی درخارج‌ازشهرها زیادشده‌بود. هیچ آثاری ، هیچ احصائیه
هیچ آماری ، هیچ گزارشی کسی نداده‌بود. ولی میدانیدازطرف ژاندارمری هسر

هفته‌گزارش وقایعی که درراهها میافتد بما میدادند به نخست وزیری میدادند بنده مرتب اینها را میخواندم. یکی دو هفته ولی که متصدی شدم درکارمعاونت نخست وزیر متوجه شدم که راهزنی، قتل و غارت درخارج از شهرنسبتاً " زیاد است وهمین مطلب را به مرحوم علم گزارش دادم. گفتم من از این گزارشها چندهفته دارم می - بینم که درخارج ازشهرناامنی زیاد است. خب اینها بی ارتباط نبود با مسئله اصلاحات ارضی. مقررات اصلاحات ارضی که داشت اجرا میشد کسانیکه میتوانستند یک ناراحتی‌هائی که جنبه ناامنی داشته باشد درخارج فراهم بکنند مضایقه نداشتند می - کردند این کاررا. تا بالاخره اگرخاطرتان باشد درمقام اجرا اصلاحات ارضی درفارس مهندس عابدی که مهندس اداره اصلاحات ارضی بود این مهندس عابدی را کشتند. باید بهتان عرض بکنم که آنچه که حالا درزمینه اصلاحات ارضی داشت انجام میگرفت همان تصمیمی بود که درابتدا تا دوره امینی گرفته شده بود. که تمام اشخاصی که بیش از یک ده ششدانگ دارند یک ده را برای خودشان نگهدارند ودهات دیگررا بایستی بین کشاورزان تقسیم بکنند، یعنی بفروشند. تقسیم هم بکنند معنی‌اش این نبود که مجانی بود. ببخشید به کشاورزان بلکه بفروشند. این اصل داشت اجرا میشد. وخب ارسنجانی از این موضوع استفاده کرد و یک تبلیغات عظیمی برعلیه مخالفین اصلاحات ارضی بازشروع کرد وحتی اگرفراموش نکنم آنروز را بعنوان روز عزای ملی اعلام کرد، کار را به آنجا رساند

س- با موافقت آقای علم؟

ج- بله - بایدبهتان عرض بکنم مرحوم علم از ارسنجانی راضی نبود. درحالیکه یک آدم قابلی میدانستش اما روش کارش را چون میدید خیلی منفورمردم است اینست که نمی‌پسندید. عرض میکنم منفورمردم این شاید یک کلمه ناسزائی است درمورد مرحوم ارسنجانی میگویم. ارسنجانی یک عده از انتلکتوئلها طرفدارش بودند. یکعده از روشنفکران طرفدارش بودند. مردم که میگویم طبقه متوسط میگویم، بازاریها میگویم، مذهبی‌ها میگویم مالکین بزرگ را میگویم منظورم اینست. خب بهرحال اکثریت مردم را تشکیل میدادند مرحوم علم هم نمیخواست اکثریت مردم ازش ناراضی باشد. ولی البته ضمناً " هم نمیخواست

وقتی که کابینه اش را تشکیل میدهد ارسنجانی که بهرحال مجری اصلاحات ارضی است بگذارد رش کنار و شاید میل داشت طوری بیش بیاید که خود ارسنجانی هم میل داشته باشد، یک ماموریت خارجی هم برایش فراهم بکنند. همینطورهم شد و بعدازکنگره ششم بهمن یا .. بله یعنی بعد ازکنگره ششم بهمن که نبود- کنگره قبل ازششم بهمن بود ولی ششم بهمن رای گیری ورفراندوم انجام گرفت. بعد از این جریان دیگر ارسنجانی استعفا کرد و بعنوان سفیر ایران در ایتالیا انتخاب شد و رفت ایتالیا.

س - بعد ریاحی جایش را گرفت ؟

ج - ریاحی جایش را گرفت. عرض کنم که بهرحال یک بحرانی بوجود آمد در مخصوصا " خارج از شهر. بطوریکه اساسا " در شیراز یک هسته طغیانی کشف شد و مجبور شدند یک عده را گرفتند ومحاکمه کردند یکی دوسه نفر را هم اعدام کردند. آن حسنعلی رستم بود؟ که از مالکین بزرگ بود و ضمنا " از فئودالهای جبار بی ربط بود. ویکی هم ضرغام بود ضرغام مثل اینکه اسمش بود. او هم اهل ممسنی و آنجاها بود ویکی دونفرهم اینها هم اشخاصی بودند که توطئه میکردند بر علیه اصلاحات ارضی وجرائمشان هم کشف شد و اعدام شدند. یک چند نفرهم به حبسهای طویل المدت محکوم شدند

س - اینکه میگویند بعضی از ملاکین سرشناس مثل امیرتیمور، مرحوم قریشی اینها جلساتی داشتند و اظهار نارضایتی میکردند و اینها - آنها هم بجائی رسید یا فقط در حد دوره بود ؟

ج - حقیقتش اینست که خب اینها دورهم جمع میشدند و فکر نمیکنم تدابیری که اینها پیش بینی میکردند یا مورد مطالعه قرار میدادند تدابیری از قبیل طغیان و آشوب و اینها نبوده - تدابیر دیگری که فکر میکردند تشبث ، عرض کنم که - ملاقات این و آن - منتها اینها هم بجائی نرسید. عرض کنم که بنده راجع به اصلاحات ارضی صحبت میکردم- اصلاحات ارضی بنده تصویر اول تا آخرش را اول بهتان عرض بکنم. اصلاحات ارضی نتیجه نهائیش این شد که مالکین یا هرکسی اگر استطاعت داشت میتوانست در زمینی که رعیت نداردازطریق مکانیزه بوسیله ماشین آلات وکارگر زراعت بکند- یکنوع زراعتی بود میکرد. خب درنواحی گرگان وشمال وبعضی قسمتهای دیگر بسیاری ازکشاورزیها از همین قبیل بود. دویست

هکتا رسیدهکتا رچها رصدهکتا را شخاص زمین داشتندوبا داشتن تراکتورکشت میکردند کارگرهما ستخدام میکردند روزمزدمیپرداختند . این یکنوع زراعت بود درنتیجه اصلاحات ارضی . یکنوع دیگرهم زمینداری همین کشاورزان بودند. کشاورزان بودند که درنتیجه اجرای اصلاحات ارضی بطورقطع صاحب زمین شدند. یک سیستم دیگرهم اخیرا" پیدا شده بودوآن شرکتهای سهامی زراعی بود. شرکتهای سهامی زراعی را وزارت اصلاحات ارضی یا وزارت کشاورزی رسیدگی میکردبسته باینکه درچه زمان بود می آمدندیک مناطقی را که فکر میکردندبایستی یک کشاورزی عمده وبزرگ بوجودبیایدآنجا را محل با صطلاح شرکت سهامی زراعی میکردند. حالا تمام اشخاصی که زمین آنجا داشتندباید زمینشان را واگذار میکردند وبعدخودشان هم کارگر میشدندوزمینشان را هم واگذار میکردند به شرکت سهامی زراعی — زراعت میکرد ومزدشان را بهشان میداد، بعد بهره ای هم اگرمیماندآخرسال بهره چیزشان را هم بهشان میداد .این سیستم اخیربود. که درواقع دولت دست اندرکارش بودومدیران شرکت سهامی زراعی را وزارت اصلاحات ارضی انتخاب میکرد. شرکت سهامی اصلاحات ارضی درمغان بود، شرکت اصلاحات ارضی درنزدیکیهای تخت جمشیدبود، شرکت سهامی اصلاحات ارضی مثل اینکه درجیرفت بود — چندین شرکت سهامی زراعی تشکیل شده بودوکارگر.... نتیجه اش معلوم نبود— نتیجه اش بهیچوجه معلوم نبودبرای خاطراینکه خب ازاعتبارات دولت استفاده میکردندومکانیزه میکردند وازاعتبارات دولت استفاده میکردند. بذر خوب میآوردندازاعتبارات دولت استفاده میکردندکودمیآوردندو دخل وخرجش بهیچوجه بهرحال — درآمدش مورد چک و بررسی قرارنگرفته بودکه واقعا" خوب هست یا خوب نیست . شایدبهترین نوع کشاورزی یعنی کشاورزی که درمملکت ما اخیرا" round table بودوخب بودهمان کشاورزی مکانیزه — ای بودکه مالکین سابق برای خودشان نگهداشته بودندوزراعت میکردند. خیلی هم خوب بود. البته اطراف شهررا — توی همین دهات واین رعایا وهمین کشاورزان آزادشده با صطلاح اینها هم دریک حدودی خب موفق بودندویک کارهائی میکردند. خب این وضع اصلاحات ارضی واین نتیجه ای که بدست آمده بود روز اولی که خواستندبرای اصلاحات ارضی برنامه ریزی بکنندکه باین ترتیب پیش بینی نکردند. البته هدف این بودکه

هرکسی که روی زمین کار میکند همان کس باید مالک زمین باشد ما یکمرتبه به اینجا نرسیدند وبرنامه ای هم که حتی تنظیم کردند یک برنامه فاز به فاز نبود. منتهی فاز به فاز پیش آمد. اول اینها جرات نمیکردند که از همه کس املاکشان را بگیرند گفتند خب هرکسی دوتا ملک دارد، سه تا ملک دارد حق داریم بهش بگوییم که یک ملک برای خودت نگاه دار وبقیه را بایستی به رعایا بفروشی . خب این مرحله اول بود. ولی خب بعد همه میدانستند که این وضع به این صورت ادامه پیدا نمیکند. بعد آمدند وگفتند که در همان ده ششدانگ هم اگر مالک زمینی است که با ماشین زراعت میکند خیلی خوب البته در آن حدیکه مکانیزه هست بایستی بهش واگذار کنیم و مکانیزه باشد. بقیه را بایستی به کشاورزان یا اجاره بدهند - اجاره طویل المدت یا بفروشند. یواش یواش گفتند که نخیر باید بفروشند. ولی درهرحال در این موقع اراضی موقوفه معاف بودند. اراضی موقوفه گفتند فقط بایستی اجاره داده بشود، فروش موقوفه را تا مدتها قوانین مربوط به اصلاحات ارضی تصویب نکرده بودند که بفروشند. خاطرم هست شاید سال ۵۱ -۵۰ بود درست تاریخش خاطرم نیست - پنج شش سال قبل از انقلاب بود که تصمیم گرفتند که این اراضی را هم به کشاورزان بفروشند. آیت الله خوانساری که یکی از روحانیون واقعا " روحانی است - واقعا " مرد خدا ست - واقعا " کسی است که به اسلام راستین اعتقاد دارد. حالا زهمین قصه ای که برایتان میگویم معلوم میشود. البته شخصی است که طرف رجوع بسیاری از شیعیان دنیا است، مخصوصا " پاکستانیها خیلی بهش توجه دارند - حاج سید احمد خوانساری . این با من ارتباط داشت . بمن تلفن کرد وگفت که "من یک مطلبی هست که میخواهم بشما بگویم که شما به اعلیحضرت بگویید ." من همیشه وقتی این نوع هسا پیغامها بود کوشش میکردم پیغام را مینوشتم بعد برای طرف میخواندم که محقق باشد آنچیزی که بایستی بشرفعرض اعلیحضرت برسد همانچیزی است که مورد توجه است

س - این چه زمانی است ؟

ج - پنج سال - چهار پنج سال قبل از انقلاب . درست همان بعد از اینکه دولت تصمیم گرفت اراضی موقوفه را هم بفروشد به کشاورزان. خوانساری به بنده گفت که حضورا اعلیحضرت عرض

بکنید" اولا" دعا وسلام خیلی احترام میگذاشت ."به ایشان عرض بکنیدکه صحیح نیست که ملک وقف را بفروشندخلاف شرع است کسیکه آمده این را وقف کرده نیتش این بودکه این ملک حبس بماند از محل عوایدش یک کارهائی بشود یک کارهای خیری بشود شما وقتی که فروختیدش این از بین میرود ."گفت "برای اینکه نیت اعلیحضرت انجام بشود خب اجاره طویل المدت بدهند اگرنودسال اجاره بدهند به کشاورزها درست مثل اینکه فروختند ولی بهرحال آن نیت واقف هم از بین نرفته این را بعرض شان برسانید که من عقیده ام اینست ."بنده این را بهمین مطلب نوشتم وبرای ایشان خواندم وفرستادم پهلوی مرحوم علم ویادداشت هم فرستادم که آیت اله خوانساری ازمن خواسته که این پیام بعرض اعلیحضرت برسد . مرحوم علم جواب برای من نوشت که این را به شرف عرض رساندم فرمودندکه "دکترباهری خودش آیت اله خوانساری را ملاقات کندوعین این مطلبی راکه من میگویم به ایشان ابلاغ کند که اگراین کشاورزها طغیان کردند وبهره به مالکین ندادند ودرنتیجه دخالت ژاندارم ضرورت پیداکردبه ایجاد امنیت بدانید که من به ژاندارم دستورنخواهم داد وژاندارم دستورنخواهدداشت که بطرف رعیت تیراندازی کند .بهشون بگوئیداین مطلب راکه اگراین املاک بفروش نرسدیه رعایا ورعایا چنین اقدامی بکنندنتیجه اش اینست وازحال بهتون میگویم ."خلاصه پیام سخت بود قاطع بود . بنده تلفن کردم ورفتم خوانساری رادیدم وخب ادب واحترام محبت اعلیحضرت هم ضمنا" واقعا" اعلیحضرت نسبت به خوانساری علاقه داشت و احترام میگذاشت وهمیشه وقتی صحبتش میشد بمن میگفت مردخوبی است ومیگفت شما فقط با این ارتباط داشته باشید باهیچکدام ازاینها دیگرشما صحیح نیست ارتباط داشته باشید . گفتم که عین مطلبی است که اعلیحضرت فرمودندووزیردربار نوشته ومن برای شما میخوانم ، وقتی خواندمش این پیرمردکمی قرمزشدوبعدگفت"اداره مملکت بدست اعلیحضرت است اعلیحضرت مسئول اداره مملکت مسئول جان مردم مسئول امنیت مردم هستند هرچی مقتضی ومصلحتشان هست بکنندآنچه که وظیفه من بودآن

بودکه بعرض شان برسانم حالا ایشان هرطوری مصلحت اداره مملکت میدانند چون مسئولیت ایشان دارند هرطوری میدانندبکنند من حرفی ندارم." خیلی جالب بودخواستم بهتون بگویم که این روحانی بزرگ هم اینطورتلقی میکند این چهار- پنج سال قبل از . بعله بهرحال منظورم این بودکه این شکلی که اجرای اصلاحات ارضی بیرون آمد یک مرتبه نشد بتدریج انجام شد .بهرصورت مسئله ناراحتی در میان مخصوصا" مالکین بزرگ ایلات اینها بودکه بشما عرض کردم درفارس یک غائله ای بوجودآمد ،غائله مختصری آنهم با محاکمه مسببینش اعدام بعضی شان وحبس بعضی شان خاتمه پیداکرد .

س - ارتش هم مثل اینکه آنجا اقداماتی کرد ؟

ج - بعله ،بعله ، بعله ارتش هم اقداماتی کرد . عرض کنم که بطورمختصر آن بحران هائی که کابینه مرحوم علم باآن مواجه بود مورداشاره قرارگرفت . حالا اقداماتی که مرحوم‌علم غیرازکوششهائی که درمقابل این بحران هاکرد اقداماتی که‌دراداره امورمملکت درسروسامان دادن به کارهای مملکت درپیش‌بردن مملکت به جلوانجام داده اینکارهارا به ترتیب شروع کنیم . مسئله اصلاحات ارضی که مسئله روزبودبه شما عرض‌کردم مراحلش را امایک کنگره بزرگی هم تشکیل دادندودراین کنگره بزرگ به اصطلاح تمام اعضای شرکت های تعاونی حضورداشتند.

س - کنگره آزادمردان ؟

ج - نخیر نخیر نه این کنگره‌ای هست‌که مقدمه آن رفراندوم ششم بهمن بود . حالا قبل ازاینکه قطعنامه کنگره وماحصل نطق شاه راعرض بکنم مطالب دیگری هست لازم عرض‌کنم‌چون اسمی‌ازاصلاحات ارضی بود اینکارهم دنباله اصلاحات ارضی بود به آن اشاره کردم . امامحتوای کنگره ومطالبی که آنجابه‌آن‌توجه شد وتصمیماتی که گرفته شدمستلزم اینستکه مطالب دیگری هم حضورتان عرض‌کنم . اولا" خیلی زود مرحوم علم کوشش‌کردکه سیاست خارجی ایران را روشن کند یک برخوردخیلی‌هادقانه‌ای وتواءم بایک خوشروئی باسفیرشوروی داشت واین مطلب موجب شدکه مقدمه ای برای بهبودمناسبات ایران باشوروی فراهم بشود . درموردمناسبات مان باآمریکااگر

خاطرتان باشد جانسون همان یکی دوماه اول حکومت مرحوم علم به ایران آمد بعد از زلزله بود البته آمدن جانسون به ایران حکایت از این میکرد که یک ابهامی درمناسبات ایران و آمریکا بوجود آمده بود . جانسون که آمد اینجا مثل اینکه توی بازار هم رفت ومصاحبه هائی هم با اعضای جبهه ملی کرد وآنها هم به او یک حرفهائی زدند ولی بهرحال جانسون توجه کردکه ایران دوست آمریکا هست ومسئله آزادی ،آزادی اجتماعات ، آزادی عمومی هم دولت ایران درحدی که بتواند امنیت خودش را حفظ بکندرعایت میکند محدودیتهائی که هست یک محدودیتهائی هست که برای حفظ امنیت است . ومناسبات ایران و آمریکا بهبودپیداکرد . شاید همانوقع هم بودکه جهانگیرآموزگار بعنوان سفیراقتصادی ایران درآمریکا منصوب شدورفت درهمان بهرحال درهمین موقع ها بود این خودش یک نشانی ازبهبود روابط ومناسبات ایران وآمریکا بود .درهرحال مسئله مناسبات خارجی ایران که درابتدای آمدن مرحوم علم به دولت یک کمی موردچیز قرارگرفته بود موردسئوال ممکن بود باشد بکلی این سئوال ازبین رفت وابهام ازبین رفت ومعلوم شدکه ایران غیراز دوستی غیرصلح غیراز مماشات مدارا باهمسایه هایش مخصوصا " باسایر ملت هم ندارد . اما مرحوم علم نگرانی اصلیش نگرانی اقتصادی بودونگرانی بحران بود بحرانی که درامور اقتصادی مملکت بوجودآمده بود . دست وپا میکرد تلاش میکرد بهرترتیبی هست کاربوجودبیآورد سازمان بوجودبیاورد . من خاطرم هست مثلا" ازتشویق شهرداری به ساختن یک راهروی زیرزمینی هم درتهران برای اینکه دویست نفر - سیصدنفر برای یک مدتی مشغول بودندحتی ازاینهم خودداری نمیکرد بهرترتیبی بودشهرداررا مثلا" تشویق میکردجلوی بازار یک راهروی زیرزمینی بسازد برای خاطراینکه یک کاری بوجودبیاید . جلوی آن میدان توپخانه یک راهروی بسازدبرای خاطراینکه راهی بوجودبیاورد .دنبال همین فکرونظریه بودکه درصددبرآمد autoroute تهران وکرج رابسازد .

ببینید اول این autoroute که ساخته شده autoroute تهران

کرج است . وآنموقع ماپول نداشتیم این رابایک تدابیری که Credit ازبانک بگیرند بانک به مقاطعه کارهابچه صورت قرض بدهد وبهرحال بایک Opération bancaire مرحوم علم توانست که این کارساختمان autoroute بین تهران - قزوین برود تهران کرج آنموقع بوداین را شروع کندبرای خاطری که یک مقداری کاربوجود بیآورد. آنوقت کوشش میکرد مخصوصا " دروزارت آموزش وپرورش . خاطرم رفت درموقعی که اعضای کابینه مرحوم علم رامیگویم اسم وزیرفرهنگ رابگویم ، دکترخانلری وزیرفرهنگ بود این رایادمان باشد . بعله کوشش میکردمرحوم علم که هرهفته ای یک مدرسه ای شروع بشودبه ساختن بخاطرم هست که یک روزهفته صبح ایشان میرفت برای خاطراینکه کلنگ بزندزمین وکوشش میکردکه این کلنگ زنی ....

روایت کننده : آقای دکترمحمدباهری

تاریخ : ۸ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوارشماره : ۸

ایشان دیگرمعروف شده بودبه نخست وزیرکلنگی ، روزنامه توفیق به ایشان لقب دادنخست وزیرکلنگی . خب روزنامه توفیق یک روزنامه فکاهی بودکه ازطریق هزل و مطایبه کارهای دولت راانتقادمیکرددیگر . حالامرحوم علم هم تحمل میکردو میخندید ومدیران توفیق راغالبا " دعوت میکرد میآمدندتشویق شان میکرد وبه آنهاحالی میکرد که بهیچوجه من ازگوشه ها ، کنایه هاوانتقادات تواءم با عرض کنم نیشخند شما من بهیچوجه نمیرنجم . خب آنهاهم البته تحت تاءثیراین حسن تلقی مرحوم علم قرارگرفته بود ندوایشان رابنام نخست وزیرکلنگی معرفی کرده بودندبه جامعه وحتی یادم هست یک روزی دادندیک کلنگی باطلا درست کردند این نشان کلنگ وبعدآمدندطی یک تشریفاتی به آقای علم دادند گفتندخب چون نخست وزیرکلنگی هستید پس این کلنگ راهم به شمامیدهیم . بله منظورم اینستکه مرحوم علم کوشش میکردبطرق مختلف فعالیت اقتصادی را مجددا " بوجودبیاورد . البته دریک اختلافات پولی هم با بعضی ازکشورها پیداشده بود عرض کنم بانکهای خارجی وبهنیا بیچاره تمام اینهاراهم ،دوتاسه تاکشوربیشترنبود آلمان بودشاید آلمان مسلما " بود حالاکشورهای دیگرش رابطورقطع نمیدانم اینهاراهم حل کردو بایک قراردادهائی بد هی هائی چیزهائی ماداشتیم آن قرار به یک صورت ،مختصر بودزیادمهم نبود . خرده خرده عرض کنم که اعتمادبوجودآمدوفعالیت شروع شد . درموقعی که داشتم برای شماراجع به گرفتاری های ابتدای حکومت علم میگفتم فراموش کردم که راجع به مسئله نفت صحبت بکنم . حقیقتش اینستکه من نمیدانم مناسبات شرکت ملی نفت درآنموقع باکنسرسیوم ازچه قراربود ؟ آیا اختلافی داشتندیا اختلافی

نداشتند ؟ ولی آنچه که مهم است اینستکه میدانم درموقعیکه مرحوم علم نخست وزیربود نمایندگان کنسرسیوم آمدوشدمیکردندوعرض میکنم معلوم بودکه یک اختلافاتی هست که آمدوشدهست برای حلش . اما چی بود ؟ من حقیقتش را نمیدانم بشما بگویم نمیدانم نمیدانم بگویم .

س - درآنموقع مکاتباتی نبودکه ازمیزشما ردشود؟

ج - نخیر ، نخیر ، نه‌دیگرشرکت نفت بودعرض کنم شاید نماینده کنسرسیوم میآمد نخست وزیررا میدید .ولیکن مرحوم علم وقتیکه یک مطلبی بمن گفت ، گفت که‌هروقت درتهران یک جنجالی شروع میشود من بلافاصله مترصدم که ازپله هواپیمائی یک نماینده کنسرسیوم باکیفش بیایدپائین . این رایک روزی به بنده‌گفت‌که این نشانه ازاین بودکه بعضی ازاین ناراحتی ها ممکن است‌که به تحریکات‌کمپانیهای نفتی باشد .ولی‌بهیچوجه من نمیدانم واقعا" اختلافی بودنبودچی بود؟ حالابعدا" دوره های بعد ماههای بعدچرا مسائلی بود اختلافکه اطلاع داشتم ولی‌آنموقع نمیدانم هیچی اختلافی بودیانبود؟ خواستم چون یک مطلب خیلی‌مهمی بودمناسبات نفتی ایران درابتدائی که میخواستم اوضاع واحوال مملکت رادرآغازحکومت مرحوم علم بگویم لازم بودکه این مطلب رابهش اشاره کنم وفراموش‌کردم . بله مرحوم علم ازنظراقتصادی بهرحال کوشش میکردکه اعتمادرابوجودبیاورد . مرحوم بهنیا هم کوشش میکردکه خب دروزارت دارائی بهرحال اقداماتی بکندکه خزانه یک اعتدالی درش بوجودبیاید . اینجا یک مطلبی عرض میکنم اشخاصی که خب این خاطرات را میشنوندبهرحال بعضی اوقات هم یک تکه هائی که‌جنبه تفریح داشته باشد عیبی ندارد میدانید که قندوشکر درمملکت ما در انحصاردولت بودو حتی کارخانه های داخلی هم که قندوشکررا تولیدمیکردندبایستی یک تاکس بدولت بابت این انحصارمیپرداختند. ودولت بهرحال مسئول تاٴمین قندوشکرمملکت بود هرچه که درداخل تولیدمیشد برطبق یک مقرراتی توزیع میشد وهرچه که کم بود دولت بایدازخارج میخرید ومیآمدتوزیع میکرد . حالا درست خاطرم نیست قیمت قندمثلا" کیلوئی ۱۶ قران بود ۱۷ قران بود

درهمین حدودبود . بازاربین المللی قیمت قندوشکربالا رفت .خب دولت که نمیتوانست جبران بکند بایدقیمت قندوشکررا ببردبالا دربازار تااینکه بتواند . خب بهنیا اولا" کوشش کردکه درموقع بالابردن قیمت قندوشکر سوء استفاده نشود اشخاصی از Stake دولتی سوء استفاده نکنند این تدابیری که لازم‌بود اتخاذ کرده‌بود روزیکه افزایش قیمت بدهد روزی باشدکه بعدازتعطیل باشد یا بهرحال تمام تدابیررا اتخاذکردموقعیکه اعلام میکندقیمت قندوشکررا آنروزاگر مردم پول زیادتری میدهندتوی جیب دولت برود توی جیب speculator نرود. عرض کنم که آورددرهیئت دولت وتصویبنامه اش رابرای خاطراینکه قیمت جدیدرا اعلام بکند .مثل اینکه هیجده قران وده شاهی یک همچین مبلغی ، ومسئله مبلغش مهم نیست وآن نکته ای که میخواهم عرض بکنم چیزدیگری است . خب هیئت دولت هم تصویب کرد واعلام کردباچه‌تدابیری هست کهspeculation بشود وقتی جلسه هیئت دولت متفرق شد مرحوم علم که همیشه یک نوع Admiration برای بهنیاداشت توی دفترش من رفتم دیدم بازبایک بشاشت بیشتر بایک زبان چرب تری داردازبهنیا تعریف میکند گفتم چی ؟ گفت که وقتی که رفتیم حضور اعلیحضرت وبه اعلیحضرت گفتیم که خوب وضع قندوشکراینستکه ماناچاریم قندوشکرراقیمتش راببریم بالا حالا ۱۶ زار است بکنیم دوقران وده شاهی مثلا" آمده‌بالا قیمت دوقران وده شاهی است . اعلیحضرت‌گفتند خوب حالا که شماقیمت رامیبرید ب.. بجای دوقران و ده شاهی ده شاهی زیادتربببرید برای مصارف دیگرتان . بهنیا به اعلیحضرت جواب داده بوده که "مطلقا اینکاررا من نمیکنم ."گفته بود ه اعلیحضرت گفته بوده که "خوب مردم میخرند چراحالا هیجده زار ده شاهی میتوانید ۱۹ قران مردم هم ... " گفت ، "مگرآقا هرچه مردم تحمل کردندمابایستی بچپانیم حدداردما مطابق قانون بایستی روی نرخ بین المللی بفروشیم نه اینقدر گران شده همه ورداشتنداینها .... حالا که‌مردم تحمل میکنندما بایدبچپانیم نخیرمن نمیکنم ."ومرحوم علم خیلی از ازاین رشادت بهنیا خوشحال آمده بودومیگفت " بارک الله‌آدم باید اینطورباشد آدم بایدخایه داشته باشد وحرف‌حساب رابایدبزند نترسد البته بایدبگویدهروقت

غرضی که ندارد ، مصلحت مملکت را چرا نگوئی؟ باید بگوئی." بله این را هم عرض کردم برای اینکه کسانیکه خاطرات مرا میشنوند گاهی اوقات از خستگی بیرون بیایند از ملالت عرض کنم که افسردگی که حرفهای بنده ممکن است برایش ایجاد بکند . بله عرض میشود که بهرصورت خب کوششهائی که ممکن بود برای بهبود اوضاع اقتصادی آنچه که ممکن بود مرحوم علم و دولت انجام میداد . اما یک تدبیر کلی بنظر رسید انجام بدهند گفتند که یکی از مشکلات فعالیت اقتصادی عدم ثبات نسبت به مقررات و موازین است گفتند که قوانین دائماً "تغییر میکند مقررات صادرات عوض میشود مقررات واردات عوض میشود . عرض کنم که مالیات عوض میشود خارجی چطور Invest میتواند بکند؟ چطور میتواند نتیجه Invest اش را ببرد؟! اینها بکلی عوض میشود ما باید یک کاری بکنیم که مقررات ثابت بشود مقررات یک طوری باشد که عوض نشود تا مردم اعتماد بکنند . چون کار اقتصادی توأم با دوام و ثبات اعتماد روی دوام و ثبات انجام میگیرد. بهمین جهت قرار شد که یک کنگره ای تشکیل بدهند و در این کنگره صاحب نظران مسائل اقتصادی جمع بشوند در این کنگره حرف بزنند صحبت بکنند بحث بکنند و از مجموعه این مباحثات بهرحال [illegible]بیرون بیاورند در جهت تثبیت مقررات اقتصادی .

س- این ایده از کجا آمد ؟

ج - این ایده را فکر میکنم که بهنیا داده بود خود بهنیا داده بود خود بهنیا این فکر. منتها عرض کنم که در کابینه اول مرحوم علم این فکر عملی نشد مقدماتش فراهم شد ولی این فکر عملی نشد در ابتدای کابینه دوم مرحوم علم درست خاطرم هست روز هفتم اسفند کنگره ای در مجلس سنا برای رسیدگی بهمین مطلب تشکیل شد و اعلیحضرت در همان جا نطق معروفی را ایراد کرد که بعداً "بشما عرض خواهم کرد که این نطق محتوایش چه بود چه اشری بود و پشت سر همان نطق بود که مرحوم علم جواب آن روزیکه من گفتم عقب نشینی کردی بمن داد. بله عرض کنم اما توجه داشته باشید که اصلاحات ارضی بهرصورت دور کردن مالک از ده موجب میشد که مقداری کشاورزها با آب و خاک با خودشان با مملکت دچار اختلال بشود چون مالک بهرصورت مدیر بود مدیریت دستگاه تولیدی

را یا حالا کوچک یا بزرگ را بعهده داشت وقتی که رفت این مدیریت مختل شده بود بایستی این مدیریت به یک صورتی جانشین پیدا بکند .علاوه بر این رعیتی که حالا کشاورز آزاد شده و بایستی به آزادی بعد از این بکار تولید کشاورزی بپردازد یا اینکه آزادانه با همکاری دیگران بکار تولید کشاورزی بپردازد بایستی این رشدهم پیدا بکند . بایستی درمعرض یک تربیت مداومی هم قرار بگیرد. با یستی بهرحال یک دیدوراهنمائی هم دراختیار داشته باشد . درکابینه علم این مسائل بهش توجه شد . البته این مسائل موردتوجه وزیرکشاورزی نبود بشما عرض بکنم آنهم وزیرکشاورزی امینی بودکه با شجاعت کار اصلاحات ارضی را شروع کرد با یک تبلیغات وسیعی تا حدودامکان اجرای اینکار را فراهم کرد ولی مطلقا درفکر این پا را یه تیف (؟) واین اقدامات جانبی ضروری بهیچوجه نبود . قبل از همه چیز فکرشدکه خوب این کشاورزی که آزاد شد بایستی تربیت بشود بایستی بچه هایش تربیت بشوند بایستی با زندگی شهری نه زندگی شهری منظورم اینستکه طرز زندگی در شهربلکه با حیات شهری با ارتباطاتی که مربوط به حیات شهری هست آشنا بشود اینستکه همان گروهی که باصطلاح همکاران انتلکتـــــــــــــــوئل علم ازقدیم بودندو درراءس آنها خانلری بفکرافتادندکه سپاه دانش را بوجودبیآورند گفته شدکه جوانهای دیپلمه بجای اینکه سال دومشان را سال دوم خدمت وظیفه شان را درارتش خدمت بکنند درسال اول غیراز تعلیمات نظامی یک تعلیمات دیگری هم که مناسب باشدبرای روستاها ببینند وآنها به بچه های روستائی درس بدهند وضمنا " کوشش بکنندروستاها را آشنا بکنند به حیات نو به زندگی نو .این بودکه مصوبه قانونی مربوط به ایجادسپاه دانش از تصویب گذشت ودرجشن فرهنگ سال ۱۳۴۲ موقعی که وزیرفرهنگ گزارش میدادبه شاه ایجاداین سپاه را رسما " اعلام کرد. ودرظرف چندماه اولین رژه ایکه درجلوی شاه انجام شد رژه ای بوداز سپاهیان دانش . وآخرآن سال یک تعدادنسبتا " جالبی وتعدادش واقعا " بخاطرم نیست ولی بهرحال شایدبیش ازهزارنفربودندبه روستاها فرستاده شدندوهمان ماههای اول اینها اثرخدمتشان دردهات بقدری محسوس بود بهمان اندازه ایکه روزهای اول دردهات دهاتی ها تقاضا میکردندکه به قنات مان برسید

دفع آفات بما برسانید بذرخوب بما برسانید . یا تقاضای امنیت میکردند طبیب میکردند . بهمان اندازه درخواست میکردندکه برایشان سپاه دانش بفرستند . اینکه تشویق شد دولت ودردوره بعدتعدادبیشتری راتوانست تربیت بکندوبفرستد . خوب یک کارخیلی‌عظیمی بود . متعاقب آن عرض کنم که .

س - پس سپاه بصورت فرمان نیآمد ؟

ج - نخیر . نه این تصویبنامه قانونی شد وعرض‌کنم که ولی‌هنوزجزواصول انقلاب نیآمد . اینکه عرض‌کردم کنگره ایکه تشکیل شد محتوای آنرا بعدبشما عرض‌بکنم اینکه بعدا" خواستم همین جزو محتوایش بود .

س - پس میشودگفت‌که آقای خانلری پدراین سپاه ...؟

ج - بعله ،بعله بایددانسته بشوداین مطلب بعله ، بعله ، بعله وتاخودش بودچقدرمراقبت میکرد چقدردقت میکردوچقدر .تاخودش بودچقدردقت میکرد چقدر مراقبت میکردوچقدرتوفیق داشت دراینکار . ووقتی که‌جزوه‌هائی که‌این سپاهیان دانش موظف بودندکه یک رساله یک گزارشهائی بصورت رساله ازمرکزماءموریت خودشان بفرستند وجمع آوری یک گزارشها ونتیجه گیریش‌خودش ازنظرمملکتی خیلی مهم بود . یک وقتی دردربار من این گزارشها رادراختیارگرفتم انبوه بودالبته بعدازخانلری به آن توجه نشده بود . وقتیکه شروع کردیم به خواندن دیدیم که چه مجموعه گرانبهائی است چه اطلاعاتی هست‌که ازسطح روستاها بوسیله این سپاهیان دانش میرسدکه توجه به آن عاجل بودضروری بودوچقدرمفیدمیتوانست باشد .حالا البته توجه نمیکردنددیگر این افتاده بود. بعدا" به شما خواهم گفت‌که‌اینها همه ضایع ماند . بهرصورت عرض میشودکه نظیرهمین ما متوجه‌شدیم که یعنی که دولت علم بنده درکابینه نیستم حالا نظیرهمین مطلب متوجه شدندکه بهداشت این روستاها احتیاج به بهداشت دارند نمیشوددرهردهی که‌مریضخانه درست‌کنندکه به‌اضافه روستاهای ایران هم میدانید ازشهرها دورندوبیمار کسی بیماری برایش عارض بشودتایک مراکزی مطلع بشوندواین رابخواهندبشهربرسانندغالبا" Catastrophe بوجود آمده . اینستکه

فکرکردند اطبائی که دوره تحصیلات چیزرا میگذرانند دوره خدمت وظیفه را میگذرانندا ینها بعنوان سپاه بهداشت یک مدتی ماء موربا شند سال دوم خدمتشان درروستاها وخدمت بکنند . البته دیپلم ها هم به یک صورتی میتوانستندبه معیت آنها کمک بکنند به سرویس سپاه بهداشت . البته غیرا زسپاه دانش وسپاه بهداشت که ملزم بودبه مسئله اصلاحات ارضی Institution های موءسسات نهادهای دیگری هم بوجودآمدکه آنها هم کمک کرد به توفیق اصلاحات ارضی یعنی قراربودکمک بکندبه توفیق اصلاحات ارضی . مثلا" سپاه ترویج وآبادانی ، یا خانه های انصاف که مبتکرش خودبنده بودم برای تاءمین امنیت . اما اینها یک چیزهائی بودکه بعدا" شد یعنی دردوره دوم کابینه علم یعنی کابینه دوم علم کابینه اول سپاه بهداشت بودوسپاه دانش . اما مطالب دیگری هم دردنباله قانون اصلاحات ارضی ضروربودکه موردتوجه قراربگیرد ودرکابینه اول مرحوم علم موردتوجه قرار گرفت . اولا" درکابینه مرحوم علم توجه شد که خوب این مالکین بزرگ که حالا ملاک شان راگرفته اند واینها .... بهشون دادند اینهاکه نبایستی اعضای عاطل وباطل جامعه بشوند .اینها بهرحال بایستی به یک صورتی واردیک رشته دیگری ازفعالیت تولیدی بشوند .ازطرف دیگر اقتصادی که موردقبول دولت بودیک اقتصاد لیبرال بودالبته درحدیکه جامعه توانش راداشت .نسبت به بعضی ازمسائل جامعه ما توان یک اقتصاد لیبرال رانداشت . صنعت فولادرا یک اقتصادلیبرال درجامعه ما نمیتوانست تاءمین بکند . صنعت نفت را یک جامعه لیبرال درجامعه ما نمیتوانست تحمل‌بکند پتروشیمی را نمیتوانست یا یک صنایعی بودکه نمیتوانست یعنی اقتصاد لیبرال درجامعه ما با عناصرلیبرال شدنی نبود این شروعش لابد لااقل میسرنبود . اما یک صنایعی بودندکه دراقتصادلیبرال درجامعه ما توسعه اش شروع اش امکان پذیربود .صنعت قند ، صنعت نساجی ، تصفیه پنبه صنعت تصفیه پنبه اصلا"نمیشودگفت صنعت تصفیه‌پنبه وبهرحال صنعت تصفیه پنبه هم با ماشین است . روغن کشی مثلا" . اینطور اینطورچیزها . خوب دولت ازقدیم یک مقدارکارخانه داشت که به اینطورکارها می پرداخت . یعنی دولت من بخاطرم هست درنقاط مختلف مملکت که کشت پنبه وجودداشت کارخانه‌تصفیه پنبه داشت . پنبه را میگرفت دانه اش را

جدا میکرد . دولت کارخانه قندداشت کارخانه های متعددقندداشت . دولت کارخانه روغن نباتی داشت . درورامین بوددیگر . گفته شدکه این کارخانه ها به ملاک در مقابل آن قروض اصلاحات ارضی پرداخت میشود . درحالیکه آن قروض اصلاحات ارضی بعلت مدت طولانی که داشت وبهره ایکه کم بودبه آن تعلق میگرفت قیمت اسمی آن را نداشت . قیمت اسمی آن کمتربود قیمت رسمی آن ازقیمت اسمی آن کمتربود .ولی قرارشدکه دولت به قیمت اسمی این قروض اصلاحات ارضی راقبول بکند ومالکینی که مایل باشنداین کارخانه‌ها به آنها واگذاربشود . این خودش یک اصلی بود یک اصل مهم اقتصادی بود .

س - این پیشنهادکی بود ؟

ج - نمیدانم حقیقتش . نمیدانم . حقیقتش رانمیدانم . بعیدنیست پیشنهادخود ارسنجانی بود بعیدنیست ولی حقیقت رادقیقاً "نمیدانم . عرض کنم که مطلب دیگری که موردتوجه قرارگرفت مسئله جنگل ها بود جنگل های شمال خیلی‌عمیق وعظیم ووسیع بود . خوب مال اشخاص بود بنام اشخاص سندمالکیت صادرشده‌بود . گفتند حق ندارد جنگل مال اشخاص باشد جنگل مال دولت است . البته دولت ضبط نکرد ولی قانون طوری تنظیم شدکه معنایش ضبط بود برای اینکه گفتندمالکین بدولت واگذارمیکنند وپولش هم بعدازنقشه برداری وعرض کنم تقویم دولت به یک شرایطی میپردازد که البته نقشه برداری وتقویم آن Procedure که پیش بینی شده‌بودقیمتش بهرحال زیادتر ازخودقیمت جنگل بیرون آمد . این بودکه کسی ازبابت جنگلها پولی گیرش نیآمد . عرض کنم که ...

س - این فکرها بطورپراکنده میشد یا یک فکراصلی بودوبعدشاخه به شاخه میشد؟ یعنی تحولی بوجودمیآید یک کاری بکنیم ، اینکار ، اینکار اینکاربکنیم ، یا اینکه اینها ....؟

ج - نخیر اینها تمام .نخیراینها همه‌اش طبق یک نقشه بود نخیراینها نقشه بود اینها همه برای اصلاح وضع مملکت خب اینها تمام تفکرمیشد تعمق میشد .

عرض کنم بنده مجموعه این چیزها راکه ملاحظه کردم بنظرم آمدکه ایران درآستانه

یک انقلاب اجتماعی است . برای اینکه این مطالب یک مطالب انقلابی بود یک مطالبی بودکه اساسا" نورم های زندگی اقتصادی نورم های زندگـی اجتماعی را بکلی بهم میزند . ویک چیزهای تازه ویک Valor تازه است . شدواول کسیکه توجه کردبه اینکه ما درآستانه انقلاب واقعی اجتماعی هستیم بنده بودم . درماه آذربودمثل اینکه آبان یاآذربودبه اتفاق مرحوم علم رفتیم شیراز و آنجا هنوزدانشگاه پهلوی بوجودنیآمده بود . دردانشگاه شیراز درسالن دانشکده ادبیات دعوت کرده بودند ومرحوم علم آنجاچندکلمه ای صحبت کرد وبعدخوب لطف کردومحبت کرد وبمن گفت که یعنی گفت اینجاجای فلانی هست که صحبت کند دانشگاهی هست ودانشگاهی بایدصحبت کند .ودرآنجابنده یک نطقی کردم ودرآن نطق برای اولین باراشاره به یک انقلاب کردم . وگفتم این انقلاب اصولش بوجود آمده است . الان بایستی توابع وآثارش منظم بشودو Réglementaire ازاین ببعدوظیفه دولت اینستکه این انقلابی راکه بااین اصول بوجودآورده است این انقلاب رابایستی پیاده‌کنـده‌بازه‌رای تفریح خاطرتان مـیـگویم کارها این چیزها تحولات اجتماعی ......

س ـ شما هنوز وزیرنشده بودید ؟

ج ـ بنده معاون نخست‌وزیـرهستم . عرض‌کنم درضمن آن نـطق دوستان سابق بنده وواقعا" دوستانم بودند گفتندما بعضی اوقات میدیدیم توداری به یک جائی میرسی مثل اینکه داری یک‌آدم انقلابی چپ صحبت میکنی .میـرسیم به یک آستانه وبعدمیدیدیم که خوب حفظ کردی چیزرا . بنده درآنجـاخیلی کوشش‌کردم جانب مالکین رارعایت‌کنم واین پـیش‌آمدهائی که‌شده‌بودا ینهارابرای حفظ جامعه‌ایکه درآن زندگی میکنندضروری به آنـها معرفی‌کردم . ولی‌هیچ فراموش‌نمیکنم که آنجا وقتی میخواستم اسم ازمخالفین بیاورم...........

باشد به چه‌مناسبت این یک کلمه درانحصارآنهاباشد مااستفاده میکنیم ازاین کلمه .

بعله وهمانموقع آنشب مرحوم علم بمن گفت که شما بزودی وزیرکشاورزی خواهیدشد شاید همان شب با اعلیحضرت صحبت کرده بودندبا ایشان که بنده وزیرکشاورزی بشوم که البته خوب بعداً "اوضاع واحوال تغییرکرد. بهر صورت اطلاعات ارضی عرض کنم که واگذارکردن کارخانه عرض میشودکه ملی شدن جنگلها ، ایجادسپاه دانش ،ایجاد سپاه بهداشت وشایدسپاه ترویج آبادانی ومسکن شش تا بود شش اصل بود .

س - سهیم کردن کارگران ؟

ج - هان هان بله حالا بعله پس همان ب ود سهیم کردن کارگران درکارخانه ها ، که این شش اصل جزء پیشنهادی اعلیحضرت بودکه به رفراندوم ملی گذاشته بشودوبنام اصول قانون اساسی ایران شناختهٔ بشودکه احتیاج به تصویب مجلس هم دیگرنداشته باشد .قبل ازاینکه راجع به این زمینه درآن کنگره صحبت بکنم راجع به سهیم کردن کارگران درسودکارخانه صحبت میکنم . این را مثلاً اینکه بنده د رهیئت دولت تصادفاً " حضورداشتم که وقتی وزیرکار رسهیم کردن کارگران را درسودکارخانه عنوان کرد . این فکراعلیحضرت بودکه کارگرها هم بایستی درافزایش سودکارخانه مشارکت داشته باشند یعنی اگرسعی‌کنندکوشش کنندسودکارخانه برودبالا درآنچه که افزایش پیدا میکندیک پورسانتاژی شایدبیست درصدمتعلق به کارگرها باشد . اینهم جزء اصولی بودکه در هیئت دولت درکابینه مرحوم علم بعنوان مصوبه قانونی پذیرفته شد . وقتی کنگره تشکیل شد .

س - این کنگره درکجاست ؟ مثل اینکه درسالن بزرگ محمدرضاشاه بودیاآنکه در سنا بود ؟

ج - بله نخیر نخیر این درچیزتشکیل شد این درواقع کنگره اعضای شرکتهای تعاونی بود ده‌هزارنفربودند. آنجا اگربخاطرتان باشد تقی زاده آمدیک نطقی کردو تقی زاده درنطقش اعلیحضرت راستود . خیلی بداست که تاریخ رابخواهندازروی این ازاینجهت عرض میکنم یادآوری ها چیزکنم برای اینکه بعضی اوقات بخاطرآدم یک چیزهائی میآیدکه‌دقیق نیست وحیفش میآیدنگوید ولی‌احتیاط هم میکندکه بگوید‌شاید دقیق نباشد .

س - سرنخ میدهدبه آن محققی‌که چیز میکنـــد.. برودخودش پیدا کند.

ج - بله مثل اینکه تقی زاده درآن نطقش گفت اززمان کوروش به اینطرف هیچ پادشاهی پیدا نشده که این کرامت را نسبت به کشاورزانش بکند. یک بیانی دراین مفهوم مثل اینکه کرد بهرحال کسانیکه درصددتحقیق هستند میتوانندبه نطق تقی زاده مراجعه کنند . وتقی زاده میدانید یک آدم بااحتیاط بود یک آدمی وقتی هم این نطق راکردپیرمردبود وخیلی بااشکال هم خودش را رسانده بود پشت تریبون .

س - کارگردان این کنگره کی بود ؟ آقای ارسنجانی بود ؟

ج - خودارسنجانی بود بله . منظورمن اینستکه تقی زاده دیگ ردرسنی نبودکه محتاج تملق باشد فرض بفرمائید دیگرشایدتسلیم متملق نسبت به رضاشاه بود امانسبت به محمدرضاشاه اینطورنبود . خصوصاً " دیگرسنین آخرش . بهرحال کسانیکه درصددتحقیق هستندبه این نطق تقی زاده توجه بکنند خب impression تقی زاده را نسبت به اینکارتوجه میکنند . وبهرحال اعلیحضرت درآنجانطقی که کردکه خیلی نطق جالبی کرد نطق خوبی کردپیشنهادکردبه ملت ایران وگفت که من این شش اصل رابه راءی عمومی ملت ایران میگذارم . برای خاطراینکه خب یک مقاومتهائی نسبت به همش میشد درافکار .کافی نبودکه تصویبنامه قانونی بگذرانند . کافی نبود که حتی مجلس تصویبش بکند .شاه میخواست که این بعنوان یک خواسته عمومی و یک مطلبی که موردتاءیید عمومی هست درافکارتلقی بشود . اینکه این رابمعرض رفراندوم گذاشت ودرخواست کرداز مردم که راجع به این موضوع راءی مثبت ومنفی شان را بدهند . آنموقع هنوززنها درراءی شرکت نمیکردند . روز ششم بهمن بنده معاون نخست‌وزیر بودم عرض کنم که راءی گیری شروع شد چندین میلیون حالا بهرحال درواقع مثل اینکه تمام اشخاصی که حق راءی داشتندمنهای یک اقلیت خیلی معدودی که خودداری کرده بودند همه راءی دادند . وارسنجانی اینجا یک تدبیری هم اتخاذکرده بودگفت هرچندزنها حق رای دادن ندارندوراءی شان بحساب نمیآید اماچه اشکال داردکه مایک صندوق علیحده‌ای هم برای آنها درست بکنیم . یک صندوق علیحده ای هم درهرحوزه ای برای زنان درست کرد،که زنها علیحده میرفتندراءی میدادند واینکه حساب راءی زن ها هم معلوم باشد .

مسئله ی تعداد آراء جالب نیست آن چیزیکه خیلی جالب هست شوق وذوقی بودکه درآن روزمخصوصا" مردم ازخودشان ظاهرکردند . واقعا "یک جشن بود واقعا" مردم مثل اینکه یک جشنی گرفته بودند به آن صورت این رفراندوم برقرار شد .بهرحال بایک تعداد آرای خیلی قابل ملاحظه ای چندین میلیون این مطلب تصویب شدوبعنوان اصول قانون اساسی این شش اصل شناخته شد . خب فکرمیکنم رئوس فعالیت های کابینه اول مرحوم علم راتاحدودی که من ناظربودم ودخیل بودم برای شما عرض کرده باشم .

س- نقش سفارت آمریکا دراین شش ماده چیزی بود یانبود ؟ تاآنجائی که....

ج - بنده هیچ نمیدانم شایدفقط همینطوریکه عرض کردم سابقا" حضورتان آنها همیشه اصلاحات ارضی رابعنوان یک ضرورتی برای جامعه ایران میشناختند امایقینا" این اقدامات کمکی وهمراهی بااصلاحات ارضی مربوط به سفارت آمریکانبود . اینها چیزهائی بودکه تراوش فکرهمکاران مرحوم علم بود . شاید فکرهمان مسئله سهیم شدن کارگران درسود کارخانه مربوط به دوستان مرحوم علم نمیشود ازطرف خودا علیحضرت بود یعنی همش مربوط به همکاران مرحوم علم بود وهمه فکرمیکردندکه بایستی برای توفیق اصلاحات ارضی اینگونه اقدامات انجام بشود . دریک موردش که مربوط بشخص خودمن بودمسئله خانه های انصاف که بعدا" برایتان توضیح خواهم داد . آن دیگریک مطلبی نبودکه کسی بتواندراجع بهش حرف بزنند برای اینکه فکرمن بود دریافت من بود ابتکارمن بود واحتیاط من در اجرایش بود که بعدبرایتان شرح خواهم داد. بهیچوجه سفارت آمریکا دراین مسائل دخالت نداشت . همین ضرورت اصلاحات ارضی که قبلا"هم اشاره کردم آن البته من احساس میکردم که آمریکائی ها به آن توجه دارند .

س- چون بعضی ازطرفداران آقای دکترامینی گفتندکه درسفری که اعلیحضرت آمریکا رفته بودندگفته بودنداینکارهائی که میخواهددکترامینی بکندمن خودم ترتیبش را میدهم وبنابراین ایشان رامرخص کنیم وکابینه جدیدی بیاید روی کار .

روی این حساب من این سئوال راکردم .

ج - نخیر . نخیر . نمیدانم مرحوم اعلیحضرت درزمان امینی به آمریکا رفتند ؟

س- مثل اینکه یک ملاقاتی آنجا بوده وزمان کندی اگراشتباه نکنم .

ج - مثل اینکه زمان کندی اعلیحضرت دروین باکندی ملاقات‌کردند . فکرنمیکنم فکرنمیکنم درزمان دکترامینی اعلیحضرت‌آمریکانرفتند . رفتند ؟

س- نمیدانم .

ج - نخیرفکرنمیکنم نخیر . نخیر .

س- صحبت ازیک ملاقاتی یاتماسی بوده حالا بعداً "

ج - نخیر ، نخیر ، نخیر ، نخیر نخیر بله‌بهرصورت‌آنچه که .....

س- یک سئوال دیگری که اینجا میخواستم بکنم یا ازهمین سخنرانی کنگره بودیا یکی ازآخرین نطق های ۲۸ مرداد که یکهو مثل اینکه صدای اعلیحضرت و تن صداشون وطرزصحبت‌شان عوض شده بود آن طرزصحبت ملایمی که‌همیشه توی رادیو روز عید اینها میکردند تبدیل شده بودیه یک‌صدای تقریباً " انقلابی یاحالات بلندصحبت‌کردن . این درآن زمان جلب‌توجه کرد بحثش میشد .

ج - نمیدانم حالا کدام نطق موردتوجه‌شما هست . اماشایددرسال ۱۳۳۹ که‌نبود ۴۰ بودشایددرست اعلیحضرت درست‌آمدنددرسمت‌خیابان ژاله آنجا آن سمت‌ها اسمش چی بود آنجائیکه حالا ساختند وخیلی ؟

س- فرح آباد ؟

ج - همان نزدیکها بهرحال اجتماع خیلی عظیمی آنجافراهم کرده بودندواعلیحضرت نطق میکرد من شرکت‌داشتم همانطوریکه میگوئید اعلیحضرت نطق که میکرد صداش‌رابلندکرد واتفاقاً " منهم تعجب‌کردم برای اینکه اعلیحضرت‌شاه اینطورصحبت کرد. بله نمیدانم جریانش چی بود ؟ نه موردبحث بین ماهاقرارنگرفت من بودم مرحوم‌علم بود مهدی شیبانی بود دکترسقری بود .

س- انگار شاه تغییر کاراکترداده یک همچین حالتی ؟

ج - بعله یک همچین درسته ، درسته . عرض کنم که یک همچین چیزی من خاطر هست هنوز . ولی فکرنمیکنم تغیرکاراکتر شایداصلا" ظهورش ونطقش درآنجاآن خودا و آن یک معنائی داشت والا تغییرصدایش اینها هیچ اثری نداشت . بهرصورت دیگراقدام مهمی الان بخاطرم نمیرسددرکابینه مرحوم علم‌در کابینه اول مرحوم علم انجام پذیرفته باشد . چرا ،چرا خاطرم آمدتوجه دولت بودبه ناراحتی های دانشگاه . دانشگاه البته تحت تاءشیرتحریکات خارجی درهمان موقع مخصوصا "که درفارس غائله ای داشت بوجودمیآمد درش یک ناراحتی هائی‌ظهورپیداکرد . البته این ناراحتی هادنباله همان ناراحتی هائی بودکه زمان امینی هم شروع شده بود . مطلب جالب برای ذکرحضورجنابعالی ازنظرشخص خودبنده اینستکه من دردانشگاه تهران درس میدادم . دانشگاه‌وقتی که شلوغ شد مرحوم علم بمن consigne سفارش کرد گفت شمادیگرنروید درس ندهیدامروز . به ایشان عرض کردم نه من درسم راتعطیل نمیکنم بنده درس میدهم . یک روزیکه شلوغ بود آشوب بود پلاکاردهائی جلو دانشگاه چسبانده بود ند.

س- موضوع چی بود ؟

ج -" اصلاحات ارضی بله دیکتاتوری شاه نه ." ولی حقیقتش تحریکات بود راجع به اصلاحات ارضی . بنده بااتومبیلم آمدم واردانشگاه بشوم دیدم این پلاکارد خب من اگریک معلم ساده‌بودم اشکال نداشت اززیراین پلاکاردردبشوم . امامن معاون نخست وزیرهستم نمیتوانم اززیراین پلاکاردردبشوم اتومبیل رامتوقف کردم آمدم پائین تصادفا" یکی ازشاگردهای وز'دارم آنجاایستاده بود وشایدهم منتظرمن بود بهش گفتم بروید بالااین را ببرید خیلی جسورانه‌بوداین مطلب . این جوان هم فورا" رفت بالا وبریدآمدپائین‌و به راننده ام گفتم یک کبریت هم بزنیدزیرش ، کبریت زد السو شد سواراتومبیل شدم‌رفتم سرکلاس . رفتم سرکلاس‌سرکلاس‌بنده یادم هست نه نفر ده نفرآمدند آنروز .

س- بجای ؟

ج - دانشجویان کلاس من ۲۵۰ نفربودندولی معمولاً ۱۸۰ نفر ۱۹۰ نفر حاضر میشدند خیلی‌علاقه داشتندبه‌درسم . ولی وقتی رفتم سرکلاس هشت نفر نه نفر نیآمدند . درنظرداشته‌باشیدکه این همه‌جمعیت کلاس نبودکه من میخواستم بیآیند این یک تعدادمعدودی بودندکه جلوگیری میکردندکه ازاینکه دیگران بیآیندو همیشه دراین مواقعی که اعتصاب وگلـه هست یک مقدارهم ملاحظات ورودربایستی‌ها هست یک مقداری فشار است یک مقدارهم ملاحظه ورودربایستی هست ولی باوجود براین هشت نفر نه نفرآمده بودند واین خیلی‌مهم بود که‌سردرس یک وزیری یک معاون نخست وزیری که دانشجویان هم بااومخالف هستندمعذالک هشت نفر نه نفر بیآیندبنشینند . چند دقیقه ای من صبرکردم بینم کسی دیگربیایدیاکسی نیاید وبهرحال هم جمعیت شایدبیشتراز بهرحال ده دوازده نفرنبود .من شروع کردم درسم را عنوان کردن مثل اینکه همه هستندسرکلاس درسم را شروع کردم درهمین موقع یک عده ای ریختندتوی کلاس آن بالا دادوبیداد . ولیکمن بااحترام ما ازشما دعوت میکنیم کلاس را ترک کنید حرمت بگذارید به تصمیم‌دانشجویان ، دانشجویان تصمیم‌اعتصاب گرفتند وشروع کردن زدن ومیزشکستن اینها . من دیدم فایده ندارد . حالانمیدانم دم درب آمدندیک عده ای اینها رابردندبیرون یاخودشان خسته شدندرفتند من هم درسم راادامه دادم . آخرکلاس اعلام کردم گفتم . من هفته ای سه ساعت درس داشتم . گفتم جلسه آینده حاضروغائب خواهم کرد وهر کسی سه جلسه ازاین به‌بعدغیبت داشته باشد امتحانش نخواهم کرد . بلندشدم رفتم ازدرکلاس بیرون . دوروزبعدش بازدرس داشتم مرحوم علم بمن میگفت‌که حالا چه دیوانگی است‌که تومیکنی چرامیروی ؟ گفتم مسئله پرنسیپ است من گفتم درسم را ادامه میدهم به رئیس مدرسه اعلام کردم گفتم من درموقعیکه معاون نخست وزیرهستم درسم راادامه میدهم وحالاکه اعتصاب هست وبچه هااعتصاب کردند من اگرنروم تسلیم حرف آنهاشدم وواقعش همین است دیگر والا من که آمادگی خودم رابرای ادامه درس اعلام کردم اگرآمادگی خودم رابرای ادامه‌درس اعلام نکرده بودم وبه رئیس دانشکده گفته بودم که‌من امسال درس‌نمیدهم صحیح بود اما وقتی گفتم من درس میدهم اگرامروزنروم

این تسلیم به این چیزها . خطردارد . گفتم خب بلا آخره خطرداردالبته . بنده رفتم سرکلاس عرض کنم که البته دم کلاس شلوغی بود وعرض کنم بهرحال هشتادنودنفر آمدندسرکلاس گفتم در کلاس را بستندشروع کردم حاضروغائب کردن ،حاضروغائب کردم غائبین راا سمشان را نوشتم درسم را شروع کردم و دادم .گفتم خوب آنهائی که نبودند بدانند امتحان نخواهندشد . جلسه دیگر که رفتم دیدم رئیس دانشکده هم هست رئیس دانشکده هم آنموقع عمیدبود اصلا" چون دردولت شرکت نکرده بودیک عقده ای هم داشت . بمن گفتند که خب آقا شما با اینها مدارا بکنید . گفتم هیچ مدارائی ندارم بکنم . شما بدید شما اگرمیدانیدکه ازاینها امتحان کرد بدهیدبه معلم دیگرامتحان کند . بنده به رئیس دانشکده گفتم نه آنهائیکه غائب هستندازنظرمن غیرقابل امتحانند . رفتم سرکلاس شروع کردم بدرس دادن جمعیت دیگرحالا زیاداست صدده بیست سی نفر صدوسی چهل نفرجمعیت است ولی یک عده ایکه پشت درهستنداینها اطلاع دادندکه ما بایدحتما " امتحانمان را بکنند فـــــــــلان . درهمین موقع دیدم که رئیس دفتر آمدتوی کلاس گفت که آقای رئیس دانشکده میخواهندبیایندتوی کلاس . گفتم میخواهند بیایند ،بیایندبنشینند. عمیـــد آمدوخواست صحبت کند گفتم بفرمائیـد بنشینید درسم که تمام شد اگرصحبت دارید صحبت کنید . خیلی آمـــرانه باهاش صحبت کردم . درسم رازودترتمام کردم گفتم که من جلوی دانشجویان وآقای رئیس دانشکده میگویم من وظیفه ام رادرمقابل دانشجویان باصحت انجام دادم بموقع درسم را دادم بدرستی امتحان کردم بدرستی امتحان میکنم ازدانشجویان ودانشکده هم هیچ چیزی انتظارندارم غیرازادب ودیسیپلین . روزی آمدم سرکلاس یک عـــده ی معدودی بودند عده ای حاضرنبودند اخطارکردم گفتم نمه بیآیندروزدیگر ، عده ای نیامدندگوش نکردند اطاعت نکردند نمره اینها نخواهندداشت درمـوقع امتحان آقای رئیس دانشکده شما حرفی .. خواست حرف بزنند گفتم نه (؟) مطلب من همیناست شما میتوانیددر شورای دانشکده بنشینیدوغیرازاین تصمیم بگیرید حرف من هم همین است . ما با این قاطعیت موجب شدکه کلاسمان راهمیشه ادامه دادیم . هیچوقت هیچ اعتصابی درمورد من

اثرنکرد هیچوقت . شاگردها هی اعلام اعتصاب میکردند اما من سرکلاسم میرفتم درس هم میدادم شاگردانم ممکن است یک تعدادیشان کم میشد ولی بهرحال درس ادامه داشت . وبهرصورت خـــــوب ناراحتی که دردانشگاه بوجودآمد جزو ناراحتی هائی بودکه درجامعه وجودداشت . امابشما عرض کنم بعدازکنگره ششم بهمن ومخصوصا " سالهای بعد دانشگاه آرام شد واین اصول ششگانه انقلاب و مخصوصا "اجرایش برای من محسوس بود که درتسکین احساسات مردم ومخصوصا " درخلع سلاح کردن اشخاصی که برعلیه رژیم صحبت میکردندخیلی‌موءثربود برای اینکه چند سال دردانشگاه‌واقعا "خبری نبود . من بشما عرض بکنم که تحریک بجای خود اما زمینه مساعدونامساعدهم برای قبول یانفی‌واپس‌زدن تحریک آنهم یک مطلب اساسی وصحیحی است .بله همینطوریکه عرض‌کردم مطلب‌دیگری الان بخاطرم نمیرسید و بایستی بپردازیم به کابینه دوم مرحوم علم .

س- وچگونگی ورودخودتان را ؟

ج - بله عرض‌کنم که نمیدانم روزآخربهمن بود یا اوایل اسفندبود.

س- ۳۰ بهمن بود .

ج - بله . البته بشما عرض‌کردم که بعدازآن نطقی که من درشیرازکردم مرحوم علم بمن گفت‌که شمادرکابینه آینده وزیر کشاورزی هستید وفکرمیکردکه من از طرف‌شاه کاندیدمیشوم برای اینکه چیزرا باصطلاح قانون اصلاحات ارضی را اجرایش‌راادامه بدهم . امادرهمان کابینه اول مرحوم علم ارسنجانی رفت ؛مثل اینکه ریاحی بلا فاصله جایش‌رانگرفت .

س- ارسنجانی شنیدم درکابینه دوم هم بوده است درآن روزهای اولش ؟

ج - نخیر . نخیر . نخیر . ارسنجانی حتی بعدازکنگره استعفاکرد .بعدازکنگره استعفا کرد . عرض‌کنم که نخیر درکابینه دوم هم‌نبود وریاحی بود وریاحی شد درست . عرض‌کنم که من‌خب ، مترصدبودم که درکابینه بعدی که بهرحال کابینه اجرای اصول انقلاب است .آن کابینه دوم باصطلاح کابینه اجرای اصول انقلاب دیگرتلقی میشد . چون درکابینه‌اول اصول انقلاب نهاده شده بود ودرکابینه دوم بایستی این

اصول اجرا بشود règlement بشود . بنده تاچندروزقبل ازاستعفای دولت فکرمیکردم که بنده وزیرکشاورزی احتمالاً میشوم اما چندروزقبل مرحوم علم به رسول پرویزی که یکی ازدوستان من بودگفته بودکه فلانی وزیردادگستری در کابینه آینده خواهدبود . که خودمرحوم علم مستقیماً بمن گفت این حرفی بودکه بوسیله رسول پرویزی اززبان مرحوم علم شنیده بود . روزی بودکه اعلیحضرت رفته بودآب علی ومرحوم علم استعفایش رافرستاد یعنی عصری بنده راخواست وبه بنده گفت که ما میخواهیم استعفاکنیم وفرمول استعفا راهمانموقع من نوشتم وهمراه خودش برداشت برد . وقتی که مرحوم علم استعفاکرد استعفانامه ن راتنظیم کرد بردبه هیئت دولت من گفتم بنابراین بنده هم مرخص هستم . گفت بله شما هم مرخص هستید . هیچ اشاره ای به اطلاع راجع به کاندیدا بودنم برای وزارت دادگستری اصلاً نه اوکرد نه من اشاره ای کردم آخر صحیح هم نبود . مرحوم علم رفت استعفایش راکردوآمد بنده هم برخلاف رسم کاغذوچیزهایم را برداشتم ریختم توی اتومبیل وبردم منزل ازمنزل هم رفتم کنفرانس . اینجا عرض کنم برخلاف رسم برای خاطراینکه آخر قاعده اش اینستکه معاون نخست وزیربعدازاستعفای نخست وزیرمیماند تادولت جدیدبیاید تحویل نخست وزیر جدید نخست وزیری را میدهدبعداجازه میگیردومرخص میشودمیرود .

س - یعنی اگردرآن بینا بین اتفاقی پیش بیاید چه میشود وقتیکه ؟

ج - همین برای اینکه این اتفاق پیش نیاید اینکاررا میکنند .

س - یعنی این اختیاری هم آنوقت خواهدداشت ؟

ج - خوب بله دیگر اختیاربرای مقابله با همین پیش آمدهای فوق العاده هست والا اختیار برای اداره مملکت که ندارد ولی برای همین پیش آمدهای فوق العاده است . بهرصورت فرداصبح به بنده اطلاع دادندکه نخست وزیررا ملاقات کنید بنده هم ملاقات کردم به بنده ایشان گفتندکه شما وزیردادگستری هستید بهرحال کابینه مجددمرحوم علم ترکیبش با ترکیب کابینه اول فرق داشت . مرحوم نصراله انتظام دیگرنبود .عرض کنم که دکتر طاهری نبود . دکترجهانشاهی ....

س- دکترضیائی ؟

ج - دکترطاهر ضیائی نبود . دکترجهانشاهی نبود . عرض‌کنم که وزارت‌بازرگانی ووزارت‌صنایع ادغام شد ویک وزیرجدیدبنام وزیراقتصاد آمد آن دکتر عالیخانی

س- این فکراین ادغام ازکجا آمده بود ؟

ج - شایددنباله همان که مقررات اقتصادی مملکت‌بایستی ثابت‌بشود گفتند یک وزارت‌اقتصادبایدبوجودبیاید . به‌اضافه اقتصاد وصنعت‌گفتندبایستی باهم توأم باشد بهترتوأم بودنش‌ازنظرهم‌توسعه تجارت‌هم ازنظرتوسعه وآینده‌صنعت درآنموقع گفتندبهتراست بهمین جهت ...

س- میفرمائید گفتند یعنی مثلاً" .....

ج - گفته شد یعنی توی همان دولت عرض‌کنم که ....

روایت کننده ــ دکتر محمد باهری

تاریـــخ ــ هشتم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۹

ج ــ وزیر کشور بجای سپهبد عزیزی

س ــ امیرعزیزی

ج ــ بله که مأمور استاندارخراسان شد ــ پیراسته شد وزیر کشور. وزیر بهداری کماکان دکتر ریاحـــــی بود وزیر خارجه عباس آرام بود ــ وزیر جنگ سپهبد نقدی نبود مثل اینکه کفیل وزارت جنگ صنیعی شـــد وزیردارائی کماکان بهنیا ماند ــ وزیر فرهنگ دکتر خانلری بجای خودش ماند و

س ــ جهانگیر تفضلی مثل اینکه . .

ج ــ بله ــ سابقاً عرض کنم که امورتبلیغات به‌اصلاح تحت نظر اداره کل رادیو و تبلیغات بود و مسئولیتش بعهده معینیان بود که آنوقت معاون نخست‌وزیر بود او هم . اینده فعد امور تبلیغات بعهده ــ جهانگیر تفضلی شد ــ وزیرمشاور و مسئول امور تبلیغات شد . معینیان شد وزیر راه . فراموش میکنم درکابینه اول مرحوم علم وزیر راه مهندس رجبی بود ولی حالا شد آقای معینیان

س ــ راجع به این آقای پیراسته وعالیخانی که تازه وارد کابینه شده بودند اگر یك مختصری بفرمائید کـــه چی‌بودند ــ چه خصوصیتی داشتند

ج ــ بله حالا اصلاً راجع به‌تمام آدمهائی که نو وارد شده بودند بهتان عرض میکنم . ضمناً تکمیـــل بکنم بنده هم بعنوان وزیر دادگستری انتخاب شدم ــ دکتر خوشبین هم که وزیر دادگستری بود شـــد وزیر مشاور . اما عرض کنم که جهانگیر تفضلی از روزنامه‌نگارهای کهنه‌کار و قدیمی بود که بلافاصله بعد از رفتن رضا شاه شروع کرد به روزنامه‌نویسی . مثل اینکه روزنامه پیکار را مینوشتند

س ــ "ایران ما" را هم مثل اینکه . .

ج ــ بله ــ آنموقع‌ها مثل اینکه روزنامه پیکار را مینوشتند با همراهی خسرواقبال . اصلاً آنموقع یك حزبی

داشتند بنام حزب پیکار که جنبه ناسیونالیستی داشت . جهانگیر تفضّلی بهرحال در سالهای بیست تاسی تاسی ود وخب جزو فعالین عرصه سیاست ایران بود و توانسته بود خودش رابه شاه نزدیک بکند و در راه مقاصد شاه خب فعالیت میکرد کار میکرد . آدم باذوقی بود — شعرهم قشنگ میساخت آن تصنیف زهره جانم را او ساخته — شنیده ید؟ متاسفانه من ندارم ولی تصنیف خیلی قشنگی است که توی رادیو هم میخواندند

س — آشنائی قبلی هم با آقای علم داشت؟

ج — بله — عرض کنم که از همان موقعها با مرحوم علم آشنائی داشت و با خانلری آشنائی داشت و توی سخن کار میکرد چیز مینوشت . خب با چپ ها هم ارتباط داشت ولی چپ نبود شاید چپ ها هم تبولش نمیداشتند برای اینکه خیلی آدم چیزی نبود که چپها بتوانند باهاش همکاری کنند . بهرصورت یک مردی بود که توی تمام سوراخ سنبه‌های سیاست وارد میشد ودرتمام مجالس و محافل برای خودش یک دوستان و یک همکارانی درست میکرد . بعد از بیست هشت مرداد یکمک مرحوم علم نماینده مجلس شد . اینکه میگویم نماینده مرحوم علم بهرحال نماینده علم جای خودش را در زابل به او داد . یعنی خودش انتخاب شد بعد این نفر دوم شد . او خودش استعفاکرد و او آمد جایش . بعداً بعنوان سرپرست محصلین انتخاب شد و به اروپا فرستاده شد . البته بنده نمیتوانم یک ارزیابی صحیحی راجع به فعالیت جهانگیر در زمان سرپرستیش بکنم. بیشتر او به جنبه‌های سیاسی وانتریک — های سیاسی دربین دانشجویان اهمیت میداد . یک مرد خیلی آنتریکچی هست . بهرصورت مرحوم علم بنام یک آدمی که در کار تبلیغات میتواند مؤثر باشد او را آوردش و کردش وزیر مشاور و مسئول تبلیغات . من بهرحال حالا راجع به کارش بعداً صحبت خواهیم کرد . دکتر پیراسته او هم از اکتیویست های خیلی کهنه کار بود . دکتر پیراسته قاضی دادگستری بود

س — مهدی پیراسته بود

ج — دکتر مهدی پیراسته بود . قاضی دادگستری بود — دادستان تهران شد . دادستان دیوان کیفر شد درجوانی و در این مشاغل توانست خودش را به اعلیحضرت نزدیک کند و کارش را با مقاصد اعلیحضرت تطبیق بکند . با والاحضرت اشرف هم نزدیک بود و نزدیک شد . بعد به نمایندگی مجلس

انتخاب شد . در مجلس جبهه ضد مصدق راداشت ـ ضد رزم‌آرا داشت ضد قوام السلطنه داشت ضد مصدق داشت

س ـ به اصطلاح جناح درباری بود

ج ـ درباری نبود شاهی بود دیگر ـ طرفدار مقاصد شاه بود . عرض کنم که بالاخره بعد از حکومت مصدق مثل اینکه بازنماینده مجلس شد ولیکن بعداً دیگر به نمایندگی انتخاب نشد و یک چند سالی آمد اروپا و بعد برگشت و معاون وزارت کشور شد و بعد از معاونت وزارت کشور استاندار فارس شد . در استانداری فارس دکتر امینی داشت تعقیب میکرد ـ پرونده ای برایش درست کرده بودند در بازرسی آوردند و به بنده نشان دادند که وانی که برای کاخ استانداری فارس خریدند این وان مثلاً رعایت اصول مزایده و مناقصه درش نشده . مطلب این بود که ملکه انگلستان مهمان پادشاه ایران بود و خب میرفت شیراز عجله بود بایستی یک چیزی برایش بسازند یک خانه‌ای یک مسکنی یک چیزی برایش بسازند که وارد میشود . خب یک جای مناسبی باشد . حالا شاید بعضی ازمقررات مزایده و مناقصه این چیزهائی که درخرید های دولتی است رعایت نکرده بودند . در یک معامله مثلاً کوچک دههزارتومن ـ پنج‌هزارتومن ـ شش‌هزارتومن . حالا درزمان امینی مثلاً رفته بودند بعنوان مبارزه با فساد یک گزارشی تهیه کرده بودند برای این که خلاصه سوء استفاده شاید کرده باشد تخلف کرده ـ خلاف قانون کرده . البته موقع بازرسی این گزارش را آورد پیش من یعنی آماده شده بود که بنده معاون نخست وزیر بودم و رئیس بازرسی آورد و این گزارش را بمن ارائه داد وقتی خواندم گفتم بیندازید شر دورآقا بندازش دور. ودراینموقع پیراسته استاندار خوزستان بود و در موقعی که علم کابینه دومش را تشکیل میداد ایشان آمد وزیر کشور شد . این هم ضمناً بهتان عرض بکنم که درموقعی که در کابینه اول بنده معاون نخست وزیر بودم بعضی از تشکیلات را حذف کردم. از جمله بازرسی نخست وزیری بود . به بنده گزارش دادند که یک بازرسی کل کشور هست تحت نظر وزیر دادگستری ـ یک بازرسی شاهنشاهی هست تحت نظر سپهبد یزدان پناه ـ یک بازرسی هست در نخست وزیری اینهمه کار برای چی است ـ به چه مناسبت . یک بازرسی کافی است آنهم بازرسی کل کشوراست . جنبه قانونی دارد . این بازرسی های دیگر منحل شود . نخست وزیر پذیرفت و بعرض رساند و هردو بازرسی را منحل کردند و چقدر صرفه جوئی بود در بودجه دولت . یا مثلاً در نخست وزیری یک اداره‌ای داشتیم بنام اداره امور. ده بیست نفر نشسته بودند و نامه‌هائی

که از ادارات مختلف و از اشخاص می‌آمدند ارسال مراسله میکردند . جواب هم که می‌آمد فکر میکردند این جواب را به کجا باید بفرستند ـ میفرستادند به یک جای دیگر. ومن یک موضوعی خاطرم هست یکی از فرماندار یها نوشته بود به نخست وزیر ـ نخست وزیر نوشته بود به وزارت کشور ـ وزارت کشور نوشته بود به آن فرماندار از او جواب گرفته بود برای ما هم فرستاده بود . باز از دومرتبه اداره امور عین این جواب را فرستاده بود برای فرمانداری ـ اصلاً نمی خواندند دن نمیدانم وضعیتی نبود . ... احتیاج به اداره امور نداریم هرکسی مکاتبه دارد با نخست وزیری خب با وزارتخانه مربوط بکند . بعد یکی دو نفر منشی نگه داشتیم بقیه اداره ـ امور راهم منحل کردیم. تمام سازمانهای زائدی که موجب بوروکراسی بود تمام را بنده در دوره کابینه اول مرحوم علم که معاون نخست وزیر بودم تعطیل کرد . بهرصورت این بود سابقه پیراسته اما

س ـ عالیخانی

ج ـ عالیخانی عرض کنم که یک جوانی بود که اقتصاد را با تیتر دکترای دولتی در پاریس خوانده بود خیلی با هوش بود . مثل اینکه کاریر اداریش در سازمان امنیت بود ـ مسئول بررسیهای اقتصادی بود

س ـ بین المللی مثل اینکه

ج ـ بین المللی یا اقتصادی درست نمیدانم. در شرکت نفت هم مثل اینکه میرفت و می‌آمد

س ـ در دفتر اقتصادی آنجا

ج ـ بله آنجا باید کارش باشد . عرض کنم که

س ـ چهجور به آقای علم معرفی شد ؟

ج ـ والله دکترعالیخانی چون مثل اینکه زمانی درس می‌خواند دکتر جهانگیر تفضّلی سرپرست محصلین بود آنجور آشناباهاش بود . معرفی اش کرده بودند . جهانگیر تفضّلی راجع به این قبلاً صحبت کرده بود . اما فکر نمیکنم صرف صحبت جهانگیر تفضّلی موجب شد که ایشان بعنوان وزیر کشورانتخاب بشود . برای خاطراینکه گویا کسان دیگر هم راجع بهش صحبت کرده بودند راجع به صلاحیتش حرف زده بودند و تحت تاثیر صحبتهای دیگران شاید خود اعلیحضرت هم توجه داشته و خواستند یک فکر نوئی یک آدم نو آوری را بیاورند و این را آوردندش

س — خیلی جوان بودید یکر — سی و دو سه سال شاید بیشتر نداشت

ج — خیلی جوان بود . بله — شاید جوانترین وزراء بود دیکر — شاید بله جوانترین وزراء بود آنموقـــع . بله بهرصورت ما بعد ازظهر بود که به اعلیحضرت معرفی شد یم و یکساعتی جلسه هیات دولت با حضـور اعلیحضرت تشکیل شد

س — خب این ژاکت را داشتید دیکر از دفعه قبل

ج — بله — نه حالا داستان ژاکت حالا اسم این ژاکت را آورد ید برایتان عرض کنم. خب اینها البتـه از نظر تاریخی خیلی مهم نیست ولی خب کسانیکه

س — خب تاریخ اجتماعی است

ج — گوش میکنند بد نیست بهرحال برایشان تفریح است . یکی از اعیاد داشت میرسید . رئیس حسابداری آمد به بنده گفت که شما لباس دارید ؟ گفتم که لباس چی ؟ گفت که پس فردا سلام است و شما بایستـی با لباس ملیله دوزی شرفیاب بشوید حضور اعلیحضرت برای سلام . گفتم نه بابا همینطور میرویم . بـا همین لباس آمده یم ومیرویم. من فکر کردم که باز این یك تفننی است — یك لوکسی است — اشخاصـی که بخواهند مثلاً بخودشان یك چیزی ببندند ازاین لباسها می پوشند — از این لباسهای ملیلـه دوزی . گفت این پروتوکل است حتماً باید بپوشی . خب آخه یعنی چه . شما مگر میشود یك قاعده اسـت توی آئیننامه است . شما حتماً بایستی لباس ملیله دوزی بدوزید و لباس ملیله دوزی شما هم عین لبـاس وزرا است وفرقی نمیکند . بهرحال من باز با خنده رد کردم . رفته بود به نخست وزیر گفته بود که فلانی کار لباس را شوخی میگیرد فکر میکند که تفنن است . مرحوم علم بمن گفت تو لباس داری یا نداری ؟ گفتم لباس چی ؟ گفت لباس ملیله دوزی. گفتم نه . گفت چرا تهیه نمیکنی دیر شد . خب دیگر ما بلافاصله فرستادیم پهلو آن زردوز بود و آمد و تهیه کرد برایمان .

اما باز از حوادث دوره معاونت نخست وزیری بحضورتان عرض میکنم جالب است این مطالب . عرض میشود که بودجه آبدارخانه ما آنموقع نهصد تومان — هزارتومان — هزارو دویست تومان درماه بود نخست وزیری

س — تقریبـاً چند نفر عضو داشتید ؟

ج — خیلی — شاید مثلاً صد و پنجاه شصت تا هم عضو داشتیم. خب آنکه مهم نبود . دیکران که چای — خودشان را میخوردند . بودجه آبدارخانه نخست وزیر. وزرای مشاور و معاونین و عرض کنم مهمانهـای نخست وزیر. عرض کنم یکماهی فقط به دوهزارو پانصد تومان رسید برای اینکه چندشب نخست وزیـر

مجبور بود توی نخست وزیری بماند وقتیکه مسئله همین آخوندها مطرح بود و اصلاحات ارضی و اینها و فرمانده ژاندارمری میآمد — رئیس‌شهربانی میآمد — فرمانده سازمان امنیت میآمد . اینها مسی — آمدند پیش نخست وزیر شام میخوردند و این چیزها . آن‌ماه ماهم بودجه‌مان به دوهزارو پانصد تومان رسید . عرض‌میشود که — و بعد از مطالبی که از نظر تاریخی قابل توجه اینست که‌ماه آخری که بنده معاون نخست وزیر بودم ماه رمضان بود و من آنموقع سلامتیم اجازه میداد و روزه میگرفتم دوستی هم داشتیم که رئیس‌رمز و محرمانه بود او هم روزه میگرفت و ما شب آنجا افطار میکردیم نان و پنیر . بنده آخرماه رمضان بود یادم‌روز به آخرماه رمضان بود بنده رفتم وزارت دادگستری — بعد تلفن کردم به آن دوستمان که این پول نان و پنیر ما بحساب نرود . گفت نخیر — پول نان و پنیر مادونفر درعرض‌ماه گذشته ماه رمضان صدو پنجاه تومان بود و بنده صدو پنجاه تومان را دادم که سهم شما راهم بحساب‌خودم گذاشتم . اینهم باز جالب است . باز مطلب دیگری که درخور توجه است از نظر تفنن اینست که کف سالن هیئت‌دولت پارکت بود — کثیف‌شده بود . من دیدم که زشت است کثیف است . فرستادم متخصص امور پارکت آمد و گفت که بیست و چهارپنج هزارتومان خرج میشود که تمیز کنند . فرستادم نجار آمد گفتم سنباده بیاور شاگردت راهم بیاور با سنباده کف پارکت را عوض‌کن گفتیم سنباده کردند . بعد گفتیم لاک الکل بکنید . درحدود شاید مثلاً هفتصد هشتصد تومان تمام شد . بدین ترتیب کاری که ممکن بود با بیست و چهارپنج هزارتومان با هفتصد هشتصد تومان تمام کردیم . از این لحاظ صرفه جوئیها زیاد درکار نخست وزیری میکردیم — درکار اداره مملکت میکردیم

س — دفعات جلسات هیات دولت چه جور بود — هفته‌ای چند بار بود

ج — هفته‌ای دومرتبه تشکیل میشد بطور عادی

س — چه روزهائی بود ؟ چقدر طول میکشید ؟

ج — والله خاطرم نیست که شنبه و سه شنبه تشکیل میشد — بله مثل اینکه شنبه و سه شنبه یا شنبه و چهارشنبه

س — بعد ازظهرها بود یا صبح بود ؟

ج — معمولاً بعد ازظهرهاتشکیل میشد . غیراز اینکه استثنائاً . مثلاً همان جلسه‌ای که استعفا می — خواستیم بکنیم صبح تشکیل شد . ولیکن معمولاً بعد ازظهرها تشکیل میشد

س- آنوقت دستورجلسه به چه ترتیب تهیه میشد . دستورجلسه‌ای بود یا اینکه

ج - بله دستور جلسه بود و چاپ میشد و جلوی همه کس گذاشته‌میشد و قبلاً هم اطلاع‌داشتند . بله دستور جلسه معین و مشخص بود روی دستور کار میکردند .

عرض‌کنم که همانطوریکه عرض‌کردم مقررات روی تصویبنامه قانونی بود برطبق تصویبنامه قانونی بود . تصویبنامه‌های قانونی بحث‌میشد صحبت میشد ولی تصویبنامه‌های عادی اسمش تصویبنامه مهری بود . تصویبنامه‌هائیکه جنبه قانونی نداشت . اینها را عرض کنم نخست‌وزیر می‌دید وقتیکه پاراف میکرد - یك پارافی میکرد و رد میکرد‌دیگر همه هم امضاء میکردند

س- آنوقت مناسبات در روابط وزرا با نخست‌وزیر و اعلیحضرت به چه ترتیب بود

ج - بله - حالا همین حضورتان عرض‌کنم . اصلاً عرض‌میشود که هیات‌دولت را نخست‌وزیر شخصاً اداره میکرد.شاید یکی دو مورد اتفاق افتاد که نخست‌وزیرغایب بود و هیات‌دولت را انتظام اداره کرد . عرض‌کنم که معمولاً وزرا پیش اعلیحضرت نمیرفتند مگر یك وزرای معینی -یك وزرا ی مشخص .من ازاینکه میگویم وزرای‌معین و مشخصی برای خاطر اینکه بنده وقتیکه وزیر دادگستری بودم بنظرم رسید شرفیابی من حضور اعلیحضرت‌چیز بی ربطی است . به مرحوم‌علم‌گفتم که خب من تمام مسائل را که میآورم پهلوی شما و شما تصویب میکنید . شما خودتان دیگربعرض اعلیحضرت برسانید دیگر- من‌دیگر چرابگویم؟ به شوخی به‌من گفت‌باید حتماً شرفیاب بشوید . خوه خیلی ها دلشان می خواهد بروند راهشان نمی دهند . توحالا هفته‌ای دو روز وقت داری نمی‌خواهی بروی ؟ "خنده‌ام گرفت معلوم شد که یك آدمهائی را وقت نمیدهند بروند نباید بروند . اما آدمهائی که بنده میدانستم میروند خب وزیر کشور میرفت

س- هفته‌ای دو دفعه ؟

ج - (؟) نمیدانم دیگرد ومرتبه مثل اینکه . بنده خودم هفته‌ای دومرتبه وقت داشتم. عرض‌کنم که وزیر جنگ هم که خب میرفت - وزیر خارجه هم که میرفت . وزیر اصلاحات ارضی هم میرفت . اما

س- وزیراقتصاد هم لابد

ج - نخیر- وزیراقتصاد و اینها مثل اینکه نمیرفتند . عرض‌کنم که وزیربهداری نمیرفت مثلاً وزیراقتصاد نمیرفت . وزیر دارائی میرفت - بسیارشان میرفتند

س ـ این وقت معمولاً برای چه مدتی بود . این وقت مشخص بود ؟ نیمساعت بود یک ربع بود یکساعت بود ؟

ج ـ خب معمولاً نیمساعت در توی به اصلاح دفتراوقات فاصله بین دو نفر تقریباً نیمساعت میگذاشتند ولی بعضی اوقات ممکن است بیشتر طول بکشد . بسته به این است که چقدر حرف داشتند چقدر کار داشتند . واقعیتش اینست که من کار جدی خیلی کم داشتم . وقتیکه میرفتم حضور اعلیحضرت بسختی میتوانستم مثلاً پانزده دقیقه بیست دقیقه ایشان را مشغول کنم و خجالت هم میکشیدم ولیکن بنده پیش خود مفکرمیکردم مزاحمشان میشوم برای چی ـ هرچی مطلب دارم میگویم بعد هم دیگر . حالا بعضی اوقات بهشان میگفتم . میگفتم مطلب دیگری ندارم ـ محضر اعلیحضرت خیلی هم مغتنم و خیلی عزیز و خیلی سعادت است اما مطلب دیگری ندارم و مزاحمتان نمیشوم

س ـ آنوقت نخست وزیر چه جور مطلع میشد که آقای علم از اینکه چه مطالبی گفته شده آنجاکه مسئله هم آهنگی برقرارشود

ج ـ حالا بهتان عرض میکنم. شخص بنده مسائل را قبلاً میبردم هیئت دولت . برای اینکه یک مطالب غیردولتی بود که البته قبلاً به نخست وزیر میگفتم . برحسب مورد یا بعد از اطلاع نخست وزیر یا بعد از تصویب هیئت دولت میبردم حضور اعلیحضرت . ولی دیگران فکر میکنم که غیراز این میکردند . اول میبردند حضور اعلیحضرت و رأی اعلیحضرت را میگرفتند و بعد میآوردند توی هیئت دولت . این کار کار پسندیده‌ای نبود برای خاطر اینکه خب رأی اعلیحضرت را شما بعد میآوردید در معرض شور و مشورت قرارمیگذاشتید

س ـ که عملاً لابد دیگرشورو مشورتی نمیشد

ج ـ خب بهرحال بعضی اوقات اگر کسی هم مقاومت میکرد ـ صحبت میکرد ـ میگفت نه میگفتند بعرض اعلیحضرت رسیده . خب اگر بعرض اعلیحضرت رساندید دیگر جای بحث وجود ندارد . ولی بنده درست غیراز این میکردم. همه مطالب را میآوردم و مطرح میکردم ـ مشورت میکردم و به تصویب میرساندم بعد میبردم بعرض اعلیحضرت میرساندم بنام مصوبه دولت و احتمال این را هم میدادم که اعلیحضرت مخالفت بکند . میگفتم خب اگر مخالف کرد بعد بهشان میگفتم هیئت دولت تصویب کرده بعد به یک صورتی ممکن بود بهم‌اش بزنم اشکالی نداشت ولی هیچوقت هم اتفاق نیافتاد . هیچوقت هم اینطوراتفاقات نیافتاد . هرچی در هیات دولت تصویب شد بردم پیش ایشان گفتند بسیارخوب .

فقط بعضی اوقات یك تصمیماتی برای جابجا کردن اشخاص بود و اشخاص خیلی مهم ــ آنهـــا را که احتیاج نبود در دولت مطرح کنم . با نخست وزیر مشورت میکردم نخست وزیر رأیش رامیگفت و خب ". نخست وزیر میگفت نه من دیگر منصرف میشدم ولی هیچوقت نشد اینطور باشد . جز در یك مورد . فقط مرا برحذر داشت من توجه نکردم و بردم بعرض هم رساندم و اعلیحضرت هم گفت کار خودت است . بعد هم برایتان عرض میکنم چه موردی بود .

اما در هیئت دولت وقتی که مطالب مطرح میشد یا مطلبی را نخست وزیر مطرح میکرد یا کس دیگری مطلب را مطرح میکرد هرکسی نظر خودش را میگفت . هرکسی یکمرتبه ــ دومرتبه برحسب ضـرورت رأی خودش را اظهار میداشت . بعد که رأی خودش را اظهار داشت آنوقت نخست وزیر تصمیمش را اعلام میکرد . هیچوقت من ندیدم

س ــ　این سبك آقای علم بـود ؟

ج ــ　بله ــ هیچوقت من ندیدم مرحوم علـم متشبث به رأی گیری بشود . منتجه‌ای از آراء عمومـــی ورأی خودش راترتیب میداد و آنرا بنام تصمیم دولت اعلام میکرد و همه هم امضاء میکردند خیلی کم اتفـــاق میافتاد کسی مثلاً مخالفت بکند . رأی اینطوری بود ــ به این صورت به این ترتیب کارش را انجـام میداد . بلـه عرض کنم که کابینه دوم مرحوم علـم مرکب از اشخاصی کـه بودند تشکیل شد . اولیـــن حادثه بزرگی که در دولت مرحوم علم در کابینه دومش اتفاق افتاد همان کنفرانس اقتصادی بود کـــه مقدماتش در کابینه اول مرحوم علم فراهم شده بود ولی در این کابینه به مرحلـه اجرا گذاشته شـد . این کنگره مسئولش عالیخانی بود وزیر اقتصاد ــ او میگرداندش . اعلیحضرت در افتتاح این کنگره نطق خیلی قشنگی کرد . هیچ فراموش نمیکنم صدایش در آن متن سنـــــا یك روحانیتی بخودش گرفته بود وعجیب است بلافاصله بعد از اینکه آن نطق را کرد من بلافاصله در کاخ مرمر شرفیـــاب بودم . و شرفیابی ام برای این بود که طرحهائی که داشتم ارائـه بدهم . البته این طرحهـــــا جنبه قانونی نداشت طرحهائی بود که البته نخست وزیر ازش آگاهی داشت ولی هنوز دولت اطلاع نداشت . خواستم طرحهایم را ارائـه بدهم . خیلی هم تفقّـد کرد . نشستیم مقابلشان . عرض کنم که من قبل از اینکه طرحهایم را بیان بکنم خواستم یك آپولوژی ای نسبت به اعلیحضرت کرده باشم بعد گفتم که نطق اعلیحضرت خیلی نطق درخشان وعالی ای بود و صدای اعلیحضرت مثل صدائـــی

بود که از آسمان میرسید . واقعاً اینطور بود — جنبه روحانی داشت . خب خیلی Touché شد . خیلی آدم با حیائی بود — خدا بیامرزدش خیلی Touché شد و گفت خب آخر محل نطق هم یك طوری بود که انعکاسش . . اینطور میخواست تواضع بکند . گفت محل نطقم این طور بود که . . . اما اینکه میگویم نطق مهمی بود من با شما یك قرار جوابی از آقای علم داشتم . من به مرحوم علم گفتم شما عقب نشینی کردید مرحوم علم گفت بله امروز عقب نشینی کردم بعد میگویم چرا جوابش را هم میدهم بتو. حالا اینجائی است که من جواب از مرحوم علم می شنوم بمناسبت است . اعلیحضرت در این نطقش گفت "ما دیگر اجازه نمیدهیم که زن مثل مجانین باشد — مثل محجوران باشد — ما میخواهیم که زن از تمام حقوق سیاسی و مدنی معادل مرد برخوردار باشد" و عرض کنم که "در انتخابات بتواند شرکت بکند — رأی بدهد بتواند نماینده مردم در تمام سطوح باشد و این حثیت انسانی که متعلق به زن هست و نگذاشتند ازش برخوردار باشد ما میخواهیم زن برخوردار ازش بشود."

س— این مناسبت این صحبت در کنفرانس اقتصادی را متوجه نشدم . . .

ج — خب دیگر نطقی میخواست بکند نطق سیاسی بود این مطلب را هم گفت . این هم ضمناً بهتان عرض بکنم . یکی از حوادثی که اواخر حکومت مرحوم علم اتفاق افتاد هفدهم دی بود . روزی بود که میدانید روز هفدهم دی روزی است که رضا شاه حجاب را برداشت . حجاب زنان را برداشت . زنان یك تظاهراتی کردند و آمدند توی نخست وزیری وبه نخست وزیر هم حمله کردند و خلاصه . . . (؟) آمده بود جلو میز من و کفشش را درآورده بود با کفشش میزد روی میز که ما حق آزادی میخواهیم حق رأی میخواهیم — حق انتخابات میخواهیم

س— این برنامه ریزی شده بود که این تظاهرات . . .

ج — خب البته سازمان زنان و اینها یك تظاهراتی تدارك کرده بودند . بله بهر صورت که مرحوم علم آنروز کوشش کرد که با خانمها روبرو نشود برای اینکه نمیخواست حرفی به اینها بزند .

بله بهرصورت آنروز اعلیحضرت این مطلب را عنوان کرد و داشتن حق سیاسی برای زنان — یعنی حق رأی — اصلاح قانون انتخابات (؟) بطوریکه زنها هم حق رأی داشته باشند وحق انتخاب شدن جزء یکی از اصول انقلاب تلقی شد از این ببعد اصلاح قانون انتخابات . بایستی

حالا که داریم صحبت میکنیم از حقوق زنان و از نطق اعلیحضرت یك خرده بعقب برگردیم و یاد آوری بکنیم قدم اولی که برای به‌اصطلاح آزادی زنان برداشته شد زمان رضا شاه بود . برای اینکه زنها در زمان رضا شاه تا ۱۳۱۴ اصلاً مستوره بتمام معنا بودند . یعنی حتی لباس پوشیدنشان هم بکلی شکل یکنوع انسان دیگری را داشت دیگر . خاطرتان هست بایست چادر سیاه بپوشند و یا روبنده بزنند یاپیچه بزنند ــ چاقچور بپوشند . خب البته این یکی از مظاهر عقب افتادگی زن بود . مظاهر دیگری هم داشت عقب افتادگی زن . من خاطرم هست که اشخاص خلاف جهات ناموسی میدانستند که اسم زنشان یا اسم مادرشان را در ملاء عام بگویند . و واقعاً برای مردها مشکل بود تحمل این مطلب که زنشان بدون چادر با مرد اجنبی گفتگو کند ــ صحبت بکند ــ بنشیند .

من در این زمینه یك قصه‌ای برای شما نقل میکنم که این قصه هم تفنّن است و هم ضمناً از نظر تاریخ خیلی اهمیت دارد و درجه‌شیوع و رواج تعصب را در جامعه ایران در سال ۱۳۱۴ نشان میدهد .

بنده بمناسبت سمتی که چندین سال در دربار شاه داشتم از علیاحضرت ملکه پهلوی گاهی اوقات از گذشته ایشان هم توجه داشت بمن و به خانم بنده و گاهی اوقات صحبت میکرد ــ گاهی اوقات از گذشته صحبت میکرد . از خاطرات زندگیش در کوچکی در ابتدای زندگیش با رضا شاه قبل از سلطنت رضاشاه صحبت میکرد .

یکروزی بمناسبت همین جشن هفده دی صحبت میکرد گفت خاطرم میآید اولین سالی که قرار شد ما بدون چادر در جشن دانشسرا شرکت بکنیم . بما خبرداده‌اند گفتند که در ساعت معین شاه میآید و دست شما را میگیرد بایستی بدون چادر باشید با شاهدختها در جشنی که در دانشسرای مقدماتی دختران در خیابان روزولت تشکیل میشود در آنجا شرکت کنید . خب میگفت ما هم خودمان را آماده کردیم لباس مناسب و توالت مناسب بهرحال فراهم کردیم و آماده شدیم برای اینکه همراه شاه برویم در این جشن شرکت بکنیم. گفت در ساعت معین رضاشاه آمد با آن قد بلندش . گفت "وقتی که آمد و از من خواهش کرد که بلند شوم و باهاش بروم بمن گفت که مرگ برای من گوارا تر است از اینکه دست زنم را بدون چادر بگیرم و بروم میان اشخاص اجنبی ولی چه کنم که پیشرفت مملکت و ترقی مملکت ایجاب میکند که زنها آزاد بشوند و برای این کار من باید اولین آدمی باشم که این کار را میکنم ." این حکایت از این میکند که تعصب چقدر مستولی بر جامعه ما بوده که شاه مملکت شاهی که مملکت را خواسته مدرنیزه بکند و باهمه خرافات و عرض کنم جنبه‌های زندگی اوریانتالی

که ما داشتیم مبارزه کرده برای اینکه ما را وارد جامعه ممالک غربی بکند یك همچین شاهی که با این اراده بوده آنوقت نه وجودش که می بینید یك همچین تعصبی وجود دارد . بله عرض کنم که خب این اقدام رضا شاه یك اقدام جهلـــی بود یك اقدام جبری بود یك اقدام قهری بود و خب زنها چادرهایشان را برداشتند ولی لچك که سرشان میکردند دیگر روسری سرشان میکردند . البته بهرصورت موجب شد که توی مدرسه ها دخترها دیگر چادر نپوشند . دخترها دیگر از یك سنین معینی ببعد دیگـــر بدون چادر آمد وشد میکردند . عرض کنم که بعد از شهریور بیست و رفتن رضا شاه دیگر پلیس سخت ــ گیری نسبت به مسئله حجاب نمیکرد و زنها مخصوصاً پیرزنها تایك حدودی با چادر خارج میشد نـــد . ولی با پیشرفت تحصیلات در دانشگاهها و در مدارس و اینها خرده خرده خود زنها توجه داشتنـد و دیگرچادر نمی پوشیدند . ولی من بایستی این مطلب را تأکید کنم . با تمام رشدی که در محیـــط مساعد برای زنها پیدا شد حتی در این مرحله آخر زنها یك توانائی کاملی برای حفظ آن حقوقی کـــــه بهشان داده بودند پیدا نکرده بودند . این زنها ما اخیراً وزیر داشتیم. از میان زنها تعداد ــ زیادی وکیل بودند ــ از میان زنها سناتور بودند . در دانشگاهها اساتید دانشگاه از میان خانمها بودند . معلمین ــ دولتی ها که خیلی از خانمها بودند . در ادارات هم بسیاری از خانمها بودند ولی معذالك چون این امتیازاتی که ازش برخوردار بودند برایش کوشش نکرده بودند توجه به اهمیتش نداشتند . اینکه این امتیازات به آسانی در معرض دست برد دشمنان بود . کما اینکه بعد از انقـلاب همین اتفاق افتاد . خاطرتان باشد در شبهای قبل از انقلاب ــ چند روز قبل از انقلاب ریختند تـوی رستوران دانشگاهها و دانشکاههائی که در آنجا دیگرزنها بیش از همه جا بایستی به پیشرفـــــت خودشان توجه داشته باشند کسیـانـــــــس داشته باشند معتقد باشند و پایبند باشنـــــدو علاقمند باشند . گفتند در اینجا دخترها و پسرها نبایستی با هم یکرغذا بخورند .و خانمها بهیچوجه مقاومت نکردند ــ تسلیم هم شدند .تسلیم هم شدند و همین ترتیب هم شد . درحالیکه شاید درحدود ثلث از دانشجویان دانشگاهها مطابق آماری که در بازرسی شاهنشاهی دانشگاهها من در اختیـــار داشتم دخترها بود . و مسئله عجیب تر در دانشکده های طب تعداد دانشجویان دختر بیش از پسرها بود .

س ــ عجب

ج — بله و البته این از نظر اقتصادی صحیح نبود . مطلب را بنده اخطار کردم که از نظر اقتصادی صحیح نیست ولی یك واقعیتی بود که این اندازه امکان داده بودند به‌زنها ـ به دخترها . ولی چون این امتیازات ـ امتیازات کسب‌شده نبود

س— چطور میشد کسبش کرد ؟

ج — امتیازات اعطا شده بود . یعنی در دنبال یك محرومیتی که این طبقه احساس‌کرده باشند و بعد برای رفع آن محرومیت دست و پا کرده باشند مبارزه کرده باشند ـ گفت و شنود کرده باشند دیالوك داشته باشند ولی به‌این ترتیب که نبوده است .

شاه مملکت اراده کرده که جامعه ایران از لوکس برابری زن و مرد درحدی که درکشورهای دیگر است استفاده کند ـ یك لوکس بود برای جامعه ما . اساساً درحقوق زنها درجامعه خارجی ما بعضی چیزها می بینیم که اصلاً در ـ یعنی یك گرفتاریهائی زنان جامعه فرنگی دارند که مامی بینیم درجامعه ما درآن موقع نبود . مسئله تساوی حقوق زن و مرد یعنی دستمزد . این یك مطلبی است که در بعضی از کشورها من می بینم که هنوز مطرح است که زن با حقوق مساوی با مرد کار نمیکند . به زن کار میدهند حق کار دارد همان کاری که مرد از دستش میآید از دست او هم میآید و بهش واگذار میکنند اما با حقوق کمتر. در ایران همچین مطلبی مطرح نبود . درخارج برای خاطر اینکه در زمینه حقوق خانواده زنها از یك امتیازات بیشتری استفاده کنند مبارزه ها کردند ـ در ایران دودستی بهشان تقدیم کردند ـ زیاد تراز حدشان هم دادند . بدین جهت بود که

س— شما میفرمائید که نباید بهشان اعطاء میشد یابایستی سیستم طوری بود که راه مبارزه را باز میگذاشت و راه خواستن و . .

ج — یعنی بنده عرض‌میکنم بایستی‌بگذارند که طفلك بگرید و بعد دیك بخشایش بجوش بیاید . والا اگر دیك بخشایش بدون بهانه گرفتن طفلك بجوش آمد آنوقت‌حلوائی میشودکه دورش می ریزند ـ حرامش میکنند خرابش میکنند ـ Gâcher میشود استفاده ازش نمیشود . اگر بچه‌ها دنبال یك چیزی بودند و بعد از اینکه دنبال چیزی بودند بهشان دادید قدرمیدانند دوستش میدارند ـ حفظش میکنند . اما اگرشما خوشستان آمد که بچه‌تان صاحب یك چیزی باشد بدون اینکه او اصلاً دنبالش باشد گرفتید بهش دادید اصلاً ممکن است قدرهم ندانند و دوربیاندازد

س— خب درمورد کارگران بجائی رسیده بودند که دنبال خواسته‌ها بودند و بعلل امنیتی یا هرچی بود اجازه . . .

س ـ حالا د رموضوع کارگرها هم ملاحظاتی هست بهتان عرض میکنم. خیلی مبالغه شده بود ـ خیلی مبالغه شده بود د ر موضوع کارگران . اساساً وزارت کار د ر خدمت کارگران بود . ممکن نبود کارگری برود شکایت بکند د ر وزارت کار و وزارت کار به او حق ند هد و ممکن نبود که کارفرمائی با د اشتن حق بخواهد یك مجازاتی Sanction قانونی د ر مورد کارگر اعمال بکند و وزارت کار اجازه بد هد . اصلاً وزارت کار د ر واقع یك قوه قهریه ای بود د ر یك شکل معینی د ر خدمت کارگران

س ـ خب این سیاست رشوه به کارگر نبود که ساکت باشد ؟

ج ـ چرا ـ صحیح نبود ـ صحیح نبود . البته د ر مقابلش یك افراط هائی میشد . بهرصورت صاحب کارخانه هم گاهی اوقات از یك سود های نا بجائی بهش فرصت مید اد ند استفاد ه میکرد و د ر مقابل همین سود های نا بجا که استفاد ه میکرد خب البته منطق د ولتی هم اقتضا میکرد که کارگر را هم بصورت غیر قانونی ـ یعنی برخلاف حق تأیید کند ود رمقابل کارفرما عرض کنم بهش حق بد هد بد ون اینکه حق د اشته باشد . اینها یك مطالبی است که حالا انشاءالله وقت باشد باهم صحبت میکنیم.

بهرصورت این بود خواستم تحولی که د ر حقوق زنها پید ا شده بود بصورت کلی اشاره کرده باشم. البته یك سازمانی هم خاطرتان هست بنام سازمان زنان تشکیل شده بود . اما این سازمان زنان هم یك لوکسی بود . سازمانی نبود که خود زنان تشکیل بد هند . یك د ستگاه لوکسی بود

س ـ از بالا ساخته شده بود

ج ـ برای خاطر اینکه یك اشخاص معینی ـ یك عناوینی د ر جامعه ایران یا د ر د نیا د اشته باشند . والا یك سازمانی باشد که خود زنها آمده باشند متشکل باشند ـ یك ارگان مبارزاتی باشد بهیچوجه نبود .

س ـ یعنی تصد یق میفرمائید که جلو آن نوع حرکت گرفته شده بود؟

ج ـ بله ـ یعنی فرصتی وجود ند اشت د یگر ـ مجالی وجود ند اشت . و آنوقت د ر این شرایط زن تا یك حد ود ی زن آزاد شکل عروسك پید ا کرده بود . زنهائی که خیلی از آزاد ی استفاد ه میکرد ند د رواقع زنهای عروسکی شده بود ند و این صحیح نبود .

بهرحال کابینه مرحوم علم کابینه د ومش با این نطق شاه شروع شد . کابینه د وم مرحوم علم کماکان حیات خود ش را بد ون مجلس اد امه د اد . ولیکن د ر طی این د وره که نزد یك هفت ماه طول کشید

اولاً یك حادثه بزرگی اتفاق افتاد و این حادثه ــ حادثه پانزده هم خرداد بود . یك ناراحتی‌هائی بود که به پانزده هم خرداد منتهی شد . دوم اینکه دولت مثل اینکه از نظر بین المللی خودش را در مقابل ضرورت افتتاح مجلس دریافت . بمناسبت همین مطلب بایستی عرض‌کنم که کانون مترقی بوجود آمد یا احیاء شد . همین کانون مترقی ائی که بایستی در آینده مرکز جاذبه اکثریت مجلس باشد به نفع منصور و همین کانونی بایستی باشد که در آینده مرکز ظهور حزب ایران نوین باشد .

س ــ پانزده خرداد را میفرمائید .

ج ــ بله ــ البته . البته غیراز این مسائل دولت مسائل روزمره و عادی هم داشت که بنده باید شرح بدهم و از طرف دیگر چون من مسئول وزارت دادگستری بودم حالا دیگر موقعی است که من کار خودم را از نظر دولتی بیان بکنم . خود Problem وزارت دادگستری یك Problem خیلی مهمی است .

بنده فکر میکنم برای اینکه آتمسفر سیاسی و مملکتی را در نظر بگیریم و من بتوانم در متن این Perspective خلاصه هم اقداماتم را شرح بدهم و هم توجه شما راجلب بکنم بهتراینست که اول کارهای دولت را بگویم .

خب کنگرهٔ مربوط به اتخاذ تدابیر برای تثبیت قواعد و مقررات اقتصادی برگزار شد . برگزارشد و یك تصمیماتی هم گرفتند . البته خیلی مفید نبود . شاید وزیر جدید اقتصاد بهرحال اولین آزمایشش بود درروبروئی با مسائل اقتصادی ــ با اشخاص اقتصادی و با افکار Concrete مربوط به اقتصاد ایران .

ما قبل از عید آنسال با مسئله‌ای که مواجه بودیم مسئله آرد بود . عرض‌کنم که باران نیامده بود و البته مقتضی بود که اجازه میدادند که آرد وارد شود . اما خب ورود آرد یك باصطلاح رقابتی بود با کسانیکه در داخل مملکت کارخانه‌های آرد سازی داشتند و این خودش یك مشکلی بوجود آورده بود .

از طرف دیگر بلافاصله ایام عید و بعد از عید باران آمد و قرار شد که مقرراتش را عوض بکنند . یعنی درست آن تانداسی که قبل از عید دولت داشت آن تانداس باید برگردد برای خاطر اینکه جلو آرد را بگیرند ــ برای خاطر اینکه این کارخانه‌های تولیدکننده آرد درمملکت دیگر بی ربط بیهوده نباید متضرر بشوند . خب وزارت اقتصاد مأمور مطالعه این کارها بود و عرض‌کنم تصویبنامه‌های مربوطی می برد . البته یك مقداری هم دولت را گیج کرده بود برای اینکه یا درست مطالعه نمی کردند یا

دولت . . بهرحال مطلب از این قراربود که موقعیت عوض میشد از این جهت یك مقداری گیج کننده بود . اما مطلبی که ما مواجه بهش بودیم مطلب نا آرامی بود که در قم داشت بوجود میآمد و همین آقای خمینی در مدرسه فیضیه طلاب را جمع میکرد و نطق هائی میکرد و اهانت ببه شاه میکرد

س— اولین باری که شما اصلاً اسم این شخص را شنیده ید؟

ج — همان بعد از عید چهل و دو بود دیگر

س— قبل از آن صحبتی نبود؟

ج — نخیر — بنده وقتی رفتم قم — بنده که هیچک ام از آن سه تا آیت اله را که نمی شناختم . به فرماندار گفتم که معتبرترین آیاتی که در حیات بالاخره اجتماعی ملت ایران حرفها یشان مؤثر است بمن معرفی کنند که من بروم و ببینمشان . به بنده مرعشی و گلپایگانی و شریعتمداری را معرفی کردند که رفتم دیدم و گزارش و وضعش را هم بهتان عرض کردم. اسمی از خمینی اصلاً نبود . مطلقا اسمی از خمینی نبود .

عرض کنم که به بنده دادستان قم آمد و گزارش داشت که یك پرونده های نامناسبی مربوط به طلاب قم هست من اینها را چه بکنم؟ خب البته واقعیتش اینست که این مطلب طرحش با وزیر دادگستری اصولاً بی ربط بود . برای خاطر اینکه وزیر دادگستری درست است که رئیس پارکه ها است اما بهر حال رئیس پارکه ها مطابق قانون باید عمل بکنند و در ایران هم رعایت اوضاع و احوال در تعقیب مجرمان جزو مقررات و جزو Tradition نیست . خصوصاً جرایم عادی . ولی خب دادستان چون میدید مطلب حاد است آمد بمن مراجعه کرد که چه بکنیم

س— چطور جرائمی بود . . .

ج — این جواب خیلی مطلوبی نیست .ـ واقعاً نمی خواهم توهینی باشد به این طبقه . بهرحال اینها هر چند بد کردند و هرچند بد میکنند به اسلام ولی بهرحال چون منتسب هستند به عقیده مردم نمی ـ خواهم من ضایعشان بکنم نمی خواهم . ولی بد بود پرونده های زشتی بود . پرونده های بسیار زشتی بود. بنده اجمالاً به دادستان حالی کردم که این دست و آن دست بکند بیك ترتیبی بلکه موضوع منتفی بشود — بهرحال لااقل توی این شلوغی — توی این جنجالی عنوان نشود این تهمتها ، از طرف دیگر من می دیدم بعضی اشخاصی که در تحریك روحانیت مؤثر هستند اینها هم پرونده دارند . یك تولیت نامی بود که متولی آستانه قم بود . او چون مشمول قانون اصلاحات ارضی بود

دست از تحریك برنمیداشت و شاید او خیلی محرّك بود تحریك میکرد در کار خمینی . بهرصورت دادگستری درگیر خلاصه رفتارها و کردارهای نامطلوب روحانیت بود . خب یکی از این پرونده ها هم مربوط به همین خمینی بود . البته پرونده خمینی مربوط به اهانتی که به شاه کرده بود ـ مربـوط به توهینی که کرده بود . بهرصورت

س ـ قبل از پانزده خرداد توهین‌کرده بوده ؟

ج ـ بله قبل از . بله نطقهای بد و شدیداللحنی میکرد . بهرصورت بنده دستور تعقیب آن پرونـــده تولیت رادادم و حتی رئیس‌اوقاف‌را خواستم‌گفتم که تمام آن پرونده‌هایش را در اختیار دادستـــان بگذارد . گفتم او را تعقیب بکنید . اما روحانیت را حالا دست نگهدارید توی این شعله و آتـــش تحمل کنید . بهرحال ما بایستی ما احساس مسئولیت بکنیم هرچند که قانون صریحاً بهمان اجازه نداده باشد ولی احساس‌مسئولیت میکنیم. تعقیبات دادگستری در شرایط متعارف خیلی عقب می ـ افتد حالا بگذاریم بخاطر مصلحت عمومی و عرض کنم که رعایت نظم وامنیت ما خودمان در یك چنـــد موردی تأخیر بکنیم. کمیسیون امنیت تشکیل میشد و مرتب بما میگفتند که

س ـ چه بود این کمیسیون امنیت ؟

ج ـ کمیسیون امنیت رئیس شهربانی بود ـ ساواك بود ـ وزیر کشور بود ـ بنده هم وزیر دادگستری بودم همیشه از دولت چند نفر از وزرا بودند و عرض‌کنم که رئیس سازمان امنیت و رئیس‌شهربانی مرتب حرکتهائی یك دسته‌های مختلف و اینها و تحریکاتی که در بازار تهران میشد اینها را همه برای ما شرح میدادند

س ـ تمام مطالب را میگفتند یا چیزهائی هم بود که باصطلاح مخفی میماند از حتی هیئتی در این سطح

ج ـ نخیر ـ نخیر همه را بما میگفتند . عرض کنم که بنده در ارتباط با این مسائل دو موضوع را به شما عرض بکنم خیلی جالب است .

عرض‌کنم اگر خاطرتان باشد درآنموقع یك صدا ی مثل اینکه ملی ایران ـ یك همچین چیزی ـ صدا ی پیك ایران

س ـ پیك ایران

ج ـ پیك‌ایران بود . از طرف روسها بود . حالا یا روسها بودند یا کشورهای بهرحال satellite روسی بودند . اینها هرشب‌گفتارهائی داشتند و معمولاً اداره اطلاعات و رادیـــو این اخبار را

چاپ میکردند بنام اخبارغیرمنتشره یا اخبار سرّی بولتن میکردند و میفرستادند

س ـ برای کی ها؟

ج ـ برای نخست وزیری میفرستادند . برای بعضی ها میفرستادند از راه نخست وزیری ـ برای من نمی ـ فرستادند برای نخست وزیری میفرستادند . به بنده اطلاع دادند یعنی مرحوم پرویزی بمن گفت چون آنموقع معاون نخست وزیر بودم گفت در بولتنی که مربوط به اخبار دیشب است صدای پیک ایران اطلاع داده در فلان محل بختیار و چند نفر دیگر بودند و تمام صحبتشان و قرارومدارشان راجع به عرض کنم که وقایعی بود که بایستی درماه محرّم در پانزدهم خرداد اتفاق بیافتد . آنها به این صورت خبر دادند . این یك خبری بود . خبر دیگری که باز بنده دارم اینست که یکی دو روزقبل از همین واقعه تیمور بختیار از بیروت بوده مثل اینکه به نماینده ساواك در بغداد تلفن میکند یکی از ایادی اش بوده یافکر میکرد از ایادی اش است از دوستان سابقش بوده و میخواهد برایش جا بگیرد . بعد میآید ـ یابایك چمدانی آمده بود توی آن چمدان پول بوده و خلاصه مثل اینکه رفته بودند بعضی از مقامات روحانی را آنجا دیده بودند و بعد این شخص میگفت که ـ این شخصی که نماینده ساواك است تعریف کرده و گفته . . .

روایت کننده - دکترمحمدباهری

تاریخ - هشتم آگوست ۱۹۸۲

مصاحبه‌کننده - حبیب لاجوردی

محل مصاحبه - شهرکان - فرانسه

نوارشماره - ۱۰

س - این شخص چی تعریف کرده بوده ؟

ج - تعریف کرده بودکه ساواک یعنی تیموربختیار آمده بغداد بعضی از مراجع روحانی را ملاقات کرده ، چمدانی هم پرازپول داشته و بعدبه این نماینده ساواک گفته که یکی دوروزدیگرمیرویم ایران وشما موقعیت خیلی خوبی خواهیدداشت و منهم برحسب امر اعلیحضرت رئیس الوزرا خواهم شد. که بعدالبته روزبعدوقتی که رادیوخبرمیدهد ومیگویدشکست خورداین جریان خیلی ناراحت میشودودیگراین نقشه بهم خوردو برمیگردد. این دوتا خبربودکه یکی خبرش از روی بولتن مال همان پیک ایران بودکه عرض کردم حضورتان که حتما" هست حالا مال همان ایام - و این خبرراهم نماینده ساواک به یکی ازدوستان من گفته بودکه برای بنده همین چندماه پیش اینجا نقل کرد.

س - نشان میدهد که یک خطی بین بختیار و قم برقرار بوده.

ج - تردیدنیست ، تردیدنیست . بله حالا سیاستهای خارجی .

س - شایدهم مسئله سینمای ...

ج - بله وخیلی چیزهای دیگر. وحتی حمله به مدرسه فیضیه وتحریک کردن خمینی واینها بوسیله ایادی او شاید بوده - یعنی ساواکیها بودند دیگه حمله کردند به مسجدفیضیه قم وبعد اوراگرفتندش و برداشتندآوردند اینها همه آدمهائی بودندکه باتیمورهمکاری داشتند.

س - مگراین مدرسه فیضیه وگرفتن خمینی قبل از...

ج - بله دیگر - همان پشت سر..

س - خب این را ممکنست بفرمائید چون ...

ج - بله عرض کنم که بالاخره مسئله پانزدهم خرداد ارتباط پیدا میکند- یعنی ارتباط

بلافاصله والا ارتباط عمیقش مربوط میشودهما نطوریکه عرض کردم حضورتان به اصلاحات ارضی. اصلاحات ارضی مبداء ناراحتی روحانیت است واز روحانیت کسی که جرات میکندو خیلی هیجان زده است خمینی است. این زمینه اصلی پانزدهم خرداد بود. و زمینه اصلی اصلا مخالفت روحانیت با شاه از اینجا شروع میشود. اما مسئله بلاواسطه وفوری بلاواسطه مربوط به پانزدهم خرداد مربوط است به حمله به مدرسه فیضیه ، دستگیری خمینی وآوردن خمینی به تهران. این را مأمورین ساواک کردند دیگر. آن مولوی که..

س - دقیقا" چه موقع بودش این؟

ج - چندروزقبل از این جریانات - بله چندروز قبل از جریان پانزدهم خرداد بوده واین کار را مولوی که عضوساواک بودواز همکاران سابق تیمور بود. البته بنده نمیگویم بنده نمیتوانم ادعا بکنم که کارمولوی درحمله به مدرسه فیضیه وتحریک خمینی یک Provocation ای بودبقصداستفاده از ش ، این را نمیگویم ولی بهرحال اثرش اثرداشت دیگر ولی حالااعالما" عامدا" این کار را کرده یانه خواسته بهرحال یک مردی که توهین کرده ویک مردی که تجاوزکرده - تجاوزیعنی تجاوزبه مقدسات ملی کرده است - رعایت حدودادب را نکرده وموجبات ناراحتی وعصیان عمومی را دارد فراهم میکند خب این طبیعی است که همچین کاری بکنند بهشان

س - پس ایشان صحبتی درمدرسه فیضیه کرده بوده که نتیجه آن ..؟

ج - بله - بله صحبت کرده بود. عرض کنم که بنده آن روزپانزدهم خرداددردفترم دروزارت دادگستری بودم. عرض کنم یک خانمی است درتهران بنام خانم پرنده پور. این از آدمهائی است که مثل اینکه یک بیماری دارددرمراجعه دائم وهمیشگی به دادگستری. وهمیشه مراجعه میکندبه دادگستری ویک ادعاها ویک حرفهائی دارد . و هروقت هم حرفش را نمیشنوند دادوبیدادوفریادویک جنجالی راه میاندازد. بنده فکرکردم یک مرتبه این را ببینمش وحرفهایش را بشنوم شاید یک خرده آرام بشود راحت بشودو شاید توی حرفهایش یک حرفی هم باشدبتوانم کمکش بکنم. اتفاقا" همان روزتصادف کردآمد. ساعت ده بودکه نشسته بود.. رف میزد. رئیس دفترم آمد که معاون دفترم آمد بمن گفت که جلو وزارت کشورشلوغ است. گفتیم بسیارخوب

س - میـــــدان ارک ؟

ج - بله جلوهمان میدان ارک . چنددقیقه‌رفت وبرگشت آمدگفت که‌توی این خیابان دارند چیزراآتش میزنند. خیابان جلوآنطرف خیابان به‌اصطلاح - خیابانی‌کـــه روزنامه‌اطلاعات بود- چی است اسمش ؟

س - خیابان خیام ؟

ج - خیابان خیام - پارک شهرآنطرفش است - توی پارک شهردارندکتابخانه‌راآتـــش میزنند ، کتابخانه‌راآتش زدند. خلاصه هی همینطورمیرفت ومیگفت . من بهرحال درهمین موقع. که‌دیدمآمدوشدمعاون دفترم‌برای گزارش‌حوادثی که‌دارداتفـــاق میافتدزیادمیشود من ازاین خانم خواهش‌کردم‌گفتم حالادیگرنمیشود باهم صحبت کنیم. این گرفتاریهای اطراف هست وبفرمائید روزدیگر ومرخش‌کردم. مرتـــب همینطورگزارش‌بمن میآمداینجاآتش زدند، توی خیابان یک زنی را لباسش راآتش زدندکه‌یک پاسبانی چیزش رادرآورده‌بوده .

س - لباسش راآتش زدند ؟

ج - بله- فوری پاسبانی لباسش رادرآورده‌وانداخته‌روی سرش و مستورش‌کرده . عرض‌کنم که ....

س - ازجاهای‌دیگرخبرنمیآمد ازساواک ازارتش ازشهربانی از جائی ؟

ج - نه-من رئیس‌دفترم خب‌دیگر اطراف‌بود اطرافه.. به بنده‌اطـلاع دادندگفتندکـه بایگانی دیوان کیفرراآتش زدند. بنده‌فورا" خودم رفتم پائین دیدم مسئلـــه مسئله‌ای نیست که‌به‌کسی واگذارش‌بکنم. فوری رفتم پائین وخودم شخصا" لولـــه آتش‌نشانی‌راگرفتم وخاموش‌کردم . بعدپاسبان گذاشتم گفتم مراقب باش مسئولیت باشما است اینجاآتش‌نگیرد. چون بایگانی دیوان کیفربایگانی مهمی‌است

س - این از بیرون آتش‌زده‌بودند ؟

ج - بله - بله ولی خب‌پنجره بود. بایگانــــی دیوان کیفرمثل بایگانی‌هـــای دیگر نیست . اینجابایگانی دزدها است ، بایگانی غارتگرها است اینها میخواهندخـب

ازبین ببرندنبایدازبین برود. به‌بنده‌گزارش‌دادندکه‌جلوی اداره‌تبلیغات ریختند وشلوغ وجنجال است. بنده‌مرتب بامرحوم علم‌درتماس هستم‌چون تلفنی چون تلفن مستقیم داشتم. یعنی تلفن مستقیم تلفنی که‌برمیداشتم وباهایشان صحبت‌میکردم احتیاج به‌نمره‌گرفتن نداشت

س - ایشان کجا بودند آنروز ؟

ج - کاخ‌بودـ دفترش‌بود. ایشان گفت مرتب گزارش‌دارم - گفت مرتب گزارش‌دارم مطلب را. بنده‌اینددفعه که‌برداشتم گفتم که‌من می‌بینم‌که‌جهانگیرتفضلی اداره‌اش‌نیست ومی‌ترسم من. گفت‌که‌نه نترسید. اورفته‌وزارت‌خارجه یک‌کمیسیونی دارد. گفتم اگررادیو وتلویزیون به‌دست اجامر واوباش‌بیافتدمملکت رفته‌است. من دراینموقع موقعی تلفن کردم‌که‌موقعیت وزارتخانه‌خودم را درست‌کرده‌بودم. میدانستیم‌که دیگر یک توطئه‌ای درکاراست. دارندبلوا میکنند، شورش‌میکنننددرشهرها. بنده‌به رئیس شهربانی تلفن کردم‌وگفتم که..

س - کی بودرئیس‌شهربانی ؟

ج - آنوقت‌رئیس‌شهربانی نصیری بود. تلفن کردم وگفتم‌که‌رئیس‌پلیس...

س - نصیری که‌بعدا" رئیس‌ساواک شد ؟

ج - بله - گفتم که‌به‌رئیس‌پلیس‌تان دستوربدهیدکه‌سی تاپلیس‌فوری برای من بفرستند ایشان هم گفت‌خودتان پلیس‌دارید. گفتم آن پلیس مال زندان است‌و یکنفرش‌راهم نمی‌خواهم بگذارم اززندان برودبیرون. چنددقیقه‌دیگربمن رئیس‌پلیس‌تلفن کرد گفت‌که‌ما پلیس‌نداریم. گفتم درخانه ما فکرکردیدما در من تنها توی خانه‌است. گفت هیچکاری نمی‌توانیم بکنیم. همان پلیس‌هائی که‌توی خیابان هستندوکوچه خانه‌شما راهم می‌پایندوما درشما راهم‌می‌پایند. دیگرهیچکاردیگری نمی‌توانیم بکنیم. وبرای خود شماهم پلیس نمی‌فرستیم اما من فکرکردم‌به‌رئیس‌ژاندارمری بگویم ورئیس‌ژاندارمری شایدبتواندکمک به‌شما بکند. چنددقیقه‌بعدژاندارمری بمن اطلاع داد

س - رئیس‌ژاندارمری‌کی بود ؟

سپهبد مالک بود. رئیس ژاندارمری هما نموقع بمن تلفن کردو گفت که‌سی تا ژاندارم ویک افسرفرستاده‌ام فوری رسید. من بلافاصله‌دستوردادم که‌با یک نقشه‌صحیحی اطراف دادگستری وتمام آرترهای دادگستری را اشغال کنندکه‌مبادا خرابکارها رخنه بکنند. و بعدهم دستوردادم گفتم‌که‌قضات دادگستری را مخصوصاً " پیرمردها را بتدریج با اتومبیل های سرویس آنهائی شان که اتومبیل ندارندبرسانندشان خانه. این کارها دیگر ساعت یازده‌بودمن انجام داده‌بودم. دیگرتمام تدابیری که‌لازم بود

س - معلوم‌بود که اینها از چه‌فرقه‌ای هستند؟ کی هستند؟ چی میگویند؟ در این‌مرحله‌هنوز معلوم نیست.

ج - هنوزمعلوم‌نیست - نخیرهنوزمعلوم‌نیست. عرض‌کنم‌که وضمنا " فرمانده‌زندان هم خواستم چون درزندان دادگستری زندان هم داشتیم به‌ایشان گفتم‌که هیچ پلیسی حق اینکه اززندان دورشود یا ازمواضع زندان دوربشود ندارد. همه بایدزندان بمانندو مراقب باشندکه کسی یکمرتبه‌فرار نکند، قاچاقچی چیزی. من تمام تدابیرخودم رااتخاذ کردم‌و به مرحوم علم تلفن کردم گفتم آقا اداره اطلاعات درمعرض‌خطراست، جهانگیرنیست، بنده کارخودم راکردم - بنده‌وزارتخانه‌خودم راکاملا" مسلح کردم‌ومصون کردم. مگراینکه یک حمله‌شدیدی بشود آنهم فکرنمیکنم برای اینکه...

س - محل وزیردرآن زمان درکاخ‌وزارت دادگستری که‌بالای میدان ارک بود ؟

ج - درکاخ وزارت دادگستری بود بله - بله بالای‌میدان ارک بود. گفتم که‌جهانگیرنیست اگرریختندتوی وزارت اطلاعات، دسترسی پیداکردندبه‌رادیو وتلویزیون‌دیگر مملکت اززبین رفته‌است. اجازه‌بدهیدمن بروم.

س - بروم آنجا ؟

ج - بله - گفتندنخیرشماجای خودتان بمانیدجهانگیروزارت خارجه بوده‌والان خودش را میرساند. گفتم خب بهرحال خودش را میرساندکه‌چی ؟ چی میشودآخه. این مردم همینطور دارند هجوم میآورندو دولت چه‌اقدامی میکند. گفت هنوزکه‌کاری نکرده‌اند. گفتم خب چی میکنید؟ برای اینکه‌مملکت داردازبین میرود. بهرصورت این ژاندارمهائی هم که دور دادگستری من گذاشتم اینهاهم که‌دستورتیراندازی ندارند- اینها هم فقط یک

هیکلهائی هستند، خب با این هیکلها چه‌کار میشودکرد ؟ من همین طورمرتب تلفن میکردم تا یازده‌وربع ومن زنگ زدم گفت‌که خب دیگرنگران نباشیدودستوردادم. بعداً" معلوم شدکه‌تاآن موقع باشاه‌چانه‌میزده .

س - چانه‌میزده ؟

ج - بله - شاه‌اجازه‌تیراندازی نمیداد. شاه‌اجازه‌تیراندازی نمیدادمرحوم‌علم‌گفت مملکت‌داردمیرود من نخست‌وزیرم مسئولیت‌دارم. چطورمیتوانم. تهدیدکرده بوده شاه‌رابهرحال. بهرصورت دیگرشاه‌دردقایق آخرمیگویدخب هرکاری میخواهیدبکنید بکنید. البته‌قبلاً" مرحوم‌علم‌فکرکرده‌بودوگاردجاویدرابه‌فرماندهی اویسی آورده بوددرشهربانی‌بودند ومواضع مهم اصلی‌بدست مأمورین گاردبودند. مرحوم علم دستورمیدهدبه‌اویسی میگویددیگرمهاجمین راقلع وقمع‌شان کنید. ساعت‌یازده ونیم دیگرشروع میکنندتیراندازی کردن وده پانزده‌دقیقه‌بعدازپزشک قانونی بمن گفتند دارندجنازه‌میآورند. عرض‌کنم که‌تایک بعدازظهرسروصدابودویک بعدازظهرهم تمام شد. گفتم بیشترعرض‌کنم‌که‌این میدانی‌ها بودند. میدانی‌ها اینها ئی‌که باررفروش هستند- توی جعبه‌های میوه‌چوبها بریده‌بودند ، چوبهای که‌برای جنگ ومبارزه‌واینها باشد. با این چوبها آمده‌بودندمیدان ودست میدانی‌ها افتاده‌بودوبا اینها آمده‌بودند به‌میدان. خب البته‌پلیس و اینها یک پلیس بدبخت وفقیراست - عرض‌کنم‌که‌بدون وسیله‌ای - بدون دانش مبارزه‌با اینطورکارها و بهرحال اعتمادی هم‌که‌بهش نبودوارد معرکه‌اش هم‌که‌نکرده‌بودند. خب گاردهم که‌برای اینکارها که‌آموخته‌نشده‌بودمیزنند تیرمیزدندوآدم میکشت دیگر.تعدادآدمهائی‌که‌آن‌روزدرتهران ودرکاشان وشیرازمثل اینکه آن دوجاهم‌ناراحتی اتفاق افتاده‌بود. درتهران هشتادوسه چهارنفرآدم‌کشته شد .

س - این رقمی‌که‌درهمانموقع هم دکرشداین واقعیت دارد ؟

ج - هشتادوسه‌چهارنفر؟ بله . بله من یک مقام مسئول هستم‌دراین موضوع ، هیچکس مثل من مسئولیت ندارد. بردندبه پزشک‌قانونی و بعدهمه‌رابردندغسالخانه‌گورستان دفن شان کردندونمیشودغیرازاین نبوده‌وهمانروزمن این آمار رادادم‌بعدهم همیشه

گفته‌ام. هشتا دوسه‌چهارتا تهران بود، هفت هشت ده‌تا هم‌درکاشان وشیرازواینجا ها بود نودوسه‌چهارتا بودند. حالا بعدا" قصه‌دیگری که‌برای شما نقل خواهم‌کرد،تاءیید میکندکه‌غیراز این ممکن نبودباشدغیراز این نیست. بهرصورت ما تا سه‌بعدازظهردر دفترمان بودیم وسه‌بعدازظهرنخست وزیربه‌من تلفن کرداحوالپرسی کردوگفتم جریان کاررا گفتم. گفت خب مثل اینکه‌شهرآرام‌شده‌وعده‌ای البته‌متاسفانه‌کشته‌شده‌اند زخمی شده‌اندولی خب شهرآرام است.

س - تعدادزخمی ها هم معلوم بود؟

ج - زخمی مثل اینکه‌نداشتیم‌هیچ. ولی خب حالا این آدمهائی‌است کشته‌شده‌اندولی شما چقدر سینما راآتش زده‌بودند، کتابخانه‌راآتش زده‌بودند. چقدرزنها راآزارداده‌بودندآنها خیلی بجای خود. حالا مشروب فروشی بدرک خیلی خوب بنده‌هم خیلی به کسب وکاسبی شراب و عرق اعتقادندارم‌ما ازبین رفت اینها. اما سینما چراآتش میزنند، آقا سینما که‌همیشه‌بدجائی نیست سینما بهرحال جای انتقال کولتور است

س - بانک هم آتش زده‌بودندطبق برنامه‌ای که‌بیست سال بعد؟

ج - یادم‌نیست بانک راآتش زده‌باشند، نخیربانک را یادم نیست.

س - پس وجهه مشترک شراب فروشی وسینما؟

ج - کتابخانه‌بود، سینما بود. بله کتابخانه‌هائی که‌درپارک بودآتش زدند، سینما ها را آتش زدندو مشروب فروشیها راآتش زدندو خب زنهای بی حجاب را هم خیلی ناراحت کردند. لباسشان را می بریدند یاآتش میزدند.

س - نقش دانشجویان چی بوده؟ میگفتنددانشجویان یک تعدادشان آمده‌بودند، این راست بوده؟

ج - نخیر- شایدآمده‌بودندولی تعدادکمی بودند. نه اینها فقط میدانی‌ها بودند- فقط - میدانی ها بودندکه سردسته‌شان هم آن طیب بودو یا باش بودند (؟)

عرض کنم که‌سه‌بعدازظهرنخست وزیربه‌بنده‌تلفن کردوگفت که‌احوالپرسی کردو بعدگفت که‌خب شما بیایید نخست وزیری دیگر - کارهایتان را هم‌شنیدم‌خوب انجام‌داده‌ایدومرتب

کردیدکارتان را بیائید آنجا . وگفت که با اتومبیلتان هم نیایید من جیپ
برایتان میفرستم. گفتم چرا ؟ گفت آخه با اتومبیل خودتان صحیح نیست . گفتم نه
من با اتومبیل خردم میآیم . وبعدش من توی اتومبیل خودم نشستم ، یک افسرهم جلوی
بنده بود و اسلحه اش هم بیرون بود و ما آمدیم ورسیدیم کاخ نخست وزیری
س - اسلحه اش بیرون بود فرمودید ؟
ج - بله اسلحه اش را بیرون گرفته بود. بله خب شهرکه وضع عادی نبود. همان روز صبح درواقع
یک جنگی شد دیگر. جنگی شد و هنوز کسی اطمینان نداشت که این گوشه وکنار باز شاید
یک عده ای باشند و عده ای هنوز در صدد باشند.
بنده آمدم نخست وزیری ونخست وزیر را دیدم. خلاصه یک مقداری با هم صحبت کردیم و یکخرده
اظهار تأسف کردیم از جهالت مردم .
س - اینکه میگویند ایشان بعداز تهار خوابیده بودند یکی دو ساعت بعد بیدارشدند و گفتند چه خبر
این راست بوده ؟
ج - نخیر- نیست همچین چیزی . بنده دائم با ایشان صحبت میکردم. بعید نیست مرحوم علم
خیلی خونسرد بود ،
س - همین به اعتبار وحساب خونسردی ایشان گفته شده که دستورتیراندازی را دادند و خوابیدند
- وبعد بیدار شدند و بعد گزارش دادند که کار تمام است .
ج - نخیر- نخیر. (؟) دائماً " با من تلفنی صحبت میکند. بنده درمتن جریان بودم
دیگر. با من دائماً " تلفنی صحبت میکرد. عرض کنم که ایشان را دیدم و یک مقداری خب،
تأسف خوردیم و اینها . بعد بمن گفت که خب فلانی من میروم ستاد عملیات را بازدید کنم.
ستاد عملیات درشهربانی بود. اویسی درشهربانی بود با نصیری. گفت من میروم. بعد
بنده رفتم در اطاق هیئت دولت وبعضی ازوزرا هم آمده بودند دیگر، ساعت چهار- چهار و نیم
بود. هیئت دولت گفتند پنج - پنج و نیم تشریف بیاورید. بنده آمدم اطاق و ایشان هم رفت
از پله ها پائین که سوار اتومبیل بشود برود همچین ، بنده توی اطاق هیئت دولت نرسیده
بودم دیدم صدای ایشان بلند شد، فریادش بلند شد. من نگران شدم ورفتم بیرون وگفتم
سرپله دیدم ایشان با راننده شان با آن مأمورگاراژ دعوا میکنند. هیچوقت هم سابقه

نداړد. خیلی آدم ملایمی بود. گفتم اینها چه گناه بزرگی مرتکب شده اند. من بکرات دیدم مرحوم علم گناه این آدمها را بعهده میگرفت که گناه آدمهای کوچک را بعهده میگرفت برای خاطر اینکه مسئولیت نداشته باشند. گفتم اینها چکار کرده اند که اینطور فریادش بلندشده. صحبتهائی که دیگر شروع کرد بگفتن لازم نبود بنده دیگر سئوال بکنم چیه. گفت "با درسرم میکنم میروم بیرون؟ من میخواهم بروم بیرون برای اینکه مردم بفهمند نخست وزیر زنده است و مملکت نخست وزیر دارد. آخه پلاک اتومبیل مرا برمیدارید؟" آن بیچاره مأمورها را ژ فکر کرده بود که حالا نخست وزیر میخواهد برود بهتر است که اتومبیلش پلاکش پلاک ساده باشد. آنموقعها اگرخاطرتان باشد پلاکهای وزرا ونخست وزیر سه رنگ بود پرچم بود. پرچم سه رنگ بود و وسطش نمره بود

س - که از یک شروع میشد ؟

ج - بله نمره ایشان یک بود و مال بنده چهار بود. گفت "با درمیروم بیرون ؟من میخواهم بروم بیرون برای اینکه مردم بدانند مملکت نخست وزیر دارد و نخست وزیر را از روی اتومبیلش میشناسند. بدانندکه اسداله علم توی اتومبیلش هست و میخواهد برود به ستاد." حالا فریاد ایشان هم ... بهرحال آوردند و پلاک را عوض کردند و ایشان رفت و ....

س - اسکورت هم داشت ؟

ج - نخیر- نخیر. نه مرحوم علم با اسکورت نمیرفت. با اسکورت نخیر نمیرفت. عرض کنم که فقط وقتی که وزیر دربار بود این اواخر عصرها که میخواست برود مثلا" توی شهر برای اینکه راه را باز بکنند خب یک موتورسیکلت سواری جلویش میرفت برای اینکه راه را باز کند که زودبتواند برود و الا نه اسکورت هم نداشت. وحتی Bodyguard هم نداشت مرحوم علم هیچوقت Bodyguard قبول نمیکرد هیچوقت. توی اتومبیلش یک منشی اش بود و منشی اش می نشست جلویش علی بیرجندی بود که حالا هم اینجا هست. عرض کنم که خودش هم بعضی اوقات هم ما پهلویش بودیم ومثلا" با هم صحبت میکردیم میرفتیم. هیچوقت Bodyguard هم نداشت.

س - مسلح بود خودش ؟

ج - یک اسلحه داشت همیشه. همیشه یک اسلحه توی اتومبیلش داشت. عرض کنم که بهرصورت

ما رفتیم توی اتاق هیئت دولت نشستیم و درهمین موقع سروصدای تیرشنیدیم، توی شهرشنیدیم خیلی نگران شدیم. بلافاصله تلفن کردیم. گفتند نه آقای علم الان رسیدند و خوب هستند. ما هم همین جور که صدای تیر- تیرمتفرقه ای بود وا ینها صدای دیگری نبود. بعدازیک نیمساعتی ایشان آمدو هیئت دولت تشکیل شد. هیئت تشکیل شد خب البته قبل از اینکه دولت تشکیل بشود ما همه صحبت میکردیم راجع به این حوادث، راجع به این پیشآمد، چه بدبختیها ئی بایستی مردم تحمل بکنند و ما هم بایستی درچه دوره بدی وزیرباشیم و مسئولیت کاررا بعهده بگیریم. مرحوم علم آمدو نشست پشت میزش. قبل ازهمه چیز مجالی به کسی نداد. گفت خب آقا آن تصویبنامه مربوط به آرد را بیاورید ببینیم. همان اشاره کردم بهتان که مسئله آرد برای چی مطرح بود. برای خاطرهمین عنوان کردم که حالا که ذکرش میکنم معلوم باشد.

س- که انگار نه انگار.

ج- انگار نه انگار. بنده گفتم بنده نفهمیدم آقا، یعنی شما میخواهید انکار بکنید که ما دستمان درخون است و نمیخواهید مسبب این حادثه را که دست ما را توی خون گذاشته مجازاتشان بکنید؟ خنده اش گرفت. گفت کی گفته من نمیخواهم این کار را بکنم کارخودش را میکند دستگاه. دستگاه مسببین را پیدا میکند، ومحاکمه میکند، مجازات میکند وحالا شما چی میگوئید؟ گفتم آقا بحث کنیم صحبت بکنیم. گفت خب بحث بکنید. گفتم بنظرمن کسانیکه مسبب هستند واین پیشآمدها را بوجود میآورند بایستی دریک محاکمه مخصوص دادگاه مخصوصی محاکمه بشوند. گفت خب شما وزیرعدلیه هستید طرحش را تهیه کنید. گفت شما بجای اینکه (؟) طرحش را تهیه کنید و طرحش را بدهید. گفتم خب غیرازاین مطلب، مطلب دیگری دارم. گفت مطلب دیگر چیست؟ گفتم مطلب اینست که دراین حادثه ای که امروز اتفاق افتاده ضایعات بزرگی بوجود آمده. آدم کشته شده، خانه خراب شده، کتابخانه آتش گرفته، تمام ملت ایران ضامن این حادثه هستند بایستی این غرامت را همه ملت ایران بپردازد. گفت منظورچیه؟ گفتم یعنی آنهائی که کشته شده اند بایستی ما به خانواده هایشان برسیم. آنهائی که خانه شان خراب شده ما بایستی خانه هایشان را آباد کنیم. کتابخانه هائی که آتش گرفته ما بایستی

مجددا " برقرارش کنیم . گفت حرف صحیحی است . این حرف خیلی‌صحیحا ست کمیسیونی به‌ریاست خودتان تشکیل بدهید ، ازوزرا عالیخانی‌هم‌دراین کمیسیون شرکت دارد- فرماندارتهران دراین کمیسیون شرکت دارد - از شهردارتهران هم‌بپرسید معتمدین محلی هاکی‌ها هستند .

س - شهدارکی بود؟

ج - آنوقت شهردارنفیسی بود .

س - محمدنفیسی .

ج - محمدنفیسی - حالاراجع به‌اوهم بعدپیش‌آمدی شدواینها من بهتان‌عرض میکنم . موقعی که‌معاون نخست وزیربودم‌یک پیشآمدی شدکه‌او هم جالب است وبرا شرکارا کترعلـــم جالب بود .

عرض کنم‌که‌گفت که‌این کمیسیون را تشکیل بدهیدوخانم‌فرمانفرمائیان هم شنیده‌ام در مددکاری اجتماعی صاحبنظراست ایشان را هم‌دعوت کنید .

س - ستاره‌فرمانفرمائیان .

ج - بله - طرحی تهیه‌کنیدوطرح‌قطعی‌تان را بیاوریددرهیئت دولت هرچقدرپول میخواهـــد دولت قبل ازپرداخت حقوق وزرا این بودجه‌را تأمین خواهدکرد . گفتیم متشکریم .بعد پرداخت به‌کارهای دیگر . گفتیم خب حالاتصویبنامه‌آردچی است ، مطالب دیگر چه

س - خمینی کجا بود؟ توی زندان بودآنموقع؟ توی قم بودیا اینکه‌تهران بود ؟

ج - نخیرآورده‌بودندش تهران .

س - تهران بود ؟

ج - بله‌تهران بود . بله‌بعدتمام‌شدولیکن خب همه‌نگران بودند . نگران بودندکه‌مبادا شب حادثه‌ادامه‌داشته‌باشد . مبادا فردا هم‌حادثه‌ادامه‌پیدا بکند .

س- حکومت نظامی هم‌اعلام شده‌آنموقع.

ج - بله‌مثل اینکه‌حکومت نظامی هم‌اعلام‌شدوتصیری بعنوان فرمانده‌نظامی معلوم‌شد . عرض کنم که‌شب را ماگذراندیم فردا صبح بنده‌برخلاف عادتم‌که‌خیلی زودساعت شش دفترم‌بودم

همیشه، من ساعت هفت رفتم به دیدن نخست وزیر. نخست وزیر در نخست وزیری بود. نخست ـ وزیر از موقعی که این حادثه اتفاق افتاد در نخست وزیری ماند، خانمش هم که بهش پیغام داده بود که ریختند اطراف باغ به خانمش پیغام داد تیراندازی بلدی، اسلحه هم در اختیارت هست اگر عرصه بهت تنگ شد برو پشت بام و به کسانی که هجوم میآورند تیراندازی بکن همین ـ طور صریحا" بهش گفته بود. خانم علم خیلی خوب تیراندازی میکند هم با پرابلوم مثلا" ممکن است چیزی را توی هوا بزند. گفت تیراندازی خیلی خوب بلد هستی اسلحه هم در اختیارت هست اگر عرصه بهت تنگ شد کسانیکه محاصره میکنند باغ را برو پشت بام و از خانه و از خودت دفاع کن ـ اسلحه داری نترس ونرفته بود خودش. خود مرحوم علم آنشب خانه نرفت و ماند. عرض کنم که فردا صبح رفتم دیدن مرحوم علم وخب مرحوم علم را دیدم. خلاصه ایشان شاه را ملاقات کرده بود. شاه البته روز پیش قبل از اینکه تیراندازی بشود از کاخ اختصاصی به کاخ سعدآباد منتقل شد. شاه در کاخ اختصاصی بود. کاخ اختصاصی آنموقع در واقع در ضلع شمال غربی کاخ نخست وزیری بود.

س ـ دفتر کارش هم که کاخ مرمر.

ج ـ بله دفتر کارش هم همان کاخ مرمر بود. شاه قبل از اینکه تیراندازی شروع بشود اصلا" رفته بود سعدآباد. مرحوم علم شب دستور میدهد به اویسی میگوید سرباز از ان فردا ....

وشاه نا راحت ونگران اینکه فردا چه میشود. مرحوم علم در مقابل نگرانی شاه نسبت به فردا گویا اشاره به تخم شاه میکند. میگوید همش بستگی به تخم شاه دارد. اگر شاه تخم داشته باشد نخست وزیر کار خودش را میکند. خب با این ترتیب هم شاه را میخنداندو هم یک اجازه مجدد ضمنی برای ادامه میگیرد. البته دستور فرمانده گارد داشته واگر ...

س ـ فرمانده گارد حرف آقای علم را گوش میکرد راجع به ...

ج ـ بله دیگر. دیگر شاه اجازه داده بود. شاه اجازه داده بود دیگر، باضافه مجبور بود محافظ تهران بود نخست وزیر بود البته حرفش را گوش میکرد. باضافه شاه هم گفته بود دیگر ـ شاه گفته بود هرچه علم میگوید بروید بکنید دیگر. عرض کنم که صبح بنده مرحوم علم را دیدمش وخب البته از حادثه دیروز خیلی ناراحت بود ـ از اینکه یک عده ای کشته شده اند وخیلی نگران بود خیلی

متأثر بود. من به شما بگویم مرحوم علم خیلی رقیق القلب بود در عین حال که خیلی آهنین - دل بود ولی خیلی رقیق القلب بود. در اتاق خوابش بالای اطاق خوابش یک درخت بزرگی بود. توی این وسط این درخت، درخت کاج بود یک آشیانه کلاغی بود و این کلاغها صدا میدادند. چندین مرتبه خب ناراحت میکردند مرحوم علم را سروصدا میدادند موقعی که میخوابید. چندین مرتبه همین نوکرهایش و اطرافیانش گفتند اجازه بدهید تیراندازی کنیم. گفت ابداً - ابداً. برای خاطر اینکه من یک ساعت راحت بخوابم شما اینها را میخواهید بزنید بکشید ابداً" من دستور نمیدهم ...وخانه این کلاغها را بهم بزنند نشد وخب این مرد در موقعی که مصلحت مملکت پیش آمد خیلی مردانه ایستاد. خب بنابراین وقتی که گزارش بهش دادند که نود و چند نفر در تمام ایران کشته شدند خیلی ناراحت بود خیلی ناراحت. و آن پیشنهادی که من کردم برای جبران این ضایعات شما نمیدانید با چه سعه ی صدری وبا چه خوشوقتی وبا چه ذوقی پذیرفت و بعضی اوقات بمن میگفت. میگفت که من اینهمه علاقه ای که بتو دارم برای همین توجهات است ویکمرتبه اتفاقا" اشاره کرد. گفت آنروز توقیامت کردی و اینکارها را چه توجه خوبی کردی. با کمال تأسف همین نوع توجه را خواستم در روز بعد از جمعه سیاه هفدهم شهریور بکنم آقای شریف امامی نفهمید- نفهمید هیچی. عرض کنم که بهرصورت من صبح مرحوم علم را دیدمش وخیلی ناراحت ولی بهرحال خیلی وی ژیلان خیلی مراقب و مرتب تماس داشت - گزارش داشت در تمام مواضع. بنده دیگر نزدیک هشت بود- هشت هم نشده بود سوار اتومبیلم شدم وآمدم رفتم به دفترم. شاید یکی از روزهای نادر بود که بنده صبح ساعت هشت وربع کم به دفترم رسیدم. واقعا" از روزی که آفتاب بود روزشانزدهم خرداد بود دیگر. بنده نرفتم به دفترم ازهمان پایین دادگستری شروع کردم دادنه دادنه اطاقها را تفتیش کردن ،بازرسی کردن. البته تفتیش نه اینکه ببینم کی آمده کی نیامده. از سلامتی دادنه دادنه اعضای دادگستری جویا شدم و بهشان حالی کردم نیامده ام تحقیق بکنم کسی غائب هست یا کسی حاضر نیست فقط آمده ام از سلامتی بپرسم. اگرکسی نیست فقط بمن بگویید به چه صورت الان فورا" تماس با هاش بگیرم و حالشان را ببینم چیست. عرض کنم که اعجایب اینست که رفتم در یکی ازدادگاهها محاکمه انجام بود ،یک محاکمه جنائی بود. خب رئیس دادگاه متوجه شد و دادستان ووکلای مدافع

منتها میخواستند یکخرده ای ادب کنند وا ینها . من بلافاصله اشاره کردم از همان عقب و نرفتم ورفتم بیرون. در این محاکمه وکیل مدافع شهیدزاده بود. شهیدزاده گودرزی یکی از وکلای برجسته دادگستری ایران است . این همین است که وکیل مصدق هم بود . خب با من آشنائی داشت . البته همیشه اظهار نگرانی میکرد و اظهار دلتنگی میکرد که چرا من با دستگاه کار میکنم. میگفت تو وکالت عدلیه بکنی خیلی بهتر است که با اینها کار بکنی. ولی خب چون هیچوقت کار خلافی از من ندیده بود یک عیب معین ومشخصی برای من نداشت . بعدها بیک مناسبتی ملاقاتش کردم بمن گفت تو نمیدانی آن روز چه لذتی من بردم. گفت اولا" این محاکمه ، محاکمه ای بود که مربوط به چندسال بود و نمیدانم چطور تشبث میکردند پیش وزرای دادگستری ووزرای دادگستری هم پیش روسای محاکم و این محاکمه عقب میافتاد ومن واقعا " بستوه آمده بودم که این محاکمه آیا میشود عملی بشود یا عملی نمیشود . گفت آنروز اگر عملی نمیشد من هیچ عیبی نمیگرفتم میگفتم روزپشت پانزدهم خرداد است وبعد از آن حادثه وکسی نباید توقع داشته باشد یا محاکمه باشد . اما من دیدم این محاکمه بطور طبیعی شروع شد و بعد تو آمدی و از اینکه جلسه محاکمه برگزار هست خوشحال شدی ووارد هم دیگر نشدی . همینکه دیدی جلسه تشکیل است دیگر رفتی. بله تمام قسمتها را بنده رفتم دیدم. فقط مثل اینکه یکی از متصدیان دفتردادگاه شهرستان بود که من دیدم عکس یا اسم خمینی روی میزش بود ـ خودش هم نبود . بعد گفتم اسمش را یادداشت کردند و گفتم بگویید بیاید پیش من. بعد آمد پیش من .گفتم آقا این حرکتها چیست که شما میکنید ـ شما به یک آدمی که دارد مملکت را بهم میزند غوغا را کرده چه اعتقادی چه علاقه ای دارید؟ خب بهمین من تذکر صرفنظر کردم. خوشبختانه در دادگستری حوادث روز پیش هیچگونه خسارتی متوجه افراد دادگستری نشده بود . درشهرستانها هم گفتم رسیدگی کردند وگزارش بمن دادند گفتند هیچ خبری نشد . آنروز ساعت یازده صبح سفیرانگلیس تقاضای ملاقات از من کرده بود . Denis Wright بود ومن سرساعت یازده توی دفترم بود م Denis Wright آمد تعجب کرد همه چیز منظم مرتب عرض کنم که کارد ادگستری سکرترهای ما همه مرتب ومنظم هستند . واو آمد و دیدنش را کرد ـ دیدن کورتوازی بود البته کاری هم نداشت با من

وبعدرفت . عرض کنم که خب بالاخره فرماندارنظامی تشکیل شدوآئین نامه مربوط به دادگاهها بشان راآوردندوتصویب کردندومقصرین را گرفتندومحاکمه کردندو دونفرشان مثل اینکه مسبب بودندبه اعدام کردند. اعدام کردندویک عده ای ازخمینی وچندنفر ازروحانیون راهم آورده بودندتهران وزندان کرده بودندولی مثل اینکه مرحوم علم ترتیب دادکه زندان نباشندولی تحت نظر باشندو ملاقات ها یشان محدودباشد که بهرصورت وجودشان منشاء دیگرضرروزیادتری نباشدوخطرزیادتری نباشد.
خب به این ترتیب این داستان پانزده خرداد وخودواقعه تمام شد. اما آن کمیسیون

س - ببخشید - این یکی ازمطالبی که بارها اظهارشده اینست که چون جان آقای آیت اله خمینی درخطربوده آیت اله شریعتمداری وگویا کس دیگری ترتیبی میدهندکه ایشان به مقام آیت الهی ارتقاء پیداکندکه دیگرجانش مصون باشد

ج - این حرفها ، حرفهای مهملی هستندوگرنه عنوان آیت الهی به کسی مصونیت نمیدهد چه مصونیتی میدهد؟ درقوانین ماهرکسی مرتکب جرم بشودغیرازاینکه خب یک مقامات دولتی داشته باشدآنهم تعقیبش موکول است ازنظرتعقیب وگرنه ازنظر حکم فرق نمی - کند. ازنظرتعقیب موکول است به یک تشریفاتی که یک مصونیتهائی ویک عرض کنم که موانعی رارفع کند.آیت اله بهیچوجه. وثانیا" که آیت اله بهتان عرض کنم یک عنوان دینی که نیست. یک نامی است یک لقبی است که برای خودشان گذاشته اند خب مثلا" روزاول میگفتند حضرت آقای فلان یواش یواش بعدگفتندحضرت اجل آقای فلان حضورمستطاب حضرت اجل آقای ...

س - پس این موضوع اصلا" هیچوقت حقیقت نداشت ؟

ج - نخیر - نخیر

س - چون آقای دکترامینی مثل اینکه یک تلگرافی که اخیرا "به آقای شریعتمداری کرده بود بعدازآن جریان قطب زاده مثل اینکه یادآورشده بودکه شماکه جان خمینی رانجات دادید..

ج - خب جان خمینی رانجات دادیدشایدرفته شفاعت کرده مثلا"

س - خب دراین موردشما چه ..

ج - حالاعرض میکنم حضورتان . والا مسئله عنوان آیت الهی اولا" یک عرض کنم که یک

درجه مذهبی نیست . ما درجه مذهبی بعدا زا ما مکسی را نداریم. فقط مجتهدجا معا لشرا یط هست . یعنی‌کسی که‌یک مرحله علمی درمعا رف اسلامی رسیده که میتوا ندجواب مسا ئل مردم را برطبق قوا عداسلامی ا زروی قرآن وا زروی احا دیث وا زروی سنت استنبا ط‌کنــــد را بده . این را بهش میگویندمجتهد . اما جا مع الشرا یط یعنی تقوی وفضیلت وعرض‌کنم که اینگونه‌شرا یط هم دا شته‌با شدکه‌ا زش بتوا نندتقلیدکنند . تقلیدیعنی احکامــــش را بنا م احکا ما سلامی احکا می را که‌درزمینه‌ها ی مختلف عنوا ن میکنندبعنوا ن احکـــا م اسلامی بپذیرندوتبعیت‌کنندوپیروی کنند . اینها مجتهدجا مع الشرا یط هستند . این مسئله حجت الاسلام مسئله آیت الله اینها لقب است واین لقب ها هم درا عصا رمختلــــف تفا وت پیدا کرده . مثلا" زما نی که غزالی بوده غزالی که‌مقا مش خیلی مهم اســــت زمانی که غزالی وجوددا شته میگفتند حجت الاسلام اینست که همیشه میگویندغزالی حجت - الاسلام است . این اوا خراین چهل پنجا ه‌سا ل اخیرعنوا ن آیت الهی پیدا شده‌وآیت اله حالا آیت اله‌عظام . این هما ن سالهائی که‌مابا قم درمکا تبه‌بودیم وتلگرا ف میکردیم این کلمه‌عظاما هم پیش‌آمد . عرض‌کنم‌که‌نمیدانم جزواشخاصـــی‌که‌بودنددرتنظیـــم تلگرا فها پیرا سته‌بود - آن‌آقای عمادتربتی بود - مثل اینکه‌یکی گفت برا ی فلانی هم یک عظما ئی بگذا رید مثل اینکه‌پیرا سته‌بودگفت برا ی گلپا یگا نی که‌مینویسیـــد حتما " با یدعظما بگذا رید . بعدمن به‌مرحوم‌علم‌گفتم حالابرا ی اوعظما گذا شتید آنها ی دیگرمیگویندبرا ی ما عظما نگذا شتیدبرا ی همه‌شا ن عظما گذا شتیم . اصلا" عظما ا زآنجـا شروع میشد اصلا" چیزی اینها . نخیر وهیچ مصونیتی وجودندا رد . خب البتـــــه یک حرمت عمومی اینها دا رنددرمیا ن جا معه‌ای که‌خب ا زشا ن تقلیدمیکنندطرفدا رشا ن هستند . طرفدا ری اینها هم تا بع خصلت اینهاست ، تا بع تقوی اینهاست . اینها یک آدمهــا ی متقی با شند اگرآدمها ی مردمدا ری با شند البته خب طرفدا رزیا دپیدا میکنند

س - هما ن آقا ی آیت اله‌شریعتمدا ری نقشی دا شته‌درتقلیل گرفتا ری آیت اله‌خمینی یا ..

ج - بنده‌فکرنمیکنم

س - یعنی به‌خا طرندا رید

ج - نخیر گفتند آن‌آقا سیدجلال تهرا نی مثلا" به شا ه عرض‌کرده‌که‌خب تخفیفی بشودولـــی

بهرحال شاه خودش متوجه بود که خمینی را نباید بکشد یعنی با فضای مذهبی که ملاحظات شاه بعد از رضا شاه ایجاد کرده بود در مملکت در آن فضای ملاحظات سیاسی موردی برای اعدام خمینی نبود نمیشد خمینی را اعدامش بکنند. طوری نمیشد. عرض کنم که خواجه نصیر-الدین طوسی .... هلاکوخان مغول به توصیه خواجه نصیرالدین طوسی خلیفه عباسی را کشت منتهی برای خاطر اینکه بگوید زدین وزمان بهم نمیخورد گفت بگذاریدش توی نمد وبمالیدش هروقت دیدید آسمان اوقاتش تلخ شدولش کنید. گفت همینطور بمالیدش. اینها هم مشتند مشتند آسمان هم اوقاتش تلخ نشد او هم مردتمام شدرفت. حالا مطلب از همین است. خب ملاحظاتی بودکه خب خمینی را نخواستند بکشتندش .والا حالا دیگر با لاتر از این - دستغیب درزمان خمینی در زمان اعتبار روحانیت ولایت فقیه دستغیب را کشتند چطور شد؟ چه خبرشد؟ آن مدنی را درتبریز به آن صورت کشتند چطور شد عرض کنم که

س - من منظورم با محاکمه ورسما " تا آن ...

ج - خب با محاکمه ,میدانم اما محاکمه وعرض کنم که...

س - من میخواستم این نکته روشن بشود برای تاریخ .

ج - نخیر - نخیر. ملاحظات جو موجوددرآن زمان موجب شدکه خمینی را نکشند و بعد آقای منصور هم سال بعدش آمدتبعیدش کرد. درحالیکه آن هم کار غلطی بود برای اینکه تبعید کردن خمینی یعنی خمینی را از حیطه انستیتوسیون ونهادهای امنیتی وایران خارجش کردند

س - پس از زمان کابینه علم هنوز ایشان تحت نظر بود و تهران بود

ج - بله - بله. درحالیکه ایشان را اگر حالا تهران یا یک شهر کوچکی یک دهی نگهش می - داشتند وتحت نظر بود ومعاشرت نمیگذاشتند بکنند او هم آزاری به کسی نمیرساند. خب ایشان رفت نجف وازنجف توانست هی کاست بفرستد ولی اگر مثلا" دریکی از دهات خیلی خوش آب وهوا هم این را فرستاده بودند دش آنجا زندگی میکرد. خب کتاب واینها هم برایش میفرستادند ولی دیگر بهش اجازه نمیدادند که کاست داشته باشد و کاست بیاورد. این کارها

نمیشد. خب بیخودی ـ مرحوم علم مخالف بودبا تبعیدخمینی . مرحوم‌علم مخالف بود واین برحسب اصرار منصورتبعیدش کردندبه ترکیه وازترکیه هم‌بعدازیک سال دوسال رفت به نجف .

خب پس میدانیدااین حادثه بزرگی که درکابینه مرحوم‌علم اتفاق افتادکه بنده پیشآمدش رادرشکل صوری ذکرکردم‌ولیکن علتهای اصلیش راقبلاً" گفته‌بودم که‌همان مسئله اصلاحات ارضی بودوعدم‌رضایت مالکین بزرگ مخصوصا" خودروحانیون بودندکه میدیدندمنابع زندگیشان قطع میشوداین بودکه‌این حادثه رابنده‌شکل صوری ... بیان کردم. خب البته‌یاکمال تاسف اشخاص بی انصاف این حادثه‌راازنظرضایعات انسانی خیلی بیشترجلوه میدهند. البته‌ازنظرماکه‌عضوکابینه مرحوم‌علم بودیم ومرحوم علم مخصوصا" هریک انسانی برای ما مثل یک جهانی اهمیت داشت وضایعه هشتادنفریانود نفربرای ما همچین بی اهمیت نبود. ما خیلی برایمان مهم بودواهمیت داشت ولی خب البته‌اولا" مسئول مانبودیم ، مسئول مقصر ،مسببین بودندکه‌اینها راوادارکرده‌بودند بعلاوه‌مسئولیت بزرگی داشتیم حفظ وطنمان بودحفظ مملکتمان بوداگرغیرازاین کرده بودیم این پیشآمدی که‌بعدا" اتفاق افتاد درحدودشانزده‌هفده‌سال بعداتفاق افتاد آنوقت اتفاق افتاده‌بود. عده‌زیادی کشته‌شده‌بودند کمااینکه ملاحظه‌کردیدعده‌زیادی کشته‌شدند. تاآنموقع ماپیشگیری کردیم‌نخواستیم مملکت به‌این روزبیافتد،یعنی هم پیش بینی بودهم خب قدرت روحی مرحوم‌علم بود. مهمترازهمه‌اینها این بودکه شاه‌بهش اعتمادداشت . کس دیگری بود نه‌جرات میکردبه‌شاه‌این اندازه‌اصرارکنند و نه‌شاه‌اجازه‌میداد.

س ـ بعضی ها بوده‌گفته‌اندکه‌اگردرهمین سالها آخرمرحوم‌علم حیات داشت وهنوزموردا عتمادشاه به‌آن ترتیب بودشایداین انقلاب اتفاق نمی افتاد

ج ـ تردیدی نیست . یعنی من میتوانم بهتان بگویم اگرمرحوم‌علم‌دربستربیماری هم بود وحضورداشت درتهران این اتفاقات نمی افتاد. برای خاطراینکه‌توی بستربیماری هم بودمیگفت ببریدم پهلوی اعلیحضرت ونمیگذاشت ـ اینطورنمیگذاشت بشود. مرحوم‌علم

اجازه‌نمیدادکه‌آن حرفها توی مجلس گفته‌بشود- بهیچوجه‌اجازه‌نمیداد. برای اینکه
ازهمان روزشروع شدحالا میرسیم به‌آنجاها همه‌حرفها وهمه‌صحبتهائی‌که‌کردند .
بله عرض‌کنم‌که خب بنده

س - کابینه‌هشت ماه بعدازاین ادامه‌داشت .

ج - کابینه‌بله . کابینه‌تا هفده‌اسفند۱۳۴۲ ادامه‌داشت . البته‌بهتان بگویم متعاقب‌این
پیشآمدها یک عده‌ای عرض‌کنم‌که‌جلسه‌کردندبه اصطلاح وازریش‌سفیدان وآق سرقل ها و
عرض‌کنم کملین قم ورفتندپیش‌شاه‌وازشاه‌عزل علم راخواستند .

س - یک جلسه‌ای گویا بوده‌که‌آقای حسین علاء وانتظام ..

ج - حسین علاء بوده - انتظام بوده .

س - چم بوده‌بوده‌یانبوده‌آنروز ؟

ج - نه‌چم آنموقع چیزنبود . کسی که‌توی این کارها قبولش‌بکنندنبود. عرض‌کنم که‌حسین علاء
بوده عرض‌میشودکه انتظام بوده

س - عبداله انتظام .

ج - بله‌عبداله انتظام بوده - عرض‌میشودکه دیگرشریف‌امامی ظاهرا" بوده‌ویزدان پناه‌بوده
ویک چندنفری بوده‌اند که خب‌خیلی بدگویی ازمرحوم‌علم کردند. برای اینکه اینها
احترامی که‌به‌علم داشتندمجموعا" بمناسبت‌تقربش‌بوددرپیش‌شاه. والاعلم رانمی-
پسندیدند. علم رانمی‌پسندیدندبرای خاطراینکه‌درحلقه‌شان نبود. علم مردمؤدبی بود
به‌همه‌اینها ادب میکرد، علم جانب همه‌اینها راداشت هروقت‌لازم بودبهشان کمک میکرد
امااینها علم رادرحلقه‌خودشان نمی‌شناختند

س - ویااینکه‌بیشتراینها فراماسون بوده‌ارتباطی داشته ؟

ج - تردیدنیست .

س - مرحوم‌علم هم‌فراماسون بودند ؟

ج - مرحوم‌علم‌فراماسون نبود- مرحوم‌علم‌فراماسون نبودوچندبارهم‌دنبالش‌رفتند. برای
من نقل کردگفت‌حتی یکمرتبه‌توی هواپیماآمدندبدنبال من ومدتی بحث‌کردندومن قبول

نکردم. گفتم من دست یکنفر را میبوسم ودست کس دیگری را هم نمیبوسم آنهم شاه ایران است وما سنت خانوادگیمان غیراز این چیزی نیست . ما توی هیچ حلقه‌ای وارد نمیشویم. وشاید یکی ازجهات توجهی همکه مرحوم علم بمن داشت برای اینکه منهم نبودم. البته کسی دنبال من نیامدکه بنده‌را فراماسون بکنند بهتان عرض بکنم. کسی ازمن دعوت نکرد یک کوششهائی احساس میکردم که میشدولی رسماً کسی بمن نگفت ولی خب یک کوششهائی از چندجانب احساس کردم ولیکن هیچوقت

س — آنوقت مثل اینکه آنعده موردتغیراعلیحضرت بودند ؟

ج — بله عرض کنم که اینها رفته بودندحضوراعلیحضرت وخلاصه عزل مرحوم علم را خواسته بودند. اعلیحضرت خیلی عصبانی میشودوعجیب است که مرحوم علم درموردهمه اینها وقتیکه اعلیحضرت متغیرشده بوده ، مرحوم علم کوشش میکندکه تغیراعلیحضرت را نسبت به اینها تخفیف بدهد. اعلیحضرت میگوینداینها برعلیه تو آمده‌اند— برای پشتیبانی تو این حرف را میزنم. مرحوم علم هم میگویدخب منهم ازنظرمملکتی میگویم که شما دریکروزوزیردربارتان ورئیس شرکت نفت تان را عوض نکنید. برای اینکه وزیردربار را عوض کردندحسین علاء وقدس نخعی را گذاشتندوانتظام را هم میخواستندهمانروزبردارند

س — بلافاصله بعدازاین موضوع ؟

ج — بله — ولی مرحوم علم میگوید نه قربان . یا بعکس اول او را . نمیشوددرهمه دنیا انعکاس پیدا میکندچه خبرشده ؟ آیا توطئه‌ای برعلیه شاه بوده ؟ که شاه هم وزیردربارش را عوض میکند وهم رئیس شرکت نفتش — دوتا آدم که ازکملین جامعه ایران هستند. وخب برای علاء هم — علاء هیچوقت با مرحوم علم خوب نبودروابطش — هیچوقت ته دلش راضی نبود معذالک مرحوم علم کوشش میکنداین سناتوربشود. ولی درموردانتظام نه اقدام نمیکنند. البته — نمیدانم مثل اینکه علم ته دلش خیلی نسبت به عبدالله انتظام بی‌اعتقاد شایدهم اشتباه میکردمن شخصاً همه چیزمرحوم علم را نمیتوانم تأییدبکنم. دوستش میدارم وخاطره‌اش خیلی برایم عزیزاست یعنی حرمت برایش میگذارم ، خصلتهای خوب چون توی وظیفه‌ام میدانم آنهم همه چیزش را تأیید نمیکنم. نمیدانم درمورد انتظام این اندازه حق داشت که بهش توجه نکنند . برای اینکه من یک موردصحبت کردم که انتظام

خانه‌ندارد ودرموارددیگرپیشآمدکرده‌بود که من صحبت کرده بودم، من دیدم مرحوم‌علم خیلی‌توجه‌به‌این مطلب نکردکه‌انتظام‌خانه‌ندارد‌درمعنی‌اش چیست . نمیدانم‌مثل اینکه ته دلش رنجیده‌بودیاانتظام را غیرازآن طوری است که‌من‌می‌شناسم وخیلی ها می‌شناسند او می‌شناخت . نمیدانم هیچوقت این مجال نبود

س - یزدان پناه‌چی شد؟ او هم ...

ج - نه‌خودیزدان‌پناه رفته‌بودگزارش‌داده‌بود. یزدان پناه‌خودش رفته‌بودحضوراعلیحضرت گزارش‌داده‌بودبنابراین خودیزدان پناه

س - ماند

ج - بله‌کاریش‌نکردند. نمیدانم‌شریف‌امامی‌بودیانبود. شایدممکن‌است‌بوده‌و حرفی نزده صحبتی نکرده. بهرحال خب اعلیحضرت بهمین مناسبت علاء وانتظام راازکاربیکارکرده بود

س - این ظاهرا" آنقدرجرم‌بزرگی نبوده‌که‌یک همچین حرفی ویک همچین ...

ج - خب میدانیددرواقع عمل علم راتقبیح‌کرده‌بودند. عمل علم واقدام علم‌راتقبیح کرده بودند. خب طرزتلقی‌شان نسبت به‌علم یک طرزتلقی صحیحی نبوده. البته‌خودشاه‌هم‌قبلا" همینطورفکرمیکرده‌ولی بعدنتیجه‌که‌معلوم‌شدددیدندحق با مرحوم‌علم بوده. نمیدانم‌آنها چرااینطورفکرمیکردندبرای اینکه‌اگرغیرازاینطورعمل شده‌بودمملکت رفته‌بود- غیراز اینطورعمل شده‌بودیکخرده‌کوتاهی وکوچکی شده‌بود مملکت رفتدبود.

بهرصورت خب این مسئله‌راهم‌نقل کردیم اما بایستی نتیجه‌آن کمیسیون را ....

آن کمیسیون را بنده‌تشکیل دادم وازخانم‌ستاره‌فرمانفرمائیان - دکترعالیخانی - صدری ورستگارراضی که‌ازطرف شهرداری بنام‌معتمدمحلی به‌بنده‌معرفی شدند. دردفترم این جلسه‌راتشکیل دادم‌ومطلب رامطرح‌کردم. خانم‌ستاره‌فرمانفرمائیان پیشنهادکرد که‌فرماندارتهران آگهی بکندوتقاضابکندکه‌تمام‌اشخاصی که‌بنحوی ازانحاء دراین حادثه متضررشده‌اندأعم‌ازاینکه‌کسی ازشان کشته‌شده، زخمی شده‌یاخسارت مالی دیده‌اندآینها برطبق یک پرسشنامه‌ای بیایندپرسشنامه‌بگیرندپربکنندوبدهندبرای خاطراینکه‌دولت بتواندجبران خسارتشان را درحدودی که‌معقول است انجام‌بدهد خب این آگهی شدو -

اشخاص هم‌مراجعه‌کردندوپرسشنامه‌هارا هم‌پرکردند ، بعدا " ما این پرسشنامه‌هارا تسلیم خانم‌فرمانفرمائیان کردیم وازخانم‌فرمانفرمائیان خواهش‌کردیم که‌هرکسی را علیحده مطالعه‌بکنندوبمارا ه‌کمک معقول درموردهرکس‌را ارائه‌بدهندوبگویندبه چه صورت میشودبه‌این شخصی که‌متضرراست‌کمک بکند . خب‌خانم‌فرمانفرمائیان هم‌انصافا " بوسیله‌عواملی که‌داشت این کاررا انجام‌دادویکروزدیگری که‌دردفتربنده‌بازجلسه تشکیل شدوهمان اشخاصی‌که‌ذکرکردم حضورداشتند نتایجش‌راآورددردفتربنده . قبل ازاینکه‌اقداماتی که‌پیش‌بینی شده‌بودوخانم‌فرمانفرمائیان پیشنهادمیکردبایستی این مطلب را عرض‌کنم نتیجه‌این آنکت .... ازلحاظ تعدادکشته‌شدگان‌به‌هیچوجه مغایرت‌باآنچیزی که‌پزشک قانونی بمادادهبودنبود .

روایت کننده : آقای دکتر محمد باهری
تاریخ : ۹ آگوست ۱۹۸۲
محل : شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۱۱

س - در اواخر قسمت جلسه قبل راجع به حوادثی که در دوره کابینه دوم مرحوم علم رخ داد صحبت شد و آخرین صحبت مان راجع به واقعه ۱۵ خرداد بود. حالا اگر قسمت های بعدی را بفرمائید.

ج - بله عرض کردم که در کابینه قرار شد یک کمیسیونی تشکیل بشود و این کمیسیون برآورد کند ضایعاتی که پیش آمده و خساراتی که متوجه اشخاص شده و ترتیب جبران این خسارات و ترمیم این ضایعات را بدهد. فکر میکنم در جلسه گذشته ترکیب این کمسیون را که به ریاست بنده بود ذکر کردم و اقدامات اولیه هم که عبارت بود از توضیح یک پرسشنامه از طریق آگهی به کسانیکه خسارت دیده بودند یا عزیزانشان تلف شده بود بعرض رساندم. این پرسشنامه ها بعد از اینکه به وزارت کشور یعنی به فرماندار تهران که در آنموقع صدری بود رسید باید عرض کنم آنموقع از نظر وزارت کشور تهران مقر یک فرمانداری بود برخلاف دوره های بعد که استانداری شد. آنموقع فرماندار بود وصدری که بعدها استاندار مازندران و استاندار فارس شد آنموقع فرماندار تهران بود. این پرسشنامه ها هم به فرمانداری تهران رسید و فرمانداری تهران برطبق دستوری که داشت از طرف این کمیسیون تسلیم خانم ستاره فرمانفرمائیان کرد. خانم ستاره فرمانفرمائیان رئیس آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی بود یک موسسه آموزش جدیدی بود در ایران که ایشان شاید با تقلید از موسسات مشابه آمریکا در ایران تاسیس کردند. در این آموزشگاه عالی در واقع اشخاصی تربیت میشدند که بتوانند متصدی خدمات اجتماعی بشوند. این اشخاص با آموزش های لازم و با کارآموزی های لازم این مهارت را پیدا میکردند که کیس های مختلف از اشخاصی که از نظر اجتماعی درمانده بودند رسیدگی کنند و راه حلهائی برای زندگیشان برای حل گرفتاریشان



راارائه بدهند.بنابراین این آموزشگاه باکسانیکه دراختیارداشت میتوانست به آن منظورماکمک شایسته ای بکنند همینطورهم شد . مأمورین خانم فرمانفرمائیان البته بانظرخودش هرکیسی رارسیدگی کردندووضع هرخانواده ایکه ضررمتوجهش شده بودکسیش کشته شده بودیامجروح شده بودویااینکه خسارت مالی بهش متوجه شده بود رسیدگی کرده بودوراه جبرانش راارائه داده بود . خیلی راههای معقول کسیکه نان آورش کشته شده بودراه‌حلی که ارائه داده بوداین بودکه بایستی برای این یک راه معاش جدیدی ازطرف دولت تأمین بشود والایک مبلغ پول دراختیارش گذاشتن واین مبلغ بعدتلف شدن وهدررفتن فایده نداردبایستی یک راه تأمین معاش دائمی‌دراختیارش گذاشته‌بشود. تأسیس بنگاههای خیاطی تنظیم قراردادهای نسبتاً طولانی باسازمانهائی که ازمحصولات اینگونه مؤسسات بایداستفاده بکنند ، حتی دربعضی مواردا شخاصی که استطاعت نداشتندبرقراری پانسیون‌های ثابت ماهانه راه حلهائی بودکه ازطرف این اشخاص ارائه شده بود. درجلسات مکرری که دردفتربنده تشکیل شد باحضوراعضای کمیسیون یک یک این دوسیه‌ها با راه حلهائی که ارائه شده بودموردمطالعه قرارگرفت وبعدازتصویب طی یک گزارش مفصلی به هیئت دولت تقدیم شد . وهیئت دولت هم تصوب کرد که بهمان ترتیب عمل بشودومنابع مالیش راهم نخست وزیری ازاعتباراتی که دراختیار داشت تأمین کرد .

س - خاطرتان هست چقدرخرج اینکارشد ؟

ج - خرج آن کمیسیون

س - خرج این ...

ج - نه خاطرم نیست . مجموعاً خاطرم نیست برای اینکه قابل برآوردهم آنموقع برای مانبود برای اینکه بایستی یک کارهائی انجام بشودوسرجمعاش بعدازانجام آن کارها معلوم میشد . دیگرمانصدی انجام آن کارها وتهیه آن وسائل اینهارابعهده نداشتیم. بهرصورت این ...

س - آنوقت مثل اینکه فرمودید ازطریق این پرسشنامه هاتعدادکشته شدگان ..

ج - بله . بله بله . خواستم بهتون‌عرض‌کنم که آنموقع تعدادکشته‌شدگان درتهران همان حدود هشتادوسه‌چهارنفری که‌قبلا" ذکرکردم‌بیشترنبود .همین اندازه بود .

س - آنوقت درقم ذکری ازقم نکردید دیروز، آیا درقم حوادثی نبوده ؟ آیاکسی کشته زخمی نشده بود؟

ج - درقم نخیر . نه ، نخیر . درقم اتفاقی به آن مناسبت روی نداد. حالا منظورم اینستکه ملاحظه کنید ببینیدحادثه ایکه بهرحال ضایعات جانی داشت بهرحال بیش ازهمه کس بعدازخانواده ها دولت متاءثرومتاءلم بودواحساس ناراحتی میکرد . بـــرای ... تبلیغاتی که خب مغرضانه بودتعدادکشته شدگان راتاچه حدمنتشرکردند . آن مردبی حیای خمینی که ادعای اسلام میکندودراسلام بزرگترین گناه دروغ اســـت مدعی استکه آن روزپانزده هزارنفرکشته شدند .مطلقــا همچین چیزی نبود.تعدادکشته شدگان بیش ازنودوسه - چهارنفرنبوددرتمام ایران وکسانیکه تعدادکشته شدگان رابیش ازاین اندازه ارائه میدهندوادعا میکننــد اشخاص مغرض هستندویا اینکه اشخاصی هستندکه بدون تحقیق فقط بازگوکننـــده‌ی حرفهای مغرضانه‌هستند . بهرصورت دولت برحادثه‌ی ۱۵ خرداد پیـــروزشد موفق شد برتوطئه پانزدهم خردادودولت غلبه کرد. یعنی واقعا " یک شربزرگی ازدامن ملت ایران کوتاه شد یا بهتربگوئیم یک شربزرگی ازدامن ملت ایران به تاءخیـــر افتاد. برای خاطراینکه حوادث بیست‌ودوم بهمن ۱۳۵۷ درواقع تکرارپانزدهم خرداد۱۳۴۲ بودکه‌نا موفق بودودر۲۲بهمن ۱۳۵۷ تجدیدشد ومتاءسفانه چون درمقابلش آنطوریکه درآن زمان ایستادند نـایستادند این دفعه ملت ایران رأبه‌اینصورتی که ملاحظه کردیدبخاک وخون غلطاند وملت ایران رابه اینصورت به‌زمین زد.تمدن ایران رابه اینصورت متلاشی کرد . بلـه ملت ایران یااولیای حکومت ایران برتوطئه پانزدهم خردادغلبه کردندا ما بایستی بهتون‌عرض‌کنم که متاءسفانــه درس نگرفتند . اگردرس گرفته بودندتجدیدنمیشد ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ .

س - حتما " میفرمائیدکه چه درسی بایستی گرفته باشند؟

ج - بلـه . پانزدهم خرداد۱۳۴۲ زمینه‌اش اضمحلال مالکین بزرگ واضطراب روحانیت

که منبع روزی خودش را از دست بدهد بـــود .بعداز اینکه ۱۵خرداد دنا موفق از نظرتوطئه کنندگان خاتمه پیداکرد والبته طبقه مالک مضمحل شده بوددیگر تشنج آخرش آن دست وپای آخرش هم که آن روزبه‌نتیجه نرسید . اما آن طبقه‌ای که منبع رزق وروزیش را از دست داده بودروحانیت به اصطلاح آن طبقه ادامه‌ی حیات داد ، ادامه حیات دادمنتها با یک خشم وغیض با تصمیم به انتقامجوئـــی . ازطرف دیگر قوای اجتماعی عوض شده بودمخصوصا " نیروهای اجتماعی که به اصطلاح پشتیبان رژیم بودند درواقع استـــروکتـــورســوسیتــــــه ایـــران بعدازبهمن ۱۳۴۱ عوض شد تاآنموقع یکی ازقوائم مملکت ایران مالکین بزرگ بودند . چون وقتی نگاه توی مجلس میکردیدمیدیدید غالبا " مالکین بودند ، توی سنا نگاه میکردید میدیدیدغالبا " مالکین بودند.

س ـ معلوم هســـــــت که‌تعدادشان چندنفربودوقتی که صحبت ازمالکین بزرگ میشد صحبت ازصدها بودیا هزارها آنهائی که ازاین لحاظ بحساب میآمـــدند ازنظرسیاسی ؟

ج ـ بله خب ممکن استکه آنهائی که متنفذبودنددرحدودهزارتا بودندولی درنظر داشته باشیدکه هزارتائی که یک شبکه بودند دستگاه ، هزاردستگاه بود، هزار شبکه بود اینها ازبین رفتند اینها تکیه‌گاه سلطنت بودند اینها امیدشان بودکه سلطنت حفظ شان میکند، توجه میفرمائید ؟ همیشه پادشاه ضمن اینکه درواقع متکی هست به فئودالهای بزرگ فئودالهاکی ها هستندمالکین بزرگ بودند.

اینها تاآنموقع چشم داشتند به پادشاه میگفتندپادشاه اینها راحفظ میکند و ازطرف دیگراینها قـــوای معنوی جامعه اندکه‌همان روحانیت بودنددراختیارشان بود . خب مدرنیزه کردن ایران اقتضا میکندکه مالکین بزرگ ازبین بروندحای خودشان رابدهندبه خورده مالکین واگرخودشان بتوانندتغیرشکل بدهندوبشوند اندوستـــری یـــل صنعتگر . روحانیت هم میبینـــدکه یک طرف ارتباطش که مالکین بزرگ بود وهمان ها بودندکه‌رژیم راحفظ میکردندآنها هم ازبین رفتند خب آنها هم سرگشته‌ای هستنددیگر آنها هم ارتباطشان با دستگاه قطع میشوددیگر .بنابراین نیروهای اجتماعی ، نیروهائیکه سابقا " استـــروکتــــور جامعه ما رویش

استوار بود آن نیروها از بین رفتند یک نیروهای دیگر آمدند. خب البته این نیروها هم ، این نیروهای جدید به کمک رژیم بوجود آمدند ولی رژیم بایستی کونسیان باشد . رژیم بایدبداندکه الان نیروئی که باید بهش اتکاء بکند کی ها هستنــــــد . چی ها هستند ؟ بایستی مراقبشان باشد وبایستی روحانیت که بهرحال هدایت اخلاقیات مردم رابعهده دارندودولت ازاینها هم غافل نباشد . معنی اش این نیست که تسلیم راههای آنها باشد . سابقا " هم وقتی که روحانیت طرفدار رژیم بودومنبع روزی اش را مالکین بزرگ میدانست روحانیت درآنموقع هم نمیتوانست طریق مملکت داری را الغاء بکندوتحمیل بکندبه دولت فقط مسئولیت رهبری اخلاقی ومعنوی مردم رابعهده داشت . ودردلالت وراهنمائی مردم ازنظراخلاقی هم هیچوقت کاری نمیکردکه مردم برعلیه دستگاه طغیان کنندیاغی بشوند .

س- درمبارزه باحزب توده این دربعضی شهرها اقلا" نقشی داشتنددیگر ؟

ج - درمبارزه باحزب توده روحانیت ..

س- زمان مصدق ؟

ج - روحانیت نقش بزرگی داشت . حالامسئله حزب توده یک مسئله ای بودکه دریک زمان معینی مطرح شد .همیشه روحانیت بادستگاه مدارا میکرد مماشات میکرد وهمراه دستگاه بود. اگرتاریخ مشروطیت ایران رابخاطربیاوریدمیبینیدمشروطیت ایران بارهبری دونفرازروحانیون بزرگ زمان طباطبائی وبهبهانی مشروطیت قوام پیداکردومشروطیتی که البته حقوق پادشاه رابه نفع مردم تاحدودی محدودکرد ولی بهرحال ازپادشاه به نام رئیس مذهب یاحامی مذهب لااقل ، حامی مذهب و پشتیبان مذهب حمایت کردند. بنابراین درسی که میبایستی هیئت حاکمه ایران میگرفت ازواقعه ۱۵ خردادمیبایستی این بودکه نیروهای اجتماعی تغیرشکل و تغیرماهیت بدهند .نیروهای گذشته منقرض شدند وبعضی ازنیروهائیکه درارتباط بودند بانیروهای منقرض اینها سرانذرند . (؟) منظورم روحانیت استه بایستی به فکرشان بود.

س- این درآنموقع توجه به این شدیااینکه آنقدر زوداتفاق افتاد.

ج - هیچ توجه نشد

س- درآنموقع کابینه دوم ، دوم آقای علم ....؟

ج - نه میدانیداین مسائل استروکتورل آقای لاجوردی یک مسائلی نیست که فوری بهش توجه بشود یک مسائلی هست که با عمق بیشتر با زمان بیشتر با یک سیاست مداومی بهش بایستی توجه بشود .

س - سرموقع قدمی برای جلب آن عده از روحانیونی که دراین جریان نبودند واز آنها حمایت گرفتند برداشته نشد ؟

ج - خب مماشاتی با باقی مانده روحانیت شد . اولا" روحانیت یاغی آنموقع فقط درهجودخمینی مجسم بود سایرنمایندگان روحانیت طغیان نکردندیاغی نشدند این خمینی بودکه علم طغیان ویا غیگری را بلندکرد .

س - این محکوم هم نکردند یعنی ۱۵ خرداد را ۰ کردند ؟

ج - روحانیت را یعنی سایرطبقات ؟

س - بله .

ج - بخاطرم نیست . خاطرم نیست .

س - نقش بیطرف را بازی کردند ؟

ج - نقش بیطرفی را بازی کردند . نقش بیطرفی را بازی کردند. بهرصورت اصلا" ملاحظات استروکتورل درادارهی حکومت ایران خیلیکم دیده میشود همش بهامورسطحی بهارقام ظاهری ،به تظاهرات خیلی کمعمق توجه میشدبه مبانی اساسا "توجه ... مثل اینکه دقت درمبانی درکارنبود . یکی ازگرفتاریها هم همین بود .

س - این علتش چی بود اینهم جنبه فرهنگی داشت یا جنبه رهبری داشت ؟ یا سیستم ....

ج - والله البته جنبه فرهنگی داشت . ولی شایدتصادف تاریخ بود ،تصادف تاریخ بود . تصادف تاریخ بودکه خب ادارهی مملکت ما بدست محمدرضا شاه بود. محمدرضا شاه یک مردوطنپرستی بودتردیدی نیست . یک مردمهربانی بود . یک مردبا نرمشی بود. یک مردهوشمندی بود باهوش بود باذکاوت بود .خیلی اطلاعاتش درسطح دنیائی در سطح جهانی ازنظراقتصاد ازنظرامورا جتماعی کتاب میخواندگزارش زیاددریافت میکرد

خب بود . اما یک توجه فلسفی به اداره مملکت نداشت .من هیچوقت دربیانات محمدرضا شاه وهیچوقت درفرامینی که میداد ، دستورالعمل هائی که میداد یک عمق فلسفی دریافت نکردم . همیشــــــــه آرزومندمشاهده مظاهرپیشرفت بود.دلش میخواست بیــــلدینـــگ های بزرگ درتهران ساخته بشود ، دلش میخواست خیابانهای خیلی قشنگ ساخته بشود ، دلش میخواست ارقام تولیددر زمینه‌های مختلف روزبروزبیشتربعرضش برسد اینها همه بود. اما هیچوقت ندیدم که یک تأملی درمبانی یک تفکری که جنبه کلیت داشته باشدنسبت به ایــــران نسبت به تاریخ ایران نسبت به آینده ایران ندیدم .وحتی گاهی اوقات مـــن میدیدم به هماهنگی هم توجه نداشت . خودهماهنگی یکی ازمسائل استروکتورل است . خب بعضی اوقات من میدیدم که به هماهنگی هم توجه نداشت . خب این مرد خدا رحمتش بکند.

س - خب این ضابطه تصمیم گیری بوددیگر.

ج - بله این آدم عرض کنم که تاریخ زمام ایران را بدستش سپرده بودوتصادفا" یک همچین خصلت هائی داشت . حالا این مطلب مخصوص اونبود پدرش هم شایدهمینطور بود . خیلی اشخاص درتاریخ کسانیکه به استروکتـــــــــور توجه بکننـــــد اساسا" زمامداران کسانیکه به استــــروکتـــــور توجه بکنند خیلی کم بـــودند بنده راجع به محمدرضاشاه گفتم ازیک لحاظی این محمد رضاشاه یک آدم استثنائی نبود. خلافش یک امراستثنائی است که کمتردرتاریخ دیده میشود. حالا حوالات امیرکبیر راکه میگویند شرح میدهند امیرکبیرشایدیک آدمی بوده به مبانی و استروکتـــور توجه داشته . بهرصورت ۱۵ خرداد پیش آمدکرد دولت توانست درمقابلش بایستدومملکت رانجات بدهد خب درسی هم گرفته نشد،ودرس هم گرفته نشد مجددا" ملاحظه کردیدکه تکرارشد . بله حالاتکرارش را بایستی درقسمت های آخرخاطرات سیاسی ام ذکربکنم آنچه که ازش اطلاع دارم . اما ضمن علل حوادث ۱۵ خرداد بنده یک مطلب را فراموش نکنم. زمینه اجتماعی اینطوربودکه بعرض رساندم. مالکین داشتندازبین میرفتندو روحانیت هم منبع روزی ورزق خودش را داشت ازدست میداد اما بهرحال این زمینه واین

عوامل مانیپوله شدند . حالاکی مانیپوله‌شان کرد آیا قدرتهای خارجی دراین مانیپولاسیون تاءثیرداشتند یانداشتند چون یک مطلبی هست‌که مربوط به سرویسهای اطلاعاتی است وسرویس‌های اطلاعاتی هم من بهشون راه نداشتم اینستکه نمیتوانم بگویم ولی ذکرمیشد گفته میشد که دست‌های خارجی دراینکاربود .

س - با چه انگیزه‌ای ؟

ج - خب برای مقابله بادولت برای ، وازدولت شایدراضی نبودند.

س - دولت علم ؟

ج - بله ، خب بهرحال دولت ...

س - آقای علم هیچ شکی به مالکین بزرگ نبردندضمن صحبت‌هایشان که نکنندآنها دارندشیطانی میکنند مثلا" آنموقع دستی توی اینکاردارند . تماسی با بعضی هاشان بگیرند مثلا" که ؟

ج - میدانیدمالکین بزرگ درحوادث فارس ناراحتی هائی‌که درفارس بوجودآمد خب دست داشتند ولی دیگر۱۵ خردادآنها دستگیرشده بودند محاکمه‌شان هم مثل اینکه انجام شده بود . ویقینا" بعضی ازملاکی که بهرحال درحال احتضار بودند درحال ازدست دادن املاکشان بودند درنتیجه اجرای قانون اصلاحات ارضی بی شک ازحوادث ۱۵ خرداد بی اطلاع‌نبودند ، بی اطلاع نبودند . بهرصورت زمینه هاوعواملی که وجودداشت مانیپوله شده‌بودند .

س - خب آن دستگاه ساواک چه خدمتی کرددراینمدت‌که اقلا" ریشه هاراپیداکنند یا گزارشی تهیه کنند یک‌چیزی به اطلاعات دراینموردااضافه بشود یعنی ظاهرا" این وسط اصلا" ساواکی نبوده ومعلوم نیست ایده‌اش چی بوده ؟

ج - خب ساواک‌که میدانیددرآنموقع خودش گرفتاریک کریزی بود ساواک فکرمیکنم که لایحه اصلیش رامثل اینکه دکترمصدق تصویب‌کرد . سازمان اطلاعات وامنیت مثل اینکه اساسا" اززمان دکترمصدق بوجودآمد . امابهرحال آن ساواکی که ماداشتیم ساواکی بودکه تیمسوربختیاربوجودآورده بود. وخب تیموربختیارهفت هشت - ده سال مسلط براین دستگاه بود . میگفتندهم خیلی ارگانیزه بوده در زمان بختیار مشاورین آمریکائی هم درش‌شرکت داشتند . ولی وقتی که تیموربختیار

رفت درواقع یک کریــــــــز مدیریت بوجودآمد درست استکه پاکروان معــاون بختیار بوددرساواک . بنابراین وقتیکه بختیار رفت یک آدم قریب ....

ج - علوی کیا نبودکه آنموقع ها ......؟

ج - علوکیا هم بود،علوی کیا هم بود ، مثل اینکه علوی کیا هم درزمان پاکروان رفت ، رفت به آلمان اروپــا رفت بــلـه . خب بهرصورت خاطرتان هستکه تیمور بختیار هم درخارج ازایران شروع کردبه یک توطئه هائی ، خب بختیاری که در خارج ازایران توطئه میکرد یک عوامل ویک اشخاصی هم که بودندنسبتش بهش فیـــــــــــــــــدل بودنددرایران درساواک ، آنهاهم باهاش همدستــی داشتند . بنابراین ساواک درواقع گرفتاریک کریــــــــز بود . تیموربختیار وقتی که درایران مسئول ساواک بود خیلی مردمقتدری بود خیلی تمام ، همهازش میترسیدند خیلی واقعا" یک فیـــــگور وحشتناکی بود .

س - مثلا" آقای علم هم ازش ملاحظه میکرد یانه درآن سطح دیگرکسی ملاحظه ای نداشت ؟

ج - واللــــه حالا مرحوم علم ازش ملاحظه داشت ، مرحوم علم ازشایدتیمورنمیترسید آنموقع ولی مرحوم علم ازساواک اخیرا" میترسید بعدا" بهتون عرض میکنم ..... به دلیل اینکه مرحوم علم شب وروزبرای شاه کارمیکرددرخدمت شاه بودوهیــــچ آمبیــــــی سیـــونی ازش ظاهرنبودآنموقع . وساواک نمیتوانست نسبت به اونسبتی بدهد . والا دائما" باشاه بود کارهای روزانهاش راهمش به شاه ارائه میداد این بودکه نه فکرنمیکنم آنموقع مرحوم علم از....

س - مثلا"کنترل ساواک درحدی بودکه مثلا" به تلفن های آقای علم گوش بدهند آن زمان ؟

ج - بعیدنیست . بعیدنیست . بـلـه بهرصورت وقتی که یک تیموربختیار خارج از ایران بسرمیبرد ودرواقع روابطش باایران روابط خیلی حسنهای نبود بادستگاه روابط حسنه نبودالبته ساواک گرفتاریک کــــریــــز بود . درهرصورت دوره ی دوم حکومت مرحوم علم یعنی کابینه دوم علم حادثه بزرگش ، یکی ازحوادث بزرگش

همین مسئله ۱۵ خرداد بود بشرحی که توضیح دادم حضورتان . درغیر از این خب بهرحال وچون اوضاع واحوال عوض شده بودمناسبات بکلی تغیرپیداکرده بود . طرفهای مناسبات عوض شده بودندناچاراً ما بایستی یک مقررات جدیدی برای تنظیم مناسبات اجتماعی تصویب بشود دیگر . اینکه وقت دولت صرف میشد برای تنظیم ، تصویب ، تنقیح ، تصویبنامه های قانونی که مربوط به مناسبات جدیداجتماعی بود . ما مجموعاً " وقتی که مجلس باز شد که بعداز ۱۴ - ۱۵ ماه ازحکومت مرحوم علم بود ما ششصدوبیست ودوتصویبنامه قانونی هیئت دولت تصویب کرده بودوبه مجلس دادیم .

س- این فقط مربوط به دوره ی آقای علم بودیا مال آقای امینی هم ....؟

ج - مال دوره ی مرحوم امینی خیلی کم بود تعدادش شاید ۱۰ - ۱۵ تا بیشترنبود اما تمام مربوط به دولت مرحوم علم بود . ششصدوبیست ودوتصویبنامه . خیلی اهمیت داشت ششصدوبیست ودوتصویبنامه ، البته غیراز این تصویبنامه چندتا تصویبنامه قانونی دیگرهم بودکه باشرایطی که مجلس گذاشته بود مانتوانستیم به مجلس بدهیم برای اینکه قرارشد تصویبنامه های قانونی را ما به مجلس بدهیم که اجرایش شروع شده باشد ،بعضی ازتصویبنامه ها اجرایش شروع نشده بود ازاینجهت ما به مجلس ندادیم . که حالابعداً زجمله اش را حضورتان عرض خواهم کرد . بهرصورت وقت دولت ، وقت هیئت دولت صرف تنقیح تصویب این تصویبنامه های قانونی میشد . یکی ازتصویبنامه هاکه جالب است که برایتان عرض کنم ، تصویبنامه قانونی بودمربوط به محاکمه وزرای سابق درقانون اساسی ایران پیش بینی شده که وزراء اگربه مناسبت خدمتی که دارند مرتکب جرمی متهم شناخته بشوند بایستی برای تعقیبشان قبلاً" اجازه مجلس تحصیل بشود ، خب این قاعده ایست که تقریباً " همه جای دنیا هست چون وزیریک مقام سیاسی است محاکم قضائی نبایستی بتوانندبدون اجازه مجلس متعرض وزیربشوند . ولی توجه داریدکه این مطلب موقعی این حقیقتش قابل قبول هست که این شخص مسئول کارباشد وقتی یک کسی مسئول کارهست ونصدی

یک مقام وزارت داردالبته یک قاضی نبایستی بتواندخودش متعرضش بشـــود بایستی قبلا" ازمجلس اجازه بگیرد . ولی وقتی یک کسی دیگرمسئولیت ندارد شغل ندارد تصدی ندارد وزارت راخب قاضی اگراحضارش بکنداززش تحقیق بکنند اعلام اتهام بهش بکندبه مناسبت کاری که درزمان وزارت کرده اشکالی ندارد این بهیچوجه به مناسبات قوای سه گانه برخوردنمیکند استقلال قوه مجریـــه رادرمقابل قوه قضائیه ازبین نمیبرد. باوجوداین درقانون مربوط بـــه محاکمه وزراء که سابقا" تصویب شده بود محاکمه وزرای سابق هم به مناسبت اعمالی که درزمان وزارت مرتکب شدند آن راهم موکول کرده بودندبه اجازه مجلس . حالامجلس وجودندارد پرونده وزیرجنگ سابق سپهبد وثوق به مناسبت اتهاماتی که متوجهش شده راجع به یک خریدهائی که درارتش شده دردادرسی ارتش مطرح است دادرسی ارتش میخواهدپرونده را بفرستدبه پارکــــــه ی دادرسی ، دادسرای ارتش میخواهدپرونده رابـفرستدبه دادرسی ارتش بـــرای محاکمه . امانمیتواند برای خاطراینکه محاکمه وزیرموکول است به اجـــازه مجلس ، مجلس هم وجودندارد وبه بنده مراجعه کردندکه تکلیف چی است ؟ بنده حقیقتش عقیده ای که الان اظهارکردم ، اظهارکردم ولی گفتم بهرحال مانـع قانونی وجوددارد درست است که ازنظرقانون اساسی به نظرمن مشکل نیست ولی بهرحال یک قانونی گذ شته که محاکمه وزرای سابق هم بایستی بااجازه مجلس باشد درصورتیکه اتهام مربوط باشدبه اعمال زمان وزارتشان .بلاآخره متشبث شدندمقامات دادرسی ارتش به اعلیحضرت واعلیحضرت بمن تکلیـف کرد که یک ترتیب بدهیم برای اینکار . بنده یک تصویبنامه قانونی طرحش راآوردم در هیئت دولت ودرواقع این تصویبنامه قانونی برای الـغاء مقررات قانونی سابق بودنسبت به وزرای سابق . یعنی کسانیکه سابقا" وزیربودندوبعدازدوره‌ی وزارتشان درمعرض اتهام قرارمیگیرند . البته بهرصورت وزرائی هم که عضوکابینه بودند تایک حدودی احساس ناراحتی میکردند برای اینکه یک مصونیت ویک امتیازی را داشتندازدست میدادند .معذالک تــن دادندبه اینکه اگرپرونده‌ی ، پرونده ی

اتهامیه موردرسیدگی قراربگیرداز طرف یک هیئتی بنام هیئت معتمدان ، و هیئت معتمدان موضوع را قابل تعقیب تشخیص بدهد گزارش بدهدهیئت دولت ، آنوقت هیئت دولت اجازه میدهد آنوقت مراجع قضائی برطبق صلاحیتشان رسیدگی میکنند . ما یک تصویبنامه قانونی بهاین‌ترتیب ازهئیت دولت‌گذراندیم وبهاین ترتیب راه برای تعقیب وزیرسابق جنگ وثوق آزادشد این راه محاکمه‌اش تعیین شد . اما قصه‌ای بهمین مناسبت بخاطرمهست حضورتان عرض‌کنم درمقام اجرای این تصویبنامه هیئت معتمدان رااعلیحضرت تعیین کردندفرمان دادندبهشون .

س - نظامی بودنداینها یا ...؟

ج - نخیر. یکی - دونفراستاددانشگاه بودند یک نفرنظامی بودسپهبد آق اولی بودیک نفرازقضات کهنه کارقدیمی دادگستری بود یک نفر یادونفر ....

س - فقط برای اینموردبودیا این یک هیئت‌ثابت بود ؟

ج - نخیر یک هیئت ثابتی بودکه هرچندسال تجدیدمیشد . پرونده وثوق راعرض کنم که سرهنگ فرسیو آنموقع سرهنگ فرسیو که بعدا" شدرئیس دادرسی ارتش ارتقاء پیداکرد سرلشکرشد ، شدرئیس دادرسی ارتش وبیچاره را هم کشتند تروریستهاکشتنش . این پرونده راآوردهمراه خودش وتسلیم هیئت معتمدان کرد وشاید خودش هم درجلسات هیئت متعمدان شرکت میکرد . هیئت معتمدان چندین جلسه این پرونده راخواندند مدت نسبتا" طولانی وبعدیک گزارشی دادندبه هیئت دولت ، این گزارش مبنی‌براین بودکه سپهبدوثوق قابل تعقیب است و پارکه‌ی دادرسی ارتش میتوانندتعقیبش بکند . ولی درآن گزارشی که نوشته بودند یک مطلبی اشاره کرده بود ، مطلب این بودواینکه متهم استنادمیکند به اجازه یااوامراعلیحضرت همایونی این استناد غلط است و شخص شاه ازمسئولیت مبرا است وکسی نمیتواندبه استناداوامراعلیحضرت ازخودش رفع مسئولیت بکند . این راهم درگزارش نوشته بودند .ظاهرا" درپرونده تحقیقاتی که میکردندازوثوق ، وثوق اشاره کرده بوده گفته اگرفلان کاررا کردم بااجازه شاه کردم ، فلان کارراکردم بااجازه شاه کردم .اینهاخواستند

جواب بدهندکه این حرفهارا فع مسئولیت برای وثوق نیست ، وثوق ....
س ـ جواب حقوقی غیرسیاسی داده بودند.
ج ـ بله . این گزارش وقتی آمدپیش من ، من خواندم البته وهیچگونه عکس العملی ازخودم ظاهرنکردم برای اینکه نمیخواستم واقعا" هیچگونه دخالت کرده باشم درکار، این گزارش چرااین شکل نوشته شده ؟ بردیم هیئت دولت ، هیئت دولت گفتم پرونده مربوط به سپهبدوثوق بوده است عرض کنم که هیئت معتمدان مطابق مقرراتی که خودتان تصویب کردید رسیدگی کرده وقابل تعقیب دانسته واین گزارش را دادیم ، گزارش را دادیم به منشی هیئت خواند . یکی ازوزراء گفت چرااسم اعلیحضرت رابردند ؟ گفتم این هیئت معتمدین مستقل اند شما استیضاحشان میکنید ؟ خب اجازه تعقیب وثوق راندهید شما فقط همین کاررا میتوانیدبکنید میتوانیدگزارش را تصویب نکنید هیئت معتمدان یک هیئت مستقلی هستند مورداعتمادند بنده هم پیشنهادشان نکردم شما هم تصویبشان نکردید شاه بهشون فرمان داده . گفتندنخیر اینجا زننده است اسم اعلیحضرت راآوردند معنانداردراینها . بنده صحبتی نکردم گفتم من دخالتی نکردم دراینکار ودخالتی نمیکنم برای اینکه اینها مستقل اند . نخست وزیر گفت حالاچه عیب دارد بهشون تذکربدهید بطور خصوصی این حالامطرح بشود . گفتم معذرت میخواهم نخست وزیراین است من در مقام اجرای نظرنخست وزیر اینکاررا میکنم یعنی اگرنکنم بایدول کنم بروم . ولی نمیخواهم ول بکنم نخست وزیر رابروم اینستکه خب این دستوررا میدهید چشم اطاعت میکنم . بنده بلافاصله که رفتم به دفترم فورا" احضارکردم هیئت معتمدان رابهشون گفتم ، گفتم که این تکه را میگوینذعوض کنید ، خوددانید من واسطه ی پیغام آورهیئت دولت هستم آنها هم گفتندچشم میکنیم . اما مطلب جالب اینستکه اعلیحضرت مسافرت بود همانروزازمسافرت خارج آمده بود . من دردفترم نشسته بودم همان شب ، این اتفاق شب پیش اتفاق افتاده صبح هم

من دادم تصحیح کنند . اعلیحضرت بعداز ظهرآمده . شب ، اول شب من دفترم نشسته بودم کارمیکردم زنگ تلفن زدو گفتنداعلیحضرت احضارکردند ، رفتیم البته خیلی صریح زود مطلب راصحبت نکرد مطلب دیگرسئوال کردو اینها من بعدراجع به این موضوع خودم عنوان کردم ، گفتند هان چی بوده مطلب ؟ گفتم عین واقعیت راگفتم برایشان . گفتندچرااصلا" اسم مرا آوردند ؟ گفتم آن را ازخودشان اسم اعلیحضرت رانیاوردند اسم اعلیحضرت درپرونده بوده آن هم پرونده را دادرسی ارتش تنظیم کرده بازپرس نظامی دادرسی ارتش این مطلب را درپرونده نوشته. بنابراین اگرایرادی هست به دادرسی ارتش باید ایرادبکنیم که چرا بازپرس اینکارراکرده . من وظیفه‌ام حفظ امانت بود. قانون را ، تصویبنامه قانونی را این راه حلی که برای محاکمه وثوق باشد پیداکردم قانونش را گذراندم ودرمقام اجرایش هم به دفترمخصوص نوشتم خوداعلیحضرت هم ایـــــن اشخاص رابعنوان اعضای هیئت معتمدان انتخاب کردید ....

س - اینها راخودشان انتخاب کرده بودندپیشنهادی نشده بود؟

ج - من چرا رژیسورداده بودم اما پیشنهادرسمی نکرده بودم آق اولی سپهبدهم مورداعتمادا علیحضرت رئیس این هیئت است . آنها هم ازخودشان نیاورده بودند توی پرونده بوده ،توی پرونده‌هم گناهی نداشتند خواستندبگویندبیخودی توی پرونده هست بیخودی این حرف اصلا" بهش استنادمیشو دیلـه . البته اوهم متوجه شدکه کار ناصحیحی نشده ، ومن گفتم بهرحال گفتندعوض‌کنند بنده‌هم به هیئت امنا پیغام دولت رادادم آنهاهم تسلیم شدند ومقاومتی نکردند گفتندمیکنیـــم . خب روشن شد مطلب برایش.وخب یک‌خرده‌ای درابتدای کارازمن اوقاتش تلخ بود ولی آخرش خیلی بشاش گفته و احوالپرسی کرد ویک چیزهائی صحبت‌کرد . اماخواستم بهتون بگویم آخرملاحظه کنید بعضی اشخاص درجامعه پیشرفتشان دراینستکه مایه‌شان

س - گزارش بدهند .

ج - گزارش است.مایه دیگری نداشتند به این ترتیب تقرب پیدا میکردند

س - البته شماهم متوجه شدیدکی وهیچی هم نخواستیدبگوئید ؟

ج - بله ،نخیر،نخیر، نه منظورم اینستکه اینطورآدمها بودند.

س- خب این یک زنگ خطری یا تذکری برای وزراء نبودکه یک همچین مطالبی هم هست؟

ج - نه وزرا میدانستند .

س- دستورگرفتن طبق قانون اساسی چه جوری اینها یک روزی ممکن است بهشون ایراد واقع بشود ؟

ج - نخیر .

س- مسئله‌ای نبود؟

ج - متاءسفانه عرض‌کنم آدم وقتی که قرص آمبی‌سیون‌خورده خیلی زودخوابش میبرد تازیانه عبرت‌کم بهش اثرمیکند وقتی آدم ....

س - اگرگفته بودندآن گزارش را آنجاخوانده بشود هرکسی میگوید خب عجب پس ممکن است یک همچین مسئله ای برای من درآینده پیش بیاید.

ج - نخیر . نخیر متاءسفانه . این مسئله میدانیدآقای لاجوردی مسئله مربوط است به خصلت مربوط است به طبیعت .حالابنده بعدا" برایتان نقل خواهم کرد هیچوقت هیچکس مرا بعنوان یک آدمی که لج بکند یک آدمی که دربیافتدبا دستگاه همیشه کوشش‌کردم که‌سختی‌ها ناموزونیها راتحمل بکنم برای اینکه کارم ، کار بکنم خب معذالک مواردی پیش‌آمده که خواستندبمن یک تحمیلاتی بکنند خب بدون اینکه سروصدایش را بلندبکنم زیربارنرفتم خیلی ساده خیلی حالا پیش بیاید برایتان نقل خواهم کرد .

س- این سئوال ممکن است پیش بیایدبرای کسانیکه این نواررا متنش را میخوانندکه این سپهبدوثوق چه کرده بوده که بین بلاآخره افراد دیگری هم که ممکن است احیانا" خطائی کرده باشند رویش انگشت‌گذاشته شده بوده ؟ معمولا" این سئوال پیش میآیدکه حتما" فضولی کرده بوده ؟

ج - نخیر . نه نخیر .

س - مخصوصا " وزیرجنگ را وسط بکشند اینجوری ؟

ج - این زمان امینی بوددیگرآقا . این پرونده زمان امینی شد مربوط به آن فیربال بود آن کارخانه فیربال بودکه ارتش خریده بودوعرض کنم که خب شایدهم درش هم یک سوء استفاده مختصری بعضی هاکرده بودند.

س - ولی معمولا" اعلیحضرت اجازه محاکمه سپهبدها .....؟

ج - نمیتوانست .مسئله گفتم موضوع مبارزه بافساد بداصطلاح این ازباب موضوع مبارزه بافسادبود ، بابی که جزو ضرورتها عرض کنم که موردتعهدرژیم ودولت بود یعنی ازآن باب بود توجه میکنید ودریک زمانی ....

س - چه جوری سواش کرده بودند ؟

ج - کی را ؟

س - همین وثوق را .

ج - سوایش کرده ؟ نخیرسوانکرده بود نه تصادف کرده بوداین .نخیرسوانکرده بود تصادف ... میدانیدآقا مسئله اینستکه وقتیکه میخواهندبگویندکه داریم مبارزه بافسادمیکنیم کافی استکه چندتاآدم سرگنده رادرازبکنند. شما عرض کنم که ...

س - کەدرانتخاب آنها میتوانست تصادفی باشد

ج - نخیر . چراهم تصادف بشود ، تصادف میشود یااینکه بهرحال ملاحظات پسیکولوژی جامعه رادرنظرمیگیرند . شما این روزهابا آقای ابتهاج داریدمصاحبه میکنید خب ابتهاج مسلما " مردپاکی بود خب پرونده هایش رابنده دیدم ، بنده نه فقط ازنظرقضائی دیدم بلکه دستوردادم کەبادقت مطالعه کنند هیچ لغزشی این بیچاره نداشت . ولی ابتهاج بمناسبت طرز کاری که داشت موردحسادت وموردبغض وعنادیک عده زیادی بود. به اضافه چون سابقه خدمت دربانک شاهی داشت معروف بودکه نوکرانگلیسهااست . اصلا" ابتهاج راگرفتند میگفتند بله حالاانگلیسهازمین زدند آمریکائی هارازمین زدندمسئله ازاینقراربود .

س ـ وثوق را واسه چی ؟

ج ـ گفتم حالابنده case وثوق را بطورمشخص نمیدانم اما ممکن است تصادف بوده مسئله وثوق ممکن استکاملا" تصادفی بوده چه کارکنم یک پرونده‌ای درست شده اسم وثوق دربین میآید وثوق هم وزیرجنگ است . مسئله اینست یک پرونده‌ای شایدیک کارخلافی هم تویش شده باشداشکال ندارد‌ولی اسم وثوق هم میآید خب وثوق راهم درازش میکننند . توجه میکنید ؟ ولی آیا برسند رسیدند من که ببینندکه آیا وثوق اطلاع داشته که دراینکاراشتباهاتی شده یک خطاهائی بوده .

س ـ محاکمه ای هم شد یا نه ؟

ج ـ بله محاکمه شد محکوم شد .

س ـ محکوم شد ؟

ج ـ بله محکوم شد بیچاره بعدهم کورشد . بله بهرصورت حالادرمسئله‌ی‌دادگستری که بزودی شروع خواهیم کرد یک خرده اگرمجال باشد متاءسفانه کارشمایک طوری هستکه آدم نمیتواندخیلی مطالب را با دقت با یک وسعت یک نظمی بیان بکند حقیقتش اینستکه اینکاری راکه جنابعالی باکمال میل پیش پای من گذاشتید ، ابتدا فکرنمیکردم اینطوری هست والا لااقل یک آمادگی فکری ، امیدوارم که حالاآمادگی فکری اگرنداشتم بعضی چیزها ازحافظه‌ام ساقط میشود امیدوارم که این ناهماهنگی دربیان مطالب پیش نیامده‌باشد برای خاطراینکه کافی هست آدم یک مطلبی دریک جایک خرده بیشترتوسعه بدهدیک گوشه‌اش را کمترتوسعه‌بدهد جای دیگرخیلی اوقات تناقض‌تعارض‌هم پیدا میشود .

س ـ این آن متن ماشین شده‌استکه انشاء اله میفرستیم .

ج ـ انشاء اله . خب‌حالاهنوز آقادوره‌ی دوم کابینه مرحوم علم گرفتاری عظیمش مانده برایتان نقل کنم . گرفتاری عظیم کابینه دوم مرحوم علم مسئله‌ی تعهداست یا التزام کلمه تعهدرابکارنمیبرم ، التزام بین المللی دولت ایران است

برای اینکه مجلس را بازکند .
س- مدتی است بسته است دیگر ؟
ج- بله . مدتی است مجلس بسته ودولت داردخودش قانون گذاری میکند ، حکومت میکند خب پسندیده نیست ، پسندیده نیست یعنی ازنظرشکلی میخواهم بگویم پسندیده نیست دردنیا والابطوریکه سابقا " بوده بطوریکه بعدازاینهم گفته خواهدشد مجلس کارزیادی انجام نمیدهد ولی بهرحال ازنظربین المللی برای خاطراینکه یک رژیم دموکراتیک درعرصه بین المللی فعالیت داشته باشد این بایستی مجلسی وجودداشته باشد ، مجلس باشد . اینستکه دولت مرحوم علم توجه به این التزام میکند . حالامن نمیدانم درخارج هم متذکراین التزام طبیعی وبین المللی دولت شدندیانه . اماشنیدم آن ایام مثل اینکه سفیرآمریکا یک نطقی کرده بوده وبه این مطلب اشاره کرده بود. بهرحال دولت خودش را ملزم میداندکه مجلس بهرحال بوجودبیاورد. البته دولت دراینجا متوجه هست که دیگرمالکین نیستند بنابراین مجلس آینده مجلس ملاک نخواهدبود . به اصطلاح مجلس آزادمردان ومجلس آزادزنان است .
س- این اصطلاح اولین بارازکجاآمد شما میدانید ؟ اصطلاح تاریخی اش رادارم میگویم .
ج- والله کی گفت نمیدانم . فقط کنگره ایکه درضمن برگذاری دوره آمادگی انتخابات انجام شد این عنوان بعنوان ، عنوان کنگره اعلام شد وگفتندکنگره آزادزنان وآزادمردان . آزادمردان آزادزنان خب دلیلش هم صحیح است برای خاطراینکه رعایادرواقع کشاورزهای تازه اینها ازبستگی مالکین بزرگ رهائی پیداکرده بودندوخب این رهائی ازبستگی درواقع آزادگی بوددیگر. زنها هم بهرصورت صاحب راءی شده بودند قابلیت این راداشتندکه دیگرراءی بدهند قابلیت ....
س- به موجب این تصویبنامه بوده این ؟

ج - تصویبنامه قانونی بله . برای خاطراینکه اگرخاطرتان باشد در رفراندوم یعنی تصویب ملی یکی ازچیزهائی که شاه درمعرض رفراندام گذاشته بودهمین مسئله اصلاح قانون انتخابات بود . شش تا بودآنموقع بود خاطرم هست ، یکی ازاینها اصلاح قانون انتخابات بود. منتها اصـــلاح قانون انتخابات رابعددولت به موجب تصویبنامه قانونی انجام داد. یکی ازکارهای اولیه برای آمادگـــی جهت انتخاب همین اصلاح قانون انتخابات بود.

س - که سرکاردرش دخالت داشتید یا قبل ازشما بود؟

ج - آنوقت بنده درواقع جزو اشخاصی بودم که تصویبش کردم والامن تنظیمش نکردم . عرض کنم که بد موجب این قانون به زن هاحق انتخاب کردن وانتخاب شدن داده شد وازطرف دیگرطرزرای گیری هم عوض شد .یعنی مثل همه جای دنیا اشخاصی که واجدشرایط برای رای دادن بودند قبلا" میرفتندواسم مینوشتندوتعرفه میگرفتند وآماده بودندبرای روزیکه قراراست رای بدهند. ولیچون سابقا " اینطورنبود سابقا " اشخاص بدوناینکه قبلا" ثبت نام کرده باشندمیرفتند جلوی صندوق و اشخاصی که آنجا بودندشناسنامه هایشان رامیدادندوبهشون اجازه میدادندومیگفتندرای بدهید . ولی بهیچوجه مطالعه نشده بودکه اینها واجد شرایط هستند نیستند چطورهستند . قانون 'نتخابات جدیدپیش بینی کردکه قبلا" اشخاص بایستی بروند وتعرفه بگیرند واسم راثبت بکنندوتعرفه بگیرند وبر خلاف گذشته هم قرارشدکه دوره‌ی رای گیری فقط یک روزباشد کهسابقا " دوره‌ی رای گیری ممکن ده - پانزده روزطول بکشد . آن ترتیبی دادندکه‌دیگرنـــه رای گیری یک روزانجام بگیرد .

س- درهرشهرستان هم جدابوددیگر ....

ج - بـله ، بـله خب اوضاع انتخاباتی متفاوت بود. بهرصورت قانون انتخابات مطابق مقتضیات وامکانات زمان ازنظر پروســه دور عــوض شد .

س ـ چهارساله هم همانموقع شد یابعداً " آن ...

ج ـ آنموقع که چهارسال فکرمیکنم قبلا" شده بود قبلا" شده بود. قبلا" بود قبلا" بود بله . عرض کنم خب حالا قانون انتخابات آماده است .عرض کنم که دولت هم متذکره ، الزامش هست بایستی انتخابات انجام بگیرد. خب دیگر سیستم سابق وجودنداشت که لیست ها قبلا" موردمطالعه قرارگرفته باشد وروی لیست ها مسابقه بین دوحزب ، مسابقه که درواقع مسابقه ظاهری والا مشخص و معین بودکه کی بایدانتخاب بشود. اولا"واقعا "آدمهائی که تازه میتوانستند انتخاب بشوند شناخته شده نبودند چون دیگربین مالکین که قرارنبود بایستی بین خرده مالکین باشد بایستی بین کارگرها باشد وبین یک طبقه جدیدی که طبقه ی معین است طبقه متوسطاست . برای این خاطرالبته ....

روایت کننده - آقای دکتر محمد باهری

تاریخ - نهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه - شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده - حبیب لاجوردی

نوار شماره - ۱۲

بله - بایستی آدمهائی که قابلیت دارند برای نمایندگی شناخته بشوند. بایستی عرصه هائی بوجود بیاید که این قابلیت ها ظهور کند. درمحیط های کارگری واجتماعاتی که افراد با همدیگر در یکجا کار میکردند شروع شد و دستور داده شد که شروع کنند و راجع به مسائل انتخاباتی صحبت کنند، بحث کنند، شعار بدهند و بدین ترتیب اشخاص خودشان را بشناسانند ومخصوصاً" درداخل کارخانجات این نمایش ها و این بحث ها و این میتینگ ها و این تظاهرات شروع شد بوسیله رادیو هم دائماً" منتشر میشد و رفته رفته درداخل مملکت برای انتخابات یک جنجالی به پا شد. جنجالی ظهور کرد.
بنده حقیقتش اینستکه جزء عواملی که این جنجال را برپا میکرد یا اداره میکرد نبودم بنابراین جزئیاتش را نمیتوانم بگویم برایتان، اطلاع ندارم یعنی اگر اطلاع داشتم خیلی دلم میخواست بگویم برای ضبط وثبت تاریخ اما اطلاع ندارم

س - کی‌ها بودند؟

ج - آهان بسیار سئوال صحیحی است وخوبست که بگویم. عرض کنم که این آقای معینیان بود که آنموقع وزیر مشاور ومسئول اداره اطلاعات ورادیو وانتشارات بود. آقای شجاع - ملایری بود. شجاع ملایری از اشخاصی بود که سابقاً" در وزارت کشور بود و با مسائل انتخاباتی آشنائی داشت و آنموقع رئیس شرکت واحد توبوسرانی بود و خب در شرکت واحد اتوبوسرانی هم کارگران زیادی در اختیارش بود و از وجهت او هم در این شوق آفرینی برای انتخابات، در این کامپین شوق آفرینی دعوت کرده بودند مشارکت میکرد. احمدنفیسی بود.

س - شهردار تهران.

ج - که آنموقع شهردار تهران بود. اشخاصی که بخاطرم هست همین ها هستند

س- حسن زاهدی هم مثل اینکه...

ج - حسن زاهدی بود برای خاطراینکه کئوپراتیو های کشاورزی در اختیارش بود. عطا خسروانی بمناسبتی که وزیرکاربود ، آنها هم بودند. اینها درواقع برپاکنندگان میدانهای اشتیاق انتخابانی اسمش را بگذاریم

س- آنوقت سردسته ویا رهبرکی بود؟ آقای پیراسته وزیرکشوربودیا اینکه

ج - نخیر - بیچاره خاطرم میآیدیکروزی عرض کنم که درهیئت دولت صحبت ازقریب الوقوع بودن انتخابات شد، دکترپیراسته گفت ما هم که وزیرکشورهستیم خبرنداریم.

س- عجب

ج - نخیر

س- خب بالاخره این رهبرارکستری ، یک چیزی - کمیته بالاخره یک رأسی داشته وصل میشده به یک دستگاه به دولت .

ج - خب بهرحال اینها هم شایدمرحوم علم وخودا علیحضرت بودند دیگرکس دیگری نبود نه دیگرکس دیگری نبود.

س- بین این عده هیچکدامشان به اصطلاح ارشدنبود ؟

ج - خب خسروانی بوددیگر. خسروانی بود، معینیان بود، عرض کنم که این دونفربودند واینها همه ازمرحوم علم- یعنی جلساتشان با مرحوم علم بودولیکن خب معینیان کارش را علیحده میکردوآقای خسروانی کارش را علیحده میکرد. بله شایدخسروانی مثلا" رهبربود، معینیان کارش را علیحده میکرد. بهرصورت اینها شروع کردند به یک کامپاینی ومیدانهای شوق وذوق انتخاباتی را بوجودآوردن . امابموازات این حرکتها یک پیش آمددیگری هم شده بودوپیشرفت میکردوآن پیشآمدیک مسئله عمیقی بود، یک مسئله سیاسی مهمی بودکه درآینده ایران صاحب اثربودوصاحب اثر شد. آن مسئله کانون مترقی بود. مسئله نضج گرفتن کانون مترقی بود. کانون مترقی درواقع ارگان حسنعلی منصوربودکه بعدها نخست وزیرشد. شکل نو شورای اقتصاد بود. وقتی که حسنعلی منصوردروزارت بازرگانی بودیک شورائی درست کردبنام شورای

اقتصاد. این شورا مرکب بوداز تحصیلکرده‌های ، مخصوصا" تحصیلکرده‌های خارجی بیشترکسانیکه با مسائل اقتصاد ظاهرا" وارد بودند. اما این شورای اقتصاد یک نهاد مملکتی وموثرعملی نبود. درواقع یک انستیتوی مطالعاتی بودکه از نظرقانونی مسئولیت هم نداشت. حقیقتا" یک گروهی بود، یک گروه الیتی که منصوردورخودش جمع کرده بود.

س- یک جمعیت راه نوی چیزی هم بودکه آقای جمشید آموزگار توش بوددرآن چند سال قبل از این.

ج- نه ، او ارتباطی به این نداشت. من شنیده بودم گروه راه نو گروهی بودند که اشخاصیکه در Point IV اصل چهارکارمیکردند این گروه راه نو را با زعامت آقای جمشید آموزگاردرست کرده بودند. اما این شورای اقتصادی راکه منصوردرست کرده بودیک چیزدیگری بود. خصوصیاتش همان بودکه بهتان عرض کردم. یک انستیتوی مطالعاتی وبیشترخب گروهی بودکه منصوربرای مقاصدسیاسی خودش تحت عنوان مطالعات اقتصادی فراهم کرده بود. یک بودجه دولتی هم دراختیارش بود به اشخاصیکه عضوآن شورا بودندیک حقوقی میدادند. وغالب اشخاصی که بعدا" همکاری سیاسی داشتندبا منصور آدمهائی بودندکه دراین شورا بودند. ازجمله دکترهادی هدایتی ازآدمهائی بودکه با منصورازتوی شورا همکاری داشتند.

س- خب خصوصیات منصور چی بودکه بتواندبه اصطلاح درراس تشکیلات اینجوری باشد

ج- آهان- منصور خیلی بنده باهاش نزدیک نبودم واقعا".

س- پسرعلی منصورنخست وزیرسابق بود.

ج- بله ، حسنعلی منصورپسرعلی منصورنخست وزیرسابق بود. بنده با منصورآشنائی زیادی نداشتم وقبل ازاین هم که اطلاعاتم راراجع بهش بگویم بهتان عرض میکنم روابط من آخری باهاش بهم خورد، بدبود. امیدوارم دربیان مطالبی که راجع به منصورمیکنم کاملا" بیغرض باشم اما ضمنا" کسانیکه حرفهای مرا میشنوندبدانند یک آدمی که مغرض بوده با او دارد صحبت میکند ولی سعی میکنم غرض دربیان

مطالبم بکار نبرم.

منصوریک آدمی بود، البته سواد نداشت، یعنی یک آدم باسوادی نبود نه اینکه بخواهم بگویم مطلقا" سواد نداشت

س- مدرسه رفته بود.

ج- مدرسه رفته بود اما عمقی یک آدمیکه از نظر علمی صاحب صلاحیت با شد نبود. اما منصورا ینطوری که بنده درک کردم ودوستانش هم بمن گفتند قابلیت لیدری درمیان یک عده جوان را داشت. یک عده جوان را میتوانست اداره کند، میتوانست جذب بکند، میتوانست همکاری وهمدلیشان را جلب بکند. بعضی از دوستانش هم میگفتند وقتی با هاش مسافرت میرفتیم این مراقب همه بود توی مسافرت. به کسی بد نگذرد، زندگیش درست باشد، خوابش، خوراکش، اطاقش، آمد وشدش. بهمه چیز میرسید اینست که یک قابلیت با صطلاح رهبری از نظر ظاهری البته در وجودش بود. مردی هم بود آمبی سیون خیلی آمبی‌سیون داشت. آمبی سیون داشت خب نخست وزیر بشود وشاید آمبی سیون داشت رئیس جمهور بشود شاید، بعضی‌ها بهش نسبت میدهند نمیدانم با قید تردید میگویم، من حرف مردم را. برای نیل به این آمبی سیونش از هیچ چیزی هم مضایقه نمیکرد. نورمهای معتبر بین اشخاص والورها میدیدم که برای منصور خیلی معتبر نیست.

س- از چه قبیل نورمها؟

ج- خب بطور کلی، اجازه بدهید واقعیتش من چون مسئله خیلی دقیق است نمیخواهم تصریح بکنم. گفتم روابط منهم اینطور بوده، دلم نمیخواهد خصوصا" که کشتند بیچاره را و از این بابت من خیلی ناراحت شدم وخیلی ناراحتم همیشه یادش را میآورم. وواقعا" ناراحتم که چرا روابطم با هاش بد شد آدمی که اینطور... بنا براین نمیخواهم چیز صحبت بکنم. عرض کنم که همان مواقعی که سفیر آمریکا نطق کرده بود والتزام بین المللی دولت ایران را متذکر شده بود همان موقعها هم کانون مترقی که در واقع شکل نوشورای اقتصاد بود مجددا" رونق پیدا کرد. البته نمیخواهم بگویم آنموقع تشکیل شده بود مثل اینکه کانون مترقی یکسال قبل تشکیل شده بود ولی از همان عناصر شورای اقتصاد

بود. بنابراین کانون مترقی خودش را آماده میکرد برای اینکه یک نقش سیاسی داشته باشد. این مطلب را هم بهتان عرض بکنم وقتی که مرحوم علم نخست وزیر شد یکروز مرا احضار کرد گفت که اعلیحضرت فرموده اند مدیریت عامل شرکت بیمه را بدهید به منصور، بنابراین منصور میآید اینجا شما ترتیب این را بدهید. آشنائیم هم با منصور از همانجا شروع شد که منصور آمد پیش بنده و بهش گفتم امر اعلیحضرت است که شما رئیس هیئت مدیره بشوید. مرحوم علم بمن گفت که بهشان هم بگوئید همکارانش را هم خودش انتخاب کند. گفتم شما هم همکاران خودتان را در هیئت مدیره هر کسی را میل دارید معرفی کنید. ولی من یک کسی را هم بهش معرفی کردم در آنجا، خیلی هم با انسانیت پذیرفت. گفتم من یک دوستی دارم دکتر سخسری است که در دانشکده حقوق با من همکار بود. گفتم که اگر صلاح بدانید و مناسب بدانید او را هم ببرید به هیئت مدیره و نظر نظر خودتان است. او هم بعد برد و مثل اینکه روابطشان هم بهم خورد و از این بابت هم من خیلی ناراحت شدم چون آدمی را که معرفی کردم اینطور از آب درآمد. بهرصورت منصور بمن میگفت که ... حالا اینکه راجع به آمبی سیون منصور و نقش آینده منصور از همان موقع عرض میکنم اینست که منصور گویا با اعلیحضرت میرفتند به اصفهان با هواپیما برای افتتاح هتل شاه عباس. هتل شاه عباس را شما میدانید

س - شرکت بیمه

ج - شرکت بیمه از پولهائی که در اختیار داشت ساخته بود. آقای نفیسی ساخته بود. مشرف نفیسی ساخته بود. مشرف نفیسی یکوقتی مدیر عامل شرکت بیمه بود. بنده آن روزها بمناسبت شغلم ناچار بودم خیلی صحبت بکنم. دفاع از طرحهایم در دادگستری آنوقت در تلویزیون در رادیو صحبت میکردم و مخصوصاً " یک نطق خیلی بزرگی - چند ساعته در دادگستری برای اعلام طرحهایم کردم که بعداً " راجع بهش صحبت خواهم کرد، یک نطق خیلی جالبی شد. اعلیحضرت موقعی که توی هواپیما بودند رادیو را باز میکنند و نطق من بوده میشنیدند. خب اظهار لطف میکنند. به منصور میگویند حالا شما هم که در آینده حکومت دارید آیا آدمهائی دارید اینطوری صحبت بکنند یا نه ؟

خودمنصوراین مطلب را بمن گفت
س - همان زمان یا بعدا " ؟
ج - نه ، همان زمان یکروزی توی سعدآباد تابستان بمناسبت انتخابات میخواست شرفیاب شود منهم بیک مناسبت دیگری میخواستم شرفیاب شوم برخوردکردم این داستان را خودمنصوربرای من تعریف کردوباین ترتیب معلوم بودکه یک جریانی توی کاراست ، یک مطلبی توی کاراست . خب البته این مطلب سرزبانها هم بودکه منصورقراراست رئیس الوزراء بشود .
بهرحال کانون مترقی همبه عرصه وارد شده بودوقراربودکه یکعده ای ازانتلکتوئلها ی مملکت که دراختیارآقای منصوراست ازطرف کانون مترقی کاندیدبشوند . بنابراین کارگران ، کشاورزان عرض کنم که انتلکتوئلها اینها بایستی نمایندگانش را معلوم بکنند وچیزبکنندبرای اینکه کاندیدبشوند
س - حزب مردم و ملیون دیگر . .
ج - حزب ملیون که بکلی ازبین رفت . حزب مردم هم دیگر خبری ازش نبود . یادم میآیددرسعدآباد رفته بودم پیش بعدازظهرا علیحضرت را ملاقات کنم ، وقت شرفیابی داشتم . منصورهم آنجا بود . اوهم وقت شرفیابی داشت درحالیکه منصور آنموقع سمتی نداشت که شرفیاب بشودولی برای همین کارانتخابات شرفیاب میشد . برای من میگفت که خلاصه ما حالا هیجده نوزده نفرازدوستان که سابقا " درشورای اقتصادبودندوبعدا " آمدنددرکانون مترقی - حالا ما چیزداریم که کاندیدمیکنیم منظورآن آدمهائی که دراختیارش بودآنموقع هیجده نفربودند . البته اگرواقعا " میدانستند منصورنخست وزیرمیشودآنوقت که خیلی گرفتارمیشد ، هزارنفربهش مراجعه میکردندکه بایدانتخاب بکنند . ولی منصور دنبال آدم میگشت . درآن تاریخ دنبال آدم میگشت . بله بهرصورت کنگره آزادمردان وآزادزنان تشکیل شدگویا هزارنفرازتمام ایران بنام اعضای این کنگره انتخاب شدندوآمدندواین هزارنفر کاندیدهای انتخاباتی را برای تمام ایران تعیین کردند . البته من همانموقع

ناظربودم‌که منصورخیلی تاثیرداشت درانتخاب اشخاص . درانتخاب اشخاص خیلی منصورتاثیرداشت وبعضی جاها را وتو میکرد. یکروزصبح من رفته‌بودم منزل مرحوم‌علم دیدم که‌منصورهم آنجاهست ومنصورراجع به‌بعضی اشخاص اظهارعقیده میکردکه‌این باشداین نباشد

س- ولی درکنگره‌اعلام شدکه‌کاندیدهای سراسرایران کی‌ها هستند

ج - خب بله‌درکنگره‌اعلام شدولی قبل ازاینکه‌کنگره‌اعلام بکندتعیین شده‌بود. درکنگره‌آزادزنان وآزادمردان نامزدهای انتخاباتی را معرفی کردند

س- یک کاندیدبرای هرمحل ...

بله - برای هرمحل یک کاندید ۱

س- پس سیستم یک حزبی ازآنجا شروع شد؟

ج - بله - حزب‌که‌نبود درهرحال یک آنستانس بزرگ اجتماعی که‌نمایندگان نیروهای جدیداجتماعی بودند حاضربودند بالاخره مطالعه کردنددقت‌کردندویک اشخاصی را معرفی کردند. درروز رای گیری هم با یک نظم وترتیب مخصوصی همه‌رفتند به‌کاندیدها رای دادندوانتخابات انجام گرفت ومجلس شورای ملی بوجودآمد، تاسیس شد. البته‌ازاین ببعددرواقع دوره سوم حکومت مرحوم علم شروع میشودیعنی کابینه‌سومش شروع میشود.

س- علت‌این تغییرچی بود. مثل اینکه‌وزیرجنگ عوض شد. سپهبدنقدی..

ج - بله سپهبدنقدی که‌ازهمان ابتدای کابینه‌دوم هم حضورپیدانمیکردوصنیعی‌میآمد بهمین جهت هم بنده‌اشتباه‌کردم درموقعی که‌میخواستم ترکیب‌کابینه‌جدیدرا بگویم اسم صنیعی را بجای نقدی گفتم. نقدی پیربود دیگرنمیتوانست واقعا" شرکت‌بکند

س- شالچیان جای معینیان راگرفت .

ج - شالچیان‌اساسا" ازاواسط دوره‌دوم کابینه‌علم جای معینیان راگرفت . برای اینکه‌معینیان یک مردی نبودکه‌واردمسائل راه‌سازی باشدوبعلاوه یک حرکتهای تندی هم میکرد یک تشنجهائی دروزارت‌راه بوجودآورد. نطقهای تندبرعلیه اشخاص‌کرد

وبهرحال چون شناسائی کامل هم نداشت نسبت به مسائل وزارت راه شایدخودش هم مایل بودکه وزارت را دارا ول کندوبهرحال از قرار معلوم شالچیان هم که معاون معینیان بوددرآنموقع برحسب معرفی خودمعینیان شدوزیرراه

س- آنوقت آقای تفضلی چرا ازکابینه بیرون رفت؟ چنانکه، آقای خوش بین گرچه او بود ولی تفضلی ازکابینه مثل اینکه خارج شده بود. آیا علتش این بوده که آقای معینیان رفته بودبه را دیووا ینها دومرتبه ...

ج - من خاطرم هست مثل اینکه تفضلی بنام وزیرمشاورماند. بله وزیرمشاوربود منتهی مسافرت میرفت اینوروآنور نخیرتفضلی وزیرمشاورماند، عنوان وزارتش را حفظ کردمنتهی دیگردروزارت اطلاعات یعنی وزارت رادیووتبلیغات دیگر نبود ولی بهرحال البته مسائلی هم هست مربوط به این دوره از نظرکلی ودولتی که بایستی بعرضتان برسانم . اما من فکرمیکنم که قبل از اینکه وارداین مرحله بشویم حالا بایستی شما باهری را درداگستری بشناسید

س- بله منتظربودم

ج - عرض کنم که بنده حقیقتش اینستکه خب داگستری را خوب میشناختم ازکودکی با مسائل داگستری آشنا بودم

س-ولی سرکارراجع به خانواده تان مطلبی توی این نوارنگفتید. راجع به پدرتان وشاید اینجا که کلمه خانواده را بردیدسوء استفاده کنیم .

ج - عرض کنم که خانواده ما اصولا" خانواده روحانی ای بود. ولی یک روحانیتی بود که به مشی روحانیت خیلی پایبندنبود، یعنی معتقدنبود، یعنی معاش ازطریق مشی روحانیت را نمی پسندیدند. اینست که درعین حالی که لباس روحانیت داشتند درعین حالیکه مراتب روحانیت را طی کرده بودند درعین حال دنبال مشاغلی بودندکه کوشش کنندوزحمت بکشندواز طریق واقعا" زحمت وکارزندگی ومعاش خانوادگیشان را تامین بکنند. تردیدنبودکه تنها راهی که متناسب بودبا سوابق تحصیلات و اینها همین راه داگستری وقضاوت ووکالت وآشنائی با مناصب شرعی وا ینطورچیزها بود.

پدرودائی‌من هردوتایشان وکیل عدلیه بودند. پدرم رامن درکودکی ازدست دادم ولی بعدا" درپناه دائی ام بودم. دائیم هم مردمجتهدی بود، عالم بود دانشمندبودو هم وکیل عدلیه بود. یعنی بکلی حتی کسوت روحانیت راهم ترک کرد. حتی علامت روحانیت که‌ریش هم بود اوراهم تاحدی که‌میسربودماشین میکرد ازته‌که‌چیزنداشته‌باشد. وازشما چه‌پنهان خدارحمتش بکندگاهی اوقات یک گیلاس عرقی هم میخورد. بله عرض‌کنم که‌بنده‌طبعا" هم به‌مسائل دادگستری ازطریق خانوادگی ارتباط داشتم، هم به‌مسائل فقهی وشرعی آگاهی داشتم. مخصوصا" سرخانه‌مادرم خیلی اصرارداشت که‌فقه راپهلوی مرحوم دائی ام‌بخوانم، اصول رابخوانم اینستکه‌من بافقه اسلامی وقضاوت اسلامی هم ازبچگی آشنائی داشتم وخوانده‌بودم. عرض‌کنم که‌خب اولین شغلی که‌دردوره حیاتم داشتم خودم شخصا" وکالت بود ودوسه‌سال بطورفعال درشیرازوکالت دادگستری‌میکردم وبا دادگستری خوب آشنابودم، بامسائلش آشنابودم. بعدهم بالاترین مدارج علمی حقوق راگذرانده‌بودم وپروسه‌ها وژروس پروداتس‌های مفصل رامربوط به‌فرانسه،مربوط به‌انگلستان مربوط به‌آمریکاخوانده‌بودم. و من دادگستری رامی‌شناختم ولی کمترکسی اطلاع داشت که‌من دادگستری رابااین عمق بهش آگاه هستم وواردهستم. شایدمرحوم علم بودکه‌باتوجه‌به‌سوابق من میدانست که‌من ازعهده کاردادگستری برمیآیم ودلش میخواست که‌دادگستری رابه‌من بسپارد. چندروزقبل ازاینکه‌مرحوم علم کابینه دومش راتشکیل بدهدووزارت دادگستری رادراین کابینه‌بمن تفویض بکند بهتان سابقا" عرض‌کردم مطلع شدم که‌من این مسئولیت رابزودی بعهده‌بایدبگیرم. همان چندروزخیلی نگران بودم وخیلی درفکربودم. البته‌بعضی ازطرحها ازقدیم برای دادگستری فکرکرده‌بودم ولی واقعا" آن چندروز خاطرم خیلی مشغول بودبرای دادگستری. مادریک شرایط تازه‌ای بسرمیبردیم. من خلاء دادگستری رادرمملکت درآنموقع بیش ازهمیشه‌اوقات احساس کرده‌بودم. من میدانستم که‌دادگستری فقط درشهرستانها تشکیلات دارد. درشهرستانهائی که‌شایدبیش ازسی هزارنفر، چهل

هزار نفر جمعیت داشته باشد. اما در شهرستانهائی که کمتر از سی هزار نفر، چهل هزار نفر جمعیت داشته باشد به هیچ وجه نمایندگی دادگستری تشکیلاتش را ندارد. در روستاها دادگستری به هیچ وجه تظاهری ندارد. من اینکه عرض میکنم در آن موقع بیش از همیشه خلاء دادگستری را در مملکت احساس کردم بمناسبت اجرای قانون اصلاحات ارضی بود. من خوب میدانستم که مالک که administration واحد تولیدی کشاورزی را تصدی داشت یکی از وظائف خودش تعدیل مناسبات کشاورزان با همدیگر بود، تعدیل مناسبات رعایا و آنهائی که کار زمین میکردند با هم بود و در مسئله تعدیل منظورم اینست که حل اختلافات و منازعاتی که بین روستائیان بود خود مالک یا مباشرینش غالباً تصدی میکردند. البته بنحو مطلوب نه - مخصوصاً وقتی که اختلاف بین خود کشاورز و مالک بود که دیگر مالک نمیتوانست خودش حکم باشد. یا اینکه هرگاه اختلاف بین مالکین با هم بود باز مالک که نمیتوانست حکم باشد. ولی تا یک حدودی در مناسبات میان کشاورزان با یکدیگر مالک یک وظیفه تعدیل - کننده ای را بعهده داشت. ولی وقتیکه مالک وجود نداشت، من توجه داشتم که الان دیگر دادگستری خلاءاش بیشتر است و خلاءاش بیشتر در آینده مملکت موثر است. چون توجه میکنید در آن نقاط دور افتاده یک اختلاف خیلی کوچک، اختلاف مالی خیلی کوچک و غالباً منجر میشد به نزاع و خصومت و قتل و کشتار. زمانی که مالک بود با وجودی که مالک بود معذالک غالباً اینگونه اختلافات پیش میآمد و به قتل و کشت و کشتار منتهی میشد. من خاطرم میآید که غالباً شعبات جنائی تهران همشان صرف اختلافات و عرض کنم که کشت و کشتارهائی بود که در دهات اراک اتفاق میافتاد و میآوردنشان تهران برای محاکمه. اختلافات برای چی بود؟ سر مسئله آب بود سر مسئله گاو بود، یا مسئله قطعه زمین بود که کی باید کشت بکند. من در آن موقع وقتی که واقعاً پیش بینی میکردم که چند روز بعد باید بروم دادگستری را تصدی بکنم میدیدم که مواجه هستم با یک دستگاهی که سایه اش بایستی خیلی وسیعتر از آنچه هست باید باشد. ضروری است. و آنوقت فکر میکردم که با چه پولی؟ برای اینکه ما از

نظرمالی درمضیقه‌بودیم. گواینکه رفته‌رفته‌هرچه‌دوره‌حکومت علم طی میشدوضع ....

باپیشرفت زمان وضع خزانه‌ووضع مالی مملکت بهترمیشد. ولی‌معذالک نمیتوانستیم یک بودجه‌ای برای توسعه‌دادگستری درسطح مملکت وپرکردن خلاءای که‌بمناسبت اصلاحات ارضی پیش‌آمده‌بودبتوانیم داشته‌باشیم وبتوانیم انجام بدهیم.
یکی ازمسائلی که‌خاطرمرا مشغول میکردهمین خلأ ی‌بودکه‌درادگستری وجودداشت. ازطرف دیگراین‌خلاء پرکردنش بستگی به‌پول تنها نداشت، آدم لازم بود. قاضی را بایستی تربیت کرد. قاضی نمیشودهرکسی راازتوی قوطی دستش راگرفت آوردوبهش گفت که‌قضاوت کن. قاضی بایستی تربیت بشودوتربیت قاضی زمان لازم دارد. زمان لازم داردوپول داوطلب لازم دارد. کسانی را بایستی بصورت داوطلب مادراختیارداشته‌باشیم بتوانیم تربیتشان بکنیم ودراینموقع هم باحقوق خیلی قلیلی که‌به‌قضات دادگستری میدادند
س - درچه‌حدودی بود؟
ج - کسانی‌که‌سالهای اول خدمتشان بودخاطرم هست آنسال درحدود چهارصدوپنجاه تومان، چهارصدوشصت تومان چهارصدوهفتاد تومان پایه‌های بالاشایدهزارتومان هزاروبیست تومان، هزاروپانصدتومان. فکرنمیکنم که‌درسطح خیلی بالابیش از هزاروهفتصد، هزاروهشتصد.
س - قاضی؟
ج - بله - کسی حقوق نمیگرفت.
س - آنوقت زندگی اینها چه‌جورتامین میش؟ کارا ضافه میتوانستندبکنندیاخارجشان ر باشند یا ...
ج - نخیر- مطلقا. مطلقاً، برای قاضی تصدی مشاغل خارجه ممنوع بود. برخلاف بیطرفی قضات بود. یعنی خلاف‌مقتضای بیطرفی قاضی بودکه‌قاضی برودیک جای دیگر مشغول بشود. بعضی هاالبته‌رعایت نمیکردندومشغول میشدند اماغالب قضاتی که متوجه‌حیثیت خودشان بودند اینکارا نمیکردند. خیلی درتنگی زندگی میکردند

درعسرت زندگی میکردند. یک چیزی بهتان بگویم یادم افتاد راجع به بلندطبعی قاضی. ذکربعضی اوقات این خاطرات موجب میشودکه کسانیکه خاطرات مرا میشنوند خیلی مسائل را بصورت مجردوعرض کنم که آبستره نشنوند. ولی گاهی اوقات روی مطالبی هم که وسیله دیستراکسیون وسیله تفریحشان باشدبشنوند.

س ـ واین نمونه های زنده ای استکه برای اثبات صحبتتان لازم است

ج ـ بنده وکیل عدلیه بودم درشیراز، البته خیلی جوان بودم. بنده وقتی که وکالت دادگستری را شروع کردم درشیراز شایدجوانترین وکلای ایران بودم. سن واقعیم بیست ویکی دوسال بیشترنبود.تا ازطریق تصحیح شناسنامه توانستم پروانه وکالت بگیرم. اینکه آنروز ملاحظه کردیدگفتم که تاریخ تولدواقعیم این استبهمین دلیل بود. عرض کنم که من یک دعوای افرازی داشتم دردادگاه بخش، ودادخواست افراز را دادم. افرازراجع به یک باغی بود. موکل من خیلی علاقه داشت که اینکار خیلی زودانجام بگیرد. بنده بهشان گفتم که بنده وظیفه ام اینست که دادخواست بدهم ووقتی هم که برای جلسه رسیدگی به انتخاب وکارشناس هستنددیگر منشی دادگاه تعیین میکنند ومن دراین کارنمیتوانم دخالتی داشته باشم؛ اینکار معمولی اداری دادگستری است. یکوقتها آنموقع خیلی طولانی نبود، دوماه سه ماه بیشترنبود. و موکل بنده که خیلی عجله داشت میرودمراجعه میکندبه خودقاضی دادگستری، بگذاریداسمش را بگویم این قاضی دادگستری اسمش جامع بود. موکل من آمدبمن تعریف کردگفت من رفتم خانه این قاضی. خانه اش دریک بالاخانه ای، دریکی ازمحلهای دورافتاده شهربود. گفت رفتم توی خانه این آن اطاقی که داشت رختخوابش هم آنجا گذاشته بود تشک کوچکی گذاشته بودوزندگی میکرد. وپتوئی هم رویش پهن کرده بودنشسته بودورفتیم آنجا وسماوری بودوچای درست کردوبما داد. بعداز ش خواهش کردم که با تقاضای افرازی را که کرده یم بوسیله فلانی وازفلانی خواهش کردیم که اقدام بکندبرای تسریع آن گفته من غیرازکارعادی کاردیگری ازعهده ام برنمیآید. این مسائل دیگرتابع مقررات است وقت هروقت نوبه باشد داده میشود. ومن آمدم اینجا خدمت شما

از شما خواهش بکنم که یک ترتیبی بدهید که اینکار سریع تر انجام بگیرد. وقتش زودتر باشد، انتخاب کارشناسش سریعتر باشد، قرعه کشی‌اش سریعتر باشد، و بهرحال این باغ زودتر تفکیک بشود و افراز بشود و سهم من معلوم و مشخص بشود برای خاطر اینکه میخواهم این قسمتش را بفروشم و بسازم ترتیب بدهم. گفت بعد از اینکه حاجتم را گفتم یک پاکتی هم که تویش پنجاه تومان پول بود گذاشتم زیر تشکش و گفتم اینهم برای خاطر اینست که .... میگفت که چیزی نگفت و تشکر کردو منهم بلند شدم از اطاقش آمدم بیرون. میگفت از در خانه آمدم بیرون و واقعا" میگفت احساس کردم که پنجاه تومان یک گشایشی است برای زندگی این آدم. آنموقع شاید حقوق مثلا" قاضی شاید صدتومان، صدوده تومان، صدوبیست تومان بود. این مربوط است به سالهای ۲۳ -۱۳۲۲ آنموقعها است. میگفت من از در کوچه داشتم می‌آمدم بیرون دیدم دوید پای برهنه و بمن التماس کرد گفت که بایستید. میگفت که من ایستادم - پایش هم برهنه بود بیچاره گفت دست مرا گرفت و برد توی اطاقش نشاند و چای مجددا" برای من آورد، دست انداخت گردن من و مرا بوسید و شروع کرد گریه کردن. گفت من تا حالا رشوه نخورده‌ام ترا بخدا مرا به این گناه آلوده نکن. خیلی این پول هم برایم قیمت دارد خیلی هم درزندگیم موثر است و بهمین جهت هم اول وسوسه شدم وقبول کردم. اما همچنین تا فاصله‌ای که تو رفتی متوجه شدم که چرا. پولتان را بگیرید و اطمینان داشته باشید که آنچه از عهده منهم ساخته است برای اینکه در کارشما وقت تسریع بشود آن کار را هم انجام میدهم. این شخص این داستان را برای من تعریف کردو از پاکدامنی وعصمت یک قاضی که اسمش را هم عمدا" آوردم اینجا نقل کردبرایم. بله وضع قضات از نظرمالی خوب نبود و با وجودیکه نمونه زندگیشان را هم به ترتیبی که نمونه‌اش را حضورتان عرض کردم کم بودبسیارنشانه اکثریت قریب به اتفاقشان آدمهای درستی بودند، آدمهای درستی هستندو از این بابت واقعا" بایستی انسان خرسند و خوشوقت باشد. حالا بهرصورت بنده درروزهای قبل از تصدی مسئولیت وزارت دادگستری اولین مشغولیات خاطرم همین بود. عرض کنم که یک مشغولیات خاطردیگری که من راجع به دادگستری داشتم این بودکه دادگستری در-

معرض مبارزه با فساد دردوران امینی به سیاست کشیده شده بود. ویک عده از قضات که غالبشان ندانسته سریده بودند درا ینکه حرفه وشغل واختیارات دادگستریشان را درخدمت اغراض سیاسی بگذارند. یک چندنفری هم شایدآگاه ودانسته اینطورشده بودند. خب مشغولیات خاطرمن این بودکه باید دادگستری را از این وضعیت هم نجات بدهم. وزیری که قبل ازبنده درکابینه مرحوم علم وزارت دادگستری را تصدی داشت آقای دکترخوش بین بود. ایشان مواجه بودبا همین مسئله ویک عده ای از این قضات را منتظرخدمت کرده بود. وبنده وقتی که آمدم مواجه بودم با انتظارخدمت اینها وخلاصه فعالیتی که این منتظرین خدمت برعلیه دولت مشغول بودندانجام میدادند که خب البته بنده هم نماینده دولت بودم. اینهم خودش یک گرفتاری برای من بود که اولاً" اینها را منتظرخدمت کردندبمناسبت اینکه درکارهای سیاسی دخالت میکردند والان مواجه بودم با گرفتاری انتظارخدمتشان. خب انتظارخدمت موجب میشدکه حقوقشان را نصف دریافت بکنندواین درزندگیشان موثربودکه نصف حقوق بیشتردریافت نکنند.

س ـ دخالت درسیاست من متوجه نشدم که به چه معنی است

ج ـ یعنی ملاحظات سیاسی را درتعقیب ودراتخاذ تصمیم دخالت بدهند

س ـ خب این لابد دستورنخست وزیروقت بوده دیگر.

ج ـ خب نباید، خب قاضی بایستی استقلال داشته باشدونبایستی اینکاررا بکند. قاضی بایستی‌دراتخاذ تصمیم جزمبانی قانونی وجزشرایط قانونی هیچ چیزی را درنظر نگیرد. وقتی که ملاحظات سیاسی موجب بشودکه قاضی دراتخاذ تصمیمش دررعونت وخفت تعقیب، درشدت وغلظت مجازات یا سختگیری ملاحظات سیاسی را درنظربگیردخب این با بیطرفی قضاوت فرق میکند.

س ـ تصورمیفرمایید اگردرزمان دکترامینی اینها اقدام نمیکردندحتما "آن موقع منفصل می‌شدند دیگر.

ج ـ نخیر، اینطورنبود. آنهائی که تسلیم شده بودند دانسته آنهائی بودکه خودشان صاحب یک ایده ئولوژی بودندویا اینکه به هوای مقام ومنصب این کارها را میکردند. بهرصورت یکی ازگرفتاریهای منهم این بود. ویک گرفتارئی که مخصوصا " داشتم این بودکه خب وزیرقبل ازمن که وزیرکابینه‌ای که منهم درآن شرکت داشتم عده‌ای را

منتظرخدمت کرده بودکه من نمیتوانستم اینها را ازمنتظرخدمتی بیاورم بیرون . آخر نقش کاروزیری که مربوط به همین کابینه است همین سیاست را داشته اینهم اخلاقاً " با سیاست هم خوب نبود . این دوتا اشتغال خاطرمن بود . اشتغال خاطری که داشتم اساساً " بکلی کارهای دادگستری بود . دادگستری اصولاً "همه جای دنیا اینطوراست بهتان بگویم . کارش بطیء است . من الان درهمین فرانسه میبینم که گاهی اوقات محاکمات سه سال ، چهارسال یا پنج سال طول میکشد . آنموقع که بنده وزیردادگستری بودم کارها این اندازه طول نمیکشیدولی معذالک برای مردم مشکل بود . دادگستری دوتا فونکسیون دارد ، دوتا وظیفه دارد . یکی اینکه مردم ازوجودش حساب ببرندوبحقوق همدیگرتجاوزنکنند ، بگویندا گرتجاوزکردیم دادگستری درمقام جبران برمیآید . ولی مردم چه موقع ازدادگستری میترسندودادگستری چه موقع میتواند این فونکسیون اخافه وترس وعبرت راانجام بدهد . موقعیکه درشرایط عادی کارش را سریع انجام بدهد . اگردادگستری کارش را سریع انجام ندهدکه نمیتواندیک وظیفه اخافه راانجام بدهد . مردم ازش عبرت نمیگیرند . میگویندمال مردم را میخوریم بعدمیافتد توی کاردادگستری چندسال طول میکشد . این بودکه این مسئله اطاله کاردادگستری هم برای بنده یک موضوع ، مخصوصاً " یک مطلبی که مرا همیشه متاثر میکرد مسئله اختلافات خانوادگی بود . یادم میآیدیک زنی یک بچه بغل ، یک بچه شکم یک بچه هم دستش بود توی همین راهروهای دادگستری هی میآیدومیرود ، شوهرش ولش کرده رفته ، شکایت دارد . خب اینهم برای من ناراحت کننده بود . دادگستری بالاخره بایدبفریاد این آدمها برسد . تعقیبهای جزائی میدیدم غالباً " طول میکشد اشخاص مدت زیادی درزندان موقت دربازداشت موقت می ماندندبعداز مدتی ولی تبرئه میشوند . خب مگراینها واقعاً " استحقاق مجازات نداشتندچرا این اندازه اینها را بعنوان بازداشت موقت گرفته اند . اگراینها واقعاً " استحقاق بازداشت موقت داشتندبعدچطورتبرئه میشوند . این مطلب ... خلاصه مجموعه این مطالب به اضافه موضوع معیشت قضات آن چندروز مرا خیلی ناراحت میکرد . بالاخره بایادداشتهائی که درگذشته داشتم همان چندروزقبل ازاینکه تصدی مسئولیت بکنم شروع کردم یک

طرحهائی برای اینکه دادگستری را پیراسته کنم، آراسته کنم. برای خاطراینکه بعد یک راه تکاملی بکند تهیه کرده بودم. البته بنده نمیتوانستم دادگستری را مجددا " پی ریزی کنم. دادگستری پی ریزی شده بود درزمان داور. ازروی سرمشق ممالک لاتین ، فرانسه مخصوصا ". شاید اگرعجله نبود آنموقع ، آدمهای صاحبنظربودند و مطالعات بیشتر میکردند مخصوصا " مطالعات استروکتورل شاید دادگستری یک شکل دیگری میتوانست پیدا بکند، شکل مناسبتری را پیدا بکند. آخه در دنیا شکل دادگستری که منحصربه شکل فرانسوی نیست . شکل دادگستری ممالک آنگلوساکسون هم هست . آنها هم لابدا زدادگستریشان یک برکت وخیری دیدند که به انستیوسیون های خودشان چسبیده اند. ازطرف دیگرهرسیستم قضائی برخاسته از تاریخ کولتورل مملکت است . آخه سیستم قضائی را نمیشود وصله کرد. کما اینکه سیستم اداری را هم نمیشود وصله کرد. اینها یک مقدار زیادی مربوط به وجدانیات مردم است ، مربوط به عادات مردم است . وجدانیات وعادات مردم یک مسئله قابل وصله کردن نیست . درحدی که بشود رفوکرد چرا میشود وصله کرد اما همه وصله ها رفوبردارنیست . بهرصورت حالادرمقام واقعا یک بحث کریتیک نسبت به سیستمی که برای دادگستری ایران پذیرفته شده نیستم . دارم خاطراتم را نقل میکنم. اگرشما هم مجال بمن میدادید که این بحث کریتیک را انجام میدادم چون ازاین اجازه شما آگاه نبودم آماده نکرده بودم این کریتیک ام راسیستماتیک عرضه بدارم . اینستکه صرفنظر میکنم. بهرصورت بنده وزیردادگستری شدم وبه شاه معرفی شدم وآمدم به دادگستری و اولین کاری که کردم به احترام هیئت قضائی رفتم دیوان کشور. دیوان کشور درواقع کملین قضات ایران درش حضوردارند. دیوان کشورتنها مرجعی است که فقط درتهران هست ، درجای دیگری نیست . رسیدگی آخری ولیکن رسیدگی قانونی نسبت به اختلافات بعهده دیوان کشوراست اصولا" . یعنی دیوان کشوررسیدگی محاکم دیگر را موردرسیدگی قرارمیدهد. که آیا اینها بیشتروقتیکه نسبت به اختلاف دادگاههای صلاحیتدارا ظهارنظرمیکنند رسیدگی میکنند که آیا این دادگاهها دررسیدگی ودراظهارنظر قوانین مربوطه را به صحت تفسیرکرده اند، به صحت بکاربسته اندیا نه . اگردیدند

قوانین را به‌صحت بکاربردندوبه‌صحت تفسیرکردنددیگرداخالتی ندارند. دیگرمیگویند قضاوت مربوط به‌خودشان است. ولی اگردیدندکه‌درقضاوت ودرتفسیرقوانین ودربکار بستن قوانین کارشان درست نبوده آنوقت آراء رانقض میکنندومجدداً " رجوع میکنندبه‌همان محاکم یامحاکم هم ارزشان میگویندبایستی رسیدگی کنیم.
بنابراین حکم به‌اصطلاح ماهوی اصولاً" دیوان کشورنمیگیرد. دیوان کشور درواقع یک دیوان نقض وابرام است. دیوانی است که‌میگوئیم کاری که‌محاکم کردند درست است یا غلط است، همین اندازه. البته‌این اصول است این یک مطلب اصولی است ویک استثناعاتی هم مخصوصاً " دردوره‌های اخیربرایش پیداشده ولیکن این اصول است. ومطلب دیگری که‌اینجا اشاره‌کنم چون یک مطلبی فرمودیدکه‌با سوپریم کورت آیاتفاوت دارد یاتفاوت ندارد، این مطلب رااشاره میکنم که‌شایدتفاوتش ازیک جهت ظاهرشود. دیوان کشور اصولاً" رأی صادرمیکند ورأی اش کلیت ندارد. اصلاً" رأی قاضی رأی شخصی است، قانون نیست. میگویدقانون دراین مورد بخصوص بیانش اینست. زبان قانون است دریک موردمعین. توجه‌میفرمائید بنابراین دادگاهها مکلف نیستندکه‌ازآراء دیوان کشوردرمواردمشابه‌استفاده‌بکنند واستناد بهش بکنندوتبعیت کنند. برای اینکه‌هرحکمی مربوط است به‌پرونده‌خودش.
معذالک دریک شرایط معینی آراء دیوان کشور ژوریس پرودانس میشود رویه‌میشودکه‌درمواردمشابه‌دادگاهها مکلف هستندکه‌ازش پیروی ورعایت بکنند.
بهرصورت بنده‌بعدازاینکه‌آمدم به‌دادگستری رفتم به‌دیوان کشوربرای ادای احترام به‌هیئت قضائیه وسخنانی هم بین من ورئیس دیوان کشورآقای سروری بود ردوبدل شدوبعدآمدم به‌دفترم. خب دیگرقضات آمدندبه بازدیدوخب مأنوس شدیم و آشنا شدیم یکی دوجلسه با همه‌قضات. ولی خب کاروزیردادگستری ازاین ببعد است. این دیدوبازدیدها درواقع یک تشریفات ابتدائی ومقدماتی است. بنده اصولی راکه‌برای اصلاح ابتدائی دادگستری یعنی پیراسته‌کردن دادگستری وآماده کردن دادگستری برای اینکه‌بعدا " بتوانیم یک پروژه‌های اصلاحی درمسائل ماهوی

یا درمسائل فرمی اصلی بیاوریم گفتیم با یددادگستری قبلاً" پیراسته بشودتا آماده بشودبرای این کارها . یعنی خواستیم واقعاً " دادگستری را تمیزکنیم، پاکیزه کنیم، خلوت کنیم. راه‌هایش را یک راههای صافی برایش ... مسائل ومشکلاتش را یک راه‌حلی برایش پیدا بکنیم که این همه تعویق درکارهای درست وحسابی نباشد. خلاصه مسائل بون جال(؟) راحل کنیم. البته‌خواستم مسائل بون جال (؟) را حل کنم ولی بطریق صحیح برای اینکه‌گاهی اوقات بعضی اشخاص مسائل بون جال را ازطریق عرض‌کنم اتخاذ یک فرمولهای فراموشکارانه‌میخواهندمسائل بون جال را . من نمیخواستم . میخواستم‌مسائل بون جال (؟) را واقعاً " حل کنم و تمام بکنم نه‌اینکه‌مسائل بون جال(؟) را بریزم دور. بنده‌طرحهائی برای این مقصود درظرف‌چندروزالبته‌با توجه‌به‌یادداشتهائی که‌درگذشته‌داشتم تهیه‌کردم. این طرحها منظورم اصول یک طرحهائی است نه‌طرحها . اصول یک طرحهائی را تهیه کردم. همانروزی که‌اعلیحضرت درمجلس سنا نطقش را ایرادکردقبلاً" وقت گرفته بودم بعدازاینکه‌ازمجلس سنا آمدنددرکاخ، دفترشان رفتم وتوضیح دادم این طرحها را . خب شاه نمیتوانست واقعاً " فوراً " که‌قضاوت کند . بگویدکه‌خوب است یا بد است . ولی معذالک یک نظر تأییده‌ای روی همش انداخت . لابدمرحوم علم قبلاً" توضیحاتی راجع به‌صلاحیت من درمسائل دادگستری داده‌بود، لابدبهرحال فیش زندگی مرا داشت ومیدانست . بنابراین با یک نظر تأییده‌ای وپشتیبانی بنده‌را مرخص‌کردازاطاقش بعدازیکساعتی توضیحات . بنده‌بعدازاینکه‌تأیید ایشان را گرفتم بفکرافتادم که‌این طرحها را طی یک کنفرانس عمومی درمعرض افکار عمومی بگذارم . بگویم اینست، اصول طرحهائی که‌من برای پیراسته‌کردن دادگستری ارائه‌میدهم اینست ، اصولش اینست . هرکسی حرف راجع به‌این اصول دارد حرفش را بزنند. وبعددرنظرداشتم که‌یک کمیسیونهائی انتخاب بکنم که بر اساس این اصول طرحهای قانونی تهیه‌کنم. فکرداشتم که‌واقعاً " به‌این ترتیب با مشورت مردم ، با مشورت ژوریست ها ، با مشورت صاحبان نظراقدام‌بکنم. این طرحهای بنده‌به‌عنوان اصول دوازده‌گانه‌معروف شد. بعضی ازروزنامه‌ها هم نوشتند

السواح دوازده‌گانه. خب خواستندکاروزنامه‌نویسی بکنند. من دوازده‌پیشنهاد داشتم. خاطرم هست مثل اینکه‌تاریخ این سخنرانی روزشانزدهم‌اسفندبود. اسفند آنسال، چهاردهم یاشانزدهم اسفند۱۳۴۲ بود. بنده‌از تمام قضات دادگستری
س- ۱۳۴۱ فکرکنم بوده
ج - ۱۳۴۱ بود بله ببخشید. تمام قضات دادگستری، بله‌بنده‌اسفند۱۳۴۱ وزیر دادگستری شدم وهفدهم اسفند۱۳۴۲ هم‌استعفا کردم. اشتباه‌کردم درضمن بیان اشتباه کردم. خب این پیشآمدها هم موجب میشودکه‌اشخاصی که‌میخواهنداز خاطرات من استفاده‌کنندبرای تاریخ این مسائل راکه‌میگویم بنام فقط یک اندیکاسیون بدانند. بعد به دوکومان ها مراجعه‌بکنند. حالا امیدواریم انشاء الله تاحدودی هم که‌میسراست درنوشته‌ای که‌ازروی اینها فراهم میشوددقت را من بیشتر رعایت‌کنم وبه‌این خاطرات دقت بیشتری بدهم.چون الان واقعاً من وسیله‌ای که ندارم . هیچ یادداشتهای گذشته‌ام راکه‌ندارم. هرچی بخاطرم هست‌دارم میگویم. بدانیدکه‌این بعضی اوقات‌خالی از دقت‌باشد مطالب. خیلی معذرت‌میخواهم از آنهائی که‌به‌این خاطرات مراجعه میکنند. ولی بهرحال کلیات همین است. ازنظر کلیات مطلب همین بود.
بهرصورت‌برای بهرحال اواسط دهه‌دوم اسفندوقت‌تعیین شدودعوتنامه‌ازطرف دفتر بنده‌برای همه‌ژوریست‌ها ازهرطبقه‌ای فرستاده‌شد. قضات‌دادگستری، وکلای دادگستری سران دفتر اسنادرسمی، مشاوران حقوقی، روزنامه‌نویسهائی‌که‌نسبت‌به‌مسائل حقوقی علاقمندبودندهمه‌اینها رادعوت‌کردیم برای خاطراینکه‌بنده‌آن اصول دوازده‌گانه رابا تفصیل درمعرض‌افکارعمومی بگذارم واین مبدأ یک‌کاری برای پیراسته‌کردن دادگستری باشد.
س- تصورمیفرمائیدتعداد این عده بالغ برچندنفرمیشد.
ج - فکرمیکنم شایدهفتصد هشتصدنفربودند. برای اینکه‌سالن دادگستری سالنی است که‌هفتصدهشتصدنفرجا میگیرد وپربود، مملوبود. همه‌قضات‌آمده‌بودندتمام وکلای دادگستری آمده‌بودند. سران دفتراسنادرسمی بودند، مشاورین حقوقی بودند

روزنامه‌نویس‌ها ... بله‌پربودوتوی ...

س ــ میخواستم تعداد قضات واینها بدست بیاید برای تاریخ. توی ایران مثلاً" چند تا قاضی بوده درآنموقع

ج ــ خب این مطلبی است که بعداً" بهتان عرض میکنم. قضات ایران عجیب است در آنموقعی که بنده بودم شاید هزاروپانصدششصدنفربودند. این سفردوم بعداز پانزده سال آمدم دیدم چیزی تفاوت نکرده دویست سیصدشاید بیشترزیادنشده است. عجیب است .بله ولی خب همه این قضات هزاروسیصدوچهارصدتا که تهران نبودند. ششصدهفتصدنفرشان مثلاً" تهران بودند. سران دفتراسنادرسمی ، وکلای دادگستری وصاحبمنصبان عالیرتبه ثبت اسناد.

س ــ وکلای دادگستری تقریباً" تعدادشان درایران چقدربود؟

ج ــ وکلای دادگستری ملاحظه کنیددوطبقه هستند. یک طبقه هستنداسمشان هست ولی عملاً" کاری نمیکنند. تعدادوکلای دادگستری بیش از...

روایت‌کننده : آقای دکتر محمد باهری
تاریخ : ۹ آگوست ۱۹۸۲
محل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۱۳

وکلای دادگستری شاید تعدادشان بیش از هزار نفر است اما همه اینها فعالیت ندارند درحدود صد و پنجاه نفر دویست نفرشان هستند که فعالیت دارند کار میکنند دفتر دارند وبکار وکالت عملاً" مشغول هستند . بهرصورت قبل از این جلسه بنده طرف مراجعه‌ی قضاتی بودم که به اصطلاح بله بازنشسته شده بودند از طرف وزیر سابق و اینها مراجعه بمن میکردند ومتوقع بودند، بعضیشان هم خب سابقه دوستی با من داشتند متوقع بودند که من اینها را برگردانم بکار. بنده به اینها گفتم آقا بنده بزودی یک سخنرانی میکنم وشرایط همکاری را با همه‌ی قضات بیان میکنم اگر واجد این شرایط بودید قدمتان برچشم‌برسر ، اما اگر واجد این شرایط نبودید آنوقت من کاری نمیتوانم بکنم غیراز اینکه خب ممکن است بمن بگوئید که ما چطور زندگی کنیم ؟ آنوقت برای اینکه زندگی بکنید بایستی کوششی بکنیم راهی پیدا کنیم جای دیگر برایتان در وزارتخانه دیگر ترتیب بدهیم کاری بکنیم . واین مطلب را واقعاً" شاه گفته بود ، شاه به بنده گفت که این قضاتی که به اصطلاح متهم هستند در دادگستری از وظائفشان سوء استفاده کردند ودر اعمال نظر قضائی ملاحظات سیاسی را بکار بردند خب اگر حالا در دادگستری نمیشود ، وقتی که صحبت کردم با شاه اینها اگر نمیشود خب بفرستشان وزارتخانه‌های دیگر بنام نمیدانم مشاورین حقوقی اینها . بهشون گفتم ، گفتم که بنده عرایضم را میکنم آقایان و آقایان اگر عرایض بنده را تسلیم بهش شدید پذیرفتید قدمتان برسر و برچشم ، برای اینکه غالبشان هم آدمهای درستی بودند یک دو ـ سه نفرسان بودند که ...

س - چندنفری بودنداین عده که ؟

ج - سی - سی وچهار پنج شش نفربودند .

س - آنوقت محاکمه چیزی هم شده بودند یا به صرف‌تشخیص وزیر کی بود؟

ج - نخیر . نخیر . نسبت به تشخیص وزیر نخیر همینطوری چیزیشان کرده بودند.

س - پس این اصطلاح استقلال دادگستری ازکجا میآیدوقتی که وزیرمیتواند یکی را برش دارد دوباره ؟

ج - خب اینها قضات ایستاده بودند قضات نشسته را وزیرنمیتواندکاری بکند .حالا بعدبرایتان خواهم گفت که‌قضات دوطبقه میشوند قضات نشسته قضات ایستاده ، این تصمیمات وزیردرموردقضات ایستاده بود ، درموردقضات نشسته نبود . بعله بهرصورت عرض‌کنم که اینها تسلیم شدند. بنده آن روزدرحضورتعدادزیادی که همینطور بود کمترازهزارتا بود ولی بیش ازهشصدتا بود. یک نطق مفصلی کردم یک ساعت ونیم دوساعت شاید دوساعت ربع کم طول کشید . وازجمله مطالب گفتم که دادگستری بایستی یک نهادمحافظه کارانه‌ای باشد ، قاضی بایستی دررفتارش هم حتی محافظه کارباشد ، قاضی بایستی فقط به‌شرایط‌قانونی توجه کند ملاحظات شخصی ملاحظات مرامی را بهیچوجه نبایستی چیزبکند . بهرحال گفتم من به شخصه رویه‌ام اینستکه باکسانیکه بخواهندملاحظات مرامی ملاحظات سیاسی را درتصمیمات قضائی اعمال بکنند من باآنها همکاری‌نمیتوانم نمبکنم . شما بعنوان اینکه فلان آدم سرمایه داربزرگ ظالمی هست دریک case معینی حق ندارید این خصلت‌هائی که شما تشخیص میدهیددرمورداین آدم دراین case تاءثیربدهید . این آدم مربوط هست منسوب هست باحزبی که حالاغیرقانونی هست شماحق ندارید‌درموقع اتخاذتصمیم نه ارفاق کنید ونه سختگیری کنید این مسئله یک مسئله علیحده هست‌یک مسئله علیحده هست . بعد گفتم که‌یک عده‌اشخاصی رادرگذشته که شائبه‌ی این میرفته که دراتخاذتصمیمهای قضائی ملاحظات سیاسی رابکاربردند وزیرسابق که حتی مورد احترام من هم‌هست برای اینکه قاضی بوده وازخودشماست وموردا حترام هست

بازنشسته کرده . این آقایان تشریف بیاورنددردفترمن قدمشان برسرچشم ، ملتزم بشوندکه اینطورنخواهند بود یا اینکه بگویندسابقا" اشتباه بوده و مطمئنا" مااینطورنبودیم واینطورنخواهیم بود ویااینکه بگویندا گردریک موردی هم خطائی کردیم دیگرازاین ببعدنمیکنیم . بنده قدمشان برسرچشم تشریف بیاورندمشغول بکاربشوند. هیچکس ، هیچکس نیامداین التزام رابدهد . وهیچکدامشان هم پیش من نیامدند فقط یک دونفرشان راخودشان مثل اینکه مراجعه کردندومشاورحقوقی دریک دستگاههای دیگرشدند . ظاهرا" این وزیر دادگستری اخیر انقلاب مال آقای بازرگان آقای حاج سیدجوادی ازهمین ها بود که مراجعه کرده بودبه وزارت آبادانی ومسکن گویا دروزارت آبادانی ومسکن مشاورحقوقی شده بود .بنده هم خوشوقت شدم

س- بقیه چی شدند پس ؟ خودشان رفتندپی کارخودشان ؟

ج - بله بعضی هایشان بازرفتنددریک جاهائی مشاورحقوقی شدند مثلا" یک آقای آل بویه بود شنیدم رفته بوددریک جائی مشاورحقوقی شده بود، بله یک چندنفریشان مشاورحقوقی شدند بعضی‌هاشان رفتندوکیل عدلیه شدند و....

س- اینها مخالفین سیاسی دستگاه نبودند چون این نمونه ایکه فرمودید آقای حاج سیدجوادی .....؟

ج - چرا ، چرا . چراخب بلا آخره اینها همین بودنددیگر . حالاراجع به اینطوراشخاص یک قاضی دریک شکلی دیگری ملاحظات سیاسی رادخالت داده بودومتهم بودکه دخالت داده بود . یک قاضی بودبنامهدایت البته هدایت درادادگستری چندنفرداشتیم امااین قاضی نسبتا" درمنصب پائین بود ، این دادستان اراک بود ، درموقع اجرای قانون اصلاحات ارضی گویا این تسلیم مقررات اصلاحات ارضی نشده بود. یک مطلب هم بهتون عرض بکنم دادگستری خودش را مکلف به اجرای قانون میدانست وچون مقررات اصلاحات ارضی بموجب قانون نبودواینها نمیخواستنداجرایش کنند . ویکی

از مشکلات وزیردادگستری همین بودکه به مناسبت اجرای قانون اصلاحات ارضی یک دعاوی میآمددردادگستری ، یا اینکه یک دعاوی میآمددردادگستری که با مقررات قانون اصلاحات ارضی تصویبنامه قانوناصلاحات ارضیمخالفت داشت . وبعضی ازقضات چون هنوزقانون مصوبه مجلس نبودمیخواستندکه مقررات مربوط به اصلاحات ارضی راندیده بگیرند واین مطلب خیلی مشکل بود اصلا" تمام سیستم بهم میخورد تمام چیزبهم میخورد وواقعا" یکی ازاشکالات ماهم همین بود : این داستان متهم بودکه مقررات اصلاحات ارضی رااحترام بهش نگذاشته ودریک موردی خلاصه خلاف عمل کرده وحتی مصاحبه کرده گفته من عمل نمیکنم .این زمانی که مرحوم این ببخشید خدانکند ،زمانی که خوشبین وزیردادگستری بودارسنجانی به دکترخوشبین میگویدکه قاضی شماهمچین کاری راکرده وفشارمیآورد قاضی را بازنشسته میکنند . این آقاآمدپیش بنده وبه بندهگفتکه من زندگیم محتل است چون نان ندارم بخورم ،گفتم آقاشماچرا یک همچین حرفی رازدید ؟ گفت من نگفتم ارقول من ساختند . گفتم خب همین کافی است ،گفتمهمین کافی است تواگر میگفتی گفتم ولی اشتباه کردم هم کافی بود ، وهمین کافی است . بنده بلافاصله دستوردادم ، واین حاضربودکه برودمیناب میگفتنمیتوانم زندگی بکنم ،گفتم نه شماتشریف داشته باشیدتهران ، دادیار دادسرای تهرانش کردم برای اینکه شغل قضائی درتهران آنوقتخیلی مشکل بود جانبود محل نبود خیلی هادلشون میخواست بیایندبه تهران ، من این رانه فقط خواستم ، نه اینکه خواستم بهش یک امتیازی بدهم بلکه برای اینکه میخواستم تحت نظرم باشد که یک وقتی یک گسافی نکند اشتباهی نکند ازاین حرفها نزنند . حالا دریکی ازشرفیابیهائی که خدمتشاه داشتم عین مطلب رابه شاه گفتم گفتم یکی ازقضات آمد واینطوربرای من بیان کرد من فکرکردم که اگرهم اینکار راکرده باشد وگفته باشد حالاکه آمده میگوید انکارمیکند میگویدنکردم خب

این دیگرنخواهدکرد این پشیمانست ودیگرادامه آزاراین آدم برای چه؟ومن چنین کاری کردم . شاه گفت کاربسیارخوبی کردیدماتاموقعیکه اشخاص کار خلاف میکنند البته بایستی سزای خلاف کاریشان رابهشون بدهیم . وقتی که درست شد دیگرمیخواهدبرای چه ، به چه مناسبت کاربسیارخوبی کردید . و بعدا " هماین ازقضات خیلی خوب ازآب درآمد خیلی فعال ، بسیاری ازکارهای بزرگ راااین توانست حل بکند مشکلات راحل بکند . بعله بهرحال بعدازآن جلسه ..

س ـ ولی عجیب نبودکه این عده نیامدند ازاین سی چهل نفر ؟

ج ـ نخیرنیامدند ، نخیرنیامدند ، نیامدند جون بنده خیلی .....

س ـ برای چی بودکداینها ، چون شماراه آسانی جلوی پایشان گذاشته بودیدکه اگربیائید و.....؟

ج ـ خب اینها نمیخواستندبیایندبگویندکه ما ملتزم هستیم درکارسیاست دخالت نمیکنیم وشایدمیخواستندبگویندداگستری بایستی درکارسیاست هم دخالت بکند شایدهم میخواستند این ... بهرحال نیامدند بنده دیگراینقدرگرفتاری داشتم که تحقیق نمیتوانستم ...

س ـ اینها وجه مشترکی هم داشتند ؟ یادرجبهه ملی باشند ؟

ج ـ بله . بله اینهایا ، بله اینها سوابق عضویت درحزب توده داشتند عرض کنم سوابق همکاری باجبهه ملی داشتند بله همه اینطوری بودند .

س ـ کی ها بودنددیگرازآدمهای سرشناس آنموقع چون ممکن است ازتاریخی ....

ج ـ عرض کنم اردلان بود ببخشید نخیر .

س ـ امیراردلان ؟

ج ـ نخیر آل بویه بود، حاج سیدجوادی بود ، اسامی بخاطرم نیست یک وقتی وزیر عدلیه بود ویک وقتی هم دادستان تهران بود بعدوکالت عدلیه میکرد .

س ـ اسامی منتشرشد یعنی چیزی هست که بامراجعه به روزنامه معلوم بشود ؟

ج - بله بله آنهائیکه منتظرخدمت بودندبعله معلوم‌هست . بهروزافشار بود ، عرض‌کنم که خیلی‌ها بودند سی وچندنفربودند بهرحال درست بخاطرم نیست .

س - درهمانموقع بازداشتهائی چیزی هم بودازسران جبهه ملی از آقای بازرگان طالقانی اینها من درست تاریخ آن دوره راآشنانیستم که چه موقعی اولین بازداشت های ....

ج - نمیدانم من ازنظرسیاسی کی ها بازداشت بودند حقیقتش اینستکه نمیدانم وارد نیستم ، خاطرم‌نیست نمیدانم .عرض‌کنم که بنده‌بعدازاین کنفرانس شروع کردم به تنظیم لوایح واساس‌طرحها . این مطلب راهم حضورتان عرض‌بکنم دادستانها یعنی دادسراهای کشور ودادستانها ودادستانهای استان ودادستان کل زیرنظروزیردادگستری کارمیکنند یعنی ریاست عالیه دادسراها با وزیر دادگستری است . غالب ازممالک، که‌اساسا" وزیردادگستری نیست یک آتورنی جنرال است . بنده تمام قضات بدیدنم آمدند آنهایشان که‌من بایستی قبلا" دیدنشان بروم دیدنشان رفته بودم وخب این یک تبادل دید وبازدید حکایت ازتسلیم به همکاری بود . البته خب من شایدجوانترین وزیر دادگستری بودم‌که تاحالا دادگستری بخودش دیده بود یکخورده البته برای پیرمردهای دادگستری فکرمیکردندکه من صغیرهستم ولی خب من باادب وتواضع مخصوصا" نطقی که درنیمه دوم اسفندماه کردم که مبانی علمی خیلی استواری داشت وبیانش هم یک بیان تواءم بایک exposition ویک vocabulaire علمی بود خیلی زودخودم راتوانستم imposer کنم وتحمیل کنم برمحیط دادگستری ازهمه جا . اینکه انصافا" همه‌هم تحمل میکردند . امادادستان کل نیامدبدیدن من ..

س - کی بودآنموقع ؟

ج - علی آبادی بود ، دکترعلی آبادی . درحالیکه‌این با من دردانشکده حقوق همکار بود . این نیامد دیدن بنده ..

س - این همان شخصی که زمان رضاشاه وزیرعدلیه بوده‌نیستش ؟

ج - نخیر ، نخیر ، نخیراز نظراین سابقه ی عدلیه‌اش هم خیلی کم بود.
فشارآوردندچیزی کردند، دادستان کل‌شکرده بودند. عرض میشودکه بعدهم
همانموقع یک عده‌ای ازاعضای جبهه ملی بمناسبت‌نمیدانم چی بودکه باز
یک شعارهائی داشتندکه پلاکارد و اینها گرفته بودند آمده بودند تهدید و
رفته بودنداطاق ایشان واین اطاق این پذیرفته بودنش وحرفهایشان
راگوش‌کرده بود بعدنامه برداشته بود نوشته بودوهیچصلاحیت اینکارها رانداشت
ودرهرحال بایست بمن اطلاع میداد. بنده خیلی ازش ناراضی شدم بعلاوه خب
قابلتحمل نبودبرای من کسیکه بلاآخره تحت‌نظرمن هست ازنظرقانونی
رفتاراینکارراکند این صحیح نبود .بنده‌غیرازبه اصطلاح تسلیم چیزی دیگری
نمیخواستم یعنی قبول بکند تسلیم به این معناکه قبول بکندمن وزیرم
والاهیچگونه‌نمیخواستم اویک نوع مثلا" کوچکی خاصی بمن بکند .کمااینکه یک
معاونی داشتم آقای مجلسی که‌معاون دادستان کل هم بود این روزاول آمد
پیش بنده وعرض ادب‌کردیعنی ادب ، اظهارادب‌کرد. ببخشید. بمن گفت‌که
آقابنده معاون وزیرسابق بودم والان هم بهیچوجه نمیخواهم تحمیل برشما
بشوم بنده معاون دادستان کل هستم وآمدم بشما تبریک بگویم وبگویم اگر
نمیخواهیدبنده ازهمین جابروم توی دفترخودم توی معاونت‌دادستان کل
بنشینم دیگرمعاون شما ومعاون وزارت‌دادگستری نباشم ، خیلی انسانیست .
گفتم آقابه چه‌مناسبت؟ خیلی شما محبت‌کردید خب قاضی هستید سابقه دارید
ومردخوش‌نامی هم‌هستید بنده‌هم خیلی افتخارمیکنم باشماهمکاری بکنم مگر
نخواهیدبامن همکاری کنید والاگرشما ازهمکاری بامن سرباززنید بنده خیلی
خوشوقتم ازتان . وهیچوقت من اجازه‌ندادم که‌ایشان بیایدتوی اطاق من هروقت
کارداشتم من میرفتم توی اطاقش فقط من فهمیدم که قبول داردکه من وزیرم
اومعاون است‌برای اینکه اگریک‌وقت‌لازم بشود ودستوری بدهم اجرا میشود
دستور بلاآخره وزیرچون مسئولیت‌دارد گاهی ناچاربشوددستوربدهدمن همین
رامیخواستم چیزدیگرنمیخواستم اوسنش زیادترازمن بود سابقه‌اش دردادگستری

خیلی زیادبود بنده کمال احترام هم بهش میگذاشتم ، هیچوقت همنخواستم
که اوبیاددردفتربنده ، میآمددفتربنده اما خودش میآمد هیچوقت من نمیخواستم
اگرمن کارداشتم بلندمیشدم زنگ میزدم تشریف دارید ؟ میگفت بله من
میرفتم توی دفترش اطاقش . این آقای دکترعلی آبادی درست برخلاف
این عمل کرد . بنده درصددآمدم که ایشان رابردارم . حالاالبته این
یکی دوماه اول کارمهست ، با مرحوم‌علم صحبت‌کردم گفتم که بنده این آقای
دکترعلی آبادی رابرش میدارم . با اینکه شغل خیلی‌مهمی هست دادستان کل .
س - جزو اختیارات وزیرداد‌گستری هست دیگر ؟
ج - بله . بله .
س - احتیاجی به تصویب هیئت وزراء
ج - ابدا " نخیر ، ولی خب چون خیلی شغل مهمی هست خیلی‌اختیارات داردرصندوق
درهیئت نظارت براسکناسها شرکت میکند درخیلی از انستانسهای مملکتی
بنام نماینده قوه قضائی شرکت میکند این خیلی مهم است . دکترعلی‌آبادی
برادررئیس دیوان کشورهم بودضمنا " . رئیس دیوان کشور آقای سروری بود .
س - محمدسروری ؟
ج - بله ایشان برادرش بود حالا اسمهایشان هم متفاوت است اسم این علی آبادی
بوداسم اوسروری بود . به مرحوم علم گفتم که‌ایشان رامن عوض میکنم ، مرحوم علم
گفت که‌مشکل است گرفتاری برایت درست میشود . هیچ فراموش نمیکنم که گفتم
که To be or not to be مسئله اینست . مسئله بنده باشم، دادستان کل
بمن اعتنانکندفایده‌اش چی هست چه معنائی دارد ؟ بله بهرحال باتردید
گفت خوب ، خودت هم پس به‌اعلیحضرت بگو . کاندیدبنده‌هم برای اینکار مجلسی
بود . مجلسی یک مردی بودکه ازنظرقضائی سابقه ای خیلی طولانی داشت درداد‌گستری
فقه اسلامی رامیدانست ، حقوق فرنگی راهم خوانده بود میدانست ومسلط بود
برکارداد‌گستری صاحب‌نظربودهمه هم قبولش داشتند وآدم درستی هم بود آدم

متوازنی هم بود . ولی بیچاره علی آبادی هم آدم درستی بود البته آدم باسوادی بود اما آدم متوازنی نبود همیشه ازش شکایت میکردیم بعدهـــا... فرمودبا ایشان هم صحبت کرده بودم خب ، ایشان هم البته بدش نمیآمدکه دادستان بشود . تازه من دلم میخواست هم دادستان بشود هم معاونم باشد وایـــن رادیگرقبول نکرد گفت نه دیگر معاون نمیتوانم بشوم . بنده به عرض شاه رساندم که میخواهم همچین کاری بکنم اوشایدهم اطلاع هم داشت گزارش ...گفت "خب اینکاررداخلی خودتان است کارخودتان است بمن چرا میگوئید؟" من تعجب کردم .

س- یعنی بفرمائید دیگر .

ج - کارخودتان است یا مسئولیت خودتان اینکارا بکنید. میگفت کی میخواهیـــد بگذارید ؟ گفتم مجلسی اوخیال کرد مجلسی آخونداست گفت که آخونداست ؟ گفتم نخیر مجلسی بهیچوجه آخوندنیست اطلاعات حقوق وفرنگش خیلی خوب است عمیق است فرانسه راخوب میداند ومسلط برقوانین ایران هست وسابقه قضائیش از۱۳۰۹ هست یعنی درحدودسی وسه - چهارسال پیش این دادستان بوده دادستان که نه البته سی وسه - چهارسال پیش دردادگستری بود. گفت بسیار خوب . بنده هم آمدم وعرض کنم ابلاغ آقای دکترعلی آبادی رابنام بازرس دادم ایشان راکردم بازرس مخصوص برای اینکه خوب نمیتوانستم که چیزش بکنم.

س - صحبتی هم قبلا" باهاش کردیدیا اینکه ابتدا به‌ساکـــــن ...؟

ج - نخیر بوسیله ، آخرکه نیامدبنده راببیندکه باهاش صحبت بکنم آخربنده که نمیتوانستم بـــروم اطاق جلوی او . اول قبل ازهمه پاشم بروم اطاق او بایدمیآمدپیش من ، اگرآمده بودپیش من که من اینکاررا نمیکردم که . بوسیله‌معاونم ،البته معاونم مرابرحذر... گذاشت گفتم نه. بوسیله معاونم ابلاغش رابرایش فرستادم و..

س - کی بودمعاونتان ؟

ج ـ آقای هدایت بود ، مسعودهدایت بود. وعرض‌کنم که حالا دامه‌همکاریمان هم برا... تعریف‌خواهم کرد. عرض میشود . وقتی که بنده آقای دکتر علی آب... راازداستانی کل برداشتم البته موجب خشم وغضب شد.

س ـ غضب کی ؟

ج ـ غضب هم خودش هم سروری .

س ـ باسروری هم قبلاً صحبت نکرده بودید ؟

ج ـ نه ، نخیر . آقای علی آبادی شروع کرد درروزنامه‌ها برعلیه طرحهای من چیز نوشتن . حالا طرحها تهیه شده است این مطلب درواقع دو سه ماه بعداز اینکه بنده مسئولیت وزارت دادگستری راطی کردم یک دو سه ماه بعد دو ماه سه ماه بعدبود . قبل از ۱۵ خردادبودبهرحال . بعدوقتی که مطالبی برداشت توی روزنامه نوشت من خاطرم هست‌که خواستم جواب بدهم توی روزنامه بهش ، مرحوم‌علم متوجه شده بودکه‌من جواب میدهم به من تلفن کردگفت یعنی چه آقا؟گفت ازیک طرف شما میگوئی To be or not to be برای خاطراینکه توی اطاقتان نیامده بود ازیکطرف برداشته یک چیزنوشته‌شما جواب میدهید. جواب چرا میدهید ؟گفت من خوشم نمیآیدازاین مجادله ها موقعی کسی اطاعت ازت نکرده برش داشتی تمام شد. بایدیک چیزی بگوید. دستورمیدهم دیگرچیزهایش رانَنویسندتوی روزنامه ، دستوردادم دیگرچیزهایش راتوی‌روزنامه ننوشتند . اینکه من گفتم مرحوم علم گفت‌که خوشش نمیآ مدکه‌درداخل دستگاهش مناظره عرض‌کنم مباحثه باشد یک قصه‌ای‌یادم آمدبرایتان بگویم . بنده این داستان مربوط است ، این خاطره مربوط است به موقعیکه معاون نخست وزیربودم درآنموقع آقای احمدنفیسی شهردارتهران بود، قبلاً درزمان امینی بنابه‌توصیه مرحوم علم آقای‌احمدنفیسی نیکوخواه رابعنوان معاون یا مشاورشهرداری پذیرفته بود .

س ـ نیکوخواهی که بعداً " معاون وزارت اطلاعات شد ؟

ج ـ بله ،بله. نیکوخواه ازقدیم الایام جزو به اصطلاح حواریون مرحوم علم

بود یعنی جزو آدمهائی بودکه به آقای علم ارادت میورزید . توی حزب مردم هم جزو دوستان مرحوم علم بود ومرحوم‌علم هم بهش توجه داشت .اوایل که آقای علم نخست وزیرشده بودیک اختلافاتی بین نیکوخواه ونفیسی شروع شده بود .نیکوخواه با نخست وزیرشدن آقای علم یک خرده‌خودش را محکم ترمیدیدوشایدهم فکرمیکردشهرداربشود اینکه .... با نفیسی درافتاده بود اینها باهمدیگر محاجه داشتند گفتگوداشتند . این گفتگوش هم انعکاس پیدا میشد. این اعلامیه‌ی این برعلیه او،اوبرعلیه او وبرای من میفرستادندمن میدیدم که اختلافاتی‌که اینها با هم میدارنددرداخل شهرداری . خب مرحوم علم هم پی برده بودکه به اینکه این دوتا باهمدیگر اختلاف دارند ولی خب میآمدپیش من مرتب میرفت برای خداحافظی چون با منهم آشنابود من میپذیرفتمش . یک روزقبل ازاینکه نیکوخواه‌هم بیایدش نمیدانم ازطریق پست ازطریق کی این اعلامیه‌هائی که برعلیه هم داده بودند حرفهائی که‌برعلیه هم زده بودند بدست من رسید ، من خیلی‌ناراحت شدم که یعنی چی دردستگاه شهرداری همچین اختلافی پیش بیایدکه این برعلیه او بگوید اوبرعلیه‌اوبگوید آخراین معنا ندارد . بنده بلندشدم ازپشت میزم رفتم توی اطاق مرحوم‌علم خواستم بیان مطلب بکنم که صحیح نیست این اختلافات . مرحوم علم بنا به سابقه‌ای که داشت‌که میدانست‌خب این هم توی حزب‌مردم بوده است بلا آخره‌با من آشناست ، فکرکردمن میخواهم ازنیکوخواه طرفداری کنم درحالیکه واقعاً " نه قصدم طرفداری نبود قصدم بیان وضع بود بمرحوم علم بگویم که این صحیح نیست این ترتیب . مرحوم علم گفت‌که یعنی چه آقا نیکوخواه کاربسیاربدی میکند من اگرشهردارا رابخواهم برش میدارم دیگر این بازیها چی‌هست من هیچ خوشم نمیآید . گفتم من هم اتفاقاً " آمدم همین مطلب را بهتون عرض بکنم وبگویم این صحیح نیست . گفت نخیربه‌نیکوخواه بگوئیداستعفا کند گفتم چشم الان بهش میگویم‌استعفاکند. بنده رفتم توی دفترم نشستم ونیکوخواه آمد دیگربدون هیچ صحبتی هم گفتم

استعفا کن ، اوهم بیچاره استعفا کرد . منظورم اینستکه مرحوم علم هیچ خوشش نمیآمددرداخل دستگاهش اختلاف بگو ومگو باشد . حتیهرگاه یکی ازاین اطراف گفتگو ازنزدیکانش باشد بلافاصله اورا فدا میکند اساسا " باید نظم یکنواختی دردستگاه باشد . آن روزازاین بابت که دکترعلی آبادی برعلیه من چیزنوشته بودومن درصددجوابگوئی بودم به بنده ملامت کرد وخب البته بنده هم چیزنکردم ولی ....

س - اسم امضاء میکرد ؟

ج - بله امضاء میکرد توی روزنامه هم .... بهرحال یک تانسیونی شروع شددردادگستری بوجودآمدن ، البته خب بعضی اشخاص هم بودندکه حسادت میکردند وازدوستان بنده بودند حسادت میکردندکه بنده وزیردادگستری هستم یک جنبشی دردیوان کشوربرعلیه من بوجودآوردندودرحالیکه من به همه نوشته بودم که شماآراء تان را راجع به این طرحهای من بدهید ومردم بطورمختلف قضات بطورمختلف اظهارعقیده میکردندبعضی ها تاءییدمیکردند بعضی ها اصلاح میکردندبعضی ها نفی میکردند مرتب میرسید . ولی دیوان کشور.......

س - بله .

ج - دیوان کشور که حق نداشت بنام دیوان کشورویک نهادقضائی راجع به این طرحهاکه پیشنهادمن بود اظهارنظربکند . معذالک یک عده‌ای ازاعضای دیوان کشورباهم جمع‌شدند بنام‌هیئت عمومی دیوان کشورویک نامه ای نوشتندرسما " وشماره هم کردند تاریخ هم گذاشتند دفتر دیوان کشور ... ، نسبت به این طرحها همه پیشنهادها اظهارنظرمخالف کردند . واظهارنظرمخالفی کردند وقتی بمن رسید ... درروزنامه‌ها منعکس‌کردند که دیوان کشور مرا نفی کرده . یک جنجال تبلیغاتی برعلیه بنده درست شد . حالابگذاریدقبل ازاینکه ادامه این جنجال وبلاآخره‌توفیق مرا دراین جنجال بشنویدبگذاریدبهتون

بگویم این طرحها چی بود . شایدحالانتوانم دوازده طرح راخاطرم باشد برایتان بگویم متاءسفانه دلم میخواست ...

س- با مراجعه به روزنامه‌ها آن زمان هم‌میسراست .

ج - بله بله روزنامه ها هست عرض‌کنم که دادگستری که‌آرشیودرستی ندارد ولی روزنامه‌ها هست .

س- (؟) ازطریق آن چیزهائی‌که‌درروزنامه‌نیست

ج - بله روزنامه‌ها هست روزنامه‌های تهران روزنامه اطلاعات مخصوصا" هست عرض‌کنم که کتابخانه‌ی خودم که‌تمام این طرحها را داشت متاءسفانه کتابخانه که بربادرفت غارت‌کردند . بله عرض‌کنم که بنده برای جبران خلاء ایکه در د.ادگستری ازسایه دادگستری درتمام مملکت احساس میکردم به‌فکر افتادم که خانه‌های انصاف درتمام روستاهای ایران بوجودبیاورم بنده فکرکردم که‌بابستی ،اصلا" دسته‌ی اختلاف رادرمیان روستاها بدست‌خودشان ازبین ببرم ، فکرکردم که درهرجامعه‌ای بلا آخره یک چندنفری هستند که مو.رداعتمادندومردم حرفشان راقبول میکنند ، هرجامعه ای اینطور است آنوقت درهرروستائی هم بهرحال چهار پنج شش نفرهستندکه همیشه بزرگتری میکنند آق سرقلی میکنند ومردم حرفشان را می شنوند . گفتم من اینها راانتخاب شان میکنم واختیارقضاوت دریک موضوعات معینی بهشون میدهم وژاندارم راهم مکلف میکنم که حرف اینها راگوش‌کند. درست برعکس است‌که سابقا" ژاندارم به اینهاحکومت میکرد حالااینها ژاندارم رادر خدمت میگیرند .به‌این ترتیب فکرخانه‌های انصاف برای من پیداشد وهمینطوراعلام کردم که درهمه‌ی روستاها خانه‌ی انصاف بوجودخواهدآمد وخانه‌ی انصاف مرکب خواهدبودازمنتخبین معتمدمردم آن ناحیه واینها هم هفته‌ای یک روزدرمسجدی حسینیه‌ای مدرسه ای جمع میشوند واشخاصی که یک اختلافی دارندمیآیندآنجا میگویند آنها هم بلا فاصله رسیدگی میکنندطرف راهم میخواهند وحل اختلافات میکنند .

س - اینها به چه ترتیبی انتخاب میشدند ؟

ج - حالا عرض میکنم . انتخاب آزاد . انتخاب آزاد . انتخاب آزاد وعجیب است بنده موفق شدم این انتخابات آزاد را بکنم وموفق شدم واقعاً اشخاصی که مورد اعتماد در هر ناحیه بودند بدست بیاورم وانتخاب بکنم (؟) شد اینکار را کردم . حالا بعد بهتون عرض میکنم درموقع اجرایش میرسم به همین کار اجرایش خودش یک تفصیلی داردکه به چه صورت اجراء کردم . عرض کنم که البته خیلی با احتیاط رفتار میکردم . شما میدانید این مسئله صلاحیت دادگستری هم تا یک حدودی تا یک حدودخیلی زیادی موردتوجه قضات بودکه کار قضاوت را نباید دادبه دست اشخاصی که حتی ممکن است سواد هم نداشته باشند . بعله بهرصورت قضات دادگستری یک حسیاسیتی داشتندبه کومپه تانس صلاحیت خودشان و فکرمیکردندنبایستی وظائف قضائی را به دستگاه دیگری که آماده نشده برای اینکار بدهند ، خصوصاً که درآئین نامه انتخابات خانه های انصاف شرط سواد هم نبود یعنی آدمهای بیسوادهم میتوانستندانتخاب بشوند . این مطلب را بهتون عرض بکنم که قبل از این فکردرسالهای پیش برای تاءمین و تاءمین عدالت درروستاها وراههای دورافتاده دادگاههای سیارپیش بینی کرده بودند ولی بهیچوجه موفقیت آمیزنبودکه یک قاضی بلندشودوسوار اتومبیل بشود اولاً "بسیاری ازجاها که جائی اتومبیل رانی نبودکه برودوهرمثلاً"روزی از سال را یک جا باشد واختلافات را ... اینها اصلاً"عملی نبود .

س- مشـــــــل سابق آمریکا .

ج - بله . نخیر این هیچی موفقیت آمیزنبودوهیچ حاجات را برآورده نکرده بود . یکی ازطرحهای بنده همین خانه های انصاف بود . حالا بعداً" اجرایش وبعد نتایجش را حضورتان عرض میکنم . عرض میشودکه یک مطلب دیگری که بنده متوجه شده بودم این بودکه وظائف یعنی قاضی یکی ازجمله وظائفش که خیلی هم وقتش را میگرفت تنظیم فایل بود یعنی اسنادخواهان مدعی را بگیرد اینها را کلاسه کند اسنادبعدطرف را بگیرد اینها را مقابلش بگذارد بعد به

طرف بگویدتوجواب بده جواب اوراهم بگیرد جواب اوراهم بازبگیرد بعدبیاید همه اینها راخلاصه بکند اگرلازم است به کارشناس هم مراجعه کند کارشناس را هم انتخاب بکند نظرکارشناس راهم بگیرد وخلاصه شاهدهم اگرلازم هست بیاید ادای شهادت بکند این پرونده به اینصورت تنظیم شد آنوقت قاضی قضاوت بکند . تمام اینکارها راخودقاضی انجام میداد. من فکرکردم اینکارهاکارقاضی نیست . ماقاضی هنوزکم داریم وتربیتش هم اینهم مشکل است . آخرچرااین وظائف قاضی بوده این وظائف اصلاً" میشوددر خارج ازدادگستری انجام داد. میشودمااصلاً" یک هیئت جدیدی بنام معاونین دادگستری بوجودبیاوریم که اینها البته بایک ضوابطی مثل نوترها مثل سران دفاتر رسمی . اینها فایل اختلافات را تنظیم کنند وبعداً" به قاضی ارائه بدهند . خب قاضی کارش وظیفه اش بایدروی قضاوت کردن است . به این ترتیب هزینه اینکارراهم خودمردم میدادند . بنابراین بارقضات سبکترمیشود قضات میتوانندبه کارهای اصلیشان که قضاوت هست بیشتربرسندویک ذخیره ای هم هست ویک صرفه جوئی هم هست درهزینه های دادگستری .

س- ولی عمل دفاع واینها بعدازتنظیم .....

ج- فایل وقتی فایل تنظیم شد روزدادگاه جلسه محاکمه وکلا شرکت میکنند قاضی هم فایل رادارد آنها هم حرفشان را میزنند دفاع شان را میکنند بعد قاضی قضاوت میکند . این طرح بنام طرح کاردار ان قضائی معروف شد . عرض کنم که یک مطلب دیگری که موردتوجه من قرارگرفت من دیدم که جرائم خیلیهم اهمیت ندارد این درکلانتری موردرسیدگی قرارمیگیرد بعدمیآیددادسرا دادیارها موردرسیدگی قرارمیدهند بعدپرونده را میفرستندپیش بازپرس ، بازپرس هم بازتحقیق میکند تحقیق کرد آنوقت قرارمجرمیت صادرمیکند یاقرارمنع تعقیب صادرمیکند میفرستددادگاه . آخریک آدم متهم یاشاکی یاشهودباید پیش پلیس پیش دادیار پیش مستنطق همه اظهاراطلاع بکنند حرفشان را بزنند تحقیقات ازشان

بکنند بعدآنوقت برودپیش دادگاه . ببینید آخراینها آیا یک پلیس مورد اعتماد هست یا موردنیست ؟ اگرموزد اعتماد نیست که اصلا" همان حرفهای اولش هم چرا قبول کنیم.حرفهایش را قبول میکنند با زهم تحقیق رویش میکنند دادیار رویش تحقیق میکند بازپرس بازتحقیق میکند میگویدچرا همچین کاری میکنید؟ میگویندکه به حرف پلیس نمیشود اعتماد کرد اما وقتی که توی دادگاه میروند میگویندپلیس اینطورگفته چون گزارش پلیس ، برطبق گزارش پلیس ، آن شما درموقع صدورحکم بهگزارش پلیس استناد میکنید وبعد میگوئیم چرا روی تحقیقات پلیس دادیاربازتحقیقات میکنید؟ میگوئیدبه او اعتماد نداریم . خب اگراعتماد ندارید که اساسا" حذف کنید اگراین اندازه ارزش ندارد که درحکم بهش استناد میکنید دیگرتحقیقات دادیار تحقیقات مستنطق اینها چه حرفی است ، البته نسبت به بعضی ازجرائم . بندهکوشش کردم که اینها را حذف بکنم نسبت به پاره‌ای ازجرائم گزارش پلیس برودبه دادگاه روی گزارش پلیس اظهارنظرکنند. اینهم یکی ازطرحهائی بودکه گذشت .

س ـ این شامل گزارشات ساواک هم میشد ؟

ج ـ نخیر . نخیر .

س ـ بعدا " میگفتندنمیدانم درچه دوره‌ای بوده که میگفتندکه یک مقدارعملیات دادگستری یاآن به‌اصطلاح آغازپرونده راساواک انجام میداده که این اخیرا" مثل اینکه گفتندکه دیگرآن کارنمیشود .

ج ـ نخیر . نخیر برای اینکه ساواک ضابط بودامابرای دادرسی ارتش برای دادگستری نبود . بنده درصددهنوزاصلاح آئین دادرسی ارتش نبودم قانون اینها ...

س ـ پس آن فقط برای دادرسی ارتش بود .

ج ـ بله نخیر این مربوط به دادگستری است . البته یک طرحهای اصلاحی‌هم داشتم راجع به‌کارشناسی . علاوه براین راجع به مسئله‌ی ، همینطورعرض کردم

خانواده ، نظرداشتم که یک شوراهائی بوجودبیاورم بنام شورای خانواده که اینها درواقع ترکیبشان ترکیب فامیلی باشد یعنی دوطرف خانواده جزو این شورا باشندبه اضافه یک شخص ثالثی که مورداعتمادمحل باشد واینها اختلافات خانوادگی را اینها حل بکنند . بنده معتقدبودم‌که دادگستری معیارها وملاکهایش‌مربوط میشود . بنده این بودکه معیارها وملاکهای دادگستری مربوط است به برات وسفته‌و مالکیت عرض‌کنم امورمالی ، اما روابط خانواد. گی یک روابط عاطفی واحساسی ومصلحت خانواده ومسئله تربیت بچه هاست واینها یک میزانهای دیگری هست این میزانها دست قضات نیست قضات برای اینکار تربیت نشدند یا بایستی قضات را برای اینکار تربیت کرد وقضاتی که تربیت نشدندبهرحال اینطور کارها نبایدبدستشان سپرد . وبنده معتقدبودم که یک شوراهائی بوجودبیاوریم بنام شورای خانواده، یعنی بنای یک شورا ، گفتیم که هروقت اختلافی بین زن وشوهرهست خب هرکدام ازدوطرفین شاکی هستند نماینده خانواده‌گیشان را معرفی میکنند طرف‌هم نماینده خانواده گیش را معرفی میکند وبعدیک شخص ثالثی هم مال محل دادگاه تعیین میکندوکاررا میسپارندودست اومیگویندشما بروید این مطالب را حل کنید من یکی ازپروژه‌هائی که داشتم این بود حالابعدتوضیح بیشتری راجع به این برایتان میدهم . حالابهرصورت الان خاطرم نیست همه مراتب همه اصول ولیکن این دوازده تا بود . بعداً زاینکه اعلام کردیم رفتم بنده شخصا " همراه مدیرکل قضائی ام که آنموقع آقای یگانه بودکه بعدا " رئیس دیوان کشورشد . یادم میآیدعیدآن سال رفتیم گچسر درهتل چندروزماندیم واین اصول را پیاده کردیم یک طرحهائی بوجودآوردیم . بعدعرض‌کنم که این طرحها راهم چاپ‌کردیم ودرمعرض‌قضاوت همه قراردادیم وبعداً زآنهم یک‌کمیسیونهائی تعیین کردیم وهرکمیسیون را ماء موررسیدگی به این طرحها وحرفهائی که راجع به این طرحها میرسدکردیم . بنده فکرمیکردم که این یک کاری هست‌که متد کاملا" مدرنی هست برای تنظیم قوانین رفتن توی اطاق‌نشستن وقانون تنظیم

کردن که معنا ندارد.گفتیم اصل را از نظر فلسفی بیان کردیم هرکی هم هر نظری داشته عنوان کرده بعدطرحهائی هم برمبنای این اصولی که فلسفه‌اش شناخته شده است تهیه شده این طرحها را هم همه رویش اظهارنظر میکنند بعداز اینکه اظهارنظرکردند آنوقت دیگرتکلیفش را معلوم میکنیم ومی بریم به هیئت دولت وقتی رسمی‌شد. عرض کنم بعدازجنجالی که دیوان کشور کرد بنده فکرکردم بایستی دست به یک تبلیغات وسیع ودامنه داری بزنم برای این طرحها .

س - اختیارات شما نسبت به دیوان کشورچی‌بود ؟ ازنظرنقل وانتقالشان یا ، وزیردادگستری نمیتوانست ؟

ج - هیچ ،هیچی کاری ، هیچ قضات نشسته را حالابعدبرایتان عرض میکنم . بنده دوسمینا ربزرگ تشکیل دادم ودراین دوسمینار ازتمام ژوریست‌ها دعوت‌کردم وخودم ساعتها نسبت به هرکدام ازاینها بااستدلال باتکیه به آمار حرف زدم صحبت کردم.وبعدگفتم حالاهرچه میگوئید شما اینست حرفهای من اینست مطالب من ، خب همه‌تاءییدمیکردند وخب این قطعنامه هائی که سمینارها صادرمیکردندباحضورشخصیت‌ها خیلی موءثربود خیلی مهم بود. مثلا" خاطرم هست یکی ازسمینارها رئیسش دکترشاهکاربودخدارحمتش کند بیچاره فوت کردچندی پیش . بعدفکرکردم این کافی نیسته • آنوقت تلویزیون دولتی نداشتیم تلویزیون ملی بودمن به اولیای تلویزیون ملی تلفن کردم که شمابمن فرصت میدهیدخیلی استقبال کردندگفتندماخودمان میخواستیم بگوئیم بنده هرشب میرفتم درتلویزیون وهرچندشبی راجع به یک طرح صحبت میکردم بحث میکردم اشخاص دیگری میآمدند وگزارش میخواستند ایرادمیکردند جوابشان میدادم وبه این ترتیب یک کامپاین خیلی منظم ومنطقی برعلیه دیوان کشورانجام شد . این برای تبلیغات دیوان کشور نه برای ....　　　　یادم میآیدیک روزی رفتم شاه راببینم آگاه بودازاین‌چیزهاوخب اوهم لابددستگاههائی داده بوداینها طرح ها رامطالعه کرده بودند ونتیجه مثبت‌کار ، میگفت آخر،پاش رازده ،میگفت آخرتوچرا

این طرح را دادی به دیوان کشورکه رای بدهند . خیلی ازروی دلسوزی ویک همچین ، گفتم من به دیوان کشوراین طرحها راندادم این طرح را به اعضای دیوان کشوردادم آنها اینکارراکردندبرداشتندنامه نوشتند وبهرحال اهمیت ندارد خب نوشته باشند نوشته باشند . گفت ندارد ؟ گفتم نخیرچه اهمیت دارد . دیوان کشور اصلا" صلاحیت نداشته که نامه رسمی بنویسد هرکدامشان صلاحیت داشتندبگویندغلط است بداست آخردیوان کشور که حق ندارد .

س ـ این دستگاه دیگری که میتوانستندمطالعه بکنندچنین طرحهائی راکجا بودند ؟

ج ـ نمیدانم شاید توی ساواک ، آخرساواک دستگاههای اطلاعاتی داردديگر

س ـ دستگاه مطالعاتی هم داشتند ؟

ج ـ بله دستگاه مطالعاتی البته خب بود چیزصالحی نیستند اماخوب هستند

س ـ چون یک لایحه مثلا" دادگاهی را ؟

ج ـ بله میدادند منتهاآنجا یک آدمهائی نشسته بودندمطالعه میکردند .

س ـ دفتری داشتند دفترمثلا" .

ج ـ بله اقتصادی قضائی بله همه چی داشتند . عرض کنم که تاخود...

س ـ اینها ازدیدامنیتی نگاه میکردندبه ...؟

ج ـ نه نه ازدید علمی ، ازدیدعلمی .

س ـ پس یک دستگاه ستادی بود تقریبا" واسه ....؟

ج ـ بله ، بله بنده یک وقت یک مقاله ای نوشتم عرض کنم ساواک همه کارمیخواست بکندحکومت هم میخواست ساواک بکند . البته بنده اهمیت نمیدادم بهش .

س ـ چه مقاله ای بود این ؟مقاله ای که ...

ج ـ این چیزهای همین شبهای انقلاب من نوشتم همه چی ساواکی ، نوشتم آقا شما بکارخودتان میخواستیدبپردازید بکاراطلاعاتی تان نپرداختید، نگفتیدمملکت چه خبره ولیکن میخواستید توی دادگستری دخالت کنید توی وزارت کشوردخالت کنید توی هم توی دانشگاه دردرس هم میخواستید دخالت کنید صحیح نبود. عرض کنم

که خب این طرحها دیگر آماده شده بود معین ومشخص بود چاپ کردیم عرض کنم غیرازیکیش راکه بنده نگذاشتم منتشربشود ، آن مسئله طرح عرض کنم که تغییرات در دیوان کشوربود چون دیوان کشوررا میخواستندتغییربدهند حالابهتون هم عرض میکنم این طرح چی بود وخب بمناسبتی که نخواستم جنجال بشوددرکارعرض کنم نمیخواستم (؟) بکنیم . ولی خب با اشخاص مطلع نشسته بودیم صحبت کرده بودیم خیلی طرح خوبی هم بود. تاخودا علیحضرت برای من پیغام دادگفت شما چرا طرحهایتان را نمیآوریدودولت تصویب بشود خودش برای من پیغام داد . عرض کنم که ...

س - پیغام چیجوری میآمد ؟ یعنی پیغام ...

ج - خودمرحوم علم گفت اعلیحضرت امروزگفتندکه چرا طرحهایتان را نمیآورید . عرض کنم که حالاقبل ازاینکه به عرضتان برسانم که چه طرحهائی را بردیم درهیئت دولت تصویب شد بتدریج چیزکردیم یک قصه ای هم برایتان میگویم ، یک روزی میرفتم شرفیاب بشوم توی کاخ سعدآباد حضوراعلیحضرت ازپله هاکه رفتم بالا سرپله نخست وزیرمرحوم علم را دیدم داشت برمیگشت وبمن گفت فلانی خوب شدکه دیدمت میخواستم الان تلفن بهت بکنم والان حضوراعلیحضرت بودم اعلیحضرت خیلی ازکارهای توراضی هست خیلی اظهارخوشوقتی کردوگفت که هرچی که هرکی بمن گزارش میدهد میگویندخیلی خوب فلانی داردکارمیکند وصادقانه وصمیمانه بتمام کارهایش (؟) است . امااعلیحضرت میل داردکه تودرانتخابات شرکت بکنی وبروی مجلس . من بهاعلیحضرت عرض کردم نمیشود قربان انتخابات چندروز ده پانزده روزدیگرهست وفلانی بایدیک ماه قبلش استعفا دمیکردکه بتواننددرانتخابات شرکت بکند تومواظب باش .

س - این طبق یک قوانینی بودکه یک ماه قبل باید...

ج - نه راجع به یک مطلب دیگری بودکه تطبیق به وضع من نمیکرد ولی مرحوم علم همین جورکونفی زیون داشت گفته بودوبهرحال دلش نمیخواست که

من ازکابینه اش بروم. گفتم نخیر بنده علاقه دارم بکارهایم ،یک کاری شروع کردم درداگستری حالازحمت کشیدم به یک جائی حالاذارم مشکلات را پشت سرم گذاشتم حالا زاین ببعددارم سواربرکارم،کاردارم میکنم میخواهم برای دادگستری مفیدباشم گفت نخیردیگراین حرفها را .بزن اگرشاه بگویدکه نمیتوانی بگوئی میخواهم دادگستری بمانم . من هم قانع شدم. من نمیرو . من رفتم حضوراعلیحضرت شرفیاب بشوم شاه چیزی بمن نگفت اصلا" چیزی بمن گفت وما هم به کارخودمان ادامه دادیم . بعله حالابنده توانستم تنقیح کنم ازنظر دستگاه تهیه کننده‌ی لوایح قانونی تمام لوایحی که‌داشتم آماده‌کردم ،آماده کردم وحتی چاپ‌کردم وتوضیح هم‌دادم که‌این لوایح بزودی به هیئت دولت داده میشود . شایدبه هیئت دولت هم فرستادم منتها طرحش منتظربودم که خود دولت فرصت بدهدواجازه‌بدهد .تااینکه خودااعلیحضرت پیغام داده بودندکه‌شروع کنیدچندتا ازاین لوایح را تصویب بکنیدوبمعرض اجرابگذارید . حالاقبل ازاینکه راجع به لوایحی که تصویب شدوبمعرض اجراگذاشته‌شدصحبت بکنم‌یادم آمدیک مطلب خیلی‌مهمی ،عرض میشودکه بنده درهمان اوایلی که‌تصدی کردم دادگستری را رئیس‌کارگزینی که خودم منصوب‌کرده بودم وسابقا "هم درآمریکا درس‌خوانده‌بود زبان میدانست آن آقای قطب بودکه بعدا " هم مدیرکل قضائی وزارت دادگستری شد ،باین واسطه من بود میرفت ومیآمد چون بیش ازهمه‌کس محرم بودبمن گفت که وابسته نظامی آمریکا تلفن کرده میخواهدشمارا ببیند ،بنده ازوزارت خارجه مشورت‌کردم گفتندنه خب میتوانندبیایندشمارا ببینند اشکالی ندارد . گفتم بگوئید بیاید آمد .کاش اسمش یادم بیاید اسمش رانمیدانم مردبسیار چون مرد خوبی بود . بمن گفت‌که آقا ماگرفتاری داریم گرفتاریمان اینستکه این افسران مان یابهرحال کسانیکه وابسته هیئت مستشاری نظامی هستنداینها سوارا تومبیل میشوند بعضی‌اوقات تصادف‌میکنند بعدمیآورندشان درداگستری معطل شان میکنند حبس‌شان میکنند ماهها طول میکشدتاتکلیف اینها معلوم بشود من آمدم بشما مرتجع بشوم یک

ترتیبی‌بدهیدکه مااین گرفتاری را نداشته باشیم ماگرفتاری مان کم بشـــود.
خیلی خالصانه وخیلی باکمال اخلاص اینحرف رازد ، من بهش‌گفتم که آقـــــا
شماچراازرانندهاستفاده نمیکنید ؟ خب به این اعضای هیئت مستشاری بگوئید
(؟) سوار اتومبیل نشوند مااینجاهمه مان راننده داریم خب وقتی کـه
باراننده آمدوشدبکنندتصادفی هماگربشودخب رانندهاست وبعداولا" راننده چون
مهارت بیشترداردزبان میداندمحلی هست‌کمترتصادف میکشد بعلاوه خب راننده
حالا اگرگرفتاری هم برایش پیدابشود مثل یک افسری که وظائف خاصی داردنیست
مااوراهم مابایدترتیبش رابدهیم که تسریع بشوددرکارش ولی خب ایـــــــن
خصوصیاتی که درکادر هیئت مستشاران نظامی هست دیگربرای یک راننده نیست
مثل همه ایرانی ها ، گفت‌که چشم مااین رارعایت میکنیم ولی معذالک بعضی ها
هستندکه‌قبول نمیکنند رانندگی اشخاص دیگررا وخودشان میخواهندسوار اتومبیل
باشنداینها بازتصادف پیدامیکنند وگرفتاری هست تعویقشان و (؟)
خاتمه دادن به‌پرونده شان گفتم چشم اینهم یک مطلب هست . شما میدانیددراینگونه
مطالب ضایعات خیلی مهم است مخصوصا " غالبا " یک اشخاصی که تصادف میکنند مورد
تصادف قرارمیگیرند اینها آدم های فقیری هستند ممکن است یک ضایعات بدنـــی
داشته باشند ضایعات مالی داشته باشند نقص عضوپیدابکنند خب شماکه مملکـــت
خوشبختانه مستغنی هستید پولدارهستید شما ملتزم بشویدکه دراینگونه مواردضایعات
مالی وبدنی رادرحدی که باپول میشودجبران کرد جبران کنید فورا " اگراینکارابکنید
ومحقق باشد که ازنظرمالی گرفتاری وجودنداردمن دستورمیدهم که پرونده شمارا
خیلی زودتمام بکنند لااقل دیگرتوقیف بازداشت اینهانباشد تامحاکمه . قبول کرد
گفتم خب هروقت هم که پیش آمدی میشوداین آقای قطب هست .

س ـ آقای قطب ؟

ج ـ قطب بود بـله . گفتم به‌ایشان تلفن کنید وایشان هم عین دستورمرا بـــه
دادستان ابلاغ میکنند دادستان هم وقتی احساس‌کردکه ضایعات جبران شده هست دیگر

مسئله توقیف عرض‌کنم که معطل کردن درکار نخواهدبود . دیگرتسریع میشودر کارتان .

س - چون صحبت ازآمارشددفعه پیش آیا صحبتی نکردکه مثلاً" سالی چنددفعه همچین اتفاقی میافتدآیا ؟

ج - خیلی کم بود زیادهم نبود (؟) . خیلی‌خوشوقت شد یک چندماهی عرض‌کنم که وضع برهمین صورت میگذشت قطب بمن گفت (؟) مراجعات هم زیادنبود دو سه مرتبه بیشترمراجعه نبود آنهم ضایعاتی وجودنداشت کسی مثلا"پایش زخم شده بودفرستادنش بیمارستان پول بهش دادند حل شد رفت . یک روزی عرض‌کنم دکترخوشبین بمن گفت اعلیحضرت دستوردادندکه شما ببینیدکه تیمسارحجازی مثل اینکه ازطرف سفارت آمریکا بهش مراجعه شده یک کاری دارند ومربوط به همین سربازان آمریکائی که شمارسیدگی کنید .

س - تیمسارحجاری رئیس ستادبودآنوقت ؟

ج - رئیس‌ستادبود بعله . گفتم که‌بسیارخوب بعدا" هم به دفترم دستوردادم کی‌ها هستند گفتندسفارت آمریکاهست عرض‌کنم که ووزارت‌خارجه و ستاد ارتش ماهستند .بنده آمدم‌به دفترم دستوردادم گفتم‌برای اینها وقت‌تعیین‌کنیدبهشون اطلاع بدهیدبگوئیدبیایند . درروزیکه قراربودعرض میشودکه آقای راک ول

س - راک ول ؟

ج - وزیرمختارسفارت آمریکا همان آقائی که وابسته نظامی بود شایدیک نفردیگرهم ازسفارت آمریکا ویک ایرانی که درسفارت آمریکاکارمیکرد اوهم بودش . عرض میشود که ازوزارت‌خارجه هم یک نفربود شایدازستادهم کسی بود . آقای راک ول با فارسی البته چون فارسیش‌هم خوب بودمیدانیدکه هستش‌حالا ؟

س - نمیدانم آخرین باری که شنیدم سفیربوددرمراکش چندسال .

ج - بعله عرض‌کنم که به بنده گفت‌که مطلب اینستکه ما درکادرقراردادی که داریم چندماه دیگریک مانوری بایستی درخلیج فارس مانورمشترکی بین ایران وآمریکا بر گذاربشود .

روایت‌کننده ـ آقای دکتر محمد باهری

تاریخ ـ نهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوار شماره ـ ۱۴

بله راک ول میگفت که ما یک مانوری درپیش داریم ، مانور مشترکی بنام مانوردلاور که بزودی درخلیج فارس برگزار خواهد شد. ولی ما لازم داریم که دولت ایران بموجب یک قانونی بما معافیت بدهد از نظر تعقیب قضائی و از نظر حقوق گمرکی. یعنی سربازان ما وقتی که وارد مرزهای ایران میشوند اینها قابل تعقیب نباشند از نظر قضائی اگر مرتکب جرمی میشوند و همچنین اگر یک چیزی هم همراهشان است گمرک نپردازند. من نگاه آسمان کردم گفتم مثل اینکه توجه ندارید شبها چقدر بما فحش میدهند . چطور میتوانیم یک همچین لایحه‌ای بگذرانیم ؟ گفتم مطلقا یک همچین لایحه‌ای قابل تنظیم وقابل ارائه نیست . گفت که خب پس این مانور انجام پذیر نیست . گفتم من مسئولیت مانور را بعهده ندارم ، مسائلی است که باید با دولت مذاکره کنید اما بمن مراجعه کردید برای تنظیم چنین لایحه‌ای من چنین لایحه‌ای را ... اما بهتان بگویم حالا تا شما نظامی آنجا بود ، گرفتاری‌شما به این را همکارشما داشته ،چندماه پیش بما مراجعه کرده و من بیک صورت مطلوبی حل کردم وایشان هم راضی هستند . بهشان گفتم شما راضی نیستید؟ گفت چرا من کاملا" راضی هستم . گفتم عین همین رویه را میتوانم انجام بدهم. میتوانم در ایام مانور به دادستانهای جنوب بوسیله همین آقای قطب ابلاغ کنم که شما اگر گرفتاری پیدا کردید بهمین ترتیب . اگر سربازشما سوار جیپ است برخورد کرد به یک کسی ویک کسی را صدمه زد فوری خسارتش را بپردازد ، بیمارا ست معالجه اش بکند ، چیزیش صدمه خورد مالیاش را جبران کند .بنده دستور میدهم که دادستان درآنجا در تعقیب این چیزها را درنظر بگیرد و فوری یک سربازی که با جیپ درحال مانوراست توقیفش نکنند .

این را میتوانم بگویم.

س- مانورها توی شهرهم که قرارنبوده باشد لابد.

ج- بله- بهرحال حالا شاید میخواست یک چیز کلی بگوید. عرض کنم که گفت که این کافی نیست برای خاطر اینکه سناتور اعتبار این مانور را موقعی میدهد که چنین لایحه‌ای از طرف شما داشته باشد. گفتم که خب این لایحه‌ای را که بهتان عرض کردم آن را که من نمیتوانم، من نمیکنم. اما باز راه دیگری بهتان ارائه میدهم. گفت چیست؟ آهان بمن گفت که نظیر این کار هندوستان هم کرده. گفتم خب شما استناد کنید به عرف بین الملل جناب وال لیوان. به سنا بگویید که عرف بین الملل وجود دارد و چون عرف بین الملل وجود دارد دیگر ما احتیاجی به قانون نداریم. گفت که نه عرف بین المللی وجود ندارد. بعد بالاخره بنده یک راه حلی برایش انتخاب کردم. گفتم این را شما بدانید که بنده شخص وزیر دادگستری چنین لایحه‌ای اولاً بدانید من تنظیم نخواهم کرد برای خاطر اینکه بلافاصله یک بهانه‌ای بدست روسها میافتد و روابط ما با ز تیره میشود، من نمیخواهم که این روابط تیره بشود. اما بهرحال این را هم بدانید تمام کوشش و سعیام میکنم که همکاری نظامی شما با ما ادامه پیدا بکند برای خاطر اینکه ما در یک کمپ هستیم. بهمین جهت یک راهنمائی دیگر به شما میکنم. گفت راهنمائی‌تان دیگر چیست؟ گفتم که آقا گفتم که شما یک نامه‌ای بنویسید به دادستان ارتش و بگویید که چنین مانوری را در پیش داریم و باستناد عرف بین الملل. گفت عرف بین الملل وجود ندارد. گفتم اجازه بدهید. ش. در نامه‌تان بنویسید باستناد عرف بین الملل ما سربازانمان در اثنا مانور مصونیت قضائی دارند وهمچنین درموقعی که به سواحل وارد میشوند گمرک نباید متعرضشان بشوند. گفتم شما این را به دادستان ارتش بنویسید. گفتم اگر بنویسید به دولت بفرستند برای من، من جوابتان میدهم میگویم عرف بین الملل وجود ندارد همین حرفی که خودتان زدید. اما شما برای دادستان بنویسید. دادستان نمیتواند جواب بهتان بدهد بگوید عرف بین الملل وجود دارد یا وجود ندارد. دادستان فقط به شما جواب میدهد که نامه شماره فلان شما متضمن این مطالب وصول شد. این در

واقع میتوانیدشما درجلوی سنا استنادکنید. بگوییدکه قبول داردستادارتش ایران
که یک عرف بین المللی وجوددارد. وبدین ترتیب دیگر (؟) نمیشوید.
فکرکنم بهمین ترتیب هم عمل کردندورفتند. حالا قبل ازاینکه اثراین جلسه
وروابط بنده وآقای راک ول راهم بدانیدلازم است یک مطلب دیگرهم حضورتان
عرض کنم وآن اینست که یکروزی درهیئت دولت آرام وزیرخارجه یک مطالبی راآورد
راجع به پیس کور.
س- سپاه صلح
ج- سپاه صلح یک خرده ای ازخدمات اینها تعریف کردوبعدخلاصه توقع پیس کور
راکه بهشان یک امتیازات ویک مصونیتهائی بدهند عنوان کرد. بلافاصله تااین
مطلب راعنوان کردمن شدیداً حمله کردم. یعنی چه؟ پیس کور مصونیت
این حرفها چیست میزنید. پیس کور بایستی قبلاً ازهمه چیزتسلیم مقررات مملکت
باشد. بیچاره آرام بلافاصله پرونده اش راجمع کردوگفت بله بسیارخوب این مطالب باید
یک تفصیل بیشتری من بدهم حالا بعداً" دیگر هرگزهم البته تفصیلی ندادم.
س- آن قانون کذائی چندسال بعدگذشت ازمجلس ؟همان تقاضائی که ازشما داشتندوشما قبول نکردید
ج- زمان منصوربودکه تصویب شد. بله ولی آقای راک ول دراین جریان با بنده
س- زمان هویدا مثل اینکه بوده چون آقای زاهدی... نه نبودبحرین بود
ج- نخیر- عرض کنم که آقای راک ول شدیداً" با بنده اصلا" روابطش تیره شد. البته
هیچوقت روابط چیزی نداشتیم. خاطرم میآید سال بعدوقتی بنده سمتی نداشتم در
سفارت اسرائیل مرا دعوت کرده بودندرفته بودم دیدم که راک ول هم آنجا است
اصلا" حاضرنشدبا من صحبت بکندپشتش رابمن کرد. که چی ؟ خب آهان مگرمن نوکر
شما هستم. شما یک همکاری داریدبا دولت ایران، ما هم که آن همکاری راقبول داریم
ما هم که بالاخره خودمان راهم پیمان شما میدانیم، ما هم پرهیزداریم که با روسیه
نزدیک بشویم. می ترسیم واگریک مقداری با شما دوست هستیم برای اینکه از
آنها پروا داریم. آهان اما حاضرنیستم یک کاری بکنم که گرفتاری درافکار
حالاشما ملاحظه کنیدالان همین لایحه درافکارچه احساسات ضدآمریکائی درست کرده ،

خب من از این پرهیز میکردم،خب شما اوقاتتان چرا تلخ میشود.حالا تلخ شدبنده که اهمیت نمیدهم.

صحبت از این بودکه لوایحی که آماده‌شده‌بودبایستی بتدریج بیایدبه‌هیئت دولت ومرحله‌آخریش که‌تصویب هیئت دولت است بصورت لایحه‌قانونی بگذردوبمرحله‌اجرا برسد. دولت آمادگی داشت. آمادگی داشت که این لوایحی که‌تنقیح شده تصویب کنند. بنده‌قبل ازهمه‌چیزمتوجه‌زندگی قضات بودم. متوجه‌اساسا "بودجه دادگستری بودم. مرحوم‌علم بمن وعده‌کرده‌بودکه‌کمک مالی زیادی به‌بودجه‌دادگستری بکند. قبل ازتنظیم بودجه‌آنسال مرحوم‌علم بمن گفت که‌احتیاجاتت چقدراست؟ بنده‌احتیاجات دادگستری وشیت اسنادراخاطرم هست درحدود چهل میلیون تومان اضافه‌بودجه‌درنظرگرفتم. وقتیکه‌مرحوم‌علم بعرض اعلیحضرت رسانیده‌بود گفته‌بود ازکجا بیاوریم؟ ومثل اینکه‌بیان اعلیحضرت حکایت از این میکردکه‌واقعا " ضرورت داردازاین اندازه‌بودجه منتهی نداریم. مرحوم علم بمن گفت که‌خب حالا شما ناراحت نشوبهرصورت ماتابتوانیم به‌شماکمک خواهیم کرد. صحبت ازقبل ازاینکه‌بودجه رابیاورند صحبت اززدوازده‌میلیون بودوبعدصبحی که‌عصرش بودجه‌رامیآوردندصحبت شش میلیون بود وبعددرموقعی‌که‌بودجه‌راآوردند درحدوددوسه‌میلیون دیدم بیشتربه‌بنده نمیخواهندبدهند.

س ـ دربودجه‌چقدری؟ دوسه‌میلیون چنددرصدبودجه‌بود؟

ج ـ والله مثل اینکه‌آنموقع بودجه‌درحدودچهل پنجاه‌میلیون ... درست خاطرم نیست

س ـ میشودمراجعه‌کرد.

ج ـ درست خاطرم نیست رقمی نمیگویم که‌گمراه‌بشوند. بنده‌اصلا" ناراحت شدم که با دوسه میلیون چکارمیتوانم بکنم. بهرحال کاری نمیتوانستم بکنم. امکانات دولت بیش ازاین نبودکه‌بمن بدهد. ولی بهرحال بنده‌فکرمیکردم که‌بایستی زندگی قضات رابیک صورتی ، بیک ترتیبی تامین بکنم. کسی که‌سالهای اول خدمتش در دادگستری است باچهارصدوپنجاه‌تومان نمی تواندقاضی خوبی باشدونبایستی ازش ـ انتظارداشت که‌قاضی خوبی باشد. واگرواقعا " قاضی خوبی است معجزه میکندوانصاف

نیست که عسرت اینها را بگذاریم باشد

س – حقوق وزیر چقدر بود آنموقع ؟

ج – خیلی جالب است . راجع به حقوق وزیر سئوال کردید وزیر حقوقش دوهزار و پانصد تومان بود . اما هرماه از اعتبار نخست وزیری چهار هزار تومان به ما اضافه میدادند منتهی این ماهانه نبود این دوماه یک مرتبه بود . یک چک هشت هزار تومانی از دفتر حسابداری نخست وزیری از بودجه محرمانه بما میدادند .

س – یکوقتی میگفتند که از طرف اعلیحضرت هم یک حقوقی میدهند به وزراء .

ج – نخیر ، هیچ . دوهزار و پانصد تومان حقوقمان بود و چهار هزار تومان هم عرض کنم که همین از بودجه محرمانه نخست وزیر . معاونین از طرف نخست وزیر چیزی بهشان داده نمیشد . اما فوق العاده های مختلفی که حقوق آنها درحدود سه چهار هزار تومان بهرحال میشد .

س – سه چهار هزار تومان .

ج – بله ، دقیقش را نمیدانم ولی رویهمرفته دریافتی شان درحدود سه هزار تومان چهار هزار تومان میشد . بنده یادم میآید وقتی که معاون نخست وزیر بودم حقوقم همین حقوق وزارت بود دوهزار و پانصد تومان بود و همان چهار هزار تومانی که به سایر وزرا می– دادند بما میدادند . یکوقتی رئیس حسابداری ، مدیرکل حسابداری اینها آدمهائی بودند که میخواستند بیک صورتی خودشان را نزدیک کنند . آمد بمن گفت که آقا شما حق داریدهفتصدوپنجاه تومان هم اضافه کار بگیرید . گفتم یعنی چه ؟ گفتم اگر اضافه کار قرار است بگیرم چرا هفتصدوپنجاه تومان بگیرم ، آخه هفتصدوپنجاه تومان را ازروی چه ماخذی میدهند ؟ گفت شما مثلا" روزی هشت ساعت باید کار بکنی .

گفتم خب خیلی بیشتر از این اندازه کار میکنم . اما مسئله این نیست که روزی هشت ساعت باید کار بکنم . من تمام وجودم اختصاص به کار دارد . من مسئله مدیر و رئیس عضو اداره نیستم ، من اصلا" تمام وجودم آنچه که بمن میدهند برای ، تمام وجودم را میدهند موضوع این حرفها نیست .

س – حالا چون روی این موضوع حقوق هستیم این دوره آخر که وزیر بودید حقوق وزراء چقدر شده بود ؟

ج - عرض کنم که این دوره حقیقتش اینست که من نفهمیدم. چونکه من تجربه داشتم من حقوقم را از دانشگاه میگرفتم، یک فوق العاده ای هم از دربار میگرفتم البته، آنموقعی که در دربار بودم یک فوق العاده ای هم از دربار میگرفتم. من وقتیکه تجربه داشتم وقتی آمدم به وزارت دادگستری سابقاً، حقوق دانشگاه هم دیگر قطع شده بود از نخست وزیری حقوق میگرفتم. بعد وقتی که برگشتم دانشگاه برای اینکه اعتبار باز تجدید بشود و پیدا ربا شد و اینها مشکل بود. من دستور دادم به حسابداری گفتم آقا بنده حقوق نمیگیرم از دادگستری، بنده حقوقم را از همان دانشگاه میگیرم. حقوق دانشگاه هم درحدود دده هزار و خورده ای بود گفتم من حقوقم را از همانجا میگیرم حالا برای دوسه هزار تومان اصلاً" آنروزها هم مسئله حقوق مطرح نبود.

س - از این جهت گفتم که بهرحال تغییر حقوق وزراء از وزارت ۶۲، ۶۳ ...

ج - اینست که بنده نمیدانم واقعاً" حقوق چقدر بود. اما حقوق وزارت مثل اینکه در حدود سیزده چهارده هزار تومان بود. اما در مقام اشتغال مثل اینکه یک فوق العاده ها یا اضافات سنگینی میدادند که این فوق العاده در حدود مثلاً" سی چهل پنجاه هزار تومان ممکن بود باشد. ما نرسیدیم دیگر درک نکردیم ولیکن فوق العاده ها خیلی سنگین بود و این فوق العاده ها بود که حقوق وزیر را میبرد بالا. باضافه آشپز داشتند. زمانی که ما وزیر بودیم آن دوره اول آشپز نداشتیم ولی بعداً" دیدیم که وزیر آشپز دارد، مستخدم دارد و وزیر باید خرج بدهند، سفره دارد. من دیگر اینها را درک نکردم، نفهمیدم.

بهرصورت بنده فکر کردم که بایستی حقوق قضات ترمیم شود والا با این حقوق ناچیز اینها نمی- توانند زندگی بکنند فکر کردم که خودم درصدد تحصیل برآیم. بهتان عرض کنم بنده بار فقط عدلیه را نداشتم، بار ثبت اسناد هم روی دوشم بود، ثبت اسناد هم ضمیمه دادگستری بود از ناحیه اینکه برای ثبت اسناد یک مدیری که سمت معاونت داشت که خیلی قوی بود انتخاب کرده بودم آنهم آقای بشیر فرهمند بود که خیلی قوی بود و بهش اعتماد کافی داشتم و آن با استقلال کامل ثبت اسناد را اداره میکرد. منتهی مرتب بمن گزارش میداد، هرروز گزارش میداد و منازعاتی هم داشتم بهش میگفتم. خب بنده بفکر افتادم بفکر افتادم بایستی حقوق اینها را ترمیم بکنم. فکر کردم که خودم بایستی یک درآمدی

فراهم بکنم برای دادگستری. دادگستری یک درآمدهای اختصاصی داشت. این درآمدهای اختصاصی اش عبارت بود از اوراق رسمی ای که میفروخت به اشخاص. اوراق رونوشتی، اوراق دادخواستی وتمبری که بعنوان هزینه دادگستری بحساب دادگستری میگذاشتند ودادگستری میفروخت و گواهینامه های مختلفی که دادگستری صادرمیکرد اینها هم یک هزینه هائی دادگستری میگرفت. بنده فکرکردم که از این طریق شاید بتوانم یک پولی برای دادگستری تهیه کنم. وهمچنین درثبت اسناد فکرکردم که حق ثبت را ببرم بالا، هزینه های ثبتی را افزایش بدهم واز آن طریق هم پول نسبتاً" هنگفتی میتوانستم بدست آورم. خب اینها همه احتیاج به قانون داشت چون آنچه که بود قانونی بود ومن لازم بود که طبق قانون اینها را عوض کنم. که دستوردادم که قانون تهیه کردند، یک لایحه ای بعنوان تصویبنامه قانونی برای تغییرنرخها تهیه کردم.

خب پیش بینی میکردیم که با این ترتیب پول نسبتاً" خوبی بدست میآوریم. ولی وقتی بردیم درهیئت دولت، شما نمیدانید جان مرا گرفتند. شما با زمیخواهید هزینه را ببرید بالا، بارِ برای مردم طاقت فرسا است. شما ملاحظه بکنید گواهینامه عدم سوء پیشینه پنج زار بود. گفتیم حالا پنج تومان باشد چه اشکالی دارد. گواهینامه عدم سوء پیشینه اگرپنج تومان باشد چیزمهمی نیست، این غذا وخوراک نیست. هر کسی یک مرتبه گواهینامه عدم سوء پیشینه میخواهد یک پنج تومان بدهد. بالاخره تعدیل کردند وقبول کردند. بهرصورت با التماس وبا درخواست وبا گاهی اوقات تهدید استعفا واینها بهرحال آن لایحه تغییرهزینه دادگستری را تصویب کردند وبا این ترتیب ما یک ممری پیدا کردیم برای اینکه بتوانیم حقوق قضات دادگستری را ببریم بالا. اما اجرای این تصویبنامه کار آسانی نبود. اجرای این تصویبنامه ممکن بود مواجه شود با مخالفت دیوان کشور. برای خاطر اینکه اگریکی از اشخاص کمترهزینه دادگستری می پرداخت دردیوان کشوروگزارش میشد به شعبه دیوان کشوروشعبه دیوان کشوررد میکرد یک گرفتاری خیلی بزرگی فراهم میشد. اصلا" دیگرتمام سیستم را بهم میزد. بالاخره هزینه دادگستری را کنترلش با رئیس دفتراست اما شکایت از تصمیم

رئیس دفتر رسیدگیش با قاضی است. قاضی اگر گفت که این کار خلاف قانون است برای خاطر اینکه برطبق قانون تعرفه اش تغییر پیدا نکرده بلکه برطبق تصویبنامه قانونی تغییر کرده و تصویبنامه قانونی اعتبار ندارد اصلاً تمام سیستم بهم می‌خورد. خب ملاحظه میکنید بنده بایستی چطور روی بندبازی بکنم که با این تصویبنامه قانونی که ممکن بود بعضی از قضات قبولش نکنند یک پولی یا یک عایداتی برای دادگستری فراهم بکنم که بتوانم حقوق قضات را ببرم بالا که بتوانند هزینه زندگیشان را تا یک حدودی تامین بکند. بنده برای اینکار که مبادا اجرای این تصویبنامه قانونی مواجه با اشکال قضائی بشود قاضی لغوش کند، نقضش کند و بر خلافش حرفی بزنند، اینستکه به دادستان دادگاه انتظامی گفتم که شما بایستی بخشنامه ی مربوط به افزایش هزینه دادرسی را شما بایستی امضاء کنید. پاراف کنید. منظورم این بود که قضات نترسند بگویند تخلف شده، بگویند که دادستان انتظامی امضاء کرده و قبول کرده - دادستان انتظامی است که اگر قضات متخلف باشند میتواند تعقیبشان بکند. اگر دادستان انتظامی امضاء کرد، تصویب کرد یعنی اینکار خلاف قانون نیست یعنی اجرایش خلاف قانون نیست. بنده به دادستان انتظامی قضات مراجعه کردم - البته دادستان انتظامی مرد خوبی بود آقای صادق وزیری. ولی زیر بار نرفت. همینکه دید وزیر دادگستری آقای بختیار هم شد چند روز واستعفا کرد، بنده هم عزلش کردم. البته بنده گفتم من کارم را باید بکنم ایشان حاضر نشده که این را امضاء کند. پیغام داد گفت که من متعرض کسی نخواهم شد. گفتم اگر متعرض نمیشوید امضاء کنید این را. یعنی عدم امضاء تان خودش قدم اول است برای خاطر اینکه نفی میکنید اعتبار این تصویبنامه قانونی را. من قبول ندارم. عزلش کردم، فوراً " عزلش کردم. عزلش کردم و رئیس دادگستری آذربایجان را خواستم آمد او را گذاشتم دادستان انتظامی قضات آقای شهبندی (؟) معذالک باز دیدم که یک خطر دیگر وجود دارد. بالاخره این روسای دفتر، اینها ممکن است که در اجرای این قانون رعایت نکنند. خطر بیشتر از رئیس دفتر دیوان کشور بود. رئیس دفتر دیوان کشور شخصی بود که قاضی بود ولی شغل دفتری بهش واگذار

کرده‌بودندیعنی دفتردیوان کشوررابه‌او واگذارکرده‌بودندوالا قاضی دیوان کشوربود دادیاردیوان کشور بود. بنده‌ایشان را عوض‌کردم.

س- میتوانستیدشما ؟

ج- بله میتوانستم. هم دادیاربود، رئیس‌دفتربود. عوضش‌کردم وآقای گرکانی که موردا عتمادم بودواوراگذاشتم رئیس‌دفتر. گفتم به‌این دلیل می‌گذارمت. خاطرم میآیدکه رئیس‌دیوان کشور خیلی ناراحت شد. گفت‌پس‌فرداشمادیگرمیائیداین قالیچه هم که‌زیر پای من است‌این را هم برمیداریدومی برید.

س- آقای سروری ؟

ج- آقای سروری، خیلی ناراحت‌شد، خیلی خیلی ناراحت‌شد. ناراحت‌بودبمناسبت تغییربرادرش، ناراحت‌بودبمناسبت‌تغییررئیس‌دفترش.

س- یعنی رئیس‌دفترش دراختیاررئیس‌دیوان ...

ج- نه. وزیرعدلیه‌میبایستی حکم بهش‌میداد. ورش‌داشتم کس‌دیگرراگذاشتم. اینها همش برای این بودکه‌بتوانم آن تصویبنامه‌رااجراکنم. البته‌اهمیت‌نمیدادم ناراحتی موقت‌آن را، برای اینکه‌میدانستم بعدا" تمام ناراحتی هارفع میشود، دنبال نقشه و کارم‌بودم. بعدفکرکردم خب‌این کارمندان دفتری که‌بایداین تصویبنامه‌رااجراکنند اینها را بایدیک فکری برایشان بکنم. یک اعتباری ازمحل عوایدداره کل تصفیه داشتیم که‌آن اعتبارصرف‌ساختمانهای دادگستری میشد. درحدودهفت میلیون تومان بود. برطبق یک تصمیمی که‌دراختیارخودم بوداین هفت‌میلیون تومان راگذاشتم دراختیار معاون اموراداری دادگستری برای ترمیم حقوق کارمندان دفتری. گفتم آخرهرماه کارمندان دفتری اگرگزارشهائی برسدازشان که‌خوب‌کارکرده‌باشندبرطبق یک ضوابطی یک اضافه حقوقهائی میگرفتند. بدین ترتیب من به‌کارمندان اداری هم رسیدگی کردم ویک ترمیمی برای حقوقشان فراهم کردم. اتفاقا" این ترمیم موجب‌شدکه کارهم بیشترکردندوازمسائلی که‌دراین زمینه‌قابل ذکراست‌اینستکه ...

س- پیش‌بینی میکردیدکه‌چه‌مقدارعایدی ازاین طریق عایدبشود؟

ج- ازکدام؟

س- لایحه‌ای که‌برده‌بودید.

ج - پانزده‌شانزده‌میلیون پیش‌بینی میکردم. درتمام سال شانزده‌میلیون پیش‌بینی میکردم. عرض میشودکه‌راجع به‌این کارمندان دفتری که‌میگفتم یکی ازکارهائی که درآنموقع کردم‌وقابل ذکراست اینستکه ; به‌بنده‌گزارش‌دادندیکی ازعلل تاخیردرکارها اینستکه‌دادگاهها حکم صادرمیکنند ماماشین نویس نیست برای خاطر اینکه‌حکم اینها را ماشین کنند. یک ماه‌دوماه‌طول میکشدتا نوبت ماشین کردن یک حکم برسد. بنده‌دستوردادم گفتم اساساً شغل ماشین نویسی تعطیل ولی تمام‌کارمندان دفتری مکلفندماشین نویسی یادبگیرند. باچندتا ازماحبان موسسات ماشین نویسی مذاکره‌کردم ، عصرها اینها ماشین آوردندتوی وزارتخانه‌وتمام چیزهای دادگستری شروع کردندماشین نویسی یادگرفتن . درظرف یک مدت‌کوتاهی تمام کارمندان دفتری مادرماشین نویسی متخصص‌شدندوبنابراین هیچ حکمی دیگرنماند. هرحکمی که‌صادر میشدبلافاصله‌ماشین میشد. این خودش ... بعدهم ازاین بابت‌یک فوق العاده‌ای بهشان میدادم‌ویک کمکی بود. بدین ترتیب کارمندان دفتری وزارت‌دادگستری اینها وکارمندان دفتری محاکم خیلی خوشنودشدند وبامیل ورضا درصدداجرای آن - تصویبنامه‌شدند. حالاآن تصویبنامه‌اجرا میشود هرروزگزارش‌بمن میدهندامروز اینقدرعایدات زیادشده ، دیروزاینقدرعایدات زیادشده وبالاخره‌درا واسط ماه‌بهمن وآنموقعها بودکه‌بمن گزارش‌دادندوگفتندکه‌حالادیگرامکان اینست که‌بتوانیم‌حقوق قضات راافاضه‌بکنیم. بنده‌بلافاصله‌برطبق یک تصویبنامه‌قانونی، ببخشیدحالامیگویم برطبق تصویبنامه‌قانونی ، بهرحال یک تصمیمی گرفتم که‌این تصمیم بعدازمن آمدند جنبه‌قانونی بهش‌دادند . ولی بهرحال نتوانستم ازآن محل بایک محل البته‌اتخاذ تصمیمی که‌جنبه قانونی داشت امام موجب افزایش‌حقوق قضات نبودموجب افزایش دریافتیشان بود. بعداً " این افزایش‌دریافتی جزوحقوق شد. بعنوان فوق العاده قضائی یک پولی بهشان دادیم بطوریکه‌آنهائیکه‌درسطح پائین بودند حقوقشان در - حدود نود، نودوپنج درصد اضافه‌شد. یعنی آن آدمی که‌چهارصدوپنجاه‌تومان میگرفت درحدودنهصدوخرده‌ای حقوقش شد، دریافتیش شد. وآنهائیکه‌حقوقشان درسطح بالابود چهل وپنج درصدافزایش‌حقوق پیداکردندیعنی بنامفوق العاده‌قضائی افزایش‌پیدا

کردندوخب این یک مطلب مهمی‌بودکه موجب شدقضات خیلی خوشنودوخیلی راضی شدند .
عرض‌کنم که مطلب جالب درزمان وزارت دادگستری المونی بعضی ها آمده‌بودنداز محل تصفیه ، تصفیه‌یک وجوهی داشت ، یک درآمدی داشت - اداره‌تصفیه‌یک درآمدی داشت آن درآمد هم البته‌به‌خزانه‌نمیرفت برای اینکه‌اداره‌تصفیه‌یک اداره‌مستقلی بود ازمحل درآمداین به‌بعضی ها یک پولهائی داده‌بودند. ازجمله‌یک کسی آمده‌بود گفته بودشرایع را من میخواهم ترجمه‌کنم ویک مبلغی پول ، اسم شخص‌را نمیاورم ، ازمتصدیان وزارت دادگستری بعدازانقلاب شد ، عرض میشودکه‌شش هزارتومان گرفته بود برای شرایع ترجمه‌کند ، هرگزهم شرایع را ترجمه‌نکرده‌بود . بعدکه‌افزایش حقوق پیداکردازاین طریق - اولا" گفته‌بودندکه‌این پول حلال نیست ما نمیگیریم نمیدانم چطورممکن بود حلال نبود ، حلال وحرامیش ازکجا ، حقوق بود . قسمت اول - حقوقشان حلال بودامااین چیزیکه بنام فوق العاده‌قضائی میگرفتندمیگفتندحلال نیست چون ازمحل افزایش هزینه‌دادرسی بود . بعدآخرسال آمده‌بودندگفته‌بودند خیلی خوب‌این ازمحل این پولی که‌حلال نیست بدهیمان را می‌پردازیم .
چیزجالبی است . اینها ازاشخاصی هستندکه‌انقلاب‌را بوجودآوردند ، انقلاب را رساندند متصدی دادگستری شدندبعدازانقلاب ، اینها آدمهائی بودند...
با این تصویبنامه‌وبه‌ترتیبی که‌اجرا شدفکرمن تایک حدودی درموردزندگی قضات تایک حدودمختصری نگرانیم رفع شد . امابنده‌یک اقدام دیگری هم کردم که‌ذکرش قبل‌ازتفصیل درباره تصویب آن لوایح وآن طرحها ضروری است . بنده‌فکرکردم‌که وزیردادگستری حتی درمرازدی که‌قانونا" میتواننددرعزل ونصب قضات دخالت نکنند
س - قضات ایستاده
ج - هم نشسته‌وهم ایستاده . اولا" بایدبهتان عرض‌کنم دردادگستری دوطبقه‌قاضی وجوددارد . قاضی ایستاده‌وقاضی نشسته . قاضی‌ایستاده‌متصدی دادگاههاست ورسیدگی میکنند ، حکم میکنند ، قضاوت میکنند . رئیس محکمه‌است ، عضومحکمه‌است ، عضوعلی‌البدل محکمه‌است . اما قضات ایستاده‌اینها قضات نشسته هستند- قضات ایستاده‌کسانی‌هستند

که مامورتعقیب هستندواینها درواقع نماینده وزیردادگستری هستندبرای تعقیب .
درمیان اینها یک رسته ای هستندکه واقعا " بایستی آنها هم قاضی نشسته باشندما
عملا" درداد گستری ایران قاضی ایستاده تلقی شده اندوآن مستنطقین هستند .
مستنطق هم اصولا" بایستی قاضی نشسته باشد برای اینکه اوبهرحال اظهارنظرمیکند
یک کسی قابل تعقیب است یا نیست وقرارمجرمیت میدهد . وقرارمحرمیت یعنی اراثه
فرض مجرمیت سوپوزیسیون برای مجرمیت است .
س - ایستاده ها تقریبا " میشودگفت که جزوابواب جمعی دادستان هستنددیگر؟
ج - خب خوددادستان همه توی دادستانی نیستند . آنهائی شان که توی دادسرا هستندالبته . . .
س - در مدت قضاوت نهائی نیستند ، درمقابل متهم هستند .
ج - درمقابل متهم هستند ، بله - درواقع وکیل عمومی هستند ، نماینده عمومی هستند .
خب البته یک قاضی نشسته هم وقتیکه جایش خالی میشودبرای اینکه جایش یک کسی را
بگذارند بایدوزیردادگستری انتخاب بکند دیگر . بعضی اوقات قضات نشسته هم
خودشان تقاضا میکنندمیگویندما راعوضمان بکنیدازاینجا . بازوزیردادگستری باید
جای جدیدشان را معلوم بکند .
س - که تصمیم اونهائی است دیگرواحتیاجی به تصویب مقام دیگری ندارد . قاضی نشسته .
ج - نخیر . بنده فکرکردم که هرروزمی بردندپرونده ومیگفتندکه آقا احکام انتصاب
یا عزل بعضی ازقضات یا تغییربعضی ازقضات راامضاء بکنید . بنده اصلا" غالب
اینها را نمیشناسم . خصوصیات رانمیدانم . هرچه هم میخواستم گزارش بمن بدهند
که آقا این آدم کی است ؟ چی است ؟ سابقه اش چیست ؟ چرا عوض میشود؟ چراجایش
میگذارید؟ چراازاینجامیفرستیدش بیرون بازبرایم میسر نبودومشکل بود . اینست که بنده
یک شورائی درست کردم البته جنبه قانونی نداشت خودم خواستم ، اجبارقانونی
نداشتم . دونفرازروسای دیوان کشورورئیس محکمه انتظامی ، معاون اموراداری -
مثل اینکه رئیس دیوان کیفرهم بود ، اینها یک کمیسیونی تشکیل میشودهفته ای دوسه
مرتبه پرونده ها رامیآوردندوگزارش میدادندوبرطبق گزارشی که میدادندبحث میکردند
آنها بحث میکردند صحبت میکردندیاتصویب میکردندیاتاییدمیکردند ، اظهارنظرمیکردند

من هم مطابق اظهارنظر آنها رای صادرمیکردم.. این مطلب یکی ازفاکتورهای عرض کنم‌که محبوبیت من دردادگستری‌شد . برای اینکه آدمهائی را که‌بنده انتخاب کرده بودم آدمهای حسابی بودندوبعدنقل کرده‌بودندبیطرفی وبینظری مرا ازنظم قضات تعریف کرده‌بودندوخیلی موجب حسن قبول قضات شده‌بودنظم کار.

س - پس میشودگفت کداین استدلال قوه‌قضائی توی ایران پایه‌قوی قانون اساسی نداردکه‌واقعاً" مستقل باشدازقوه مجریه .

ج - چرا . چرا .

س - چون میفرمائیدکه‌قضات نشسته‌را هم‌وزیردادگستری میتواندتعیین کند.

ج - نخیر. شما ملاحظه‌کنیدقضات نشسته‌را وقتیکه‌نشسته هستندنمیتواندکه‌تغییرشان بدهد. اما اگریک محکمه‌ای را دادگستری تشکیل داددریک محلی، خب قاضی ای که‌برای این سمت میخواهدانتخاب کندخب دیگرانتخاب میکندازبین قضات . ولی وقتیکه انتخاب کردتمام شددیگر نمیتواندتغییرش بدهد. میدانیدمسئله مصونیت قضات وغیرقابل تغییربودن قضات برای اینست که‌قضات دراثنای انجام ماموریت ، دراثنای رسیدگی بوسیله‌تهدیدبه‌تغییرتحت فشارقرارنگیرند. مسئله اینست - مسئله اساسی اینست که‌دادرسیدگی میکند، وزیردادگستری بگویداگرای اینطوری ندهی من تو را عوض میکنم، اینطوری نباشد.

س - درعمل هم همینطوراست یا اینکه‌درعمل باندازه‌کافی قدرت دست وزیردادگستری هست که‌بتواندعمال نفوذ کند.

ج - نخیر. الان این اواخراینطورنبود. البته‌وزیردادگستری اگرمیخواست اعمال نفوذ کندبطرق مختلف اعمال نفوذ.. حتی قضات نشسته‌را خب میخواست ، بهشان میگفت ، خواهش میکرد. اشخاص هم مأخوذ میشدندممکن بودولیکن عملاً" نه، عملاً" اینطورنبود. عملاً" عرض کنم که‌حقوق قضات مستقل بود.

س - اعضای دیوان عالی کشورچطورانتخاب میشدند؟ انتخاب وانتصابشان به‌چه‌ترتیب بود؟

ج - عرض کنم که‌آنهم درزمان بنده ...

س- اصولاً" درسیستم قضائی ایران.

ج- معمولاً" ملاحظه میکنیدخب همه‌کس میل داشت برودددیوان کشور، مرحله‌اول برای ورود به‌دیوان کشورقبول درسمت دادیاری بود .قضاتی که‌درداگاه‌استان مشغول کاربودند مستشاربودند، اینها میل داشتندبروندبه‌دیوان کشور، وزیرعدلیه‌میخواست‌شان میگفت میل داریدبرویدددیوان کیفر دادیاربشوید؟ اگرمیل داشتندمیگفت‌خب موافقت خودتان را بنویسید. موافقتشان را مینوشتند آنوقت بعدوزیرعدلیه‌ابلاغ صادرمیکردکه شما دادیارهستید ، آنها هم مینوشتندما موافق هستیم‌که‌ازسمت مثلاً" عضویت یا مستشاری دادگاه‌استان به‌دادیاری دیوان کشورتغییرسمت بدهیم. این رضایتنامه‌را میدادند به‌کارگزینی وکارگزینی‌هم برطبق این رضایتنامه‌دستوروزیردادگستری را ابلاغ میکرد. حالامستشاربودند. مستشاررا هم که‌وزیرعدلیه‌نمیتوانست‌کاریشان بکنند. نمیتوانست رئیسش بکند. ولیکن خب میدیدمستشاری یک مدتی درسمت مستشاری مانده است . حالاجای ریاست‌هم خالی است ، مستشارمقدم‌است . وزیردادگستری مراجعه‌میکرد بوسیله‌معاونش . میگفت به‌آقای مستشاری که‌حق تقدم داربندبهشان بگویید آیا میل داریدکه‌رئیس فلان شعبه‌بشوید. اوهم اظهارعقیده‌میکردومیگفت بنویسید. من موافق هستم که‌ازسمت مستشاری به‌سمت ریاست شعبه‌دیوان کشورارتقاء پیدا کنم. وزیرکشور هم دستورمیداد ابلاغ صادرمیکردند.

س- وزیردادگستری

ج- من گفتم وزیرکشور؟ بله‌اشتباه‌کردم وزیردادگستری. بهرحال نه واقعاً" میدانید ازنظرتغییروتبدیل قضات وضع ایران مخصوصاً" دردوره‌های اخیرخیلی مغایرت با قانون نداشت. وزیردادگستری همیشه‌قانون را رعایت میکردواگریکوقتی هم‌میخواست نقض‌قانون بکندبهرحال دیگربه‌یک ترتیبی رضایت طرف را جلب میکرد. اما مسئله اساسی مسئله کولتور است . خیلی هم‌عجیب‌است من برای شما میگویم. بسیاری اتفاق میافتادکه‌بعضی ازقضات نسبت به‌بعضی ازپرونده‌ها میآمدندپیش من ومیگفتند نظرتان چیست ؟ همان قضاتی که‌شکایت میکردندمیگفتندوزرای دادگستری درکارما دخالت میکنند، میآمدندمیگفتند نظرتان چیست ؟ میگفتم‌من‌آقا چه‌نظری‌میتوانم‌داشته‌باشم

یا رأی تان را بدهید، هر رأی ای داریدبدهید. بمن چه مربوط است.
منظورم اینست که خودقضات فکر میکردندکه بعضی‌شان بدین ترتیب مقرب بشوند .بعضی‌شان بدین ترتیب احتراز میکردندازمثلا" شایدگرفتاریهای بعدی . بعضی هم اعتنا نمیکردند خب قضاتی همداشتیم خیلی ازقضات هم داشتیم بهیچوجه به این مسائل توجه نمیکردندوآنچه که تشخیص میدادندقانونا" بهش عمل میکردندورای میدادند .دادگستری ما حالاعیب دیگری پیدا کرده بود أواخر .وقتی دردوره وزارت دادگستری ، دوره انقلاب دوره قبل ازانقلاب ، بلافاصله بعدازانقلاب است برایتان شرحخواهم داد . آنموقع مخصوصا" چون من دارم ازنظرکرونولوژی پیش میروم ، آنموقع این عیبها نبود خیلی کم بود . من بهتان عرض بکنم روزهای آخردیگر حتی آنهائی که درزمان گذشته با دستگاه امینی همکاری میکردندویکخرده‌ای جنبه مخالف داشتندا ینها کاملا" متوجه بیطرفی ما شده بودندوخیلی با شوق بیشتربا علاقه بیشتری با من کارمیکردند ،برای اینکه میدیدندواقعا" آن سمت قضائیشان ، آن حیثیت قضائیشان ، وصف قضائیشان کاملا" حفظ است وهیچگونه تحمیلی به اینها وجودندارد. بله عرض کنم که..

س - این نوارتقریبا" شایدبیست دقیقه مانده وبه سقوط یا انتهای کابینه هم اشاره بفرمائید

ج - هنوزخیلی مانده است به انتهای کابینه.

س - نوار را مروزبیست دقیقه بیشترنمانده .

ج - نخیر . بنده بایستی برایتان عرض بکنم که چگونه خانه‌های انصاف را چطوربعد ازتصویب پیاده کردم ، آن مطلب خودش خیلی مهم است ومفصل است . بهرصورت بعداز اینکه ما زندگی قضات را تأمین کردیم وبعدازذکراین مطلب که انتخاب قضات وتغییرو تبدیل قضات را درمتن یک شوراانجام میدادیم وضع دادگستری وآتمسفردادگستری برخلاف آنروزهای اول که برعلیه من تحریک شده بودخیلی مساعدشدوهمه متوجه نقشه‌های اصلاحی من شده بودندوهمه پی برده بودندکه من با کمال حسن نیت مشغول اصلاح دادگستری هستم. اولین طرحی را که بنده درهیئت دولت به تصویب رساندم طرح خانه

انصاف بود. اکونومی این طرح را برایتان عرض کرده بودم، انتخاب ریش سفیدان و معتمدان هرده برای قضاوت در یک مسائل معینی درداخل ده. البته ریش سفیدان را پیش بینی کرده بودیم از طریق انتخاب برمیگزیدیم نه اینکه خودمان میرفتیم تحقیق میکردیم وآنها را بنام ریش سفید انتخاب میکردیم. برای اینکه اگر اینکار را میخواستیم بکنیم آنوقت باز آلت متنفذین محلی ممکن بود بشویم. ولیکن وقتی انتخاب میکردیم دیگر خود مردم انتخاب میکردند. این لایحه را به تصویب رساندیم. لایحه دیگری را که در دولت به تصویب رساندم، لایحه مربوط به کارگزاران قضائی بود. یعنی آن حکم اوگزیلیر آن معاونینی که در جنب دادگستری فعالیت میکنند برای تنظیم فامیلها بود. این لایحه را هم به تصویب رساندیم. عرض کنم که لایحه دیگری را که به تصویب رساندم مربوط بود به شورای خانواده. شورای خانواده یعنی تشکیل یک کمیسیون فامیلی با شرکت و یا ریاست یکی از معتمدین محلی که به اختلافات خانوادگی رسیدگی کند ومخصوصا " به مسئله طلاق اینها رسیدگی بکنند. بنده میخواستم که یک ترمزی را بوجود بیاورم برای مسئله طلاق. سابق برای مردها بمحض اینکه اراده میکردند میتوانستند مراجعه بکنند به دفتراسنادرسمی بگویند ما زنمان را طلاق دادیم وطلاقنامه شان را برای زنشان بفرستند. بنده پیش بینی کردم که از این ببعد هرمردی میخواهد طلاق بدهد بایستی به دادگاه مراجعه بکند، دادگاه شورای خانواده را تشکیل بدهد، شورای خانواده در ظرف مدت چهار ماه باید به این مسئله رسیدگی بکند. اگردرظرف چهار ماه توانست بین اینها التیام بدهد که بسیار خوب، خیلی جای خوشوقتی است. اگر التیام نمیداد یک گواهینامه عدم سازش صادر میکرد که اینها با همدیگر نمیسازند، اینها زندگیشان با همدیگر جوردرنمیآید. یا اینکه اساسا " حاضر نمیشدند جلسه تشکیل بدهند، دراینصورت هم گواهینامه ای صادر نمیکرد. دریکی از این دوصورت یا گواهینامه صادر نمیشد یا گواهینامه عدم سازش صادر میشد مرد مراجعه میکرد به دفتراسنادرسمی آنوقت میتوانست طلاق بدهد. این یکی از... اما درمورد زن. درمورد زن گفتیم درمورد زن هم این کمیسیون میتواند رسیدگی بکند ببیند واقعا " اگرموارد قانونی برای طلاق زن وجود

دادرداین کمیسیون پس از کوششی که باید بکندکه طرفین را آشتی بدهد، صلحیدهدموجبات ادامه زندگیشان را فراهم بکنداگرموفق نمیشودآنوقت کمیسیون با زگواهینامه عدم سازش میدهد وزن به استنادا ین گواهینامه میتواندمراجعه بکندوطلاق بدهد. اینهم یکی از لوایحی بودکه

س - این اولین باری بودکه پس زن میتوانست طلاق بگیرد

ج - نه، قبلا" هم میتوانست. قبلا" هم درموارد معین قانونی میتوانست به دادگاه.. منتهی میتوانستندبه دادگاه مراجعه بکنند. من به شما عرض کردم که بنظرمن دادگاههای دادگستری نمیتوانستندبه درستی به مسائل عاطفی وخانوادگی رسیدگی بکنند، صلاحیت اینکار را نداشتند، تربیت اینکار را نداشتند، آموزش اینکار را نداشتند. من این کمیسیون را پیش بینی کرده بودم برای خاطراینکه فکرمیکردم اینها به مسائل خانوادگی دوطرف واردهستندواینها میتوانندحتی الامکان یک خانواده ای که درحال تلاشی وانقراض است، اینها را نجات بدهند اینها را نجات بدهندازتلاشی وازبین رفتن. یک مطلب دیگری همدراینموقع پیش آمدوآن موضوع مبارزه با تقلب درموادغذائی ومواردداروئی.

موضوع خیلی موردتوجه همه بودآن بی ترتیبی ها ئی که درکارغذاودوا ومخصوصا" رسیدگیهای طبی بود. آنشبهای متعدد، روزهای متعددبا مسئولین موادغذائی درشهرداری، در وزارت کشوروهمچنین با اطباء ای که مسئولیت اینکار را داشتندکمیسیونی کردیم، جلسه ای کردیم. بالاخره توانستیم یک لایحه ای تنظیم بکنیم برای اینکار. واین لایحه پیش بینی ها ی خیلی دقیق وجدی درمبارزه با تقلب درموادغذائی وموادداروئی شده بود. این لایحه با عکس العمل خیلی خوب مردم مواجه شد. خاطرم میآیدمرحوم جمشیدا علم وهمچنین آقای ما لح برعلیه این لایحه شروع کردندحرف زدن وصحبت کردن.

روزنامه توفیق که همیشه یک روزنامه ای بودکه خب تاثیریک بودوانتقادی بودنسبت به دولت، برای اولین باردرچندین شماره با نشرکاریکاتوروا ینها ازمخالفین اینکار انتقادکردومسخره کردودرواقع مرا تأییدکردوشایداین بیسابقه بودکه یک روزنامه فکاهی به این ترتیب دولت وقدرت دولتی را تأییدکندومخالفین را اینطورمسخره کنند. برای خاطراینکه ما قدم گذاشته بودیم دریکجائی که مردم بهش حساسیت داشتند.

این را هم از تصویب دولت گذراندیم.

خب عرض کنم که حالا مرحله اجرائی اینها پیش میآید که اینها را چطور اجرا کنیم. حقیقتش اینست که من با مواجه با مشکل به اصطلاح مقاومت قضات بودم که مبادا قضات در اجرای این لوایح مقاومت کنند. مسئله تصویبنامه مربوط به افزایش هزینه دادرسی را با شرحی که برایتان عرض کردم حل کردم. رئیس دفتردیوان کشور را عوض کردم، به کارمندان دفتری افزایش حقوق دادم، به این ترتیب آنها را آماده کردم آن داشت اجرا میشد. خب لایحه قانونی خانه های انصاف تا یک حدودی ارتباط پیدا میکرد به صلاحیت دادگاههای دادگستری. آیا دادگاههای دادگستری تسلیم این تنزل وکسر صلاحیت میشدند یا نه. بعلاوه دربعضی از موارد آراء خانه های انصاف بایستی در دادگاههای بخشی که جزو حوزه اش هستند تأیید بشود. اینکه باز احتیاج بود به تأیید دادگستری. آن لایحه مربوط به مبارزه با تقلب در مواد غذائی و اینها آن تغییر در مجازات، تغییر در عناوین جرم همه اینها بود و خب آنهم باز عرض کنم که ممکن بود با مقاومت دادگستری مواجه بشود اجرایش. ضمنا" من در مقررات مربوط به مبارزه با مواد مخدره هم تصرفاتی کردم وقوانین را یک مقداریش را برحسب یک لوایح جدیدی تغییر میخواستم بدهم، مجازات نسبتا" سنگینتر پیش بینی میکردم، در آن موضوع هم.. راجع به شورای خانواده هم که در هیئت دولت تصویب شده بود باز گرفتاری همان مسئله مقاومت مقامات قضائی بود. ولی بهرحال برای تشکیل شورای خانواده بایستی دادگاه تصمیم بگیرد. دادگاه ممکن بود بگوید من متن قانونی در اختیار ندارم و تصویبنامه قانونی را قانونی نمیدانم. اینستکه با وجودیکه از هیئت دولت همه اینها گذشته بود، معذالک بنده مشکل داشتم، احتیاط میکردم. درهمین موقع مجلس باز شد. مجلس که باز شد بنده که نمیتوانستم اینها را ببرم مجلس. اگر میبردم مجلس گرفتاری داشتم. روز از نو وروزی از نو ومعنا نداشت. ضمنا" توی مجلس شروع کردند که آقا شما با تصویبنامه قانونی اقداماتی کردید وچه کردید. خب حرفهائی که مجلسی ها میزدند. البته واقعا" نبایستی دولت جانشین مجلس بشود. اما این درشرایط عادی

است . وقتیکه مناسبات اجتماعی تغییرکرده ، مجلس هم وجودندارد چه باید کرد . من بهشان گفتم خب بودجه مملکتی را چکار میکردید . حالا فرض کنید این قوانین هیچ بودجه مملکتی ... حقوقی که شما میگیرید چکار میکردید . مجبوربودیم که قانون بگذرانیم بهرحال برای بودجه مملکت برای توزیع اعتبارات ، توزیع اعتباراتی که از محلش حقوق شما هـا باید تامین بشود . بالاخره در مجلس سنا مرحوم دکتر متین دفتری یـک کمیسیونی بود ما یک کومپرومـی ای قبول کردیم . تمام تصویبنامه های قانونی که دولت به معرض اجرا گذاشته شده ما آنها را قبول میکنیم و آنها را شما بدهید به مجلس اجرایش هم ادامه داشته باشد و به ترتیب مجلس رسیدگی میکند ما هم قبول میکنیم اجرایش را . اما تصویبنامه های قانونی که هنوز بمعرض اجرا گذاشته نشده آنها را نمی - توانیم کاریش بکنیم . بنده از میان این تصویبنامه های قانونی آنچیزیش را که توانستم اجرا شده یعنی شروع به اجرا شده قلمداد یکنم یکی آن تصویبنامه مربوط بـه افزایش هزینه های دادرسی بود که داشت اجرا میشد و با آن ترتیب دیگر مشکلم حل شـد دیگر . از آن روزیکه دادمش به مجلس دیگر در واقع قانونی بود و اعتبار قانونی داشت دیگر ترسی نداشتم .

یکی هم خانه انصاف بود گفتم مقدماتش را فراهم کردم ، مقدمات اجرا در واقع اجرا ست . اما چیزهای دیگر را نتوانستم . مثلا" لایحه کارگزاران قضائی را نمیتوانستم ، برای خاطر اینکه بهیچوجه نمیتوانستم بگویم که مقدماتش را فراهم کردم . چون واقعـا " یک تغییر بنیادی هم در کار دادگستری بود و خیلی مشکل بود که من این مطلب را بتوانم بقبولانم که شروع کردم به اجرا . چون کارگزار قضائی یعنی یک صنف جدیدی ، بوجـود آوردن . یک صنف جدیدی که یک مقداری از کارهائی که قضات دادگستری میکردند از یـن نظر به عهده آنها ست یعنی تنظیم فایل . و این یک تغییر بنیادی در کار دادگـستری بود و این را مشکل بود من بتوانم بگویم اجرایش را شروع کردم و دادگستری زیربـار برود و مجلس سنا و یا مجلس شورای ملی معارضه نکند . بنده لایحه کارگزاران قضائـی لایحه مربوط به تقلب در مواد غذائی ، اصلاح مقررات مربوط به مجازات متخلفین در -

موادغذائی لایحه مربوط به اصلاح درمجازات متخلفین ازمقررات مربوط به منع استفاده از مواد مخدره وشورای خانوادگی وبعضی ازمقررات دیگری که به تصویب دولت هم رسانده بودم مجبورشدم مجددا " برای تصویب بدهم. درواقع تنها طرح بنده که نجات پیدا کردوتوانستم بعنوان اینکه مصوبه معتبرقانونی است و اجرایش بایستی ادامه داشته باشد دو تصویبنامه بود. یکی تصویبنامه مربوط بود به خانه های انصاف، یکی هم تصویبنامه ای بودمربوط به افزایش هزینه دادرسی.
البته آن تصویبنامه ای هم که مربوط به محاکمه وزراء بودآنرا هم دادم به مجلس. آنرا هم معتبرتلقی کردند. اما آن تصویبنامه را هرگزدرمجلس مطرح نکردندومجلس هرگزتصویبش نکرد. برای خاطراینکه دولتهای بعدی وزراشان تسلیم نشدند که این امتیازرا ازدست بدهندکه بعداززمان وزارت اگربخواهندتعقیبشان بکنند ازمجلس تقاضا نکنند. بدین ترتیب آن تصویبنامه قانونی فقط یک وزیربرطبقش به محاکمه دعوت شدومحاکمه شدوآن سپهبدوثوق بود، و دیگردرموقع دیگرا جرا نشد.
اما خانه انصاف. خانه انصاف که ما به این صورت توانستیم نجاتش بدهیم حالا بایستی اجرایش کنیم. بنده فکرکردم که خانه های انصاف را دریک محلی که نسبتا " مردمش با مسائل شهری آشناتر باشندوازنظر کولتور پیشرفته تر باشنددریک محلی موقتا " دربعضی ازجاها اجرایش بکنیم تا بعدببینیم که چه نتیجه میدهد، نتیجه اش نتیجه مطلوبی اگربودبعدتوسعه اش بدهیم. یکی ازمناطقی که بنظرم رسیداصفهان بود.
آنموقع البته گیلان وآنجاها هم بنظررسیدا ما بالاخره بعدازمشورت ترجیح دادیم که منطقه اول برای پیاده کردن قانون خانه های انصاف اصفهان باشد. عرض کنم که اولا" دستوردادم که قانون خانه های انصاف یک بروشوری ، یک رساله ای رویش تهیه بشود. توضیحات کامل چرا این قانون آمد، چرا تصویب شد، شکلش چیست ، مشخصاتش چیست . خلاصه یک توضیحات کاملی برای فهمش گفتم بایددراختیارهمه بگذاریم.
این جزوه تهیه شدومنتشرکردم ودراختیارهمه قضات گذاشتم چون بهرحال بایستی خانه های انصاف تحت سرپرستی قضات وظایف خودش را انجام بدهد. اینست که قضات بایستی قبل ازهمه کس با تمام این مقررات ، با فلسفه این آشنائی داشته باشند.

این رساله‌ای که تهیه شد کمک کرد به اینکار و همه قضات به فلسفه اینکار و با مقررات اینکار آشنا شدند. بعد چون در نظر گرفته بودم در اصفهان خانه‌های انصاف را دایر کنم مسئول خانه‌های انصاف را ـ یک کسی را بنام مسئول خانه‌های انصاف انتخاب کردم ـ آقای پیشوا بود. آقای پیشوا بود که سابقاً " معاون ثبت اسناد بود و آنوقت دادیار دیوان کشور بود، مرد زرنگ و معتدل و کاربری بود. بنده ایشان را انتخاب کردم بعنوان سرپرست خانه‌های انصاف و آن رساله‌ای را هم که راجع به خانه‌های انصاف بهش اشاره کردم کار ایشان است، ایشان تنظیم کرد. این در دوره اخیر معاون وزارت دادگستری بود. یک زمان هم دادستان تهران شد. بهرصورت ایشان را بنده فرستادم به اصفهان گفتم بروید ببینید چه دهاتی استعداد دارند که ما بتوانیم خانه‌های انصاف را در آنجا دایر کنیم. گزارشی که به بنده داد نه تا ده تا ده را معرفی کرد که اینجاها آمادگی هست و میشود فوراً " خانه‌های انصاف را دایر کرد. مسائل عجیب به شما بگویم اینستکه آقای دکتر پیراسته بمن تلفن کرد که فلانی تو چرا میخواهی نه تا خانه انصاف دایر بکنی؟ میخواهی بهت بگویند بهائی. چون عدد نه عدد مربوط به بهائی‌هاست. گفتم والله من نه تا خانه انصاف نمیخواهم دایر کنم، گزارشی که به بنده رسیده یک تعدادی دهات را معرفی کرده اند و اتفاقاً امروز که رسیدگی میکردیم دیدیم هفت تا ده بیشتر الان نمیشود در آن خانه انصاف ... کمکی میشد نه تا. ولی هفت تا بیشتر نمیشود. این حرفهای مزخرف چیست؟ هرکه هرچه بگویند، بهائیگی است به بنده چه مربوط است کی بهائی است، عدد نه چه ارتباطی با بهائی دارد یا بهائی ندارد، حرف مزخرفی است. منظورم اینست که ملاحظه کنید ببینید تبلیغات چطوری بود که میگفتند فلانی چون عدد نه را در انتخاب دهاتی که بایستی خانه انصاف دایر بشود شماره نه را رعایت کرده بنابراین نسبت به بهائی‌ها سمپاتی دارد. درحالیکه بنده هیچوقت نسبت به بهائی‌ها سمپاتی نداشتم. نه اینکه حالا بخواهم بگویم دشمن شان هستم، نه ـ حالا یک محفلی میگذارند یک عده دوستان دور همدیگر جمع میشوند و الا از نظر دینی برای بنده هیچ اهمیتی ندارد، هیچ اصلاً " اعتباری هم ندارد. بهرصورت

آقای پیشوا از اصفهان برگشت وگزارش را درمورد استعداد محل ها ئیکه خانه انصاف میتواندایرشود به بنده داد. بنده گفتم خب حالا در اینجا شروع کنیم به فعالیت تبلیغاتی ...

روایت کننده ـ دکترمحمد باهری

تاریخ ـ دهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشماره ـ ۱۰

س ـ جلسه قبل صحبت از خانه‌های انصاف بود که قرارشد که امروز ادامه آنرا

ج ـ بله صحیح است . حقیقتش اینست که بنده تسلیم به این مصاحبه شدم و هیچ فکر نمیکردم که دامنه مطالب و اصلاً دامنه مسئله این اندازه وسعت پیدا بکند و شامل یك مطالب خیلی مهمی باشد که ارائه‌اش احتیاج داشته باشد به یك مقدمه‌ای و یك توضیح و توجیه بیشتری ولی خب دیگر حالا جنابعالی زحمت کشیده‌اید و لطف فرمودید و خواستید خاطرات بنده را ضبط کنید بنده هم تسلیم هستم. ولیکن کسانی که میشنوند این مصاحبه را یا بهش مراجعه میکنند بایستی توجه داشته باشند که معنیهمه مسائل که ضمن خاطرات من مطرح میشود مخصوصاً آنچه که مربوط به خودم هست نبایستی اکتفا بشود در درك معنایش به همین مصاحبه . امیدوارم که بتوانم در بعضی از مسائل که مربوط به خودم هست یك اکسپوزه منطقی‌تر ـ کاملتر ـ مفصلتری در اختیارتان بگذارم. خب راجع به خانه‌های انصاف به اینجا رسیدیم که بعد از ـ تصویب گذراندنش و بعد از انتخاب محلهائیکه ابتدائاً بایستی در آنجا خانه‌های انصاف دایر بکنیم لازم بود که در آن محلها شروع بکنیم مردم را آشنا بکنیم و تبلیغ کنیم بهشان ارائه بدهیم که مسئله چی هست. چون موضوع عبارت ازاین بود که در محل‌هائیکه خیال داریم خانه‌های انصاف دایر بکنیم از مردم رأی بگیریم و از مردم بخواهیم که ریش سفید انشان و اشخاصی را که به رأیشان اعتماد دارند برای حل اختلافاتشان ـ این اشخاص را معرفی بکنند . عرض کردم که محل‌های اولیه‌ای که تعیین شد در اصفهان بود و سرپرست خانه‌های انصاف که آقای پیشوائی بود بنده اعزامش داشتم وگفتم این محل‌ها را بازدید بکند ـ معین بکند ـ مشخص بکند بعد که مراجعه کرد و به من گزارش داد و محل‌ها را معلوم کرد آنوقت دستور دادم گفتم بایستی

یك بروشورهائی ـ یك اعلامیه‌هائی ـ یك بیانیه‌هائی به زبانهای خیلی ساده که مردم ده با سوادهایشان بتوانند بخوانند و بفهمند تهیه بکنند و در سطح وسیعی منتشر کنند . وحتی به سر پرست خانه انصاف دستور دادم گفتم اگر لازم باشد یك اشخاصی را از همان دادگاههائی که آن محل‌ها تابعشان بودند بفرستند و مردم را توجیه کنند با مردم صحبت کنند که میخواهیم چکار بکنیم. میخواهیم عدلیه‌ای که در دسترشان نیست در یك شکل جدیدی در دسترسشان بگذاریم و این شکل جدید را بهشان ارائه بدهند و بگویند چه اشخاصی از این ببعد مسئولیت این کار را بعهده خواهند داشت . این کارها انجام شد و انتخابات هم صورت گرفت و طبیعی‌ترین و سالم‌ترین انتخاباتی که ممکن بود بمرحله اجرا گذاشته شد و در هفت ناحیه اعضای خانه انصاف انتخاب شدند

س ـ ناظر بر انتخابات چه مقامی بود ؟ وزارت دادگستری خودش؟

ج ـ بله خود وزارت دادگستری بود ـ هیچ . .

س ـ مثلاً بر یك ده کی میرفت نظارت میکرد که . . .

ج ـ همان معاون وزارت دادگستری شخصاً میرفت . البته وقتی قرارمیشد که در سطح کشور انتخابات انجام شود معاون وزارت دادگستری تقریباً نمیتوانست ولی رؤسای دادگاهها میتوانستند بروند و نظارت بکنند . برای خاطر اینکه خانه‌های انصاف که در حوزه قضائی دادگاه قرار داشتند مسئول آن دادگاه در واقع سرپرست بود و مراقبت میکرد و در قانون پیش‌بینی کرده بودیم که در بعضی اوقات اگر رأی خانه‌های انصاف مورد اعتراض قرار بگیرد یا بیستی دادگاهها بهش ـ به اعتراضش رسیدگی بکنند وحتی بطوریکه خاطرم هست پیش‌بینی کرده بودیم که آراء خانه‌های انصاف بایستی از طرف دادگاهها هومولوگه بشوند ـ در یك شرایط معینی نسبت به بعضی از مسائل . اما این همه احتیاطی که کردیم هیچ احتیاج نبود و بعد برایتان توضیح خواهم داد که با چه ـ به اعتباری اقدامات خانه‌های انصاف مواجه شد که هرگز نسبت به آراءاش اعتراض نشد و در هیچ موردی لازم

نشدهوموکه بشود وحتی خانه‌های انصاف توانستند در حدودی خیلی وسیعتر از صلاحیتشان اختلافات را حل بکنند و مردم هم با رضا و رغبت تسلیم میشدند. بعداً توضیح خواهم داد. بهر صورت انتخابات انجام گرفت نسبت به آن هفت محل و بنده هم رفتم و خانه‌های انصاف که انتخاب شده بود اولین جلسه‌اش را افتتاح کردم در هفت محل. سعی کردم که تشریفات در خانه‌های انصاف خیلی تشریفات ساده باشد. هیچ محلی برای خانه‌های انصاف پیش‌بینی نکردم. گفتم محلی که بیشتر مردم باهاش آمد و شد دارند آن محل ـ محل خانه انصاف باشد. آن خانه انصاف در یک ده لازم نبود هرروز تشکیل بشود. هفته‌ای یکروز هم اگر تشکیل میشد به اختلافات همه مردم رسیدگی میکرد که احتمالاً گفتم در محلهائی که سپاه دانش هست ـ سپاه دانش میتواند مسئولیت ضبط و منشیگری خانه‌های انصاف را بعهده بگیرد. خاطرم هست اولین خانه‌انصافی که دایر کردم و افتتاح کردم در مهیار بود. مهیار یک قصبه‌ای هست نزد یک اصفهان. رفتم در این محل که جمعیتی شاید هزارنفر هم نبود. روی یک سنگی که مردم معمولاً دورش جمع میشدند طرفهای عصر ـ روی آن سنگ ایستادم و نطق افتتاحیه اولین خانه انصاف را ایراد کردم. هیچ فراموش نمیکنم این نطق جنبه مناجات بخودش گرفت. برای خاطری که واقعاً آرزو میکردم و از درگاه خدا میخواستم که این عمل که از روی کمال حسن نیت انجام گرفته بود و موفقیت آمیز باشد و برای اشاعه عدالت در بین روستاها مؤثر باشد. اینست که در این نطق ضمن اینکه اشاره میکردم به مسئله خانه انصاف تمام توجه‌ام به خدا بود و از خدا میخواستم که این کار را توأم با موفقیت بکند و نتیجه‌اش برای مردم خوب باشد. تا اینکه بعدها وقتیکه این نطق را ملاحظه کردم وحتی نوارش را آوردند بمن ارائه دادند دیدم شکل یک مناجات دارد و از آن بابت همیشه یکی خاطره‌های خیلی قشنگ خودم میدانم آن نطقی که آنروز کردم. البته جاهای دیگر هم رفتم درعرض یکی دو روزی که در منطقه اصفهان بودم در جاهای دیگر هم رفتم و خانه انصاف را دایر کردم. البته همه جا با استقبال خیلی شورانگیز مردم مواجه

شدم وعکسهای زیادی گرفتم . مطلبی را بهتان بگویم.خب همه چیز را آدم باید بگوید . حالا شما دارید چیزی جمع میکنید که از روش تاریخ ایران نوشته میشود — یک نکتههائی شاید ذکرش خیلی مهم بنظر نرسد اما ممکن است نتیجه بگیرند . بنده وقتی که حضور شاه شرفیاب شدم وگزارش افتتاح خانههای انصاف را دادم آلبومی هم از عکسهائی که مربوط به پذیرائی و افتتاح و آن شور و شوق مردم که همه هم زنده باد شاه میگفتند — ارائه دادم . بهرصورت فکر میکردم شاه خوشحال میشود اما شاه مثل اینکه ازاینکه یکنفرغیراز خودش اینهمه مورد استقبال قراربگیرد خیلی مثل اینکه خوشوقت نشد . اینرا ضمناً بهتان عرض کنم . بعداً که صحبت میکردیم گفتند همینطور است — اصلاً تو بیخود نشان دادی این عکسها

س— (؟) گفتند ؟

ج — بله — خب مردم با وزیر آمده بود و یک کاری بود که مورد توجه مردم بود . خب مردم خوشنشان میآمد از خانه انصاف. برای اینکه ملاحظه کنید عدالت جزئی— اجرای عدالت جزئی از حکومت است . در هیچ سیستمی اجرای عدالت خارج از حکومت قرارنمیگیرد . بر سادهترین شکل حکومت اولین وظیفه حکومت اجرای عدالت است . خب عوامل اجراء عدالت معمولاً از تهران گسیل میشدند برای شهرستانها همیشه . حالا همشان تهرانی نبودند ولی بهرحال از تهران گسیل شده شناخته میشدند و مثل اینکه تحصیل تهران بود . اجرای عدالت در شهرستانها مثل اینکه یك وسیله تحصیل تهران شناخته میشد . اما در استقرار خانههای انصاف این دیگه مسئله تحصیل تهران نبود خود مردم خودشان — خود همان ریش سفید محل که شاید هرگز شهر هم ندیده بود — او حل میکرد اختلافات همدهیهای خودش و هم مزرعه خودش را . بعد زائد ازمی که تا آنموقع به اینها حکومت میکرد و دستور میداد و در بعضی از اختلافات هم حکمیت میکرد از این ببعد باید مجری دستورات خانه انصاف باشد . این خیلی مهم بود خیلی اهمیت داده شد . اینکه عرض کردم مسائل بایستی توضیحات زیاد داده بشود خب ملاحظه میکنید

می بینید که جهات متعدد در این چیزها وجود دارد که البته بایستی آدم قبلاً خودش را آماده کرده باشد ــ یادداشتهایش وجود داشته باشد یا اینکه بیشتر به حافظه‌اش مراجعه کند تا بتواند این چیزها بنظرش برسد . یك مطلبی که در مسئله خانه‌های ــ انصاف برای من جالب بود و بهش توجه داشتم قبل از تشکیلش و بعداً هم دیدم این توجه بجاست اینست که بدین ترتیب من میخواستم تراوشات وجدان عدالتخواهی جامعه ایران را بدین صورت جمع بکنم . ببینیم در هرمسئله‌ای رأی آن مردم ساده آن مردمی که هیچ فکرشان کمپلیکه نشده ــ تحت تأثیر محیط قرار نگرفته‌اند نسبت به مسائل رأیشان چی هست ــ عدالت را چطور در یك مسئله معینی تشخیص میدهند من میل داشتم که بدین ترتیب بلکه بتوانم یك کری جمع بکنم و شاید بعداً بتوانم اساساً مبانی و حقوق مدنی ایران را اصلاح بکنم ــ تصحیح بکنم

س ــ　قرار بود صورت جلسه داشته باشند اینها که

ج ــ　بله بله ــ عرض کنم که یکی دوماهی از کار خانه‌های انصاف گذشت وگزارشاتی که بمن رسید دیدم گزارشات خیلی خوبی است . سازمانهای دیگر هم گزارش داشتند و بآنها هم گفتم بی غرضانه خواهش میکنم هر اطلاعی پیدا میکنید بمن بگوئید . اطلاعاتی که رسید همه اطلاعات خوبی بود . همه با وجود یکه ابتدای کار بود و شاید هنوز چرخشان کاملاً بحرکت نیافتاده بود ــ چرخ خانه‌های انصاف و دور نیافتاده بود معذلك اطلاعاتی که میرسید ــ نتایجی که میگفتند امید بخش بود . این که من تصمیم گرفتم گفتم که بایستی بعد از عید یعنی ابتدای سال ۱۳٤۳ تمام خوزستان در زیر انتخابات بشود . البته امیدم این بود که یك روز معینی در تمام مملکت خانه‌های انصاف تجدید انتخاب بشود و همه در یك روز اعضای خانه‌های انصاف را در تمام دهات تشکیل بدهند . اما اول در نظر داشتم که بتدریج در ظرف یك مدت نسبتاً کوتاهی در همه مملکت خانه‌های انصاف را دایر بکنند بعد که یك مدتی به چرخ افتادند براه افتادند آنوقت این انتخابات عمومی در یکروز انجام بگیرد که دیگر در فصلهای مختلف، در سالهای ــ در تناوبهای مختلف این انتخابات

انجام بگیرد . ولی خب البته دولت ما آخر سال استعفا کرد و دیگر به ادامه انتخابات خانه‌های انصاف در خوزستان آنطوریکه طرح کرده بودم نرسیدیم. دولتهای بعدی بتدریج در ظرف چند سال خانه‌های انصاف را در سطح مملکت افتتاح کردند البته آنهم نه بصورت کامل بلکه در بعضی موارد آمدند چند ده را درهم ادغام کردند و یک خانه انصاف مشترک درست کرده بودند . ولی بهرحال این یک نهاد قضائی نو ـ اوتانتیک بدون الهام از خارج بود که بوجود آمد و خوشبختانه بعد از من هم ادامه پیدا کرده بود . اینکه میگویم خوشبختانه برای خاطر اینست که در مملکت ما این عادت هست یک سنتی را که یک کسی میآید میگذارد دیگران با چشم خوب بهش نگاه نمیکنند ولیکن خب این خانه‌های انصاف غیراز آن بود . و شاید در ادامه این خانه‌های انصاف شخص شاه خیلی مؤثر بود . برای اینکه خاطرم میآید بمن گزارش دادند که وزیر دادگستری بعدی درصدد بود که این نهاد را بهم بزند در همان بیست و چهارماه اولی که آمده بود . و هم در اصفهان هم مثل اینکه خیال داشت بهم بزند . ولی گزارش شده بود به شاه و شاید خود من هم در یک جلسه‌ای که با شاه ملاقات داشتم این مطلب را اشاره کردم شاه یادداشت کرد و البته به صحبت تنهای من قناعت نکرد معلوم بود گزارشات دیگر هم بهش و دستور داد و بعد از دستور شدیدی که شاه داد وزیر دادگستری بعدی منصرف شد از این کار و خانه‌های انصاف حیاتش ادامه پیدا کرد . گزارشاتی که سالهای بعد میرسید معمولاً مسئولین خانه‌های انصاف چون با من ارتباط داشتند میآمدند و گزارش میدادند . خیلی نتیجه‌اش امیدوارکننده بود . اولاً دهات یعنی دهاتیها ـ کشاورزانی که در یک ده زندگی میکردند کاملاً اداپته شده بودند به خانه‌های انصاف . اختلافاتشان را مراجعه میکردند به خانه های انصاف و خانه‌های انصاف هم دیگر اکتفا به صلاحیتشان نمیکردند ـ حتی خارج از حدود صلاحیتشان هم اظهار نظر میکردند و اظهار نظرشان هم دیگر محتاج به هومولوگه کردن دادگاه نبود و طرفین قبول میکردند

س ـ　در چه وسعتی این تأسیس یافت این خانه‌های انصاف ـ در تمام مملکت و دهات

ج ـ　خب بتدریج بله بله ـ دیگر این اواخر تقریباً در تمام مملکت بود و حتی شنیدم مثل اینکه این انقلابیون که همه چیز را بهم زدند خانه‌های انصاف را ابتدای کار که در ایران بودم شنیدم اینها نگه داشتند خانه‌های انصاف را بهم نزدند . عرض کنم اینکه بهتان اشاره کردم و متذکر شدم که در نظر داشتم آرا" خانه انصاف را بعنوان یک وسیله‌ای برای دستیابی به مجموعه وجدانهای قضائی و عدالتخواهی مردم بکار ببرم یک مثالی برایتان میزنم. که ببینید تاچه‌حد در این موضوع من حق داشتم . به بنده گزارش دادند که یک خانه انصافی در جنوب یک رأی داده خیلی جالب . مسئله این بوده است که میدانید یکی از عادات اتیکه در جنوب ایران هست اینست که باز می‌پرانند . باز پرواز میدهند برای شکار . این هرکسی که باز پرواز میدهد این بازش یک فضا دارد که نسبت به این فضا حق دارد ـ اختلافی راجع به دو نفر پیش میآید که نسبت به این مسئله پرواز باز اختلاف پیدا میکنند . اگر واقعاً" خانه‌انصاف نبود و اینها به دادگاه مراجعه میکردند این را دادگاه مسخره میکرد ـ این حرفها چی هست ـ از حق قضای ـ حق فضا برای پرواز باز معنا ندارد . اما یک واقعیتی هست اشخاصی که باز دارند و پرواز میدهند بهرحال در یک محدوده معینی یک حریمی دارند و یک حقی دارند نسبت به این فضا برای پروازشان . خانه انصاف نسبت به این مطلب رسیدگی میکند و حق میدهد و کسانیکه مزاحم استفاده از این حق شدند آنها را محکوم میکند و دعوت میکند که باید حق شخصی را که باز پرواز میدهد واین در یک شرایط معینی هم هست، بایستی این را رعایت بکنند . شما ملاحظه بکنید این در قانونی مدنی نیست همچین چیزی ولی بهرحال در زندگی جنوب ایران پرواز باز یک واقعیتی است . خب اگر اشخاصی میتوانند باز پرواز بدهند بایستی یک حقی هم داشته باشند روی آن فضائی که باز پرواز میکند . بازشان باید مصون بماند . و خانه انصاف این رأی راداد و این موجب شد که یک امنیتی برای اشخاصی

که باز پرواز میدهند بوجود بیاید و در روابط آنها با اشخاص دیگر بالاخره یک نظاماتی یک قوانینی یک چیزی بهر صورت مراعات بشود ۰ مسائل از این قبیل زیاد به بنده گزارش میدادند و بنده از این بابت واقعاً" خیلی خوشوقت بودم . این بود خانه انصـــــاف و حرکتی که بنده در دادگستری بدین مناسبت بوجود آوردم . البته مبنـــــای این ــ اصلش این بود که احساس میکردم دادگستری جایش در بسیاری از نقاط ایـــران خالی است یعنی فضای ایران از نظر قضائی در بسیاری از موارد خالی است و لازم بود که این فضای خالی به یک صورتی پر بشود و بهترین فرمی که بنده فکر کردم همانطورکـــه توضیح دادم این خانههای انصاف بود . عرض کنم در دورهای که بنده در وزارت دادگستری بودم اجازه بدهید که بنده کارهائی که توی دادگستری انجام دادم بطور خلاصــــه آنچه که باصطلاح حافظهام اجازه میدهد برایتان نقل بکنم بعداً" می پردازیم به دوره سوم کابینه مرحوم علم و خصوصیات دولت و در دوره سوم ــ و مخصوصاً" انتخاباتــــی که انجام شده ــ مجلس باز شده ــ روابط دولت و مجلس و افقی که راجع به حکومت آینده ایران داره افتتاح میشود ــ اینها را برایتان شرح بدهم.

بنده بعد از اینکه توانستیم یک تفاهمی با قضات بوجود بیاوریم و سوء تفاهم هائیکه بعضـــی از افراد بوجود آورده بودند ــ آن سوء تفاهم ها مرتفع شد و بعد از اینکه توانستیـــــم یک اطمینانی برای ترمیم حقوق قضات خودم داشته باشم و این اطمینان را به قضات بدهم و بعد ازاینکه توانستم که کارمندان اداری را راضیتر بکنم و خشنودتر کنم و در مقابل کـــار بهتر و کار بیشتر یک پاداشی بهشان بدهم ــ پاداش نسبتاً" خوب ــ یک محیط مناسبی در دادگستری بوجود آمد . مخصوصاً" طرحهائی که بنده ارائه داده بودم این طرحهـــا طرحهائی بود کـــه متجددیـــــــن دادگستری مورد استقبالشان قرارگرفته بود . بنده در مسئلـــه دادگستری یک توجه مخصوصی به تربیت قضات داشتم. بنده چون خودم معلم حقوق بودم و نسبتاً" بطورعمقی مسائل علمی قضائی را بهش توجه میکردم این بود که نگران باصطـــــلاح

دانش قضائی در میان قضات بودم . بنده ملاحظه میکردم میدیدم که اساساً نسبت به مطالعات قضائی و نسبت به توجه به تئوریهای قضائی و پیشرفتهائی که تئوریهای قضائی در دنیا میکند دادگستری ما بی اعتنا هست

س— هیچ آماری داشتید که این قضات تحصیلاتشان — مثلاً همه لیسانس داشتند — لیسانس دانشگاه تهران

ج — بله — همه لیسانس داشتند — همه لیسانس دانشگاه تهران داشتند . بندرت کسی دکترای خارجی داشت

س— کمتر از لیسانس چی ؟

ج — چرا — کمتراز لیسانس هم کسانی بودند که ۰۰ال دورههای گذشته بودند حالا حضورتان عرض میکنم. یکی دونفر هم دکتر تحصیل کرده بود که یکیش دکتر انگلستان بود و دکترای مال فرانسه هم دکترهای دولتی نبودند . بهرصورت استخدام قضات هم در شکل خیلی نامطلوبی جریان داشت . آگهی میکردند یك عده میآمدند اسمشان را مینوشتند و بعد هم اینها را شش ماه هفت ماه میگفتند باید کارآموزی بکنید . کارآموزی هم یعنی ولگردی در اطاقها و در دستگاهها بود و چیزی یاد نمیگرفتند — خیلی کم. بنده که این وضع را دیدم خیلی خب البته آگاه هم بودم نگران شدم برای وضع آینده عدلیه وضع آینده دادگستری . مضافاً باینکه تعداد قضات هم کم بود . بنده برای خاطراینکه سطح علمی قضات و عرض کنم سطح مهارت آنها را در آنموقع برایتان عرض بکنم کافی است بهتان بگویم که گاهی اوقات این قضات جوانی که مستنطق میشدند چون مستنطق در واقع شغلهای اولی بود که به قضات جوان واگذار میکردند . و دادیار بودند — دادیارکسی که استخدام میشد در دادگستری و قاضی شناخته میشد شغل اولیاش دادیار بود . اینها از نزدیك شدن به جسد میترسیدند . یعنی دادیارها کسانی هستند که دائماً در مقابل اکسید انها در مقابل جنایات — در مقابل آدم کشیها قرارمیگرفتند و اینها نزدیك به جنازه نمیشدند می ترسیدند . اصلاً نمیتوانستند نگستا و صورتجلس را طوری

تنظیم بکنند که مشخصات جسد یك عـــــدد (؟) را در صورتجلسشان منعکس بکنند . بنده در دانشکده حقوق نمیتوانستم آنموقع نفوذی داشته باشم که دانشکده حقوق وضعش را عوض بکنم و بهتر دانشجو تربیت بکند و شاید هم بهتر از آنهم نمیشد آنموقع . اینست که اعلام کردم از این ببعد قضات ــ کسانی که میخواهند در آینـــده قاضی بشوند بایستی یك دوره کارآموزی نسبتاً طولانی طی بکنند . این دوره کارآموزی را که بعد شرح میدهم در چه شکلی تدوینش کردم ــ نظر خودم این بود که سه ســـال باشد . ولیکن معاون اداری بنده و چند نفر دیگر آمدند گفتند که آقا سه سال ــ عدلیـه که نمیتواند معطل شود قاضی ما احتیاج داریم . هرچی بهشان گفتم که آن چیزی هـــم که شما حالا استخدام میکنید قاضی نیست . بهرحال اگر سه سال کار صحیح بکنیـــد آدمهائی که میآیند بیرون بلافاصله قاضیهای خوبی هستند . ولی اصرار کردند به بنـده تسلیم شدم که دوره کارآموزی دوسال باشد . چون درصدد بودم برای دادگستری کارگذار قضائی هم بوجود بیاورم اگر خاطرتان باشد راجع به کارگزار قضائی کسانیکه قایل دعـــاوی و اختلافات را تهیه میکنند خیال داشتم که کارگزار قضائی را هم بوجود بیاورم. از طـرف دیگر متوجه نوشتـــــهها سردفترها هم بودم که اینهاهم بسیارشان آدمهای بیسوادی بودند بهرحال فکر ثبت اسناد هم بودم . خب ثبت اسناد هم میدونید یك کاری هست که جنبـه قضائی دارد . نظرم این بود که این دوره کارآموزی را یك دوره عامی بکنم برای تمام ایـــن مشاغل و قضایاــ فکرم این بود . ولی البته آنموقع چون هنوز قانون مربوط به کارگزاران قضائی تصویب نشده بود و فکر دیگری که داشتم مشاغل قضائی را ارتباط بدهم با مشاغل ثبتـــی هنوز عملی نشده بود این است که ناچار اکتفا کردم به کسانیکه میخواهند در آینده قاضـی بشوند این دوره کار آموزی را . اشخاصیکه میخواستند قاضی بشوند باید یك دوره دوساله کارآموزی را طی بکنند . این دوره کا رآموزی بر طبق برنامهای که تنظیم کردم شامل دو قسمت بود . یك قسمت عملی بود یك قسمت نظری . در قسمت عملی مثل گذشته قضات آینـــده را بنده رها نمیکردم در دادگستری بلکه این دوسال را برایشان برنامه تنظیم کرده بودم کـه هر مدتی در کجا باید بروند و کارآموزی بکنند و یك دفتری فراهم کرده بودم که بایستـــــی

سرپرست آن قسمت که اینها میروند تحت نظر آنها کار میکنند ملاحظاتشان را بنویسند . و در آخرین روزهائی که آن دوره را دارند طی میکنند باید امتحان بدهند . امتحان معینی بدهند . تمام سوراخ و سنبههای دادگستری ــ تمام سوراخ و سنبههای حتی ثبت اسناد را قرار بود که این کارآموز ببیند از جمله جاهائی را که این کارآموز بایستی ببیند و بالاخره یك آزمایشی هم ازش بشود پزشك قانونی بود . مخصوصاً پزشك قانونی را خواستم گفتم که اینها را میبرید سر جنازه ــ مخصوصاً هم باید طوری بشود اینها ترسشان ریخته بشود واز جنازه نترسند . اینها متأسفانه میترسیدند از جنازه گفتم مسئله مسمومیت ــ مسئله عرض کنم که خودکشی ــ مسئله ضرب و جرح ــ مسئله قتل بوسیله تیر یا چاقو اینها همه نمونههای مختلف را بهشان ارائه بدهید و یك کور تهیه بکنند اصلاً درس قرارشد تهیه بکنند . در همه قسمتها همین طور بود . قسمتهای حتی نظری این اقد اماتیکه در آن قسمت میشد بصورت یك جزوهای تهیه میشد و این جزوه راعملاً به اینها میآموختند و ازشان امتحان میکردند . سریك مسئلهای که تا آنموقع هیچکس بهش توجه نداشت مسئلهاجرای احکام بود . اجرای احکام که دادگستری حکم صادر میکند نتیجهاش همان حکمی است که باید اجرا بشود دیگر.

خاطرم هست که مسئول اجرای دادگاه شهرستان تهران که مرد مطلعی بود او برای این کار جزوهای تهیه کرد و طی این جزوه تمام اشکالاتی که درعمل پیش آمده بود یك یك به این کارآموزها ارائه داده بود و کارآموزها را هم بعد امتحان کرده بودند ازشان و خیلی با موفقیت ..... البته تعداد کارآموز هم زیاد نبود درهرقسمتی برای اینکه دوسال بایستی تمام این قسمتها را کارآموزها ببینند و تعدادی که آنسال ما تحویل دادیم به قسمتهای مختلف دادگستری شاید کمتر از دویست نفر بودند وخب دویست نفر را شما تقسیم بکنید بین این قسمتهای مختلف خب در هر قسمتی در آن دوره معین ده نفر پانزده نفر شش نفر هشت نفر بیشتر نبودند . عصرها هم اینها قراربود که در کلاسهای درس حاضر بشوند وخود قضات مسائل را از نظر تئوری به بچهها بیاموزند . یکی از

درسهائی که جدید بود و بنده در دوره تئوری این کارآموزی گذاشتم آداب قضائی بود . که قاضی بایستی صاحب چه مشی باشد برای اینکه مشی قاضی و اتیکی که بایستی رعایت بکند در کار قضائی خیلی اهمیت داشت . و یکی از قضات قدیمی را که شخص با فضل و با سوادی بود برای این کار انتخاب کردم و درس خیلی قشنگی برای اینها تنظیم کرد و اینها را متوجه کرد که بایستی با چه کمپورتمونی کار قضائی را ادامه بدهند . هیچ فراموش نمی‌کنم در نتیجه تلقینات همین درس بود که یکروز یك سرپرست اکسوسیون این بچه‌ها آمد پیش من و بمن گفت که این بچه ها از ما می‌پرسند فردا که قرار است با هم بیرون از شهر برویم لباسمان باید چطور باشد ــ آیا فردا هم بایستی لباس تیره بپوشیم ؟ آیا فردا هم بایستی کت و شلوار بپوشیم و کراوات بزنیم یانه؟ چون بنده سعی داشتم تمام وقت این بچه‌ها را بگیرم. از صبح تاشب میخواستم که وقت روزهای تعطیل شان را هم بگیرم که کاملاً واقعاً ساخته بشوند برای کار قضائی . از جمله تدابیرم همین بود که ایام تعطیل هم سرپرست برایشان تعیین میکردم میگفتم بروند پیك نیك و کسی که وزیر دادگستری بعد از من شد در کابینه

س ــ عاطفی

ج ــ نخیر بعد از من در کابینه شریف امامی ــ نجفی ــ این در آن جریان سرپرست محصلین از طرف من تعیین شده بود که و این آمد بمن گفت اینها از من می‌پرسند که با چه لباسی برویم. این اندازه اینها دیسیپلینه شده بودند . البته این دیسیپلین توأم با یك سختگیری بود . برای اینکه از صبح بایستی می‌آمدند اینها تا آخر وقت اداری کار آموزی عملی میکردند . عصرش هم از ساعت ۴ بایدمیآمدند سرکلاسها و درس میخواندند و میگفتند تو راه هم که داریم میرویم‌باید درسها را بخوانیم ــ یا اتوبوس‌هم که بخانه‌شان آمد و شد میکنند درسها را بخوانند . البته حقوق ابتدائی اشتغال قضائی بهشان پرداخت میشد قاضی شناخته نمیشدند اما حقوق ابتدائی شغل قضائی را برایشان قرارداده بودم که از نظر معیشت و از نظر زندگی در شرایط نا مساعدی نباشند در عین حال که تحصیل میکردند ولی حقوق ..

س ــ　حقوق ۴۰۰ تومان ؟

ج ــ　نخیر ــ در این اواخر در حدود ۹۰۰ تومان شده بود بعد از اینکه بنده از افزایش هزینه دادرسی استفاده کردم حقوق اینها به نزدیک ۹۰۰ تومان رسیده بود ــ یک کمی هم از ۹۰۰ تومان بیشتر بود . ولی البته سختگیریهای من خیلی برایشان سنگین بود . خاطرم میآید بعد از اینکه استعفا کردم ــ دولت استعفا کرد ــ دو سه روز بعد آمدند بمن گفتند که همین توی جلسه کارآموزی یک کسی بلند شده گفته دوره خفقان تمام شد و دوره سختگیری تمام شد . ولی عجیب است همین آدم اسمش بشیری بود یکی از قضات خوب بود . همین آدم یکسال بعد آمد توی منزل ما و به اتفاق مرحوم اسماعیل رائین بود آمد دست مرا بوسید . گفت بهترین برنامه‌ایکه برای تربیت ما تدوین شده بود آن برنامه بود و حالا که ما این برنامه را تمام کردیم توی عدلیه آمدیم میبینیم سربلندیم ــ میبینیم از قضات قدیمی آماده ترهستیم برای این کار قضاوت . میبینیم از قضات قدیمی در عدلیه بیشتر خودمان را آماده برای اجرای عدالت میبینیم و بهتر میفهمیم ــ بهتر درک میکنیم و این مطلب برای خودمان تنها معلوم نیست بلکه برای همه مکشوف است . اینستکه همین آدمی که روزی که من رفتم گفت دوره سختی . . .

س ــ　اسم اولش چی بوده این بشیری؟

ج ــ　بشیری؟ نمیدانم . نه این آن بشیری که میگویند پاریس هست نیست . یک جوانی بود سید حسین بشیری ــ قاضی دادگستری بود و خیلی قاضی خوبی هم بود . بهرصورت این دوره ــ دو دوره به این منوال قاضی در دادگستری تربیت شد و بدون مبالغه بایستی بهتان عرض کنم این روزهای آخر اگر دادگستری مایه‌ای داشت همین ها بودند

س ــ　هر دوره چند نفر بودند ؟

ج ــ　صد نفر ــ ۱۲۰ نفر ــ ۱۵۰ نفر . بهرحال درحدود دویست ــ دویست و پنجاه نفر محصول این سیستم کارآموزی بودند . بعداً" زدند" بهم . درک نکردند یا فکرکردند مثلاً" قاضی زودتر بخواهند داشته باشند هیچ نفهمیدند وعرض کنم که این عده‌ای که روی

این مته تربیت شده‌اند در حدود دویست و پنجاه نفر بودند اینها در واقع حیات دادگستری دست اینها بود اینها بودند که بهتراز همه کس مسائل دادگستری را می‌فهمیدند بهتراز همه کس مردم بهشان اعتماد داشتند وعمل میکردند . برای اینکه خاطرات خودم را راجع بـــه دادگستری نسبتا" کاملتر عرض کرده باشم اشاره به یکی دوتا پروســـــه میکنم. مثل اینکه مجلس هنوز افتتاح نشده بود ــ نخیر ــ در اواخر تابستان سال ١٣٤٢ یك جنایت بزرگی در تهران اتفاق افتاد . یك بچه خردسالی شش‌هفت ساله‌ای را عرض کنم که گرفته بودند برده بودند انداخته بودند توی چاه و خفه کرده بودند . و در روزنامه‌ها جنجـــــــال بزرگی بود در باره اینکه کی این کار را کرده و چرا زودتر کشف نمیشود و چرا زودتر محاکمه‌نمیشوند . یك پسری بنام پرویز ــ عرض کنم که حالا باشد تا اسامی را نمیدونم شاید اشتباه بکنم اینست که صرفنظر میکنم. بهرحال یك بچه پانزده شانزده ساله‌ای دستگیر شده بود که او در این جنایت دست داشته ــ وارد بوده . اما البته این پسر یك شخص دیگری را معرفی میکرد بنام غـــــرائی ــ ولی گفت که این شخص این پرویزغرائـــــی در این کار با من شارکت داشته و آمده و با هدایت من او را از توی مدرسه برداشته و رفته و سرچاه و بهش عمل شنیعـــی انجام داده و بعد خفه اش کرده و انداخته‌اش توی چاه . من توی روزنامه هم ــ روزنامه‌ها هم این مطالب را مینوشتند و خب مردم را هم با یك حرارت زیادی دنبال این کار . . . حق هم داشتند . هیچ خاطرم نمیرود رفته بودم ظهر تصادفا" منزل و پهلوی مادرم ایســـتاده بودم و صحبت میکردم زنگ تلفن صدا کرد . تلفن را برداشتم و یك خانمی پشت تلفن بود شروع کرد بمن فحش دادن . گفت شما وزیر دادگستری هستید و این بچه را کشته انـــــد قاتلش را هنوز اعدام نکرده‌اید . گفتم خانم قاتلش کیه ؟ گفت آقا تو روزنامه‌هاهم نوشتنـــد گفت اگر خارج بود تمام شده بود کار . گفتم خانم شما خارج بودید؟ که این حرف را میزنید . روزنامه برداشته یك چیزی نوشته این مطلب معین نیست ــ شخص نیســـت بهرحال ما که از پا ننشسته‌ایم . خلاصه فحش مفصلی داد و گوشی راهم گذاشت . خلاصه شب عصری در همانروز یا روز بعد در هیئت دولت بودیم و دیدم که در دولت هم نگرانی

شدید اظهار میشود . آقای دکتر پیراسته و فرماندار نظامی نصیری آمدند و میخواهند در صلاحیت دادگاههای نظامی با یك تصویبنامه قانونی تغییری بدهند و رسیدگی به این جرم را در صلاحیت دادگاههای نظامی قرار بدهند که دادگاه نظامی‌زود این پرویز غرائی که بنظر خودشان متهم است بگیرند و محاکمه بکنند و اعدام بکنند . بنده وقت که این جریان را دیدم خیلی ناراحت شدم از اینکه این کار مربوط به وزیر دادگستری است و وزیر کشور و فرماندار نظامی آمده‌اند . بنده آنجا اعتراض‌کردم گفتم آقا چه خبر است ـ کار از مسیر خودش داره خارج میشود . مرحوم علم گفت مگر شما توجه نداريد که افکارعمومی چقدر منقلب هست و چقدر زشته مجازات این جنایت است؟ گفتم چرا . اما خب بایستی جانی معلوم بشود ـ تسلیم دادگستری بشود و دادگستری هم رسیدگی کند . این کار کار پلیس‌است . پلیس قبلاً بایستی کشف‌بکند بدهد به دادگستری دادگستری تحقیق میکند و تشکیل دادگاه بدهیم و محاکمه‌اش کنیم . اگر مقصر شناخته بشود . گفتند بله آخرش اگر . گفتم معلوم است . مقصر نباشد کسی را اعدام نمیکنند کسی را مجازات نمی‌کنند . خب از طرف وزیر کشور و از طرف نصیری اصرار بود بر اینکه این مطلب در صلاحیت دادگاه نظامی قراربگیرد . بنده با شدت مخالفت میکردم. گفتم که آخر این معکست این آدم دیوانه باشد شما اصلاً مثل اینکه ـ این آدمی که توی روزنامه‌ها نوشته شده این را باید اعدامش بکنیم حالا چون از طریق بنده از طریق دادگستری نمیشود از طریق فرماندار نظامی و دادگاههای فرماندار نظامی میخواهید انجام بدهید و این صحیح نیست. مرحوم علم گفت که شما نگرانی مردم را مگر نمیبینید؟ برای اینکه این نگرانی مردم را رفع بکنیم هیچ اشکال نداره این وسایل را تشبث بکنیم. بنده به ایشان عرض‌کردم که خب‌شما برای رفع نگرانی مردم میخواهید این کار را بکنید؟ گفتند بله . گفتم که اگر این کار درست نبود ـ این آدم قاتل نبود بعداً معلوم شد که بیگناه بوده خب مردم باز هم نگران میشوند دیگر . امروز مردم ناراحتند برای خاطر اینکه یك بچه شش‌هفت ساله‌ای را خب خفه کرده‌اند انداخته‌اند تو چاه . فردا مردم نگران

میشوند برای اینکه شما یك جوان بیست و یکی دوساله ناحق اعدام کردید . نگرانی مردم آنروز بیشتر است. آنروز جواب چی میدهید ؟ گفتم امروز هنوز میتوانید به مردم بگوئید تحمّل کنید تا کشف کنیم واقعیت را ــ برایمان محرز بشود ببینیم واقعاً این آدم یاهست کس دیگری این کار را کرده. ولی آنروز اگر خلاف واقع بود چه میکنید؟ اینجا این حرف را که زدم مرحوم علم قلم خود نویسش را گذاشت زمین گفت درست میگوید فلانی و کسی که در این جریان مرا تأیید کرد دکتر خوش بین بود . دیگران ساکت بودند . دکتر خوش‌بین گفت فلانی درست میگوید . نخست وزیر بمن گفت خب پس بنابراین خود شما باید در شهربانی اینکار را ــ تعقیب اینکار را بعهده بگیرید . گفتم بهرحال ریاست عالیه پلیس قضائی هم به عهده وزیر دادگستری است . اینکه عملاً من دخالتی نمیکنم اما چشم میکنم اینکار را . بله عرض‌کنم که میخواستم این همیك اپیزودی بود . البته بعد رفتیم و تعقیب کردیم و خوشبختانه معلوم شد که این جوان نبوده . پسر کثیفی بود ــ جوان کثیفی بود البته اگر این داستان خود این مطلب را اگر بخواهیم صحبت روش بکنیم برای اینکه پشت سرش یك پیش‌آمدهای دیگر شد و چیزهای دیگر اتفاق افتاد و اینها ــ که آنها هم جالب است اما حالا بنده دیگه سر شما را . . .

س ــ کی کابینه علم کارش خاتمه پیدا کرد؟

ج ــ کابینه اعلم یا این جوان ؟

س ــ نخیر

ج ــ کابینه علم که هفدهم اسفند ۱۳۴۲ تمام شد دیگر استعفا کرد .

س ــ خب یك مقدمه بفرمائید که انتخابات . . .

ج ــ بله ــ عرض‌کنم که مسئله دیگه ــ مسئله تعقیب شهردار تهران بود ــ آنرا نمی‌خواهید؟ آن را علاقه ندارید؟

س ــ چــرا

ج ــ بهرحال این طول میکشد ــ شما هم مثل اینکه عجله دارید به مسائل دیگر والا آنرا هم برایتان بگویم

عرض کنم که میدانید که شهرداریها عموماً تحت نظر وزیر کشور است، ولی خب شهردار تهران صاحب یک شخصیتی هست که گاهی اوقات اساساً اعتبارش بیش از خود وزیر کشور هم هست . در آنموقع وزیر کشور پیراسته بود ــ شهردار تهران هم احمد نفیسی بود . احمد نفیسی خودش یک شخص معتبری بود و از نظر اجتماعی صاحب ارتباطات زیادی و داعیه خیلی بالا هم داشت بدش هم نمیآمد یکوقتی برای نخست وزیری هم کار بکند . خب پیراسته میخواست این شخص مطیعش باشد . این شخص هم حاضر نبود اطاعت ازش بکند . بهرحال پیراسته دنبال این بود که از این یک خرده گیریهائی بکند . ظاهراً پیراسته موفق شده بود که یک نوارهائی بدست بیاورد ــ نواری بدست آورد که سرویسهای این سرویسهائی بودند که رشوه میگرفتند ــ سرویسهای شهرداری رشوه میگرفتند در انجام کارهایشان . مثلاً یک مقاطعه کار شهرداری که خب تمام کارهای شهرداری را در اختیار داشت البته با تأیید نفیسی هم بود نواری ازش پیراسته ارائه داد که این پیشنهاد کرده بود به مدیر کل وزارت کشور که سرپرست ساختمانها و اینطور چیزها بود که بایستی تأیید کند صورت وضعیت‌ها را رشوه بدهد .

س ــ آنموقع در تهران شایع نبود که نواری بوده که ایشان مثل اینکه مطالبی راجع به اعلیحضرت گفته بوده و یک همچین چیزهائی نبود ؟

ج ــ نخیر ــ نخیر این چیزها همش ساختگی بود

س ــ ولی شایع بود

ج ــ بله ــ خیلی حرفها زدند گفتند احمد نفیسی راجع به انتخابات جزء مؤسسین کنگره آزاد زنان و آزاد مردان بوده ــ این راجع به انتخابات رفته به آمریکائیها صحبت کرده و این حرفها سبب شده که تعقیب بشود . تعقیب آنچه که مربوط به بنده بود و مربوط به دادگستری بود بهیچ وجه ارتباطی با این مسائل نداشت . این مسائل آیا واقعاً ایشان با سفارت آمریکا ارتباط گرفته بود و اسرار انتخاباتی را گفته بوده و برعلیه منصور حرفی زده بوده و نزده بنده هیچ اطلاع ندارم هیچ نمیدانم آنها را . من همان مسئله تحقیقش همین است که

حضورتان عرض میکنم. خب یك اطلاعیههائی هم شروع شد ازاطلاعیهها معمولاً ساواك حرفهائی که میشنیدند یا دفتر اطلاعات ویژه. حرفهائی که میشنیدند ــ گزارشاتــــی که بهشان میرسید بدون اینکه مسئولیتی قبول بکنند و بدون اینکه رسماً گزارش بدهند این مطالب را بصورت اطلاعیه میفرستادند. از دو سه ماه بآن طرف بنده اطلاعیههای زیادی راجع به شهرداری و فساد در قسمتهای مختلفش دریافت میکردم. در آنموقــع بنده علاوه براینکه سمت وزارت دادگستری داشتم رئیس کل بازرسی کشور هم بودم. رئیس بازرسی کل کشور هم بودم. میگویم مطالب آدم از حافظهاش میافتــد یك مسئلهای هــــم مسئله همان بازرسی کل کشور بود و درگیری که من با این مسئله داشتم و چطور مسئلـــــه را حل کردم حالا ببینیم اگر وقت شد راجع به این موضوع هم صحبت خواهیم کرد.

بهر صورت بنده رئیس بازرسی کل کشور هم بودم ــ وزیر دادگستری هم بودم. یعنـــــی هر وزیر دادگستری این سمت را هم داشت. بنده این اطلاعیهها را همه را فرستـــادم به بازرسی و رئیس کل بازرسی را خواستم گفتم که شما آن شهرداری رابفرستید بازرسی کنند البته آن نوار که رسید که مقاطعه کار شهرداری که مدیر کل وزارت کشور که بایست صـــــورت وضعیت ها را امضاء کند و تأیید کند پیشنهاد رشوه کرده بود دولت هم که نمیخواست دربرنامه مبارزه با فساد از دولت امینی عقب بماند فشار آورد گفت خب اگر فسادی هست بروید تعقیب کنید و بهرحال برای بنده تأثیری نداشت مطلـــب آن ... کار روتین را انجام دادم. تمام اطلاعیهها را فرستادم به بازرسی و به رئیس بازرسی گفتم که خیلی آرام بدون اینکــــه سرو صدائی باشد برای قسمت های مختلف شهرداری بازرس بفرستید. بازرس بفرستید که هر قسمتی را تحقیق کنند و معین کنند. تعداد زیادی بازرس فرستادند و تمام قسمت های شهرداری را رسیدگی کردند. گزارشاتی که رسید گزارشات مبهم و مجملی بود و بر اســـاس آن گزارشات واقعاً نمیشد یك تحقیقات قضائی را شروع کرد. یك پرونده جزائــــی را شروع کرد. حالا آقای پیراسته هم مرتب به دولت و حضور اعلیحضرت هم که میرسید دادگستری

تعقیب بکند تعقیب نکند . آخه منتظر بود مثلاً" حالا توقیف‌هائی یك بازد اشتهائــــی بشود . گفتم که این فلانی میخواهد که دیگر علم الیقین پیدا بشود و بعد اقدامی بــرای توقیف یا تعقیب شخصی بعمل بیاید . خود پیراسته بمن گفت شاه گفته که من خودم بــه فلانی سفارش کردم که خیلی احتیاط بکند . درصورتیکه شاه سفارش نکرده بود . گفت شاه گفته که خودمن سفارش کردم که خیلی احتیاط بکند . منظورم گفتن حقایق هســـت در مورد شاه این مطلب را حالا فرصت هست بهتان عرض میکنم بنده آن سفر که یکســــال و چند روز در دادگستری بودم در یك پرونده شاه با من صحبت نکرد . نسبت به یـــك پرونده به بنده توصیه نکرد . بهیچ وجه

س— چه کسانی توصیه میکردند ؟

ج — چرا والاحضرت اشرف راجع به یك پرونده‌ای یکوقت صحبت کرد

س— مستقیماً" یا رئیس . . .

ج — مستقیماً" ـ نخیر. مستقیماً" راجع به یك پرونده‌ای با من صحبت کرد گفتم جریان عادی خودش را داره و هیچگونه من دخالتی نمیکنم. یك مورد ایشان بود . ولی هیچوقـــــت شاه راجع به هیچ موردی به بنده سفارش نکرد ـ صحبت نکرد . حتی من یك مطلبی بهتان بگویم. قوم و خویش نصیری مهندس صفائی بود در یك پرونده‌ای گرفتاری داشت آن پرونده سنا . حتی او جرأت نکرد به من صحبت بکند . منظورم اینست که بنده یکسال و خرده‌ای که دردادگستری بودم هیچ کس بمن سفارش نکرد .چرا ؟ نمیدانم حالا مطالب درهــم میشود بگویم یا نگویم حالا . . عرض کنم که بنده خب دوستانی داشتم که از بچگی بــــــم بزرگ شده بودیم و دوست بودیم . بنده البته حرمت دوستی گذشته را کاملاً" رعایت میکردم. یکی از دوستانی که بنده داشتم اسمش را هم در اینجا گفتم که در حزب توده با هم بودیـــم او جعفر ابطحی بود . جعفر ابطحی وکالت دادگستری میکرد. وعجیب بود موقعــــی که وکالت دادگستری را در شیراز شروع کرد کارآموز من بودم. سالهای قبل از اینکه اروپا بروم. خب با هم سابقهٔ دوستی داشتیم ـ رفاقت داشتیم. وکیل عدلیه بود ولی انتخاب هم شد نماینده مجلس هم شد همان دوره . مرد خیلی مردمداری است ـ روابط عمومیش

خیلی خوب است و ارتباطاتش خیلی زیاد است . بنده وقتی آمدم دادگستری ــ چند روز بعد معاون بنده چند تا پرونده آورد از جمله پرونده ارتقاء یك قاضی از سمت علی‌البدلی به رئیس دادگاه در شیراز. اسم آن قاضی هم خاطرم هست نمازی بود . بنده گرفتم و پرونده را نگاهی کردم ــ نمازی را هم می‌شناختمش از قدیم ولی معذالك خب کاریر قضائیش را نمیدانستم چون مسئله کاریر قضائی خیلی چیز دقیقی است .

س ــ از نمازی‌های شیراز بود ؟

ج ــ نخیر ــ ارتباطی هم با آنها نداشت . نمیدانم اسمش چرا نمازی بود . عرض‌کنم که بنده که همان وقت که دقت میکردم معاون بنده برای خاطر اینکه خلاصه تسریع بکنند امضاء مرا ــ مقدمات این کار در زمان دکتر خوش بین فراهم شده بود منتهی کار رسیده بود نوبه به من بود که بنده می‌باید امضاء اش بکنم. برای خاطر اینکه معاون بنده می ــ خواست تسریع بکند این کار را به من گفت که این مربوط است به یکی از دوستان خودتان هم هست . گفتم کی ؟ گفت آقای جعفر ابطحی دنبال این کار است . آقای جعفر ابطحی در شیراز وکالت عدلیه میکند و هم قاضی شیراز است . من این را گذاشتم به زمین وگفتم بهمین دلیل امضاء اش نمیکنم برای خاطر اینکه در شیراز بایستی بدانند که عدلیه در اختیار جعفر ابطحی نیست . باید بدانند من دوست میدارم‌جعفرابطحی را ــ اما بایستی مردم شیراز بدانند که عدلیه در اختیار او نیست . عرض‌کنم که خب جعفر ابطحی میآمد تهران و میرفت و کار داشت بنده به سرویسهای مختلفی که مربوط به من بود توجه داده بودم که دوستان من محترم هستند اما بدانید بهیچ وجه خاصه‌خرجی در موردشان نشود .مثلاً این آقای جعفر ابطحی وقتی میآمد توی دفتر بنده خیلی زود می‌پذیرفتمش خیلی هم بهش عزت میگذاشتم اما به منشی‌ام و رئیس‌دفترم به همه عرض‌کنم حالی کرده بودم که بدانید هیچگونه تبعیضی نباید باشد . چون یك پرونده‌ای داشت خودش میدانست وضع حال من چی هست ــ یك پرونده‌ای داشت مربوط به کارخانه نساجی بود در اصفهان ــ نجف‌آباد آنجاها بود . این به مرحوم علم تشبث کرد . یکشبی مرحوم علم بمن گفت تلفن کرد گفت من با شما کاردارم وعرض‌کنم که وقتیکه

از دفترتان میآیید یکسری بمن بزنید در نخست وزیری . بنده رفتم و از آنجا گفت خب باهم برویم یکجائی مهمانی . رفتیم و اتفاقاً آقای جعفر ابطحی هم آنجا بود . بعد از شام خوردن دست انداخت توی کمر من و بعد گفت که چی میگوئی و فلان و اینها و جعفر ابطحی گفت باید جریان را گفت . من گفتم چشم بسیار خب . منتهی بنده هیچوقت عمل نکردم هیچ اقدامی نکردم . اما یکروز در جلسه شورای قضائی بودم همان شورائی که بهتان عرض کردم — قضات نشسته بودند و مشغول بودیم بحث میکردیم راجع به نقل و انتقال و انتصاب قضائی . تلفن صدا کرد مرحوم علم گفت که فلانی راجع به آن پرونده که بهتان سفارش کردم خب خیلی متشکرم که در این مرحله حکم بنفعشان صادر شده اما توقع دارم و تمنا دارم که دیگر دستور بدهید دادستان تقاضای فرجام نکنند . این اشخاص حاضر هستند بیچاره امیر میر مطهری که بعداً رئیس دیوان کشور شد بود و شاید این آقای فلاح رستگار هم همان موقع بود — بنده به مرحوم علم گفتم که آقای علم چون میدانم شما خودتان خوشستان میآید و خودتان همین طور میخواهید باشید . آن موقعی که سفارش کردید از این گوشم گرفتم از آن گوشم خارج کردم . اینفعه هم از این گوشم میگیرم از آن گوشم خارج میکنم وضمناً میدانید راجع به این موضوع تقاضای فرجام هم شد . و همینطور هم بود . عجیب بود مسئله مثل اینکه خیلی وسعت پیدا کرد . صبح دادستان کل — دادستان استان آمده بود پیش من وگزارش کار را داد . گفت که یك همچین پرونده‌ای هست و رأی صادر شده است و من یك شماره آزاد گذاشته‌ام برای تقاضای فرجام — لایحه فرجام را هم تهیه کرده‌ام — آمده‌ام از شما اجازه میخواهم که آیا تقاضای فرجام بکنم یا نکنم ؟ (؟) گفتم آقا این مسئله چرا از من می‌پرسید شما — به من چه مربوط است . وچون سابقهٔ ذهنی داشتم ولیکن تقاضای فرجام کنید . تصادفاً چون حالا مطلع هستم از این تقاضای فرجام کنید . وقتیکه نخست وزیر به بنده گفت عرض‌کنم که بنده به ایشان اینطور جواب دادم خنده‌اش هم گرفت بیچاره و هیچ هم نرنجید از من و بهش گفتم از این گوشم شنیدم و از

گوش‌د ر کرد م و د ر این موقع‌هم از این گوش می‌شنوم و از آن گوش‌هم د ر میکنم. بهرحال منظورم‌این . . .

س— آقای نفیسی بود که فرمود ید که اعلیحضرت هیچ . . .

ج — به من چیزی نگفته بود هیچوقت . ولی به پیراسته گفته بود ه که من خود م سفارش کرد م که د قت کنند . بهرحال از سرویسهای شهرد اری گزارشی آمد پیش بند ه که این گزارش ب

س— این‌ساواک‌تهیه میکرد این گزارشات را یا د ستگاههای د یگری بود ند ؟

ج — نه نه ــ یك قاضی د ر شهرد اری کار میکرد این قاضی خب مطلع بود ند یك گزارشی بـــرای من فرستاد ند

س— یك گزارش‌خصوصی بود پس

ج — نه نه گزارش رسمی د اد

س— منظور اینست که باصطلاح یك تشکیلا تی نبود که این گزارشات را مید اد

ج — نخیر‌ــ نه نه بازرسی رفته بود گفتم گزارشهائی که بازرسها بمن د اد ند گزارشهائی که واقعاً" قابل ترتیب اثر باشد فوراً" نبود مگر اینکه باز تحقیق کنند . ولی این قاضی گزارشی کـــــه د اد بمن راجع به یك معامله زمینی بود که د ر زمان . . .

روایت کننده — دکترمحمد باهری

تاریـــــخ — دهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه — شهرکان — فرانسه

مصاحبه‌کننده — حبیب لاجوردی

نوارشماره — ۱۶

بله در جریان این معامله نفیسی یك کار خلافی کرده بود بنده این گزارش را عیناً فرستادم برای قاضی — برای دیوان کیفر فرستادم و یك قاضی خیلی مجربی را بنام آقای مخبر بامشورت همان شورایعالی قضائی انتخاب کردم که باین پرونده رسیدگی کند . بعد از چند روز آن قاضی بمن گزارش داد گفت که نفیسی مقصر است و باید تعقیبش بکنیم و مجبور هســــتم که احضارش بکنم . بنده دیدم خب حیثیت و آبروی شهرداری میرود به نخست وزیر تلفـــن کردم بعد از سه چهارماه و تلفن کردم گفتم که بگوئید شهردار استعفا کند برای اینکه مستنطق بالاخره احضارش میکند و صحیح نیست یا مرخصی برود . بهر ترتیب گفتم مستنطق . . گفتم استعفا بدهد . بعدهم احضارش کرد و عجیب است این تیکه خیلی جالب است . جلــب کردند نفیسی را — جلب کردند و شروع کردند ازش تحقیق کردن و تحقیقات تاشب طـــول کشید . خب مستنطق نمیتوانست دیگر تا صبح ادامه بدهد خسته شده بود بهش گفته بــود شما باید بمانید در دادگستری شب تا فردا صبح تحقیقات ادامه پیدا بکند که قرارهـــــم صادر نکرده بود . قــرار بازداشت صادر نکرده بود . نفیسی داد و بیداد کرده بود و گفتـه بود که من نمی‌مانم. مستنطق آمد پیش من گفت تکلیف من چی هست ؟ بنده نفیسی راخواستمش توی اطاقم و گفتم خب آقا دیگر حالا پیش آمدی شده است و امیدواریم که انشاءالله رفـــع سوء تفاهم بشود ولی قانون است باید شما بمانید بهتراینست که توی اطاق من بمانیـــد . همه دفترم و پرونده هاو اینها را خارج کردم و در اختیارش گفتم شب همین جا بخوابیـــد تختخواب هم گفتم برایش آوردند — گفتم شب همین جا بخوابید . اینکه گفتم جای نســـبتاً جالبی است — بنده تا آنموقع ازدواج نکرده بودم ولی ضرورت داشت ازدواج کنم . برای اینکه دیدم در کارعمومی آدم حتماً بایستی زن داشته باشد . اینکه درصدد بودم زن بگیرم

و آنشب میرفتم منزل خانم آینده مان برای خاطر اینکه ترتیب عقد را بدهم. عجیب است. وساعت هشت ــ هشت و نیم قراربود آقای نفیسی را بهش اطاق را جا دادم و سوار شدم آمدم منزل خانمان و که با مرحوم پدرش و مادرش و اینها صحبت بکنیم و ترتیب چیز بدهیم. اتفاقاً خانم آنموقع بمن گفت شنیدم که شهردار تهران را میخواهید بگیرید و اینها. گفتم شما در این کارها دخالت نکنید. بله منظورم خواستم بگویم برای اشخاصی که میشنوند بدانند که آنشب بیچاره نفیسی بله بهرصورت دیگر کار پرونده نفیسی ادامه پیدا کرد و خیلی طولانی و مفصل شد و در زمانی که بنده در دادگستری بودم فیصله پیدا نکرد ــ بعدها دیگر حالا خود آن کیفیتی دارد ــ مطالبی دارد. خیلی وارد اسرارش چون نیستم اینست که ــ چیز مهمی هم نیست. یعنی چیز مهمی هست ولی خب همه چیزها را اگر آدم بخواهد بگوید اینکه داستان. بله عرض کنم که سابقاً اشاره کردم که در مقام وزارت دادگستری یک رویاروئی سنگینی با اطباء و مخصوصاً تولید کنندگان مواد غذائی و داروئی داشتم که در این رویاروئی همه مردم پشت سر من بودند. خب متأسفانه آن لایحه ای که من داشتم در زمانی که وزیر دادگستری بودم بتصویب نرسید اما شنیدم من چون نبودم ایران ــ شنیدم بعد از من وزیر دادگستری بعد از بنده میخواسته لایحه را پس بگیرد تمام مردم بازار طومار تهیه کرده بودند و فرستاده بودند گفتند خب چرا این لایحه را پس بگیرید ــ چرا دنبالش نمیکنید؟ خب چرا جلو تقلب در موادغذائی را نمیگیرید؟ چرا تقلب در مواد داروئی را نمیگیرید؟ چرا جلو بی نظمی کار اطباء را نمیگیرید؟ و خلاصه شنیدم خیلی مردم از این بابت ناراحت بودند که دنبال کار بنده گرفته نمیشود. بهرصورت روزهای آخری که بنده در دادگستری میگذراندم یکروزهائی بود که مناسبات خیلی خوبی بین من و قضات بود و قضات خیلی نسبت به من محبت داشتند و کارهای دادگستری هم بهتان بگویم خیلی خوب داشت میگذشت. من یک شعاری داده بودم که از این ببعد هیچ دعوائی بیش از یکسال نبایستی در دادگستری طول بکشد. حالا شاید اینشعار

در همه موارد موفقیت آمیز نبود ولی بطوریکه بعداً اطلاع پیدا کردم در خیلی از موارد موفقیت آمیز بود. آمار دادگستری سال بعد که منتشر شد — شش‌ماهه اولی که بنده بودم روالش خیلی تغییر نکرده بود نسبت به گذشته اما با تدابیری که اتخاذ کرده بودم ششماه دوم مجموع صادره بسیار بصورت چشمگیر بر مجموع وارده افزایش داشت ودر مجموع سال هم صادره بر وارده افزایش داشت. وخب این یک نشانه خیلی خوبی بود که پرونده‌ها آنچه که وارد میشود زیادتر از آن لحظه‌ای که صادر میشود نباشد و روز بروز کم بشود. موجودی داشت کم میشد و این گزارشات را بعداً بمن دادند و من خیلی خوشوقت بودم و قضات دادگستری غالباً پیش من میآمدند و میرفتند و انعکاسی داشت کار من در دادگستری. بطوریکه وقتی — روزی که بسمت معاونت وزارت دادگستری مرحوم علم بنده را معرفی میکرد

س— معاونت

ج — معاونت دربار — گفتم چی ؟

س— دادگستری

ج — نخیر— آن دولت دربار بنده را معرفی میکرد شاه گفت فلانی بایستی در دادستری میبود. اطلاعاتی که ما داریم —گزارشاتی که ما داریم هیچکس مثل فلانی در دادگستری کارنمیکند اما خب متأسفانه فلانی با دارودسته نمیسازد. چون با این دارودسته نمیسازد — بهرحال خب بنده این دوره را همانطوریکه آرزو میکردم یک دوره موفقیت آمیزی برای خودم میدانستم. همانطوریکه روزیکه با مرحوم علم از پله‌های نخست وزیری میرفتم بالا دعا کردم گفتم خدایا از من چیزی کم نشود — بدنامی بوجود نیاورم و برمیگردم لااقل در همین شرایط باشم — خوشبختانه وقتی برمیگشتم نبود — با حیثیت بیشتری از دادگستری برگشتم و خیلی خدا را شکر میکنم از این بابت. اما ما دولت را رساندیم به موقعی که مجلس افتتاح شد. چهره‌هائی که به مجلس راه یافتند اکثراً چهره‌های تازه بودند

کارگران بودند ــ کوشش‌شده بود که نماینده مجلس بعنوان مجلس نماینده کارگر ــ نماینده کشاورز و مخصوصاً نماینده دبیرها و طبقات تحصیلکرده باشد . از حزب ملیّون خیلی کم من بخاطر دارم شاید اینها رفته باشند به مجلس . شاید یکی دو سه نفر الان خاطرم میآید یکنفرــ آن کاسمی یادم میآید توی حزب ملیّون بود

س ــ　کاسمی

ج ــ　نه آن نصرالله کاسمی ــ برادرش ــ توی دادگستری هم بود . دیگر خاطرم الان نمیآید واقعاً کسی از حزب ملیّون . . چرا دکتر العوتی هم که در حزب ملیّون بود ــ دکتر دادفر هم در حزب ملیّون بود . اینها چرا اینها به چیز راه پیدا کردند . البته اینها در نظر داشته باشید که ملاک ازملاک زمیند ارها نبودند . بهرحال دیگر زمیند ارو ملك دار به مجلس در آن دوره مخصوصاً راه پیدا نکرد . کوشش‌کردند که نماینده کارگر باشد . کوشش‌کردند نماینده کشاورزها باشد وخب چون اینها هنوز مردمان تحصیلکرده و با سوادی نبودند نمیشد که مجلس‌را همش از همین اینها تشکیل بدهند . اینست که از دبیرها ــ از دانشگاهیها کوشش‌شد که اشخاصی وارد بشوند . آقای ریاضی که رئیس دانشکده فنی بود ایشان هم عرض‌کنم که وارد مجلس شد و بعداً هم بعنوان رئیس‌مجلس انتخاب‌شد . در داخل مجلس خب یك فراکسیون طبیعی بود . فراکسیون همان کانون مترقی ولی این فراکسیون . .

س ــ　هنوز ایران نوین نشده بود؟

ج ــ　نخیر ــ ولی خب‌خیلی زود در آنموقع دیگر حزب ایران نوین بوجود آمد . حزب ایران نوین بوجود آمد و همه دیگر هجوم آوردند بطرف حزب ایران نوین و وارد حزب ایران نوین شدند . یك عده‌ای خیلی معدود از حزب مردم مانده بودند که ــ و حزب ایران نوین را هم نسپسندیده بودند چون بسیاری از اشخاصی که تو حزب مردم بودند و تو مجلس وارد شده بودند اینها بحزب ایران نوین پیوستند . مثلاً سعید وزیری یکی از افراد سرشناس حزب مردم بود . ایشان آمد و رفت توی حزب ایران نوین . یا آن آقای دکتر سعید

که بعداً جانشین ریاضی شد این روزهای آخر که بیچاره کشتندش هم . آنهم عضو حزب مردم بود اما رفت وارد حزب ایران نوین شد . عرض کنم که دکتر اعتمادی مسئول تشکیلات حزب مردم بود آنهم رفت پیوست به حزب ایران نوین . بهرحال خیلی یک تعداد معدودی منتهی از حزب مردم ماندند که به حزب ایران نوین نپیوستند . بنده فکر میکنم که

س — چی باعث شد کسانی نروند ؟

ج — والله حقیقت را من نمیدانم — شاید ممکن است که سمپاتی نداشتند با مرحوم منصور یک عده‌ای — و شاید هم یک اشاره‌هائی بهشان شده بود — توجه میکنید شاید هم یک اشاره‌هائی بهشان شده بود برای خاطر اینکه بهر صورت نمی‌خواستند که منصور در آینده یکه تاز باشد . ملاحظه میکنید شاید هم اشاره‌هائی بهشان شده باشد نمیدانم. دقیقاً نمیدانم — کسانیکه از این خاطرات میخواهند استفاده بکنند این را فقط بعنوان یک مبدأ ظنی برای خودشان فکرکنند

س — کی‌ها هستند که امکان داره بدانند — چه کسانی کارکردان حزب مردم بودند آنموقع‌ها که بشود ازشان سئوال کرد ؟

ج — آقای رامبد — رامبد مثلاً عضو حزب مردم بود و ماند آنجا وعرض کنم که فضائلی مثلاً . حالا فضائلی شاید آن دوره انتخاب نشد ولی رامبد انتخاب‌شد . رامبد از اشخاصی هست که از زمان مصدّق نماینده مجلس بوده تا این دوره آخر . تا مصدق فقط اعتبارنامه‌اش‌را بهش نداد نگذاشت بیاید مجلس— دائماً انتخاب‌شد . او شاید بداند نمیدانم. من هیچوقت ازش سئوال نکردم . شاید بداند . عرض‌کنم که دولت علم آمد و به مجلس خودش را معرفی کرد با همان ترکیب‌گذشته منهای

س — نمیدانید چرا استعفا میدادد رچه موقعی . . .

ج — چرا خب دیگر استعفا داد مجدداً .

س — آهان از کابینه سومش

ج — بله همان کابینه سومش دیگر تردید نبود بایستی در مقابل مجلس استعفا بکند و بعد خودش را به مجلس معرفی کند — منتهی خب اصول پارلمانی و رأی اعتماد بگیرد . آنچه که خاطرم هست خب وزیر جنگ همانطورکه حضورتان عرض کردم مدتی بود که نمیآمد — سمیعی چیز بود . عرض میشود که آقای بهنیا مثل اینکه شرکت نکرده بود . بهنیا شرکت نکرد و نخواست دیگر در کابینه بماند و آقای برزگر معاونشان که الان او هم اینجاست — او شد کفیل وزارت دارائی . عرض کنم که دیگر اشخاص دیگر ماندند

س — ولی معلوم بود که این کابینه رفتنی است؟ بله

ج — بله بله

س — روشن بود

ج — بله روشن بود که این کابینه دیگر دارد — بایستی کابینه منصور را پرورش بدهد برای نخست وزیری — بایستی مرحوم علم دست منصور را بگیرد و تانی بکند و خلاصه معرفی اش کند به همان مجلس و توی همان مجلس بزرگش بکند و بتواند یك پایگاهی برایش توی مجلس فراهم بکند .

س — انتخاب شده بود منصور خودش؟

ج — منصور انتخاب شده بود — منتهی منصور نماینده بود بعد وکیل شده بود . بسیاری از همکارانش مثلا" دکتر یگانه که بعدا" شد وزیر مشاور — آن انتخاب شد — دکتر عاملی که وزیر دادگستری شد بعد از بنده — آن انتخاب شده بود . دکتر هدایتی که وزیر آموزش و پرورش بود ظاهرا" در زمان منصور — عرض کنم یا نه سمت دیگری داشت مثل اینکه ابتدا — مثل اینکه روزهای اول جهانشاهی شد وزیر . . .

س — بله بعد این شد رئیس همان دوره منصور

ج — عرض کنم — بهرحال خیلی از همکارانش چیز بودند — همکارهایش — همکاران دولتیش انتخاب

شدند نماینده مجلس بودند . مرحوم علم آمد رأی اعتماد بگیرد ـ البته تمام مجلس موافق علم بودند ـ تمام مجلس واقعاً دوستش میداشتند . ولی مرحوم علم من خاطرم هست به چند نفر متشبث شد گفت رأی مخالف بدهید . گفت نمی‌خواهم باتفاق آراء نخست وزیر باشم یکی دونفر مخالف هم باشد . و از جمله اشخاصی را که یادم هست شاید همان یکنفر هم بود که برحسب اشاره مرحوم علم رأی مخالف داد والا بود

س ـ　مهندس والا

ج ـ　مهندس والا بود عرض کنم که او رأی مخالف داد ولیکن همه رأی دادند و عرض کنم که مجلس شروع بکار کرد . البته مایکی از وظایفمان این بود که آن تصویبنامه‌های قانونی بیك صورتی یك پایه قانونی برایش تهیه بکنیم که با بهرحال متین دفتری که رئیس کمیسیون دادگستری سنا بود

س ـ　پس سنا چیزی نفرمودید آنها هم انتخاباتشان همزمان بود وآقای شریف امامی مثل اینکه رئیس همان مجلس سنا بود

ج ـ　بله رئیس مجلس سنا بود ـ حالا راجع به سنا خیلی چیز خاطرم . .

س ـ　خیلی خب

ج ـ　بهرصورت خب یك عده‌شان که انتصابی بودند ـ بهرحال کمیسیون دادگستری ـ کمیسیون مشترك دادگستری سنا و مجلس شورا بالاخره توافق بر این کردند که تصویبنامه‌های قانونی که به معرض اجراء گذاشته شده آن تصویبنامه‌های قانونی را مجلس قبول میکند که کما کان در حال اجرا باشند ولی دولت برای تصویب نهائی آنها را به مجلس بدهد . این نوع تصویبنامه‌ها هم همانطور که حضورتان عرض کردم ۶۲۲ بودند . خب این ما این یکقدم اولی بود که برداشتیم ـ برای اینکه تمام این کارهائی که کردیم به این صورت دیگر وجهه قانونی پیدا کرد و دیگر نگران ادامه‌اش را نداشتیم. عرض میشود که پرابلم مهمی دیگر ما نداشتیم ـ مملکت آرام بود و خزانه داشت وضعش بهبود پیدا میکرد ـ بطوریکه ما روزیکه رفتیم چهارصد میلیون تومان در خزانه مملکت پول داشتیم و عرض میشود همه مسائل حل شده بود ـ مالکین نگرانی سابق را نداشتند . اولاً خب با اینهمه توضیحـــــن که در دوره

امینی ـ ارسنجانی کرده بود آن توهین‌ها دیگر نشد تا یک حدودی دلجوئی ازشان شـــد باضافه تکلیفشان هم معلوم شد ـ هرچه زمین باید داشته باشند ـ قراربود داشته باشنـــد در اختیارشان گذاشتند آن چیزهائی که دیگر بایستی بفروشند قبوض اصلاحات ارضـــی بهشان داده بشود آنها هم معلوم بود مشخص بود وجریان داشت . عرض‌کنم که سپـــاه دانش داشت پیشرفت میکرد ـ سپاه ترویج و آبادانی داشت پیشرفت میکرد ـ سپاه بهداشـت پیشرفت میکرد ـ خانه‌های انصاف هم بهمین صورت عرض‌کردم که داشت پیشرفت میکرد . وضــع مملکت وضع خوبی شده بود . ناراحتی ها رفع شده بود و مردم آغاز یک دوره راحتی را احساس میکردند دارند میکنند . دانشگاه آرام شده بود ـ بنده همانسال در دانشگاه درس میدادم هیچگونه ناراحتی وجود نداشت . نه اعتصابی نه ناراحتی و مثل اینکه احساس میشد که واقعاً یک رفرمی به نفع مردم در جامعه صورت پذیرفته و در حال حرکت و در حال جریان اســت . مرحوم علم کوشش میکـرد همیشه شانه به شانه منصور حرکت کند ـ یعنی منصور را شانه به شانه خودش حرکت بدهد و خلاصه مثل اینکه معلوم بود قراربود که منصور نخست وزیر بشود . ازمـــن نپرسیـــد از کجا قرار بود

س ـ والله مثل اینکه گفته بودید که دریک اشاره‌ای اعلیحضرت به ایشان کرده بودند

ج ـ خب بله ـ یک اشاره راجع به شرکت بیمه بوده و سابق خب بله ـ اما بهر صورت

س ـ والله صحبتهائی شد که به اصطلاح میگفتند که آمریکائیها پشت آقای منصور بودند و سفارش و اصرار بنده هم همین چیزها را شنیده بودم ـ نمیخواستم بگویم که شما بفرمائید که بنده هم بگویـــم شنیده‌ام . .

س ـ و بعد هم حتی شایعاتی که ایشان حتی فکر تغییر قانون اساسی بوده . .

ج ـ بله اینها همه شایعاتی بود

س ـ و فکر ریاست جمهوری بوده

ج ـ شنیدم من ولی . .

س ـ قتلش زیاد موجب ناخشنـــودی نشده بوده؟

ج ـ نمیدانم این چیزها ـ ولی خب اینها را لابد از هرکی شنیده‌اید لابد ضبط کردید و هست، اشخاصی

میروند دنبالش . ولی این را عرض کنم که روابط منصور و من ـ منصور باید بهتان عرض کنم خیلی کوشش کرد که با من نزدیک بشود و در ابتدا موارد متعدد که ازمن بی اعتنائی

س ـ چه موقعی ؟ از همین موقعی که نخست وزیر.

ج ـ از همان موقعی که توی مجلس بود . خیلی نزدیک میشد و فکر میکرد که شاید من یك المان مفید ی باشم در دولتی که خیال دارد تشکیل بدهد و خیلی دلش میخواست من باهاش همکاری کنم و بنده بطرق مختلف رفع کـه حتـی خاطرم هست یکروزی آمده بود در منزل یکی از دوستانمان که قراربود آنجا باشیم همدیگر را ببینیم به بنده گفت که توعارت میشـود با من همکاری کنی ؟ عین این کلمه را گفت وحقیقتش اینست که خاطرم نیست چه جوابـی بهش دادم ولی جوابی که بهش دادم حالا همیشه پیش خودم از آن جلسه خجالـــت میکشم که خیلی جواب تندی بهش دادم و واقعاً چون کشته شد و همیشه پیش خود مناراحتم که چرا من با منصور با خشونت رفتار کردم . علت خشونت منهم این بود که نمیخواستم باهاش همکاری کنم ـ واوهم . . .

س ـ از چه اش بدتان میآمد ؟ گرچه در جلسه پیش مثل اینکه صحبت کردیم و گفتیم و برد اشتها بود که

ج ـ نـه ـ خب اولاً همان چیزی که فرمودید آدم بنده حقیقتش اینست که انسان متکی بخارجی باشد همچین خیلی . . . بنده همیشه معتقدم که آدمی که در یك حکومت مستقل کار میکنـــد خارجی هائی هم که بهرحال در روابط خوبی باهاشان هست ـ یعنی مملکت در روابط خوبـی باهاشان هست بایستی در شرایط مساوی باهاشان رفتار بکنند . هیچ اشکال ندارد کـــه نخست وزیر مملکت ایران از دولت آمریکا مساعدت بگیرد و کمك بگیرد . خب همین طور هم بایـد باشد برای خاطر اینکه در عرصه بین المللی اگر ما بخواهیم واقعاً استقلال و آزادیمـــان را در مقابل بلوك روسها حفظ کنیم ـ خب محتاج کمك و مساعدت آنها باید باشیم. اما بنـــده معتقدم که نوکر آنها نباید باشیم. بنده میگویم اگر قرار شد نوکر بشویم اصلاً عمل انجام نمیشود مردم مخالفت میکنند . بنده یك چیزی نوشتم ـ حالا اگر بیاد داشته باشم. یکی از گرفتاریهـا این بود که آمریکائیها در ایران یك اشخاص معینی را پشتیبانی میکردند و مردم اینها را شناخته

بودند بعنوان عامل آنها و همین مطلب موجب شده بود که مردم نسبت به اینها نفرت داشتند و صحیح نبود . جاهای دیگر هم آدمهای دیگر — رجال دیگر هم هستند که با سیاست خارجی که همکاری دارند سیاست خارجیشان سیاست آمریکاست — خب همکاری دارند کمک میگیرند کمک میکنند اما انسان اگر قرارباشد آلت باشد خب مردم خوششان نمیآید — بنده درسمت وزیرکه آلت نباید باشم. باید مردمی که بالاخره من وزیرشان هستم احساس بکنند که من اگر با سفیر فلان کشور دست میدهم — صحبت میکنم این برای حفظ منافع آن هست برای اینکه من موقعیت خودم را حفظ بکنم نوکری او را نمیخواهم بکنم — این را مردم احساس بکنند . متأسفانه نبود اینطور بهرحال

س — مجلهای که آقای منصورسعی میکردند همکاری شما را جلب کنند هیچ اشارهای هم کردند به اینکه پشتیبان خارجی هست و . . .

ج — نه نه نخیر — خیلی مرد مؤدب و خیلی مرد چیزی بود — نه ما این اندازه بهم نزدیک که نبودیم که و این حرفهائی هم که راجع بستگیش با آمریکا میزنند — من حتی نخواستم خودم بیان کنم که داشتم اول شما شایعات رابگوئید بعد بگویم منهم همین چیزها را شنیدهام. نه بنده سعی میکنم حیثیت اشخاص را حفظ بکنم. اگر این شایعات در مورد منصور هست من حتی نخواستم تفوق بکنم شما فرمودید بنده هم تأیید کردم که همچین شایعاتی هم بنده شنیده بودم. بهر صورت عرض میشود که بنده خیلی . . .

س — ولی چیز جالب اینست که در مورد آقای امینی اعلیحضرت بارها اشاره کردند که امینی مثلاً تحمیل شده بود یا آمریکائیها گفته بودند ولی درمورد منصور تا آنجا که من یادم هست هیچ کوچکترین اشارهای از طرف شاه هیچ جا گفته یا نوشته نشد

ج — بنده هم نشنیدم

س — و این خودش برای محققین آینده جالب است که ببینند چرا

ج — نه بنده هم نشنیدم — خب بنده شاید خیلی واقعاً با شاه کنفیدانس نداشتم — شاه با بنده زیاد کنفیدانس نداشت . درحدودی که بوده گاهی اوقات پیش آمده — امیدوارم که همش را بتوانم هرچی کنفیدانسی که شاه با من داشته بگویم برای ضبط در تاریخ ولی نه راجع به منصور

هیچوقت بنده نشنیدم چیزی

س — خب این چند دقیقه‌ای که اینور نـوار مانده اگر بفرمائید ببینیم دقایق آخر این کابینه به چه ترتیب بود و . . .

ج — عرض کنم که خب ما میدانستیم که بالاخره کابینه منصور قراراست بیاید . اما این مطلب هم همچین خیلی محقق نبود . برای خاطر اینکه یکروز صحبت کردیم مثل اینکه مرحوم علم دریك وضع هنوز مبهمی قرارداشت و مثل اینکه چانه‌هائی میزدند وحتی مثل اینکه شوهای دیگری هم بود و این شوها . . .

س — چی بوده؟

ج — یك انتخاب دیگری هم در نظر گرفته بودند و آن دکتر خانلری بود ولی مثل اینکه خانلری رایك آدم سویل عرض کنم که فلکسیبلی مخصوصاً در ارتباطات باسیاست خارجی نشناخته بودند و او نشد . بهرصورت ما هیچ انتظار هم نمیرفت که روز هفدهم اسفند استعفا کنیم برای خاطر اینکه من روز پیشش پیش مرحوم علم بودم و همینطور بطور کلی صحبت میکردیم هنوز که آینده‌ای در پیش میدیدیم برای بعضی از کارها — حتی روز شنبه‌ای بود مثل اینکه — شنبه هفدهم اسفند شنبه بود مثل اینکه. من رفته بودم دفترم — بنده کارهای اداریم را دیگر تا ساعت هشت انجام میدادم. امضاء ها — دستورالعمل‌ها — پرونده‌ها همه انجام دادم . دیگر از ساعت هشت به بعد وقتم صرف کمسیون ها و ملاقاتها . یادم میآید آنروز از تلویزیون آمده بودند یك مصاحبه‌ای با من بکنند راجع به همان خانه‌های انصاف — مقدمات انتخابات خانه انصاف‌را در خوزستان داشتیم فراهم میکردیم از جمله این مقدمات همین یك مصاحبه‌ای بود و انتشارش در خوزستان بود . من حتی این مصاحبه را هم انجام دادم. مصاحبه را انجام دادم و تلفن کردند از دفتر نخست وزیری که هیأت دولت تشکیل بشود . بنده وقتی گفتند هیأت دولت تشکیل بشود فهمیدم برای اینکه هیچ سابقه نداشت که روز شنبه صبح هیئت دولت تشکیل بشود . ما رفتیم آنجا و بهرحال استعفا — دولت استعفایش را خواند و تصویب شد و بعد هم گفتند نفری هزارتومان یا دوهزارتومان — درست بخاطرم نیست — پاداش به وزراء دادند . عرض کنم که حقیقتش اینست که چکی که دادند بنده نگرفتم بعد مرحوم علم تلفن کرد و گفت اعلیحضرت بدش میآید و اینها

گفتم به من چی آخه. چون گفتم بنده حسابم پول توش هست ولی واقعاً خرج نداشتم آنموقع و حسابم هم پول توش‌هست من احتیاجی به پول ندارم. بعد نفری یکی دو هزار تومان . . . ولیکن آنسال بنده توانستم به قضاتی که خوب کار کرده بودند در سطح مملکت پاداش خوب بدهم. مثلاً در ایرانشهر گزارش به من رسیده بود که یک قاضی خیلی خوب کار کرده بود. خاطرم هست چهار پنج هزار تومان پاداش برایش فرستادم. عرض کردم قضات دیگر هم همینطور به آنهائی که خیلی خوب کار کرده بودند پاداشهای خیلی خوب توانستند بهشان بدهند. بهرحال یک دوره‌ای بود که ما آنچه که توانستیم و آنچه که خب از برکت مملکت آموخته بودیم ـ چه علماً وچه از نظر تجربه با کمال اخلاص بکار بردیم برای خاطر اینکه خدمتی به مملکت کرده باشیم. و فکر میکنم این کسانیکه درصدد تنظیم تاریخ ایران باشند میتوانند تشخیص بدهند این دوره‌نوزده‌ماهه‌دولت علم یکی از دوره‌هائی بود که . . .

هرچند با حوادث بسیار دشوار و واقعاً سهمگینی مواجه بودیم ولیکن خوشبختانه توانستیم برتمام حوادث نا مطلوب‌غلبه بکنیم و یک وضعی را که توأم با ناامیدی ـ توأم با عرض‌کنم که ناراحتی ـ توأم با حیرت بود در ابتدای حکومت تبدیل بکنیم به یک وضعی که امید و شوق و شور درش بود در آخر حکومت بوجود بیاوریم. هیچ فراموش نمی‌کنم سال بعد از حکومت تو اتومبیل که نشسته بودیم با مرحوم علم توی خیابان واقعاً مردم از محبت و ابراز احساسات بما هی وقتی میدیدند ما را خودداری نمیکردند. بعد یادم میآید رفته بودیم تشییع جنازه مرحوم منصور ـ وقتی که از بامشار بامرحوم علم توی اتومبیل سوار بودیم میآمدیم مردم اتومبیل ما را روی دست بلند میکردند و خیلی در مردم شوق و علاقه و حرارت بود. البته باید بهتان بگویم در سالهای بعد یک مقداری از این توجه و شوق مردم نسبت به ما کاسته شد ـ اشخاصی که در حکومت علم بودند. حالا البته . . .

س ـ چه موقعی شما معاونت وزارت دربار را قبول کردید؟ چه قدر وقت بعد از این . .

ج ـ عرض‌کنم که بنده سال ٤٥ بوده دیگر ـ بنده سال ٤٣ بیکار بودم ـ سال ٤٤ هم بیکاربودم

یعنی بیکار بودم که کار دانشگاه میکردم ــ کار دولتی نداشتم و سال ۵۴ در ماه آذر بود مثل اینکه . . .

س ــ جریان آنرا بفرمائید چه جور شد که دعوت شدید به وزارت دربار؟

ج ــ حالا اجازه بدهید یك کلمه‌ای راجع به دوره فترت را بهتان عرض کنم. بنده بعد از اینکه آمدم از عدلیه بیرون حب یك استاد پارت تایم دانشگاه تهران بودم ــ به کار دانشگاهیم ادامه دادم و مثل سابق با شوق و علاقه‌ای که داشتم کار دانشگاهی میکردم . اما خــب زندگیم اداره نمیشد برای اینکه بنده دیگر زن داشتم . قبل از اینکه بروم به کار دولتـــی زن نداشتم یعنی احساس نمیکردم که بایستی آدم زن داشته باشد . احساس نمیکردم ایــن حرف عجیبی است ولی واقعش اینستکه زندگی ــ یعنی داشتن زن را بنده مشکل ــ نگهداری زن را مشکل میدیدم. از نظر بیشتر مقولــه مالی و آینده و اینها مشکل میدانستم . اینکه قبل از اینکه وارد کار دولتی بشوم زن نگرفته بودم. اما بعد که آمدم در کابینه شرکت کــردم دیدم که انسان برای اینکه کار عمومی را بتواند انجام بدهد و مزاحمش نشوند ــ چون واقعاً" درد ادگستری یك چند روزی مزاحم من بودند این بود که برای اینکه این مزاحمتها را رفـــع بکنم ــ دفع بکنم و بهرحال در معرض هیچگونه حرف و چیزی قرارنگیرم لازم دیدم زن بگیـــرم زن گرفتم . اینست که خب دیگر بعد از اینکه از دولت آمدم بیرون دیگر زن داشتیم و یواش یواش بچه پیدا کردیم و خب خرجمان زیاد شد . حقوق دانشگاه آنموقع در حدود نهصــــد یا هزارتومان بیشتر نبود . خب یك ذخائری داشتم ولی خب این ذخائر را هم حیفم میآمــد که خرج کنم . خب ذخیره باید ذخیره باشد برای خرج کردن نیست و عرض میشود که بنده موکیــل عدلیه بودم ــ اگر دفترم را دائر میکردم پیش بینی میکنید که با چه توفیق بزرگی مواجه میشدم اولاً" کارهای خارجی شروع شده بود ــ من یکی از وکلای عدلیه بودم که خب با حقوق خارجــی آشنا بودم و خیلی میتوانستم مشتریهای خارجی داشته باشم. علاوه بر این با اعتباری که در دادگستری داشتم و محبتی که مخصوصاً" قضات پیدا کرده بودند واقعاً" میتوانستم کلیـــان خیلی بزرگی داشته باشم. اما حقیقتش من چون این حالا خاطراتم را تهیه میکنید اینهــا

یك چیزهائی هست که ــ تمام چیزهائی است که برای بچه‌هایم میگذارم‌باید بهتان بگویم فقط من برای خاطر اینکه کاریکه احتمالاً طرف‌تحت انفلوآنس‌باشــــد اعمـــــــال نفوذ باشد نکردم و کار وکالت را قبول نکردم و هرچی از طرف‌کانون وکلا بمن تلفن کـــردند که جواز شما را ــ جوازتان را بفرستید تا ما تعبیر کنیم قبول نکردم و گفتم من وکالت نمیکنـــم . وکالت کردن برای من یعنی حالا کار چاق کنی ومن نمیخواهم از راه کار چاق کنی چیزکنم. البته بعضی از شرکتها بودند بمن پیشنهاد میکردند که مشاور حقوقیشان باشم ــ بالاخـــره یکی دوتا شرکت را قبول کردم ــ فقط مشورت حقوقی بهشان بدهم و هیچ شناخته هم نشوم درخارج . گفتم در مسائل حقوقی فقط با من مشورت کنید عرض کنم که من مشورت بهتـــان میدهم ــ حقوق هم خیلی حقوق ناچیز مثلاً ١٠٠٠ تومان ــ عجیب است آنموقع مؤسســـه حسابداری تلفن بمن کرد گفت که شما درس‌میدهید ؟ شنیده بودم که یك مؤسسه‌ای هست که

س ــ　مال شرکت نفت

ج ــ　نخیر ــ یك مؤسسه حسابداری مال عزیز نبوی بود . شنیده بودم یك مؤسسه‌ای درست شده است و خب حقوق هم میدهد به معلمین و برای اینکه از بچه‌ها شهریه میگیرند . گفتم بلــه گفتند هفته‌ای دوساعت حقوق مدنی درس بدهید وگفتند که حقوق هم میدهیم و ساعتـــی خب البته به اشخاص دیگر پنجاه تومان چهل تومان ولی خب حقوق شما ساعتـــی ٧٠ تومان است . گفتم اتفاقاً برای همین خاطر قبول میکنم یعنی برای خاطر پولش قبول میکنم چون کار میخواهم بکنم و اجر هم کار صحیحی است . گفتند خب پس چهار ساعت درس بدهیــد چهار ساعت هم آنجا درس دادیم و نمیدانم مثل اینکه ماهی هزارو سیصد چهارصد تومان هم از آنجا گیر میآوردیم . بدین ترتیب زندگیمان راه افتاد ــ الحمد الله ذخیره‌مان هم دســت نزدیم بلکه به ذخائرمان هم یك چیزی یواش یواش افزوده شد . عرض‌کنم که باز یك قصه‌ای برای شما تعریف میکنم چون یك اندازه‌ای بخودم حق میدهم که نوار شما را بهرحال برای یك خاطراتی که از نظر بچه‌هایمان ــ از نظر خانوادگیمان مهم است . یکروز مرحوم علـــم مـــرا خواست

س ــ　ایشان چه سمتی داشتند در این زمان ؟

ج — او رئیس دانشگاه پهلوی بود . عرض کنم که البته من علاقه داشتم یکروز بهش گفتم که من میل دارم معاون شما باشم . بمن گفت که اعلیحضرت گفتند که فلانی باید تهران بماند — من در تهران باهاش کار دارم . بله هیچوقت هم با من کار نداشت . خب چرا گاهی اوقات تلفن میکردند . میرفتیم و صحبتهائی داشتیم و چیزهائی میگفتند مینوشتیم . عرض کنم که یکروز مرحوم علم بمن تلفن کرد و گفت یك دعوائی در دادگستری هست — حالا اسم شخصش را نمی‌آورم — و شما وکالت این شخص‌را قبول بکنید و یك میلیون هم حق‌الوکاله‌اش هست و این یك میلیون را هم نقد بهتان میدهند . گفتم آقای علم من که وکالت نمیکنم . گفت چطور کارت وکالت بود . گفتم خب من دیگر از چیز که آمدم بیرون وکالت نمیکنم . هرچه اصرار کرد بنده زیر بار نرفتم . البته این مطلب را هم بهیچکس نگفتم . حالا هم که میگویم برای خاطر اینست که چون بعداً گفته شد . بعد از یکی دوماه آمد — منزل مرحوم علم بودیم رسول پرویزی هم آنجا بود و در حضور رسول پرویزی ایشان گفت که فلانی این دعواها من علاقه بهش دارم و میخواهم یك وکیل خوب درش دخالت کند و شما وکالت این را قبول بکنید — خودتان دخالت نکنید یك کس دیگر را بفرستید ولی خود شما هدایت کنید کار را . گفتم بنده کار چاق کنی کنم دیگر — منظور کسی دیگری را من باید قاضی‌اش را بنده سفارش بهش بکنم — همین کار را نمیخواهم بکنم و خدا میداند پیراهنی دستش بود ویك دسته چکــــی هم درآورد . گفتم اصلاً به بنده نشان ندهید بنده اهل این کار نیستم . نمیکنم

س — کی دست کرد جیبش ؟

ج — مرحوم علم دست کرد توی جیبش — گفت چکش را هم داده‌اند که بهتان بدهم . گفتم خب شما یك کس دیگری را بگیرید سی چهل هزارتومان بهش بدهید و خودشان گفتند نخیر بنده همچین کاری را نمیکنم . بهرحال بنده این نزد یك سه سال را با حقوق دانشگاه خوب میگذراندم زندگیم . . .

س — دانشگاه ملی هم درس میدادید یا فقط دانشگاه . .

ج — نخیر دانشگاه فقط تهران — بعداً دانشگاه ملی . دانشگاه فقط تهران من استاد رسمی دانشگاه تهران بودم و گذشت و زندگیمان هم خیلی خوب گذشت و خوشوقت هم بودیم و عرض کنم که دیگر

بایستی برسیم به . . . جزئیات زندگی را دیگر اگر بخواهم بگویم هیچی دیگر ـ شما تمام وقتتان گرفته میشود . باید برسیم به موقعی که وارد وزارت دربار میشویم .
شما یادداشت دارید چه تاریخی مرحوم علم وزیر دربار شد ؟

س- نخیر ندارم ـ وزارت دربار راندارم

ج ـ بخاطرم میرسد که در ماه آذربود مثل اینکه ـ آذر ١٣٤٥ بود که مرحوم علم وزیر دربار شد و چند روز بعد هم بنده بعنوان معاون وزارت دربار باتفاق سه نفر دیگر آنها هم در سمت معاونت بودند ـ بعنوان معاون وزارت دربار معرفی شدند . اما قبل از اینکه شروع به فعالیت باز تیم علم که بنده جزوش بودم در دربار صحبت بکنیم لازم است که تا یك حدودی یـــك مفاهیمی را روشن کنیم. ملاحظه کنید آقا ـ دربار یك مفهومش خیلی وسیع است که شامـــل همه آدمهائی میشود که با شاه زندگی میکنند و آدمهائی که درخدمت این آدمها هستند ـ خدمت همه جانبه زندگیشان . این یك معنای خیلی وسیعی است که شامل تمام افـــراد خانواده سلطنتی میشود ـ شامل تمام دوستانشان ـ کسانیکه بیشتر باهاشان معاشرت میکنند میشود ـ نزدیکانشان ـ خانوادهشان و شامل اداره‌ای که درخدمت این مجموع هســـت اعم از زندگیشان یا از وظایفی است که بعهده‌شان هست که باید انجام بدهند

س- این از نظر تشکیلاتی چه شکلی است ؟

ج ـ حالا عرض میکنم حضورتان . عرض کنم که بنده میخواهم این دربار را دو قسمتش بکنم. یك قسمت ادمینیستریشن دربار و دیسپازیتیوی که شاه‌برای انجام وظایف خودش در اختیارش دارد یك مطلب هست ـ یك مطلب دیگرعرض کنم که کسانیکه با شاه آمد و شد دارند ـ در زندگی خصوصی آمد و شد دارند ـ یا کسانیکه زندگی خصوصی خاندان سلطنت را تصدی میکنند و بعهده دارند . کسانیکه با شاه و افراد خانواده سلطنتی آمد و شد دارند و زندگی میکنند و زندگی خصوصیشـــان نزدیك است ـ اینها یك معنای خاصی از دربار را واجد هستند . من دلم میخواهد کسانیکه راجع به دربار مطالعه میکنند و راجع به دربار قضاوت میکنند کار این آدمها را با کار اشخاصـــی که درخدمت سلطنت هستند ـ درخدمت سرویس سلطنت هستند جدا بکنند

س- همه را درباری نگویند

ج — همه را د رباری نگویند . کسانیکه سلمانی اعلیحضرت که د رباری نباید باشد که — ولی واقعا" اینها چون میروند د ربارو میآمد ند و میرفتند د ربار بهشان میگفتند د رباری اما آنها را د رباری نشناسند . سرویسهائی که د ر اختیار سلطنت هستند این سرویسها نبایستی با آد مهائی باشند که د ر اسکی شاه و ملکه مثلا" مشارکت د ارند — د لیل ند ارد . آد مهائی که د ر شب نشینی ها شرکت میکنند — به چه مناسبت اینها را جزو د ربار میخواهید حساب بکنید . برای اینکه میخواهم تفاوتها کاملا" متفاوت باشد . بنده د لم میخواهد مرد م بد انند امیر هوشنگ د ولو د رباری که — د ربار بآن معناهست که خب با شاه نزد یک است میرود میآید یك سرویسهای شخصی برای شاه انجام مید هد

س — خب این راباید ست آجود ان را هم تعریف بفرمائید که چی بود — یعنی . . .

ج — بله حالا بعد بهتان عرض میکنم. بهرصورت منظور اینست که سرویسهائی که د ر خد مت انجام وظیفه سلطنت هستند — سازمانی که د ر خد مت انجام وظیفه سلطنت هست — من د ربار را د ر این معنا تلقی میکنم و من معاون کل این د ربار بود م. بنده با آن سازمانها اطلاع ند اشتم — خیلی آد مهایشان را هم نمیشناختم — حالا بعضیشان میآیند مثلا" با من سلام وعلیك میکنند میگویند ما د ر فلان جا بود یم اصلا" من نمیفتا سمشان — آنها خب بمناسبت سمتی که من د اشتم میشناختند ولی من نمیشناختمشان . هرروز هم شاه را می‌د ید ند هرروز هم ملکه را مید ید ند . . .

س — پس من تصور میکنم که جنابعالی بـه مهمانیهای شبانه دعوت نمیشد ید — یا اگر هم میشد ید هم شاید . . .

ج — ابد ا" — ابد ا" . بنده بمناسبت احترام گاهی اوقات فقط علیاحضرت ملکه پهلوی را میرفتم . . نخیر بنده — بنده توی هیچ عرض کنم . . . الانم کـه اینها میآیند اینجا و میروند ا صلا" نـه احوال بنده را میگیرند نه بنده باهاشان ارتباط د ارم با اشخاصشان — هیچک اشـان بنده به هیچوجه ارتباط ند ارم. بنابراین من د ر یا مثلا" ایاد ی — حالا خود ش میگفـت من طبیب شاه هستم ما که هیچوقت بعنوان طبیب شاه د ر اد مینیستریشن د ربار کسی راند اشتیم

ایشان را نمی‌شناختیم بعنوان طبیب شاه ـ ایشان میآمد و میرفت و هرروز صبح شاه را میدید و ...

س — سمت رسمی نداشت

ج — نخیر ـ درباری هم شناخته میشد همیشه هم با شاه اینورو آنور میرفت و بما هیچ ارتباط نداشت یا این اشخاصی که بیشتر دور و بر ملکه بودند ـ شهبانو بودند . یا اینها که دور و بر والاحضرت اشرف بودند ـ اینها بهیچوجه اینها را درباری ما نمی‌شناختیم . درباری عبارت بود برای ما سازمان یا سازمانهائیکه در خدمت سرویس سلطنت بودند ـ سلطنت یك سنائی داشت . خب این سازمان ـ شما میتوانید تشخیص بدهید که ـ اولاً یك دستگاهی که ارتباط شاه را با دولت از نظر فرامینی که شاه به دولت میداد ـ دستورالعمل‌هائی که از طرف شاه به دولت صادر میشد یا گزارشهائی که از طرف دولت به شاه میرسید باید تأمین بکند . این دفتر مخصوص بود این یك سرویس بود . خب یك سرویس

س — رئیس دفتر مخصوص زیر نظر اگر از بالا شروع بکنیم که اصولاً وزیر . . .

ج — حالا بعد بهتان عرض میکنم . آخه وزیر دربار وقتی بخواهم بگویم همه اینها ریاست بر همه اینها دارد . عرض میشود که خب شاه بالاخره ملاقاتهائی دارد ـ پذیرائی‌هائی دارد و مهمانیهائی مهمانیهای رسمی دارد ـ بایستی یك اداره‌ای هم به این کار بپردازد و مخصوصاً مسئول اجرای پروتوکل باشد ـ این را دادند به اداره تشریفات ـ اداره کل تشریفات (؟)

که به انگلیسی پروتوکل میگویند ـ یا چی میگویند ؟

س — بله پروتوکل بهش میگویند .

ج — خب دربار طرف مراجعه مردم است ـ میدانید در اینجا هم همینطور است . مردم فکر میکنند که شخص اول مملکت بالاخره آخرین کسی است که میتواند مشکلاتشان را رفع کند . برای اینکه دائماً ـ بهمین جهت دائماً مردم به شاه مراجعه میکردند ـ نامه مینوشتند ـ عریضه مینوشتند ـ متظلم میشدند . علاوه براین خود شاه هم میل داشت که یك کارهای اجتماعی انجام بدهد اینست که یك سرویس بزرگی هم بنام سرویس امور اجتماعی در دربار بود .

س- یعنی اداره‌ای بود این؟ یا . .

ج - بله این چیزی بود که من اداره میکردم دیگر - امور اجتماعی دربار. البته این سرویس اخیر سرویس امور اجتماعی بود - یعنی یك واقعیتی بود یك ضرورت بود اما در تشکیلات سابق دربار وجود نداشت . خب به شاه بهرحال شکارگاه داشت - شاه گاراژ داشت - شاه عرض کنم آشپزخانه داشت اینها هم یك مطالبی بود - یك سرویسی هم بایستی باین امور داخلی و انتظامات و پیشخدمتها و اینها برسد دیگر. پس یك سرویس انتظامی هم وجود داشت . خب بالاخره این دستگاه باین بزرگی که چه عرض کنم اما بالاخره این دستگاه یك فینانس هم داره دیگر - امور مالی هم دارد . بنابراین یك سازمان امور مالی هم باید داشته باشد

س- این آقای بهبهانیان در منصب کار بودند یا . . .

ج - حالا حضورتان عرض میکنم - حالا بهتان عرض میکنم . بنابراین ملاحظه میکنید که دربار یك دفتر مخصوص دارد - یك تشریفات دارد - یك امور اجتماعی دارد - یك قسمت انتظامات دارد - یك قسمت مالی و حسابداری دارد . وزیر دربار رئیس همه اینها هست منتهی هرکدام از این سازمانها کم و بیش مستقل هستند نسبت به وزیر دربار. در عین حالیکه مسئول وزیر دربار هستند و وزیر دربار آنها را انتخاب میکند - معرفی میکند وزیر دربار هم مسئول آنها هست ولیکن از نظر اینکه بعضی از سازمانها تماس مستقیم دائماً مسئولشان با شاه دارد - چون نمیتواند شاه - وزیر دربار نمیتواند که از طرف همه این سازمانها دائماً با شاه ارتباط داشته باشد . مثلاً مسئول تشریفات کسی که پذیرائیها را تنظیم میکند کسی که - اشخاصی که میآیند و میروند معرفی میکند - کسی که سالن پذیرائی شاه را باید اینکه دائماً با وزیر دربار نمیتواند تماس داشته باشد اینکه با شاه تماس پیدا میکند . اینستکه نسبتاً یك استقلالی توی کارش حفظ میکند . یا رئیس دفتر مخصوص که خب اوامر شاه را ابلاغ میکند به دولت . گزارشهای دولت را دریافت میکند - خلاصه میکند بعرض شاه میرساند اینهم چون با شاه تماس دارد باز خودش یك کمی مستقل است

س — آن کاری که آقای شفا داشتند توی کدام یکی از اینها بود؟

ج — بله خوب شد که متذکر شدید. عرض کنم که امور اجتماعی خب بمناسبتی که مسئولش من بودم یک چیز تازه‌ای هم بود بنده سعی نمیکردم که یک استقلالی نسبت به وزیر دربار برای خودم تحصیل کنم. باوجود یکه همیشه در غیبت وزیر دربار مسئول دربار من بودم ولی معذالک بنده هیچوقت کوشش نمیکردم فقط موقعی با شاه تماس میگرفتم که وزیر دربار نباشد — یا اینکه خود شاه احضار کند و حتی موقعی هم که وزیر دربار نبود بنده هرروز نمیرفتم شرفیاب بشوم درحالیکه حق داشتم ولی معذالک مزاحم نمیشدم هردو روز سه روزی کارها که جمع میشد میرفتم به شاه .... اما شاه بهرحال عرض کنم که یک نطق‌هائی ایراد میکرد و عرض کنم که یک کسی هم بایستی میبود و این نطق ها را جمع آوری میکرد. این شخص هم خب بالاخره یک موقعیتی داشت ولی بعداً برای اینکه کارهایش یک وسعت بیشتری داشته باشد عنوانش را عنوان فرهنگی دادند — قسمت فرهنگی دربار و کتابخانه پهلوی — درحالیکه کارهای فرهنگی را قسمت امور اجتماعی بیشتر انجام میداد ولی خب دیگر آن تیتر هم تیتر فرهنگی ...

س — این سخنرانیهای شاه را زیر نظر ایشان و بوسیله ایشان ....

ج — بله ایشان تنظیم میکردند. نطق‌های ایشان — نطق‌های شاه را ایشان — یعنی شاه خودش دیکته میکرد چون درچند مورد بنده تنظیم کردم شاه قرارش این بود در موقع تنظیم نطقش، نطقش را همین طور دیکته میکرد میگفت مطالبش را بعد یادداشت میکردند آنوقت میرفتند منقح و منظمش میکردند یا ممکن بود احتیاج به یک دکومانهائی بود یک ارقامی بود چیزهائی بود آن متصدی هم میرفت این را تنظیم میکرد میآمد ارائه میداد وقتی که ارائه میداد چیز بود دیگر نطق منجر شاه میشد. پس ملاحظه کنید دربار یک دفتر مخصوص دارد — دربار یک تشریفات دارد — دربار عرض کنم که امور اجتماعی دارد — یک قسمت انتظامات دارد حسابداری و یک قسمت فرهنگی دارد.

س — این تشکیلات سوای نظامی و اینها — آنها جزو دربار...

ج — چرا — حالا اجازه بدهید. چرا عرض کنم که البته شاه چون آجودان نظامی هم دارد — بهرحال

فرمانده کل قوا هست یك دفتر نظامی هم دارد که این بنام سرای نظامی هست و آنکسی که مسئولش هست معمولاً یا رئیس ستاد سابق هست یا رئیس ستاد آینده است معمولاً اینطوراست . این سرویس هم هست . خب از چندی باینطرف که شهبانو یك وظائف رسمی برای خودش فرض میکرد و خب میدانید نیابت سلطنت هم عنوانی بود که قانون اساسی بهش داد اما خب میدانید نیابت سلطنت یك عنوان دائمی که نیست ـ یك فانکسیون دائمی نیست ـ یك فانکسیونی هست که در مورد غیبت شاه هست ولی خب بالاخره شهبانو هم چون یك تکالیف اجتماعی بعهده میداشت اصولاً که این تکالیف هم بعداً خیلی انبوه شد و ایشان هم خیلی وظائفش را خودش توسعه داد ـ هم کماً و هم عمقاً . اینست که خب ایشان هم بایستی که یك سازمانی باشد ـ دفتری هم دفتر مخصوصی هم ایشان میداشتند . البته

س ـ شخصاً از نظر اداری زیر نظر وزیر دربار بودید ؟

ج ـ تردید نیست ـ تردید نیست . خب والاحضرتها یعنی برادران و خواهران شاه و در آینده هم بچه‌های شاه ـ چون بچه‌های شاه کوچك بودند اینها هم لازم بود که بالاخره زندگیشان اداره بشود ـ اینها هم یك دفتری داشتند برای این کارهایشان ـ متصدی دفتر داشتند ولی آنها ارتباطی با فانکسیون سلطنت نداشت ـ جنبه زندگی خصوصی داشت ولی خب آن رؤسای دفتررا هم وزیر دربار کنترل میتوانست بکند ـ کنترل میکرد

س ـ حقوقشان را از آنجا میگرفتند از دربار

ج ـ بله از خود والاحضرتها میگرفتند ـ از دربار نمیگرفتند . عرض کنم که این سازمانی که حضورتان عرض کردم که بنظر منطقی میآید موقعی که مرحوم علم وزیر دربار شد این سازمان وجود نداشت باین شکل ـ این سازمان را در این شکل مرحوم علم بوجود آورد بر طبق استنباطش از وظائفی که سرویسهای سلطنت بعهده دارند این دستگاه را بوجود آورد . خب بنده در یك حدودی کمسیون دربار را مشخص کردم ـ معین کردم که آنچه من راجع به دربار میخواهم صحبت بکنم ـ یك سازمانی هست که در خدمت سرویس سلطنت هست و بهتان گفتم غیر از اینهم

اطلاق کلمه درباری برای یک گروه دیگر هم میشود که آنها را ما درباری در این معنی نمی‌شناسیم و بهشان توجه نداریم و البته ممکن است راجع به خصلتهایشان صحبت بکنیم بعداً و افراط و تفریط هایشان را بگوییم و بگوئیم این افراط و تفریط ها هم از کجا آمده و شاید یک مقداری بدنامی‌های دربار یعنی از همین ها هست والا از سازمان بدنامی نیست . ولی بهرحال خواستم قبلاً روشن بکنم آنچه که من بهش میپردازم

س- آن آجودانها را نفرمودید که جزو از نظر تشکیلاتی چی هستند ؟

ج - آجودانها در تشکیلات تشریفات هستند ولی معذالك گاهی اوقات اعلیحضرت به بعضی ازاشخاص از همان نزدیکانشان بدون اینکه اینها سرویسی در تشریفات داشته باشند بآنها هم عنوان آجودانی میداد

س- وظایفی داشتند آنوقت وقتیکه آجودان میشدند ؟

ج - خب اگر توی تشریفات بودند البته

س- نه آنهائی که بیرون بودند

ج - نه وظائفی نداشتند - افتخاری داشتند

س- مثلاً آقای علی رضائی یکموقعی آجودان . . .

ج - بله حالا بهتان عرض میکنم - اصلاً ایشان توی کارتشان فقط مینوشتند آجودان . . .
حالا راجع به همان مسئله آقای علی رضائی برایتان عرض کردم گفتم مثل اینکه راجع به علی رضائی

س- نخیر

ج - نگفتم؟ آن داستان عرض کنم عصبانیت اعلیحضرت و اینهارا نگفتم ؟ میگویم بهتان حالا - آنها را میگویم بهتان - راجع به . . .
عرض میشود که خب وقتی که مرحوم علم از نخست وزیری کنار رفت - کناره گیری کرد یا کنارش گذاشتند نمیدانم حالا . بگوئیم کنارش گذاشتند - کنار رفت - کناره گیری کرد . بهرحال ضرورت بود کنار برود برای خاطر اینکه خودش بمن گفت کرده ما هنوز میکند - دلش میخواست باز نخست وزیر

باشد . البته زیاد نمیخواست برای اینکه میگفت زیاد آدم نبایستی سر یك مسئولیتی باشد برای اینکه تشنگی و لذتش در انظار از بین میرود . این فلسفه را هم داشت . ولـــی بهرحال میگفت هنوز کرده‌مان میکشد وهنوز پژمرده نشدیم از نظر افکار. ضرورت بین‌المللی بود ضـــرورت مملکتی بود ــ قضاوت شاه بود نمیدانم حالا اینها یك مسائلی هست که واقعاً با اتکاء به اسناد باید روش قضاوت بشود . مرحوم علم شد رئیس‌دانشگاه پهلوی امــــا واقعیتش اینست که مناسبترین شغل برای مرحوم علم بعد از نخست‌وزیری وزارت دربـــــار بود . برای خاطر اینکه مرحوم علم درباری بود واقعاً ــ عرض‌کنم که دربار شاه هم آدم‌قوی نداشت .

س ــ بعد از مرحوم علم؟

ج ــ آقای قدس نخعی شد ــ مرحوم قدس‌نخعی . خود مرحوم قدس‌نخعی بارها میگفت کـــه آقای علم باید بیاید اینجا و من باید بروم دانشگاه پهلوی یا من و اورا بکنند یك جای دیگر اصلاً خود قدس نخعی از تصدی مقام وزارت دربار خیلی خوشنود نبود و مثل اینکه گرفتاریهائی که توی دربار بود او به مذاقش سازگار نبود . اینست که واقعاً بایستی بعد از اینکـــه مرحوم علم از ریاست وزرائی کنارگرفت بایست وزیردربارمیشد جایش هم خالی بود در واقع با این ترتیبی که عرض کردم . . . .

روایت کننده — دکترمحمد باهری

تاریـــخ — دهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه — شهرگان — فرانسه

مصاحبه‌کننده — حبیب لاجوردی

نوارشماره — ۱۷

برای اینکه همه آشنا هستند و همه والاحضرتها و همه خاندان سلطنت و اینها توقعات دارند و منهم نمیخواهم توقعاتیکه معقول نیست اجرا کنم و زیر بارش بروم و اساساً من برایم دربار خوب نیست . (؟) حقیقتش اینستکه ته دلش اینطور نبود . این مطلب ظاهـــری بود میگفت — ته دلش این نبود . من فکر میکنم که شاه بنا به ملاحظاتیکه بر — مربوط میشــد به معادله قدرتهائیکه در مملکت بایستی‌موجود باشند علم را نمیخواست دردربار . نمیدانـم تعبیرم رسا بود یا رسا نبود . نه اینکه شاه از علم می‌ترسید — نخیر شاه به علم کمال اعتمـاد داشت و دلش هم میخواست در دربار باشد — اما فکر میکرد که اگر علم آمد در دربار معادلـــه قدرت در اداره مملکت شاید بهم بخورد

س — یعنی این دولت جوان ضعیف میشد

ج — و شاید هم خارجیها هم — بنده اگر بخواهم نگویم حرف را وتصـریح‌بکنم شاید حالا واقعاً کسانیکه گوش میکنند این حرفها را بدانند این مطالب از روی اسناد نیست — برداشتهای شخصی هست روی پیش‌آمدها عرض‌میکنم . انشاء الله اشتباه میکنم اینطور نبوده — ولی حقیقتش اینستکه مثل‌اینکه خارجیها خوششان نمیآمدکه علم وزیر دربار باشد و شاید از نظر همانطوریکــه عرض‌کردم تعادل قدرت در اداره مملکت فکرمیکردند که صحیح نیست . و شاید شاه دلـــش میخواست منتها بیک صورتی منتظر یك فرصتی بود . حالا این فرصت‌چی بود در نیمه دوم ۱۳۴۵ که پیش‌آمد

س — آن بعد از تیراندازی است دیگر — سوء قصد

ج — بله — سوء قصد به مرحوم منصور

س — نخیر به شاه — حادثه کـــاخ مرمر

ج — بله — حادثه کاخ مرمر در فروردین ۱۳۴۴ بود مثل‌اینکه یا ۴۳

س — پس قبل از این بود بلــه

ج — برای اینکه به شاه بعد از منصور تیراندازی شد دیگر

س — بله

ج — بله ـ آنهم قابل ذکر است مطلبش و قابل توجه است اشاره کردید یادم رفت راجع به ایــن موضوع صحبت بکنم. راجع به این موضوع صحبت بکنم و هم راجع به موقعی که مرحوم منصـــــور یکمرتبه قیمت بنزین‌را از پنج زار کرد یك تومان و آن جنجال درست شد. بله حالا این تیکه را تمام میکنم و بعد می‌پردازم به این موضوع برای اینکه درهم برهم نباشد ـ کسانیکه گــــوش میکنند مشوش‌نشوند فکرشان. عرض‌کنم که شاید نمیدانم چی بود حالا در نیمه دوم ۱۳٤۵ ـ چه پیش‌آمدهائی بود از نظر بین الطللی ـ چطور شد که وضع‌را شاه مساعد دید مرحوم علـــم به وزارت دربار انتخاب‌شد. علم وقتیکه وزیر دربار شد نیتش این بود که وزیر دربار مقتــدری باشد. نیتش این بود که واقعا" مملکت را لااقل از نظر سلطنت کاملا"زیر نظر داشتـــــه باشد و جوابگوی همه احتیاجات مردم در سطح مملکت باشد و شاید در اجرای این برنامه‌اش پیش‌از همه روی من حساب میکرد و بمن تکیه میکرد. تشکیلاتی که برای وزارت دربار مرحـــوم علم بلافاصله داد ایجاد چهارمعاونت بود

س — مثل اینکه چندتا متخصص سازمان روشها را هم آوردید آنجا ـ آقای کـــــردبچـــه اگر اشتباه نکنم

ج — نخیرـ عرض کنم که نه ابتدای کار که کــردبچـــه نبود که ـ کـــــرد بچـه متخصص روش نبود

عرض‌میشود که بهرصورت مرحوم علم فکرکرد که چهار معاونت بوجود بیاورد. سابقا" در وزارت دربار معاونت وجود نداشت غیر از یك موقعی مرحوم علاء یك معاونی داشت بنــــام دکتر هومن ـ یك مدت موقتی. دکتر هومن بهرحال یکوقت معاون وزارت دربار بود و گویا معاون علاء بود اما دیگرهیچوقت دربار معاونت نداشت. مثلا" وزیر دربار فانکسیون خیلی مهمی نداشت ـ تشریفات بود و دفتر مخصوص‌بود اما وزیر دربار، سازمان امور اجتماعـــــی

و خلاصه تسلطش بر همه تشکیلات یك همچین واقعیتی قبل از علم وجود نداشت . دفتر مخصوص کار خودش را مستقلاً میکرد

س — شاید بدا ستثنای تیمورتاش

ج — خب تیمورتاش یك چیز دیگری بود خب . مرحوم علم هم روی همان گرده میخواست کار بکند مرحوم علم هم میخواست روی گرده تیمورتاش کار کند میخواست تیمورتاش محمدرضا شاه باشد . منتهی منهای عرض کنم که — نمیدانم تیمورتاش واقعاً خیانت کرد یا نکرد چی بود بهرحال بنده را بنام معاونت امور اجتماعی معرفی کرد . عرض کنم بهبهانیان را بعنوان معاون امورمالی و اداری معرفی کرد

س — محمدجعفر اسم اولش هست

ج — بله محمدجعفر بهبهانیان . عرض کنم که آقای آتابای را هم بعنوان معاون انتظامی معرفی کرد . همین سه معاون بود اول .

س — آتابای پسدر

ج — بله — شفا بعدها شد معاون فرهنگی وزارت دربار که راجع به آنهم باهاتون صحبت خواهم کرد بعداً . ولیکن در روز اول آنچه که خاطرم هست سه تا معاون بیشتر نبودیم این . بنده بودم — معاون امور اجتماعی معاون اول بودم که بعدها هم بنده معاون کل شدم و بهبهانیان بودشد معاون امورمالی و اداری و آتابای هم معاون امور انتظامی . بعد از این کس دیگری نبود . بهبهانیان علاوه بر اینکه معاون امور اداری و مالی وزارت دربار بود مسئولیت حسابداری اختصاصی شاه را هم بعهده داشت . شاه بهرحال یك عوایدی داشت — یك ثروتی داشت شاه خب حقوق میگرفت از دولت . شاه از آستانه قدس رضوی حقوق میگرفت — بهرحال حق تولیه میگرفت برای اینکه شاه متولی

س — جائی این بودجه منعکس هست چقدر هست — مثلاً من هیچوقت نشنیدم که حقوق شاه چقدر بوده ،

ج — نمیدانم — حقوق شاه را دولتیها میدادند ولیکن مال آستان قدس خوب بود چیز جالبی بود فکر میکنم شاید این اواخر که درآمد آستان قدس زیاد شده بود شاید چهارپنج شش میلیون در

سال بود . د قیقاً" نمید انم مید انید این ارقام را استاد م به منابعش رجوع کند اگر بخواهد با صحت بنویسد ولی من منابعی ند ارم. علاوه بر این نمید انم واقعا" خب شاه یك د رآمد د یگری هم د اشت و آن این بود که یك مقد اری از اراضی شمال مانده بود برایش مید انید خب پد رش قسمت زیادی از اراضی شمال را و د هات شمال را خریده بود بعد قانون بازگشت این املاك بموجب آن قانون بسیاری از این املاك برگشته و برایش مانده بود . یك مقد اری هم البته بین رعایا تقسیم کرده بود ولی یك مقد اریش مانده بود . بهبهانیان سالها قبل یك برنامه‌ای تنظیم کرده بود که این اراضی که مخصوصا" د رگرگان بود ند واراضی خوبی هم بود ند اینها را بفروشند. واین تیکه‌اش را با وجود ی که بهبهانیان د وست بنده است و بنده هم خیلی بهش علاقه د ارم این تیکه‌اش بنده هیچوقت خوشم نمی‌آمد که این اراضی را به متنفذ ین به امرای لشکر به‌اینها میفروخت . خب اینهام یك د رآمد ی برای شاه د اشت و مزین — سرلشکر مزین — نماینده شاه بود د رشمال برای وصول این پولها . خب اینهم یك ممرّ د رآمد شاه بود . عرض‌کنم که بهبهانیان یك اسپری بیزنس د اشت — برای شاه بیزنس میکرد مثلا" هتل میساخت و بعد میفروخت همین هتل نه‌ونك

س — هیلتون ؟

ج — نخیر این هتل آریاشرایتون بود د یگر — خب البته هتل آریا شرایتون را آقای بهبهانیان ساخت و بعد فروخت به سازمان هواپیمائی و اینها . خب استفاده‌ای هم کرد ند . خب این را مال شاه بود د یگر — خب د رآمد ی برای شاه بد ین ترتیب ترتیب مید هند . میخواهم واقعیات را بگویم حقیقتش اینست که کمپوزان ثروت شاه را تا حد ود ی که اطلاع د ارم بگویم . عرض میشود که د ریاکنار خاطرتان هست ؟

س — بله

ج — آن شهری که بوجود آمد . این قبلا" مهد ی بوشهری شوهر والاحضرت اشرف متصد ی یعنی فوند اتور این شهر بود ولی آنها از عهده برنیامد ند وگرفتاری د رست کرد ند بهبهانیان این را بعهده گرفت و بنام اعلیحضرت شروع کرد آنجا خانه‌ها را ساختند و فروختند

س — همه فکر میکرد ند مال والاحضرت اشرف هست آنجا

ج — اول اینطور بود ولی بعداً که آنها ازعهده برنیامدند نخیر اصلاً تمام اسناد بنـــام اعلیحضرت تنظیم میشد . بله خب آنهم یک معدن درآمد برای چیزدیگر — خانه ســـازی میکردند و خلاصه من نمی‌پسندم این کارها را نبایستی . . ولی خب دزدی نبوده بهرحـــال

س— از شاه هم بهرحال سئوال نمیشد — کسب تکلیف که نمیشد

ج — آهان میدانید — مسئله اینست که باید بهتان عرض‌کنم خب میرفتند به شاه گزارش میدادنـد که این کار کار مشروعی است وخب‌کسان دیگر هم ازعهده بر نمی‌آیند و ما مطابق یک‌نقشه‌ای میتوانیم انجام بدهیم و اینها . شاه هم درمقابل‌یک اکسپلیکاسیونـی که ظاهراً موجـــه بود قرارمیگرفت و میگفت بسیار خب شانه‌اش را میانداخت بالا — بعـد دیگرشروع میکردنـد کار میکردند و اینها . عرض‌کنم که خب‌در بسیاری از کارخانه‌ها هم بهبهانیان شروع کـــرد اقدام کردن و سهامی برای شاه دست و پا کرد . البته خرید یک مقداری بعد چون توسعه پیدا کرد . مثلاً یکی از خدمات بزرگی که بهبهانیان در همین سمت بهمین مناسبت انجام داد توسعه کارخانه‌های سیمان بود . ایشان اول وارد شدبنام اداره املاک بنام بنیاد پهلوی که نه — بنیاد پهلوی هم البته دخالت‌داشت بعدها— در کارخانه سیمان فارس . کارخانه سیمان فارس‌ابتدا اش چیزی نبود شاید هزارتن هم نبود — هفتصد هشتصد تن بود و مقروض و بهرحال چیز راندتابـــل نبود . خب ایشان مداخله‌ای کرد در کار کارخانه‌های سیمان نمیدانم . . .

س— به‌آقای ته‌ریش‌داری بود که . . .

ج — بله حضورتان عرض‌میکنم . آن سالور بود . خب این سالورعرض‌کنم که مرد درستی بود یعنی کمیسیون بگیرد — در معاملات تقلب‌بکند اهل این حرفها نبود . البته خب میرفت بنام نصب کارخانه مثلاً چند روز میماند فوق‌العاده‌های سنگین میگرفت اما آدم درستی بود . ایـــن آخری میزان تولید کارخانه‌های سیمان فارس‌و خوزستان به بیست‌هزار تن در روز رسیـــــــد و واقعاً کمبود سیمان بود تا حدود زیادی بهبهانیان توانست از طریق توسعه کارخانه‌های سیمان فارس جبران بکند

س— مثلاً مثل بنیاد پهلوی نبود — مستقیمـــاً متعلق به شاه بود

ج — بله — البته بعدهادیگر این سهام را فروختند . برای اینکه روزی که قرارشد دیگر شـــــاه

صاحب سهم نباشد یعنی گفتند شاه سهام دارد

س ــ قبلش به چه اسم بود ؟

ج ــ بنام اعلیحضرت بود ــ بله بنام اعلیحضرت بود . گویا سهام مختصری بود و خب دیگر یواش یواش که توسعه پیدا میکرد از محل سودش از محل چیزش توسعه پیدا میکــرد . عرض کنم که شاید بهبهانیان در خارج از مملکت هم یك معاملاتی بنام شاه میکرد برای اینکه میدیدیم دائما" بهبهانیان در خارج است و اینجا یك دفتری داشت در سوئیس یك دفتری داشت . منظورم اینست که بهبهانیان علاوه براینکه مسئول اموراداری ومالــی دربار ..د علاوه براین مسئول حسابداری اختصاصی شاه هم بود و امور مالی شاه را هــــم اداره میکرد . تا حدودیکه اطلاع داشتم بهتان کمپوزان .... داراتی شاه را برایتان بیان کردم. دیگر نمیدانم

س ــ این ارتباط با ایران ناسیونال واقعیت داشت ؟

ج ــ نــه

س ــ مردم میگفتند این ایران ناسیونال مال شاه است ــ یا مال والاحضرتها است ــ مثلا" فرزندان شاه مثلا"

ج ــ نخیر ــ عرض کنم که ــ بدبختی شاه این بود که میدانید توجه به بعضی نکات نداشــــت ایران ناسیونال آن آقای حسین دانشورکه توی دستگاه اردشیر زاهدی بود و بآن ترتیــــب به شاه نزدیك شده بود و اینها ــ او در ایران ناسیونال کار میکرد و خب حل و فصل میکرد بسیاری از امورشان را و از آن بابت خب توفیقات زیادی هم خودش پیدا کرده بود ــ آنها پیدا کردند . نه ــ نمیدانم اردشیر زاهدی در آنجا سهم داشته یا نداشته من هیچ خبر ندارم . ولی خب حسین دانشور با اینها کار میکرد و خب اواخر هم ارتباطش دیگر قطــع شد . مثل اینکه پول سنگینی ازشان گرفته بوده

س ــ چون رابطه‌ای که اینطور که میگفتند مدیران آن شرکت داشتند دیگر مثلا" ظاهـــــــرا" به وزیر اقتصاد هم اعتنائی نداشتند کاری نداشتند ــ مستقیم میرفتند دفتر مخصوص وبرای مسائلشان و این حالا روی علاقه مادی بوده یا روی اینکه صنعت مهمی بوده ومستقیما" در دربار بهش توجه میشده ــ اینهم همیشه یك بحثی بودکه بین بعضیها بود.

ج - والله آنچه که مربوط به دارائی شاه بود و بهبهانیان دستش بود من بهبهانیان را دخیل در کار ایران ناسیونال ندیدم برای اینکه نمیشد شاه ذینفع باشد و بهبهانیان - برای اینکه اختیار دست بهبهانیان بود. بالاخره سرجمع و حساب و کتاب و اینها دست بهبهانیان بود. بنده بهبهانیان را ندیدم در آن کار دخیل باشد. عرض میشود که حسین دانشور خب اینها همان درباریهائیکه بهتان عرض میکردم در یك معنائی که بنده نمی‌خواهم قبولشان بکنم همین ها هستند دیگر. حالا حسین دانشور این روزها خب یك چهره قابل تمجید ی هم بین بعضی‌ها برای خودش گرفته برای خاطراینکه مرتب سر مزار شاه عکس میگذارد - عرض کنم که خودش را مخلص و مرید و عرض کنم که خدمتگزار کوچك شاه قلمداد میکند و خب مدتی هم و بهمین جهت خب بین بعضیها تمجید ازش میکنند از همین وفاداری اما بهر صورت حسین دانشور در نتیجه آمد و شدی که داشت و خب عنوان آبرومندانی هم داشت ولی واقعاً در ادمینیستریشن هیچ شأنی نداشت. نمیتوانست داشته باشد برای خاطراینکه ما یك ضابطه‌ای داشتیم که کارمندان دربار نبایستی در بیزنس و در این طورچیزها شرکت بکنند ولی خب ایشان بمناسبت آمد و شدهائی که داشت و نمیدانم واقعاً چه کاری انجام میداد - بهرحال مربوط به سرویس سلطنت نبود حالا عده ای خوب درست میکرده من خبر ندارم اما کاری که انجام میداد و مورد توجه بود مربوط به سرویس سلطنت نبود. من سراغ نداشتم که ایشان در . . ولی بهرصورت آن شرکت اکباتان بعد توانست تأسیس بکند و آن خانه‌سازی را آباد بکند. اکباتان را البته . . .

س- خب بهمان ترتیب که خب ایشان یك شرکت آنجوری را تأسیس کرده بود روز کلنگ زدن تقریباً تمام وزراء مهم مملکت آنجا حضور داشتند و من یادم هست مردم میگفتند خب این حتماً مال شاه است اینجا مگر نه واسه خاطر آقای دانشور که وزراء نمیروند . . .

ج - خب همین - اشتباه همین است دیگر. نخیر - آدمهای عادی در آنجا شرکت داشتند

مثلاً" بنده شنیدم باقرزاده در اکباتان شریك بوده ــ بیچاره برای من نقل میکرد میگفت ما هم یك سهم کوچکیهم در اکباتان داریم. نخیر شرکت اکباتان شرکتی بود که مربوط به حسین دانشور بود و مهندس ــ یك مهندسی هم بود

س ــ گلــزار

ج ــ گلــزار بوده وحتی بنده میخواستم یك خانه‌ای برای یك معلم بگیرم و پیش قسط خیلی کمتر بدهم و از تاریخی که تحویل داده میشود بتوانیم اقساط را برایشان تنظیم بکنیم یك معلمی بود یك معلم مخلصی و نتوانستم . همین به آقای دانشورتلفن کردم اول گلــزار موافقت کرده بود ولی بعداً" دانشور آمد زد بهم . نخیر ــ عرض‌کنم که خب وقتی دانشورصاحب یك شرکت هست و سهام‌عمده یك شرکت را دارد و یك ارتباطاتی توی دستگاه دارد بــا اعلیحضرت آمد و شد دارد خب وقتی میخواهد افتتاح بکند برای اینکه دکانش بگیرد وزراء دیگر هم میآیند . اما نه صاحب سهم کس دیگری نبود . صاحب سهم خودش بود و گلزار بودش و شاید یك عده دیگری بودند شاید نصیری هم بود . مثلاً" معکه نصیری هم توی این جریان بوده برای اینکه او هم با نصیری هم خیلی ارتباط داشت اما شاه نه نه . شاه یا والاحضرت اشرف هم فکر نمیکنم . چون والاحضرت اشرف توی این کارها دخالت میکرد ممکن بود باشد امــا فکر نمیکنم توی این جریان بوده . شاه وعرض‌کنم شهبانو و اینها . نه شاه که نبود حتمــاً" شهبانو هم شخصاً" نبود . حالا اینکه میگویم برای اینکه مادر شهبانو شنیدم در یك کــاری در یك بیزنسی یکوقت شرکت داشته و توی این کار شرکت داشته . نشنیدم ــ نشنیدم نخیر

س ــ این ارتباط آقای علی رضائی چی بود؟ آنهم جای دیگری بود که میگفتند حتماً" اعلیحضــرت سهم دارند مثلاً" توی کار آقای رضائی و . . .

ج ــ بهیچوجه که . . .

س ــ (؟)

ج ــ نخیر ــ نخیر ــ عرض‌کنم که آقای علی رضائی ارتباط داشت با والاحضرت اشرف و مرتب خیلی مبالغ زیادی سوء استفاده میکرد . از این مبالغ زیاد بصورتی که شروع جلوه بکند مبلــغ

مختصری اش‌را در سهم والاحضرت اشرف میگذاشت . اینها همان درباری‌هائی هستند که بنده نمی‌خواهم بهشان بگویم درباری . و همین راجع به آقای علی رضائی بایستی یک داستانی برایتان عرض‌کنم چون دیگر کار داره بیان مطالب از روی استیل خارج میشود متفرقه داریم صحبت میکنیم اشکال ندارد . عرض‌کنم که خب دراداره کل تشریفات یك اشخاصی بودند که سرویسهای تشریفاتی را انجام میدادند اینها آجودان بودند ــ رئیس‌تشریفات هم میشدند . رئیس‌کل تشریفات داشتیم و یك رئیس‌تشریفات داشتیم . رئیس‌تشریفات یعنی در واقع عامل تشریفاتی یعنی رئیس‌یك تشریفات معین . رئیس‌کل تشریفات یعنی همه تشریفات در همه این زمانها ــ در همه مکانها زیر نظر او هست . معمولاً آجودانهائی که فعال بودند و کار میکردند یعنی وظایف‌تشریفاتی را انجام میدادند اینها رئیس‌تشریفات میشدند ولی معمولاً کسان دیگری که تیتر آجودانی را بعنوان یك افتخار بهشان میدادند قاعدتاً بایستی بنام افتخار بهشان میدادند اما حقیقتش اینستکه تحصیل میکردند بیك ترتیبی این عناوین خودشان برای سوء استفاده ــ برای اعمال‌نفوذ . اینها دیگرتیتر رئیس‌تشریفاتی را نمیگرفتند . از جمله اشخاصی که توانسته بود تیتر ریاست‌تشریفات را بگیرد ببخشید تیتر آجودانی شاه را بگیرد همین آقای علی رضائی بود . عرض‌کنم که خودشان آجودان شاه شده بود و کارت‌هم امضاء میکرد آجودان شاه ــ و روزهای سلام هم لباس ملیله دوزی می‌پوشید و می‌آمد و می‌گشت و آنجاو این اواخر . . . حالا البته شما باید از من بپرسید با وجود علم چرا اینها میشدند آجودان . علمی که من این اندازه بهش اعتقاددارم و به قدرتش و اعتبارش حالا اینها مطلبی است‌که بعداً خواهم برایتان گفت . البته این قابل توجه است قابل تذکراست . حالا چون اسم رضائی آمده من قصه را خواستم بهتان عرض کنم. عرض میشود که مثل‌اینکه سلام نوروزی بود بله ــ سلام نوروزی بود . سلام نوروزی معمولاً که سلام‌عام است یعنی وسیعترین سلامها است همه طبقات میآیند به شاه تبریك میگویند . اولین طبقه‌ای که به شاه تبریك میگویند روحانیون هستند . معمولاً ساعت

اینها میآیند شرفیاب میشوند . یکی از این گوشه‌های آن کاخ بزرگ تاجگزاری - عرض میشود که می‌نشینند در همان گوشه

س - توی نوبه نمی ایستند و صحبت

ج - نخیر اینها می‌نشینند . و شاه هم می‌نشیند و وزیر دربار هم اینطرف می‌نشیند مقابل شاه از زیردست وزیر دربار هم امام جمعه و آن علامه وحید بیچاره هم میآمد این اواخر او هم می‌ایستاد از موقعی که شده بود متولی مدرسه سپهسالار اوهم میآمد . بعد هم آخوندهای دیگر و علمای دیگر که باصطلاح درباری بودند دیگر درباری شناخته شده بودند اینها را هم باید بگوییم درباری- درسازمان دربار نبودند اما اینها هم بهرحال آمد و شد میکردند دیگر درباری بودند . اینها می‌نشستند و بعد خب یکی از اینها آنکه پیش کسوت بود یا بیك صورتی برای خود ش یك حق تقدم داشت شروع میکرد . .

س - مثلاً اینها که می‌آمدند در چه سطحی بودند - آیت الله خوانساری که در تهران بود مثلاً . . .

ج - نخیر - نخیر . . . غیر از امام جمعه اش که واقعاً آدم خوبی بود آنهم نباید آخوند حسابش کرد . بقیه‌شان آدمهای . . . یعنی بهتان عرض بکنم . .

س - یعنی سعی میشد که

ج - خب نمی آمدند - اما اینها درست است که وجهه عومی نداشتند اما الان که بنده به این سن رسیده‌ام و تجربیاتی دارم نه اینها آدمهای بدیهم نبودند . آدمهائی نبودند که دروغ بگویند به مردم - ریا بکنند

س - چند نفر بودند - کی‌ها بودند ؟

ج - اسامیشان درست خاطرم نیست - مثلاً

س - چند نفر بودند مثلاً

ج - ده پانزده نفر بودند . آدمهای بدی هم نبودند - منتهی خب جامعه اینها را خیلی بهشان توجه نمیکرد . بنام یك روحانی چیزی قبولشان نداشتند - توی بازارو آنهائیکه . . . بهرحال بدانید جامعه یك شکل خاصی پیدا کرده بود - این اواخر مخصوصاً پرهیز میکردند از نظر

آد مهائی که میخواستند حیثیت خود شان را حفظ کنند پرهیز میکردند . خب ولی اینهـا آد مهای بدی نبود ند ــ اینها آد مهای خوبی بود ند د روغ نمیگفتند ــ نادرستی د رکارشان نبود خب یك جاه طلبی‌هائی ممکن است د اشتند و بهمین جاه طلبی‌ها ثنای شاه رامیگفتند ولی آد مهای بدی نبود ند . بهرحال منظورم اینست که حیثیت زیادی د رجامعه ند اشتند مثل مثلاً خوانساری و اینها . عرض کنم که د ر آن جلسه اینها نشسته بود ند د رهمان محل خود شان و اعلیحضرت هم نشسته بود و مرحوم علم هم بود و بنده د رعرض کنم شرفیابی طبقات مختلف د ر موقع شرفیابی بعضی ها حاضر میشد ند ــ چون د ر ارتباط با من بود ند ــــ صحیح مید انستم که باشم آنجا شاید یك مطلبی شاه راجع به اینها صحبت بکند من یاد د اشت بکنم د ر نظر بگیرم که د ربار توجه د اشته باشد . از جمله روحانیون بود چون با روحانیون هـــم ارتباط د اشتیم خب حاضر بود ند . عرض کنم که یکی از این آخوند ها شروع کرد به دعا کـرد ن به شاه و تبریك گفتن ــ د ر همین اثنا یکمرتبه شاه رویش را کرد بطرف ما گفت چه خبر اســت اینجا؟

س ــ بطرف شما ؟

ج ــ بله گفت چه خبره ــ منظورش که د رخارج از سالن توی راهرو چه خبر است ــ سرو صد ا میآید حقیقتش اینست که خبر فوق‌العاده‌ای نبود ــ سرو صد ائی میآمد اما این سرو صد ا همیشــه بود برای خاطر اینکه وقتی توی راهرو که د رهم باز بود عده‌ای از تشریفاتی‌ها وعده‌ای از د رباری‌ها وعرض کنم که از مال سرای نظامی و اینها آنجا هستند خب حرف میزنند د یگـــر آنها هم باید آنجا باشند آن پشت باشند .حق د ارند نمیشود که پشـــت اطاق شــــاه را تنها ول کرد . خب باید یك عده پشت سرش ــ اطاقش باشند که . سرو صد ا خب البته حرف میزد ند د ر همین حدود صد ا تا یك حدودی انعکاس (؟) د اشت اما خب همیشــه همینطور بود . آنروز شاه یکمرتبه متغیّر شد . گفت چه خبره ؟ من بلافاصله خودم را رساند م به جمعیت و به رئیس تشریفات گفتم که شاه عصبانی شده و بگوئید آقا ساکت باشند . پشـت

سرمنهم وزیر دربار هم آمد . بهرحال خب سکوتی برقرارشد و ما برگشتیم و تشریفات تمام شد . تشریفات تمام شد و شاه بلند شد و رفت در آن اطاق آئینه‌ای که سرد رهست . معمولاً شاه در موقعی که استراحت میخواست بکند میرفت آنجا . تالار آئینه سردر. مرحوم علم هم پشت سرش رفت — رفت توی همان اطاق. بعد ازچند دقیقه مرحوم علم برگشت و گفت که تمام آجودانها معزول . تمام اشخاصی که عنوان آجودانی دارند از همانجا یادداشتی نوشت به تشریفات حسب‌الامر به اعلیحضرت همایونی — تمام سمت های آجودانی را از همه اشخاص بگیرید — خود منهم که آجودان اعلیحضرت هستم دیگر آجودان اعلیحضرت نیستم . دیگر اعلیحضرت متغیر شدند از این . بعد از آن جریان هم درباریها شرفیاب میشدند برای عرض تبریک — درباریها هم که شرفیاب شدند خب معمولاً وزیر دربار تبریک میگفت و بعد روزعید هم شاه معمولاً بهریکی از درباریها یک سکه میداد . به درباریها هم سکه ندادند — به دستجات دیگر داد — به دولت داد یعنی به دولت داد — دستجات دیگر نه ولی به دربار ندادند . من واقعاً پیش خودم آخه یعنی چه . یعنی . . . . حالا مسئله سکه‌اش که مطرح نبود که اما خب بی . . . بعد که جلسه تمام شد و مرحوم علم آن صحبت را کردیم گفتیم خب مثل اینکه فکر تجدید تشکیلات باید تشریفات باشد . مرحوم علم گفت بله این فکر را بکنید شما و برای تشکیلات یک فکر دیگری بکنید . آن تشکیلات هم خیلی دیگر مورد احترام نبود و بهش نسبتهائی میدادند . روز بعد ما دیدیم — ما فکر کردیم رئیس تشریفات عوض میشود دیگرفردا — روز بعد دیدیم نه . . . . .

بله آجودانهائی هم که سمت رئیس تشریفات را داشتند البته بدون دیگر عنوان آجودانی اینها هم بودند . چند روز گذشت دیدیم نه اساساً به تشکیلات بهیچوجه صدمه‌ای نخورد به تشکیلات تشریفات . تشریفات سرجای خودش هستش — رئیسش هست معاونش هست — افرادش هم هستند و فقط یک عده اشخاص عنوان آجودانی را ازدست دادند و بعد هم بتدریج بعضی‌هایشان مجدداً عنوانشان را بدست آوردند باز آجودان

شدند . بعد کشف شد همه اینها برای این بوده است که رضائی را آجودان کردند و شاه مثل اینکه از این بابت نادم بوده است که چرا رضائی را آجودان کردند . حالا بجای اینکه صریحاً بگوید آقا عنوان آقای رضائی را بگیرید همه را

س — همه را ورد اشتند ؟

ج — همه را ورداشتند بدین ترتیب . خب این حکایت ازدرست شاید بشود فکرش را کرد که به رضائی بی‌مهر نبوده این شاید حکایت از محبتش بود به رضائی که نمیخواست او را از این سمت عزل کند

س — خب عزل میکرد که خیلی بد میشد فردا دیگر جواب سلامش را نمیداد .

ج — باین ترتیب عرض‌کنم که خب عنوان رضائی. حالا عرض‌کنم که مسائل دیگری که هست راجع به این قبیل اشخاص و متأسفانه آلوده کردن دربار برای منافع خیلی عرض‌کنم ناچیزی این دسته که یك بهانه‌ای دادند به دست اینهائی که آمدند این فتنه را راه انداختند خیلی واقعاً قابل تأسف و تأثراست وغم انگیز است . حالا بهرحال خواهیم رسید . بهرحال مرحوم علم ما را معرفی کرد بعنوان معاون — عرض کردم آنروز حالا که صحبت میکنیم گفتم چهارتا بعد احساس‌کردم اشتباه کردم — سه تامعاون — معاون چهارمی بعداً . بعداً یك معاون پنجمی یك معاون ششمی هم بعداً انتخاب شد . آنروز سه تا معاون انتخاب شد . موقعی که بنده رامرحوم علم بسمت معاونت وزارت دربار معرفی کرد عرض‌کردم حضورتان شاه خب خیلی محبت کرد وگفت جای فلانی وزارت دادگستری است و ایکاش دروزارت دادگستری فلانی مانده بود اما با کمال تأسف خب با این دار و دسته نساخت — نمیساخت . همه چیز را میدانست . همه مطالب را میدانست که چرا نمیساختیم باهم. بله بهرحال ولیکن بمن گفت که آقا خب شما حالا مسئولیت امور اجتماعی را در دست دارید منظور من اینست که ما بایستی با همه مردم ارتباط پیدا بکنیم . یك ارتباط فعال — مخصوصاً اشخاصیکه بالاخره در این جامعه صاحب نقش هستند — مفیدند خیلی ارتباط دائم با اینها برقرارکنیم. طوری ارتباطتان باشد که اینها احساس بکنند ما در غمشان شریك ایم در شادیشان هم شریکیم. بایستی اشخاص برجسته مملکت را شما تاریخ تولدشان را بدانید حتماً. در روز تولدشان بایستی بتوانید

از طرف دربار یك حرمتی بهشان بگذارید ــ یك احساساتی بدهید و بهرحال اگر گرفتاری دارند گرفتاریشان را رفع بکنید

س ــ اینها پیشنهاداتی بود که شما قبلاً توسط آقای علم کرده بودید یا خودشاه . . .

ج ــ نخیر ــ نخیر خودشاه گفت . نخیر ــ نخیر آقا بایستی خصلت های شاه را گفت . بیچاره مرده ــ دستش هم دور است ــ تبلیغات وسیع هم برعلیه‌اش هست . آنچیزی که بنده حالا میدانم امیدوارم که بتوانم همه را بگویم. نخیر حرفهای خودش بود . شاه حالا امیدوارم که بتوانم همین درخلال صحبتهائی که میکنم هم آخرش یك برداشت کلی که خودم ازشخصیت شاه دارم برایتان بگویم که شاه شناخته بشود . منتهی عیبهایش‌را هم بهتان خواهم گفت ــ ضعف‌هاش‌هم بهتان خواهم گفت هیچ مضایقه‌ای نخواهم کرد . تاریخ مملکتمان هست اشکال ندارد . ولی من فکر میکنم که دینی به حقیقت ما داریم بایستی آنچه که دیدیم آنچه که شنیدیم مخصوصاً درمورد یك آدمی هم که تبلیغات زیاد برعلیه‌اش هست گفته بشود . بله بهرحال ما از پیش شاه مرخص‌شدیم و آمدیم و مرحوم علم بمن گفت که شمابایستی شهر باشید . البته در اینموقع

س ــ شهر یعنی که دفتر وزارت‌دربار در سعدآباد بود ــ بیرون کاخ سعدآباد

ج ــ بله یعنی میدانید‌شاه دیگر در آن تاریخ درشمیران زندگی میکرد . . . . .

در سعدآباد و زمستان در نیاوران زندگی میکرد . وزارت‌دربار هم ــ کاخ وزارت‌دربار هم درست روبروی سعدآباد بود . وزیردربار هم دفترش در آنجا بود . به بنده گفت که شما بایستی در شهر باشید . دربار نبایستی در شهر دفتر و نماینده نداشته باشد . شما بایستی در واقع‌دربار در شهر باشید . و به بنده همان کاخی که سابقاً مرحوم علاء بود و همان‌اطاقی که مرحوم‌علاء

س ــ کجــا؟ کــدام؟

ج ــ همان تو کاخ مرمردیگر ــ یعنی وارد کاخ مرمر که میشدیم یك کاخی بوددست‌راست بقیه را خراب‌کرده بودند ــ دست راستش یك کاخی بود همانجا بنده چیز کردم. عرض‌کنم که بلافاصله

بنده در صدد برآمدم که خودم را روبروی اول مراجعات مردم قرار بدهم . مراجعات مردم بصورت عرایض و بصورت نامه‌ها بود . گفتم اینها را بیاورید و بمن بدهید دفترهای دربار دستور دادم گفتم اینها را بفرستید . هرروز میآمد دویست سیصد تا کاغذ . گفتم اینها را چکارش میکردید سابقاً ؟ گفت هیچی اینها را آتش میزدیم. گفتم مردم خب به شاه مراجعه میکردند خب آتش میزدید؟ گفتند بله کسی که نبود برسد و اینها . این حرفها مهمل هست و هرکسی هرکاری دارد خب به دستگاههای دولتی مراجعه میکند بنابراین دیگه این حرفها حرفهای مهمل است. گفتم نیست همچین آقا . باید مردم بدانند که دربارحرفهایشان را گوش میکند ـ میشنود . خب اگر حرف مزخرفی هم هست باید حالیشان کنیم. یك توصیه‌ای یك احترامی یك چیزی یك اظهار امیدی برای بهبود کارشان یك همچین ترتیبی بکنید ـ نمیشود اینطوری. اینست که بنده بلافاصله همان روزهای اول یك سرویس رسیدگی به اینها تشکیل دادم. خب اینها را هم طبقه بندی کردیم و هرطبقه‌اش را در یك شکلی عرض‌کنم که قرارگذاشتیم روش اقدام بشود . اینجا باید یك مطلبی را حضورتان عرض‌کنم . بنده دیدم روزی سیصدتا عریضه میآید ـ اینها را واردکردن و بعد جوابش را صادرکردن خودش دوسه نفر متصدی اندیکاتور میخواهد و این اصلاً مسخره است دوسه تا متصدی اندیکاتور بگیریم. اینست که بنده آمدم همانموقع اینها را طبقه بندی‌گفتم کردند و طبقه‌بندی که کردم و رسیدگی به هر طبقه‌اش را به یك نفر که واگذار کردم یك سرویس معینی دیگه ضبط و ثبت را حذفش کردم . گفتم که نامه‌ها بالاخره مربوط است به یك قسمتی میشود . این قسمت یك کد پیدا میکند . این کد عرض‌کنم که بعد نامه‌هائی که وارد میشود بترتیب چون او وارد میشود نمره پیدا میکند ـ بعد سال پیدا میکند هرسالی . همان کد را و نمره نامه‌ای‌بترتیبی که میرسد و سالش آن شماره‌اش است. بنابراین دیگر دفتر اندیکاتور نمی‌خواهیم و در واقع یك سیستم موضوعی ـ سیستم اندیکاتور موضوعی که همان کسی که کار را انجام میدهد ـ همان آدم نمره گزاری میکند دیگر دفتر صادرات و واردات که

سه چهار نفر مشغول بودند بدین ترتیب همان روزهای اول صرف جوئی کردیم و دو سه نفر گذاشتیم و هرکدام اشان یکی نسبت به تقاضاهای عمرانی رسیدگی میکرد ــ یکی نسبت به شکایات از دستگاه رسیدگی میکرد یك کسی مثلاً از بانکها تقاضای مساعدت و کمك میکرد ــ بهرحال بدین ترتیب طبقه بندی کردیم و هرکدام ازاینها را دادیم به یك آدمی گفتیم که شما برطبق یك فرمول معینی عمل بکنید . ولیکن فلسفه‌ای که بنده در جوابگوئی و تعقیب این نامه‌ها توصیه کردم ــ گفتم شما در نظر داشته باشید که ما هیچوقت کاری که جنبه بیزنسی داشته باشد هیچ سفارش روش نمیکنیم. فقط کمکها در حد درخواست های انسانی . درخواست انسانی مثلاً شما اگر یك کسی ازتان خواهش کرد که به بانك توصیه بکنید که برای یك هتل وام بدهند آن را ولش کنید

س— جواب ندهید

ج — بلــه گفتم جواب هم ندهید . ولی اگر یك کسی گفت آقا بنده خانه‌ام میخواهم برای کارگرش ده پانزده هزار تومان از بانك رهنی قرض کنم کمك بکنید ــ فوری بنویسید و اینها . این یك دایرکتیو انسانی بود که من دادم و حالا در این زمینه بایستی بهتان عرض کنم یکمرتبه اینها لازم هست که شناخته بشود ــ چون دربار را گفتم آن چیزهایش را باید جدا کنند آن کثافتهائی که اطراف دربار را گرفته بودند و اسم درباری را روی خودشان گذاشته بودند آنها را جدا ش کنید آنهم این سازمان . بنده خب کسانی راکه میبایست میبودند توی دربار باید مطمئن میبودند و قاعده بود که کسانی باید وارد درباربا شند که هیچگونه سابقه‌ای مخصوصاً در دستگاههای دردستجات خرابکاری و اینها نداشته باشند . ما خیلی مشکل بود این آدمها را انتخاب کردن ــ برای اینکه هرکسی قوم ــ خویشش غالباً اتفاق میافتاد کــه یك ارتباطی با حزب توده داشتند . ما نمی‌توانستیم بیاریمش . کسانیکه مورد اعتماد بودند در آن زمان و بعد معلوم میشد که در این احتمالاً اشتباه هست افسر های سابق نیروی هوائی بودند . کسانیکه در نیروی هوائی کار میکردند اینها روشان اعتماد کامل بود همه نوع رسیدگی شده بود ــ هیچگونه سابقه نه خودشان نه کسانشان ندارند . یکی از دوستان

سابق من که افسر نیروی هوائی بود و بازنشسته شده بود ـ سرهنگ بود ـ این یکروزی آمد پیش من گفت فلانی من بجهام آمریکااست و من محتاج یك کمك مالی هستم . شما میتوانید یك کاری بمن مراجعه کنید؟ من بلافاصله دیدم که این شخص همان آدمی است که مـــن دنبالش میگردم . یعنی از آن نوع آدمهاست ـ چون این دیگر گرفتاری ندارد . اولاً میشناسمش ـ همشهری هستیم میشناسمش ـ شیرازی بود ـ و آدم خوبی بود خطش هم خوب بود ضبطش هم خوب بود و از طرفی دیگر دیگه گرفتاری چیز نداریم ـ سابقه اش واینهاش هم نداریم. این را استخدامش کردیم و گذاشتمش که مسئول یکی از همین سرویسهـــــا . یکروز من دیدم که یك نامه محرمانه از شرکت نفت برای من آمد . در این نامه محرمانـــــه دیدم نوشته بود که در پاسخ درخواست فلان مربوط به اهداء پمپ بنزین شرایطی کــــه بایستی داشته باشند اینست وبگوئید مراجعه کنند . گفتم یعنی چه ـ پمپ بنزین ـ کـی پمپ بنزین

س ـ　شما نامه ها را امضاء نمیکردید؟

ج ـ　چرا ـ نه حالا اجازه بدهید . چرا نامهها را امضاء میکردم اما دیگر ما ـ نامه فلان را که فرستاده بودید برای اقدام میفرستیم ـ ارسال نامه بود توجه میکنید؟ ارسال نامه بود . بنده سابقه اش را خواستم آمدم دیدم که این دوست عزیز بنده از کنفیانس بنده سوء استفاده کرده وعرض کنم که یك همچین کسی تقاضائی کرده و آقای لاجوردی بلافاصله با بیرحمی هرچه تمامتر این دوست سابقم را از دربار بیرونش کردم. گفتم آقا این کار صحیح نیست . مـــن به شما اعتماد کردم ـ توصیه کردم چرا همچین میکنی؟ اتفاقاً همانروز هم دیدم یك سفارش دیگر هم کرده بود به استاندار خوزستان برای یك کسی که تصادف کرده بود توی بیمارستان نگهش بدارند . حالا آن مهم نبود ـ آن را بنده ـ ولی خب باید بمن میگفت ـ آن جنبه انسانی داشت مهم نبود . بهرحال منظورم اینست که این چیزها وجود داشت . یااینکه باز نشانه دیگر بهتان بدهم . یکروزی رئیس دفترم بمن گفت که آقا خـرّم ـ رحیمعلی خرّم میخواهد شما را ببیند . این خرّم آدم خوش نامی نبود . بنده اول تردید داشتــــم

بید یوش

س — آنکه مقاطعه کار بود

ج — بله — بنده اول تردید داشتم بید یوش اما بعد دیدم که خب من دیگر معاون اجتماعی دربارم— مسئولیت ارتباط با مردم هستم حالا بنده فلان آدم بد است نپذیرمش کــه معنا ندارد — اینهم شاید کاری داشته باشد حرفی داشته باشد حرفی داشته باشــد گفتم وقت تعیین کنید . این معلوم میشد با دربار آمد و شد دارد . وقتی آمد پیش‌بنده اتفاقا" دوتا از دوستان سابقم — دوستم — یکیشان الان هست — مهدی شیبانـــی یکی هم آن آقای — مرحوم پرویزی اینها بودند آنجا نشسته بودند ۰ سالن بزرگی‌ماداشتیم. این آمد پیش بنده — بنده با ایشان مثل آدم‌عادی رفتار کردم و دستور چای بدهم بیاورند ندادم . یك پیشخدمت‌داشتیم‌خیلی زرنك و باهوش هم بود . این آمده بود تند رفت پشت‌گوش‌آن دوستانمان صحبت کردن‌و بعد رفت و دیدم سه تا چائی آورد . و همچنین رفته بآنها گفته چای میل ندارید ؟ آنها هم متعجب شدند گفتند خب بیار چای. نــه اینکه من نگفتم چای بیار— رفت‌چای آورد . من وقتی که چای آورد برای خرم‌خیلی ناراحت شدم . خب نمیخواستم باهاش پذیرائی ازش بکنم. خب آمده کارداره بنده کارش را باید گوش بکنم — دیگه احترام‌که نباید بهش بگذارم — می‌شناسمش که چه آدم‌کثیفـــی است چرا دیگر بهش احترام بکنم. خیلی ناراحت‌شدم و واقعا" خیلی عصبانی‌شدم پیش خودم بطوریکه خرّم فهمید . خرّم فهمید که من ناراحت‌شده‌ام و اینهادیگر چائیش را خورد و گفت آمدم‌عرض‌سلامی بکنم و پاشد رفتش. بنده بلافاصله تلفن زدم پیشخدمت گفتم از دربار بروید و نوشتم به کارگزینی — کار مشکلی هم بود برای اینکه پیشخدمت های دربار خب اینهادیگر ریشه دارند یگر — خیلی ریشه دارند و میروند و چای میبرند بـــرای اعلیحضرت — چای می‌برند برای علیاحضرت . (؟) اینها همه ریشه دارنــد پارتی دارند . بنده هیچ این چیزها را حساب نکردم فورا" نوشتم مرخص — آنموقـــع هنوز در دربار آئیننامه نبود . به کارگزینی هم — مستخدم هنوز بازنشستگی و دارو اینها هم نبود و بنده بلافاصله بیرونش کردم و به کارگزینی هم نوشتم. مرحوم علم بعـــد

تلفن کرد ــ د استان چی هست؟ جریان چی هست؟ گفتم که چنین کاری کرده و مصلحت نبود . گفت کار صحیحی کرد ید . ایــــــــــاز وصورت د ربار را مــــــن چطوری د رخارج میتوانم نشان بد هم که والله این آد مهائی که اینجا هستند آد مهای د رستی هستند . این آد مهائی که د رخد مت سرویس سلطنت هستند اینها آد مهــای بد ی نیستند ــ اطرافیان اگر آد مهای بد ی هستند ولی آد مهائی که د رخد مت سرویس سلطنت هستند اینها آد مهای بد ی نیستند . و راجع به همین خرّم باز صحبت بکنــــــم برایتان . یکروزی معاون انتظامی د ربارببنده گزارش د اد که د ر مسیر قنات شاه که میآمـد به کاخ گلستان قنات شاه متولیش شاه بود و این از تو پارك خرّ م میگذشت. حالا آن پارك خرّ م هم د استانی د اشت . و این د ر مسیرش که د ر پارك خرّم قرارگرفته آمـــده د ر مسیر قنات شاه چاه زده و بد ین ترتیب آبهای چاه را میکشد و ضرر زده ــ گفتم گزارش بد هید . گزارش د اد ند و من هم بلافاصله برای اعلیحضرت گزارش د اد م وازحضورشان خواهش کرد م که بمن وکالت بد هند که تعقیبش کنم. فوراً وکالت د اد ند و بنام من ایـــــن وکالتنامه صاد ر شد و من وکیلی خواستم و گفتم فوری برعلیه اینها عرضحال بده . عرضحـــال د اد ند و بعد گفتم تقاضای نصب چاه را بکن ــ تقاضا بکن که چاه را ببندند و حالا بایــــد رسید گی بکنند ــ موقتاً ببندند برای اینکه خسارت. به بنده گزارش د اد گفت که برای تأمین پنجاه هزارتومان د اد گستری وجه ضمان میخواهد . خب فکر کرد م پنجاه هزار تومـــــان حالا بد هیم برای خاطر اینکه د ر مسیر قنات شاه آقای خـرّم میخواهد سوء استفاده بکند و حالا برای اینکه نکند پنجاه هزار تومان پول بد هیم. همینطور نگران شد م گفتم واقعاً چه پیش آمد ی شده . حرف خب وکیل هم د رست بود ــ عد لیه هم د رست بود برای اینکه او هم د ر شرایط مساوی ــ کسی د یگری هم میخواست عمل بکند همین کار را میکرد . بنده به فکر افتاد م که اصلاً قانون ملی شد ن آبهای زیر زمینی یك اختیاراتی به وزیر آب و بــرق مید هد د یگر

س ــ پس او اجازه چاه زد ن باید مید اد ؟

ج — بله ـ عرض کنم که بنده به منصور روحانی تلفن کردم جریان را بهش گفتم . گفتم شما اختیار دارید میتوانید چاه را ببندید ـ گفت بله . گفتم خب پس خواهش میکنم فوری ببندیش ـ او هم بیچاره فرستاد و فوراً مهرو موش کردند ـ لاک و مهر و . . پلمپش کردند . حالا پشت آقای خرم هم نصیری هست و ضمناً وکیلش هم آقای ارسنجانی . ارسنجانی بمن تلفن کرد که فلانی این کارها چی هست میکنی؟

س— ارسنجانی ؟

ج — بله ارسنجانی ـ ارسنجانی حالا دیگر وکالت عدلیه میکند

س— خود ارسنجانی؟

ج — بله خود ارسنجانی . بمن تلفن کرد که فلانی این کارها چیه ؟ گفتم یعنی چه . گفتم شما وکیل عدلیه هستید اگر شما هم جای من بودید حتماً همین کار را میکردید . شما حرفی دارید بروید توی دادگاه بزنید اما و این تلفن هم که بمن میکنید خب در مقام دفاع از موکلتان هستید اما بدانید منهم دفاع از حق موکلم میکنم که شاه است . قنات شاه ایشان در مسیرش بیایند چاه بزنند معنا ندارد . بعد از چند روز بمن وکیل بیوتات چون آنجا اسمش بیوتات بود ـ کاخ گلستان بعنوان جزئی از بیوتات بود و آن معاون انتظامی دربار مسئولیت بیوتات را هم داشت . بمن گزارش داد گفت که پلمپ را شکسته خرم . گفتم خب خیلی خوب شد دیگر ـ فوراً به دادسرا نوشتم ـ نوشتم که ایشان را تعقیب جزائی بکنید تعقیب جزائی شروع کردند و بعد بالاخره حاضر شد چاه را دیگر چیز کرد و منظورم اینست که مجموع این کارها موجب شد که این شهرتی که آقای خرم داده بود که آقا من دربار توی دستم هست بکلی این شهرت از بین رفت . حالا سابقاً تعبد انم رئیس دفتر فلان والاحضرت یک تلفنی میکرده یا فلان پیشخدمت مثلاً کلاهش را دست میگرفته بهش تقدیم میکرده پرس میزده اینها موجب میشده که مثلاً ایشان توی دربار تقرب دارد . ولی با این عمل بنده چیز کردم . بنده اینجا راجع به آب و برق صحبت کردم یک مطلبی در کابینه علم فراموش کردم بگویم بهتان . یکی از اقداماتی که در اواخر دوره علم شد ملی کردن برق بود . برق را ما ملی کردیم

س ـ　در کارخانه‌های خصوصی . . .

ج ـ　بله در آنزمان برق بطور کلی ملی شد و قرارشد که کارخانه‌های خصوصی را دولت بخرد و طرحش را هم بیچاره اصفیا" آورد و ما تصویب کردیم و توجه اصفیا" هم در همانموقع به من جلب شد و خیلی با همدیگر چیز شدیم

س ـ　حالا چون به گذشته برگشتید اگر ممکن است راجع به منصور و گران شدن بنزین هم بفرمائید اگر یک پرانتزی باشد

ج ـ　بله ـ عرض کنم که منصور وقتیکه آمد سرکار خب آنهم آمبی‌سیون داشت . فکر کرد که بیشتر پول احتیاج دارد . و آن مخصوصا" میخواست به روستائیان این کئوپراتیوها پول بدهد و همین کار را هم کرد پول مفت هم زیاد بهشان داد . عرض کنم که ولی پول احتیاج داشت برای تحصیل پول فکر کرد که قیمت بنزین را در داخل مملکت ببرد بالا . این قیمت بنزین مثل اینکه لیتری پنج ریال بود یک تومان شد ـ دو برابرش کرد . یک جنجال عظیمی در مملکت بوجود آمد . تمام رانندگان تاکسی اعتصاب کردند تمام. عرض کنم که بله بهر صورت در آن جریان خب منصور شکست خورد . اینکه میگفتم منصور طفلک سواد نداشت یادم میآید یکروزی ـ یکشبی نطق میکرد دیدم القاب مخصوص پیغمبر را به حضرت علی میدهد القاب علی را به پیغمبر میدهد . بیچاره ـ همینطور هرچی سر زبانش میآمد میگفت . فقط اصراری داشت که خب " بوی" فرانسه را درست ادا کند ـ بودجه را بگوید "بودجه" .

س ـ　این " بودجه" مهر این عدمشد مبود دیگر

ج ـ　خب یک اصطلاح دیگری هم ـ کادر را هم بنام چهارچوب آن شهرت داد بهش . خب حالا آدم آمبی‌سیونی بود و آدم فعالی بود بله بهر صورت

س ـ　راجع به قتلش هم خاطراتی دارید شما که بخواهید . . .

ج ـ　نه من هیچ خبر ندارم هیچ واقعا" هیچ خبر ندارم هیچی . یعنی خب چیزهائی که میشنوم که بنده نباید اینجا بگویم ـ بنده که اینجا ازم نمیخواهید شایعات را بگویم که

س — نه — آن چیزهائی که خودتان دست اول میدانید .

ج — نه هیچ خبر ندارم — هیچ واقعاً" خبر جدی هیچ ندارم و نمیدانم اصلاً" آن قتلش چی بود جریانش چی بود — چرا خب چی شد و بعد بله بهرصورت من نمیدانم هیچی

س — راجع به آن جریان کاخ مرمر مطلبی هست که ازش گذشتیم ؟

ج — بله — کاخ مرمر آقا عرض کنم که خب سوء قصدی است در تاریخ ها نوشته شده اما این بطوریکه اطلاع دارید سرباز گارد بود که بطرف شاه تیراندازی کرد و مأمترصد بود یم که فرمانده گارد عوض بشود که بهرحال بی احتیاطی بود دیگر. بهرحال مراقبت نبود — بهرحال فرمانده گارد مقصر است تصور کرده بود دیگر . البته بنده همانروز آنروز صبح این اتفاق که افتاد من منزل مرحوم علم بودم و مرحوم علم هم اتفاقاً" دیر رفته بود دربار. مرحوم علم هنوز در دربار سمتی نداشت ولی معمولاً" میرفت دربار. ولی خب مرحوم علم رفته بود آنجا کشته میشد برای خاطر اینکه مرحوم .علم مثل دیگران خودش را پشت صندلی قایم نمیکرد چون دیگران که خودشان را پشت صندلی قایم کرده بودند ولیکن خب مرحوم علم که حتماً" خودش را وارد صحنه میکرد و احتمال داشت که از بین برود . بله آنروز صبح در موقع حادثه مرحوم علم توی خانه اش بود و منهم پیشش بودم بعد که آمدیم بهبنده تلفن کردند و حادثه اتفاق افتاد . عرض کنم که بنده به مرحوم علم پیشنهاد کردم گفتم که به اعلیحضرت عرض کنید که این تحقیقات راجع به این موضوع را به من واگذار کنند که من تحقیق کنم راجع به این موضوع .
اعلیحضرت گفتند خب حالا که دارند مشغول تحقیقاتی هستند و عرض کنم که دیگر نه نمیخواهد لازم نیست فلانی . بهرحال من

س — چرا شما اظهار علاقه کردید ؟

ج — برای اینکه میخواستم ریشه اش را ببینم — ریشه اش را پیدا بکنم — چون خب به کار خودم اعتماد داشتم. میدانستم که بهتر از هرکسی میتوانم این کار را تحقیق کنم و بنیادش را کشف بکنم.

با این مناسبت بود ــ دلیل دیگری نداشت . گفتم بهتان که آن مسئله آن پسری را که کشتند خب من خودم مشارکت کردم بالاخره حقیقت را کشف کردم

س ــ پس تحقیقاتی که شد نظارت داشتید شما؟

ج ــ نه نخیر ــ عرض کنم که بهرصورت . . . چی میگفتیم ؟ به کجا؟

س ــ پس بالاخره سئوال چرا هم دنبال آن معنـــای شما هست که چرا راضی نبودید از تحقیقاتی که شد ؟

ج ــ برای خاطراینکه ریشه قضیه معلوم نشد .

س ــ خیلی‌ها گرفته شدند آنزمان ــ نیکخواه‌و دوستانش

ج ــ نشد ولی بله یعنی پرویز نیکخواه ــ بله ــ پرویز نیکخواه هم بی‌گناه بود با آن مهندس چیز نمیدانم ــ عمیقاً" که چه ــ آخه میدانیــد افراد همیشه عاطفند در اینگونه مسائل . یك چیزهای دیگر در جریان است . آخه این مسئله ــ مسئله منافع یك گروههای وسیعتری یك منافـــع مهمتری مطرح هست . یك ملاحظات مهمتری مطرح هست . باید رفت دنبال آن ملاحظات و آن ملاحظات را پیدا کرد ــ کشف کرد . نه کشف نشد هیچ

س ــ سرنخی دست محققیان آینده نمی‌خواهید بدهید که آنها بروند شاید یك چیزهائی کشف بکنند

ج ــ نه اینها یك کارهای چیزی هست و اینها کارهای اطلاعاتی در حد سازمانهای خیلی عمیـــق و وسیع اطلاعاتی هست که هنوز مسئله قتل کندی معلوم شده چی هست ؟

س ــ در آن سطح

ج ــ بله ــ سازمان چیز نمی‌تواند کشف کند ــ کمیسیون وا رن ــ همانموقعی که کمیسیون وارن تشکیل شد . بله بنده یادم رفت راجع به وارن هم بهتان عرض کنم . وارن ایران آمد ــ وارن چیـــف جاستس آمریکا بود به ایران آمد و یکروز هم مهمان من بود . یکروز پیش من آمد و یکروز هـــــم من مهمانش کردم . خب او طرحهای مرا هم دیده بود و شنیدم که خیلی تمجید کرده بوده و پسندیده بود . یکروزی بنده دعوتش کردم در هتل هیلتون . یعنی مرحوم علم بمن گفت که باید دعوتش کنی . دعوتش کردم در هتل هیلتون و عرض کنم در آنجا نطقی مبادله کردیـــم .

بنده در انگلیسی خیلی مخصوصا" در مکالمه آنموقع ــ حالا یکخورده بهتر شدم مسلط نیستم چون در ممالك انگلیسی‌زبان زندگی نکرده‌ام و تلفظم هم خیلی خوب نیست . بــه مرحوم دکتر دهقـــــــــان گفتم که نطق مــرا ــ یك نطقی را به فارسی نوشتـــــم گفتم این نطق را به انگلیسی تهیه کن . به انگلیسی تهیه کرد و بعد من شروع کردم این را تمرین کردن که در روزیکه وارن هست به زبان انگلیسی صحبت کنیم. مرحوم علم بمن میگفت که فرانسه صحبت کن . گفتم او فرانسه بلد نیست ــ فرانسه بلد بود که راحت بود . اگر بنا باشد به زبان دیگری غیراز انگلیسی صحبت کنم خب به فارسی صحبت میکنم چرا به فرانسه صحبت کنم. بعد آن نطق را بنده چندین بار هم همینطوری کاست درست کرده بودم و گوش میکردم و عرض‌کنم که ــ بعد مرحوم علم مرا برحذر داشت گفت آقا به انگلیسی شمــا صحبت نکن برای خاطر اینکه انگلیسی‌ات خوب نیست و زشت است ــ بد است . . .

وزارت خارجه هم یك نطقی برای بنده فرستاد ــ نطقهای روتین بود و آنهم بنده انداختم دور. بعد بهترین فرمول را در دقیقه آخر انتخاب کردم .وقتیکه‌شروع کردم welcome به وارن گفتم به زبان انگلیسی . گفتم آقا یك مطالبی دارم که مربوط به دلم است میخواهم بگویم و بهترین ترتیب برای اینکه آنچه که توی دل دارم بگویم اینکه با زبان دلم صحبت بکنم ــ زبان دلم زبان وطنم است ــ اینکه به فارسی صحبت میکنم خواهش میکنم مترجم هم ترجمه کنــد . البته خیلی‌ زحمت قشنگی بود و توشه شد و بنده یك خرده از روابط ایران و آمریکا که صحبت کردم بعد گفتم که ما هردو ملت در این زمان . . .

روایت کننده ـ دکترمحمد باهری

تاریـــخ ـ دهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشماره ـ ۱۸

گفتم که ما در راه آزادی کشاورزانمان توفیق پیدا کردیم ـ راهش را پیدا کردیم و خیلی‌اش را هم طی کرده‌ایم و خیلی‌هایشان هم آزاد شدند و بقیه‌هایشان هم آزاد میشوند در عرض همین طریق. ولی می‌بینیم که شما هنوز مشکلاتی دارید. در این زمان کاری که من میتوانم برای شما بکنم اینست که دعا بکنم که شما هم موفق باشید. البته یک نطق غیر کلاسیک بود و خیلی جالب و جاذب شد مخصوصاً وقتی به شاه گفته بودند خیلی شاه خوشش آمده بود. واقعاً شاه در عین حالی که نسبت به خارجی‌ها مخصوصاً خارجی‌هائی که توی کلانشان بود و بهرحال محتاجشان بود خیلی رعایتشان میکـــرد ولی آدمهائی هم که در مقابل آنها استقلال نشان میدادند دوست میداشت و از ایـن بابت هـــم خوشش میآمد. گوئی اینکه اینطور آدمها را ممکن بود سرکار هم نیاورد ـ رئیس الوزراشان هم نکنـد طایفهٔ مقابلشان را مثلاً ترجیح بدهد اما خوشش میآمد. اینست که من بعدها که شاه را دیـدم خیلی دیدم از این بابت از این برداشت من خیلی خوشحال... البته مرحوم علم که خیلی بیشتـــرخیلی بعد آمد مرابوسید وگفت که چقدر رفتـــنت بموقع چه حرف بموقعی زدی غیراز این چه میشد گفت اساساً

س ـ در این یکساعتی که به نوار امروز مانده اگر بشود آن نکات مهم تجربیاتتان را در وزارت دربار امروز بتوانیم بهش برسیم و بخصوص سئوالی که من دارم اینست که آیا شما آن ذوق و شوقی که روز اول داشتید و وارد وزارت دربار شدید آیا تا روز آخر هم توانستید حفظ کنید یا مشکلات و اوضاع و احوال مملکت و اینها اثراتی داشت و راجع به ایـــن هـــا صحبت کنید که مقدمه رستاخیز فرداو...

ج ـ عرض کنم نه دیگر ـ میدانید اواخر

س ـ در همین زمینه فرمودید سئوال کنم که چطور آقای علم ـ با وجود آقای علم آنجود انهائی آنجوری درآمد نه سرکار

ج — نه خب حالا میرسیم . آنهان این در ارتباط با همین سئوالتان است . نه دیگر اواخر مبدا نبود بنده دیگر روی یك سکتورهای مخصوصی فقط زیر تاج دربار فعالیت میکردم . دیگر به کارهای سازمانی دربار توجه نداشتم. و اساساً مثل اینکه چیزی . . و بنده خب اسناد مربوط به دوره پنجاه ساله حکومت سلطنت پهلوی را اینها جمع آوری میکردم و بر اساس این اسناد کوشش میکردیم بوسیله محققین پیشرفتهائی که در زمینه‌های مختلف شد بصورت ابجکتیو ذکر نقائصش اینها را ارائه بدهیم . این دیگر کاری به فانکسیون سلطنت نداشت . یا یکی از کارهای بنده در آنموقع عبارت بود از بازرسی دانشگاهها و به این کار خیلی علاقه داشتم و خب یك عده‌ای زیادی هم بمن علاقه پیدا کرده بودند و به این کار می‌پرداختم. و این سالهای اخیر هم سه چهار سال اخیر هم گرفتاری رستاخیز را پیدا کرده بودم و رستاخیز را بطوریکه یك مقدار زیادی وقت مرا میگرفت . اینست که مرحوم علم هم مریض شده بود . مرحوم علم هم تا یك حدودی بطوریکه بعداً برایتان

س — از کی مریض شده بود ایشان — یعنی چند وقت قبل از استعفایشان یا کناره گیریشان ؟

ج — مرحوم علم از سال ۱۳۴۷ — یعنی ده سال قبل مریض بود یعنی گزارش مرضش را — کمالتش را طبیب مخصوصش بعداً به بنده گفت. دکتر صفویان بمن گفت که از روزیکه عروسی دخترش بود که مثل اینکه ۱۳۴۷ بود ۴۸ بود از آنروز گزارش بمن رسید که ایشان مبتلا به سرطان است اما البته مرحوم علم این دو سه سال آخر از پا افتاد . این یکی دو سه سال آخر — سال آخر که بکلی دیگر از یکسال قبلش هم میشود گفت از دو سال قبل بکلی از پا افتاده بود . اما غیر از اینکه یکی دو سال آخر دو سال آخر از پا افتاده بود اصلاً شاید از سه چهار سال قبل مرحوم علم دیگر دسیو شده بود

س — خب اگر میتوانید بپردازید به این موضوع

ج — نه حالا بگذارید — میگویم فی الواقع بهتان بگویم چیزهای دیگر هم بهتان بگویم . مطالب همه مهم است وقت داریم . شما که انشاء الله تا شنبه تشریف دارید و انشاء الله حالتان خوب باشد میآئید و من همه چیز برایتان میگویم . اینست که بگذارید — مبدا نبود من میخواهم در کانتکست مطالب را بیان بکنم . حالا یکمرتبه حالا من بیایم برایتان بگویم مرحوم علم نصفه شد این همچین خیلی شیك نیست . بله آنروزهای اول خب مرحوم علم با یك امیدی برای عرض کنم ایجاد یك قدرتی

در دربار که بتواند سلطه داشته باشد توی مملکت خیلی علاقه داشت . هم از نظر مصلحت اعلیحضرت هم از نظر خودشان آدم آمبی سویت بود . آدم جاه طلبی بود تردیدی نیست . اگر جاه طلب نبود که نخست وزیر نمیشد ـ آدم جاه طلبی بود منتهی آدم جاه طلب سالمی بود . جاه طلبی بود که بهرقیمتی نمیخواست به مقصودش برسد . عرض کنم که همان روزهای اول در دولت و در ـ حالا اینجا دیگر میتوانم بهتان بگویم صریحاً" دیگر سند دارم ـ خارجیها هم نگران شده بودند . مخصوصاً" حضور من در دربارنگرانشان . . برای اینکه دکتر دهقان بود معاون وزارت دادگستری زمانیکه من وزیر دادگستری بودم او را بنام معاونت انتخابش کرده بودم . خب این بمن لطف داشت و آمد و شد داشتیم ـ خانمش هم عرض کنم که خیلی محبت داشتند ـ مرا این آخریها هم بعد از فوتش خیلی محبت کرد بمن که اگر یکوقتی لازم شد یك جائی باید من محبت خانمش را مخصوصاً" بگویم. بهرحال عرض کنم که دکتر دهقان بمن تلفن کرد گفت که امریکائیها با من مربوط هستند از سفارتشان و میخواهند شما را ببینند . گفتم یعنی چه مرا میخواهند ببینند ؟ گفت آمدن شما در دربار برای اینها یك پرابلمی شده یك چیز شده . گفتم خب بهشان بگو آقا پرابلمی نیست ما یك آدمی هستیم مثل همه آدمهای دیگر والله . هیچ چیزی نه خبری نداریم غیر از اینکه برای مملکتمان کار کنیم و بهرحال معتقد به این هم هستیم که دولت ایران با آمریکا باید همکاری کند غیراز این چیز دیگری نیست . منتهی نوکر نیستیم فقط همین را بدانید ولی هیچوقت هم مصالح ارتباط و روابط ایران و آمریکا را هم بهیچوجه با هیچ قیمتی نمیخواهیم از دست بدهیم . منتهی طورسالم. گفت نه خب میخواهند ببینند شما را ـ بالاخره شبی قرارشام گذاشتند و ما رفتیم و حالا اسامیشان هم خاطرم نیست . رفتیم دیدیم آنجا هم

س ـ　این کدام سفیر بود ؟

ج ـ　نمیدونم والله ـ اسمش . . . ولی

س ـ　چه سالی؟

ج ـ　خب این سال هزارو سیصد و شاید مثل اینکه همان سال اولی که من آمده بودم درباره ۱۳٤ بود همان سال ـ همان روز اول بود . عرض کنم که خب این ما تعجب کردیم . به مرحوم علم البته

گفتم که یك همچین چیزی هست و من البته فقط به مرحوم علم میگویم جواب خودم جوابگوی علم میدانستم . هیچوقت به اعلیحضرت نمی‌گفتم. خب او هم میرفت به اعلیحضرت میگفت ولی من یك خارجی بخواهد مرا ببیند که من نباید به اعلیحضرت بگویم که . اما من به علم میگفتم چون من با علم کار میکردم. عرض کنم که این یك نگرانی بهرحال توی خارجی بود ــ دولت هم ناراحت شد . دولت از آمدن مرحوم علم در دربار ناراحت شد ومخصوصاً از اینکه من باهاش همکاری میکنم. آقای هویدا در همان موقع به فکر افتاد که یك ــ چون مرد خیلی با هوشی بود ــ البته مرد خوش‌گذرانی بود ــ مردی بود که تن به مسئولیت نمیداد بعد ضمناً خصوصیاتش را هم بگویم مرد درستی هم بود ــ شخصاً آدم درستی بود . یعنی درست در یك معنای یعنی اهل بیزنس‌کردن واهل عرض‌کنم کارچاق کنی کردن و اینها نبود ــ این اندازه میگویم . آدم خب اهل کتاب و ولی‌آن اندازه‌ای که راجع به سوادش و اینها میگویند این بیخود بود . یك آدمی بود که رمان میخواند . رمانهای فرانسوی را میخواند همین اندازه والله دیگر چیزی میگفتند هویدا کتابخانه خب بله کتاب ورمانهای روزرا ... میخواند این دیگر چیز مهمی . دختر بنده هم همینطور شب تا صبح کتاب میخواند ولی این چیز مهمی نیست سواد . بهرحال خب من خصوصیاتش را خواستم بهتان بگویم. آدم باهوشی بود بهرحال و فکر کرد که خب چه بکند ؟ حالا دربار آمده دست علم و دکتر باهری هم آمده معاونش هست و حالا فکر کرد هیچی دیگر علم..

علم هم یك دستورعملی داده بود یعنی از جمله چیزها این بود که شما بایستی وظیفه‌تان را درسطح مملکت انجام بدهید آنموقع‌هم هنوز کاری‌بی سیم و تلفن هام باین چیز نبود . گفت شما بایستی بی‌سیم داشته باشید در دفترتان با تمام استانداری ها از طریق بی‌سیم ارتباط داشته باشید که تمام استانداریها بتوانند دائماً با شما صحبت بکنند پیش‌آمدی میشود بگویند

س ــ اگر در این ضمن یك پرانتزی باز کنید و رابطه استانداری و دربار یا شاه روشن کنیم برای شنونده بد نیست . چون گویا استاندار واقعاً قانوناً به شاه هم جوابگو هست ــ نیستش ؟

ج ــ نه ــ نه با قانوناً صحبت کردید ــ اما عملاً استاندارها گزارش ماهانه برای دفتر مخصوص می ــ فرستند ولی مسئله دفتر مخصوص هم چیز علیحده است . مرحوم علم میخواست که در امور

اجتماعی دربار اصلاً یك محلی وجود داشته باشد که خلاصه همه مسائل ملکی در اینجا متمرکز بشود و یك مرکز قدرتی اینجا باشد — یك مرکز باصطلاح کاتالیزور نمیدانم چی میشود بهش گفت وجود داشته باشد در آنجا — این دستور داده بود که بی‌سیم ما بگذاریم و ارتباطات پیدا بکنیم. هویدا بفکر افتاد که چه باید بکند. فکر کرد که متوجه شهبانو بشود. البته اینجا مرحوم علم اشتباه کرد. مرحوم علم بایستی امور اجتماعی را اساساً میگذاشت تحت نظر شهبانو و دفتر شهبانو در اختیار. منتهی شاید آنموقع مرحوم علم فکر کرد که دفتر شهبانو برای من کوچك است توجه میکنید؟ آخه دفتر شهبانو در آنموقع — پیشکاری شهبانو آقای نوید سمیعی بود — خیلی مهم نبود. مرحوم علم فکر کرد که شاید این کار برای من کوچك باشد. چون مرحوم علم خیال داشت در ابتدای کار برای دفتر مخصوص چند نفر را پیشنهاد کرده بود از جمله مرا پیشنهاد کرده بود از جمله مرا پیشنهاد کرده بود — بنده را پیشنهاد کرده یعنی یك لیست داده بود به اعلیحضرت — دکتر خانلری بود — بنده بودم — پیراسته بود — معینیان بود. اعلیحضرت معینیان را انتخاب کرده بود و خب شاید هم برای مقصودش بهتر از همه آدم دوسیلی که فقط فرمانبر بود دیگر معتقد به چیز دیگری نبود. حالا خب خانلری یا پیراسته یا بنده در آن شکل نبودیم. آن چیزی که اعلیحضرت میخواست همان بود — درست هم انتخاب کرده بود. بهر صورت هویدا متوجه شد برای خاطر اینکه بتواند در دربار نفوذ کند چون هویدا تا آنموقع در دربار نفوذی نداشت اصلاً. دید که دربار بدست یك آدمی افتاده که خب مرحوم علم هم هویدا را خوشش نمی‌آمد. دید آدمی افتاده که خیلی سمپاتی باهاش ندارد این بود که فکر کرد چه بکند — اینکه متوجه شهبانو بشود و دستگاه شهبانو را در اختیار بگیرد.

امیدوارم که حالا آقای کریم پاشا بهادری این حرفها را اگر بشنود بدش نیاید. ولی واقعش اینست دیگر... کریم پاشا بهادری را بهرحال تحمیل کرد به خود او هم گفت او هم یك وسائلی برانگیخت و آمد در دفتر علیاحضرت. و از آنجا شروع کردند و یك کارهائی در مقابل کارهای ما انجام دادن و خلاصه مرحوم علم را خب ضعیف کردند. یك مسئله دیگر اینجا وجود داشت و آن اینست که مرحوم علم هم با تاجگذاری مخالف بود هم با جشنهای دوهزار و پانصد ساله.

س — عجب؟

ج — بله — مرتب باید بگویم اینجا. مرحوم علم بمن گفت — غالباً" همدیگر را میدیدیم صبحها همدیگر را میدیدیم و راجع به مسائل دربار آنموقعی که واقعاً" خیلی هردومان امید بسته بودیم به کارهای درباری مشورت میکردیم. بنده البته قبلاً" همینطور صحبت کرده بودم که آقا این جشنها حالا معنی ندارد و بگذارید یك سرور بیشتری برای مردم بشود یك گشایشهای بیشتری برای مردم پیدا بشود. مرحوم علم به شاه گفته بود که آقا این یعنی چه شما تاجگذاری میخواهید بکنید — مخصوصاً" این مطلب را گفته بود — گفته بود که اعلیحضرت درست مثل اینست که بعد از سی سال من بخواهم با ملك مجدداً" جشن ازدواج بگیرم — ملك اسم خانمش است ملك تاج. آیا مردم نمیخندند؟ که حالا بنده بعد از سی سال بیایم

س— اینجور میتوانست صحبت کند آقای علم؟

ج — بله بله خیلی شدید. مرحوم علم درعین حالی که در انظار کمال بندگی را نسبت به شاه داشت ولی دو بدو خیلی. بهتان عرض کردم آنشب ٥٠ خرداد گفت که من شاه را آوردم حقیقت دارد. عرض کنم که ایشان گفتند آقا مثل اینکه من و ملك بخواهیم با هم جشن ازدواج بگیریم. نه اینکه گفتید مرحوم علم میتوانست اینطور حرف بزند — باید بهتان عرض کنم مرحوم علم غالب از مسائل را که بعنوان گزارش برایش تهیه میکرد من با چشم خودم میدیدم بدون اینکه بشرف عرض برساند میگفت اوامر مبارك همایونی شرف صدور یافت — این از طرف اعلیحضرت دستور میداد. اینطوری بود کمال اطمینان داشت. حتی یکروزی سر یك موضوعی شد که یك اشخاصی رفته بودند یك حرفهائی زده بودند به من گفت که تا من هستم این حرفها را اصلاً" بگوش نگیر. یعنی کسی نمیتواند حرفی بزند نمیتوانست کاری بکند و من دیدم این مثلاً" پهلبد و بعضی اشخاص یك کارهائی به شاه داشتند میآمدند به مرحوم علم التماس میکردند که ایشان بروند پهلوی شاه — نه شاه کمال اعتماد را آنموقعها بهش داشت و او هم با کمال اخلاص — آخه روزهای خیلی سخت مرحوم علم — مرحوم علم هم در همان دوره مصدق شبها پشت در اطاق شاه — زمانیکه ثریا بود او پشت سر اطاق شاه گارد میداد شخصاً". یعنی خودش قدم میزد که شاه بخوابد — همه اینها را شاه میدانست بله. واقعاً" علم نسبت به شاه مخلص بود. تا موقعی که مرد نسبت بشاه

مخلص بود و به شاه علاقه داشت و او هم بعد برایتان توضیح بدهم مسئله شخصی نبود مسئله مملکتی بود. علم شاه را بعنوان شخص اول مملکت برایش حاضر بود جانش را بدهد بیچاره همان یکسال قبل از اینکه فوت بکند ـ یکسال و خرده خیلی با حال نزار و ناتوان در دانشگاه پهلوی یک نطقی ایراد کرد بمناسبت همین پیشرفتهای دوره پنجاه ساله ـ آنجا یک حرفی زد که درست بود. گفت من هرروز صبح که میروم در دفتر شاه برای اینکه گزارش به شرف عرض برسانم و اوامرشان را اصغاء بکنم ـ آنجا تعظیم که به شاه میکنم تعظیم به ایران میکنم. پس ببینید یعنی من اگر دست شاه را میبوسم یعنی دست مالک ایران را میبوسم ـ صاحب ایران را میبوسم ـ تعظیم میکنم و واقعاً اینطور بود.

س ـ پس اواخر چی شده بود میانشان ؟

ج ـ میگویم بهتان بله میگویم بهتان برای اینکه علم مخالف بود. علم با خیلی از این زیاده رویهای

س ـ دوتا را میفرمودید ـ تاجگزاری و . . .

ج ـ بله عرض کنم که بمن گفت که به شاه گفتم که من با تاجگزاری مخالفم آقا ـ صحیح نیست. بعد از سی سال که شما ـ حالا آنوقت که سی سال نبود کمتر بود سی و هفت هشت سال بود شما از نو بیائید تاجگزاری میکنید یعنی چی ؟ شاه گفته بود نه بایستی تاجگزاری بکنم. وعلتش هم این بود که قرار بود در این تاجگزاری علیاحضرت هم تاج به سر بگذارد. اصرار ایشان بود. اگر خاطرتان باشد قبلاً هم قانون نیابت سلطنت گذشته بود و ایشان هم بایستی تاج به سر میگذاشت. تمام در واقع تاجگزاری ایشان بود نه تاجگزاری شاه. و اما مسئله جشنهای دو هزارو پانصد ساله. مسئله جشنهای دوهزارو پانصد ساله را عرض کنم یک دکانی شده بود ـ دکانی شده بود برای عموی شوهر والاحضرت اشرف آقای امیر همایون ـ دکانی درست کرده بود. چندین سال بود. این پیشنهاد اولاً پیشنهاد شفا بود که برای بنیاد دوهزارو پانصد ساله جشن بگیریم. بعد هم یک سازمانی درست کرده بودند و امیرهمایون بوشهری هم متصدی این سازمان بود و خب البته برای این جشنها مقدماتی که خب یک مقداریش هم جنبه‌های آبادی و عمران داشت میدیدم ولی هرسال توی بودجه مملکتی یک مبلغی برای

این جشنهای دوهزارو پانصد ساله بنویسند و دربار هم یك سازمان زائدی و یك توقعاتی و اتومبیل بدهید و چیز بکنید . .

س— این زیر نظر کی بود این ؟

ج — کدام ؟

س— آقای شفاء بود بله ؟

ج — نخیر امیر همایون — نه شفاء

س— اوزیــرنظرکی بود ؟

ج — بله ؟ خب زیر نظر البته دربار بود — زیر نظر آقای علم بود یعنی موقعی که علم نبود که نه اصلاً بیچاره قدس‌نخعی که دخالت نمیکرد ولی خب وقتی که مرحوم علم بود دیگر مرحوم علم دخالت میکرد . عرض‌کنم شاه گفته بود نه این جشن هم باید برقـــــراربشود . علم هـم میگوید خب حالا که جشن تاجگزاری — جشن تاجگزاری تاریخش معلوم بود سال ٤٧ بـــود حالا که میخواهیم جشن دوهزارو پانصد ساله تمامش کنید پس . یك تاریخی الان اعلیحضرت معلوم بکنید بگوئید این تاریخ باید برگزار شود . والا امسال سال دیگر امسال چون همین طوری بود یگر هی عقب میافتاد . بیائید تاریخش را معلوم بکنید بگوئید این تاریخ جشنها برگزار شود تمام میکنیم این صحیح نیست . منظورم اینست که مرحوم علم با هردوی اینهــا مخالف بود . البته بنده بعد گفتم راجع به جشنهای دو هزارو . . . من در جشنهای دوهــزار و پانصد ساله دخالت هیچ نداشتم. برای خاطر اینکه بنده معتقد بودم حالا که قرارا‌ســـت برای دوهزارو پانصد سال بنیاد تمدن و شاهنشاهی ایران را جشن بگیریم بیشتر جنبه‌فرهنگی داشته‌باشد واین‌کار متأسفانه این جنبه‌اش جنبه‌ای بود که بکلی بهش توجه نداشتند

س— ولی میگفتند که جلسه‌ای بود که آقای علم صاحبان صنایع و مقاطعه کاران و اینها را خواستـــه بودند و تقریباً البته به زور بود یگر — از اینها مبالغ یك میلیون تومان به پائین برای آن‌میدان شهیاد . . .

ج — بله — خب حالا بنده دیگر کیفیتش را نمیدانم خب بله گرفت تمام شود . میدان شهیاد را صاحبان صنایع و مردم دادند پول — بله بودجه مملکـــتی بهرحال نبود .

بگذارید آنهابدهنـــــد چرا مالیات دهی‌که روی سیگارش روی قندش و روی شکرش هست

چرا روی بنزین هست چرا بدهد. بگذار آنهائی که آقای رضائی و نوع آقای رضائی چرا ندهند بله آنها بدهند. بهرحال بنده در جریانش نبودم بهیچوجه در آن جشن بزرگی که در تخت جمشید گرفتند بنده نرفتم و مرحوم علم هم از این بابت از من دلتنگ شد بهش گفتم نه من نمیایم. نه اینکه واقعاً امتناع داشتم از شرکت در جشنهای دوهزارو پانصد ساله یك خرده خودم را توهین شده تلقی کردم. از این من باید صریح بهتان بگویم نه اینکه بنده

س — چرا — روی چه ؟

ج — خب میدانید رعایت پروتوکلی که لازم بود برای دعوت و برای اینها نکرده بودند اینست که بنده هم نرفتم. من بدین مناسبت نرفتم نه اینکه حالا اینجا نمیخواهم بگویم بنده در جشنهای دوهزارو پانصد ساله شرکت نکردم برای اینکه مخالف بودم. نه هیچی نمیخواهم بگویم. بله بهر صورت عرض کنم که میخواستم برد اشتهای اولیه مرحوم علم رابگویم عرض کنم که بنده در همانموقع فکر کردم که بایستی سازمان اموراجتماعی را مطابق تعلیماتی که شاه داده انجام بدهم. دیدم یك سازمانی هم آمدند ابوایجمع من کرده‌اند بنام شورای عشایر — در دربار سازمانی بود سابقاً یك سازمانی بود بنام شورای عشایر. خب سران عشایر میآمدند و میرفتند و رد و بدل . . .

س — در چه سطحی مثلاً ناصرخان قشقائی و اینها میآمدند

ج — نه آن ایلات و کوچك و اینها ناصرآقا — خب اینها آمبی‌سیونشان این بود که خب عرض کنم که خوانین قشقائی را هم جلب بکنند شاید تا یك حدودی هم آنها هم ارتباط داشتند با آنها ولی ناصرو خسرو و اینها که نه ولی خوانین پائین تر. بنده گفتم اصلاً معنی ندارد. شورای عشایر چیه ؟ عشایر دیگر معنا ندارد. اینست که سرهنگی بود — آنموقع مثل اینکه سرهنگ یا سرهنگ آریانلو بود مسئول این کار بود بهش گفتم که آقا این کار را تعطیل کنید دیگر. و خیلی هم ناراضی شد. خب اینهم چون بمناسبت اینکه سابقاً با دربار کار میکرد و دیدند یك آدمی خارج از دربار آمده و یك همچین دستوری میدهد یکخرده‌ای هم شاخ و شانه کشید اینها ولی بنده هم قاطع گفتم نه — شورای عشایر ما در امور اجتماعی این جائی ندارد. اصلا بجای آن یك سرویسی درست کردم که این جالب است. فکر کردم که طایفه‌ای که بیش از همه

کس مستحق عنایت شاه هست خانواده شهدا هستند . کسانی که از زمان ظهور رضا شاه تا آنموقع در جنگها و زد و خوردها کشته شده‌ند اینها خانواده‌هایشان بایستی یکجائی بهشان برسیم. یك سری را ـ این سرهنگ خواستم به آن سرهنگ گفتم که شما مسئول چنین کاری هستید . چند خط نوشتم ـ نوشتم اصول کارتان اینست . فوراً البته اول شوق زیادی نداشت ولی بعداً شوق زیادی پیدا کرد . اصلاً دیگه فدائی این کار شد . عرض کنم رفت به چیز مراجعه کرد و به ارتش و ستاد ارتش آنجا اسامی را گرفت ـ لیست گرفت پرسشنامه درست کردیم تحقیق کردیم . خلاصه یك بایگانی خیلی دقیقی از این خانواده شهدا بوجود آوردیم. بعد برنامه‌ای برای باصطلاح کمك بهشان ـ توجه بهشان تنظیم کردیم. اولاً گفتم که روز شهادت اینها بایستی حتماً همان روز شهادت هرسال برگزار بشود بیك صورتی ـ یك سرمونی باشد . ولی بچه‌های اینها مدرسه میروند توی مدرسه‌ها بایستی این سرمونی برگزار بشود . بعد بچه‌های اینها را گفتم که بایستی از نظر آنهائی که درارند درس میخوانند بایستی جداً تحت مراقبت گرفت . گفتم مدرسه میروند چطور کدام درس بخوانند تمام اینها را ارتباط پیدا کردیم و واقعاً مثل یك پدر به اینها من میرسیدم . کارنامه‌هایشان میگرفتم آنهائی را که خوب درس میخواندند میخواستمشان ـ تشویقشان میکردم ـ آنهائی را که درس نمیخواندند عرض کنم میخواستم ببینم چرا درس نمیخوانند ایراد کجاست . آنهائی که میخواستند خارج بروند وسائلشان را فراهم میکردم . حتی از هواپیمای ارتش استفاده میکردم اینها را مجانی میفرستادم و تمام بودجه‌ای که در اختیار ما بود یعنی من آنسال توانستم بگیرم شب‌عید به اینها عیدی بدهیم. صد و ده بیست سی‌هزار تومان بود . سال اول صد و ده هزار تومان بود

س ـ　چند نفر بودند توی این باصطلاح اسامی . . .

ج ـ　یعنی آنهائی که بهشان . . . . همان روزهای اول سه هزار نفر بودند . بعد روزهای آخر عرض کنم که تروریستها که آدم می‌کشتند این پاسبانها اینها بعد در جنگ ظفار آنهائیکه کشته شدند خیلی شدند اینها . . در حدود ده هزار نفر یك چیز بزرگی شد . خیال داشتند که در هر شهری یك کلوب درست بکنند . و این کار بسیار کار با یك افکتیو خیلی مختصر

این سرهنگ بود و دو سه نفر هم هروقت بیکار میشد یك کسی از این ور آن ور تابستان شاگرد مدرسه‌ای کسی میآورد یم آنجا یا از خود خانواده شهدا میآورد یم پول بهشان میدادیم کاررا میکرد یم کار خیلی کارعظیمی شد وخیلی کار — طوری بود که ارتش نسبت به این مطلب علاقمند شـــد و ارتش گفت ما یك اعتباری داریم از چیزهای تعاونیمان که را هرسال دیگر گفتند ما در اختیار شما میگذاریم که شما این کمکها را بکنید . البته من با اکراه پذیرفتم که یك نوع کمکهای معینی به خانواده شهدا آنها میکردند گفتند اعتبارش را میگذاریم در اختیار شما که شمـــا این کمکها را بکنید خیلی سرویس خوبی شد وخیلی سرویس واقعاً مفیدی شد . بنده اینجـــا یك چیزی بهتان عرض بکنم . بنده این سه چهارسال اول که در دربار کار میکردم و بهمیـــن کارهای خیرو اینها میرسیدم و هرروز برای خودم یك satisfaction ای میدیدم در کار — خـــدا را شکر میکردم میگفتم خدایا اگر توی عدلیه بودم هی بایستی دستور اعدام امضاء کنم حالا — آمدم اینجا وخب بالاخره لطف وعنایت شاه در اشکال مختلف به مردم می چشانم ایـــن خودش خیلی بهتراست تا اینکه من حکم اعدام امضاء کنم

س — خب احساس میکردید که آن قوا و انرژی و توانائی ای که دارید دارد واقعاً در سطح مملکتـــی ارزش استفاده میشود ؟

ج — بله همینطور است — اتفاقاً همه همین را میگفتند — همه همین را میگفتند

س — این سئوال را از شما میکردند ؟

ج — نه همه اصلاً میگفتند یعنی چه فرزنی راند اختنش فلان حالا کارش باید این باشد که بشهدا برسد. بله این بود .

س — صحبت داشت ؟ یعنی شما این حس را داشتید که . .

ج — خب ولی من نه — ولی من دائماً کوشش میکردم یك کاری انجام بدهم. خب همین پروژه طرحش را بعد مراقبتش برای من satisfaction داشت — کارهای دیگرحالا کارهای دیگر را بهتان میگویم . کارهای دیگرهم بود ولی خب البته کار دادگستری نبود کار مملکتی نبـــود کار دادگستری در یك سطح خیلی دیگری — یك چیز دیگری بود — حالا بآن کار ندارم. عرض کنم که خب ما مواجه بودیم حالا بنده در دربار سرویس شهدا را درست کردم عرض کنم کـــه

سرویس آن عرایض را هم تنظیم کرده بودم و چیز کرده بودم اما یک کار دیگری شاه بمن مراجعه کرده بود و آن این بود که بایستی برجستگان مملکت را بشناسم باهاشان ارتباط پیدا بکنم مسئله شناسائی برجستگان مملکت این کار خودش خیلی مشکلی است . این میدانید یک مفهوم مبهمی هست ـ برجسته چطوری آخه ؟ اگر یک کسی یک ملک خیلی خوبی دارد ومیتواند گندم را خوب از توش عمل بیاورد آیا این برجسته است و آن آدمیکه در شرایط بدی قرار گرفته و نمیتواند بقدر این راندمان داشته باشد آن آدم برجسته‌ای نیست درحالیکه بیشتر از او کوشش میکند؟

س ـ این ایده مدلی هم داشت از مملکت دیگری

ج ـ هیچ جا ـ هیچ جا ـ این برجستگان ؟

س ـ بله این ایده‌است آخه

ج ـ این نه خب بالاخره این روابط‌عمومی بهرحال آدم با برجستگان مملکت ارتباط پیدا کردن و باهاشان حسن ارتباط داشته باشند ـ هم دلی و هم زبانی و درخوشی وغم و اینها ـ اینها همه یک مطلبی است که . . عرض‌کنم که بله ما در مقابل این ضرورت قرارگرفتیم که بایستی این کار را انجام بدهیم . بنده خب دست و پا زیاد کردم که برجستگان مملکت را بشناسم . فرستادیم از استانداریها ـ از ساواک از شهربانی خواستیم . خب یک لیستهائی ـ آدمهائی که همیشه خودشان را تحمیل میکنند به دستگاه اینها را بنام برجستگان بما معرفی کردند .

س ـ دسته بندی هم سئوالتان این بود که مثلاً کشاورز را بگوئید ـ کارگر را بگوئید ـ نویسنده را بگوئید یا بطورکلی

ج ـ بله نوشتم در . . . نه چرا چرا بله ـ عرض‌کنم که آدمهائی را معرفی میکردند که همیشه دور قاب پلو هستند ـ آخه اینها را نمی‌خواستیم . ما میخواستیم آنها که نمی آیند و لیاقت دارند ـ فکر من این بود . آنها آدمهائی که نمی‌آیند لیاقت دارند آنها را جلبشان بکنیم ـ آنهائی که خودشان میدوند . . .

بمن دادند که غالباً کپی همدیگر بود بهیچ وجه مرا راضی نمیکرد . خب یک آدمهائی را فرستادم

از دستگاه خود مان یک آدمهائی را فرستادم به شهرستانها گفتم شما بروید تحقیق بکنید نتیجه کار آنها هم خیلی درخشان نبود برای اینکه واقعاً این کار کاری نبود که بایـــــن باید یک ضابطه درست باشد روی ضابطه تشخیص داده شود . من در این موقع با یـــک جوان شایسته‌ای از نظر علمی برخورد کردیم که البته کارکردن باهاش هم کار بسیار دشــواری بود که حالا بهتان خواهم گفت . ما برخورد کردیم با دکتر پرویز مرآت — میشناسید ش

س — تو کار اتم و اینها بود ؟

ج — بله — عرض کنم که این دکتر پرویز مرآت مثل اینکه مدیرعامل شرکت پتروشیمی بود در شرکت نفت میدانید این در حفظ مناسبات مثل اینکه اعتدالـــــی نداشت . و آنجا بهرحال نمیدانم چه کار کرده بود چه حرفی زده بود چه نقشی او میخواست اجرا بکند چه ترتیبی میخواست بدهد بهرحال گذاشته بودند ش بیرون — از شرکت نفت گذاشته بودند ش بیرون از شرکت پتروشیمی آقای هویدا آورده بود ش بنام مشاور فضائی — فیزیسین بود فیزیسین خیلی خوب — آورده بود ش بنام مشاور فضائی و میخواست موشک هوا کند . نمیدانم اینهم با هویدا هم چکـــار کرده بود اینها هم هیچکدام اشان گذشت نداشتند . حالا بنده بهتان عرض میکنم با ایـــن ... گذشتها ... تراز آن که سرآنها آورد سرمن آورد ولی من گذشت داشتم . بالاخره انسان ... alité ... را باید در نظر بگیرد و مناسبات شخصی حالا اگر یک بی انضباطــی — هائی میشود آنها را آدم باید ببخشد . هویدا مرخص کرد این را . بله عرض کنم که این را گذاشته بودند ش از شرکت نفت بیرون — بعد هم که آقای هویدا هم گذاشتش بیرون و یکروز مرا دید و بمن گفت که فلانی من دیگر نان هم ندارم بخورم برای اینکه ما را از شرکت نفـــت گذاشتند بیرون و آقای هویدا هم خب البته شروع کرد دنبـــــــال هویدا بد گفتن حـــالا من نمیدانم حق داشت از مناسباتش با هویدا یا نه — و هویدا مرا گذاشته بیرون حقوق هم بمن نمیدهند و من گرسنه هستم . حقیقتش اینست که بنده از نظر یک سیاست مناسبات شخصی بایستی اکتفا میکردم و غصه میخوردم — ول میکردم و میرفتم دیگر و بهرحال میگفتم خب شایـــــه

گناهی کرده چیزی گفته — اما حقیقتش اینست که فکر کردم یك مرد دانشمندی است و بهرحال زندگیش مختل است و باید بدادش برسم . من یك گزارشی به مرحوم علم دادم گفتم این آدم وضعش اینست که اجازه بدهید بیاریمش دربار . حالاش هم فکر نکردم که دربار چکارش بکنیم آخه متخصص اتم که حالا نخست وزیر هم میخواستش مشــــاور فضائیش بکند حالا کرده و بعد نشده — موشکش هوا نرفته و نمیدانم چی بوده بنده چکارش میتوانم بکنم. ولی همین اندازه که خب فکر کردم که این آدم عرض کنم بالاخره نجات پیدا بکند و بتواند زندگی بکند گفتم بیارمش توی دربار. مرحوم علم به اعلیحضرت گفت — اعلیحضرت هم خب میشناخت — مید انست اعلیحضرت هم واقعاً آدمهائی که از نظر علمی صلاحیت داشتند دلش نمیخواست اینهـــــا بیچاره بشوند اینکه دستور داد گفت که نه نگهش دارید . ما هم نوشتیم به شرکت نفت — شرکت نفت حقوقش را بهش دادند ما هم هیچ پولی بهش نمیدادیم. عرض کنم که

س — ایشان شد مسئول این کار برجستگان ؟

ج — نخیر ایشان آمد . ایشان آمد دربار و یك مطلبی همین طور داشتم ذکر میکردم یادم آمد بازهم یادم رفت . عرض کنم که آقای مرآت آمد در دربار و بنده هم یك میزی دادم یك اطاقی بهش و بعد هروقت یك کارهای مطالعاتی و علمی پیش میآمد به ایشان رجوع میکردیم و واقعاً هـــم درست رسیدگی نمیکرد — دماغش نبود آخر — بهرحال آنجا نشسته بود . ایشان ضمن خــــب صحبتهائی که در موقع بیکاری بمن میکرد مرا تشویق میکرد که یك سازمان تحقیقاتی در دربـــــار بوجود بیاوریم . خب یکی دو مورد بنده تحت تأثیر خب سفارشات این حالا برای اینکه یـــك کاری هم برای او درست بکنم و ضمناً خود من هم مشغول یك کاری باشم پیشنهاد کردم. اعلیحضرت گفته بودند که فلانی به نخست وزیر مراجعه کند — صحبت بکند برای این . بنده هم که بانخست وزیر صحبتی نداشتم. بهرحال این مسئله مؤسسه تحقیقاتی ماند . تا این موضوع شناسائی برجستگان مطرح شد . همین طور که صحبت میکردیم یکروزی با ایشان صحبت میکردیم و بحثمان خیلـــــی به درازا کشید و بالاخره به اینجا انجامید که این کار محتاج تعیین یك ضوابطی هست و بعــد محتاج شناسائی تمام مملکت و تمام اشخاص هست و این کار احتیاج دارد به یك سازمان تحقیقاتی .

خب بنده هم که واقعاً همانطوریکه فرمودید و کاری نداشتیم و برای حالا چهارتا سرویس عرایض داشتیم کارخودشان را میکردند آخر وقت میآمدند ده پانزده تا امضاء من میکردم یک سرویس شهدا هم داشتیم آنها هم کارش به این جریانها افتاده بود ـ آخر روز میآمدند سه چهارتا امضاء میکردم ـ دیگر کار دیگری نداشتم ـ آخه دنبال کار میگشتم خب آخه باید کار بکنیم . عرض کنم بهرحال در فکر یک همچین سازمانی افتادیم و به دکتر مرآت گفتیم که نشست و خلاصه یک طرحی تهیه کرد و این طرح متضمن این بود که یک پرسشنامه‌هائی تهیه بشود و بر اساس این پرسشنامه‌ها در تمام مملکت ـ سطح مملکت گروههائی بروند تحقیق کنند و بعد این پرسشنامه‌ها برگردد sort بشود و اشخاص شناخته بشوند . کار خیلی وسیعی ـ خب البته این گروهها پرسشنامه‌ها را که میبردند ضمن شناسائی محل موقعیت ـ آب ـ هوا ـ لهجه ـ امکانات مالی ـ امکانات کشاورزی ـ همه امکانات را رسیدگی میکردند حتی شعرها ـ آوازها ـ لهجه‌ها اینها همه عرض کنم که با کاست میبردند و پر می‌کردند . یادم میآید اولین گروهی که خواستیم بفرستیم برای قسمت شرق ایران بود ـ شاید شمال هم بود . چون ما وسیله نداشتیم میخواستیم آنموقع از ارتش امداد بگیریم و از وسائل ارتشی استفاده کنیم گروههایمان را بفرستیم همانموقع درگیری ارتش با عراق شروع شد و ارتش بما گفت که وسیله نداریم بهتان بدهیم . اینکه ما ناچار شدیم اتوبوس و این چیزها اجاره کنیم گروهها را بفرستیم . با یک لوجیستیکی خیلی منظم ـ ملاحظه میکنید . گروهها معین مشخص بودند برای هر منطقه‌ای ـ عرض کنم که مرکز هر منطقه معلوم بود

س ـ　چند نفری بودند ؟

ج ـ　در حدود دویست و چهل و پنجاه نفر ـ سیصد نفر بودند و بعد در آنجا هم می‌پیوستند بهشان

س ـ　عجب ـ پس خیلی کار بوده

ج ـ　بله ـ نخیر کار بزرگی بود ـ کار عظیمی بود . کار خیلی عظیمی بود وما جا نداشتیم آن سالن وزارت دربار اگر خاطرتان هست اینجا را ما با چوب کامپارتمان درست کردیم کامپارتمان کوچک

توی هر کامپارتمان یك میز کوچك گذاشته بودیم و این دویست نفر آمدند آنجا کار میکردند دیگر. واقعیتش اینست که الان حافظه‌ام استعداد ندارد که بخواهم این مطلب را بـــا تفصیل برای شما شرح بدهم. یك سازمان خیلی عظیم ــ یك لوجیستیـــــك خیلی عظیم آنروزی که حرکت کردم در خود دفتر مرکزی دربار چند تا تلفن بود ــ با عرض‌کنم که دســـتگاه ضبط تلفن میکردند ضبط میشد ــ خیلی و یك لوجیستیکـــــــی خیلی خیلی مرتب و منظمی عرض‌کنم که اینها رفتند و یکماهی شاید هم بیشتر پرسشنامه‌ها را توزیع کردند و با کمك سپاهیان دانشی که در محل بودند ــ در تمام مملکت نه نمیشد ــ برای اینکه قسمت جنوب گرم بود هــوا رفتند وتوانستند که ایـــن پرسشنامه‌ها را پر بکنند. بعد آمدند و این پرسشنامه‌ها را شروع کردنــد سورت کردن اینها را تا یك حدودی. به آی.بی.ام دادیم و در حدود صد و چهل پنجاه جلد گزارش آی.بی.ام راجع به مختصات هرده و هرروستا که جمعیتش چقدر است وضع آبش چطور است ــ وضع هوایش چطور است ــ عرض‌کنم که

س ــ آمار عمومی گرفته بودید

ج ــ خیلی ــ یك چیز عظیمی بود ــ صد جلد توی کتابخانه دربار هست. خب البته این مطالب را آقای هویدا هم ناراحتش کرده بود. خیلی ..... این یك چیز عظیمی بود. من اتفاقاً

س ــ چقدر بود جاش بود این کار؟

ج ــ والله یك میلیون بیشتر نبود

س ــ عجب؟

ج ــ بله بعد البته یك میلیون و دویست هزارتومان مقروض‌شدیم. مسئله اینست کهگرفتاری همیـــن بود کـــه به دکتر مرآت میگفتم آقا شما کارهای فنی را فقط بکنید ــ بگذارید کارهای اداری بعهـــده خودمن باشد برای اینکه شما در کارهای اداری بعضی اوقات گرفتاری درست میکنید. مثـلاً به تمام این کارمندان قول داده بود گفته بود برایتان خانه درست میکنیم. بعد اینهاگرفتار شده‌بودند میگفتند دکتر مرآت بما گفته خانه برای ماميسازد. آخه چرا شما همچین حرفـــی

زد ید از کجا ؟ شما میخواستید قبلاً بمن بگوئید میتوانید خانه برای اینها درست بکنید ؟ آخه چرا به مردم قول میدهید . یك گرفتاری بزرگی بعد حالا بهتان عرض میکنم که این سازمان کارش به تصفیه کشید و بعد تصفیه‌اش کردیم . عرض کنم بنده رفتم دیدم آمریکا ـ یکماه تابستان مشغول سورت بودند وقتی برگشتم دیدم که خب یك تبلیغات وسیعی برعلیه مرآت و برای دستگاه مرآت را خواستم گفتم بایستی یك نمایشگاهی درست کنی نتایج همان اولیه‌ای که الان داریم این نتایج اولیه را شما ارائه بدهید ـ گفت بسیار خوب . و رفت یك مدت کوتاهی عرض کنم که یك مقدار زیادی از این کارها سورت شد . مثلاً از جمله کارها خب لهجه های مختلف نواحی مختلف ـ وضعیت اقتصادی نواحی مختلف . عرض کنم که خلاصه جهات مختلف اقتصادی و طبیعی و اجتماعی یك قسمت اعظم از مملکت مشخص بود و معین بود . اما این را در دربار و بصورت یك نمایشگاه آن دربار بالا ایجاد کردیم و از علیاحضرت و اعلیحضرت هم خواهش کردیم که بیایند افتتاح بکنند . وقتی آمدند تعجب کردند که این کار به این عظیمی شده و بعد بنده کار دیگری کردم . گفتم تمام مردم از همه ادارات خواهش کردیم آمدند و دیدند و یك دفتر درست کردیم و گفتیم توی این دفتر همه امضاء کنند ـ بگویند ملاحظاتشان را بگویند این دفتر در حدود چهار پنج هزار نفر آدم ملاحضات خودشان را نوشتند و همه تأیید و تمجید کردند . یك چیزی را هم به شما بگویم مرحوم قوام الملك که شیرازی پدر زن مرحوم علم او هم آمد اینجا را دید . شب بمن تلفن کرد گفت من آقا شما را میخواهم ببینم وقتی رفتم گفت آقا شما این کارها چی است میکنید ؟ گفت کارها چکار میکنید شما؟ گفتم کار بدی نکردم . گفت من نمیگویم کار بدی کردید ـ گفت آقا این کارها پدرت را در میآورند . هر کی توی این مملکت خواست کار بکند پدرش را در میآورند . چرا این کار را کردی ؟ کار این کارها چی است میکنید ؟ بروید ادارتان و بیائید این کارها چی است میکنید ـ هرکس این کارها را خواست بکند پدرش را در میآورند ـ کار نمیشود نکرد که . حالا تجربه این پیر مرد هشتاد سال و پنج ساله ام راجع به این موضوع . . . بله عرض میشود که قبل از اینکه این نمایش را ـ نمایشگاه را ما تنظیم بکنیم آن پنج شش ماه اولی بود که مرحوم علم آمده بود دربار البته

من دیگر تشکیلاتم مرتب و منظم شده بود . همین سازمان هم حتی کارش را شروع کرده بود مرحوم علم گفت که اعلیحضرت همایونی میل دارند که دربار تجدید تشکیلات یافته بیایند وبازدید کنند . گفتم بسیار خـــوب حالا بنده هم هیچ ساختمانی ندارم . آمدید اون دربار ؟ دو سه تـا سالن بالا بود ــ اطاقی نداشتیم . ما توی زیر زمینها رفته بودیم ــ یك عده از سرویسهایمان توی زیرزمینها بود . اعلیحضرت طرف عصر بود یم باتفاق علیاحضرت آمدند و خـــب البته یك عده جوان اولاً آنجا مشغول کار میکردند ــ آن جوانهائی که توی همین سازمان بودند در حدود دویست چهل پنجاه نفر بودند ــ همه‌اش هم بچههای دانشگاهی . خب اینها از شاه استقبال کردند و با شعف و سرود خواندن و دست زدن و واقعاً شاه خیلی تحت تأثیر قرارگرفت . بعد آمد سرویسها را دانه دانه بازدید کردن و کارهای همین سازمـان که روی نقشه کارهاش مرحله به مرحله‌اش معین بود نقشه‌اش را نشان دادیم و بعد سرویسهای مختلف را دانه به دانه ــ سرویس‌عرایض ــ سرویس عمران ــ سرویس شهدا اینها همــه را دید . شاه خیلی خوشوقت شد . وسط کار شهبانو بدون اینکه بما حرفی بزنند ــ بدون اینکه بگوید خب‌خوب بود یا بد بود وسط کار به اعلیحضرت گفت خب من میروم . ایشان ســـوار شدند رفتند . خب اعلیحضرت تا آخر ماند و بعد هم آمد به دانه دانه دست داد و اظهار تشکر کرد و عرض‌کنم که شب مرحوم علم بمن تلفن کرد گفت که شاه خیلی خیلی خوشحال بـــود و مخصوصاً گفت که از شما تقدیر کنیم ــ تقدیر خاصی برای شما . گفتم . . . من فردا مـن مرحوم علم را دیدم گفت فهمیدید چرا علیاحضرت رفت ؟ گفتم نه نفهمیدم . گفت تحمــل نتوانست بکند . اینها را میگویم برای ثبت در تاریخ . گفتم یعنی ؟ گفت نتوانست ببینــد که درباری که ما درش تشکیلات میدهیم با این دقت و با این عظمت بیرون آمده

س ــ مگر چند تا دربار بوده ؟

ج ــ خب همان است ــ منظورش که همین یعنی کاری‌است که . . . منظور اینست که روابط علیاحضرت با علم خوب نبود . البته هویدا در این کار نقش داشت اما یك ملاحظات دیگری هم بـــود که متأسفانه ملکه شهبانو روابطش با مرحوم علم خوب نبود و این یك موردی بود که بنـــده

مرحوم علم میگفت که شهبانو نفهمیدی چرا رفت؟ گفتم نه توجه نکردم . گفت برای اینکه نتوانست تاب ـ تحمل نیاورد نتوانست ببیند این را

س ـ آنموقع که هنوز خودشان . . . تشکیلاتی نداشتند

ج چرا دیگر خب ولی بالاخره میخواست . عرض کنم که البته مرحوم علم خیال داشت که دکتر کنی را رئیس دفتر علیاحضرت بکند اما آقای هویدا پیشدستی کرد و موفق شد و آقای کریم پاشا بهادری را به ریاست دفتر گماشت . بله عرض کنم چون در زمینه بی لطفی شهبانو بود نسبت به وزیر دربار و همکارانش ـ یک قصه دیگر هم

س ـ مسئلهشان چه بود؟ شهبانو چه دلتنگی از آقای علم داشت؟ بی احترامی بهشان کرده بود یا نمیدانم بی توجهی کرده بود؟

ج ـ خب یک مقداری تحریکات هویدا بود . خب حالا هویدا چیها به ایشان گفته بود

س ـ خب آقای علم که موجود صاحب خب بالاخره باهم گفتگوئی میتوانستند داشته باشند ومسائلشان را حل بکنند

ج ـ خب شاید عرض کنم که فکر میکرد که در زندگی خصوصی اعلیحضرت مرحوم علم تأثیر دارد . درحالیکه مرحوم علم در زندگی خصوصی اعلیحضرت تأثیری نداشت فقط کوشش میکرد که زندگی خصوصی اعلیحضرت توأم با رسوائی نباشد . اینهم یک مطلبی است . می ـ فهمید چی میخواهم بگویم؟

س ـ بله متوجه هستم ـ آنوقت والاحضرت اشرف هم نقشی در این مثلث اگر اسمش را بگذاریم

ج ـ نخیر ـ نه والاحضرت اشرف روابطش با مرحوم علم بد نبود . والاحضرت اشرف مرحوم علم را دوست میداشت و اما والاحضرت اشرف همش دنبال پول بود

س ـ کاری به مسائل

ج ـ نه همش دنبال پول بود که پول بهش بدهند . وعرض کنم که این کاخ والاحضرت اشرف که کاخ نخست وزیر شده بود زاهدی خریده بودش ـ بعداً هویدا دومه مرتبه دیگر خریدش ـ هر مرتبه ایشان دبه میکرد میگفت نمیدونم فلان قسمت پولش را بمن ندادند ـ یا عرض کنم که به فلان دلیل من مغبون هستم. باز هویدا یک مبلغ پول بهشان میداد . و مرحوم علم میشنید میخندید

یکروزیمن گفت چطور از من این توقعات را ند ارند با من هم روابطش خوب است — چطور از من این توقعات را ند ارند . یا مثلاً یکروز من نشسته بود م د ید م مرحوم علم با خنـــده به هوید ا تلفن میکند که والاحضرت اشرف میگویند که من رئیس هیئت ایرانی هستم د ر — سازمان ملل — هیئت نمایندگی ایران هستم د ر سازمان ملل و هرسال مثل اینکه یـــک مبلغی خب بود جه د ارد — ایشان گفته اند که مال مثلاً پنج سال هم شش سال هم یکمرتبه بد هید

س — یکجا بد هید

ج — یکجا بد هید — پنج ساله شش ساله یکمرتبه بمن بد هید . مرحوم علم میخند ید — هویـــد ا مید اد . توجه میفرمائید . مرحوم علم اهل این حرفها اهل این کارها نبود

س — من یاد م است یکوقتی که البته ممکن است بعد اً باز یاد م برود — وقتیکه آقای علم از د ربـــار رفتند مثل اینکه یك اطلاعیه خیلی مختصری یا مثل اینکه مثلاً یك مد یرکلی کسی عوض شـــده توی روزنامه بود و بین مرد م همهمه ای پیچید ه بود کهچطور همچین چیزی میشود .

ج — بله — خیلی سخت . حالا میرسیم به آنجا هم خواهیم رسید . عرض کنم که بهر صورت شهبانو خیلی حسن نظری نسبت به ماها ند اشت و تصاد ف هم میکرد — ماهم کارهائی بعضی اوقـــات پیش میآمد که مخالف میل و طبیعت ایشان بود . از جمله اینست که آقای زین العابد ین رهنما که خب مید انید با هوید ا ارتباط قد یمی د اشتند با همد یگر — شاید هم ارتباط خانواد گی هم میگفتند د ا شتند نمید انم حقیقت د اشت یا نه

س — پد ر مجید رهنما میشد . . .

ج — بله — عرض کنم که ایشـــان رفتـه بود و مراجعه کرد ه بود قبل از اینکه ما بیائیم د ربار که مــــن یك قرآنی با یك شکل جد ید ی میخواهم تفسیر و ترجمه اش را تهیه کنم و این بنام شهبانو منتشر بشود . یك جزوه از قرآن هم بهمان روالی که ادعا میکرد — که البته نبود — چاپ کرد ه بود و د ستخط شهبانو را هم گرفته بود که یعنی قرآن متعلق به شهبانو است و برای یکعد ه هــــم فرستاد ه بود که نظرتان را بگوئید . بعد آمد ه بود د ر د ربار و به د کتر مصباح زاد ه هم د نبال

خودش آورده بود برای اینکه اول دکتر مصباح زاده هم میخواست شریك این کار بکند بیچاره دکتر مصباح زاده نمیدانست اصلاً جریان چی هست . آمده بود میگفت که آقا این قرآن را حالا شما بخرید ـ هنوز چاپ نشده بخرید ـ آنهم چند بن میلیون مثلاً یك همچین چیزی . بعد مثل اینکه صحبت شده بود گفته بودند که نه آقا خب قرآن را بخرید . ما قرآن چاپ میکنیم اما شما بفرمائید حق تألیفشان ـ حق چیزشان را بگوئید . این صحبتی هم ـ رقم مثلاً پانصد ششصد هزارتومان در آنموقع و ماهی هم مثلاً هفت هشت ده هزار تومان به ایشان بدهند . طریق اجرایشان هم بنده را انتخاب کرده بودند که این مربوط هست به امور اجتماعی دربار و امور اجتماعی دربار چیز کند . بنده هم واقعاً با کمال حسن نیت گفتم خب پول را که آنها میدهند حالا چانه زدند مبلغی میخواهند بدهند بدهند . نخست وزیر گفته بود پولش را ما میدهیم شما بگوئید ما پول را میدهیم . آخه نخست وزیر هم دلش میخواست گیر آقای رهنما پول بیاد منتهی میخواست مجوز بگیرد . میگفت شما بگوئید ما میدهیم . حالا آمد قرارداد قرارداد ی هم نوشتند و قرارداد را هم بنده از طرف دربار امضاء کردم ـ بعد روزش آمدند گفتند که خب آقا که قرآن کو . گفت قرآن ؟ خب باید بنویسیم . گفتم حالا میخواهید بنویسید ؟ کار نکرده مرا میخواهید قرآن را ببرم بفرستم اینور و آنور نشان بدهم ببینم درست است یا درست نیست ـ قرآن را بنویسید ؟ بنده نامه نوشتم ـ نوشتم تمام امضاء هائی که دادم چون مبنی بود بر دروغ بکلی باطل است . شما قرآن ننوشته بودید چی چی را امضاء کردیم . من امضاء کردم برای قرآن موجود . آقا جنجال شد . جنجال شد و ایشان رفتند پیش علیاحضرت . من هم رفتم به اعلیحضرت توضیح دادم . اعلیحضرت میدانست . اعلیحضرت میشناخت این را . اعلیحضرت گفت حالا باسم ما آمده اینکار را ـ تمامش بکنید . گفتم چطور تمامش کنم؟ میگوئید یك پول مفتی بهش بدهند این قرارداد قرارداد نیست ـ خب میگوئید یك پول مفت بهش بدهند چی چی را تمام کنم؟ بعد علیاحضرت گله کرده بود پیش مرحوم علم . تلفن بمن کرد که آقا شما نقشههای ما را بهم

می‌زنید . گفتم یعنی چه ؟ چه نقشه شما را بهم میزنم آقا ــ قرآن نیست ــ قرآنی وجود ندارد . باضافه همان جزوه‌ای که ایشان درحدود نصفی از سوره بقره را ترجمه کــرده و تفسیر کرده من فرستادم آنها را همه‌اش غلط است ــ تَنَز است . اصلاً بیــرون بیاید مفتضح میشویم . خب البته بنده دیگر در این کار دخالت نکردم این کار را بعــد واگذار کردیم به دفتر علیاحضرت و آنها هم فرستادند برای اوقاف و آقای آزمون و بعد بایك افتضاحی یك چیزی چاپ کردند که سروصدا همه هم بلند شد . گفتند این مزخرفات چی‌چی هست بنام قرآن چاپ میکنند . منظورم اینست که اینطور کارها هم پیش میآمد . اینطــور کارها هم پیش‌میآمد که ایشان رضایت نداشتند . بنده نمیتوانستم کار خلاف قاعده بکنــم خب میخواهند پول مفت به کسی بدهند خب بدهند ولی دیگر با امضاء من بنام اینکــه قرآن هست و قرارداد و . . . خب نمیتوانستم بکنم . بهرصورت علیاحضرت خیلی روابــط و مناسبات خیلی خوبی با مرحوم علم و با همکارانشان نداشتند و

س ــ این شامل باصطلاح نزدیکان ایشان هم میشد ــ مثلاً آقای رضا قطبی هم با شما یا آقای علم

ج ــ رضا قطبی که من اصلاً نفهمیدم چطور آدمی است . یك آدم عجیبی بود . بله رضا قطبــی مثلاً مرا در فرودگاه میدید با من سلام وعلیك نمیکرد . البته این اواخرد یگر ارتبــــاط داشت خانه‌مان هم میآمد اما همین اواخر هم باز دومرتبه از همین هیچ معلوم نبود چه آدمــی است ــ روی چه پایه‌ای کارش هست . هیچ اعتمادی برحرفش هیچ اعتمادی بر قولــــش من ندیدم . هرچند برای چندمدتی با بنده روابط حسنه‌ای هم داشت ــ هیچوقت روابــط بدی هم نداشت اما به حرفش و به قولش و اینها ش اعتمادی بنده نمیتوانستم بکنم. برای اینکه دوسه مرتبه قولهائی داد و دیدم . . .

س ــ مضافاً یك اختلافی بین دو تشکیلات مختلف بود فقط جنبه فردی نداشت

ج ــ حالا من نمیدانم آن رضا قطبی کارش از همان قبیل بود یا نه ــ یعنی ارتباط داشت با آن بی مهری و بی‌لطفی علیاحضرت اما علیاحضرت وضعش اینطور بود . البته علیاحضرت ایــن اواخر با من روابطش خوب‌شده بود . خیلی محبت داشت و خیلی چیز میکرد مخصوصاً بعد

از کار حزب رستاخیز خیلی ناراحت شده بود . یعنی در همان جریان من احساس میدیدم ناراحتی میکند . اما عرض میشود که اصولاً روابطش با مرحوم علم خوب نبود . اجازه بدهید بنده همچنین دیگر آماده نیستم که یک فصلی را شروع کنم و یعنی نمی‌توانم از برداشتهائی که در وزارت دربار داشتیم یک فصلی برایتان بگویم ـ اینست که امروز را خاتمه میدهیم این جلسه را و بعد بنده ببینم که چه چیز دیگر میتوانم از دربار برای شما بگویم منتهی اواخر دربار و بعد دیگر بپردازیم به رستاخیز و انقلاب و . . .

روایت کننده ـ دکترمحمد باهری

تاریخ ـ یازدهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشماره ۱۹

بفرمائید

خب خیلی خوشوقتیم و شکرخدا را میکنیم که باز توانستیم در خدمتتان باشیم و ادامه بدهیم ذکر خاطراتتان را در مورد دربار. قبل از اینکه به این مسئله بپردازم یادم به یك خاطره‌ای افتاد از مرحوم پاکروان. پاکروان البته این اواخر میدانید در دربار بود ـ مشاور دربار بود اما این خاطره‌ای که میخواهم بهتان عرض بکنم مربوط است به موقعیتش در آنزمان در دربار نیست. مربوط به موقعی است که رئیس سازمان امنیت بود. بنده وزیر دادگستری بودم یکروز زنگ تلفنم صدا کرد آنطرف تلفن پاکروان بود. پاکروان بمن گفت که بازپرس دادگستری مرا احضار کرده و فلانی من الان شاه میبود و بایستی بروم به رقه شاه و نمی‌توانسم بیایم. من بهش گفتم که تیمسار به چه عنوان احضارتان کرده؟ کاغذش را از تو جیبش همانموقع تو جه میکردم در آورد وبمن گفت مرا بنام مطلع احضار کرد ند. گفتم اگر بصورت مطلع احضارتان کرد ند من میتوانم از مستنطق خواهش بکنم که به دفتر شما بیاید. گفت نه میخواهم بیایم به دادگستری به احترام دادگستری ولی الان معذورم چون بایستی بروم به رقه ایشان. گفتم پس دو کلمه بنویسید به مستنطق و همین را بگوئید و بگوئید چه روزی هم میتوانید بیائید. همین کار را کرد. روز بعدش پاکروان آمد در دادگستری رفت پیش مستنطق و اظهار اطلاعی کرد راجع به گویا اتومبیلش رانندهاش تصادف کرده بود مستنطق احضار کرده بود خود پاکروان را که ببیند این تصادف در چه شرایطی بوده واینها. پاکروان با وجود یکه رئیس سازمان امنیت بود به دادگستری تعظیم کرد آمد رفت پیش مستنطق ـ مستنطق که سئوالاتی کرد ازش او هم مثل یك فرد عادی جواب داد بعد آمد. حتی نخواست آنروز دفتر من هم بیاید برای اینکه بهش گفتم بعد از اینکه از دایره استنطاق شما بیرون آمدید به دفتر من تشریف بیاورید یك چای بخوریم. نیامد بعد تلفن کرد گفت نخواستم امروز که مرا مستنطق

احضار کرده بوده به دفتر شما بیایم

س ــ من مجبورم این وسط این مطلبی که حتماً از ذهن تمام شنوندگان و تمام خوانندگان این مطلبی که الان گفتیم از ذهنشان میگذرد مطرح بکنم و اینکه واسهشان یکی از عجیب ترین مطالبی است که تا حالا شاید شنیده باشند و تقریباً غیر قابل باور واسهشان باشد که رئیس سازمان امنیت ایران بیاید . . .

ج ــ بله بنده برای تجلیل خاطره شاد روان پاکروان خاطرم آمد این را لازم دانستم بگویم البته برای من هم یک مفاخره‌ای بود که در زمانیکه من وزیر دادگستری بودم رئیس سازمان امنیت را مستنطق احضار کرد و رئیس سازمان امنیت هم آمد .

س ــ اینکه اولاً این مستنطق سیاسی یا فرض میکرده که این یک کار عادی است یا باید یک آدم شجاعی بوده باشد ــ یا یک آدم دیوانه‌ای بوده باشد یا سیاسیتی قبلاً بهش گفته باشند که اطمینان خاطری داشته که اگر ایشان را احضار بکند بالاخره . . .

ج ــ حقیقتش اینست که هیچوقت تحقیق نکردم که این مستنطق کدام مستنطق بوده . اولاً یک کار عادی بوده از نظر پروسیدور دادگستری یک کار فوق‌العاده‌ای نبوده ــ اما مستنطقی که اقدام بدین کار میکرده البته مستنطق جسوری بوده ــ حالا یا اینکه روی سادگی این کار را کرده یا اینکه از چیی‌ها بوده و میخواسته فکر میکند بدین ترتیب برای من در تماس با سازمان امنیت یک گرفتاری درست بکند ــ بهرحال تحقیق واقعاً نکردم . همه این فروض را میشود گفت اما آنچه که بود واقعیت را به شما گفتم. یک واقعیت دیگر هم بهتان بگویم در همین زمینه اما شرایط فرق میکرد . در این دفعه اخیر که من وزیر دادگستری بودم دادستان تهران را عوض کردم . دادستان تهران درحالیکه سابقاً مورد پشتیبانی بعضی از مقامات عالیرتبه ساواک بود . دادستان جدید را که معرفی کردم بعد ازظهر یک روز رفته بودم در دفتر دادستانی برای اینکه کارهایش ببینم دیدم رئیس سازمان امنیت هم با یک دسته گل آمده بود آنجا ــ مقدم بود ــ و انتصاب دادستان جدید را تبریک بگوید . البته این شرایطش یا شرایطی که عرض کردم مربوط به پاکروان تغییر میکرد برای اینکه اولاً آنموقع وقت اداری نبود ــ سابقاً اوضاع و احوال یکلی تغییر کرده بود بهرصورت من

خواستم ذکری از خصلت شادروان بکنم و این مربوط به خصلت شادروان بود ـ مربوط به من نبود بهتان بگویم . البته بنده افتخار میکنم اما این بیشتر مربوط به خصلت شادروان بود که تسلیم قانون بود .

س ـ میخواهم این سئوال را بکنم آیا سابقه داشت که یک کسی در سطح وزیر در یک چنین شرایطی باصطلاح بعنوان مطلع احضار بشود به دادگستری تا آنجا شما اطلاع دارید یعنی یک اتفاقی بوده که در بیست سال یک دفعه اتفاق میافتاد یااینکه سابقه داشته؟

ج ـ نه ـ عرض میشود که دوتا سابقه دیگر راجع به این موضوع دارم علاقمند هستید بهتان عرض میکنم

س ـ نخیر چونکه شنونده را یک وظیفه ای در مقابلش دارم که این راهمین جوری نگذارم بگذرد .

ج ـ عرض کنم که یادم میاد در زمان وزارت دادگستری پرتو بود و بنده در دربار معاون کل دربار بودم . خب به مناسبت الفتی که میان من و قضات دادگستری اتفاق افتاده بود غالباً قضات دادگستری پیش من میآمدند وحتی تا یک مدتی مقامات مختلفشان یک دوره های هفتگی هم داشتیم با همدیگر ناهار میخوردیم ولی هرروز ظهرم را با یک دسته از قضات ناهار میخوردم میل داشتند با من باشند . اینست که بنده با دادگستری ارتباط داشتم و از حوادثی که در دادگستری اتفاق میافتاد آگاه بودم . خاصه اینکه با قضات ت... داشتم که همه مردم میدانندکه من هیچگونه توصیه ای به قضات نمیکنم بنابراین آمد و شد قضات پهلوی بنده برایشان هیچ گرفتاری ایجاد نمیکرد . یکروز بمن اطلاع دادند که یک مستنطق مثل اینکه رئیس . . آهان یا مدیرعامل بانک کشاورزی بوده یا وزیر کشاورزی بوده آقای حسن زاهدی بود احضار میکند . احضارش هم بدین دلیل بوده که گویا ایشان بنام مؤسسه ای که مسئولیتش داشتند شکایت جزائی میکنند برعلیه شخصی . پرونده از نظر مستنطق و تحقیقات خاتمه یافته تلقی میشده ـ اما لازم بوده که در جلسه آخر به شاکی تکلیف اصلاح کنند بنابراین لازم بوده که مستنطق شاکی را دعوت بکند و بهش بگوید آقا ما تحقیقاتی کردیم اماحالا با طرفتان صلح میکنید یا صلح نمیکنید احضار این آقای حسن زاهدی جنجالی

در کابینه ایجاد کرده بود ـ کابینه مرحوم هویدا بود ـ بطوریکه آقای وزیر دادگستری مستنطق تهران را منتقل میکند. ظاهراً به نهاوند برای خاطر اینکه چرا یك وزیری یا یك شخصی که هم ارز وزیر بوده احضارش کردند . این یك سابقه است برای اینکه آگاه باشد ـ چرا در باز زمان وزارت من بود یا . . . بله در زمان وزارت من بود مستنطق تهران آقای دکتر امینی را هم احضار کردند . مستنطق تهران آقای دکتر امینی را احضار کرد برای خاطر

س ـ خب او که شاغل نبود دیگر

ج ـ نخیر شاغل نبود ـ شاغل نبود و امینی هم آمد . البته شکایتهائی شده بود ـ شاید این شکایت ها هم بی پایه بود ولی شکایتهائی شده بود لازم بود از ایشان هم یك تحقیقاتی بشود ـ احضارش کردند و اینهم آمد . اما دیگر خاطرم نیست و دیگر . . . . چیزی هم نمیدانم یك مطلبی چند روز پیش شنیدم خودم واقعاً یادم نیست . یکی از قضات دادگستری نسبت بمن اظهار محبت کرده بود و خیلی احترام چیز کرده بوده ـ گفته بوده راجع به یك موضوعی بوده که اطلاعات فلانی برای یك پرونده‌ای ضروری بوده و فلانی گفته بوده که مرا احضار کنید خب میآیم در دادگستری و ادای گواهی میکنم و همین مطلب موجب شده بود که احترام من پیش آن دسته قضات بیشتر بشود که احترام و اهمیت . البته بنده را احضار نکردند ولیکن گفته بوده حالا هیچ هم خاطرم نیست موضوع چی هست . حالا معذالك این مطلب را دیگر تمام بکنیم و بپردازیم به دنباله وزارت دربار.

بنده عرض کردم که به سازمانی که در خدمت سرویس سلطنت بود بنام دربار باین سازمان توجه دارم. البته گفتم که دربار یك مفهوم وسیعتری هم دارد ـ آن قسمتی که خارج از این مفهوم محدود میماند آنهم با این مفهوم محدود ارتباط داشته ـ تأثیر داشته ـ فشار داشته عکس ـ العمل ازطرف این دستگاه داشته ـ آنرا هم بیان خواهم کرد برای اینکه اهمیت دارد مسئله اما دیروز اشاره‌ای کردم به تشکیلات دربار و عرض کردم که وزیر دربار سه معاون معرفی کرد معاون امور اجتماعی ـ معاون انتظامی و معاون امور مالی و اداری . اینجا یك مطلبی ـ خب خیلی مطالب دیگر هم پشت سرش صحبت کردم اما باین مناسبت لازم است که موضوعی را حضورتان

عرض‌کنم. بنده وقتی در صدد بودم که برای قسمت امور اجتماعی که مسئولیتش‌را در ابتدا بعهده داشتم یك سازمانی بدهم فکر کردم که خب در ارتباط با مسائل اجتماعی وامور اجتماعی من احتیاج یعنی برخورد میکنم با مسائل مختلف چون مفهوم امور اجتماعی یك مفهوم خیلی وسیعی است ـ بنابراین با مسائل مختلفی که در جامعه ایران هست برخورد میکنم و بهرحال گاهی اوقات ناچار میشوم که یك گزارشاتی کنم به شاه ـ پیشنهاداتی بکنم ـ فکر کردم که خب من در تمام این زمینه‌ها که خودم صاحب اطلاع نیستم بهرحال متخصصینی بایستی، بیایند و بنام مشاور در خدمت این سرویس امور اجتماعی باشند که هروقت هر مسئله‌ای که پیش میآید بهر یکی از این مشاور که ارتباط با صلاحیتشان و مهارتشان دارد ارجاع کنند. این مطلب را گزارش دادم به وزیر دربار که وزیر دربار به شاه بگوید شاه مشاور که احتیاج ندارد دیگر ـ شاه که احتیاج به مشاور ندارد ـ خواستم بهتان این مطلب را از این لحاظ بگویم که ملاحظه میکنید میبینید که در دربار شاه حاضر نبود که مشاور قبول کند.

س ـ این مشاورهابرای دستگاه شما بودند نه اینکه . . .

ج ـ خب مشاورها ـ خب بله مشاورها برای دستگاه من بودند اما بهر صورت دربار میگفت که جای‌مشاور نیست و مشاور نباید باشد. بهرحال ـ عرض‌کنم که

س ـ اسم آقای علم رابردید شرفیابی ایشان به چه ترتیب و چه مواقعی شرفیاب میشدند؟

ج ـ مرحوم علم وزیر دربار هرروز صبح شرفیاب میشد

س ـ ساعت خاصی داشت؟

ج ـ بله ـ یعنی وقتیکه شاه به دفترش میآمد خب باصطلاح رئیس‌سرای نظامی و رئیس‌تشریفات میرفتند جلویش و جلوعمارتی که پیاده میشد اینها دنبالش میآمدند و بعد میآمدند توی اطاقش البته در همین موقع ممکن بود رئیس‌یعنی فرمانده سران نظامی حرفی تو راه داشته باشد خب میزند ولی چیز رسمی نبود. خب رئیس‌تشریفات هم معمولاً بعضی اوقات یك‌حرفهائی میزد دیگر برای خاطر اینکه موقعیت‌خودش‌را یکخرده محکم بکند بعید نبود که مثلاً درجه حرارت را بگوید عرض‌کنم کجا باران آمده ـ کجا نیامده یا اینکه خب کوشش کرده باشد از طرق

مختلف شهربانی ـ ساواك یك اطلاعاتی راجع به مملکت پیدا کرده باشد خب برای خاطر اینکه خودش را مقرب بکنند یك حرفهائی هم میزنند ـ شاه را میبردند توی دفترشاه و دفترشاه . .

س ـ پس این اولین تماس رسمی شاه با وزارت دربار در آنموقع بود که از اتومبیل پیاده میشد و وارد دفترش میشد

ج ـ بله ـ البته شاه قبل از اینکه بیاید به دفترش سر صبحانه گزارشات و روزنامه ها را میدید یعنی وقتیکه شاه میآمد ـ اولاً رادیو میگرفت مرتب ـ رادیو قوی در اختیارش بود در خوابگاهش بود در آنجا رادیو را میگرفت و گوش میکرد اطلاعات. مضافاً براینکه روزنامه‌هاراهم صبح می‌بردند روزنامه‌های خیلی مهم را و ملاحظه میکرد شاه. البته روزنامه های صبح خاطرتان هست کیهان اینترنشنال بود و آیندگان بود ـ روزنامه دیگری نبود روزنامه‌های مهم مملکت روزنامه عصر بود کیهان بود و اطلاعات

س ـ روزنامه‌های خارجی چه اکانه برایشان میرسید یا همینجورکه مثل بقیه مردم میرسید و بعد مال ایشان‌هم . . .

ج ـ نخیر ـ نه مرتب برای ایشان میرسید . علاوه بر این میدانید وزارت اطلاعات اخبار را بریف میکرد و یك گزارش علیحده‌ای برای ایشان میفرستاد و اطلاعات رادیوهای خارجی ـ عرض کنم رادیوهای مخفی که راجع به ایران مسائلی داشتند اینها همه را میفرستادند و شاه قبل ازاینکه بیاید وارد دفترش بشود میدانست دنیا چه خبر است

س ـ چه ساعتی وارد دفتر میشدند معمولاً ؟

ج ـ شاه معمولاً ساعت نه و نیم ـ ده وربع کم وارد دفترش میشد .

س ـ یعنی یکی دوساعت وقت داشتند برای اینکه این . . .

ج ـ خیلی مرتب بود خیلی پانچوآل بود شاه بموقع میرسید

س ـ فردی معمولاً شرفیاب نشده بود قبل از اینکه . . .

ج ـ وزیر دربار ـ نخیر. قبل از همه کس وزیر دربار شرفیاب میشد ـ وزیر دربار شرفیاب میشد و مخصوصاً

مرحوم علم کوشش میکرد که بهیچوجه شـــرفیابی روزانه اش ترک نشود . حتی اگر لازم بود دیدنی یك شخصی برود . حتی من دیده بودم که گاهی اوقات برای تشییع جنازه لازم بود یك اشخاصی مهمی بود فوت کرده بودند و وزیر دربار لازم میدانست برای احترام وتجلیل خاطرهشان شرکت بکند در مراسم تشییع جنازه معذالك کوشش میکرد سر ساعت ده ــ ده و ده دقیقه کم همیشه در دفتر اعلیحضرت اولین شخصی بود که حاضر میشد .

س ــ　معمولا" چقدر طول میکشید ؟

ج ــ　خب بستگی داشت به اینکه کارها چقدر باشد . گاهی اوقات یکساعت ممکن بود طول بکشد خب البته وزیر دربار این ساعات رسمی و مستمر ملاقاتش بود اما وزیر دربار دائما" با شاه در تماس بود . من بسیار اتفاق افتاده بود که صبح سر ناشتا میرفتم پهلوی مرحوم علــــــم توی خانه اش ساعت هفت ... و نیم و بکرات اتفاق میافتاد که تلفنی شاه با مرحوم علـــم صحبت میکرد و دائما" در تماس بود . خب گاهی اوقات نهار را شاه با یك شخصیتهائــــــی ممکن بود صرف بکند خب از دربار هم شرفیاب

س ــ　این فاصله مسئله نبود جائی که دفتر وزیر دربار بود و جائی که دفتر شاه بود خودش یك ربـــع طول میکشید رفت و آمدش

ج ــ　چرا؟ اولا" وقتیکه در سعد آباد بود که درست روبرو بود . وقتی در نیاوران بود البته ربع ساعت طول میکشید ولی وزیر دربار معمولا" دیگر صبحها نمی آمد دفترش

س ــ　از منزل؟

ج ــ　از منزل ــ برای اینکه در خود کاخ جهان نما وزیر دربار یك دفتر داشت . میرفت در دفتـرش آنجا و شرفیاب میشد و حتی دستورهائی هم که شاه صادر میکرد میآمد از همان دفتر توی کـــاخ شاه از همانجا دستورهای شاه را از همآنجا ابلاغ میکرد یعنی همانجا ...نوشت و همانجــــــا فورا" میفرستاد برای اشخاصیکه بایستی به مقصدهائی که هست ابلاغ میکردند .

س — آنوقت وقتهای بعدی که به افراد داده میشد این را از تشریفات وقت گرفته میشد یا از دفتر مخصوص وقت گرفته میشد ؟

ج — نخیر، تشریفات معمول بود . تشریفات اشخاص را — البته یك اشخاصی بودند که وقت ملاقات ثابت هفتگی داشتند

س — تعدادشان زیاد بود اینها

ج — نه — آنها وزیر خارجه مثل اینکه غالب روزها ظهر به بعد شرفیاب میشدند . ظهر وزیر خارجه شرفیاب میشد . برای خاطر اینکه گزارشهای خارج را میآورد به عرض شاه میرساند . منتهی گزارشات در واقع بریف روزنامه‌های خارجی بود — چیز خیلی مهمی هم نبود . عرض کنم که خب ارتشی‌ها مثلاً هفته‌ای یکی دو روز شرفیابی داشتند ساعت معین . نخست وزیر هفته‌ای یکی دو روز بطور ثابت مثل اینکه دوشنبه‌ها بود — شرفیابی داشت . البته نخست وزیر غیر از این وقت ثابتی که شرفیاب داشت تلفن هم با اعلیحضرت مستقیماً داشت و میتوانست تلفن بکند باضافه غالب شبها که مهمان بودند شرفیاب میشد و اگر مطالبی داشت بعرض میرساند عرض کنم که خب یك وزرائی هم بودند که آنها هم شرفیابیهای ثابت داشتند — ساعتهای معین و شرفیاب میشدند . دبیر کل رستاخیز هفته‌ای یکروز شرفیابی داشت . موقعی که بنده دبیر کل رستاخیز بودم بعداً شرح خواهم داد ایشان به بنده تکلیف کردند که هفته‌ای دو روز ولی حقیقتش اینستکه همان هفته‌ای یکروز هم زیاد بود — مطلب زیادی نبود — مطالب که بطور کلی بعرضشان میرسید . عرض کنم که بهر صورت

س — پس خارج از این برنامه ثابت اگر کسی وقتی میخواست از تشریفات میگرفت ؟

ج — بله — تشریفات تقاضا میکرد و تشریفات بعرض میرساند و عرض کنم که اعلیحضرت اجازه میداد . البته خب این اواخر هم گفتند یك خاص خرجیهائی تشریفات میکرده برای شرفیاب کردن اشخاص بهرصورت شاه معمولاً تا یك بعد ازظهر توی دفترش میماند ملاقات میکرد . بعد هم از ساعت سه — چهار باز شروع میکرد به ملاقات کردن تا ساعت ۸ شاه ملاقات داشت . گاهی اوقات هم خب این ملاقاتها توأم بود با تشکیل یك کمیسیونهائی — مذاکراتی . خب در این اثنا هم همین گاهی اوقات سفرای کشورهای خارجه شرفیاب میشدند برای تسلیم اعتبارنامه‌هایشان —

در این صورت با یک سرمونی مخصوصی اینها میآمدند و با یک سرمونی مخصوصی شرفیاب می‌شدند. در این روزها قبل از همه کاری همین مسئله شرفیابی سفرا بود. سفرا شرفیاب می‌شدند و اعتبارنامه‌هایشان را میدادند و نطقی ایراد میکردند و اعلیحضرت هم جواب میدادند و گاهی اوقات هم اعلیحضرت اینها را دعوت میکردند در اطاق مجاور و یک چائی میخوردند و یکخرده بیشتر صحبت میکردند و معمولاً تا ساعت یازده طول میکشید. از بعد از ساعت یازده آنوقت برنامه‌های عادی شاه شروع میشد یعنی وزیر دربار شرفیاب میشد. این مطلب را هم حضورتان عرض کنم که درباریها هروقت میخواستند البته آنهائی که در حد این کار بودند میتوانستند شرفیاب بشوند. بنده با وجود یکه معاون دربار بودم حتی در موقعی که مرحوم علم هم حضور داشت هرموقع میتوانستم شرفیاب بشوم. منتهی البته ساعت معین نداشت میرفتم به آجودان کشیک میگفتم آجودان کشیک هم در فاصله ملاقات‌ها وقتیکه میرفت پیش شاه میگفت فلانی هم هست. بنده هم همان موقع یا نیمساعت یکساعت بعدش ...

س — دیگر وقت گرفته نمیشد؟

ج — نه دیگر وقت نه نه برای درباریها دیگر احتیاج به وقت نبود. هروقت میخواستند یا نمونه‌هائی که در حد این بودند که میتوانستند شرفیاب بشوند والا نه هرکسی

س — ممکن است بفرمائید وقتیکه کسی شرفیاب میشد بعنوان وزیر مثلاً — اصلاً چه شکلی بود وارد میشد و اعلیحضرت پشت میز نشسته بودند یا ایستاده بودند اینها. اینها ایستاده حرف میزدند نشسته بود — یادداشت برمید اشت نمید اشت؟

ج — عرض کنم که اولاً وقتیکه کسی مرخص میشد از پیش شاه و نوبت کسی دیگر میرسید شاه زنگ میزد و آجودان کشیک میفهمید که آن شخصی که شرفیاب بوده مرخص شده یا اینکه شاه کاری ... حالا میرفت غالباً این زنگ به نشانه این بود که آنکسی که شرفیاب بوده مرخص‌شده. شاه میرفت آجودان کشیک — حضور شاه و شاه میگفت مثلاً — برنامه داشت لیست اشخاصی که شرفیاب میشدند پیش‌شاه بود — وزیر دربارهم داشت برای ما میفرستادند. میدانستیم که کی‌ها شرفیاب میشوند. شرفیابی‌ها برنامه‌هاش پیش رؤسای دربار معین بود. شاه میگفت که خب

مثلاً فلان شخصی که موقعش است شرفیاب بشود . آجودان کشیک میآمد و آن شخص را هدایت میکرد و در را باز میکرد وارد میشد . شاه معمولاً قدم میزد ـ شاه معمولاً تو اطاقش قدم میزد و

س ـ دست هم میداد با آن شخصی که وارد میشد ـ دست هم میداد ؟

ج ـ چرا ـ نخیر شاه دست میداد خیلی مؤدب بود ـ خیلی بانزاکت بود . حالا بیک مناسبتی بنده خلق و خوی شاه را برایتان بیان خواهم کرد ـ خیلی مؤدب بود خیلی با نزاکت بود برخوردش خیلی برخورد انسانی بود . آن ایماژی که از پادشاهی و پادشاهان زمان قاجار و قبل از قاجار هست که آدمهائی بودند که مثلاً اعتنا نمیکردند ـ عرض کنم که بد خلق بودند تو میگفتند بهیچوجه این نبود . او یک مرد خیلی بانزاکت ـ خیلی خوشرو ـ خیلی خوش ـ اخلاق ـ و حتی اجازه میداد یعنی تشویق میکرد که طرف اگر آمباله شده بتواند براحتی صحبت بکند . برای اینکه بعضی ها دفعه اولشان بود که شرفیاب میشدند حضور اعلیحضرت ـ خب اینها آمبله میشدند دیگر .

س ـ می ترسیدند

ج ـ می ترسیدند ـ اعتبار مقام سلطنت با آن خاطراتی که داشتند برایشان یک مشکلی در برخورد ایجاد میکرد ولی شاه کوشش میکرد که این مشکل برطرف بشود . میدانید معمولاً به شاه اعلیحضرت میگویند ولی خب گاهی اوقات این جوانها مخصوصاً دانشگاهی ها که شرفیاب میشدند حضور اعلیحضرت ـ ماهی دیدیم میگفتند حضرتعالی شما اعلیحضرت . خب البته برای اشخاص عادی این مطلب خیلی بعید نبود اما ما که دائماً برخورد میکردیم به شاه ومی ـ دیدیم که شاه همیشه با کلمه اعلیحضرت طرف خطاب قرار میگیرد ـ خب یک جوانی میآید و میگوید به اعلیحضرت شما ـ یا میگوید جنابعالی یا میگوید حضرتعالی حالا تشریف بیاورید این یک مکالمه خودمانی برای ما یکخورده بعید بود برای اینکه شاه خیلی خوشش هم میآمد و راه میداد به اشخاص که سعی میکرد بمناسبت عدم انس مردم و عادت نداشتن به تشریفات درباری کسی ناراحت نشود . البته تشریفاتی ها غیر از این عمل میکردند . هرکسی میخواست شرفیاب بشود یک دستورالعمل هائی پیش خودشان میدادند ولی شاه خودش نه

شاه خودش نه ــ شاه خودش آدم بانزاکتی بود ــ آدم با ادبی بود و در برخوردش سعی میکرد کسی ناراحت نشود و حتما" خوشحال هم برود بیرون ــ خیلی کم اتفاق میافتاد

س ــ　پس چرا ایشان ــ اگر ایشان خودشان نشسته بودند وزیر هم شرفیاب میشد می نشست یا ایستاده حرف میزد ؟

ج ــ　خب این دیگر بسته باین است که اجازه میداد یا اجازه نمیداد

س ــ　معمولا" چطور بود ؟

ج ــ　والله موقعی که ــ مبدا نید رفتارشاه با درباریها متفاوت بود با رفتارش با غیر درباریها با وزرا مثلا" ــ حتی من فکر میکنم رفتار شاه با وزرا هم متفاوت بود با رفتار غیر وزرا ــ بنده وقتی که وزیر بودم کاهی شرفیاب که میشدم شاه اشاره میکرد و می نشستیم ــ ولی بسیار هم اتفاق افتاد وقتی که میرفتم شاه ایستاده بود و ماهم ایستاده حرفهایمان را میزدیم و بعد هم خدا حافظی میکردیم و می آمدیم. امّا من وقتی که سمتی نداشتم پیش شاه شرفیاب میشدم ــ هیچوقت نشد که شاه ایستاده با من صحبت بکند . مرا دعوت میکرد می نشستم بامن صحبت میکرد ــ نشسته صحبت میکردیم. با درباریها عرض کنم که وضع غیر از این بود درباریها را مثل اینکه خیلی خودمانی میدانست و رعایت هائی که در مورد غیر درباریها میکرد در مورد درباریها نمیکرد . خب درباریها را از خودش میدانست . ولی نسبت به وزرا

س ــ　این چه فرقی است . آدم اگر یک دوربین تلویزیون آنجا گذاشته بود چه تفاوتی میدید ؟

ح ــ　والله ــ الان نمیتوانم جزئیاتش را برایتان بگویم این مطالب آمپرویز پیش میآید ولی کاملا" این مطلب برایم

س ــ　مثل اینکه مثلا" یکی از دوستان شما بیاید در اطاق وزارتخانه مثلا" ــ دوست قدیمی یک همچین حالتی

ج ــ　دوست بالاتر مثل اینکه مثلا" آدم منشی اش بیاید عرض کنم که ــ منشی همین دیگر منشی آدم وقتی میآید بایک آدم خارج وقتی میآید متفاوت است دیگر ــ با منشی اش آدم خیلی

جلویش هم خیلی جلویش هم بلند نمیشود ــ آنهم بهش برنمی‌خورد ــ این تقاضا را هم ندارد . اما آدم خارجی وقتی که میآید آدم یك رعایت بیشتری میکند حتی ممکنه درجه‌اجتماعی آن آدم خارج از منشی‌اش‌هم خیلی پائین تر باشد ولی رعایت نمیکند

س ــ　یك سئوال دیگر که در این زمینه داشتم این بود که مطالبی که بعرض‌شاه میرسید و دستوراتــی که ــ اوامری که شاه صادر میکرد اینها را کی و به چه‌ترتیب یادداشت میزد به‌این جهت همیشه این سئوال بود که این که فلانکس از پیش شاه آمده میگوید امر فرمودند که فلان بشود از کجا معلوم است که این بیخود نمیگوید ؟

ج ــ　درست است . عرض‌کنم . . .

س ــ　همیشه این‌سئوال بود که آیادفتر مخصوص‌هم مثلاً" یك کپی از این دستوردارد ؟ وبعد‌چك میشد

ج ــ　عرض‌کنم خب معمولاً" اشخاصی که شرفیاب میشدند پیش اعلیحضرت اوامر اعلیحضرت را میدادند خب این آدمهائی بودند که درحد این کار بودند . وزیردربار وقتی شرفیاب میشد یك مطالبی را که به عرض‌میرساند همانموقع‌هم اوامری که اعلیحضرت میدادند یادداشت میکرد . بنده وقتی که شرفیاب میشدم عرض‌کنم که مطالبی را که بعرض‌اعلیحضرت میرساندم ــ اوامری را هم کــه اعلیحضرت میداد نوراً" یادداشت میکردم

س ــ　همانجا جلویشان

ج ــ　همانجا یادداشت میکردم . نه البته ایشان کنترل نمیکردند ولی من یادداشت میکردم برای یادبود ــ یادآور خودم

س ــ　چون بعضی ها میآمدند می‌گفتند امر فرمودند که فلان ــ واقعاً" این کلمات ایشان بود یا . . .

ج ــ　بله حالا بهتان عرض‌میکنم . خب رئیس‌دفتر مخصوص‌هم همین طور ــ عرض‌کنم که خب . رئیس دفتر مخصوص اواخر مثل اینکه کاردیگر میکرد ــ تمام مطالب را خلاصه میکرد و تو پاکت میفرستاد برای اعلیحضرت ــ اعلیحضرت حاشیه‌اش با دست‌خودشان یك چیزهائی مینوشتند . آنوقت بعد آن مفهوم ــ مضمون آن چیزی که‌اوامری که اعلیحضرت فرمودند بیك صورتی ابلاغ میکردیم .

س ــ　یعنی قبل از اینکه اوامر از دفتر برود بیرون یك دفعه دیگر اعلیحضرت این را میدیدند و اصلاح میکردند ؟

ج — نه — نه — نه . بنده وقتی میرفتم حضور اعلیحضرت شرفیاب میشدم اعلیحضرت یك اوامری صادر میفرمودند بنده عین این اوامر را به دولت ابلاغ میکردم یا به آن مقامی که صلاحیت داشت ابلاغ میکردم . وزیر دربار هم عیناً همینطور. گفتم بهتان وزیر دربارحتی بــــه اعتمادی که روی توجه به نیات اعلیحضرت داشت و میدانست در مسائل مختلف اعلیحضــرت چه پوزیسیونی میگیرند. بعضی مسائلی که . . .

کرونــــولوژی نمیکنم مطلب به مطلب که پیش میآید

س — طبیعـــت کار اینست ؟

ج — طبیعت کاراینست. عرض کنم که این اواخر مرحوم علم متوجه شده بود که هر وزیری میرود پیش اعلیحضرت و یك مطالبی بعرض میرساند — اعلیحضرت هم خب مکثست دقت نکرده باشد — و همین گزارش — آخه گزارشاتی که میآید همه جوانب که معلوم نیست که در آن گزارشهــا باشد که — توجه میکنید؟ خیلی آخه گزارش بایستی جامع باشد — بایستی همه جوانـــــب آنوقت اعلیحضرت یك آلترناتیو را انتخاب بکند . یا در یك وضع ناشخصی یك تصمیم شخصــی را اعلام بکند . خب این گزارشها واجد این خصلت نبود . باضافه غالباً اشخاص مطالـــب را که بعرض اعلیحضرت میرساندند این که دیگر این کیفیات درش — در موقع بیانش وجــــود نداشت وحتی در مواقعی که اعلیحضرت خودشان گزارشات را میخواندند — آخه سریـــــا یکمرتبه ده صفحه را که خیلی مطالب عمیقی هم درش هست ایشان یك نگاهی میکردند ایــن کافی نبود که مطلب معلوم بشود . مرحوم علم فکر کرد که این کار صحیح نیست و به اعلیحضـــرت عرض کرد که قربان این من صحیح نمیدانم — هرکسی که میآید یك چیزی میزند زیر بغلش میآید پیش شما — و یك مطالب میگوید شما هم خب این مطلبی بالاخره یك عکس العملی از خودتان ظاهر میکنید — بعد اینهم بنام اوامـــر اعلیحضرت همایونی ابلاغ میکنند بعد اینهم منشأ یك کارهائی میشود در وزارتخانه که صحیح نیست . مرحوم علم در صدد بود که بلکه یك سرویسی بوجود بیاورد که این اوامر همایونی را مشخص بکنند . یعنی این گزارشات کاملاً معلوم بشــــه معین باشه . بعد اعلیحضرت همایونی با در نظر گرفتن همه جهات یك مسئله یك تصمیم بگیرند که این تصمیم بهر حال اعتبار بیشتری داشته باشد . میدانید این اواخر این تقلای — جزء

تقلاهای آخری مرحوم علم بود برای اینکه بکارهای اعلیحضرت سروسامان بدهد ــ حالا بعد بهتان عرض‌خواهم کرد که مرحوم علم دیگر اواخر بکلی مأیوس‌شده بود . ولی خب این موقعی بود که هنوز خیلی مأیوس‌نبود . سلامتیش‌هم این اندازه متزلزل نشده بود و کوشش میکرد . اعلیحضرت جواب داده بودند که میخواهید حالا یك دولت دیگری در جنب دولت اینجا درست بکنید ؟ خب این حکایت از یك تلقیناتی از همانموقع میکرد برعلیه علم و الا اعلیحضرت کسی نبود که اینطور به مرحوم علم جواب بدهد . میگفت حالا میخواهید یك دولت دیگری در جنب دولت در اینجا درست بکنید ؟ این را بعنوان یك معارضه قدرت ــ یك تقلا برای تصرف در قدرت دولت برای خلاصه دخالت در کارهای دولت اعلیحضرت تلقی کرده بود و این تقلای مرحوم علم بجائی نرسید بهمین جهت خب، همین تشخیص شما در مورد اوامر شاه وجود داشت . این دو مورد دیدم دفتر مخصوص کوشش میکند که اوامر همایونی را مخصوصاً اوامری که بوسیله اشخاص دیگر ابلاغ شده وریفیه کند اما این کار هم دفتر مخصوص با یك متد صحیحی درصدد برنیامد اصلاح کند برای اینکه وریفیه کردن اعلیحضرت همایونی موکول است برای اینکه گزارش کامل دفتر مخصوص در اختیار داشته باشد و سعی کند یك گزارش همه جانبه ای همراه با آن چیزی که بنام تصمیم همایونی هست ــ مجدداً بعرض همایونی برساند بگوید با این ترتیب نظر همایونی این هست یا نیست ؟ و این کار را نمیکرد . ولی خب البته استنباط من کردم که توجه کرده بودند که فرمان همایونی ــ ، همایونی ــ دستور همایونی در این شکل ممکن است یك گرفتاری درست کند چون خیلی متعدد و مکرر و گاهی اوقات حتی ممکن بود معارض با قانون باشد . البته من بدیدم ــ متوجه بودم که اعلیحضرت واقعاً کوشش میکرد همیشه بگوید قانون را رعایت کنید ــ قانون را مراعات کنید . اما خب نمیشد . گفتم که اعلیحضرت کوشش میکرد که بگوید قانون را مراعات کنید این مطلب را اینطور تلقی نکنید که اعلیحضرت همایونی خیلی به قانون احترام میگذاشت . بعد به یك مناسبتی برخورد شاه را با قوانین برایتان عرض خواهم کرد که از این بابت اعلیحضرت محمدرضا شاه درست نقطه‌مقابل رضاشاه بود . اعلیحضرت محمدرضاشاه

قانون را بعنوان یك لوکس میخواست . و گاهی اوقات این لوکس میدید اگر گرفتاری درست میکند متوقع بود که معاملین اجرای قانون از این لوکس صرفنظر کنند و خلاصه اراده خودش را در یك مورد معینی مافوق قانون بکار ببرند و رعایت بکنند ــ درحالی که قانون هم بهر صورت ــ نهایتاً امضاء ایشان را داشت ــ توشیح ایشان را داشت . خواستم بهتان بگویم که این عرضی که بنده اینجا کردم

س ــ خود ایشان متوجه این مسئله نمیشدند که اگر وزیر مثلاً فکر کنید آبادانی و مسکن میآید و یك مطلبی را بعرض میرساند که فلان مقدار سیمان میخواهد و فلان مقدار پول میخواهد و دستور اجرا بهش داده میشود ــ بعد مثلاً وزیر دارائی یا سازمان برنامه میآید میگوید این اصلاً با برنامه‌های ما نمی‌خواند ــ پولش را نداریم یا سیمان راقراراست صرف کار دیگری بکنیم ــ بالاخره این نتایج این طرز اداره باید یك جوری منعکس میشد و خود ایشان متوجه میشدند بعد از یك مدتی میگفتند آقا تا یك چیزی پخته نشده ــ همه جانبه دیده نشده پهلوی من نیاورید چون بعد من گرفتار نتایجش میشوم . این چطور اتفاق نیافتاد ؟

ج ــ خب ــ شاید اتفاق میافتاده بنده چون در تماس با کارهای دولت زیاد نبودم شاید اتفاق میافتاد . البته رئیس‌الوزراء کوشش میکرد که هم آهنگی بوجود بیاورد ــ به وزرا پیش دستور میداد که دراینگونه موارد مراقب باشند اما معذالك بعضی اوقات بعضی‌از وزراء زرنگی میکردند و از این عرض‌کنم نقش‌کار اعلیحضرت خب سوء استفاده میکردند بعضی موقعها ــ گرفتاری درست میکردند همین طور هست . بله صحبت عرض‌کنم که تشکیلات وزارت دربار بود گفتیم که سه تا معاون داشتیم . البته بتدریج که پیش میرفتیم و کارهای مملکت توسعه پیدا میکرد ونتیجتاً اعلیحضرت هم کارهایش و خلاصه مداخلاتش به تبع پیشرفت کارها توسعه پیدا میکرد و افزایش پیدا میکرد ــ دربار هم درتشکیلاتش یك پیش آمدهائی شد. اولاً یك حادثه‌ای اتفاق افتاد این حادثه را از این جهت عرض‌میکنم چون گفتم که علیاحضرت شهبانو نسبت به مرحوم علم خیلی محبت نداشت ــ پیش‌آمدهائی که این را نشان میدهد میگویم برای خاطر اینکه فقط یك چیز ایستره‌ای نگفته باشم. مرحوم علم در مسافرت بود ــ این همان سال اول بود ــ سالهای اول بود ــ بعد از سال اول بود . عرض‌کنم که مسافرت بود . یك مدیرکلی آورده بود مرحوم‌علم

که مورد اعتمادش بود ــ زیر دست خودشان بالاخره خود ایشان هم دفتری داشتند دیگر. وزیر دربار دفتری داشت . این مدیر کل دفتر یك سرتیبی بود ــ سرتیپ ــ مینوئی . این از اهالی بیرجند بود مورد اعتماد مرحوم علم بود . در حوادث مثل اینکه ۲۸ مرداد و آنجاها هم در راهی بود که مرحوم علم بود . ایشان را مرحوم علم آورده بود و کرده بود مدیر کل دفتر. خب البته خیلی آدم منظمی بود ولیکن کار اداری و روابطش با ــ عرض کنم که سایر رؤسا و صاحبمنصبان دربار خیلی روابط معقول و منظمی نبود . برای مثال میخواهم حضورتان عرض بکنم . یکوقتی معاون یا قائم مقام وزارت خارجه راجع به یك مسئله‌ای که درحال مطالعه داشتن یا مورد علمشان بود احتیاج داشته‌باشند به‌دوسیه‌خرید اسلحه. در دربار ظاهرا" یك دوسیه‌ای بوده مربوط به خرید اسلحه . گزارشهائــــی بوده که وزارت جنگ میفرستاده راجع به اسلحه واینها . در فرودگاه قائم مقام وزیر خارجـــه بما گفت که احتمالا" ما محتاج این پرونده هستیم . گفتم بسیار خب بهرحال حالا ایشان اگر پرونده‌ای که مربوط به وزارت دربار هست ــ سری هم هست بخواهد ــ گفت اگر خواست بنده به شاه عرض میکنم و از شاه اجازه میگیرم ــ مرحوم علم مسافرت بود . حالا نکته اینجـا است . بنده اتفاقا" به مدیر کل دربار گفتم که شما اینجا دوسیه راجع به اسلحه داریـــد و اینها . دیدم یك طوری صحبت کرد مثل اینکه از بنده باید مکتوم بکند . گفتم یعنی چـــه آقا نفهمیدم . من میتوانم شمـا را روانـــه کنــــم یعنی شما که دیگر از من محرم تـر نیستید به کارها که . البته نمیخواستم من آن دوسیه را فقط صحبت کردم چون قائم مقام وزارت خارجه با من صحبت کرده بود . حالا البته این برخوردش با من یك برخوردی بود که عکس العمل آمرانه بود و چیز مهمی نبود ولی بهرحال بنده هم سعی میکردم حفظـــش کنم برای اینکه مورد اعتماد مرحوم علم بود . اما این یك در همان پشت دفتر مرحوم علـــم یکنفر دیگر رقیبش بود . یك شخصـی بود که سابقا" رئیس دفتر آقای قدس نخعی بود و عرض کنم که مورد توجه ایشان بود و آن آقای دیبا بود

س ــ　　کدام دیبا؟

ج ــ　　آقای امیر ناصر دیبا ــ عرض کنم که ایشان با همدیگر رقابت داشتند ــ امیرناصر دیبا فکرمیکرد

که این آمده سرجایش و بایستی ایشان مدیرکل دفتر باشد و کارهای اداری دربار را یعنی مستقیم وزارت دربـــــار راایشان باید انجام بدهد ــ اینست که یك رقابتی هــم بین اینها بود . ضمنا" یك خانمی هم در آنجا بود بنام خانم ملاح . این را نمیدانم کسی هم آورده بود شاید خود مرحوم علم هم آورده بودش . برای در واقع یکنوع جنبه هاوس‌کیپر داشت که اطاقهای دربارورا مراقبت بکند که تمیز بکنند ــ گل بگذارند ــ عرض‌کنم که تشریفات اطاقهای دربار چون دربار خب خارجیها می‌آمدند مخصوصا" منظم و مرتب باشد . مثل اینکه بین این خانم ملاح و آن تیمسار مینوئی یك گفتگوئی اتفاق میافتاد ودر این جریان مثل اینکــه آن آقای دیبا یك نقش پرووکاسیونی داشت و کار به جنجال میرسد ــ درغیاب من ــ من نبودم البته چون دفتربنده هم آنجا نبود ــ کار به علیاحضرت میکشد اصلا" به علیاحضرت گزارش مــی‌دهند . هیچ ضرورت نداشت . خب دوتا کارمند باهمدیگر بگو و مگوئی هم داشته باشنــد چرا گزارش به علیاحضرت بدهند . وعلیاحضرت دستور میدهند مینوئی را از دربار بیرون میکنند

س ــ　این احتمالا" در فصل تابستان بوده که در سعدآباد بودند ؟

ج ــ　بله ــ بله در سعدآباد بودند

س ــ　پس بنابراین از نظر فیزیکی نزدیك بودند

ج ــ　بله ــ عرض‌کنم که بنده خیلی ناراحت شدم برای اینکه درغیاب مرحوم علم این پیش‌آمد شــده خب بهرحال علیاحضرت هم که

س ــ　چه فوریتــــــی داشته این کار که ؟

ج ــ　بله ــ بهرحال کار بی‌ربطــی بود ولی بهر صورت درغیاب مرحوم علم این کار شده بود و من خیلی ناراحت شدم برای اینکه نمیخواستم یك کسی که مورد اعتماد مرحوم علم هست حالا هم‌خصلتــی داشته باشد درغیاب ایشان باین ترتیب بشود . بنده آمدم و ایشان را جمیز کردم ــ آقای دیبا را گفتم خب شما فعلا" دیگر اینجا تشریف نداشته باشید و بیائید همان دفتر بنده پائین آنجا یك اطاق بهتان میدهیم آنجا بمانید تا بعد تکلیف اینجا را معلوم کنیم . . .

س ــ　نسبتی با علیاحضــــرت داشتند ؟

ج ــ　بله ایشان نسبتی با علیاحضرت داشتند

س ــ پس بمناسبت نسبتشان

ج ــ نه فکر نمیکنم ــ خیلی هم مورد اعتماد از آن لحاظ هم نبود

س ــ وگرنه آخه چند تا کارمند چمجور میتوانند با علیاحضرت تماس بگیرند

ج ــ خب چرا ــ تماس گرفتنشان که اشکال نداشت میتوانست در حدی بود که تماس بگیرد . بهر حال ایشان رفتند . ایشان را بنده فرستادمشان و بعد هم البته به مرحوم علم گفتم که ایشان را بگذارید کارهای گمرک را بهشان بدهید و کارهای گمرک را آنوقت یك پیرمردی انجام میداد که از صاحبمنصبان دربار در زمان رضا شاه بود بنام آقای نعیمی . یك پیرمردی بود خیلی هم کارش کارخوبی بود اما دیگر پیر شده بود و از عهده نمیآمد و سخت بود وبنده همیشه فکر بودم که ایشان بایستی بره بازنشسته باشد ــ دیگر این آدم هشتاد سالش هم بیشتر بود و بنده فکر کردم که آقای امیر ناصر دیبا برود کار گمرک را بکند ــ بعد هم که چیزشد و بدین ترتیب آقای امیرناصر دیبا بعد از یکی دو سه ماه مسئول امور گمرک شد ــ یعنی من پیشنهاد کردم به مرحوم علم ــ مرحوم علم هم پذیرفت . اما جانشین خود بالاخره یك فانکسیونی بود آنجا و بایستی انجام بشود ــ رئیس دفتر نیست عرض کنم که دیباهم که رفت . بنده خودم رفتم آنجا نشستم و فکر کردم که بالاخره خود بنده آنجا باشم بهتر است . ایکاش هم مانده بودم ولی خب دیگر پیش آمدهای دیگرشد که من دیدم نه نمیتوانم کارهای دیگرم لنگ میشود و آنجا را ول کردم . در همین موقع بود که مرحوم علم میدانید در زمانیکه وزیر دربار بود سالهای اول رئیس دانشگاه پهلوی هم بود . یعنی وقتیکه آمد وزیر دربار شد ریاست دانشگاه پهلوی را هم حفظ کرد . ولی در همین سال بود که مسئله انقلاب آموزشی مطرح شد و قرار شد دیگر آقای علم از ریاست دانشگاه پهلوی کنار برود . اتفاقاً" همانموقع هم که قراربود کنار برود بمن پیشنهاد کرد که شما میروید دانشگاه پهلوی ؟ گفتم نه من نمیروم. دانشگاه تهران را هم همان موقع به بنده پیشنهاد کردند گفتم نه من نمیروم . عرض کنم که در همین موقع آقای متقی که در دانشگاه پهلوی معاون شخص آقای علم بود ــ معاون رئیس دانشگاه بود . توجه کنید یك تیتری بود بنام معاون رئیس دانشگاه ــ نه معاون دانشگاه

برای اینکه شاید خب از نظر دانشگاهی مشکل بود ایشان را معـــــاون دانشگاه بکننـد،
گفتند به ایشان ــ اول رئیس دفتر بود و بعد دیگرعنوان معاون رئیس دانشگاه بهش دادند

س ــ آقای امیر متقّی؟ اسم اولش امیر است؟

ج ــ امیر متقّـی ــ بله وقتیکه مرحوم علم از دانشگاه پهلوی کناره گرفت و دکتر نهاوندی رفـــت
عرض کنم که خب طبیعتاً اینهم دیگر نمیتوانست بماند آنجا . آمد ــ مرحوم علم بمن اینطـــور
گفت ــ گفت اعلیحضرت گفته‌اند در دانشگاه پهلوی خوب کار کرده بنابراین بیاریدش دربـــار .
بنده صحبتش را نکردم

س ــ می‌شناختیدش؟ شما سابقه‌اش را میدانستید؟

ج ــ بله ــ بله ــ خوب هم سابقه‌اش را میدانستم ــ ولی حالام چون یك محبتی هم در پاریس به بنده
کرده اجازه بدهید دیگر راجع به . .

س ــ نه میخواستم در آنموقع . . .

ج ــ بله بله میشناختمش

س ــ چون ناشناس بودش

ج ــ نخیر ــ نخیر می‌شناختمش ــ خوب هم می‌شناختمش

س ــ ایشان هم شیرازی هستند؟

ج ــ نخیر ــ امیر متقّـی تهرانی است ــ عرض کنم که وقتی ایشان آمدند و گفتند خب مدیرکل دربـــار
باشد بنده گفتم خب ایشان بیایند همین جا دیگر ــ سابقاً رئیس دفتر آقای علم در شیـــراز
بودند و حالام بیایند همین جا و بنده دیگرپا شدم رفتم دفترم و کارم هــــم دادم بهشان .
بعدها چندی بعد ایشان خب هی کوشش میکرد که عنوان معاونت پیدا کند . ضمناً آقای شفا
هم قبل از این جریانات دنبال این بود که تیتر معاونت پیدا بکند . خب مرحوم علم هم شایـد
فکر میکرد من از اینکه حالا اشخاص دیگر یعنی از موقع شفا البته ــ فکر میکرد اشخاص دیگـــر
بیایند معاون بشوند من یك خرده‌ای مثلاً ناراضی میشوم . و شاید بمن هم اینطورعنـــوان
کردند در موقعی که شفا قرار بود معاون بشود مثل اینکه ایشان یك خرده مقاومت کرده بود

بنده به ایشان گفتم که یعنی چه آقا . مسئله کاراست حالا عنوان کردن و این چیزها معنی ندارد ــ معاون باشد ــ خب شفا معاون باشد هیچ مهم نیست . قبلاً آقای شفا بدین ترتیب معاون فرهنگی شده بود . بعد از مدتی هم آقای متقّی درصدد برآمد که یك تیتر معاونت برای خودش درست کند ــ بعنوان معاون امور داخلی . برای خاطراینکه خب یك هسم باصطلاح چیز سی متریك هم داشته باشد گفتند معاون خارجی هم لازم داریم آقای همایون بهادری که باصطلاح مکاتبات خارجی اعلیحضرت را با خارج تنظیم میکرد بزبان انگلیسی و فرانسه ــ تلگرافهای تبریك و تسلیت و جواب و اینها را ایشان تهیه میکرد .
ایشان بعنوان معاون خارجی یکروز معرفی شدند و آقای متقّی هم معاون داخلی و بنده هم همین مقارن این یکی دونفر بعنوان معاون داخلی و خارجی یك روز دیدم یك فرمانی برای من فرستادند که شما معاون کل هستید . بنده هم حقیقتش اینست که قبول نکردم ابتدا . حتی چند روز برای آقای علم گزارشهائی را که میدادم مینوشتم "معاون" . یکی دو سه مرتبه خودشان با دست دیدم پشت سر "معاون " کل را اضافه کرده و همیشه هم وقتی نامه مینویسد مینویسد " معاون کل" . حقیقتش اینست که دیگر دیدم سراین موضوعها حالا بحث کردن و اینها معنی ندارد ــ بنده هم تسلیم شدم به همه چیز . غرضمان بنده به همه چیز ساختم حالا دیگر مسئله معاونت و اینها دیدم مسخره است دیگر . بنده وقتیکه کثافت کاری های دیگر را در مملکت میدیدم ولی معذالك میگفتیم بابا یك قدم برداریم یك کارهائی بکنیم ــ حالا کسی معاون بشود نشود ــ بنده معاون کل باشم یا جزء باشم خب جزء باشم اهمیت ندارد . اینست که تحمل کردم . وعرض کنم که بسمت معاونت کل و دیگر از این ببعد در واقع غیر از بنده پنج معاون دیگر هم بود

س ــ این کار آقای امیر متقّی تدریجاً کار حساس و مهمی شده بود از نظر قدرت

ج ــ نخیر ــ خب آدم زرنگی است ــ از نظر دربار کاری نبود . مکاتبات و گزارشهائی که میآمد تو وزیر دربار آن کاری نبود . ولی خب یك آدمی بود از نظر ــ در آن مقام و موقعیتی که بسود

ارتباطات زیادی عرض‌کنم که سعی کرد تأمین بکند برای خودش و این ارتباطات البته برایش مهم بود و خب یکی از جمله ارتباطاتی که پیدا کرده بود خارجی‌هائی که میآمدند آنجا مخصوصاً روسای کشورهای خارجی که میآمدند ـ خب اینها مأمورین امنیتی و مأمورین پلیسشان غالباً بودند خب تماس میگرفتند. خب حالا ایشان بمناسبت همان سابقهٔ با پلیس‌فرانسه ارتباط داشت و بهمین جهت برای عرض‌کنم باصطلاح پرمیت دوسه ژور را عرض‌کنم که اینطور چیزها خب یك تسهیلاتی فراهم میکنند برای بعضی اشخاص

س ـ　من شنیده بودم که حتی بعضی از والاحضرتها احترامی که به ایشان ظاهراً میگذاشتند برای تماشاچی‌ها خیلی‌غیرعادی بود که این مگر کی‌هست که اینجور. . .

ج ـ　درست است حالا بعد بهتان عرض‌میکنم. خب داشتیم در زمینه تشکیلات وزارت دربار صحبت میکردیم ـ توسعه معاونت‌ها را برایتان ذکر کردم و یك اشاره‌ای کردم به مسئله گمرك اداره گمرك. در دربار یك اداره‌ای بود بنام اداره گمرك ـ موضوع اداره این بود که میدانید خب اعلیحضرت وعلیاحضرت یعنی خاندان سلطنتی از پرداخت‌حقوق گمرکی معاف‌هستند خب ولی بهرحال اداره کل گمرك نمیتوانند که خودش تشخیص‌بدهد که فلان جنسی که وارد میشود این جنس‌مربوط به خاندان سلطنتی هست یا نیست. بایستی یك اداره‌ای در وزارت دربار وجود داشته باشد که باین‌مطلب رسیدگی بکند ـ گواهی بکند وعرض‌کنم که باستناد آن گواهی اداره کل گمرك آن جنس که وارد شده مرخص کند بدون پرداخت‌گمرکی مرخصش کند. این اداره ـ اداره گمرك بود که در دربار بوجود داشت و وقتی که مرحوم علم آمد نعیما بود

س ـ　نعیمی یا نعیما ؟

ج ـ　نعیمی ببخشید ـ نعیمی بود و وقتی هم که نعیمی بازنشسته شد بعد از مدتی وعجیب است بیچاره ـ چندماه بعد از اینکه هم بازنشسته شد فوت‌کرد. یك چیزی بهتان بگویم خیلی‌عجیب است. این بیچاره وقتی فوت‌کرد خب ما بمناسبت سنتهائی که بود خود پیرمرد هم آرزو کرده بود در مسجد سپهسالار ختمش گذاشتیم. یك آدمی از زمان رضاشاه درخدمت‌دربار پهلوی بوده. مرد درستی بود

س — اسم اولش خاطرتان نیست دقیقاً" که اینجا یادداشت بکنیم؟

ج — نه — عرض کنم این از زمان رضا شاه در خدمت دربار بود تمام عمرش را صرف خدمت کرده بود . چیزی هم نداشت . در حد متعارف و وقتیکه هم از کار کنار رفت دیگر نتوانست بیکار در این دنیا بماند این اندازه هم به کار علاقه داشت — فوت کرد . این مطلب جالب است. شاید پنج نفر آدم در فاتحه این شرکت نکردند . من البته میرفتم و خود درباریها هم نیامدند . خیلی من ناراحت شدم که آدم چهل سال پنجاه سال خدمت بکند و با صداقت هم خدمت بکند — به یك دستگاهی هم خدمت بکند که در کار مملکت مؤثر است عاقبتش این باشد که در موقع فوتش — بعد از فوتش کسی — یك چیز را بهتان عرض کنم . این قبل از اینکه بمیرد آگهی فوتش را هم خودش نوشته بود

س — مگر مریض بود یا پیر است دارد میمیره یا اینکه . . .

ج — خب پیر بود — نه دیگر خب فکر میکرد دیگر آخر عمرش است دیگر هرکسی که یك روز از عمرش برود یکروز به مرگ نزدیك است — پیرمردی بود هشتاد سالش بود . و چهار نفر پنج نفر بیشتر نبود

س — یعنی در مسجد سپهسالار محل باین بزرگی . .

ج — بله چهار پنج نفر. وحالا یك چیز دیگر بهتان بگویم

س — کارمندان هم نیامده بودند ؟

ج — نخیر— حالا کارمندان چی هستند . کاظم زاده مدیر کل دفتر معینیان دفتر مخصوص بود

س — کدام کاظم زاده ؟

ج — یك شخصی بود بنام کاظم زاده

س — آنکه وزیر شد نه

ج — نه — نه . نمیدانم تصادف کرده بود مثل اینکه راه اصفهان فوت کرد . بنده رفتم سرفاتحه‌اش آخه یکی از کارهای ما این بود که سر فاتحه میرفتیم. حالا فاتحه رجال وشخصیتها و مخصوصاً" روحانیون . بنده بایستی مثلاً" از تهران بلند شوم بروم مشهد فاتحه میلانی — تشییع جنازه میلانی یا تشییع جنازه کفائی . باید بلند شوم با هواپیما بروم تشییع جنازه‌آیت الله‌رضوی شیراز یا آذربایجان یا اصفهان وقتی که صارم الدوله فوت کرده بود بنده باید بروم فاتحه

صارم الدوله از طرف دربار شرکت بکنم. بنابراین یکی از فانکسیونهای بنده این بود که باید بروم توی فاتحه شرکت کنم. اینکه فرمودید بنده کارم به کجا کشیده بود — بله دیگر خب این بود دیگر. عرض کنم که بنده چیز کاظم زاده رفتم. خب یکعده معدودی آدم آمده بود ولی رئیس دفتر مخصوص نیامده بود

س — رئیسش یعنی

ج — رئیسش نیامده بود و بنده بعد به مرحوم علم گفتم صحیح نیست. هیچ محظوری هیچ عذری پسندیده نیست. رئیس بایستی در فاتحه مرئوسش شرکت کند یعنی چه — اصلاً چه امیدی باشد. بنده وقتی که مادرم فوت کرد خب وضع من با اینها فرق میکرد برای اینکه بنده بیست سال بود تو مردم بودم — تو اجتماع بودم — یك وضع دیگری داشتم خب همه. وزیر دربار بمن تلفن کرد گفت که شما ساعت فاتحه‌تان کی گذاشتید؟ گفتم صبح در مسجد الجواد گذاشتم گفت که من میخواستم بروم مسافرت. خیلی قاطع بهش گفتم — گفتم مسافرتتان را بیاندازید بعد. بنده البته مثل دیگران که آگهی فوت کسانشان را میدادند وزیر دربار امضاء میکردند ادم امضاء بکند — من خودم امضاء کردم. نگذاشتم از دربار کسی امضاء بکند اما وقتی که دیدم میخواهد بگوید وقت مناسب نیست بهش گفتم که تمام برنامه‌هایتان را تنظیم بکنید تشریف بیاورید اینجا مسافرت هم میخواهید بروید بعد بروید. خیلی بطور قاطع. خودش و خانمش بیچاره‌ها آمدند در فاتحه خب معلوم است — تردیدی نیست و از طرف علیاحضرت کسی نیامد — برایشان پیغام دادم. گفتم شما بایستی نسبت به کارمندانتان لااقل این اندازه حرمت بگذارید یك سرسلامتی باید بمن میدادید که بعد کریم پاشا بهادری را فرستادند خانه ما و اینها. بله منظورم اینست که یك پیش‌آمدی اینطور شد. خب این مطالب گفتنش عیب ندارد بالاخره یك مقداری دانسته بشود. بهر صورت نعیمی چیز شد یعنی برداشته شد و بازنشسته شد و آقای دریا آمد. گفتم خاصیت اداره گمرك هم چی بود. اما با کمال تأسف وضع اداره گمرك خراب شد. یعنی شروع کردند و اجازه‌های . . . مثلاً شهرام هرچی میخواست وارد بکند معاف از گمرك. والاحضرتها هرچی میخواستند وارد بکنند عرض کنم معاف از گمرك

س — مگر این شاهنشاه نمیشد؟

ج — نه این بالاخره یك چیز باید باشد. نخیر معافیت مربوط به شاه است. این خانه بسازد باید تیر آهنش را بدون گمرك بیاورد؟ كه معنی ندارد كه

س — خب فرض بود كه اقلاً كل خانواده مثلاً شامل این جمعنـــد قانونش چی بود؟

ج — نخیر فقط شاه بود — ملكه بود عرض كنم كه بچه‌های شاه بودند. حالا خواهر و برادر شاه هم تا یك حدودی یك اتومبیلی دوتا اتومبیل داشته باشند — بیشتر از این كه نبود كه. خیلـــی وسعت — كار باینجا رسید كه آقا دیگر — خب اینها دیگر دستورات خود شاه بود. مثلاً ساختمان میخواستند بكنند — آخه ساختمانی كه جنبه تجارتی داشت چوب ابزارش را بمعافیت گمركی میآوردند. خب كیش بسیار خوب — كاخ سلطنتی میخواهند بسازند . . .

روایت کننده ــ دکتر محمد باهری

تاریـــخ ــ یازدهم آگوست ۱۹۸۲

محل‌مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۲۰

عرض‌کنم که سوء استفاده میشد . مخصوصاً این سال آخر یکروزی بمن اطلاع دادندکه یکی از مأمورین گمرک دربار یک مقدار زیادی آهن مال تجار بازار اینها را با ساختن امضاء امیرناصر دیبا از گمرک معاف‌کرده ــ اینکه شاید سه چهار پنج میلیون تومان پول گمرکـــش بوده که البته بنده بلافاصله دستور دادم و آهنها را توقیف‌کردند و جریمه‌اش و همه چیزش را ازشان کرفتم در آن مورد بخصوص . اما بهرحال سوء استفاده میشد . حالا خواهید شما گفت یا همه خواهندگفت چون یک‌مطلبی بود همه میدانستند چی شد همچین شد؟ چـــرا همچین شد؟

س ــ خب این آجود انها هم شاملـــــش میشدند؟

ج ــ میگرفتند بله . آقای لاجوردی این مطلب ــ خیلی من متأسفم که بعضی اوقات آدم راجع به خودش صحبت میکند . اولاً من هش راجع به خودم هی صحبت میکنم میگویم من ــ مـــن زشت است خاطرات است . ولی خب بهرحال مربوط است به زندگی . بنده باورکنید یـــک کتاب ــ یک دوربین عکاسی با معافیت‌گمرکی وارد نکردم . بنده مردم میآمدند خانه مـــان و خیلی اظهار تعجب میکردند که مبلمان خانه ما چرا آن شکل است . یک شکل خیلی از ایـــن مبلمانهای کهنه قدیمی و روش گلیم پهن کرده بود یهـ تعجب میکردند میگفتند معاون وزارت ــ دربار خب همه مبل از خارج میآورند شما مبل‌ازخارج نمی آورید . تنها کسی که شاید واقعاً استفاده نمیکرد ــ من فکرش را نمیکردم . من اتومبیل خصوصی نداشتم . اتومبیلی که شخصی باشد و معافیت‌گمرکی داشته باشد نداشتم . اتومبیل سرویس داشتم. حتی یکوقتی فکـــر کردم که چون بچه ها مدرسه میرفتند و میآمدند ــ فکر کردم اینها اتومبیل احتیاج دارنـــد

من اتومبیل دست دوم از بازار خریدم و در زیر پای بچه هایم گذاشتم برای خاطر اینکه مدرسه میرفتند و اتومبیلی با استفاده از مزایای گمرکی نگرفتم . البته اتومبیل سرویس هم لتومبیلی که میرفتم اداره و میآدم آن مربوط به کاراژ دربار بود . اما من شخصا" اتومبیل نداشتم . حالا خواهید گفت که خب چی شد ؟ چطور شد؟ علمی که بنده این همه میگفتم که نسبت به دنیسه پابلیك — نسبت به وجوه عمومی این اندازه با احتیاط بود چطور شد یك مرتبه گذاشت باز بشود که این اندازه — در حدود پانصد ششصد اتومبیل در تهران و شهرستانها بودند که با معافیت گمرکی مال دربار بودند .
وحتی کار یکروزی به جائی رسید که خود شاه در غیاب مرحوم علم بمن گفت که" آقا جلو این کار را بگیرید و اینهم که خب جیب به جیب است ." منظورش این بود که خب گمرك نمیدهیم ولی اگر گمرك بدهیم خب دولت تأمین میکند بودجه اش را چرا دیگر گمرك بدهیم ولی خب بی نظم است . علت این بود که اینجا هست که آن دربار در آن معنای وسیعش تأثیر میکند در آن دربار در معنای محدودش که (؟)
علیاحضرت میخواست به سلمانیش محبت بکند . دستور میداد میگفت به سلمانی من اتومبیل با معافیت گمرکی بدهید . علیاحضرت میخواهد بماسار یا ماسورش محبت بکند دستور میدهد میگوید که اتومبیل بهش بدهید . به دوستانش — دوستانش که شب نشینی باهاش میآمدند دستور میداد میگفت که اتومبیل . . . خب شهبانو است — ملکه مملکت است .
با خصوصیاتی که بعدا" برایتان نقل خواهم کرد که یك وضع خاصی پیدا کرده بود شهبانو . شهبانو خودش را شریك سلطنت میدانست . این اصلا" منتظر بود که سلطان بشود اصلا" شهبانو . یك همچین وضعیتی داشت . خب وقتی وزیر دربار میگفت وزیر دربار ناچار بود . خصوصا" دیگر میدانید مبارزه سختی که باهاش بود در واقع خرد کرده بود وزیر دربار را . وزیر دربار تسلیم میشد . خب بنده این مطلب را دیگر به گوش خودم شنیدم . گفت که وقتی که می بینم سلمانی علیاحضرت — ماسور علیاحضرت یا نزدیکان علیاحضرت آنهائی که پیش علیاحضرت میآیند مهمانی و میروند — آنها را من مجبورم اتومبیل بدهم چرا به فلان آدم بیچاره ای که یك خدمتی کرده منهم خودم یك اتومبیلی بهش ندهم. توجه میکنید ؟ و وقتیکه

راه باز شد دیگر. ضابطه بهم خورد. این ضابطه بهم میخورد دیگر. آنوقت دیگر رئیس اداره گمرکات هم فکر میکند یک آوانسی بدهد به دخترهای مرحوم علم هم. آنوقت برای دخترهای مرحوم علم هم مثلاً دوتا اتومبیل بدون معافیت مثلاً میفرستد. البته پولش را از حساب مرحوم علم میداد اما با معافیت گمرک. وقتی اینطور میشد آنوقت دیگه دربار در معنای وسیعش آن والاحضرتها — آنها هم میدیدند که میشود دیگر اینکار را کرد. آنوقت اینها هم به این مأمور — به این معاون داخلی — به این معاون خارجی — به این وزیر گمرک تشبث میکردند و یک حرمت ظاهری میگذاشتند بلکه اینطور امتیازات بگیرند. اینجا یکی از جاهائی هست که میخواستم بهتان نشان بدهم ببینید که دربار در معنای وسیع چطور تو این سازمان نفوذ میکند و این سازمان را اسیر میکند و خب این سازمان هم آدم هستند بعضی‌هایشان. برای حفظ خودشان — برای اینکه بالاخره مهم است. والاحضرت اعلیحضرت را هرشب میبیند — اگر قرارشد که پنج تا والاحضرت هرشب از یک آدمی بد بگویند خب پدر آدم درآمده دیگر. حالا یکوقتی این پنج تا آدم بیک صورتهای مختلف احساس اظهار سمپاتی بکنند. خب این مؤثر است دیگر. اینست که اینجا هست که تأثیر میکند. بهرصورت خواستم که باین ترتیب یک مسئله مهمی را راجع به گمرک بهتان بگویم. عرض کنم که خب حالا اینجا ما داریم سرویسهائی که در خدمت مقام سلطنت هست برای شما بیان میکنیم وحالا ما در موقعیتی هستیم که کانون سلطنت یک نفر است و آن شاه هست. اما میرسیم به یک موقعی که کانون سلطنت — سلطنت دو کانون پیدا میکند یک کانون دیگر هم بنام شهبانو پیدا میکند که بعد برایتان خواهم گفت اما قبل از اینکه به آنجا برسیم باز مسائلی که مربوط به همین کانون تا یک مدتی که کانون منحصر هست برایتان ذکر میکنم.

اولاً همانطوریکه حضورتان عرض کردم مرحوم علم با تاجگزاری و جشنهای دو هزار و پانصد ساله مخالف بود — مخالفتش را هم اظهار کرد و این یک مطلبی هست که کانفید انمش من هستم شاید کس دیگری نباشد که صریحاً میگویم. منتهی وقتی که شاه گفت — گفت خب بنابراین دیگر تمام کنید. تاریخ جشنهای دوهزارو پانصد ساله را گذاشتند برای سال ۱۳۵۰

نمید انم تاریخ فرنگی کی میشود . تاجگزاری هم مثل اینکه ٤٦ بود دیگر آره ؟ ٤٦ بود یا ٤٧ بود؟ بله . البته تاجگزاری مسئولش تیمسار یزد ان پناه بود . یعنی رئیس جشن تاجگزاری تیمسار یزد ان پناه بود و از تصادفهای تاریخ اینست که تاجگزاری رضاشــاه را هم ایشان برگزار کرده بود . ولی خب مرحوم علم با تمام قوا تقویتش میکرد تأییــدش میکرد ــ تمام وسائل را فراهم میکرد . جشن تاجگزاری البته غیراز آن جنبه جشنش وعــرض کنم که سروصد ایش یك مبدا و . . . . از جمله عرض کنم که کاخ گلستان بود . آن تالار بزرگ که معروف شد به سالن تاجگزاری ــ این قبل از تاجگزاری د اشت خراب میشد ــ ویرانه بود . بکلی ویرانه بود . آخه میدانید این بناها از بناهای زمان قاجار بود ــ بناهــای زمان قاجار ممکن است از نظر ظاهری آرشیتکتور خب یك خصلت زمان و ایرانیت خود شان را د اشتند ــ اما از نظر مصالح که استحکام زیاد ند اشت . مخصوصاً این عمارتهای بایــن بزرگی ــ اینستکه مرحوم یزد ان پناه قبل از همه چیز فکر کرد که چون تاجگزاری باید د راینجا برگزار بشود و یك جمعیت زیادی باید بیایند توی این سالن و شاه د ر این سالن تاجگزاری بکند اینست که فکر کرد که این سالن را بایستی کونسالیــده کنند . اینست که این سالن را کونسالیده کرد یعنی تمام قوائمش را عوض کرد ــ تمام سقفش را عوض کرد ــ گچ بــــری اش را عوض کرد . البته استیلش و شکلش را کاملاً حفظ کرد ولیکن د ر واقع یك چیز تازه‌ای بود کاملاً . عرض کنم که خب نظم و ترتیب و برای همه کارها هـــم یك آباد یها و یك چیزهائــی هم د ر شهرستانها د رخیابانها د ر . . چیزهائی شد . بعد . . بصورت آبرومنــــدی که زیاد هم از نظر تظاهرات خارجی و جنبه‌های لوکسش که مرد م نمی پسند یدند و فقــــر مرد م تحملش را ند اشت برگزار شد ــ بد هم نبود . مخصوصاً که د ر این جشن ولیعهــــد شرکت میکرد . چون ولیعهد حضور د اشت خب واقعاً مرد م نسبت به ولیعهد خیلی ابراز احساسات کرد ند ــ وقتی د ید نش برای اولین بار د ر آن لباس نظامی ــ خیلی مرد م نسبت بهش ابراز احساسات کرد ند و بالاخره جشن برگزار شد . یکی د وتا مهمانی هم برگــــزارشد اما جشن د وهزاروپانصد ساله خیلی کار مشکلی بود . البته بنده اعتقادم این بود که حـــالا

که جشن دوهزار و پانصد ساله میگیرند بایستی به جنبه کولتورش و معنویش اهمیت بدهند مستشرقین عرض‌کنم فلاسفه کسانیکه به تمدنهای قدیم علاقه دارند اینها را دعوت بکننــد یك بحث‌هائی (؟) یك سمینارهائی تشکیل بشود ــ یك کتابهائی راجع بــه ایران چاپ بشود ــ متأسفانه این جنبه کارکه‌خیلی‌اهمیت داشت و موجب‌شناسائی ایـــران به طبقات مختلف دنیا میشد این خیلی نسبت بهش بی اهمیت بودند . تنها چیزی کـــه بنده خاطرم هست که خوب بود قشنگ بود چاپ‌شد آن شاهنامه بای‌سنقری بود . شاهنامه بای سنقری یك شاهنامه‌ای بودکه در کتابخانه سلطنتی بود وخیلی تصویرات خیلی قشنـــگ داشت و این را چاپخانه افست توانست به‌بهترین وضع چاپ کند . شاید حالا نسخه‌هائـی که چاپ شده ملاحظه بکنید می‌بینید با نسخه اصلیش هیچ تفاوت نداره خیلی قشنگ خیلـی زیبا خوب‌چاپ کرد . وخب این یك کاری بود بهرحال انتشار این کتاب‌شاهنامه بای سنقری اهمیت‌داشت ــ خوب‌بود . اما بیشتر از این میشد کار کرد ــ بیشتر از این میشد کوشـــش کرد و فرهنگ قدیم ایران را نشان داد . نشان داد که فرهنگ قدیم ایران انعکاسش حتــی در اسلام چقدر بوده ــ میشد نشان داد که فرهنگ قدیم ایران تأثیرش چقدر در فرهنگ روم و یونان بوده و چقدر از آنها اقتباس‌کرده و بهرحال بنام یك‌کشــور موثر در کشــور فعلی جهان خیلــی کار میشد رویش کرد . متاسفانه این جنبه‌اش فوت‌شد . شاید تنها جنبه معنوی که این جشنها بخودش گرفت همان مسئله دوهزارو پانصد مدرسه در روستاها ساختن هست

س ــ　شد این کار ؟

ج ــ　البته ساختند ولی خب اینهم یك کار جدی نشد وتمام ساختمانهائی که شد همه مورد استفاده قرار نگرفت ــ بسیاریش هم‌خراب‌شد اما بهرحال ساخته شد . دوهزا رو پانصد مدرســـه ساخته شد . خب این یك مطلب مهم‌بود اما اساس این جشن هلغیر از خب یك مقدار آبادانی یك مقدار همین عرض‌کنم بنیاد شهیاد بنای‌شهیاد خب بنائی است که از نظر تاریخی اهمیت دارد و تهران الان با آن بنا شناخته میشود . همچنانکه پاریس با تـوره‌ایفل شناخته میشود حالا تهران با بنای شهیادشناخته‌میشود . زیرش هم یك موزه درست کردند بهرحال اینهـم

یك بنای خوبی بود . اما آنچیزیکه خیلی اهمیت داشت از نظر دیسیپلین هم هست
و جشن هائی بود که در پرسپولیس انجام گرفت. من در این جشنها شرکت نداشتم
هنوز هم میگویم- بهتان گفتم نه از بابت اینکه تقصیری داشتم در این جشنها شرکت
کنم — از نظر پروتوکل بهم برخورد نرفتم فقط بهمین دلیل بود . اما خیلی منظم بود

س— مسئول این کار کی بود ؟

ج — آهان — اتفاقاً همین را میخواستم بهتان بگویم . میدانید تمام وزارتخانهها در برگزاری
این جشن شرکت داشتند . وزارت آب و برق شرکت داشت . وزارت راه شرکت داشت
وزارت مسکن و آبادانی و اینها شرکت داشتند . وزارت فرهنگ آموزش و پرورش اینها
شرکت داشتند . تمام وزارتخانه ها عواملشان ناچار بودند همکاری بکنند و این جشن
برگزار بشود . و این میدانید مدتی برگزاری جشن محدود بود و تمام سران کشورها
تقریباً آمدند و اینها در ساعت معینی باید بیایند — در ساعت معین راهنمائی بشوند
بروند به لژشان به آپارتمانشان . بعد در ساعت معین . . . خلاصه نظم و دقت و هم‌آهنگی
در تمام کارها خیلی اهمیت داشت . واقعاً یك کاری بود که فقط امفرماتیك میتوانست
بکند و آدمهائی که تسلیم آمفرماتیك میشدند — تسلیم فرمان امفرماتیك میشدند . خود
آمفرماتیك که دخالت نداشت در این کار اما تنها کسی که میتوانست این کار را انجام
بدهد یك آدمی بود که حرفش پیش همه دررو داشته باشد و همه حرفش را قبول
کنند — احترام بگذارند و بشنوند و این اتوریته را داشته باشد — این علم بود . اینجا من
خواستم بهتان عرض بکنم که برگزاری این جشن با آن نظم و ترتیب مرهون موجودیت وشخصیت
علم بود که حتی یك چمدان گم نشد در این آمد و رفت ها

س— ارقام عجیبی نسبت به خرجش ذکر شده — شما هیچ اطلاع دارید چقدر بوده؟

ج — بله — من هیچ خبر ندارم. بنده هیچ اطلاع ندارم . گفتم بهتان هیچ وارد نبودم و مرا
نگذاشتند وارد بشوم و شاید شانس آوردم خوشبختانه . عرض کنم که دخالت نکردم و
عرض کنم که بله میگویند — من هیچ نمیتوانم راجع به این موضوع حقیقتش اینست که نه اینکه

بخواهم مطلبی را نگویم — هیچی حرف مثبتی که قابل استناد باشد نمیتوانم اظهار بدارم فقط میخواستم بهتان بگویم که خیلی خوب و منظم برگزار شد . بسیار بسیار نظم و ترتیب و در عین حالی که بنده معتقدم که جشن باید یك شکل دیگری میداشت و اگر شکل دیگری میداشت خیلی بهتر بود — شاید خرجش هم کمتر بود اما آن جشنها در پرسپولیس و بعد هم در هیلتون و اینجاها خیلی خوب برگزار شد

س— آن نطق اعلیحضرت چه جور نوشته شد ؟ کی نوشت ؟ کورش تو بیدار

ج — آقای شفا — شفا نوشته . تو بخواب ما بیداریم — بله شفا نوشته بود — نطق شفا بود . عرض کنم که خب حالا همینطور مسائل مختلف پیش میآید اگر خاطرتان باشد دیروز من — در جلسه دیروز ذکرکردم که از آمدن من به دربار یعنی اساساً از آمدن علم و اکیپش به دربار هویدا ناراضی بود . خب بهتان عرض کردم ملاقات آن آدمهای سفارت آمریکا که خاطرم نیست چه سمت هائی هم داشتند . همانروزها یعنی ماههای اولی که من آمدم آقای هویدا کوشش کرد که به یك شکل خیلی رندانه بنده را از دربار دك کند . دانشگاه تبریز در آن ابتدائی که ما رفته بودیم ریاست آن بعهده تیمسار صفاری بود که استاندار آذربایجان هم بود

س— صفآری

ج — صفّاری — صفاری یك مرد در عین حالی که پیر بود ولی آن خصلت مداومت در کار و استمرار در کار و کوشش و کاری بودنش را حفظ کرده بود . در عین حالی که استاندار بود و کارهای استانداری را میکرد به مسائل دانشگاهی هم میرسید و دانشگاه تبریز در زمان او آرام بود . نمیدانم چطور شد که آقای صفآری آمد تهران . تهران مثل اینکه شهردار شد . برای اینکه این آقای لك که سابقاً شهردار تهران بود ایشان رفتند و استاندار تبریز شد

س— سرلك ؟

ج — سرلك دیگر بله — ایشان رفتند و استاندار آذربایجان شدند و شاید سرپرستی دانشگاه هم

یعنی حتماً این بود ـ سرپرستی دانشگاه هم بعهده‌اش بود . در زمان ایشان آن‌اوایل دانشگاه تبریز شلوغ‌شد . دانشگاه تبریز شلوغ‌شد و نگرانی ایجاد کرد . من اینجا راجع به دانشگاهها بهتان عرض‌بکنم. دانشگاهها از سال ۴۲ از نیمه دوم سال ۴۲ بعد از جریان پانزده هم خرداد دانشگاهها آرام بودند . بهتان عرض‌کردم ۴۲ بنده باوجود یکه وزیربودم میرفتم درس‌میدادم و خیلی وضع دانشگاه آرام بود راحت بود . ۴۳ آرام بود ۴۴ آرام بود ـ ۴۵ آرام بود و این آرامش هم بایستی بهتان عرض‌بکنم البته ناراحتی دانشگاه بطوریکه بنده تجربه دارم همیشه توام است با آنتریکهای خارجی . خارجی ها متأسفانه آنتریك میکنند دانشگاه ایران را . اما بهرحال خارجی‌ها موقعی میتوانند آنتریك بکنند که زمینه داشته باشند والا اگر زمینه وجود نداشته باشد خارجی هم غلطی نمیتوانند بکند . سالهای ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ واقعاً آن انقلابی که بعنوان انقلاب شاه و ملت بود امیدی به مردم داده بود و مردم میدیدند که استراکتور اجتماعی یك استراکتور سالمی شده و آدمهائی که سابقاً به اتکاء نفوذشان میتوانستند امتیازات خاصی برای خودشان تحصیل کنند اینها دیگر حذف‌شده‌اند ایلیمینه شده‌اند . اینست که جوانها و مخصوصاً دانشگاهی‌ها بهیچ وجه ناراحتی احساس‌نمیکردند و تظاهرات و اعتصاب و اینطور چیزها هم در دانشگاهها نبود . اما از سال ـ اواخر ۴۵ و ۴۶ دیگر شروع‌شد . حالا البته دانشگاه تهران اولین شلوغیش به استناد این بود که ما شهریه نمیدهیم. حالا آنرا بعد اگر رسیدیم خواهیم گفت که ریاست دانشگاه صالح بود و چی بود و اینها در ارتباط با دربار البته برایتان نقل خواهم کرد . اما دانشگاه تبریز بهرحال شروع کرد شلوغ‌شدن بنده میدانستم دانشگاه تبریز شلوغ‌شده . آقای هویدا وقتی که اعلیحضرت از یك مسافرتی وارد تهران میشد در فرودگاه میرود حضور اعلیحضرت و میگوید قربان پیدا کردم کسی که میرود دانشگاه تبریز را آرام میکند و ازعهده کار بر میآید پیدا یش کردم قربان اعلیحضرت میگویند کی ؟ میگوید فلانی . دیگر کسی فیگوری معتبرتر از او نیست

او برود دانشگاه تبریز را آرام میکند. اصلاً دیگر اینکه مرحوم علم هم حضور داشت
البته این قصه را مرحوم علم روزبعد برای من تعریف کرد — حالا برایتان عرض میکنم
بنده خبر نداشتم که. اعلیحضرت همانموقع میگویند بسیار خب همین حالا هم ابلاغ
کنید فوری فوری این حرکت بکند و برود. مرحوم علم خب او که متوجه میشود جریان
چی هست — او متوجه اینست که بالاخره بقول سفیر آمریکا دست راستش را میخواهند
از دستش بگیرند که. فکر میکند میگوید قربان آخه سر بی صاحب را که نتراشید — بگذارید
از خودش هم بپرسیم آخر. حالا همین طور بنده الان تلفن بکنم بگویم سوار شو برو هواپیما
برو تبریز — اینکه صحیح نیست — سر بی صاحب را نتراشید بگذارید از خودش هم بپرسیم.
همه میگویند خب بله باید با خودش هم مشورت کنیم بپرسیم. خب بنابراین مطلب آن
فوریت خودش را از دست میدهد. فردا صبح مثل اینکه جمعه بود. بنده صبح رفته
بودم منزل مرحوم علم — مرحوم پرویزی هم که از دوستان نزدیک بنده بود او هم بود —
از دوستان نزدیک من و مرحوم علم بود — توی خاطرات خیلی اسمش را آوردیم. عرض
کنم که مرحوم علم هم خندید و گفت تو نمیدانی دیروز برایت چه آشی پخته بود آقای هویدا
جریان را برای من همین در ضمن نقل کرد. گفتم بنده که از این غلطها نمیکنم ...
(؟) البته رویم نشد بهش بگویم که به مرحوم علم بگویم که میخواهند
مرا از شما جدا کنند اما خودش خب متذکر بود. گفت که خب اینطوری که نمیشود که
یك چیز بنویس. یك چیز بنویس من بدهم به اعلیحضرت. گفتم بسیار خوب. بنده
یادم هست یك شرحی نوشتم — نوشتم من برای تصدی ریاست دانشگاه تبریز بالغ نیستم
اعلیحضرت هم خیلی خندیده بود. گفته بود پس نمیخواهد برود. منظورم اینست که
هویدا این اولین قدمش برای ما این بود. البته بعد از آن

س— عالیخانی را چطور برداشت؟ هویدا

ج — بله عالیخانی را یعنی از وزارت اقتصاد — نمیدانم والله یك نسبتهائی بهش داده بودند و
عالیخانی عرض میشود که ساواك هم باهاش بد بود — بله در حالی که خودش عضو ساواك

سابقا" بود ولی همکاران سابق ساواکش مثل اینکه باهاش خوب نبودند . نسبتهائی بهش میدادند من نمیتوانم بگویم چون دیدم که توی (؟) وقتی نسبتها بهش،دادند توام با غرض بود اینست که بنده نمیتوانم تکرار کنم . حتی در زمینه مخالفش یك موضوعی دارم حضورتان عرض کنم . بنده وقتی که وزیر دادگستری بودم اشرف احمدی که سناتور بود و به بنده مراجعه کرد گفت که اعلیحضرت به من دستور دادند که بیایم پهلوی شما و از شما کمك بگیرم برای اینکه وزارت اقتصاد را بازرسی کنم ــ برای اینکه عالیخانی گفتند که راجع به فولکس‌واگن و راجع به اینطور چیزها یك خلاصه تخلفاتی کرده

س ــ　تازه رفته بود آنجا

ج ــ　تازههم رفته بود بله ــ بنده کمکش کردم و به اشرف احمدی کمك کردم و بعد از اینکه یکماهی آمد بمن گفت و من تحقیق کردم همش دروغ بود . خیلی خوشحال شدم . خیلی خوشحال شدم البته هیچوقت هم به عالیخانی نگفتم . غیر از شاید مثلا" عالیخانی که دیگر سمتی نداشت و بنده هم در دربار بودم یکروزی صحبت بهش میکردم ــ بهش جریان را گفتم گفت تو چرا بمن نگفتی؟ گفتم نمیتوانستم بهت بگویم . گفتم من که با کسی دسته‌بندی نداشتم اما خیلی خوشحال شدم وقتی این گزارش بمن رسید که نخیر تمام حرفهائی که میزنند بی‌ربط بود .

س ــ　علتی که من در همچین موقعیتی سئوال کردم چون آنموقع میگفتند که علت اصلی رفتن آقای دکتر عالیخانی از وزارت اقتصاد اینست که آقای هویدا مشغول دك کردن رقبای احتمالی خودشان هستند . دانشگاه که بیچاره سالم از آب در نمی‌آید

ج ــ　بله حالا واقعیتش خب هویدا یك آدم بازیگری بود ــ عرض‌کنم که بهرصورت از دانشگاه حالا منهم راجع به چیز دانشگاه دکتر عالیخانی به یك مناسبتی عقیده‌ام را اظهار میکنم که چطور بود . اما هویدا دست بردار نبود . یکروزی توی تلفن سر یك موضوعی بود ــ یکی از وظایف من عبارت از این بود که با روحانیون ارتباط داشته باشم. روحانیون هم آنهایشان که

سالم بودند با من ارتباط میگرفتند ــ حرفهائی داشتند میگفتند منهم بعرض شاه میرساندم البته ساواک هم خودش یک سرویسی داشت و اوقاف هم یک سرویسهائی داشت . من یک تعدادی از روحانیونی که سالم بودند بمن مراجعه میکردند من عرایضشان را به شاه میگفتم بیشتر هم آن آیت الله خوانساری بود ــ حاج سید احمد خوانساری بود ــ عرض کنم که مثل اینکه همین آیت الله سید احمد خوانساری یا یک کس دیگری یک مراجعه ای بمن کرده بود و منهم بعرض اعلیحضرت رسانده بودم و یک اوامری صادر شده بود و این عوامل مثل اینکه وقتی به هویدا ابلاغ شده بود هویدا ناراحت شده بود . هویدا تلفن کرد ــ گفت آقا چرا بمن نگفتید این حرف را ؟ گفتم بله . من درهیرارشی شما نیستم آقا

س ــ گفتید چی ؟

ج ــ گفتم من هیرارشی شما نیستم . بنده دریک هیرارشی دیگر هستم . گفت همه ما برای اعلیحضرت کار میکنیم . گفتم بله اما ما دو کانال هستیم ــ شما یک کانال دیگر هستید بنده یک کانال دیگر هستم . شما حواستان کجاست . که خیلی تند صحبت کردم و بعد تلفن کرده بود به مرحوم علم و مرحوم علم بمن تلفن کرد که گفت وگوی شما با هویدا چی هست ؟ گفتم آقا ایشان اصلاً مثل اینکه حواسش پرت است . بنده اگر قرار باشد که رئیسم هویدا باشد که اصلاً کار اداری نمیکردم . هویدا بنده بهش توجهی ندارم . گفت حالا تلفن کرده و عذرخواهی کرده و اینها . گفتم من کاری ندارم باهاش یک مورد دیگر باز یک باز هم جنبه کار روحانی ها بود و خاطرم نیست موضوع هم چی بود ــ موضوع حج بود موضوع چی بود ــ پیغامی داده بودند و بنده به اعلیحضرت عرض کرده بودم و اعلیحضرت هم جواب داده بودند و من جواب را به خوانساری گفته بودم . بعد میگفت که شما چرا این مطلب را به خوانساری گفتی ــ شما نباید بگوئید این حرف را . کار بآنجا رسید که نصیری رسیدگی بکند گفتم چه رسیدگی بکند آقا؟ یک کسی پیغام داده حضور اعلیحضرت بوسیله من ــ من باید جوابش را بهش بدهم . جوابش هم همین مطلب بوده . من که خودم میگویم که گفتم این مطلب را . بهرصورت ما اوایل کار که هویدا شاید احساس میکرد که بنده ممکن است موثر باشم

د رکار او خیلی پیله میکرد بنده هم البته بدون محابا جوابش مید ادم. اما اواخر نه د یگر آرام شده بود ــ اواخر حتی کوشش میکرد به من محبتی هم اظهار بد ارد . . . .

س ــ علت این فرق عمل ایشان چی بود که

ج ــ آهان ــ بنده فکر میکنم اوایل شاید مرا خیلی برای خودش خطرناك تشخیص مید اد ولی اواخر د ید نه اینطور نیست ــ شاید خب آن کارهائی که کرده بود مواضع خودش را محکم کرده بود. از طرف بنده هیچگونه . . . من کار چیزی نمیکردم ــ کاری که واقعاً توام باشد با یك انتریکی برعلیه او که من نمیکردم . شاید یك مناسبتی فهمیده بود ــ شاید د یده بود نه خبری نیست و خب آن ابهت و صلابتی هم که علم د اشت یواش یواش به مناسبت تحولاتی که پیش آمده بود اینکه حالا سعی میکنم مجسم کنم تخفیف پیدا کرده بود شاید علتش هم این بود

س ــ آدم وقتی که سعی میکند افراد را و باصطلاح روابطش را دسته بندی کند از پنج شش دسته تجاوز میکند . می بیند که مثلاً آقای علم خب خودشان بودند و یك سری دوستان داشتند . آقای هویدا خودشان و یك سری همکاران نزدیك . آقای آموزگار از آنور خب با هیچکدام از این دوتا نزدیکی خاصی نداشت و واسه خودش بوده . نمید انم تیمسار نصیری هم که دستگاه خودشان را داشتند . مثل اینکه اصلاً هفت هشت ده دوازده گروه مختلف با هم رقیب بودند ــ یکی دوتا نبودند

ج ــ حالا میرسیم تا آن حدودی که مربوط است به کار بنده و دربار میشود نشان مید هم که کی ها بودند چرا شما هوشنك انصاری خاطرتان رفت

س ــ هوشنك انصاری ــ شهبانو که صحبتش را میکنید

ج ــ هوشنك انصاری خب مثلاً همان مجیدی کس د یگری که خیلی مهم است نهاوندی است . نهاوندی آن نهاوندی . . .

س ــ اوهم تو هیچکدام از این . . . برای خودش بود ؟

ج ــ بله ــ حالا میرسیم . نمید انم حالا تا چه حدودی ــ بهرحال من آنچه که مربوط است به

مشاهدات خودم یا خاطرات خودم میگویم . بنده زیادتر از آن نمیگویم

س — من پیش‌بینـــی میکنم که صد سال دیگر به این گوش کردن این نوارهای آخری بیش از تمام نوارهای دیگر که ضبط کردیم ارزش داشته باشد

ج — خب انشاء الله . عرض‌کنم که مرحوم علم آن سالهای اولی که در دربار بود چشم بـــــه نخست وزیری داشت . مثلاً امیدوار بود که باز دعوت میشود به کار نخست وزیـــــری و حتی مثل اینکه آن دو سه سال اول بود — حالا درست تاریخ خاطرم نیست — مثل اینکه اصلاً قرار بود . خیلی متأسف هستم که تاریخش را درست نمیتوانم بهتان عرض‌کنم — حتماً قبل از ۵۰ بود حالا ۴۹ مثلاً شاید بود — ۴۸ بود مثلاً — درست تاریخش خاطرم نیست . یکروز بنده را خواست و به بنده گفت که خب فلانی فکرکنید پس فردا ما دولت تشکیل میدهیم و لیست اعضای دولت را تهیه کنید

س — جدی بوده ؟

ج — بله — میگویم یعنی این مطلب بدین شکل بود توجه میکنید ؟ مطلب بدین شکل بود که به بنده بدین صورت گفت نزدیـــك بـــود . انتخابات قبل از رستاخیز — ۴ سال قبل از رستاخیــز نمیدانم چه سالی میشود — مثل اینکه شاید ۴۹ یا ۵۰ میشود . بهرحال یا ۴۹ است یا ۵۰ است — روزی علم — بد نیست روابط خودم را هم با علم بگویم بهتان برای خاطر اینکه اینجا گاهی اوقات ناچار میشویم یك مطلب را تسریع کنیم . مرحوم علم روابطش با من خیلی نزدیك بود ولیکن یك رودربایستیهائی بامن داشت . خیلی مثل اینکه فکر میکرد نباید با من خصوصی بشود . آن مسئله وکالت رابهتان گفتم که — مسئله آن وکالتی که در دادگستری برای بنـــــده حق الوکاله‌اش را ازش قبول نکردم . یك پیش آمد دیگر هم شد در دربار — مثل اینکه یـــك کسی از اهالی سیستان یا بلوچستان بود آنجا متهم بقتل بود و پرونده ای در دیوان کشور پیدا کرده بود مرحوم علم بمن تلفن کرد و گفت که این را شما سفارشش کنید به دیوان کشور . بنده به ایشان جواب دادم گفتم در مسائلی که مربوط به قتل است من دخالت نمیکنم . شاید اینطوربرخورد ها و شاید همان مطلبی که بهتان اشاره کردم که در دفتر وزارت دادگســتری به ایشان گفتم سفارش شما را از این گوش شنیدم از آن گوش در کردم — یکخرده ایشـــان

را رزروه کرده بود بعید نیست در مقابل من ـــ در عین حالی که کمال محبت را داشت و کمال اعتماد داشت ولی یکخرده ای مثل اینکه رود رباپستی داشت . اینکه گاهی اوقات مطالبی که با من داشت به مرحوم پرویزی میگفت و مرحوم پرویزی ـــ چون مرحوم پرویزی بامن ازدوستان صمیمی و صدیق بود . بهتان گفتم اصلاً همکاری من با علم با ایشان شروع شد و اوهم مرحوم علم را در حد عشق و پرستش دوست میداشت . اوهم در حد عشق و پرستـــش رسول پرویزی را دوست میداشت و بهتان گفتم من جائی که علمرا گریان دیدم آنروزی بود که آمده بود تهران از بیرجند و با من برخورد کرد راجع به مرگ رسول پرویزی و اگر بهتـــان بگویم تمام روز گریه میکرد هیچ مبالغه نکرده ام ـــ یعنی اشك میریخت ـــ ایشان اشك میریخت اشك میریخت . همینطور اشك میآمد اصلاً ـــ اینطوری بود . خب مطالبی که خیلی چیـــز بود بوسیله ایشان بمن میگفت . یکروز مرحوم پرویزی تلفن کرد بمن گفت من با شما کار دارم . گفتم تشریف بیاورید . آمد و گفت که اعلیحضرت میخواهند دبیر کل حزب مردم را عوض کنند آنوقت هم دبیر کل حزب مردم پروفسور عدل بود ،

س ـــ　　کیـــی؟

ج --　　نخیر نه پروفسور عدل بود و مراجعه کردند و اعلیحضرت به آقای علم که کی را بگذاریم. مرحوم علم گفته که خب اگر بخواهید یك حزب زنده ای داشته باشید و فعال باشد و کار بکند فلانـــی باید باشد و خب یك آدمهای خیلی گردن کلفتی هم باهاش هستند و ..... ولی خب اگـــر حزب هم بخواهید بهمین صورت به یك شکل دیگر ادامه پیدا کند دکتر کنی را بگذارید . بعداً هم دکتر کنی این حرف را شنیده بود خیلی ناراحت شده بود . ولی خب این مطلبی بود که پیش آمده بود گفته بود . البته ...

س ـــ　　پس مسعود عامری بعداً بود که آمد ؟

ج ـــ　　مسعود عامری بعد ازکنی بود . عرض کنم که مرحوم علم چیزی دیگر بمن نگفت . فقط مرا خواست گفت اعلیحضرت فرمودند به فلانی بگوئید که لیست وکلای امسال ـــ کاندیدهای امسال را تعیین کنند

س ـــ　　برای حزب مردم ؟

ج — نه اصلاً مال تمام مملکت . گفتند به فلانی بگویید که لیست کاندیدهای امسال را تعیین کنند . حالا چرا بنده و اینها ـ هیچ . . بنده همینطور واقعیات را برایتان میگویم البته بنده چند روز زحمت کشیدم و بالاخره یك آدمهائی که

س ـ یعنی خودتان ـ هرکسی که نظرخودتان است .

ج — بله یعنی آن آدمهائی که بنظر من میرسد که کاندید بشوند

س ـ منظورهم آهنگ کردن نبود که از جاهای مختلف بخواهید

ج — نخیر ـ نخیر. شخص خودم. بنده کوشش کردم اینور و آنور عرض کنم که لیستی تهیه کردم و

س ـ چندتا اسم توانستید تهیه کنید ؟

ج — به تعداد اشخاصی که لازم بود بله تهیه کردم

س ـ عجب ـ یعنی برای تمام مناطق ؟

ج — برای تمام مناطق بله ـ.حتی بعضی جاها را دوسه نفر آلترناتیو دادم. لیست دادم مرحوم علم و بعد مرحوم علم گفتند اعلیحضرت گفته فلانی همش آدمهائی که کار ازشان میآید و فعال هستند و مفید مملکت هستند برای وکالت مجلس در نظر گرفته . منظورشان این بود که این وکیل مجلس کاره‌ای نیست ـ کاری نباید بکند . خنده‌ام گرفت . گفتم خب چرا اینها بالاخره مشورت میدهند در تنقیح قوانین ـ اینها باید فعال باشند . دیگه نفهمیدم چطور شد . دوشب بعدش عرض کنم در کاخ علیاحضرت ملکه پهلوی بودم که از رادیو شنیدم دکتر کنی شد دبیرکل حزب و جریانش دیگر بعداً چون مربوط است به اینجا نیست دیگر ندارم بهتان بگویم . عرض کنم که خب حالا شما میرسید باینکه خب دربار در واقع سرویسهای انجام وظیفه سلطنت بود دیگر . خب یك مقداری وظیفه سلطنت راهنمائی دولت و اوامر به دولت بود و دریافت گزارشها و این چیزها بود . خب این کار را دفتر مخصوص انجام میداد . دفتر مخصوص این کارها را انجام میداد .

س ـ پس ضمن ـــــــ وای کلامشان هم دفتر مخصوص انگار از بقیـــه تشکیلات دربار جدا بوده آنهم برای خودش یك جائی . . .

ج — بله تقریباً اینطور بود ـ جدا نبود ولی خب بهرحال بله یك استقلالی داشت . عرض کنم که

وظیفه سلطنت تماس با خارجیها هست . عرض کنم که احتمالا" مطالعه در یك موضوعات خاص — حل و فصل بعضی از اختلافات است — و بهرحال سرپرستی و عرض کنم که حل و فصل مسائل مربوط به خاندان سلطنتی است و خب برخورد با مردم است دیگر برخورد با مردم و جواب برخورد های با مردم. آن قسمت مربوط به تماس با خارجیها و پذیرائی سفرا و عرض کنم که ارتباط با رؤسای کشورهای خارجی و مسائل مهمی که بین اعلیحضرت و کشورهای دیگر مطرح است — سران کشورهای دیگر مطرح است و همچنین مطالعه در یك مسائل خیلی مهم — مسائل مهم مملکتی . بعضی اوقات من دیدم مثلا" اختلاف راجع به یك قرارداد هائی است — اعلیحضرت دستور میدادند که وزیر دربار انجام بدهد . اشخاصی را بخواهد و مشکلات را خلاصه حل کند .

س— اختلافاتی در دربار

ج — بله — اختلافاتی که در قرارداد هائی که مملکتی است در کارهای مملکتی نظر بدهد . حتی بعضی اوقات اختلافاتی که در کار دولت است اعلیحضرت دستور میداد که وزیر دربار حل کند . همچنین خب سرپرستی نسبت به مسائل خاندان سلطنتی هم با وزیر دربار بود . این کارها را وزیر دربار انجام میداد با یك دفتر کوچکی که داشت و دفتر محرمانه‌اش را انجام میداد . یك وظایف دیگری بود که عبارت بود از برخورد به دربار — یعنی برخورد شاه و مقام سلطنت با مردم ایران . و مشکلاتی که یك اهمیت خاصی نداشت — رسیدگیش و تهیه گزارشش برای اعلیحضرت. و اخیرا" عرض کنم که شرکت در انجمنها و هیات های امنا" و عرض کنم که اسوسیاسیون— هائی که میخواستند از اعتبار دربار برای پیشرفت مقاصدشان استفاده کنند . اینطور کارها هم مربوط میشد به امور اجتماعی مربوط به بنده . درواقع چون مربوط به کار خودم هست بنده طرف با مردم بودم — بنده بنام وزیر دربار در همه دانشگاهها که وزیر دربار عضو هیات امنا" بود شرکت میکردم . بنده در انجمن‌هائی که وزیر دربار عضوش بود بیشتر اوقات من شرکت میکردم — تقریبا" همیشه من شرکت میکردم برای اینکه وزیر دربار مجال نداشت . و برنامه خاص خودم هم که در مسائل اجتماعی داشتم که یك شمه‌ای اش را برایتان گفتم آنها را هم برگزار میکردم و اجرا میکردم . یکی از — دیروز بعضی از سرویسهائی که در اختیارم بود

برایتان بیان کردم ـ امروز یك سرویس دیگری برایتان میگویم که خیلی جالب است . در ایام سال یك روزهائی بود که در واقع روز انجام یك سرمونی‌هائی بود . مثلاً میرفتند سر مزار رضا شاه ـ میرفتند سر قبر شهدای بیست وهشت مرداد ـ عرض کنم که میرفتند سر قبر آن دو تا گاردی که در فروردین ۲۴ موقعی که به اعلیحضرت سوء قصد شد کشته شدند ـ بهرحال یك روزهائی بود که میرفتند در این جاها و گل میآوردند . حالا بنده اینجا قبل از اینکه بگویم این مسئله گل را بنده به چه صورت درآوردم ـ حضورتان عرض کنم سال اولی که بنده آمدم دربار روز بیست و هشت مرداد فکر کردم که یك عده‌ای آنروز کشته شدند . خب بایستی برویم و سر مزار اینها و برای مزار اینها فاتحه بخوانیم و گل ببریم بنده رفتم در مسگرآباد دیدم آفتاب می‌تابد ـ بعد ازظهر بود ـ آفتاب خیلی شدید میتابید گفتم اشخاصی که بیست و هشت مرداد کشته شدند قبرشان اینجا کجاست . یك تکه را به بنده نشان دادند که آجری رو بعضی از مقابر گفتند اینجا هستند ـ هفت هشت ده اینطور ـ ده پانزده نفر افتاده‌اند و کشته‌اند و اینجا خاك شده‌اند . اسمشان نبود . هیچ معین مشخص نبود خیلی واقعاً ناراحت شدم که این آدمها در روز بیست و هشت مرداد ـ بالاخره برای کازی جان دادند و حالا قبرشان هم معلوم نیست

س ـ اینها طرفدار سلطنت بودند

ج ـ طرفدار سلطنت بودند . بنده بلافاصله تصمیم گرفتم آنجا یك سفره‌ای درست کردم و عرض کنم که بشکل آبرومندی و یك پلاکی هم با مرمر زدم که نمیدانم حالا لابد شکستندش دیگر و اسامی اشخاصی هم که شهید شده‌اند آنجا بخاك سپردند آنها را هم آنجا نصب کردم و رسممان بر آن شد که هر سال روز بیست و هشت مرداد دیگر طی یك تشریفاتی وزیر دربار هم می بودند و تمام طبقات هم میآمدند آنجا و گل میگذاشتند . بعدها هم شهردار تهران دید که مسگرآباد یك قبرستان متروکه‌است آنجا را بصورت یك باغ درآورد . که باغ خیلی قشنگی شد بتدریج . بنده دیدم که سر قبر شهدای بیست و هشت مرداد و بمناسبت سایر روزهای سال مثل ۲۴ اسفند عرض کنم که سایر پیش آمدهای تاریخی مثل اینکه ۹ روز بود ـ مردم میآیند و مبالغی پول خرج میکنند و گل میگذارند ـ مثلاً سازمانهای دولتی . این دسته‌های گل بزرگ ۰۰ ۰ر۱ تومان

۵۰۰ تومان ۲۰۰۰ر۲ تومان میدادند میگذاشتند آنجا وعصر هم پژمرده میشد یا میآمدند و می‌بردند وگل فروشها می‌بردند باز میفروختند . بنده همان یکی دوسال اول متوجه شدم که خب این پول هدر میرود — آقا چرا همچین بشود . اینست که پیشنهاد کردم به اعلیحضرت اجازه بدهید بهمه بگوییم دیگرگل نیاورید — اگر هم میخواهید بیاورید یك شاخه گل بیاورید اما پولی که برای گل میدادید امسال دیگرهمیشه این را بریزید به یك حساب معینی — آن شاخه گلی را که میدهید رسید آنرا بگیرید ضمیمه این شاخه گل بکنید بیاندازید روی . . .
و بعد من فکرکردم که از محل این پولی که وصول میشود میتوانیم یك کارهای خیری انجام بدهیم. اجرای این کار سال اول با مشکل مواجه شد . اول دیدم که دکترهدایتی که معاون — یعنی وزیر مشاور در امور اجرائی بود بمن تلفن میکند میگوید "مگر میشود سرمزار رضا شاه گل نبرد ؟ "گفتم من نگفتم سرمزار رضا شاه گل نبرید یك شاخه گل ببرید اما آن پولی را که میدادید بـه گل بروید بریزید به صندوق . . .
تشریفات هم با ما در افتاد که آقا تغییر نمیشود که بنده اتفاقا" اعلیحضرت آنموقع در سن موریتس بود — مرحوم علم هم نبود — بنده مجبور شدم تلگراف کردم به سن موریتس . حالا گفتم خدا کند آنجا اعلیحضرت دیگراوامری که اول صادر کرده یادش باشد — یك چیزی ضدش نگوید .
خلاصه همان شب جواب آمد که همان طوری که دکتر باهری میگوید دسته گل لازم نیست — سبد گل لازم نیست بگذارید و یك شاخه گل کافی است و پولش را بریزند به حساب معین . خب بنابراین این یك سنتی شد . یك سنتی شد که دستگاههای دولتی پول برای گل این اندازه ندهند و به یك شاخه گل اکتفا بکنند و بنده خیال داشتم که بلکه این سنت را تو تمام ایران برقرار کنم . یعنی نه فقط در مورد دستگاههای دولتی بلکه تو خانوادهها هم حتی این کار را بکنیم که دیگر سبد گل نبرند یك شاخه گل ببرند و پولش را صرف یك کار دیگر بکنند . بهرحال این پول سال اول درحدود خاطرم هست صد و ده بیست هزار تومان شد . اولین کاری که من شروع کردم جلو همان عسگرآباد تکه زمینی بود یك درمانگاه ساختم و تحویل وزارت بهداری دادم گفتم حالا بیاورید اکیپ اینجا و این درمانگاه عمومی باشد . سال بعد از همین پول

آمدم در همان نزد یك فرح آباد یك مدرسه بزرگ قشنگ ساختم . این سالهای آخر آمدم و شروع کردم آن جلو سگر آباد یك مسجد بزرگ ساختم . مسجد با کتابخانه و قرائت خانه خواستم کتابخانه و قرائت خانه هم باشد که البته دیگر من نکذاشتند تمامش کنم. درهمین موقع فکر کردم که . . . .

. . . برای تشکیلات عشایر که بعد هم خیلی چون جنبه پر اهمیتی را دارد واجد است سعی میکنم مسئله تعلیمات عشایر را هم برایتان بگویم چون وابستگی با ما داشت نسبتاً نزد یك شیراز رفتم یك تپه‌ای و بنای یك کتابخانه‌ای برای عشایر گذاشتم. از همین پول گل . اینهم خواستم ضمناً بهتان بگویم که چیز بااهمیتی است . عرض‌کنم که خب حالا قبل از اینکه بپردازم به مسئله دانشگاهها و بازرسی دانشگاهها که آنهم واجد اهمیت است ـ کارهای دیگرمان را که ارتباط دارد با دانشگاهها و بعضی هیات ها برایتان عرض کنم . همانطور که حضورتان عرض کردم دانشگاهها سعی میکردند که از دربار در هیئت ـ امنائشان یك کسی باشد . یعنی وزیر دربار عضو هیئت امنائشان باشد و پاترونـاژ وزیر دربار را برای خودشان مفید میدانستند و فکر میکردند به این ترتیب میتوانند یك مبلغ بیشتری در بودجه‌هایشان ـ یعنی تأمین بودجشان با یك تسهیلات بیشتری فراهم بشود . خب خاطرتان باشد دانشگاهها سابقاً . . . . . .

. . . طی یك قانون خاصی سال ٤٦ مثل اینکه بود گذشت که دانشگاهها برای حفظ استقلالشان بوسیله هیئت امناء مسائل مخصوصاً مالیشان بوسیله هیئت امناء اداره میشود . عرض‌کنم که بنده شخصاً بعد از تصویب این قانون عضو هیئت امناء دانشگاه تبریز شدم ـ منتهی عضو هیئت امناء دانشگاه بنام معاون وزارت دربار شدم . اما شخصاً عضو هیئت امناء دانشگاه تهران شدم و وزیر دربار هم بمناسبت . . . آهان ضمناً عضو هیات امناء دانشگاه پهلوی هم شخصاً شدم. وزیر دربار هم بمناسبت سمتی که داشت عضو هیات امناء دانشگاه فردوسی بود ـ عضو هیات امناء دانشگاه صنعتی آریامهر بود ـ عضو هیات امناء دانشگاه اصفهان بود ـ عضو هیات امناء دانشگاه خوزستان بود . تمام دانشگاهها غیراز دانشکده شما ـ آن والاحضرت

عبد الرضا را چیز کرده بود یه دیگر . دانشگاه ملی ــ ما دربار عضویت داشت در این تمام هیات امنا٬ . خب مرحوم علم نمیرسید به اینکه در این هیات های امنا٬ شرکت بکنــــد و اگر گاهی هم شرکت میکرد بمن میگفت حتما" شما بیائید برای خاطر اینکه بایستی ایـــن استمرار بوسیله شما عملی بشود ــ بنابراین بنده شخصا" در هیئت امنا٬ همه دانشگاههـــا شرکت میکردم و بدین ترتیب از حیات همه دانشگاهها اطلاع داشتم. بنده بنام وزیر دربار و در بعضی موارد هم شخصا" در هیات های امنا٬ دانشگاههای ایران شرکت میکردم . خاطرههائی که از هیات امنا٬ قابل نقل است برایتان ــ اولین جلسهای هست که درهیات امنا٬ دانشگاه تبریز شرکت کردم. در دانشگاه تبریزوقتیکه در هیات امنا٬ شرکت کردم آن موقعی بود که آقای دکتر منتصری رئیس دانشکده شده بود بعد از آن ناامنی و نا آرامـــی که در دانشگاه تبریز پیدا شده بود . ایشان خیلی به دانشجویان آوانس داده بـــود . آوانس در حدی که بسیاری از چیزهای زندگیشان را اینها مجانی مثلا" تأمین کرده بود . بنده دیدم اسکی مثلا" اتوبوسی که از شهر اینها را باید بیاورد به مدرسه برای اینکـه بروند اسکی مثلا" این مجانی بود درحالیکه بالاخره خیلی خب ممکنست یك دانشـگاه یك دانشجوئی بورسیه باشد ــ ممکن است یك دانشجوئی بمناسبت پیشرفتهائی که در تحصیل داشته یك امتیازاتی داشته باشد اما یکمرتبه هرکسی میخواهد برود اسکی مجانی بیایـــد برود اسکی ــ این همچین چیز جالبی نبود . یا اینکه من دیدم در دانشگاه برای اول دیدم که دیسکوتك درست کردند . یعنی یك زیرزمینهائی درست کردهاند که همیـــن مثل دیسکوتك های معمولی . من تعجب کردم و خلاصه خیلی آوانس به دانشجویـــان داده بود ایشان و بنده فکر کردم که آرام کردن دانشگاه از طریق رشوه دادن به دانشجویان بهیچ وجه صحیح نیست بلکه این مطلب موجب میشود که دانشجویان جری میشونـــد و متأسفانه در سایر موارد هم من دیدم که دانشگاههای دیگر هم وقتی که میخواهنــــد دانشجویان را آرام بکنند کوشش میکنند بهشان امتیازات مالی و مادی میدهند . ایـــن کاملا" خطا و غلط است. عرض کنم که در دانشگاه تهران عضو هیات امنا٬ بودم در زمانیکه

دکتر صالح رئیس دانشکده بود .

س ــ رئیس دانشگاه

ج ــ رئیس دانشگاه بود بله ــ آنجا صحبت کردم و گفتم که دانشکده های ما متحجر هستند . منظورم این بود که استادهـا به کار تحقیق نمی پردازند و هیچ پیشرفت علمی در کارها . . . دکتر صالح خیلی عصبانی خیلی به بنده آنجا پرخاش کرد و بنده آنجا ساکت شـــدم ساکت شدم و هیچ صحبت نکردم بمناسبت سمتم و شغلم که نخواستم جنجالی راه بیافتـــد بعد به مرحوم علم گفتم که ایشان همچین کاری کرده و به شاه گزارش بدهید . شاه گفته بوده خب اینها آنجور که بهمدیگر نبایستی ــ نفرستادیشان که دست کردن همدیگـــر بیاندازند و همدیگر بوس بکنند خب باید فلانی هم جواب میداد . بنده این را خواستم . . . چی جواب میدادم . خب اگر ایشان دارد توهین میکند ــ درشتی میکند آن بـــه اتکاء تقرب و نزدیکی است که به شما دارد و منهم اگر ملاحظه میکنم برای خاطر اینســت که بهرحال معاون کل دربارهستم و نمیتوانم و نباید ــ یک تذکر دیگری بایستی به ایشـان داده بشود . بهرحال باز مطلب دیگری که جالب است در هیات امناء اینست که در دانشگاه صنعتی آریامهر وقتی که موضوع ساختن نمازخانه و مسجد مطرح شد . دکتر حسین نصــر رئیس دانشگاه بود و پیشنهاد کرد که در دانشگاه نمازخانه بسازیم یا مسجد بسازیم . که بنده آنجا اعتراض کردم گفتم آقا دانشگاه نمازخانه و مسجد یعنی چی؟ اینهمه کوشش شـــده برای خاطر اینکه دانشگاه لائیک باشد ــ تحصیلات مجزا از مذهب باشد و . . گفت دانشجویان خب میخواهند نماز بخوانند . گفتم خب مسجد نزدیکشان است بروند و در مسجد نمـاز بخوانند . عرض میشود که خب اگر بخواهیم راجع به پرابلم هائی که در هیات امناء مطرح بود صحبت بکنیم خب کار خیلی به درازا میکشد و اینست که بنده صرفنظر میکنم . خصوصاً می ــ بینم ساعات کار شما ــ محدود شما هم باید تشریف بروید .

س ــ همین طور که عرض کردم تاپیک سیاسی و . . .

ج ــ بله ــ اینست که از این کار صرفنظر میکنم ــ خصوصاً که بهرحال یک مختصری ناگزیر هستم

که راجع به بازرسی دانشگاهها بگویم . اینست که کفایت میکنم به این مطلب. یکی از مؤسساتی که وابسته به دربار بود کانون کار بود . کانون کار یك محلی بود که اشخاصی که کار نداشتند ــ تکدی میکردند اینها را میآوردند در آنجا نگهداری میکردند و حتی ــ الامکان هم بهشان کاری می‌آموختند برای خاطر اینکه بیکار نباشند . این از سالهای پیش از سال ۱۳۳۸ این مطلب شروع‌شده بود و برای خاطر اینکه اعتباری هم داشته باشد وزیر دربار هم قبول کرده بود که عضو هیات امناء اش باشد . وخب یك مؤسسه‌ای بود که کار میکرد زحمت میکشید در تمام مملکت شعبه توانسته دائر کند ــ خانه‌ای بوجود بیاورد وعرض‌کنم که اشخاص متکدی را جمع‌آوری بکند بهشان کار یاد بدهد البته بودجه‌اش هم یك tax ای اضافی که از بنزین میگرفتند وشاید درحدود پنج شش میلیون هم در سال بیشتر نبود ولی خیلی موفقیت‌آمیز بود . آن سالهای آخر چون تحت ریاست‌علیاحضرت بود ــ علیاحضرت گفته بودند که نه من دیگر سرپرستی مؤسسه‌ای که گداخانه هست نمی‌کنم و این را واگذارش کنید به دولت . خب ماهم دادیمش به دولت از این جهت دیگر دربار هم خلاص‌شد . عرض‌کنم که خب حالا بنده جزء یادداشتهایم چیزی ندارم که راجع به دربار الان بگویم

س ــ ممکن است راجع به روزهای آخر مرحوم علم در دربار توضیح بفرمائید که . . .

ج ــ بله ــ حضورتان عرض‌میکنم . بگذارید یك اشاره‌ای هم بکنم

روایت کننده ـ دکترمحمد باهری
تاریـــــخ ـ یازدهم آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده ـ حبیب لاجوردی
نوارشماره ـ ۲۱

یکی از مشغولیات فکری دولت و اعلیحضرت موضوع دانشگاهها بود . دانشگاهها همانطوریکه بنده اشاره کردم علاوه بر اینکه ناآرامی در داخلش وجود داشت و دانشجویان باصطـــلاح آسیب پذیر بودند در مقابل تبلیغات خارجی ـ علاوه بر این از نظرعلمی هم راکد و متوقف بود . استادان دانشگاه غیراز آنهائی که در زمینه ادبیات ـ ادبیات فارسی مخصوصــــا" کار میکردند که خب روی سنت معینی کار میکردند پیشرفت میکردند ـ توفیقاتی داشتنــــد در رشتههای دیگرعادت نداشتند به تحقیق و کوشش برای پیشرفت علمی . اینست که واقعا" دانشگاه متحجر شده بود . من خودم در دانشکده حقوق میدیدم که بعضی از اســـتادان درعین حالی که خب متبحر بودند در کارخودشان ولیکن از پیشرفت زمان و مخصوصا" ظهـــور تئوریهای جدید غالبا" غافل هستند . حالا این در زمینه حقوق بود ولی در سایر زمینهها هم از این قبیل بود که اساتید دانشگاه مگر آنهائی که تازه ـ تصادفا" راه پیدا میکردند بعد دانشگاه که بمناسبت تماس تازهشان با دانشگاههای خارجی ـ حرفهای تازه را شنیده بودند و مـــیـ دانستند و بازگو میکردند اما اساتید قدیمی محیط یك طوری نبود که اینها را برانگیزد برای اینکه به کارعلمی علاقه بیشتری ...ان بدهند و یك پیشرفتی داشته باشند . خب عرض کنم کــــه بیشتر ملاحظه اول نا آرامی دانشگاهها و البته ملاحظه دومی هم همین مسئله پیشرفـــــت کار دانشگاهها موجب شد که یك منشوری بعنوان منشور انقلاب آموزشی تدوین بشود . این منشور در رامسر با حضور اعلیحضرت بوسیله آقای مجید رهنما تنظیم شد . البته این منشـــور اوریجینالیتهای نداشت وحتی اگرمیخواستند مفادش را اجرا بکنند بایستی وضع دانشگاهها را بهمان ترتیب حفظ میکردند . یادم میآید رئلا" برای مدیریت دانشگاه شرط شده بـــــود

که بایستی از تجارب و سابقه استفاده بشود . خب از تجارب و عرض کنم که سابقه یعنی سابقی‌ها سرجای خودشان بمانند دیگر. ولیکن عملاً غیراز این شد . حتی ما دیدیم روسای دانشکده ها را ازبین اشخاصی انتخاب کردند که تازه وارد دانشگاه شده بودند . یا اصلاً از خارج دانشگاه برداشته بودند و آوردند ریاست دانشکده را به اینها دادند . این درست خلاف آنچیزی بود که توی منشور نوشته شده بود . خب یک آدمهای جدید راهم از خارج برداشتند آوردند مثل پروفسور رضا را آوردند . عالیخانی را هم از دولت برداشتند آوردند کردندش رئیس دانشگاه و آقای دکترنهاوندی هم که رفت همین موقع‌ها بود ــ رفت شیراز رئیس دانشکده شیراز شد و خب بهرحال در کادر دانشگاهها یک تغییراتی پیدا شد . حالا بنده تجربه خودم را در دانشکده تهران ذکر نمیکنم برای خاطر اینکه آنجا . . . چرا ــ چرا باید ذکر بکنم برای خاطر اینکه لازم است . عرض کنم که بنده نسبت به دکترعالیخانی اعتقاد دارم که یک آدمی است که کارش را توام باصمیمیت انجام میدهد . ممکنست اشتباه کند ولی همیشه اعتقادم این بوده است که مخلصانه کار میکند . این اولاً اعتقاد بنده نسبت به عالیخانی است ــ چه آنموقعی که در وزارت اقتصاد بود ــ چه حتی در موقع ریاست دانشگاهش که متوجه بودم دکترعالیخانی با صداقت به عقیده من کار میکرد . اما این مطلب مانع از این نیست که خب اشتباهاتی کرد . مثلاً از جمله آقای دکترکنجی را آورد رئیس دانشکده حقوق کرد . فنومن کنجی قابل توجه است . کنجی ــ خب البته تمام اشخاصی که آمدند در کادر حکومت اینهاهم بالاخره جوان بودند و از مدرسه آمده بودند اما هرکدامشان خب یک دلایلی داشتند ــ دلایل خوب و بد داشتند . مثلاً شیخ الاسلام زاده را خب میدانید خب یک دلایل خاصی داشت که آمد شد وزیر

س ــ خب من شخصاً نمیدانم

ج ــ همین ــ خب پسر زرنگی بود اما خب در مجالس هویدا مورد توجه هویدا بود بهرحال

عرض‌کنم که یامنصور روحانی خب معلوم بود که چرا وزیر شده — این آدم از قدیم توی سازمان آب بود و بعد فعالیت کرد و کار لوله کشی تهران را کرد و آمد شد وزیر آب و برق. هرکسی بهرصورت درست است که پدرشان وزیر نبوده — خانواده وزیر نبودند — ولی به یک صورتی . . بنده بهتان عرض‌کردم بنده به چه صورتی آمدم وارد کار شدم. آقای گنجی میدانید اینها سابقا " در سازمان ملل کار میکرد . خب خیلی ها هستندکه ازمدارس بیرون می— آیند و برای سازمان ملل کار میکنند . ایشان آمد تهران و دست و پا کرد — یکعده‌ای هم نمیدانم این یک جاذبه‌ای داشت و زیر بغلش را گرفتند و کردند شرقبل از اینکه مرتبه استاد یاری را طی بکند شد دانشیار وعجیب است آنهائی هم که کمکش کردند بعد من دیدم برعلیهشان اقدام میکند مثل متین دفتری . من دیدم این برعلیه متین دفتری حرف میزند . . .

س— پدر یا پسر ؟

ج — پدر — برعلیه متین دفتری پدر بد میگوید و فحش میدهد . عرض‌کنم که یا برعلیه امام جمعه شنیدم امام جمعه کمکش کرده برای خاطر اینکه . . . . بد میگوید . . . . . .
یا دکترحسن افشار اینکه وارد بودم شاهد بودم اصلا" کسی که دستش را گرفت وفشار آورد و زور آورد و بالاخره آپتیش وارددانشکده حقوقش کرد دکترحسن افشار بود و این درصدد بود که دکترحسن افشار توقیف بشود — بازداشت بشود در یک شلوغی دانشگاهها بله حالا قبل ازاینکه ایشان رئیس‌دانشگاه بشود — رئیس‌دانشکده حقوق بشود در سازمان خدمات اجتماعی در خدمت والاحضرت اشرف بود . آنجاهمین کار سازمان زنان وعرض‌کنم توی این چیزها دخالت میکرد یکوقتی هم مدیرکل قضائی سازمان زنان آمد پیش بنده و یک شکایت هائی ازش داشت — من دعوتش کردم گفتم مدارا کن معاشات کن بهرصورت وقتی که عالیخانی رئیس‌دانشگاه شد ایشان را کرد رئیس‌دانشکده حقوق

س— یک مؤسسه مطالعات بین المللی‌هم . . .

ج — آهان — مطالعه بین المللی هم باز کرد — درست کرد و خب به اتکاء والاحضرت اشرف

و همان موقع هم مثل اینکه ارتباط داشت با علیاحضرت ـ توانست یك اعتبار سنگینی هم بگیرد و یك کتابخانه‌ای درست کند . همان ... بمناسبت ریاست آن مرکز مطالعات بین الملل بود که با دکتر متین دفتری در افتاد . بد میگفت .
وقتی که رئیس دانشکده حقوق شد عرض کنم که خب سابقا" هم پیش من میآمد و میرفت حتی یکمرتبه من دیدم که آمده پیش بنده و صحبت از این است که دکتر صالح باد انشجویان بد رفتاری میکند و دانشجوها میآیند پیش شما شکایت بکنند که بنده آنجا نمیبیش دادم . گفتم آقا شما دانشجویان باید تعریف بکنید از رئیس دانشگاه ـ و این کار صحیح نیست شما اگر دانشجویان میآیند از رئیس دانشگاه شکایت دارند شما باید نصیحتشان بکنید بهرحال هیچ دانشجوئی را که از رئیس دانشگاه شکایت دارد پیش بنده شما نفرستاده‌اید خب خودشان بیایند یك مطلب دیگراست ـ اما شمانفرستید و این کار ـ من کار صحیحی نمیدانم . درصورتیکه آنموقع دکتر صالح گفتم بهتان روابطش هم با من خیلی حسنه نبود . ولی من صحیح ندیدم که یك کسی برعلیه رئیس دانشگاه تحریك بکند که چی بشود برای چی این کارها را بکند . بهرصورت عرض کنم که وقتیکه رئیس دانشکده حقوق شد بنده حقوق جزا درس میدادم . حقوق جزا هم محصلین من ارتباط داشتند به رشته‌های سیاسی و رشته‌های قضائی . خب با سابقة معتدی که من داشتم و کتابی که نوشته بودم کارم همان کار من ژورنیست بودم اساسا" . خب من درسم را بیشتر برای کسانی میدادم که داوطلب کار قضائی بودند . یك سبکی کرد و درس مرا دو قسمت کرد ـ یك قسمت برای سیاسی یك قسمت برای قضائی و بنده را هم گذاشت معلم شاگردهای سیاسی . بنده خیلی بهم برخورد ویکی دوجلسه فقط رفتم

س ـ　بدون مشورت ؟

ج ـ　بدون مشورت ـ بنده یکی دو جلسه رفتم ولی بعد به دکترعالیخانی تلفن کردم گفتم آقای دکترعالیخانی بنده معذورهستم و امسال به دانشگاه نخواهم آمد . تا دوسال که بودم نرفتم دانشگاه . البته او هم فهمید که بنده دلتنك شدم . ولیکن اگرخاطرتان باشد

ایشان در محیط دانشکده یك تند بهائی به دانشجویان کرده بود و یك تضییقات بیموردی و نسبت به استادان هم همینطور — حتی دوستانش دانه دانه از کنارش رفتند — و آن صانعی که معاونش بود — دکتر قاضی که معاونش بود . اینها همه از کنارش رفتند و نتوانست با هیچ کدام از اینها م ماشات کند . و آن جنجال برعلیه‌اش در دانشکده حقوق درست شد که مجبور بود فرارکند . اصلا" مجبور شد فرار کند که اصلا" مدتی اصلا" پیدایش نبود . اصلا" در سطح مملکت پیدایش نبود . که میرفت در مأموریت های سازمان ملل شرکت میکرد . بعد از یکی دوسال یکوقت آمد و باز ظاهر شد و باز عرض کنم که خواست وارد کار بشود و فعالیت بشود و اینها — حتی آمد دفتر من که مرا ملاقات بکند و من بهش وقت ملاقات ندادم آنموقع . یعنی واقعا" ازش رنجیده بودم گفتم آقا یعنی چه به آدم که . . .

بهرصورت این ظهور آقای گنجی بود در دانشگاه تهران و در دانشکده حقوق . عرض کنم که بهر صورت انقلاب آموزشی به مرحله اجرا گذاشته شد — بیشتر با تعویض اساتید جدید که باصطلاح یعنی بوسیله رؤسای جدید که غالبا" اساتید ترادیسیونه دانشگاهها نبودند و در واقع بدین ترتیب تا حدودی آن رکود و جمود دانشگاهها شکست — این را بایستی قبول بکنیم. آن سنت هائی که دست و پا گیر بود و مانع بود که اشخاص وارد دانشگاه بشوند این سنتها تا یك حدودی آب شد و از بین رفت . آن کاستی که سابقا" مانع بود جوانهای تازه وارد دانشگاه بشوند این کاست بهرحال اعتبار خودش را از دست داد . تنها من نتیجه‌ای که راجع به انقلاب آموزشی میتوانم خیلی سریع بهتان بگویم همین بود — چیزدیگری نبود . البته نمیخواهم بگویم که آدمهائی که آمدند آدمهای همهشان سالمی بودند — آدمهای خیلی حسابی بودند اما آن کاستی که درهای دانشکده را بسته بودند و نمیگذاشتند آدمهای تازه وارد بشوند آن کاست شکست خورد .

س — این یکی از اولین مواردی نبود که شاه خودش را داخل مسائل بطورعمومی ولی به یك سطح روزمره و اجرائی کرد ؟

ج — نه — شاه داخل خیلی مسائل بود . اولا" شاه به مسائل جوانها و مسائل دانشگاهی خیلی

اهمیت میداد . هیچ فراموش نمیکنم روزهای سلام بمناسبت خب سعتی که من داشتم عرض‌کنم ساعاتی را ـ یعنی زمانی را که شاه با اساتید بسر می‌برد بیش از همه بـــود . قبلا" سابقا" عرض‌کنم که اساتید علیحـده شرفیاب نمیشدند . ولیکن در زمان وزارت دربار مرحوم علم بود که قرار شد که اساتید علی‌الحده شرفیاب بشوند حضور اعلیحضـــرت و از تمام دانشگاهها اساتید می‌آمدند و حضور اعلیحضرت شرفیاب میشدند و خیلی جنجال‌هم بودند ـ شلوغ بودند . و هیچ فراموش نمیکنم که شاه که میآمد بیشتر وقت را صرف اینهـــا میکرد و این دانه دانه باهاایشان صحبت میکرد ـ تفقد میکرد ـ احوال جوئی میکرد . راجع به کار صحبت میکرد ـ صحبتش هم شاه همیشه توام با یك اطلاعاتی بود . هیچ خاطـــرم نمیرود که یکروزی مثلا" از رئیس دانشگاه راجع به برنامه اکولوژی سئوال کرد که آیا در دانشگاههای ما به مسائل اکولوژی توجه میشود ؟ که رئیس دانشگاه هم نتوانست جواب حسابی بدهـــد برای اینکه نبود دیگر . یکروز مثلا" من دیدم شاه راجع به مسئله لاروب‌کردن پشت سدها صحبت میکرد . یکی از اساتید دانشگاه ـ یکی از دانشکده‌های فنی ـ راجع به این مطلب صحبت‌کرد که ما داریم مطالعه میکنیم که چطور سدها وقتیکه پر میشوند این سدها را لاروب کنیم . شاه خیلی علاقمند شد گفت خیلی مطلب مهم است . بعد صحبت پولش ـ گفت پولش مهم نیست . برای خاطر اینکه آنچه که ما در این زمینه داریم مسئله آب است ـ وقتی سدها پر شد دیگر آنوقت این فانکسیون سدها از بین میرود . بنابراین ما از حالا باید فکر باشیم به یك شکلی اینها را بتوانیم لاروب بکنیم که پر نشوند و ازحیض انتفاع نیفتنـــــــــد برای اینکه عمر سدها معمولا" چهل سال پنجاه سال‌بیشتراست. بعد از چهل سال پنجاه سال اصلا" پر میشود . همینطور راجع به مسائل الکترونیك . شاه مثلا" خیلی به آمفرماتیك اهمیت میداد . یکوقتی بهتان عرض‌کردم که شاه به مسائل کمپیوتوره خیلی می پرداخت و یکی از شواهدش همین عنایت و توجه‌ای بود که به آمفرماتیك داشت . بهر کسی میرســـید خب‌شما دستگاه کامپیوتـــر را آورده‌اید ؟ تکمیل کرده‌اید ؟ تمام دانشگاهها کامپیوتر داشتند

ولی بهیچوجه از این کامپیوتر نمیتوانستند استفاده کنند . غالبا" کامپیوتر فقط بـــرای حساب‌حسابداری و برداخت‌حقوق و اینها استفاده میکردند . اما بهیچوجـــــه برنامه‌ریزی استفاده علمی ازش کمتر ــ فقط‌تنهادانشکده‌ای که شاید ــ دانشگاهی کــه تنها از کامپیوتر میتوانست استفاده بکند و استفاده‌های علمی میکرد دانشگاه صنعتـــی آریامهر بود . ولی همه دانشگاههای دیگر تحت تأثیر همین تشویق شاه رفته بودنـــد اجاره کرده بودند و کامپیوترداشتند . شاه خیلی اهمیت میداد هر دانشگاهی میگفـــت من کامپیوتر دارم خوشوقت میشد اما بهیچوجه نمی‌پرسید آقا کاری دارید ؟ پروگرامــــر دارید ؟ چه مسائلی را روی کامپیوتر آوردید ؟ بانك اطلاعاتتان چی هست ؟ هیــچ به این چیزها توجه . . . ولی دلش میخواست که آمفرماتیك تو مملکت وارد بشود امــــا بدون اینکه توجه داشته باشد آمفرتیك استفاده‌اش احتیاج به مقدمات دارد و همیــــن مطلب موجب شده بود که فروشندگان و اجاره دهندگان دستگاههای کامپیوتر تو مملکـــت نفوذ کرده بودند رخنه کرده بودند و به بعضی دستگاهها یك تحمیلات خیلی عجیب وغریب کرده بودند . مثلا" از جمله چیزهائی که به بنده آنوقت‌گزارش دادند درهمین آستانـــه انقلاب در وزارت بهداری بود . گفتند که وزارت بهداری در حدود ۵۰۰ میلیون تومان صرف‌کار کامپیوتر کرده و البته بنده نرسیدم ولی گویا تا یك میزان . . دکتر مژدهـــــی هم که وزیر بهداری شده بود همین مطلب را بیان کرد . خب البته باید بهتان عرض‌کنم آنها مواجه بودند با سه‌کیوریتی سوسیال ــ مواجه شده بودند با بیمه‌های اجتماعی و خب بیمه‌های اجتماعی که حسابهای مفصلی دارد ولی بهرحال منظورم شاه خیلی باین‌مطلـب توجه داشت . عرض‌کنم که بهر صورت آن چارت انقلاب آموزشی تدوین شد و قرار شد هــر سال گزارشی داده بشود راجع به پیشرفت دانشگاهها در زمینه اجرای مبانـــی چـــارت . من سال اول بنده شرکت ندا شتم . دعوت مــرا نکرده بودند و عجیب هم بود وقتیکــــه مرحوم علم متوجه شد گفت‌شما را دعوت نکردند ؟ گفتم نه دعوت نکردند . گفت نخیر بایـــد شما را دعوت بکنند . سال آینده درشیراز عرض‌کنم که جلسه رسیدگی به انقلاب آموزشــــی

در اردیبهشت ماه در شیراز تشکیل شد و گزارشهائی که قبلاً داده بودند بعرض اعلیحضرت برسد این گزارشها را به بنده روز پیشش مرحوم علم داد گفت این گزارشها را دادنـــد به اعلیحضرت و اعلیحضرت فرمودند که شما یك مطالعه‌ای بکنید . بنده البته یك مطالعـه اجمالی کردم ولی گفتم این یك مطلبی نیست که کاریکساعت دوساعت باشد . این بایستی راجع به هر دانشکده‌ای علیحـــده تحقیق بشود علیحـــده رسیدگی بشود و گزارش داده بشود و یك صورت البته یك ملاحظات کلی فوری دادم . در همان جلسه بود که اعلیحضـــرت اعلام کردند ما بازرسی شاهنشاهی داریم و دفتر اطلاعات ویژه داریم ولی باید درمـــــورد مسائل دانشگاهی هم یك سازمانی داشته باشیم سازمان بازرسی داشته باشیم و رویشـــان را به بنده کردند گفتند شما درد ربار این کار را بعهده بگیرید و یك سازمانـی درســت کنید بنام سازمان بازرسی دانشگاهها . خب بنده مواجه شدم با یك وظیفه‌ای که سنگیـــن و مشکل بود . میدانید دانشگاهها اولاً نورم ها باید معلوم باشد برای کار دانشگاهـــی آدم بخواهد رسیدگی بکند بایستی نرم وجود داشته باشد تا بعد بر اساس آن نورم رسیدگی کند ببیند که دانشگاهها روی آن نورم‌ها میچرخند یا نمی چرخند . برای بهرحال بازرسی دانشگاهها درصدد برآمدیم که یك اساسنامه بنویسیم . سراین اساسنامه اختلاف پیـــدا کردیم با وزیر علوم . وزیر علوم آقای مجید رهنما بود . که حضور اعلیحضرت هم رسیده بـــود در واقع گفتگو باهمدیگر کردیم . گفت که این اساسنامه شما نوشتید (؟)

گفتم تهیه میکنیم حالا . شمـــا نورم را بما بدهید ما مطابق این نورم رسیدگی میکنیـــم ولی مادامیکه شما نورم را نداده‌اید من مجبورم نورم‌ها را خودم پیش بینی بکنم ـ دریافت بکنم ازاین ور و آنور پیدا کنم . بهرصورت گفتگوی ما که به یك جائی نرسید و بنده کارم را با تأنی انجـــام دادم

س ـ این یك کاری نبود که مثل قبلاً وزارت علوم باید میکرد ـ اگر وظیفه‌اش را درست انجام میداد ؟

ج ـ خب این را اعلیحضرت خواستند که تحت نظر خودشان باشد و میدانید ما بهتر میتوانستیـــم

برای خاطر اینکه کار خیلی دشواری بود ــ شاید سالهای آخر تا یک حدودی ما موفق شده بودیم. میدانید چرا مشکل بود ؟ برای خاطر اینکه دانشگاهیان ما باصطلاح نمیدانم حالا اصطلاح شیرازیها میگویند ــ سنگ هفت من هستند ــ یعنی نمیشود ازشان مؤاخذه کرد . بایستی خیلی با دلیکس خیلی باظرافت نزد یکشان شد . خب وقتی که فکر کردم

س ــ میخواهید بفرمائید که واسه وزارت علوم تره خورد نمیکردند

ج ــ همینطور است ــ همینطوره خب نمیکردند خب بسیاری از شخصیتهائی که در دانشگاهها بودند اینها وزیرعلوم را ــ شما ملاحظه کنید مثلاً دکتر شاهقلی وزیرعلوم ــ آنوقت خاطرتان هست دکتر شاهقلی که نمیتوانست که نمیتوانست یک متن فارسی را بخوانــد حالا به چه مناسبتی آورده بودندش کذاشته بودندش وزیرعلوم نمیدانم. ولیکــن این دکتر شاهقلی آمده وزیرعلوم شده. خب یک آدمهای خیلی بزرگی ــ مثلاً همائی ــ جلال همائی آخه بــه دکتر شاهقلی چه جوابی میدهد؟ مینوئی مثلاً به شاهقلــی چه جوابی میدهد؟ شهابی به مینوئی چه جوابی میدهد؟ خود صالح که استاد دانشگاه است به شاهقلی چه جوابی میدهد؟ این کار مشکلی است . اما وقتی خب نامه برایشان فرستاده بشود و تاج رویش باشد ــ درباریاشد ــ این اهمیت میدهند . خصوصــاً بنده هم شما خودتان وارد بودید دیگر ــ میدیدید بنده با چه نزاکتی بهیچوجه درصدد عرض کنم که تفتیش برنمیآمدم بلکه یک اطلاعاتی میگرفتم آنوقت روی این اطلاعات یــک سرجمعی میزدم. مثلاً میگفتم تعداد شاگردهای کلاس کم است یا زیاد است . توجه میفرمائید؟ یا اینکه مثلاً خوابگاهها درست است یا درست نیست در قسمتهای شبانه ــ روزی. یا اینکه مثلاً ترفیعات استادها بموقع داده شده یا داده نشده . یواش یواش سعی میکردم به مسئله اصلی برسم و هیچ کار بنده در عرض هشت نه سال که امر بازرسی دانشگاهها مشغول بودم ــ برای هیچکس زننده نبود . فقط یک موقع عرض کنم یک کسی ناراحت شد و آن عالیخانی بود . در یک جلسهای وقتی گزارش میدادم گفتم تعــداد

اشخاصی که درعلوم انسانی درس‌میخوانند پورسانتاژشان زیادتراز آن میزانی است که بایستی باشد آنهائیکه درعلوم فنی دارند درس میخوانند این اند ازه‌است و کمتراست هی برآشفت و بعد آمد و . . . گفتم آقا این مربوط به شما نیست ــ شما سال اولت هست آمده‌ای ــ باضافه یك حقیقتی است . وراجع به این موضوع بهتان عرض بکنم این خیلــی جالب است، عرض کنم که خب کوشش براین بود که فارغ التحصیلان مدارس متوســـــطه متوجه قسمتهای فنی بشوند ــ والا بروند ادبیات بخوانند ــ فلسفه بخوانند ــ خصوصـــــاً ادبیات و فلسفه هم که خیلی خوب درس نمی‌دادند ــ این چه فایده‌ای داشت برای‌مملکت . ولی بایستی ورمیش میشد که بروند دردانشکده فنی ــ بروند دردانشکده کشاورزی ــ بروند اگر میتوانند مخصوصاً طب . ولیکن دولت این حرف را میزد اما اول سال‌تحصیلی که میشد به دانشگاهها فشار میآورد میگفت هرجا میتوانید شاگرد را قبول کنید . دولـت فقط مشغولیات خاطرش این بود که پشت دردانشگاه انبوه کثیری جوان معطل نباشد . حالا اگر وارد دانشگاه میشوند برای کار بیخودی اهمیتی ندارد آنچه که مهم هست اینها پشت دردانشگاه جمع نشوند . این خیلی عجیب بود . بهیچوجه درصدداین‌نبود که آقارشته‌های فنی را توسعه بدهند و این بچه‌ها را بفرستند به رشته فنی و یك خرده‌ای هم در امتحـان ورودی هم تسهیل‌کنند که تعداد بیشتری بروند . اینکارها را نمیکردند . ولی زبانــــــاً میگفتند که باید دانشجویان بیشتر بروند به قسمتهای فنی در آن منشور انقلاب آموزشـــی هم همین مطلب را مینوشتند و نطق هم که میکردند همین مطلب را میگفتند اما عملاً بـــه رئیس‌دانشگاه فشار میآوردند میگفتند که هر چه بیشتر میتوانید شاگرد قبول کنید در هرجا . مسئله آن رئیس‌دانشگاهی روسفید بود جلو رئیس‌دولت که بتواند درهررشته‌ای بیشــتر دانشجو قبول کند . بهر صورت بنده درعرض‌هشت سال با کسب اطلاعات مختلف از ــ دانشگاهها کوشش‌میکردم آخرهرسال یك سنتزی از وضع دانشگاهها بعرض شاه برسانم . خاطرم هست، هشتاد تا نودitem اطلاعات دانشگاهی را ما مرتب هرسال میگرفتیم و دریابگانیمان

حفظ کرده بودیم و بایگانی ما یکی از معتبرترین بایگانی‌ها مربوط به مسائل آموزش عالی شده بود . برای اینکه مرتب یك اطلاعاتی میگرفتیم و کوشش میکردیم در این زمینـــــه اطلاعات آنچه که گذشته هم بوده جمع بکنیم. خاطرم میآید بعضی اوقات از دانشگاههای آمریکا اشخاصی میآمدند و میخواستند کسب اطلاعات بکنند وزارت علوم یا جای دیگـــر اطلاعاتی نداشتند . میفرستادند شان پیش ما . و ما این اطلاعات را خیلی منظم و مرتب در اختیارشان میگذاشتیم. عرض کنم که خب ما سالهای اول کوشش میکردیم فقط بـــــه دانشگاهها بپردازیم . اما یکی دوسال آخر دیدم که توجه اعلیحضرت و علیاحضرت در کنفرانس انقلاب آموزشی متوجه مدارس متوسطه و مدارس ابتدائی هم هست . این یکی دوسال آخر بنده متوجه مدارس

س ـ　این اعلیحضرت و علیاحضرت ؟

ج ـ　بله ـ بله . حالا بعد خواهم بهتان گفت مداخله علیاحضرت در مسائل مملکتی هم به چه صورت بود . عرض کنم که راجع به مسائل آموزش متوسطه و ابتدائی هم بازرسی میکردیـــم. آن سال آخر هم مخصوصا" گزارشی که دادیم خیلی گزارش جالبی بود . برای اینکـــه جامع بود یعنی از مدارس ابتدائی شروع کردیم تا دانشگاه و در این گزارش همه عیبهـــا را گفتیم و مقایسه کردیم ـ آنچیزی که خیلی مهم بود برایمان برایتان که اینجا ذکـــر بکنم ـ چند نوع تحصیلات ابتدائی وجود داشت . تحصیلات روستائی بود ـ تحصیـــلات مدارس شهری بود ـ تحصیلات مال سپاه دانش بود و تحصیلات مربوط به تعلیمات عشایری بود . بهترین نتیجه‌ها مال تعلیمات عشایری بود . تعلیمات عشایری که وضع خاصی بود از نظر تعلیمات ابتدائی یك موقعیت ممتازی داشت . این تعلیمات عشایری بایستی اینجـــا یك اشاره‌ای بهش بکنم و بعد هم بگویم که چرا بنده نسبت به این مطلب علاقمند شــــدم و اساسا" دربار یك نوع بستگی با دربار پیدا کرد . عرض کنم که یك شخصی هســـــت بنام محمد بکسی . این از افراد ایل قشقائی هست که تحصیلات عالی را در رشته حقوق کرده و زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی را هم خیلی خوب حرف میزد . عرض کنم این آدم در

باهری(۲۱)

جنگ بین الملل دوم در آزادکردن آلمانها از جنگ قشقائیها دست داشته . بعد ازیك مدتی بعد از خاتمه جنگ بیابانگردی وعرض‌کنم وشبانی متوجه میشود که یك کاری بکند برای عشیره‌اش . میآید رؤسای ایل خودشان را جمع میکند خانهارامیگوید که مدرسه باز کنیم برای بچههایمان . خوانین عرض‌کنم حاضر میشوند که پول مختصری بدهند . . . بله صحبت از این بود که محمد بگی متشبث میشود به رؤسای ایل وخوانین و از اینها پول‌تحصیل میکند و زیر چادر کلاسهای سیار دایر میکند و بچهها را زیر چادر کلاسهای سیار بهشان درس میدهد وعجیب است کلاس عبارت بود از یك چادر ـ بیرق سه رنگ بالایش و یك تخته سیاه بزرك توی چادر و تمام بچهها هم ـ هرکلاسی هم هشت نفر ده نفر پانزده نفر مشغول درس‌خواندن بودند . این چند سال اول عرض‌کنم که باین صورت شروع میکند درس‌دادن چندین کلاس دایر میکند . اشخاصی هم که استعداد داشتند میتوانستند درس بدهند ـ دستشان را میگیرد میآورد وشبها صحبت میکند که به چه صورت درس بدهیم و به چه صورت‌عرض‌کنم بچه ها را آموزش بدهیم و هفت هشت تا کلاس بدین ترتیب دایر میکند . خب مطلب یواش یواش توی ایل اشاعه پیدا میکند خوانین بهش کمك میکنندو درحد عرض‌کنم که آن منطقه‌ای که بوده رونقی میگیرد . تاحکومت علم . حکومت علم وقتی که مرحوم علم میرود شیراز استاندار شیراز خب میخواسته یك محل‌هائی را نشان بدهد به نخست‌وزیر. آگاه بوده از این کلاسها و مرحوم علم را می برد در ایل و این کلاسها را نشان میدهد . وقتی مرحوم علم می‌بیند وضع این کلاسهارا که بعداً حالا بنده توضیح بهتان خواهم داد . خیلی امپرسیونه میشود . خیلی امپرسیونه میشود برای اینکه بچهها خطشان خیلی خوب ـ نوشتنشان خیلی خوب ـ عرض‌کنم که سوادحسابشان و اینهایشان خیلی خوب . شعر خیلی خوب میخوانند و خیلی حاضر جواب هستند وخیلی پیشرفت کرده‌اند . مرحوم علم خیلی ازاین موضوع امپرسیونه میشود وعرض کنم که خیلی به محمد بگی محبت میکند و به همکارانش هم همانجا اشرفی انعام میدهد . وشب هم شام که دائر کرده بودند اتفاقاً فکر میکردند که بهمن بگی سر میز نباید بیاید مرحوم

علم صندلی خودش را میدهد به بهمن بگی که بنشیند وبعد مجبورمیشوند یك صندلی دیگر میآورند . این یك قوتی برای بهمن بگی میشود . و بعد هم مرحوم علم که آمـــد عرض کنم که به تهران ـ بهش میگوید چی میخواهید؟ اتومبیل خواسته بوده ـ اتومبیل خواستند و بعد اعتبار بهش میدهند و خلاصه این کار از آنجا شروع میشود رسمیت پیدا میکند . ایشان بعد درصدد برمیآید که برای این کلاسها یك دانشسرا درست کنـــد . معلم تربیت بکند اصلا" این کار معلم احتیاج دارد . سیستم انتخاب معلمش و تربیـــت معلمش خیلی جالب بود . بهیچوجه تحلیمات و اطلاعات اضافی را توجه نمیکند . کســـی باید بلد باشد فارسی درس بدهد ـ حساب درس بدهد و جغرافیاو تاریخ هم در حدود شش متوسطه بداند . غالبا" همان بچههائی که فارغ التحصیل اینجا میشدند اینهـــارا می برد بصورت معلم و در دانشسرا دو سال بهشان تعلیم اضافی میداد ـ یکسال و یـــا دوسال ـ و بعد اینهارا بعنوان معلم تعلیمات عشایری . . . . . خرده خرده این کار توسعه پیدا کرد . تمام ایل قشقائی را گرفت ـ سایر ایلات جنوب هم گرفت بعد متوجـــه ایلات غرب کردستان شدند ـ و این آخری ها آمده بود به گرگان آن سال آخرو بسمـــت بلوچستان ... ـ در آذربایجان شاهسون . تعداد دانشجویانش اخیرا" آن سال آخر به ... هزارنفر رسیده بود . این تنها مدیر کل وزارت آموزش و پرورش بود که حاضر نبود بیاید تهران . گفت مرکز کار من شیراز است و مدیر کل عشایر در شیراز. همین آقای گنجی که صحبتش بود خیلی سعی کرد که این را ببرد معاون خودش بکنـــد گفت نخیر بنده معاون کسی نمیشوم . من این کار خودم اهمیتش بیشتر است . این بابنده از قدیم دوست بود ـ آشنا بود و بنده واقعا" کار این را نمیدانستم چی هست چه معنائی دارد . گاهی اوقات هم که میآمد پیش من چون من از استعدادش اطلاع داشتم میگفتـــم بهمن بگی تو حالا رفتی دیگرحالا ـ بچه مکتبی درس میدهی و اینها . او هم میخندید حرف نمیزد . تصادفا" چند سال قبل ها ـ چون با مرحوم علم ارتباط داشت و مرحوم علم

هم حمایتش میکرد — چهار پنج سال قبل از انقلاب تلگرافی کرده بود به مرحوم علم کـــه ارد وی ما — این قرارش هم این بود که مرتب ارد و تشکیل مید اد و از قسمتهای مختلف بچهها را بوسیله اشت میآورد آنجا و آزمایش میکرد و یك مسابقهای ایجاد میکرد . گفت ارد وی مـا د رحوالی کرمانشاه د ر طاق بستان تشکیل شده — خواهش میکنم که یکنفر ناظر بفرستیـد بیایند وضع ارد وی ما را ببینند — شاید هم تلفنی به مرحوم علـــم گفته بود فلانی رابگوئید بیاید . اعلیحضرت گفتند که فلانی برود . بنده رفتم . حالا موقعی که بنده رفتم صبحش — آقای پهلبد رفته وعصرش هم آقای د کتر شریفی رفتند . اینهـا د وسه ساعت آمد ند و ملاحظه کرد ند و رفتند . اما بنده وقتی که اینها را د ید م خیلی مجذ وب شد م. شما آقا نمید انیـد اینها چطوری وضعشان بود . این بچه ۷ ساله یقیناً جد ول ضرب سه رقمی را بهمـ ـان سرعت عمل میکرد که ماشین عمل میکرد . عرض کنم که چشم — جهازهاضمه — عرض کنم اسکلـت استخوان بند ی و اینها را تمام اینها را بهشـان یاد د اده بود . شعر — چقد رشعربلـــــد بود ند . عرض کنم وقتی روی تابلو میرفتند چیز بنویسند — بچههای کوچك تازه شروع کرد ه بود ند وقتی میرفتند مینوشتند چقد ر قشنگ خطشان بود . خلاصه خیلی تعلیمات اینها تعلیمـات جالب بود . بنده آن سال آخر وقتی که بازرسی میکرد م آموزش ابتد ائی و متوسطه بالاخـره موقعیت این بود که وضع اینها را با سایر تحصیلات ابتد ائی سایر اقسام تحصیلات ابتد ائـی مد ارس شهری — مد ارس عرض کنم که روستائی — مد ارس سپاه بهد اشت مقایسه کنم. و د ید م اصلاً قابل مقایسه نیست . اصلاً بصورت عجیبی اینهـا پیشرفت د اشتند . بهرصورت عرض کنم که گزارش ما سال آخر شامل تمام آموزش بود د ر تمام سطوح و گزارش خیلی جالبی بـــود بنده د ر این بازرسی د انشگاهـها این سعی که د اشتم چند سال واقعاً خوشوقتی من ایـن بود که باد انشگاهیها خب طرف هستم — معاشرت میکنم و خیلی لذت میبرد م از آنهـا — چیز یاد میگرفتم و کوشش میکرد م که کمکشان بکنم و به خیلی هایشان هم کمك کرد م . الان اپیزود خاصی راجع به مسائل بازرسی د انشگاه بخاطرم نمیآید . غیر از چرا — یك جلســـهای

بنده بایستی ــ باز بگویم اینها صفت های اشخاص است و موقعیت هاست ــ یك جلسه‌ای بود در راءس مواجه بود این جلسه با نا آرامی که در دانشگاه صنعتی آریامهر پیش‌آمده بود و دانشکده صنعتی آریامهر هم در این موقع ریاست آن با دکتر امین بود . قرار براین بود که در ابتدای جلسه اول اعلیحضرت صحبت میکرد ــ بعد نخست وزیر یك گزارش تشریفاتی میداد ــ بعد وزیر علوم ــ و بعد هم من گزارش باصطلاح بازرسی را بعرض‌شاه میرسانده م . و شاید گزارش من بود که یك خلاصه معنا و یك حرکتی اصلا" باین جلسه میداد . حالا ــ حرفهای دیگر همش حرفهای تشریفاتی بود ــ آن چیزهائی که بنده میگفتم خب چیزهای واقعی بود ــ نقد میکردم ــ خوبیها را میگفتم ــ بدیها را میگفتم

س ــ براساس آماری که گرفته بودید

ج ــ بله همه چیز بحث . عرض‌کنم که آنجا اعلیحضرت خیلی نسبت به این ناآرامی دانشگاهها حساس بود و خیلی ناراحت شد و عصبانی و گفت که آقا دانشگاهها وقتی که وضع اینطور است که نمیتوانند حفظ کنند خودشان را ــ خب گارد برای خودشان درست کنند . همه جا دنیا گارد دانشگاهی هست . شما هم برای خودتان گارد درست کنید و در قطعنامه‌تان بگذارید که سال آینده دانشگاهها بایستی گارد داشته باشند . خب معمول این بود که وقتی جلسه بهم میخورد ــ یا جلسه اول تمام میشد بعد یك کمیسیونهائی تشکیل میشد که در هر کمیسیونی یکعده شرکت میکردند و مسئله خاصی را مورد مطالعه قرارمیدادند و زمینه را برای تهیه یك قطعنامه کلی فراهم میکردند . خاطرم هست دکتر امین رئیس دانشگاه صنعتی آریا مهر خیلی نگران بود از اینکه مسئله گارد در دانشگاهها در این قطعنامه ذکر بشود . میگفت که اگر شما کلمه گارد را نوشتید دانشگاه صنعتی آریامهر منفجر میشود برای اینکه حالا بلافاصله اینها میگویند خب میخواهید سرباز بیاورید میخواهید پلیس بیاورید چی بیاورید و برای من ناراحتی ایجاد میکند . ما سعی میکنیم عملا" در یك شکلی گارد ایجاد کنیم اما اسمش را نیاورید . خب هویدا هم رئیس دولت بود و متقاعد شد و قطعنامه‌ای که نوشتند بهمین ترتیب اسم گارد را نیاوردند . خب در این جلسه معمولا" وزیر دربار

شرکت داشت منهم شرکت داشتم ـ وزیر علوم و عرض کنم بعضی از شخصیتهای دیگرهم حضور داشتند رئیس الوزراء هم بود وقتی که شروع کردند به قطعنامه کلی را خواندن چون اسمی از گارد نیاورده بودند شاه ناراحت شد . گفت "یعنی چه ؟ بازهم داریدریا و تظاهر و باز هم جانبداری میکنید؟ " خلاصه یك چیزی که به رؤسای دانشگاهها برمیخورد ـ حالا عین مطلبش خاطرم نیست . خیلی واقعا" پرخاش کرد . یکی از موارد نادری بود که من دیدم شاه پرخاش کند البته حرف زشت نزد ـ هیچوقت شاه حرف زشت نمیزد . عرض کنم که از موارد نادری بود که شاه من دیدم پرخاش میکند . خب در اینگونه موارد آدم منتظر هست که یك کسی که آق سرغـــل هست ـ بزرگتر است پادرمیانی بکند ـ یك حرف آرامش بخشی بزند ـ یك چیزی بگوید که خلاصه اپزمانی بوجود بیاید . خب این مرحوم علم حاضر بود . مرحوم علم آنوقت مثل اینکه یك مأموریتی داشت رفت ـ نبودش . مرحوم علم بود این کار را میکرد یقینا" من میدانستم طبیعتش است ـ اینطور بود که یك کاری میکرد . مرحوم علم نبود . خب قاعده‌اش این بود که آقای نخست وزیر ـ برای اینکه اینها همه زیر حمایت نخست وزیر هستند نخست وزیر بایستی که حرف میزد . البته بنده خواستم یك دخالتی کرده باشم و شاه فرصت نداد که من حرفی بزنم . حالا نخست وزیر نه فقط صحبتی نکرد راجع به اینها بلکه یکمرتبه من دیدم حالا شاه اینجا نشسته ـ نخست وزیرهم اینجا ـ یکمرتبه رویش را همچین کرد به همه مثل اینکه " نگفتم" یك طوری کرد یعنی من معتقد بودم که بگذارید شما نمیگذاشتید . حالا مثل اینکه متقاعد شده بود که نگذارد اصلا" خوانده بود ـ بالاخره قبول کرده بود که قطعنامه باید این باشد . خیلی من واقعا" ناراحت شدم . حالا این مطلب را بهتان بگویم ـ حالا این راجع به قبول مسئولیت یکوقتی هم صحبت کردم راجع به مرحوم علم.

مرحوم علم با شاه میروند آمریکا . شاه گویا میرود و بعضی از کارخانه‌های اسلحه سازی ـ هواپیماسازی و اینها بازدید میکنند ـ راجع به یك مسئله‌ای ـ یك هواپیمائی چیزی بوده

یك نقشه‌ای میدهند به شاه که شاه بایستی مطالعه بکند . این نقشه را میدهند بهپیشخدمت شاه که ببرد و بگذارد توی اطاق شاه ـ شاه وقتی برمیگردد ـ مثل اینکه شجاعی هم بوده ـ یك همچین چیزی یك اسم امیر شجاعی ـ میرشجاعی ـ یك همچین چیزی مثل اینکه اسمش بوده . این آدم اشتباه میکند ـ گم میکند ـ نمیداند فکر میکند چیز مهمی نیست میگذارد مثلاً شاید توی ظرف خاکروبه‌دانی و اینها ولی بهرحال گم میشود . شاه بعد میآیـــد و میگوید این کجاست؟ نقشه را بیاورید و اینها و هرجا را میگردند پیدا نمیکنند . و شــاه خیلی عصبانی میشود . مرحوم علم میگوید خب اعلیحضرت این بمن دادند ـ مرحمت کردند نمیدانم کجاگذاشته‌ام اجازه بدهید بگردم ببینم کجا و بخاطرم بیاید رفتم مسیرم کجا بوده این را پیدایش میکنم. مسئولیت یك پیشخدمت را بعهده میگیرد تا بعد البته خوشبختانه میآیند می‌نشینند میگویند آقا کجا رفتی ؟ چطور شده و اینها بالاخره پیدایش میکنند ـ منظورم اینست که تفاوت کار اینست که یك آدمی میگوید حالا پیشخدمتی است گناهی نداشته غفلت کرده ـ حواسش نبوده و شاه هم متغیر میشود ـ یعنی متغیر بشود خب اثرش کمتـــر است تا به یك پیشخدمت متغیر بشود . ممکن است پیشخدمت را همان وقت بزنند بیـــرون کنند اما وزیر دربارش راکـــــه برای این کار بیرون نمیکند . یك آدمی این طور مسئولیت بعهده میگیرد برای خاطر یك پیشخدمت و آنوقت رئیس‌الوزراء ـ اشخاص و آدمهائی‌هستند اینها آدمهای بدی نبودند که ـ خب ممکن است ناتوان بودند ـ اشتباه میکردند ولی بهرحال آنهاهم وطن پرست بودند ـ آنها هم در خدمت وطنشان بودند . آدم باید بالاخـــــره حمایتشان بکند . بهرحال عرض‌کنم‌که

س ـ از چه موقع این دوگانگی در دربار بوجود آمد؟ یعنی ظاهر شد

ج ـ دوگانگی چی؟

س ـ همینکه باصطلاح دفترعلیاحضرت . . .

ج ـ حالا خب میگویم ـ حالا میگویم بهتان ـ حالا هنوز که تمام نشده ـ فکرکردید کاردربارتمام

شده ـ حرفهای دربار تمامشده . عرض کنم که خب این مسئله چیز دانشگاهها را بدین ترتیب بنده تمام میکنم ـ یك چند تا ابیزد برای شما نقل میکنم و بعد راجع به این دوگانگی هائی کـــه میفرمائید در دربار برایتان ذکر میکنم. بنده یکی از برنامه هائیکه از ابتدا داشتم روی همـان توصیه اعلیحضرت ـ کوشش بکنید با برجستگان ارتباط پیدا بکنید ـ خب ما یك برنامه ای برایتان عرض کردم که تنظیم کردیم برای شناخت برجستگان ـ البته این برنامه بایستی ادامه میداشـت متأسفانه چون اعتبارش را قطع کردند و پول نداشت نتوانستیم ادامه بدهیم. اما خـــــب بهرحال یك متدهائی را حفظ کردیم . از جمله این متدها شناسائی دانشجویان برجســـته دانشگاهها بود . این با آن متدخاصی که داشتیم دانشجویان برجسته دانشگاهها را مـی‌ـ شناختیم. خب شناسائی دانشجویان دانشگاهها که فقط کافی نیست ـ اینها باید بیـــــك صورتی بهشان محبت بشود . اینها بایستی بفهمند که شاه مملکت بهشان علاقمند است . بنده پیشنهاد کردم اینها را سلام عید میآوردم حضور اعلیحضرت شرفیاب میکردم . این یکی ازبرنامه‌ها همین بود . و این دیگرجزو سنت شده بود . تشریفات هم جزو کارهایش میدانست که بایستی برای دانشجویان برجسته یکوقتی بگذارند که این دانشجویان برجسته شرفیاب بشونـــد .
و یکی دوماه قبل از روز برگزاری سلام تشریفات تماس میگرفت و ما هم لیست را تهیه کرده بودیـم و میدادیم و کارت برایشان صادر میکردیم ـ بهرحال ترتیبی میدادیم که بصورت منظم شرفیاب بشوند . این درست شاید سال آخری بود که بنده دربار بودم ـ سال آخری بود که مرحـــوم علم عرض کنم که وزیر دربار بود ـ مرحوم علم مریض بود و خارج بود ـ نبودش . آقای دکترگنجی شده بود وزیر آموزش و پرورش . البته با میدانید حمایت علیاحضرت . عرض کنم که یکی ازکارهای ابتدائی گنجی تأسیس بانك فرهنگیان بود . میدانید در بین معلمین یك ناراحتی هائـــــی وجود داشت ـ ایشان از جمله طرحهائی که داشت این بود که یك بانکی درست کند بــــرای فرهنگیان ـ درحالی که این کار صحیح نبود . برای اینکه بانك برای فرهنگیان چه اثری داشت

برای خاطر اینکه سرمایه‌ای که خود فرهنگیان میگذاشتند و سرمایه‌های بانک را تشکیل می‌داد این سرمایه که یک کفایت حوائج وام معلمین را نمی‌کرد. بایستی از سپرده مردم و سپرده‌هائیکه بانک تحصیل میکرد استفاده بکنند برای وام معلمین. خب سپرده‌ها آن موقع تابع بازار بود نرخش ـ نرخ سپرده‌ها که نمی‌شد از چیز بازار تخلف بکند. بهرحال هر مؤسسه‌ای فرضاً فکرکنیم شرکت نفت هم یک مبلغی پولش‌را میآورد توی بانک می‌گذاشت. خب آن هم تابع بازار بود و بهرحال اگر اختصاص‌به معلمین میداد می‌توانست توی بانک دیگر بگذارد. بنابراین بنده اصولاً این کار را کار پسندیده‌ای نمی‌دانستم غیراز اینکه یک تشکیلات جدید و حقوق جدید و یک محل جدید و یک چیز جدید غیرازاین دیگرمن دیگرنمی‌دیدم درش. خب آقای گنجی بدون در نظر گرفتن این عمق مطلب اقدام کرد به تشکیل بانک فرهنگیان ـ خب فرهنگیان هم‌بیچاره‌هانمی‌دانستند ـ فکر میکردند که الان با تشکیل بانک صاحب یک مؤسسه‌ای میشوند که کردیت ارزان و کردیت همیشگی در اختیارشان بگذارد. خب اقدامات اولیه گنجی آنسال برخورد کرد بهمین سلام. از جمله کارهائی که باز گنجی فکر کرد میتوانست ناآرامی معلمین بیک صورتی جبران بکند فکر کرد که معلمین را هم بیاید شرفیاب کند حضور اعلیحضرت. خب تشریفات در همان شرایطی که دانشجویان برجسته شرفیاب میشدند حضور اعلیحضرت درهمان شرایط‌هم چیز کردند برای دبیرها. خاطرم میآید که ما سرویسمان که مسئول مراقبت از دانشجویان بود ـ دانشجویان را آورد در سالن ـ آنها هم جای معینی داشتند ایستادند. همان موقع دبیرها آمدند و دبیرها مدعی بودند که بایستی‌جلوتر از همه بایستند. اما من هیچ دخالتی نکردم وگفتم تشریفات هرکاری میخواهد بکند. یک خرده سرو صدا بلند شد اعلیحضرت ناراحت‌شدند و شاید هم باز میخواست گنجی را تنبیه کند چون اعلیحضرت با گنجی روابطش خوب نبود ته دلش. حالا بهتان هم میگویم چرا. عرض‌میشود که رئیس‌تشریفات آمد و گفت اعلیحضرت گفتند که ـ هیچکس را

نمی‌پذیرم. البته حرف زشتی هم زد گفت " بروید گم شوید " . خیلی ناراحت شدم گفتم آقا این حرفهاچی است میزنید

س — آقای قریب زده یا . . .

ج — قریب — قریب گفت . نخیربروید . گفتم آقا این حرفهاچی‌چی است میزنید شما . آقا با ملایمت بگویید که آقا بالاخره . .

س — یک جور بلندی گفت که معلم و اینها هم شنیدند؟

ج — فکر میکنم — بله . گفتم یعنی چه این حرفها چی هست میزنید آقا . مسخره است معنا ندارد که بالاخره . . . گنجی که وضع خودش را خیلی خراب دید عرض کنم که رفت رو دست وپای اعلیحضرت توی آن اطاق افتاد و من خبر ندارم گفتند رفته آنجا شروع کرده گریه کردن . گریه کردن که آبرویم رفته است و . حالا معلمین هم آمدند و دبیرهاهم آمدند و رفتند بیرون و بنده احساس کردم که ممکن است شلوغ بشود . بلافاصله به مسئولین سرویس دانشجویان دستور دادم گفتم دانشجویان را فورا" ببرید اتوبوس‌هم داشتند علیحده گفتم فورا" ببرید سوار اتوبوسشان کنید و بروند .

س — چندتا بودند؟

ج — دانشجویان ؟ حدود هشتاد نود نفری بودند . گنجی که آمد و رو دست و پای اعلیحضرت افتاد و گریه کردن بالاخره اعلیحضرت قبول کرد از پشت شیشه همان بالا اطاق سرد ر به دبیرها یک دستی همچی کرد و آنها هم هورا و بدین ترتیب خب تا یک حدودی . و این مراسم آخر بود که اعلیحضرت هم رفت . در همین موقع دیدم مسئول سرویس امور دانشجویان آمدند و میگویند دانشجویان برگشته‌اند و میگویند ماگناهی نداشتیم. ما محض‌خاطر آنها محروم شدیم از شرفیابی حضور اعلیحضرت و بعد هم شما بما گفتید زود بروید اما آنها را اعلیحضرت بااین صورت بهشان محبت کردند و بما محبت نکردند . خب شاید تحریکی هم تویشان بوده . من واقعا" ناراحت شدم . یک همچین کاری بکنم — حالا اعلیحضرت هم رفت . اتفاقا" . . . خودش آنجا گفت فکری بکنید و بد شد — حالا هرکسی هم حرفی میزند . من صبر کردم

خدا بیامرزه اعلیحضرت ـ به اعلیحضرت تلفن کردم . من خیلی کم به اعلیحضرت تلفن میکردم . واقعاً یا اصلاً نمیکردم یا یک موارد نادری یکیش هم همین بود که تلفن کردم. تلفن کردم و بعرض اعلیحضرت رساندم که . . .

س ـ خودشان گوشی را برمیداشتند یا اینکه . . .

ج ـ نه ـ نه ـ پیشخدمتش ـ شاید هم خودش صحبت نکرد یا خودش . . . این درست یادم نیست . عرض کنم گفتنم که آقا جریان اینست . اعلیحضرت گفتند خب حالا اینکه بد شد اما تو اینها را همهشان را ببر ظهر با هاشان ناهار بخور و بعد هم ببین با علیاحضرت صحبت بکن عصر هم پذیرائی علیاحضرت است . ببین که بلکه علیاحضرت اینها را اگر صلاح بدانند بپذیرند تا حدودی جبران شود . بنده بلافاصله دستور دادم بچهها را بردند هتل ونك و تلفن هم گفتم بکنید هتل ونك برای اینها غذای خوب تهیه بکنند خودم هم میرسم . بنده ایستادم و تلفن کردم علیاحضرت و بعلیاحضرت ـ حالا اینجاش این دل آدم آقا میسوزد آقا این چیزها را می‌بینه‌ وما با این ناراحتی‌ها کار میکردیم . عرض کنم که به علیاحضرت گفتیم که ـ علیاحضرت گفتند که من باید با گنجی چك کنم ـ

س ـ کی گفت این را ؟

ج ـ این را علیاحضرت گفت ـ گفت من با گنجی باید چك کنم. من اگر مرحوم علم بودش آنجا که استعفا کرده بودم ـ خب مرحوم علم نیست وزیر دربار و ـ من هستم . خب البته یکساعت بعد بما تلفن کردند که نخیر بچهها بیایند و شرفیاب بشوند و ما هم عصری رفتیم و شرفیاب شدیم و بچهها هم خب خیلی خوشوقت شدند ـ بهرحال که اشان هم اینجا سکه گیرشان آمد بچههای ما ـ آنها سکه گیرشان نیامد ولی اینها را علیاحضرت به هرکدامشان یك سکهای هم دادند و خوشوقت شدیم . بله عرض کنم دیگر خب ما تا اینجا تقریباً سرویسهای مختلف دربار و معنای سازمان در خدمت فانکسیون سلطنت را برای شما نقل کردیم . آنچه که مربوط به سازمان دربار یعنی سازمانی که در خدمت فانکسیون

سلطنت هست برای شما تعریف کردم . خب البته وظایفی که مرحوم علم در توجه بـه خانداﻥ سلطنتی بود واینهـــا یك مطالبی هست که شاید خود ایشان حیات داشت میگفت و اگر بنده هم برخورد بکنم به بعضی چیزها البته خواهم گفت ولی حالا . . فکر میکنـــم که یك توجهی بکنید به دربار در معنای وسیع. چون دربار در معنای وسیع عرض کنـــم که تأثیر داشت در سازمان دربار و یك مقدارش هم در همان مسئله گمرك برایتان شـــرح دادم. عرض کنم که علیاحضرت شهبانو عرض کنم یك وظایف سلطنت را بعهده ند اشـــت در واقع مثل همه جای دنیا ملکه سرپرستی و پاترونژ فعالیتهای اجتماعی را بعهـــــده میگیرد . خب ایشان هم در ابتدا همین طور بود ـ پاترونژ بعضی از مسائل اجتماعـــی را بعهده میگرفت . اما خرده خرده این اقدامی که سرپرستی مسائل اجتماعی باشـــد توسعه پیدا کرده بود . توسعه پیدا کرد هم سطحش هم عمق عمل ایشان .

عرض کنم که خب ایشان اگر سرپرستی میکردند از کانون کار یعنی مؤسسه‌ای که گدا هـــای مملکت را زندگیشان را تأمین میکرد و مراقبت میکرد خب یك کار اجتماعی بود هرچند ایشان آخری دیگر ول کردند این کار را . یا اگر ایشان یك توجهی به کودکان مملکت مید اشتند یك توجه عام و کلی خب البته پذیرفته بودند . یا اگر به زنان مملکت و اشخاص معلـــول مملکت یك توجهی مید اشتند این امر معقولی بود . اما ایشان خرده خرده پا را از ایـــن محدوده فراتر گذ اشتند . مثلاً ایشان فکر کردند که پرورش افکار کودکان را بعهده یـــك سازمانی بگذ ارند که به دست یکی از دوستانشان بود . بهیچوجه معلوم نبود که آقا ایـــن دوست ایشان صلاحیت این کار را داشت ـ برنامه‌اش چی هست ـ آخه پرورش فکـــری کودکان یعنی واحدهای سازنده آینده اجتماع ـ مجموعه اینها حیات آینده اجتماع است آنوقت پرورش فکری اینها تأثیری در فکر اینها ـ اینها کارهای ساده‌ای که نبود . مثلاً بدون اینکه یك مرکزی رسیدگی به این کار کرده باشد یا مرکز صلاحیتد اری خب ایشـــان یکی از دوستان هم مدرسه‌ایشان را مسئولیت سازمان پرورش فکری کودکان کردند و با یك بودجه سنگین . عرض کنم که دخالت ایشان در امورشهرد اریها . بطوری شد که نقشه‌های

تمام شهرها بایستی به‌تصویب ایشان برسد . ما یك وزارت آباد انی و مسکن د اشتیم که اخیرا" برای تنظیم و عرض‌کنم که مرتب کرد ن مسائل شهری قراربود که نقشه‌های شهر ــ همه شهرها را تنظیم بکنند ــ محد ود ه شهر معلوم باشد ــ نظام شهرسازی را بهرحال بعهد ه بگیرد .

روایت کننده ـ دکترمحمد باهری

تاریـخ ـ یازدهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشماره ـ ۲۲

این وزارت آبادانی و مسکن یا وزارت شهرسازی جزو وظایفش این بود که نظام هر شهـــری را ـ آرشیتکتور هر شهری را متناسب با موقعیتی که آن شهر دارد تنظیم بکند و در نظـــر بگیرد . ولی نقشه‌هائی که اینجا تهیه میشد بایستی به تصویب آرشیتکتور علیاحضرت برســد هیچ نقشه‌ای مصوب نبود مگر قبلاً از طرف ایشان تصویب بشود . وعجیب است این اخیــراً دیدم در یك مجله‌ای مصاحبه کرده‌اند و پرسپکتیوهائی که برای خودشان فکر کرده‌اند منتهـــا شکل بوده اینکه ایشان بروند آرشیتکتور شروع بکنند بخوانند . حالا میخواهند آرشیتکـــور بخوانند ولی آنموقع در آرشیتکتور مملکت دخالت میکردند . عرض‌کنم که این مسئله آرشیتکـور بود ـ مسئله پرورش فکری کودکان بود ـ عرض‌کنم که در مسائل مربوط به بهداری اصلاً وزیــر بهداری تمام کارهایش را با نظر ایشان میکرد . اصلاً تمام نقشه و طرح و چیز کارش را وزیر بهداری با نظر ایشان میکرد . وزیر آموزش و پرورش راشخص ایشان منصوب کرده بودند در نتیجه از ایشان الهام میگرد و ایشان . . . عرض‌کنم که یك مطلبی بهتان عرض‌بکنم ـ وزارت‌علوم درصدد این بود که آکادمی درست بکند . خب یك شرایطی برای عضویت آکادمی در نظـر گرفته بودند . یك اشخاصی هم آمده بودند و کسانیکه داوطلب بودند ـ کاندید بودند ـ رسیدگی کرده بودند و بعضی ها را عرض‌کنم که تشخیص‌داده بودند که اینها میتوانند عضو آکادمـــی باشند . از جمله اشخاصی راکه بعنوان ناظر در این انتخابات معلوم کرده بودند بنده بـــودم وزیرعلوم وقت چون میخواست خودش وارد آکادمی بشود وریاست آن رابعهده داشته باشد . اصرار داشت که شخص ایشان هم خودشان بنام وزیرعلوم در آکادمی باشند و ریاست آکادمی را بعهده داشته باشند . بنده اعتقادم براین بود که این سازمان را آلوده نکنیم . همانهائی

که صلاحیت علمیشان تشخیص داده شده ـ همان آدمها عضو آکادمی باشند . دکترصالح هم همین عقیده را داشت . دکتر صالح هم میگفت که آقا همانهائی که آمده‌اند و رسیدگی کرده‌اند و دیده‌اند که از خارج آمده‌اند ـ علماو دانشمندان از خارج آمده‌اند ـ اسنـــاد و مدارك . . دیگه آدم دیگر را نیاوریم وارد چیز نکنیم . وزیرعلوم میگفت که آقا بالاخـــره این بایستی یك اعتبار خارجی هم داشته باشد ـ یك شخصیتهائی هم عضوش باشــــند

س ـ کی بود وزیرعلوم ؟

ج ـ دکتر سمیعی ـ بنده گفتم آقا یعنی چه ؟ مگر شما فکر میکنید بنده و جنابعالی که حـالا مردم بهمان احترام میگذارند از توشکم مادرمان با احترامات فعلی بدنیا آمده‌ایم . راهم یواش یواش آمدیم رفتیم ـ شاه دیدیم ـ شاه بهمان محبت کرده ـ پیش‌علیاحضـــــرت آمدیم ـ دومرتبه جلو تلویزیون ظاهر شدیم ـ تو روزنامه‌ها . . بالاخره شخصیت پیــــدا کردیم . حالا اینها هم آدمهای عالم و دانشمندی هستند ـ چهارمرتبه ـ پنج مرتبـــــه بهمین عناوین اسمشان در روزنامه‌ها و مجلات میآید و در تشریفات شرکت میکنند و اینهـــا هم اعتبار خودشان را ـ (؟) ولی نزنید ـ خراب نکنید این کار را . گفتنـــد حکمیتش بعهده علیاحضرت است . آخرروز رفتیـــم پهلـــوی علیاحضـــرت ـ بنده بودم و صالح و وزیرعلوم هم بود و خب ما استدلالمان را بیان کردیم . صالح هم همین عقیده را داشت . ایشان آخرش گفتند که من مجبورم طرفدار وزیرعلوم باشم . گفتم چرا ما را ـ خواستید پس دیگر . حالا منظورم اینست که ایشان در کار انتخاب آکادمیسین هـــــای آینده هم دخالت میکردند . عرض کنم که ایشان رئیس عالیه دانشگاه تهران شدند . رئیس عالیه هیئت امناء دانشگاه تهران شدند . وعجیب است عرض کنم که وقتی دکتر اقبال مـــرد دکتر اقبال رئیس هیات امناء بود ـ چون بنده به یك صورت عجیبی از حزب رستاخیز آمـــده بودم بیرون و همه فکر میکردند که بایستی یك تفقدی نسبت بمن بشود ایشان به دکترنهاوندی

گفته بودند که خب فلانی دیگه رئیس هیات امناء دانشگاه تهران بشود . دکتر نهاوندی میگوید که نه قربان اجازه بدهید من باشم رئیس‌هیات امناء — برای اینکه من سابقـــا" رئیس‌دانشگاه بودم. خواستم بهتان بگویم منظورم اینست،که در انتخاب هیات امنـــا" دانشگاهها هم دخالت میکردند . در وزارت‌علوم — در امور شهرسازی — وزارت آموزش و پرورش — وزارت‌عرض‌کنم بهداری بطور معینـــــــی ایشان دخالت میکردند

س — مثل اینکه اصلا" آن رده امور اجتماعی که توی بودجه سازمان برنامه نوشته میشد — آن‌زیر نظر ایشان شده بود

ج — نخیر— رده اموراجتماعی— وزارت‌علوم جزو امور اجتماعی نیست — وزارت‌علوم — علـــوم است .

س — در آن بودجه بندی سازمان برنامه یك چهار سکتور بود دیگرکه اموراقتصادی و اجتماعـــی و امور اجتماعی از بهداری و عرض‌کنم آموزش‌و پرورش و هنرو اینها بود مثل اینکه . . .

ج — خب حالا ملاحظه کنید ایشان بالاخره شریك قدرت اعلیحضرت‌شد بدون اینکه در قانون اساسی هم آمـــده‌باشـــد یك تیپ مخصوصی با ایشان همکاری میکند از جملـــه همان آقای گنجی . راجع به گنجی یك چیز دیگر یادم آمد بهتان بگویم . برای اینکه گنجی دیگر جزو همان درباریهائی‌در معنای عام است‌دیگر. این آدمهائی که میآینـــد با‌ایشان اینها درباری به‌معنای عام هستند — از جمله همین آقای گنجی . عرض‌میکنـــم که خدایا در بیان این مطالب کاری بکن که من‌حقیقت را بگویم . گاهی اوقات یك خرده یا تاکید میکویم این مبادا حمل‌بشود براینکه اصرار میکنم مطلب‌خاصی دارم. بعد از اینکـه گنجی را والاحضرت اشرف‌مرخص کرد چون دستگاه والاحضرت اشرف از ابتدا بود . بیشتر چسبید به دستگاه علیاحضرت . علیاحضرت . . .

باعمیی کاری که در مسائل مملکتی دخالت میکرد یك شورائی تشکیل داده بود . یك اشخاصی را همین گنجی باعث‌شده بود . گنجی یك عده دیگری را آورده بود بنام شورا درخدمـت علیاحضرت، که می‌نشستند با علیاحضرت راجع‌به مسائل مملکتی صحبت میکردند . یك شبـــی

بنده مهمان بودم یك جائی ــ یك کسی که از قضات سابق دادگستری بود آمد نزد یك من و گفت من یك مطلب خیلی محرمانه‌ای درباره شما . گفتم بفرمائید . گفت من چون خیلی به شما مدیون هستم باید بهتان بگویم که یك جلسه‌ای هست با حضور علیاحضرت و پریشب گنجی حمله شدیدی به شما و دکتر اقبال و علم کرده و مخصوصا" گفته شما معاون وزارت دربار از کلاهبردارها حمایت میکنید .خنده‌ام گرفت وگفتم حالا مزخرفی بگوئید . دو سه روز بعد یك پیشخدمتی مال دربار که من به یك مناسبتی بهش کمك کرده بودم . یعنی کمك کرده بودم واقعا" نگذاشته بودم مظلوم واقع بشود .صبح آمده بود پیش رئیس دفتر بنده گفته بود من فلانی را حتما" میخواهم ببینم . من هم پذیرفتمش . گفت آقا من امروز صبح میز معینیان را که تمیز میکردم یك کاغذی رو میزش دیدم. این کاغذ از دفتر مخصوص علیاحضرت آمده بود و نوشته بود که علیاحضرت فرموده‌اند که بشرف‌عرض‌همایونی برسد کــــه معاون دربار از دکتر علومی که کلاهبردار است حمایت میکند . ما دیدیم آنشب و ایـن حرف‌هم اتفاقا" . . . . بنده البته ــ دکتر علومی را شمامی‌شناسید؟ استاد دانشگاه‌است

س ــ　اسم اولش چیست؟

ج ــ　دکتر رضا علومی

س ــ　که رئیـــــس سازمان گوشت بود؟

ج ــ　نخیر ــ این استاد دانشگاه بود و وکیل مجلس هم شد . این را اعلیحضرت می‌شناختند اتفاقا" من بود اشتم سابقه دکترعلومی و ارتباطات خودم را باهاش نوشتم . البته من کمکش‌کرده بودم ــ این عدلیه بود ــ کمکش کردم آمد دانشگاه . هیچ کمك دیگری بهش نکردم فقط کمکش کردم آمد دانشگاه . صبحها می‌آمد با من و دکترصناعی باهم گردش‌کوه میکردیـــم هیچ ارتباط دیگری نداشتیم. همین ارتباط‌علمی بود . بنـده همانوقت بود اشتم یك گزارشی نوشتم برای آقای علم که اعلیحضرت بدانند که من ارتباطم با دکترعلومی این‌است و دکترهم‌نوشت علومی هم سوابقش اینست . اعلیحضرت دکترعلومی را میشناختند خوب ــ چه حافظه‌ای داشت ــ ظهر من دیدم که یك پاکتی از طرف مرحوم علم آمد که اعلیحضرت بعرضشان‌رسید فرمودنـــد

همه اینها را من میدانم دکترعلومی را میشناسم ـ دکترعلومی استاد دانشگاه پسرخوبی هست همانوقت هم وکیلش هم کردند بعد . و فلانی برود و همین مطالب را برای علیاحضرت توضیح بدهد . بنده حقیقتش اینست که گفتم هیچ توضیحی ندارم ـ بنده با علیاحضرت کاری ندارم اصلاً من مدیون اعلیحضرت هستم من با علیاحضرت کاری ندارم. من که درخدمت علیاحضرت نیستم . ولی یکی دو روز بعد فکر کردم که خب آخه زشت است حالا اعلیحضرت فرمودند بعد من نروم خب لابد به علیاحضرت میگویند دیگر ـ این یك بی اعتنائی . . بنده تلفن کردم به دفتر کاخ علیاحضرت و گفتم میخواهم علیاحضرت را ببینم بهشان بگوئید . جواب دادند که اعلیحضرت همه مطالب را برای من گفته اند و من مطلع هستم و میدانم جریان چی هست .

س ـ خودتان که تلفن میکردید با کی حرف میزدید ؟

ج ـ با پیشخدمتشان ـ با پیشخدمتشان میگفتم بعضی اوقات خودشان صحبت میکردند بعضی اوقات پیغام میدادند

س ـ پس از طرف رئیس دفتر واینها نبود ؟

ج ـ نه ـ نمیخواست هم آخر. عرض کنم که بعد فهمیدم که گزارش آن جلسات به اطلاع آقای علم رسیده. آقای علم هم رفته بودند به شاه گفته بودند که یعنی چه ؟ این حرکتها چی است ؟ علیاحضرت جلسه میکند ـ جلسه چیچی میکند آخر من نمیفهمم. یك عده را بر میدارد اینها مشورت بهشان چی میدهند ؟ آخرمن وزیردربارهستم.

اعلیحضرت هم گزارش بهشان رسیده بود . آخه میدانید اشخاصی هم که توی این جلسات شرکت میکنند اینها هرکدامشان یك پایشان توی سازمان امنیت بود ـ خب گزارش میدادند دیگر . میگویم وقتی که میآید بمن گزارش میدهد خب معلوم است . . .

س ـ پس جلسات علیاحضرت را گزارش میکردند

ج ـ خب تردید نیست ـ خب تردید نیست . خب این مأمور ساواك را توی . . . این آدمهائی که توی این کارها هستند همیشه یك دستی تو ساواك دارند .

س ـ خب بله ولی آدم انتظار ندارد که مطالبی که دیگر در بالاترین محفل زده میشود دیگر.

ج ـ متأسفانه کار به سبکی و جلفی کشیده بود . آدمهای جلف میرفتند . اینطورآدمها میرفتند

همین را میخواهم بگویم دربار در معنای وسیعش منظورم اینست که نفوذ اینطور آدمهاست دیگر. حالا عرض کنم اعلیحضرت به وزیر دربار میگویند . . .

س ـ علیاحضرت نمی‌شناختند که مثلاً توی آن جلسه کی‌ها . . . ؟

ج ـ نه ـ چه میدانند ـ نخیر ـ نمیدانست . اعلیحضرت به مرحوم علم میگویند که با یک کلمه خیلی اعلیحضرت پشت سر اشخاص فحش میداد اما جلویشان نمی‌گفت. با یک کلمه رکیکی میگویند این فلان فلان را بخواه

س ـ یعنی این افراد را؟

ج ـ نه ـ رئیس دفترشان را ـ فلان فلان را بخواه . بهش بگو فلان فلان شده اگر دفعه دیگر اینها آمدند هرچی بدیدی از چشم خودت دیدی .

س ـ خب به رئیس دفتر بدبخت چه مربوط است ؟

ج ـ هیچی خب گفت . خب باید بیک صورتی یک کاری بکنند دیگر . عرض کنم که منظورم اینست که آن دربار بمعنای وسیع همین است . البته یک عده آدمهائی هستند که حالا درصدد تسخیر مملکت هستند از طریق علیاحضرت بترتیب جلسه شورا و عرض کنم که یک عده از این دوستداران زمین یعنی این اکولوژیست‌ها . شما اولین بار واقعاً من روی این مسئله کیفیت زندگی که این اکولوژیست ها میگویند این را من از دست همین همکاران علیاحضرت شنیدم . اصلاً همه چیز توش بود . اکولوژیست بود ـ عرض کنم که کمونیست بود

س ـ توی این جشن هنر که اینقدر توجه میشد بهش دربار چه نقشی داشت؟

ج ـ حالا بهتان عرض میکنم. عرض میشود که شما توی این روزنامه‌های خارجی شنیده‌اید که بنی‌صدر از طرف علیاحضرت حمایت میشد . نه اینطوری نبود که از طرف علیاحضرت بشود اما افکارش وعقایدش و اشخاصی که طرفدار فکرش بودند آنجا نفوذ داشتند . همه نوع . . . . آخه میدانید اینهاهم که انجا بودند یک مکتبی را طی نکرده بودند . مجرب که نبودند ـ هرکسی یک حرفی که ظاهر قشنگی رسیده بود بنظرش بیک صورت خودش را میخواست به علیاحضرت برساند و این حرف به ظاهر قشنگ را به ایشان بفروشد . حالا مثلاً اگر یک کسی افکار فاشیسم را هم میتوانست به

صورت قشنگی به ایشان تحویل بدهد خب میرفت در ایشان یك محلی پیدا میکرد . کما اینکه خب دیدیم اکولوژیست هاهم مثلاً . . .

خلاصه یك عده‌ای اینطوری وارد دربار شدند با اغراض و اینها . خواستم بهتان بگویم که یك عده‌ای هم توی دستگاههای مختلف بودند آنها برای اغراض دیگر بودند ــ حالا دستگاه علیاحضرت نه یا کمتر ولی مثلاً یك عده‌ای میرفتند دورو بر والاحضرت محمود رضا

س ــ آنها هم مگر دورو ور داشتند ؟

ج ــ خب بله یك عده‌ای داشتند دیگر . آنوقت قاچاق تریاك و . . یك عده میرفتند دورو بر والاحضرت اشرف . والاحضرت اشرف یك عده‌ای را خودش انتخاب میکرد برای مقاصد خاص‌خودش ــ همان کارهای عرض‌کنم مبارزه با بیسوادی و اینطورچیزها . یك عده ای را هم باز خودش انتخاب میکرد برای کارهای بیزنس . هرآدمی که میدید یك زرنگی دارد در پول درآوردن ــ والاحضرت بیك صورتی چترحمایتش را روی سرش میگرفت . یکوقتی پالانچی بود

س ــ پالانچیان ؟

ج ــ پالانچیان ــ شما اسم‌پالانچیان را شنیده‌اید ؟

س ــ بلــه

ج ــ یکوقتی پالانچیان ــ پالانچیان یك آدم پول‌سازی بود . خب ایشان چترحمایتش را روی سر پالانشیان کشیده بود . یکوقتی عرض‌کنم که آقای علی رضائی بود . خب ایشان چترحمایتشان را روی سر رضائی گرفته بودند . و یك مطلب دیگری حضورتان عرض‌کنم . یك طبقه دیگری بودنــد که در دربار نفوذ میکردند اینها یك آدمهای شارلاتان و زرنگی بودند که از طریق قانونــی ومشروع دنبال پول درآوردن نبودند . میخواستند از طریق اعمال نفوذ عرض‌کنم که به یك ثروتــی برسند . حالا جواز کارخانه بگیرند ــ زمین بگیرند عرض‌کنم تمام امتیازاتی که دولت ممکن اســت بدهد . اینها بیك صورتی میآمدند این پروژه‌شان را بعنوان یك پروژه خیلی خداپسند انــه و مردم پسند انه به‌اطرافیان شاه ــ خاندان سلطنتی ارائه میکردند.میگفتند فقط محتاج مرحمــت و کمك شمااست . یك سهم کوچکی هم برای آنها تهیه میکردم و بدین ترتیب . . . اینها هــم درباری میشدند . اینها هم درباری میشدند و آنوقت اینها حالا سازمان دربار باید ببینیــد

بارکی‌ها را باید بکشد . یك دسته که دنبال قدرت هستند و میخواهند مملکت را از طریق علیاحضرت تسخیر کنند . یك عده عرض‌کنم که خب آدمهای دیگر هستند که از طریق والاحضرت اشرف مقاصد . . . . یك عده دیگر هم خب دنبال همین والاحضرت‌ها میآیند . همین شهناز

س ـ میگویند خارج از گود بوده اصلاً . . .

ج ـ چرا ـ بالاخره یك عده‌ای میآمدند ـ ملاحظه کنید یك آدمی میآمد مثلاً فکر میکرد که خب با اسم شهنازهم میشود مثلاً موتورسیکلت ساخت چرا . میرفتند دنبال همان والاحضرت ـ عبدالرضا هم همچنین خیلی ماشاءالله چیز نبود .

س ـ حرفهائی میزنند

ج ـ بله ـ عرض‌کنم محمودرضا ـ او، والاحضرت شمس . آخه شما نمیدانید این والاحضرت شمس دستگاهش وآن پیشکارش چی بود . خواستم بهتان بگویم که این دربار ـ این سازمان اداری دربارکه درخدمت سرویس سلطنت بود بایستی چه باری را تحمل بکند و چه بدنامی . وقتی میگویند درباری اینها هستنــــد . (؟) توی این کارها اصلاً وارد نبودیم

س ـ خب آن کادر رسمی دربار چند نفر مثل سرکار بودند ـ تیپ خودتان . آیا شما در اقلیــــت بودید تیپ مثل شما ؟ یا اکثریت بودید در آن کادر رسمی . . .

ج ـ خب البته میدانید خیلی عرض‌کنم بسیاری از همان کادری هم که چیز بود بالاخره آنها هــــم برای حفظ خودشان چیز بودند . میدانید فرق میکرد ـ یك آدمهائی بودند که بی‌نیاز بودنــد . بی‌نیاز نه اینکه از لحاظ مالی ـ اصلاً فکر این چیزها را نمیکردند ولی یك عده‌ای بودنــــد که نه دنبال این این چیزها بودند . خب چرا توی تشریفات همشان متأسفانه . توی ایــــن تشریفات همشان تسلیم عرض‌کنم آن محیط دربار بودند و توی تشریفات اینطور بودند . ولیکن خب . . .

خوب بودند آدمهای درستی بودند . خیلی هام بودند آدمهای درستی بودند . آدمهای بدی نبودند .

بله عرض‌کنم اینکه توجه فرمودید و تذکر دادید که آیا صحیح است که دکتر اقبال درنتیجه تذکر

اعلیحضرت دق کرده ــ نه ــ اعلیحضرت که بهش تعرض نکردند . نه اعلیحضرت . . .
بهتان بگویم اعلیحضرت یکی از خصلت هایش اینست که کسانی که بهش خدمت کردند اینها را همیشه پاسشان را داشت ــ او هیچوقت نمیخواست ناراحتشان کند ــ ناراضیشان کند دکتر اقبال هم از جمله همین آدمها بود . عرض کنم : دکتر اقبال بهرحال ناراضی و ناراحت بود . دکتر اقبال میدانید رئیس نظام پزشکی بود و نظام پزشکی با وزارت بهداری خب تماس داشت . اولا" راجع به دکتر اقبال من یك مطلبی بهتان بگویم . دکتر اقبال در کابینه دکتر امینی مجبور شد از ایران برود ــ توجه میکنید ؟ بعد در کابینه مرحوم علم وقتی که انتظام از شرکت نفت رفت مرحوم علم حالا یا به سفارش شاه یا به پیشنهاد خودش نمیدانم بهرحال شخصی بود که شاه بفکرش بود تردیدی نیست . آمد و رئیس هیئت مدیره شرکت نفت شد . این را اولا" در نظر داشته باشید . دکتر اقبال رئیس نظام پزشکی بود بمناسبت اینکه هم شخصیتی بود ــ هم طبیب بود ــ سابقه داشت ــ استاد دانشکده پزشکی بود . بهرحال احترامش میگذاشتند و رئیس نظام پزشکی انتخابش کرده بودند . در این مقام با وزارت بهداری در تماس بود . بهرحال ممکن بود وزارت بهداری با این خوب سلوك کند و حیثیت و احتراماتش را حفظ بکند و ممکن بود که رفتار وزارت بهداری هم با دکتر اقبال طوری باشد که خب موجب اهانت و کسرشأنش بشود . دکتر اقبال در تماسش با وزارت بهداری متأسفانه ناراحت بود . معلوم بود که یك توافقی بین دکتر شیخ الاسلامزاده و دکتر اقبال نیست . دکتر شیخ الاسلام زاده هم خیلی با خشونت جلو دکتر اقبال می ایستاد و اینهم با عرض کنم تقویت و پشتیبانی علیاحضرت بود . اینست که دکتر اقبال . . . دکتر شیخ الاسلام زاده میگویند من نمیدانم میگویند که آخه در سال ۱۳٤۰ در کابینه شریف امامی اتومبیل دکتر اقبال وقتی رفته بود در دانشکده پزشکی مثل اینکه رفته بود برای دندان سازی همین در آنجا اتومبیلش را آتش زده بودند . من شنیدم نمیدانم حقیقت داشت گفتند دکتر شیخ الاسلام زاده در این کار مؤثر بوده . دکتر شیخ الاسلام زاده میدانید که عضو حزب توده بود و عجیب است این آدم عضو فعال حزب توده بود درسال ۱۳٤۰ ودرسال ۱۳٤۰ ازش التزام گرفتند در ساواك که

در خدمت ساواك باشد یعنی همکاری کند با ساواك. اسمی از او اصلاً نیست. بنده که چهل سال پیش عضو حزب توده بودم هنوز به بنده میگویند عضو حزب توده و هنوز هم در گزارشهائی که مینویسند برای آمریکائیها و اینها آنها هم همین حرفها را میزنند. بله بهرحال دکتر اقبال روی این اصل ناراحت بود و خب البته این استرس و ناراحتی تأثیر داشت در بیماریش. مثل اینکه خب یك ناراحتی قلبی هم داشت. برای اینکه یکوقتی ما باهم دیگر ناهار میخوردیم دیدم که گفت که من دو سرسیب میخورم برای قلب خوب است. همین اندازه البته بنده بیش از این نمیدانم که قلبش در چه حال بود. بهرحال این استرس در بیماریش تأثیر داشت و ماند والا نه شاه بهش حرمت داشت ــ عزت داشت و چیزنمیکرد

س ــ آخهشبیه این صحبتها را راجع به آقای علم بدین ترتیب میگفتند که بعد از اینهمه خدمتی که ایشان به شاه کرده بود نحوه رفتنش از وزارت دربار خیلی خیلی ناهنجار بوده

ج ــ بله ــ عرض کنم که عجیب است آن ابتدای سال آخرکوششمیشد . . . مرحوم علم دیگر حالش بد بود. مرحوم علم عرض کنم که در زمستان سال پیش حالش بد بود و تب میکرد و سخت بود حالش و منتقلش کردند به پاریس و آمد پاریس و چند صباحی پاریس ماند و . . . هفت هشت ماه

س ــ وزیر دربار بود . .

ج ــ بله وزیر دربار بود و در پاریس بود ولی حالش خوب نبود. خب تحت نظر اینجا بود. وقتیکه برگشت قبلش این شایعهبود که آقای هویدا در صدد است که وزیر دربار را عوض کند ودونفر را هم در نظر داشت که بجای مرحوم علم وزیر دربار بکند. یا خلعتبری بود که وزیر خارجه بود یا هرمز قریب. و البته هرمز قریب همبرای این کار خیلی میزد ــ دلش میخواست وزیر دربار بشود

س ــ آقای خلعتبری هم که نزدیکترین دوست خود آقای هویدا بود

ج ــ بله ــ عرض کنم که اعلیحضرت به هرمز قریب گفته بودند که تا علم زنده است ــ علم وزیر دربار است و وقتیکه مرحوم علم از مسافرت برگشته بود در ماه اردیبهشت سال آخر حیاتش بود. وقتیکه

آمد بنده البته رفتم توی دفترش توی اطاقش توی همان کاخ اعلیحضرت . وقتیکه دیدمش لاغرو اینها خیلی ناراحت شدم و دست انداختم گردنش و باهمدیگر بوسیدیم و آنوقت خیلی متأثر بودم و اینها . قریب را هم همانوقت دیدم از اطاق اعلیحضرت آمد بیرون خیلی ناراحت شد . خیلی ناراحت بود قریب اصلاً نمی‌توانست حرف بزند

س ــ چرا؟

ج ــ من فکر کنم همان موقع اعلیحضرت باز یك اشاره‌ای باین مطلب کرده بودند و سرزنش . . .
من به مرحوم علم گفتم که قریب چه‌اش هست ؟ گفتند نمی‌دانم . وحتی عرض کنم که خود مرحوم علم بمن گفت من چند بار به اعلیحضرت عرض کردم مرا مرخص بکنید . من نمی‌توانم دیگر . حتی گفته بودند که مرا مرخص بکنید این مرد را هم شرش را از سر مردم کم بکنید بیاریدش وزارت دربار . یعنی هویدا را . (؟) شراین را هم از سر مردم کم بکنید و بیاریدش دربار . اعلیحضرت گفته بودند باهم میرویم . این مطالب را میگویم مهم است خیلی . اعلیحضرت گفته بودند باهم میرویم . باش باهم میرویم . در ارتباط با این مطلب . . .

س ــ این مطلب مربوط به مریضی خودشان بوده این موضوع . . .

ج ــ نه ــ نه شاید مثلاً اعلیحضرت هم خیال داشته خب مثلاً کناره گیری میکند ولیعهد بیاید حالا این جریان را بهتان میگویم ــ این مطلب را .
عرض کنم که نمیدانم چند سال قبل از بالاخره فوت مرحوم علم بود ــ یعنی چند سال به آخرهمین دوره و سلطنت بود یکروزی مرحوم علم بمن گفت که فلانی یك گزارشی تهیه کن که ولیعهد قانوناً نمی‌تواند تصدی مقام سلطنت را بکند . من گفتم که یعنی چه ؟ گفت تو کار نداشته باش تو تهیه کن . توجه میفرمائید ؟ این ها را میگویم برای خاطر اینکه اینها یك چیزهائی است که . .
یك چیز دیگر باز در ارتباط با این موضوع ــ حالا متفرقه چیزکرونولوژیك درنظرنمیگیریم
یك جلسه‌ای بود بنده بودم ــ آموزگار بود ــ هویدا بود ــ انصاری بود ــ قریشی شماهم بود

میتوانید ازش بپرسید

س — احمد قریشی ؟

ج — احمد قریشی . شاه رویش کرد — خب آنجا بحثی داشتیم و راجع به کارهای حزبی بود اعلیحضرت رویش را کرد به آموزگار گفت خب شما که بالاخره چند صباحی هستید و بعد میروید . من که بایستی همینطورتو باشم . اصلا" احساس خستگی میکرد از ادامه وضعش اینهم یك مطلبی هست که بازد ر نظر د اشته باشید — حالا البته حرفهائی که بعد از وقتی که میخواست برود بعن زد آنها را بموقع خود ش بهتان میگویم د ر موقع انقلاب — مطلبی را که به بنده گفت آن مطلب خیلی جالب است آن مطلب را هم بهتان میگویم . عرض کنم که بهرصورت ملاحظه میکنید می بینید که د ربار چه وضعی پید ا کرده بود . مرحوم علم این اواخر بعلت همین فشاری که محیط وسیع د ربار روی سازمان د رباری آورد و خب از طرفی که . . .

. . . خب بفکر افتاد ند که بهرحال برای اینکه وضع بهم نخورد — تثبیت وضع — لازم است یك مقامی بعنوان نیابت سلطنت بوجود بیاید . این بود که علیاحضرت را بعنوان نایب السلطنه مطابق قانون انتخاب کرد ند و از همانموقع شاید علیاحضرت خب بیشتر نسبت به مسائل مملکتی انترسه شد .

س — خب مثل اینکه خود شاه هم بد ش نمیآمده .

ج — از چی ؟

س — که ایشان وارد بشود .

ج — خب بالاخره شاه میخواست بیك ترتیبی ثبات و اد امه انستیتوسیون را د اشته باشد . شاه به مسئله اد امه و ثبات خیلی اهمیت مید اد — خیلی اهمیت مید اد . عرض کنم اساسا" شاه ازد واج کرد برای اینکه ولیعهد د اشته باشد که مملکت یك ثباتی د اشته باشد والا شاه ثریا را خیلی د وست مید اشت .

س — این صحیح است این حرفی . . . ؟

ج — ترد ید ی نیست — ترد ید ی نیست . شاه عاشق ثریا بود . نه فقط عاشق ثریا بود عاشق شمایل

ثریابود ــ هرجا شکلی از ثریا میدید . . . شاه ثریا را دوست میداشت فقط برای خاطر ثبات مملکتبود که ثریا را طلاق داد و حاضر بود ثریا را طلاق ندهد و ثریا زیر بار نرفت . ثریــا زن با شخصیتی بود ــ ثریا زیر بار نرفت والا ثریاــ او حاضر بود ثریا بماند زن دیگری بگیــرد و از آن زن صاحب بچه بشود و آن ولیعهد بشود . ثریا را خیلی دوست میداشت . عرض کنم که ــ بله بهرحال علیاحضرت وقتیکه بسمت نایب السلطنه از طریق قانون تعیین شــــد خب نسبت به مسائل مملکتی علاقمند شد . شاید بیماری شاه هم در فکر ایشان بیشتر اثــر کرد و اساسا" دیگر فکری بود که برای ثبات اوضاع و برای اینکه اوضاع بهم نخورد بایستـــی یك تدابیری اتخاذ بشود و تشبث به فضای باز سیاسی و روی آوردن مبندد به دمکراســـی اینها همه برای این بود که یك جانشین‌های معقولی یعنی یك سیستم معقولی بوجود بیایــد که جای شاه را در موقعش بگیرد . بهرحال ــ حالا آن یك باب دیگری است ــ مبحث دیگری است که در موقعش . . .

س ــ　این بیماری که ذکر کردید این از چه تاریخی و کی‌ها فهمیدند راجع به ناخوشی شاه

ج ــ　والله من نمی‌دانم .

س ــ　خود شما اولین بار کی شنیدید ؟

ج ــ　خود بنده وقتی که اطباء آمریکائی در اکزیل گفتند . من قبلا" اطلاع نداشتم . خب شایعات بود اما من همیشه شایعات را . . . کسی که در جریان بود دکتـــر صفویان بود . و حتـــی شایعاتی که آمریکائیها گفتند راجع به شاه اینها را با تردید تلقی کردم . تصادفا" همـان موقع در اواخر اکتبر ۱۹۷۹ بود در پاریس ــ فرارکرده بودم ــ در پاریس صفویان را ملاقات کردم به صفویان گفتم این مسئله سرطان شاه چی است؟ گفت چرا واقعیت دارد ــ اما آن نوع سرطانی که شاه دارد چیزی نیست که فوری بکشدش ــ چیز مهمی نیست ــ چیزی کـــه خطر عاجل داشته باشد برای شاه نیست . شاه از شاید سه چهار پنج سال قبل مبتـــلا به سرطان بود . و بهرحال درصدد بودند که یك سیستمی بوجود بیاورند سیستم جانشینی در زمان شاه

س ــ　پس اول کی‌ها میدانستنـــد ؟ مثلا" علیاحضرت میدانسته؟

علیاحضرت میدانست ــ مرحوم علم هم میدانست . کس دیگری نمیدانست . علیاحضرت می‌ــ دانست ــ مرحوم علم میدانست ــ ایادی میدانست، و صفویان میدانست . شاید صفویان اواخر میدانست برای خاطر اینکه میدانید هیئتی که معالج شاه بودند هیئت ظاهراً همان جان برنارد هستند . جان برنارد در پاریس است و این صفویان باها شان ارتباط دارد و همین هیئتی بودکه مشاور طبی علم بودند و علم را تحت نظر . . .

س ــ جان برنارد

ج ــ مثل اینکه جان برنارد است بله جان برنارد. اگر اشتباه نکنم همان جان برنارد است

س ــ آنوقت اینها ایران می‌آمدند؟

ج ــ اینها میآمدند ایران ولیکن صفویان به اصطلاح رابط بود . هردو روزی سه روزی صفویان می‌ــ رفت شاه را میدید و معاینه میکرد و اوضاع و احوال شاه را گزارش میداد . البته ما فکر میکردیم که این . . من میدانستم که صفویان مرتب میرود شاه برای اینکه دکتر صفویان با من خیلی نزدیک بود و آمد و شد خانوادگی داشتیم ولی هیچوقت صفویان نگفت . بهتان بگویم سر را حفظ کرد ــ سر شغلی اش را و یک کلمه نگفت . عرض کنم که صفویان هرچند روزی میرفت ــ دو روزی ــ سه روزی مثل اینکه طبیب شاه هست ــ مخصوصاً بعد از ایادی چون ایادی این اواخر دیگر در کاخ نمی‌رفت ــ ممنوعش کرده بودند

س ــ عجب

ج ــ بله ــ خب یکی از همین اشخاصی که در مفهوم وسیع درباری بود این آقای ایادی بود . هر کسی که میخواست یک کار ــ بعضی از اشخاصی که میخواستند یک کار نابجائی بکنند به ایشان متشبث میشدند .حالا اشخاصش را میدهم بهتان . مثل مثلاً این ــ یک شرکتی بود بنام شرکت پیوند . این میخواست خانه سازی بکند در نزدیک سوهانک و آنجاها . احتیاج به آب و برق داشت . آمده بود و به ایشان ده میلیون تومان پول داده بود برای اینکه ایشان آب و برق بگیرد و بعد هم موفق نشده بود ــ بنده وقتی که وزیر دادگستری بودم یکی از ــ گرفتاریهایم همین آدمهائی بودند که آمده بودند پول داده بودند برای خانه سازی به این

شرکتها و بعد حالا پولهایشان رفته بود از بین. البته بنده گرفتم ـ آن پول را بهرترتیبی بود گرفتم و به مردم دادم ـ حالا از ایادی گرفتند یا نگرفتند. اینطورآدمها بودند دیگر. عرض کردم همین آقای ایادی با حبیب رغیائی ارتباط داشت و حبیب رغیائی میلیونها پول مفت از دستگاه گرفت فقط به اتکاء آقای ایادی. خود نصیری ـ نصیری بهرحال درست است رئیس سازمان امنیت بود اما ضمناً درباری هم بود دیگر ـ برای اینکه یکوقتی رئیس کارد بود. چقدر عرض کنم که منشاء کارهای بد و سوء استفاده شد خب اینها آدمهائی بودند که سوء استفاده میکردند. بایستی بگویم تعداد اینها خیلی زیاد نبود. آدمها همین شاید من دو سه تایشان را گفتم ـ چهارپنج شش تای دیگر هم باشد ـ توجه میکنید؟ چهارپنج شش تای دیگر هم باشد. بهرصورت عرض کنم که دوره خدمت بنده در وزارت دربار که نمیدانم حالا شاید در ضمن صحبت ها باز خاطراتی باشد برایتان بگویم

س ـ　چطور شد که

ج ـ　آهان ـ عرض کنم که بدین ترتیب خاتمه پیدا کرد. به شما گفتم که بهرحال مسئله‌ای بود که شاه گفته بود که باهم میرویم ـ این یک مطلبی بود ـ وضمناً شاه به قریب هم گفته بود. به هرمز قریب هم گفته بود فضولی نکن و بدان تا علم زنده هست در دربار است. این مطلب هم شخص هست گفتم. عرض کنم که علم در ماه خرداد رفت دومرتبه آمد اروپا برای استراحت. حتی من بهش گفتم که شما میائید برای کنفرانس آموزشی؟ گفت بله من میآیم خودم حتماً. گفتم امسال گزارش خیلی جالبی هست. گفت نه خودم حتماً میآیم

س ـ　خرداد ۴۷ میشه دیگر این

ج ـ　۴۷ چرا؟

س ـ　۵۷ ببخشید

ج ـ　۵۷ بله ـ همانسالی که آخرش دیگر. عرض کنم که

س ـ　۵۶

ج ـ　نه نه ۵۶ است. عرض کنم که گفت من خودم میآیم. وحتی بمن اشاره کرد که من رئیس تشریفات

را هم عوض کردم. رئیس تشریفات را هم پیشنهاد کرد اصلان افشار . آنهم بنام رئیس تشریفات تعیین کرد . گفت نه میآیم برای اینکه هم اصلان را معرفی کنم و هم ضمناً" در کنفرانس آموزشی هم شرکت بکنم. بنده هم رفتم به مغان. مغان همان تعلیمات عشایری یک کمپینگی داشت رفتم برای بازدید آن کمپینگ . خوشم میآمد و خب ضمناً" یك تشویقی بود برای معلمین آنها آنجا. و رفتم آنجا علاوه برعرض کنم که کمپینگ تعلیمات عشایری آنجا ــ آن سازمان عظیم مغان را دیدم. واقعاً" چه کارها شده بود . سازمان عظیمی بگوئیم حالا این اشخاصی که در معنای وسیع تو دربار بود ند ــ کثافتکاری . . . . اما تو مملکت کار میشد آقا ــ کار زیاد میشد و بنده مغان را دیدم با وجود یکه هنوز لوله کشی اش تمام نشده بود گفتند که سالی سیصد هزارتن گندم اینجا تولید میشود ــ حالا غیراز محصولات دیگر. . .

. . . . و آنجا رفتیم در کمپینگ تعلیمات عشایری شرکت کردم و بچه های هفت ساله ــ هشت ساله که پدرانشان فارسی بلد نبودند بنابراین اینها توی خانهشان فارسی حرف نمیزدند . اینها اشعار سعدی ــ اشعار حافظ ــ مثل شیرازیها میخواندند و مثل همشهریهای من شیرازی، بامن فارسی حرف میزدند و همان هنررا در حساب که برایتان شرح دادم از خودشان ظاهر میکردند . و خطشان خیلی قشنگ بود و خیلی لذت بردم واقعاً" از این کار تعلیمات عشایری و همچنین لذت بردم از این کاری که در مغان میشود . و یك دوستی هم داشتم دکتر نسوت آنهم بامن بود . یك دوست دیگر هم داشتم اخوی هم با من بود . محمد اخوی و نسوت ما سه تا با اتومبیل از کنار ساحل و آستارا رفتیم و این وضعیت را تماشا کردیم . بعد که برگشتیم آمدیم و رفتیم با خانم و بچه ها به سمیرم. سمیرم در واقع باز هم آنجا کمپینگ تعلیمات عشایری بود ــ ضمناً" یك جائی بود که خانم و بچههاهم استراحتی میکردند . بنده در تهران سرویسهای مختلف هم مشغول تهیه گزارش آموزش عالی بودند . یکی دوشب بنده ماندم آنجا بعد به خانم گفتم شما یکی دو روز دیگر بمانید بعد بیائید . اما من میروم برای اینکه بایستی برسم سرپرستی این کارها را بکنم. وقتیکه برگشتم در فرودگاه رانندهام بمن گفت که هویدا استعفا کرده . البته بهتان عرض کنم مرحوم علم در ماه اردیبهشت آمده بود بمن گفت امسال

آموزگار رئیس‌الوزراء میشود و من این را بیکی دو سه نفراز رفقایم هم گفته بودم . ولی عجیب است باوجود یکه مرحوم علم بمن گفته بود ـ در دفترم بمن گفتند آقای آموزگار با شما کـــار دارد . عرض‌کنم که تلفن کردم و قرارشد آقای آموزگار را در حزب ببینیم. بنده اول فکـر میکردم آقای آموزگار میخواهد مرا دعوت کند در کابینه‌اش شرکت‌کنم که البته جوابم بهـــر صورت منفی بود

س ـ چـرا؟

ج ـ برای اینکه خوشم نمیآمد ازش. عرض‌کنم که بنده رفتم و آقای آموزگار را ببینم ـ آقای آموزگار را با همین آقای قریشی که صحبتش هست ایشان هم حاضر بود . بمن گفت که اعلیحضـرت فرمودند دبیر کل حزب و نخست وزیر یکنفر نباشد و شما دبیر کل حزب باشید . بنده گفتــم من بایستی از اعلم سئوال کنم

س ـ فکر کنم عین این جمله‌ای که شما گفتید در نوار آقای قریشی عیناً هست

ج ـ بله ـ الحمد الله . گفتم من بایستی از مرحوم علم . . . قریشی بمن گفت یعنی چه اعلیحضرت فرمودند . گفتم خب گفته باشند . من یك وظیفه‌ای دارم ـ بعلاوه آخه رئیس‌من هست مـــن همینطور ولش کنم آخه نمیشه که اینطوری . بهرصورت آموزگار گفت خب ما مقدماتش را فراهم بکنیم برای اینکه کنگره که نمیشود تشکیل بشود که ـ بنده باید یك وضعیتی داشته باشـــم که بتوانم دبیر کل بشوم. من اگر قائم مقام دبیر کل بودم میتوانستم دبیر کل حزب بشـــــوم البته حزب یك قائم مقامی داشت آقای داریوش‌همایون ـ ولیکن اعلیحضرت تصمیم گرفته بـود من دبیرکل بشوم. اینکه همانوقت دستوردادآن آقای فرشچی بود مثل اینکه ـ گفت آمــد و یك ابلاغی نوشت بعنوان اینکه بنده قائم مقام دبیر کل هستم که تا بعد تکلیفش معلوم بشود . خب بنده آمدم خانه و خیلی نگران بودم چه میشود؟ چطور میشود؟ وضع چه میشود؟ همانموقع از مازندران بمن خبر دادند که مرحوم علم هم وزیر دربار نیست . من خیلی ناراحت شـــدم . ناراحت شدم و فردا صبح اول وقت به مرحوم علم که در اروپا بود تلفن کردم . تلفن کردم و گفتم که اعلیحضرت همچین فرمودند . گفتند "بمن چه مربوط است؟" گفتم شما وزیر دربار . گفت "مـن وزیر دربار نیستم دیگر . و این را هم بدان که من به اعلیحضرت توصیه تو را نکردم که تو دبیر

کل حزب بشوی ". گفت"وقتی که هویدا قرار بود کنار برود من آنموقع به اعلیحضرت گفتم که فلانی را بگذارید دبیر کل اما اینفعه من به اعلیحضرت سفارش نکردم شما بدانید و اعلیحضرت خودشان هی اصرار زیاد داشت که "روی این موضوع که بگوید اعلیحضرت خودشان شما را انتخاب کردند برای دبیر کل. خب البته واقعاً" من در آنموقع از نظر کورتوازی بایستی هویدا را میدیدم و با هویدا صحبت میکردم- غفلت کردم هویدا را ندیدم.

خب مرحوم علم به بنده قبلاً" گفته بود که چندین مرتبه از شاه استدعا کرده که معافش کنند از خدمت. اما بهتان بگویم که دلش نمیخواست - دلش نمیخواست. خصوصاً" در شکل خیلی مطبوعی اعلام نشد

س- غفلت بود یا چی بود؟

ج - همان غفلت بود - خب البته میدانید در اینگونه موارد این تقصیر شاه نبود. خب بایستی سرویسها بفکر بیافتند. این آقای معینیان باید بفکر میبود.

س- وظیفه کی بود؟

ج - وظیفه معینیان بود- بهرحال او هست که فرمان وزارت دربار را بهرحال آنجا ثبت میشود آنجا ضبط میشود. این وظیفه او بود. بهرصورت غفلت بزرگی شد و خیلی نگرانی عظیمی در مملکت بوجود آمد. مسئولین تلویزیون بمن گفتند - آنهائی که با افکار عمومی - نظرات عمومی تماس داشتند و میتوانستند بگویند افکار عمومی چطوری قضاوت میکند گفتند ناراحتی در شرق ایران و در جنوب ایران پیش آمده. شاید دنبال همین بود که دوسه روز بعد درصدد ترمیم برآمدند وحتی به مرحوم علم تلفن کردند گفتند که استعفانامه بفرستید و ایشان استعفانامه فوراً" فرستاد بعد آن استعفانامه را چاپ کردند و بعد آن تقدیرنامه‌ای را هم که اعلیحضرت درست کرده بود برایش صادر کردند

س- تقدیرنامه مثل اینکه خیلی جالب نبود؟

ج - نخیر- نخیر

س- یعنی یك تقدیر خیلی قابل توجهی نبود.

نخیر ــ عرض کنم که مرحوم علم خیلی صادقانه واقعاً" خدمت میکرد به اعلیحضرت . ولیکن خیلی ها ــ نمیخواهم بگویم از راه دشمنی به وطن بلکه از طریق حسادت ــ بعلت حسادت خب بدخواه اش بودند ــ حسادت میکردند و بدخواه اش بودند . علیاحضرت هم عرض کنم که تحت تأثیر تبلیغات متعدد و مختلف نسبت به ایشان خیلی توجه نداشت . حالا این اخیراً" فهمیدم که ایشان میگویند که اگر علم حیات داشت و علم بود شاید مملکت به باد نمیرفت . حالا تازه فهمیده‌اند . بهرصورت علم با این ترتیب از وزارت دربار کنار رفت و بنده از روی فعالیت حزب رستاخیز اینجا همینطور پرواز میکنم ولی تماسم را با خاطره علم تا روز آخر حفظ میکنم برای اینکه رشته کلام بعداً" راجع به رستاخیز صحبت میکنم.
عرض کنم که خب مرحوم علم تلقی بعن اطمینان داد گفت که من در تعیین شما برای دبیرکلی حزب رستاخیز هیچ تأثیری نداشتم ولی خب اعلیحضرت هرچی فرمودند تو انجام بده .حالا بله عرض کنم که مرحوم علم بعد از یکی دو سه ماه آمد ایران ــ عرض کنم که و رفت بیرجند

بله ــ (؟) معلوم بود (؟) عرض کنم که آمدن مرحوم علم به تهران مصادف بود با بیماری رسول پرویزی. ببخشید ــ بعداً" مصادف شد با بیماری . . .
مرحوم علم وقتی که آمد ایران بنده چندین بار دیدمشان . البته متأسفانه چون شب و روز گرفتار بودم ملاقات هایم خیلی کم بود . البته ایشان هم چند روز بیشتر نبود ولی همین چند روز دو سه مرتبه بیشتر ندیدمش . یکروز رفتم در باغش بعن گفت فلانی من دیگراز اعلیحضرت اجازه گرفتم که بروم بیرجند ــ برای اینکه اینجا که بمانم مردم مزاحم هستند . هی دائماً" میآیند تشبث میکنند من بروم پیش اعلیحضرت این مطلب ــ آن مطلب . من نمیخواهم مزاحم اعلیحضرت بشوم و میخواهم استراحت کنم میروم بیرجند راحت تر هستم.

س ــ حالش چطور بود؟ میگفتید عنقریب فوت میکند یا . .

ج ــ نه ــ نخیر ــ راه میرفت حالش خوب بود درباغ قدم میزدند .

س ــ پس استدلال کنارگذاشتن شان چی بود؟ پس مسئله جسمانی نبوده ؟

ج ــ نه شاید ــ حالا بگذارید این مطلب آخرش میگویم بهتان . این حدسم را میگویم والا حقیقتش

(؟) عرض کنم که بمن گفت که حالا تو دریك موقعیتی هستی که اعلیحضرت رامی ـ بینی . یکی از وظیفات اینست که هرچی راجع به مملکت میدانی به اعلیحضرت بگو . ناراحتی مردم را بگو . همه کس نمیگویند ـ میدانم که تو این جرأت را داری و میگوئی . غفلت نکن نرو آنجا فقط گزارش حزب رابده ـ برو گزارش اوضاع و احوال مملکت را آنطوری که میدانی بده . خب مذاکراتمان راجع به این زمینه بود ـ راجع به مسائل دیگر بود ـ راجع به . . . بطورکلی بود که حالا بخاطرم هم نیست . روز قبل از رفتنش مثل اینکه ـ یك روز جمعه‌ای بود ـ مرحوم پرویزی مهمانش بود ظهر ناهار . منهم با خانم صبح آنجا بودم تا یك بعد ازظهر بنده ماندم . بنده تا یك بعد ازظهر آنجا منزل مرحوم علم ماندم وقتی که میخواستم بیایم بیرون رسول پرویزی را آنجا دیدم . دیدم برادر میآید با خانمش . سلام وعلیك و اینها و بعد گفتم که خب باید عصری باهم تلفنی صحبت کنیم . علت اینهم که من وقتی رسول پرویزی میرفت مرحوم علم را میدید میگفتم بعد باهم صحبت بکنیم برای اینکه میدانستم که رسول پرویزی کنفید انس علم است وخیلی حرفها بهش میزنند و شاید مرحوم علم میخواهد حرفهائی هم از طریق او بمن بزنند . گفتم بسیار خوب و رفتیم خانه و استراحتی کردیم و عصری مرحوم پرویزی بمن تلفن کرد و گفت بله یك مطالب خیلی مهمی هست که من بایستی بهتان بگویم . گفتم که خیلی خب میدانی رسول من نمیتوانم بیایم ـ ترافیك سنگین است و منهم از صبح ساعت شش حزب هستم و نمیرسم ـ تو بیا آنجا . گفت خیلی خب من فردا میآیم . نیامد ـ فردا نیامد پس فردا نیامد و تلفن بهش کردم و گفتم آقای پرویزی بمن گفتی مسائل خیلی مهمی است . من میدانید دستم تو کار سیاست است این مسائل مهم را باید بفهمم چی هست . گفت بله حق داری باید بفهمید ـ منهم یك خرده قصور کردم نیامدم بهتان بگویم من روز چهارشنبه میآیم . حالا ما روز چهارشنبه انتظار میکشیم که رسول پرویزی بیاید در دفترمان و بگوید مذاکراتی که با مرحوم علم داشته چی بوده . ساعت نه و نه ونیم بود که از منزل مرحوم پرویزی تلفن کردند و گفتند که رسول پرویزی خورد زمین توی حمام و از هوش رفته . حالا فردا هم قراراست برود

بیرجند . مرحوم علم از رسول دعوت کرده که برود بیرجند و آن دیکته کند و خودش باصطلاح خودش گفت میخواهم شاه را نقاشی کنم. میخواست او دیکته کند رسول پرویزی یك کتابی راجع به شاه بنویسد . او واقعاً شاه را دوست میداشت. خب یك خصلتهائی هم واقعاً از شاه هست که حالا بنده هم شاید بتوانم بگویم آخر کار. عرض کنم که رسول باید بیاید مرا ببیند ـ فرداهم باید برود پیش مرحوم علم میخورد زمین. بنده بلافاصله دستور دادم آمبولانس بردند و خواستند ببرندش بیمارستان قلب ملکه پهلوی فکر کردند که قلبش هست و وسط راه دکتر شیخ الاسلام زاده بردش بیمارستان پارس . خب بیمارستان پارس هم میدانید مال آنها بود دیگر. بنده خودم را نیم بعد ازظهر بود رساندم آنجا و رسول را آورده بودند ـ خانم را هم گفتم ـ به خانم هم گفتم برو تو بیمارستان با خانمش آنجا باش مراقبت بکن. وقتیکه رفتم رسول را دیدم که بردند برای عکسبرداری و روی صندلی است البته هوش داره دستم راالتماختم کردنش و بوسیدم و گفتم رسول چیز مهمی نیست این برای اینست که ـ برای احتیاط است ـ گفت برای همان احتیاط میترسم. عرض کنم که من آنروز در وزارت خارجه در هیأت امناء آن مؤسسه تعلیمات سیاسی مال وزارت خارجه که عضو هیأت امناءاش بودم شرکت داشتم . رفتم آنجا و اتفاقاً آموزگار هم بود و چند نفر دیگر بود و گفتم آنهاهم گل فرستادند و اینها . بعد ازظهر رفتم . . . رسول پرویزی در کوما بود . رسول پرویزی در کوما بوده و حالا دستان مرحوم علم متوجه شده بود و دستور داد برایش از اروپا دوتا طبیب آمد و عرض کنم که . . بجائی نرسید و رسول هم مرد .
ولی خب آن مطلب برای من مانده بود که چون علم بعد دیگه آخه وضعش . . . نمیتوانستم به بگویم موضوع چی بوده چی گفتید شما به رسول . از خانمش پرسیدم. اسم خانمش فریده است . گفتم فریده بمن بگو ببینم آنروزی که شما خانه علم بودید مرحوم علم به مرحوم پرویزی چی گفت . این قراربود چهارشنبه بیاید این مطلب را بمن بگوید اینطورشد . گفت والله من که خیلی وارد نیستم خب رسول خیلی ناراحت بود برای اینکه علم تو پیژامه استخوانی خیلی نحیف بود و از این بابت رسول خیلی ناراحت بود . گفتم که خب آخه حرف چی شده .

گفت حرفی که بنظر من مهم بود شنیده م این بود . میگفت که رفتم حضور اعلیحضرت از اعلیحضرت اجازه بگیرم که بروم بیرجند . اعلیحضرت بهش گفته با ستاد ت میروی ؟ علم میگوید قربــــان من ستاد م چی است . من که ستادی ند ارم . من میروم بیرجند ـ رسول پرویزی را هـــم بهش گفتم بیاید آنجا بنشینیم راجع به شرح حال شما بگویم او بنویسد.ستاد م کیـــه ؟ این حکایت میکند ازاینکه ذ هن شاه را نسبت به علم پرکرد ند . توجه کرد ید ؟ این یك مطلـب اوتانتیك است . خب عرض کنم که حالا بنده د یگر بعد حالا گفتم که میکذ رم روی حزب رستاخیز برای اینکه بعدا" باید بگویم چون . . .

س ـ بروبــم تا برسیــــمتا مرگ مرحوم علم ـ یك قیقه د و د قیقه آنهم . .

ج ـ نمیشد به یك د قیقه و د ود قیقه چون میخواهم راجع به علم صحبت کنم. عرض کنم که بنده ـ علم رفت بیرجند و عرض کنم که د ر بیرجند خونریزی کرد . شب خبر مید هند شاه هواپیمامیفرستد باوجود یکه هم خیلی هم مشکل بود ـ نشستن هواپیما شب د ر بیرجند چون هیچ وسیله نبـــود معذ الك این فرمانده نیروی هوائی و خلبانها همه رشادت میکنند . از آنجا چراغ روشن میکنند الو میکنند از پائین ـ بهرصورت هواپیما می نشیند . . . . پروفسورعد ل همینجا خیلی مرد انگی کرده بود . بلوجود یکه مید انست هواپیما ـ هواپیمای مطمئنی نیستند که بتوانند بنشینند معذ الك باخون میرود آنجا و مرحوم علم را یك لحظه به مرگش مانده بوده نجاتش مید هند چون خونریزی کرده بود . خون بهش مید هند وحالش بجا میآید و فردا صبح هم با هواپیما برد اشتند شرآورد ند ش تهران و بنده هم رفتم د ر بیمارستان ـ بیمارستان نیروی هوائی د ید مش و د وروز بعد مرحوم علم را آورد ند پاریس . مرحوم علم را آورد ند بیمارستان آمریکائی د ر پاریس . خب بنده مرتب تلفنی تماس د ارم و مرتب صفویان بمن میگوید وضع ایشان ازچه قراراست تا بنده خلاص شده م از تو حـــزب رستاخیز. گفتم خب بروم د ید ن اعلم. هواپیما گرفتیم آمد یم پیش مرحوم علم و عرض کنم که علـــم د لش میخواست من باهاش باشم . متأسفانه نمیتوانستم واقعا" ـ عجیب است روزگار ـ حالا بنده . . . .

روایت کننده ــ دکتر محمد باهری

تاریــــخ ــ سیزدهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۲۳

س ــ خب سرکار بخاطر دارید که کجای . . .

ج ــ بله عرض کنم که خاطراتم را راجع به مدت کارم و مأموریتم در دربار تمام شد منتهی خواستم راجع به مرحوم علم بیشتر صحبت کرده باشم روی یک قسمتی از حیات خودم که مربوط بود به فعالیت در رستاخیز مخصوصاً" سمت دبیر کلی پریدم ــ برای خاطر اینکه موضوع علـــم را تمام بکنم بعداً" دیگر بیایم روی رستاخیز و این قسمت از فعالیت حیات سیاسی ام را. . .
مرحوم علم خونریزی کرد و از بیرجند آوردندش به تهران ــ از تهران هم بردندش به اروپا . بنده در این موقع دبیر کل حزب رستاخیز بودم . چند ماه بعد از این سمت کنار رفتم و مرتـــب تلفنی با مرحوم علم تماس داشتم. مرحوم علم در بیمارستان آمریکائی در پاریس بستری بـــود طبیب مرحوم علم پروفسور صفویان بمن توصیه کرد که برو مرحوم علم را ببین . برای اینکـــــه تشخیص میداد که روزهای آخر حیات مرحوم علم است و با کمال تأسف و تأثر بنده آمدم پاریس و چند روزی در بیمارستان آمریکائیها عصرها میرفتم و مرحوم علم را میدیدم. البته این قسمت شاید از نظر خاطرات سیاسی بنظر میآید که مهم نیست ولی چند نکته هست که اهمیت دارد .
یکی اینکه به محض اینکه مرحوم علم مرا دید در اطاقی که بستری بمن گفت که خب الحمد الله راحت شدی . منظورش این بود که از جنجال حزب راحت شدی . بعد بمن گفت خب اعلیحضرت نتوانست ترا نگه بدارد . اعلیحضرت با تمام کوششی که داشت موفق نشد ترا نگه بدارد . این یک مطلبی بود که میخواستم ذکر بکنم. در این ایام روزنامه‌های خواندنیها ــ امیرانی یک سلسله مقالاتی مینوشت برعلیه هویدا و در واقع مثل اینکه یک ادعانامه‌ای برعلیه هویدا تنظیم میکـــرد . و کوشش داشت که قصورها ــ غفلت ها ــ معایب حکومت هویدا را نقل بکند . این مجلـــــه خواندنیها میرسید پیش علم ــ مرحوم علم بمن میداد میگفت بگیر بخوان و من برایش بلند بلند

میخواندم و همش سرش را تکان میداد و میگفت با کمال تأسف همه اینها درست است و هویدا مملکت را به لب پرتگاه رساند . آنموقع پیش‌آمد قم شده بود ــ پیش‌آمد تبریز هم ظاهراً شده بود . این بود که مملکت در یك حال خیلی بدی بسر میبرد . مقدمات انقلاب داشت فراهم میشد . خب مرحوم علم اطلاع داشت از نواحی مختلف مملکت هم اشخاص بهش پیغام میدادند ــ مینوشتند ــ مسلط بود براوضاع و خیلی نگران بود . قبلاً بوسیله بهبهانیان که آمده بود و مرحوم علم را در بیمارستان دیده بود ــ مرحوم علم پیغام داده بود بما که شاه را تنها نگذارید . آنموقع بمن گفت که درست است که تو حالا کاری نداری ولی من میدانم که شاه بتو خیلی اعتقاد دارد و کمال اعتماد را دارد و تو غفلت نکن ــ هرده روزی پانزده روزی حتی اگرممکن باشد هفته‌ای برو شاه را ببین و اوضاع و احوال مملکت را آنطوری که می‌بینی برایش بگو و آنچه که بنظرت میرسد نقل‌کن .

خب چند روزی بنده پاریس بودم و دیگر بیشتر نمیتوانستم پاریس بمانم برگشتم ایران و مرحوم علم باز تلفنی بامن تماس داشت . اینجا یك نکته دیگری را باید بهتان عرض‌کنم که ببینید علم چقدر به دوستی پایبند بود .نمیدانم سابقاً بهتان عرض‌کردم یا نه . مرحوم علم کوشش‌داشت که خانواده پرویزی ــ خانمش و مادرش بعد از مرگ پرویزی در رفاه باشند ــ فکر میکرد حقوق بازنشستگی که عاید خانواده مرحوم پرویزی میشود کافی نیست . این بود که درصدد بود که بیك شکلی ترمیم بشود . این یك مطلب‌بود ــ یك مطلب‌دیگرهم یکی از دوستان مرحوم علم صراف‌زاده یزدی بود که در موقعی که مرحوم علم درحزب مردم بود صراف‌زاده یزدی نماینده مجلس بود ــ درحالیکه صراف‌زاده عضو حزب مردم نبود ــ معذالك در مجلس پشت سر علم بود و همیشه جانب علم را نگه داشت . و علم خودش‌را واقعاً مدیون صراف‌زاده میدانست . صراف‌زاده در اینموقع مثل اینکه از طرف اداره دارائی یك پیش‌آگهی خیلی ظالمانه‌ای برایش صادر کرده بودند و مقامات یزد هم مثل اینکه باهاش موافقت نداشتند و درعسرت قرارگرفته‌بود . به علم متشبث شده بود که این کارش را اصلاح کند . مرحوم علم وقتیکه من میخواستم بروم سفارشهائی کرد نسبت به

همین دو موضوع . یکی نسبت به کار صراف‌زاده و یکی هم نسبت به مسئله ترمیم حقوق مستمری خانواده پرویزی . مرحوم علم بمن تلفن میکرد روزهای آخرحیاتش میگفت من همین دو نگرانی را دارم مواظب باش — دلم میخواهد که راحت خیالم باشد که این دو مسئله حل میشود — یکی خانواده پرویزی مستمری‌اش ترمیم میشود — یکی هم کار صراف‌زاده حل بشود بهرصورت . بهرحال علم سال بعد در اواخر فروردین — اواخر نیمه دوم فروردین در نیویورك فوت کرد . اینجا باز یك نکته‌ای دارم که حضورتان باید عرض کنم و آن اینست که این را خانم علم برای من نقل کرد . گفت روزسیزده دیگه چند روزی بود علم خونریزی — نداشت و حالش خوب‌شده بود یعنی قوه و بنیه‌اش حالش خوب‌شده بود بدین معنا که قوه و بنیه‌ای داشت میتوانست از تخت بیاید پائین — میتوانست چیز بنویسد

س — بیمارستان بودند در نیویورك

ج — بله در نیویورك در بیمارستان بود وخونریزی قطع شده بود فکر میکرد که دیگر حالش خوب شده است .خب همیشه امیدوار بود . مرحوم علم آنروز که حالش‌خوب‌بوده روز سیزده ظاهراً بود — بعد از اینکه تلفنی با کیش — با شاه و دوستان دیگر تماس‌میگیرد و خب‌عرض ادبی به شاه میکند به خانمش میگوید که حالا از اطاق بروید بیرون من حالم خوب هست و میخواهم برای شاه عریضه بنویسم . چندین ساعت وقت‌صرف میکند و برای شاه عریضه مینویسد . آنطوری که خانمش بهرحال برآوردش و برداشتش ازعریضه مرحوم علم برای شاه این بود که به شاه توصیه میکرد اوضاع و احوال بد مملکت را متوجه‌اش‌میکرد و به آنچه که بهرحال تجربه سیاسی داشت مجدداً برای تذکر ازش استفاده میکرد و در آن عریضه برای شاه یادآوری بعمل‌میآورد . این عریضه بوسیله اشخاص‌مطمئن میآید ژنو و از ژنو میآید پهلوی شاه ولی با کمال تأسف موقعی‌این عریضه به شاه میرسد که علم فوت کرده بود . اما شاه عریضه را وقتی می‌بیند‌عصبانی میشود . عریضه را که میخواند‌عصبانی میشود و پرتاب‌میکند . میگوید من فکر میکردم علم جسمش مریض‌است — معلوم میشود که روحش هم مریض بوده . صحبت‌کرده بوده با شاه و اوضاع و احوال آشفته مملکت — نگرانی که درباطنش بوده اظهارداشته بوده که شاه را عصبانی کرده بوده .

حالا این را بنده عرض‌کردم مخصوصاً برای اینکه این مطالب هست که ازش یك استنباط ـ هائی میشود . اما . .

س — شما اطلاع دارید که نسخه‌ائی ـ رونوشتی ـ چیزی از آن نامه مثلاً پهلوی خانم علم باشد؟

ج — نخیر ـ عرض‌کنم که مرحوم علم یادداشت ـ یك روزنامه‌داشت و تمام پیش‌آمدهای روز را شب یادداشت میکرد و بارها راجع به این مطلب با من صحبت کرده بود وحتی کوشش میکرد در موقعی که صدر کار بود ضمیمه یادداشتش فتوکپی اسناد و مدارك هم میکرد . بنابراین یادداشتهای مرحوم علم در طول زندگی سیاسی اش که نسبتاً طولانی بود

س — تصور میکنید از کی این عادت را شروع کرده بودند ؟

ج — بنده فکر میکنم از موقعی که فرماندار کل بلوچستان بود یادداشتش را شروع کرد و این یك گنجینهٔ بزرگی بود . باکمال تأسف فعلاً گنجینهٔ الان در حال حاضر من نمیدانم کجاست ظاهراً همان روزهای بعد از فوت مرحوم علم چون اعلیحضرت آگاه بود و بهرحال اسرار بزرگی بود در این یادداشتها ـ مثل اینکه میفرستند توی خانه مرحوم علم و این یادداشتهارا میبرند این یادداشتها واقعاً کجاست الان نمیدانم. بعضیها که البته من بحرفشان اعتماد ندارم ـ ممکن هم هست درست بگویند ولی اصولاً بحرفشان اعتماد ندارم ـ میگویند این یادداشتها در یکی از صندوقهای سویس گذاشته شده ـ نمیدانم . خدا کند این یادداشتها مانده باشد برای خاطر اینکه برای روشن کردن تاریخ ایران یك سند بسیار بسیار مهمی است برای اینکه حوادث را روز بروز نقل کرده بنابراین مسئله فراموشی ـ مسئله نسیان بهیچوجه در پیش نیست ـ طولانی است ـ مربوط به یك مردی هست که بلافاصله در سایه شاه قرار داشته و همه چیز را میدیده و برتمام اسرار آگاه بوده

س — تصور میکنید اگر مثلاً ده ـ پانزده ـ بیست سال دیگر کسی بخواهد دنبال این مطلب برود و اینها را پیدا کند با چه کسانی مثلاً تماس بگیرد ـ مثلاً خود خانم علم . . .

ج — نه ـ نه در دسترس آنها نیست. اگر در دسترس آنها بود من میتوانستم بگیرم . ایکاش بود برای اینکه من میتوانستم بگیرم و میتوانستم رویش کار کنم و یك شکلی از تاریخ ایران را

درد وره‌ای که مرحوم علم زندگی سیاسی‌اش را داشته در آن دوره لااقل روشن کنم. ولی نه در اختیار خانواده مرحوم علم نیست متأسفانه. مطلب دیگری که دیروز شما اینجا عنوان فرمودید — ببخشید پریروز — دیروز که ما را سرافراز کردید — عرض کنم که فرمودید چطور شد باتمام توجهی که مرحوم شاه به مرحوم علم داشت و باوجود یکه من یادآوری کردم شاه گفته بوده که با همدیگر میرویم و حتی شاه به قریب گفته بوده که تا علم زنده است وزیر دربار است. چطور است که یکمرتبه علم رفت؟

مسئله اینست که جواب این مطلب مربوط به یك سری است که نهفته است و معلوم نیست که چرا شاه این اندازه پایبند هویدا بود؟ چرا هویدا را سیزده سال در کنار خودش نگهداشت ومثل اینکه هویدا را نمیخواست ناراضی کند از خودش و بهمین جهت علم را ازوزارت دربار برداشت فدا کرد برای اینکه هویدا بیاید وزیر دربار بشود. مثل اینکه دیگر ادامه حکومت هویدا میسر نبود و ضرورت ایجاب میکرد که هویدا برود. حالا چی— من خیلی صریح نمیتوانم بگویم برای خاطر اینکه اسناد سیاسی ندارم و واقعاً در مصاحبه‌ها— در مجالس در آن انستانس‌هائی که شاه تصمیم میگرفت شرکت نداشتم نمیدانم. ولی بهرحال مثل اینکه تا یك مدتی شاه میتوانست هویدا را نگهدارد. اما از یك تاریخی ببعد دیگر این حکومت هویدا قابل دوام نبود. باید هویدا میرفت. هویدا که میرفت خب بالاخره بایستی ناراضی نشود. برای اینکه ناراضی نشود گفتند چه بکنیم؟ علم را فدا کردند و هویدا را آوردند وزیر دربار کردند. والا هیچ جهت دیگر وجود ندارد— هیچ جهت دیگر وجود ندارد. درحالیکه دوتا خاطره برایتان عرض کردم که شاید اواخر شاه نسبت به مرحوم علم آن صمیمیت یا آن انتیمیته سابق را نداشت. اما مسئله اینطور نبود برای اینکه شخصیت علم طوری بود که خودش را تحمیل به شاه میکرد و شاه ناچاربود تحملش بکند.

اما علم مریض است— ضروری هست که حکومت هم عوض بشود— هویدا راهم باید یك جائی بهش بدهند. همان حرف علم را شاه بکار بسته است. شر هویدا را از سر مردم باصطلاح

مرحوم علم کم کردند و برای خاطراینکه ناراضی اش هم نکنند هویدا را آوردند دربار. خب بنده خاطراتم را نسبت به دربار تمام کردم . اما اینجا وقتیکه راجع به دربار میگفتم ــ گفتم دربار یك سازمانی بود ــ یك سازمان اداری بود که درخدمت سرویس سلطنت بود . یك سازمانهای دیگری هم بودند که . . . یعنی یك اشخاصی یا یك سازمانهای دیگری هم بودند که اطراف دربار بودند . این مطلب خیلی مهم است . این کانونهای درباری که جزء سازمان دربار نبودند اما نزدیك بودند به شاه و شهبانو ــ اینها بایستی بهشان توجه کرد . مهمترین قطب تجمع همانطورکه سابقاً بهتان عرض کردم شهبانو بود . شهبانو خب همه جای دنیا رسم است ملکه مملکت . . . . .
سرپرستی میکند امور خیریه را . اما مسئله سرپرستی امور خیریه یك مبداُئی بود برای ورود شهبانو به کارهای مملکتی . بعداً توسعه پیدا کرد . اولاً شماره این سازمانهای خیریه افزایش پیدا کرد و بعد مسئله عبارت از سرپرستی سازمانهای خیریه نبود بلکه اساساً مسئله تصدی ــ مسئله اداره بود . یعنی هیأت مدیره اش را خب ایشان تعیین میکردند ــ مدیرعاملش را ایشان تعیین میکردند و اصلاً ایشان درکاراداری بسیاری از سازمانها یعنی تمام سازمانهائی که در اختیارشان بود دخالت میکردند . و حالا به یك مناسبت دیگری بهتان عرض خواهم کرد که بنده کوشش کردم در یك مورد به ایشان توجه بدهم . توجه از کودکان مملکت معنی اش این نیست که شما سازمان حمایت کودکان را اداره کنید . معنی اش این نیست که بنام شما دویست میلیون ــ سیصد میلیون تومان بدهند به یك سازمانی که بدون کنترل محاسبات عمومی خرج بشود و اگر یك کثافتکاری هم توش پیدا بشود بعد به حساب دربار بگذارند ــ بحساب علیاحضرت بگذارند و از این تذکر بنده در یك مورد خاصی که بعد برایتان عرض خواهم کرد ایشان رنجیدند ــ که حالا فلانی هم آمده عیب میگیرد درکارما . این عیب گرفتن نیست شما حمایت بکنید از بچه ها ولیکن سازمان نگهداری کودکان بی سرپرست این کار شهرداری است . شما به شهرداریها

باید توصیه بکنید که سازمان . . . والا معنی ندارد این کار غلط است که شما از دولت یــا از شرکت نفت ـــ از یك مقامات از این طرف و از آنطرف شما پول بگیرید بدون حساب بگذارید در اختیار یك اشخاصی . بهرحال دخالت شهبانو منحصر به این سازمانهای خیریـــــه نبود که روزبروزهم توسعه پیدا میکرد بلکه خرده خرده نسبت به امور دیگر هم گسترش پیدا کرده بود . ایشان به مسائل بهداشتی توجه کردند و وزیر بهداری تمام کارهایش را بـــا نظر ایشان میکرد و نمیدانم سابقاً برایتان عرض کردم یا نه ـــ دکتر اقبال بهمین مناسبـــت که وزیر بهداری مورد حمایت ایشان بود و وزیر بهداری هم جانب ـــ احترام دکتر اقبـــال را نگه میداشت دکتر اقبال سخت رنجیده بود . برایتان شرح دادم اینکه علیاحضـــــرت علاوه بر امور اجتماعی ـــ علاوه بر امور بهداشتی در تمام مملکت نقشه‌های شهری را بایستـــی تصویب بکنند . ایشان در مسائل آموزشی دخالت میکردند . یعنی اصلاً وزیر آموزش را ـــ ایشان تعیین کردند . وزیر آموزش و پرورش دیگر این سالهای اخیر ـــ این سه سال آخـــــر وزیر آموزش و پرورش اساساً دست نشانده ایشان بود و کسی بود که بجز به حمایت ایشـــ ان ممکن نبود بتواند وزیر بشود . وزیر علوم رفته رفته ایشان در کار وزارت علوم هم دخالت میکردند . در بعضی از دانشگاهها که شخصاً ریاست عالیه را بعهده گرفتند و خرده خرده ایشان در کنفرانس آموزشی رامسر شرکت میکردند و صحبت میکردند و حرف میزدند . در مسائل هنری که اساساً دیگه درهمین وزروه خودشان تلقی میکردند . اصلاً وزارت فرهنگ و هنر با وجود یکه وزیـــرش شوهر خواهر شاه بود کـــه جرأت نمیکرد کاری بکند . تمام مسائل هنری را ایشان اظهـــــار نظر میکردند . تمام ابنیه تاریخی تحت نظر ایشان ـــ اعتبار را ایشان میگرفتند یعنی اعتبـــار را از دولت یا از شرکت نفت میگرفتند و ایشان تعمیر میکردند . بناهای گنجه علی خـــــان در کرمان بوسیله ایشان تعمیر شده بود . البته خوب هم تعمیر شد اما بهرحال ایشان دیگـــر پایشان را از مسائل اجتماعی خارج گذاشتند و دیگر به همه مسائل مملکتی یواش یواش دخالت میکردند .

س ـ این سئوال پیش میآید که فرق اینکاری که علیاحضرت میکردند و کاری که اعلیحضرت میکردند فرقش چی بوده . یعنی که چون در این موردکه مسائل امور خارجی ـ نفت ـ داخلی فلان همه را با دخالت و نظارت و نظر شاه انجام میشد خب در آن شرایط چـــه اشکالی داشت که این کارها را ایشان بکنند؟

ج ـ خب کاش گذاشته بودید برایتان بگویم. اولاً اعلیحضرت پادشاه مملکت بود . مطابق قانون اساسی پادشاه مملکت بود . برایتان دیروز توضیح دادم گفتم که زمامـــداری مملکت ایران ـ پادشاهی مملکت ایران به ارث بهش رسیده بود . و این ارث هـــم رد نمیتوانست بکند برای خاطر اینکه مملکت هرج و مرج میشد . حالا تصادف تاریـــخ این بود یك آدمی بیاید میراث زمامداری ایران را ـ میراث سلطنت ایران در اختیـارش باشد که یك عیب هائی داشته باشد . خب محاسنی هم داشت . بهرحال این میـراث تاریخ بود و مطابق قانون اساسی پادشاه ایران بود . بعلاوه ایشان توجه داشـــت به مجلس. درست است که کارهای مجلس عمیق نبود ـ یعنی از نظر قانونگذاری و ـ به نمایندگی از افکار عمومی مجلس صد درصد کارنمیکرد ـ اما تا یك حدودی باز بهرحال منعکس کننده آراء و افکار مردم بود . تا یك حدودی وکلا در مقام مشورت دادن کمـك میکردند به دولت . در مسائلی که مهم نبود یا شاه رویش تکیه نداشت صاحب عقیـــده بودند ـ پروژههای دولت را اصلاح میکردند ـ تصحیح میکردند ـ زیاد میکردند ـ کـــم میکردند . اما علیاحضرت که وضعش اینطوری نبود که. علیاحضرت اولاً قانون اساســـی که به علیاحضرت ـ به ملکه مملکت حق دخالت درکارها را نمیدهد . ایشان برحســـب اصلاحی که درقانون اساسی بعمل آمد عنوان نایب السلطنه پیدا کردند . یعنی اگر شــاه در دورهایکه ولیعهد کبیر نشده باشد ـ بسن قانونی برای سلطنت نرسیده باشد اگر شــاه غائب شد و نبود ایشان در آن مدت بتواند نیابت سلطنت داشته باشد کار بکند . اما شاه زنده است شاه فعال است دارد کار میکند آخه ایشان درمسائل دیگر بیخود دخالت می ـ کردند خلاف قانون اساسی بود . حالا مطلب فقط خلاف قانون اساسی نبود بلکه ایشان

بصورت یك كانو نی د رآمده بودند . تمام اشخاص شارلاتان د ور ایشان جمع شده بودند . البته میان این اشخاص بعضی آدمهای خوبی هم بودند من نمی‌خواهم بگویم همه شارلاتان بودند ولی شارلاتان‌هابیشتر کوشش میکردند دور و بر ایشان باشند . و د ر هر صورت کسانیکه د ور و بر ایشان بودند اینها نماینده افکارعمومی مردم نبودند . از توی مردم نیامده بودند . یك مطلب د یگری حضورتان عرض کنم — یکی از کارکتریستیك کروهی که د ور و برایشان بودند اینه که ایشان کوشش میکردند هرکسی که به آمریکائی به یك صورتی ارتباط د اشت با آمریکائیها ارتباط د اشت جلبش میکردند . توجه میفرمائید — کسانیکه د ر آمریکا د رس خوانده بودند یا آشنائیهای ممکن بود د اشته بودند . خب د استان اسپن را که شما مید انید . شما آمریکا هستید مید انید که اسپن یك سازمان مهم — یك انستیتوی نه علمی هست — آنطوریکه برای بنده نقل کردند اسپن یك محلی هست که business-men آمریکائی د ور و بر هم جمع میشوند و راجع به بعضی از مقولات اقتصاد ی — اجتماعی و اینها هم صحبت میکنند — چیز بیشتر از این د یگر اهمیتی د ر اد مینستریشن آمریکا ند ارد . ولی مثلاً چون یك کسی یکمرتبه د ر جلسه اینها شرکت کرده یا اینها آشنا بود خب د ید ید چه بساطی د رآوردند . علیاحضرت را برد اشتند بردند آمریکا د ر جلسه اسپن — بعد علیاحضرت پول د اد اینها بلند شدند آمدند د ر تخت جمشید . د ر تخت جمشید اسپن کنفرانس د اشت من نمید انم این کنفرانس چه چیزی میتوانست د اشته باشد — راجع به مسائل ایران کنفرانس اسپن که یك عده آمریکائی بیایند راجع به مسائل ایران چه میتوانند اظهارنظربکنند ؟ بهرحال مسئله اینست که کروهی د ورو برایشان جمع شده بودند خب کم و بیش ممکن بود نسبت به بعضی از مسائل صلاحیت د اشته باشند — بعضی‌هایشان هم خوب بودند اما آدمهای شارلاتان و آدمهای ناباب هم وسطشان بودند . مهمتراز همه اینست که اینها به مورس به آد اب به عادات به سنت های مملکت اصلاً توجه نمیکردند . قانون اساسی که هیچ سنت های مملکت را هم توجه نمیکردند . خب شما د استان جشن هنر را که شنیده‌اید ؟ خب جشن هنر

یك پیش‌آمدی بود . جشن هنرو ریکسالی در شیراز مواجهه شد با صحنه‌هائی که ایـــن صحنه‌ها بقدری ایجاد اشمئزاز در بین مردم کرد که اصلاً جنجال درست کرد . آخـــه من نمیدانم مسئله آمور مسئله لاو آنچیزیکه شما انگلیسها میگوئید حالا مادیگر در .

س— ما چی‌ها میگوئیم فرمودید ؟

ج — شما لاو میگوئید دیگر یا آمور فرانسویها . آخه نمایش دادن آمور در تلویزیون مدارسته

س— اینها راست بوده ؟

ج — بله — در تلویزیون مدارسته آیا این چه جنبه هنری دارد ؟ من نمیدانم واقعاً منهم که سالیان دراز اروپا بودم و با کلتوراروپائی نسبتاً آشنا هستم من هنوز نمیتوانم بفهمم ایـــن چه جنبه هنری میتواند داشته باشد . گفتند این جنبه هنری دارد

س— شایعات نسبت به این جشن شیراز زیاد بوده آنچیزهائیکه بعنوان واقعیت خودشما با اطمینان میتوانید بگوئید که اتفاق افتاد اینها خلاصه‌اش چی ها بود ؟

ج — بنده هیچوقت در جشن هنرشیراز دعوت نداشتم . بنده دربار بودم — معاون کل دربار بودم تو اینجاها که دعوت نداشتم — خیلی هم خوشوقت هستم . عرض کنم که اما خب هرسال دریك فصلی مثل اینکه اردیبهشت و آنموقع‌ها بود . کوشش میکردند هنرمندان دنیا را جمع میکردنـد و در شیراز نمایشهائی میدادند و مظاهر مختلف را آنچـــه که در دنیا هست بهرصورت در آنجا بمعرض نمایش هم خارجی‌ها میگذاشتند — هم داخلی‌ها میگذاشتند . خب ممکن بود واقعــاً این هم کار بدی نباشد کار خوبی باشد . اما وقتی که عرض کردم صحنه‌های زننده را بعنــوان این صحنه‌های هنری میآیند ارائه میدهند و از تلویزیون مدارسته منتشر میشود خب مـــردم عصبانی میشوند — مردم ناراحت میشوند . این مسئله بنده نبودم — موضوعی که صحنه‌هـــــای زننده را بنده ندیدم اما جنجال بزرگی درست کرد . روحانیت اعتراض شدید کرد . نــــه روحانیت یاغی — روحانیت سالم که مصلحت اندیش بود . آنها اصلاً تذکر داده‌اند که آقا این حرکتها چی‌چی هست این کارها چی‌چی‌هست میکنید . چرا عفت و عصمت را رعایت نمیکنیـــد . عرض میکنم که بهرصورت این کانون که غیررسمی بود ولی از هر باصطلاح کانون رسمی‌تری اعتبـــار بیشتری داشت در دور علیاحضرت — کوشش داشتند که خب مملکت را بچرخانند . مملکـــت

را بدرد انند . نه برطبق قانون اساسی ــ نه روی آن ارگانیزاسیونی که بهرحال مملکت روی معرفی به مجلس و طریق قانونی ــ بلکه همانطوریکه عرض کردم . نقشه‌های مثلاً" شهرهــا را باید بیاورند توی دفتر علیاحضرت. علیاحضرت به پسندد و بعد ادارههای شهرســازی در شهرها عین آن نقشه را تحمیل میکنند به مردم. حالا کجا قانون اساسی یك همچیـن چیزی رامیگوید که آقا مالکیت مردم محدود بشود به نقشه‌هائیکه مورد تصویب علیاحضرت باشد ؟ و نظر علیاحضرت که بهرصورت ایشان ممکن است یك مقدار سلیقه خوب داشته باشد ولـــی بهرحال آرشیتکت نیست ــ بهرحال شهرسازی بلد نیست . چطور بایستی محدود بـــت مالکیت صاحبان اراضی صاحـب ساختمانها در شیراز بستگی داشته باشد به تصمیـــم ایشان یا چیزهای دیگر

س ــ چون این مطلب قانون اساسی را رویش تأکید فرمودید حتماً" یك عده از شنوندگان خواهند بود که خواهند گفت که قانون اساسی اش هم به تعبیر آنها و خیلی‌ها به شاه هم اجازه نمیداد که اینکارها را بکند ــ بنابراین فرقی نبود از این نظرها

ج ــ خب شاه معتقد بود میگفت که عزل و نصب وزراء بعهده من است و جزو وظائف من اســـت و از طریق عزل و نصب وزراء میگفت من راهنمائی میکنم وزراء را و ارشاد میکنم وزراء را وحتـی اوامری هم میگفتند صادر کنید ــ میگفتند که همیشه بروید مطالعه بکنید . ولی خب البتــــه این ظاهر قضیه بود . همیشه آن چیزی را که شاه میخواست همان میشد . راجع به قانـــون اساسی هم یك مطلبی بهتان عرض بکنم. در خیلی از ممالك .... برای این بود که میخواست تفرقـــــه در تصمیها نباشد ــ تشتت در نظرها نباشد . میگفت تفرقه وتشتت وعرض کنم که بحث و مجادله و اینها کار پیشرفت مملکت را عقب میاندازد . بهمین جهت معتقد بود میگفت رأی آخر رأی خودش بایستی باشد . میخواست از تفرقه و ازتشتت مخصوصاً" در تصمیماتـــی که مربوط به مملکت است جلوگیری کند . از بحث‌هائی که ایجاد تفرقه میکند از بحث‌هائی کــه حرکت سریع مملکت را به عقب میاندازد از اینها پرهیز میکرد . شاه اگر توجه داشت به رأی ــ خودش با ین دلیل بود و حتی یکوقتی شما سئوال کردید که شاه مثل اینکه نسبت به عدلیــــه خوش‌بین نبود . علتش همین بود ــ فکر میکرد که اختلافات وقتی که میافتاد به عدلیه ــ عدلیه

تصمیمش به دروازا میکشد و این مخالف و مغایر آن آرزوی توسعه سریع مملکت بود. شاه واقعاً" دلش میخواست زود مملکت سریع بشود ــ زود مملکت به پایه ممالک راقیه برسد. بسیاری از اوقات این مطلب را اظهارکرده که شاه ــ ما ده‌سال دیگر به دروازه تمدن بزرگ میرسیم. ده سال دیگه با ممالک راقیه هم پایه میشویم. اینها همه حکایت میکرد ازآرزوهای شاه برای خاطر اینکه ملت ایران با سرعت توسعه بکند و با سرعت برسد به جائی. خــب در این شرایط دیگرتقسیم قدرت که معنا نداشت دیگر. دخالت کردن در قدرت که معنا نداشت. یك مسئله‌ای راکه شاه تصمیم میگیرد ــ شاه تصمیم میگیرد. بعدهم تازه او به دولت میگفت مطالعه کنید بعد ببرید مجلس. بالاخره ظاهرش ــ فرمولش را رعایــــت میکرد و دراین رعایت فرمول و ظاهر تا حدی موجبات تعدیل فراهم میشد. اما ایشـــان که اینطور نبود. من یك مطلبی به شما بگویم. اداره تشریفات بمن گفت که ایشان میخواستند نشان هم بدهند. مطابق قانون اساسی اعطای نشان با شخص‌شاه است. ایشان بــه تشریفات ابلاغ کرده بود وگفته بود که ترتیبی بدهید که من شخصاً" بتوانم نشان بدهم. به ایشان گفته بودند خلاف قانون اساسی است این صریحاً" نمیشود. گفته بود یك ترتیبــی بکنید یك کاری بکنید حالا بیك صورتی که منهم بتوانم. گفته بودند نمیشود قانون اساســی پیش‌بینی کرده احدی نشان فقط با شخص‌شاه است. غیر از شخص شاه کس دیگری نمی‌تواند نشان بدهد ــ شما نمیتوانید نشان بدهید. منظورم اینست که خب ایشان حالا چــرا ایشان‌این اندازه بهرحال توسعه طلب بود درکارها و در سرایتش. خب یك مقداریــــش آمبیسیون بود. یك مقداریش هم خب یك عده اشخـاصی میآمدند اطرافش و تشویقش‌میکردند یك حرفهائی میزدند که بنظرش‌خوب بود ــ سعی میکرد که این حرفها را بمعرض‌اجرا بگذارد و خب نتیجه‌اش‌این میشد که وسعت پیدا میکرد صلاحیتش. خانم لیلی ارجمند میآمد یك مطالبی راجع به پرورش فکری کودکان صحبت میکرد بعد میگفت اجازه بدهید یك سازمانی درست بکنیم کتاب درست کنیم برای بچه‌ها ــ پرورش‌فکری کودکان. خب میآمدند خب فکر بدی نیست فکــر

خوبی هست . بچه‌ها کتاب داشته باشند . کتابهای متناسب با فکر خودشان داشته باشند . متناسب با سن خودشان داشته باشند . میگفتند سازمان پرورش فکری کودکان . حالا بدون اینکه بگویند این کار ــ کار خیلی مهمی است . کاری نیست که بدست یکسی بدهند . ولی بهرحال یك فکری ارائه میشد . بالاخره ایشان هم تجربه که نداشتند تسلیم میشد

س ــ چرا شاه تسلیم ایشان میشد ؟

ج ــ خب حالا راجع به شاه بعد صحبت میکنم . من انشاءالله آخر تمام این مصاحبه ها بعد یك پرتوه‌ای از شاه بدست شما میدهم . تجربیات خودم را به شما راجع به طرز شخصیت شاه برایتان خواهم گفت .

مطلب دیگری که ایشان را می‌کشاند و شاید اواخرش شاه هم تسلیم بود مسئله این بود که شاه مریض‌شده بود . اینها کوشش میکردند و سعی میکردند که موجباتی فراهم بیاورند که بعد از شاه مملکت گرفتار اغتشاش و عدم ثبات نشود . شاید این فکر هم بود این مطلب هم بود . بهرصورت من فکر میکنم شاید یکی از موجبات انقلاب همین وضعیت بود . حالا یك تعبیری است که میکنم شاید .خب مردم سلطنت شاه را تحمل میکردند . برای اینکه البته یك مقداری استبداد رأی در او بود . اما خب اصولاً بطوریکه بعد برایتان خواهم گفت شاه آدم مهربانی بود ــ آدم وطن پرستی بود و منشاء کارهای خیلی خوب هم شده بود . و بهرصورت مردم میدیدند در مقابلش هم یك پروژه بهتری نیست ــ یك راه بهتری نیست . هیچکس بطور مطمئن راه بهتر نشان نمیداد . اینست که تحمل میکردند شاه را . میگفتند که میراث تاریخی است و در مقابلش هم کسی نیست و بهرصورت کارهای خوبی هم ازش سر زده . مسئله نفت را با آن متأنت و ملایمت حل کرد . مسئله شط العرب را حل کرد ــ مملکت را صنعتی کرد و خب مردم . . . امنیت مملکت را توانست مجدداً بعد از پدرش مستقر کند و مردم یك رفاهی میدیدند دیگر ــ خب تسلیم بودند . مگر آدمهای ماجراجو ــ آدمهای آمبیسیون والا آدمهائیکه در فکر سازندگی مملکت بودند با همه عیبهائیکه وجود داشت میساختند

میگفتند خب داریم کار میکنیم برای مملکت . اما وقتیکه دیدند آن وارث‌تاریخی به یك نحوی هم دارد کار میکند او مثل اینکه میخواهدبرود یك کس دیگر جایش را بیاید بگیرد یواش‌یواش آنهم بدون اینکه پروژه‌ای داشته باشد و حتی بعضی کارهایش‌هم خلاف‌سنت و خلاف‌اخلاق خلاف‌عادات مردم است . خب مردم گفتند اگر قراراست او برود و یك کس دیگر بیایـــد با یك همچین برد اشتهائیکه نسبت به زندگی دارد خب پس‌میزنند.حالا که او میرود ما خودمان میآئیم خب نتیجه‌اش هم شاید همین شد . این یك تعبیری است ــ واقعــاً یکوقتــی گفتند که آقا آن آدمی که وارث‌تاریخی بود ــ یك کس دیگری دارند جایش را اینطوری میگیرنــد خب آنها هم که نقشه‌ای ندارند هیچ هم معلوم نیست اطمینان هم بهشان نیست . کارهایشان هم از قبیل همان چیزهائی‌است که دیدیم . بنابراین خب بریزیم و خودمان جایشان را بگیریم. این هم یك تعبیری است . عرض‌کنم که یك مطلبی هم حضورتان عرض‌کنم یکی از گرفتاریهـــای اطراف دربار کسانی بودند که خب ارتباط‌داشتند . با شاه ارتباط داشتند با علیاحضـــرت ارتباط داشتند با والاحضرتها ــ خب والاحضرتها هم خودشان بعضو‌هایشان یك قطبهائی بودند . خب والاحضرت اشرف خودش یك قطب بود ــ یك عده را دور خودش‌جمع کرده بـــود . آن مبارزه با بیسوادی ــ سازمان زنان ــ عرض‌کنم که آن سازمان شاهنشاهـی خدمات اجتماعی اینها را اداره میکرد دیگر. سازمان شاهنشاهی و خدمات اجتماعی هم البته باید بهتـــان عرض‌کنم که یك سازمانی بود از نظر رسیدگی بحال مریضها و بیماران و مخصوصاً در تأمیـــن بهداشت عمومی مؤثر واقع‌شد ــ خوب بود . بنده چون چندجا اسم والاحضرت اشرف آمـــده و بخوبی ازش یاد نکردم ولی کار خوبش را هم باید بگویم. این سازمان شاهنشاهی و خدمات اجتماعی مصدرخدمات‌خیلی بزرگی از نظر بهداشت و تأمین سلامت مردم شد . خب سازمان والاحضرت اشرف یك تأثیرهائی هم در اشخاصی که در بیزنس‌ودر معاملات و اینها بودنـــد داشت و خب منتفع‌هم بود . اما دورو بر علیاحضرت هم بود باکمال تأسف. اولاً ایشـــان یك اعتبار سنگینی برای خرید آثار هنری داشت . توی همین خرید آثار هنری اطرافیـــانش متهم بودند که سوء استفاده‌هائی شده . حالا مسائل چون اهمیت سیاسی ندارد بنده اسم

نمی‌برم . اما به بنده میگفتند که یک سوء استفاده‌هائی شده . خب اطرافیان ایشان کارهای بزرک آرشیتکتور را میگرفتند و صاحب ثروت شده بودند . عرض‌کنم که . . . بنده از این کلمه عرض‌کنم که خیلی خوشم نمیآید ولی پیش‌میآید دیگر — ناچاریم آخه این بحث‌های اینطوری دیگر آدم وقتی میخواهد تامل بکند تا یک مطلبی یادش‌بیاید یک تکیه کلامی هست — تکیه کلام هم بنده خوشم نمیآید .

بله — بهرصورت نزدیکان ایشان درکارهای بیزنس‌شرکت داشتند و برای خاطر بعضی ازاشخاصی که نزدیک ایشان بودند بعضی از وزراء متأسفانه گرفتاریهای بزرک پیدا کردند . خرید کامیونها و تریلی‌هائی که درحدود ده هزارتا یا بیست هزارتا بود . دوتا نوع بـــــود یک ده هزارتا و یک بیست هزارتا . وزیر راه خریده بود — بیچاره گرفتار شد برای خاطر اینکه کمیسیونش بایستی داده میشد به یکی از اشخاصی‌که مورد نظر و مورد توجه ایشان است.

س — آن کامیونهائیکه آقای موسویان . . .

ج — بله — یک قسمتش را موسویان و یک قسمتش هم خود شهرستانی خریده بود . حالا دیگر تصریح نکنیم‌که کمیسیونش برای کی بود . البته کمیسیونش برای یک خارجی بود — کمیسیونش برای — ایرانی هم نبود برای‌یک خارجی بود . یک خارجی عرض‌کنم که از تاج و تخت افتاده بود بایستی بهش کمک میکردند گفتند این معامله را بکنید و کمیسیونش را بدهید بهـش . آن بیچـاره وزیر پـرونده دیوان‌کیفر برایـــــش‌درست‌شد . یک مطلبی راجع‌به مادر ایشان من بگویـــم . مادر ایشان زن خیلی خوبی بود و با مردم معاشرت میکرد — توی مردم بود و شاید تنها پایگاهـی که ایشان توی مردم داشت مادرش بود . اما متأسفانه او هم انسان بود . بالاخره اطرافیان این اواخر تا حدودی کارهائی بدست او انجام دادند که کارهای خوبی نبود . از جمله ایشان را دریکی از شرکتها شریک کردند . و مونس‌ایشان آن خانم هاشمی نژاد بود . من وقتی ایـن اواخردروزارت دادگستری بودم کمیسیونهائی انتخاب کردم برای رسیدگی به بعضی از وزارتخانه‌ها و مؤسسات . از جمله یک کمیسیونی انتخاب‌کردم برای اوقاف . یک گزارش موقتی بمن دادنـــد . دیدم که اداره اوقاف از اراضی زیاران — اراضی زیاران نزدیک تهران است . درحدوددوهزار

هکتار– حالا رقمها ببخشید . من از اشخاصی که استفاده میکنند از این خاطرات من مخصوصاً خواهش‌میکنم ارقام را با احتیاط تلقی بکنند و چک بکنند . مثل اینکه دوهزار هکتار زمین از اراضی موقوفه زیاران میدهند به ایشان

س– به ؟

ج – به خانم هاشمی‌نژاد . وخانم هاشمی نژاد هم هزار هکتارش را میدهد به هژیر یزدانی . آخه چرا؟ خب حالا پول گرفته بوده یك پول سنگینی هم گرفته بوده برای این خاطر. خب– ایشان فقط زیر سایه ایشان بود که اینکارها را میکردند . بله بهرحال با کمال تأسف پواش‌پواش این پیش‌آمدها هم شده بود . بنده مطلب دیگری بخاطر ندارم راجع به فعالیتم دردربار. . چرا یك نکته حضورتان عرض‌کنم بعدها هم ممکن‌است . . .

بنده یك چند جا گفتم که مطلقاً با آمریکائیهاو با خارجیها ارتباط نداشتم . چرا یکی دوسه مورد تماس‌پیدا کردم – یعنی تماس‌بامن پیدا کردند . یکی گفتم آن سفیر آمریکا درسال ۱۳٤۰ ریچارد هلمز که با جانسون آمد و با بنده آشنا شد . یکشب هم یك مهمانی بزرگی بود از وزراً . از بنده دعوت کرد با خانم که خانم هم بمناسبتی که زود نتوانسته بود آماده بشود نتوانست بیاید . بعد شب‌عید هم برای بنده یك کتابی فرستاد – آنهم رفت . دیگر بنده هیچ با سفیر آمریکا آشنائی هیچ نداشتم . اما وقتی دردربار بودم در مورد مثل اینکه انتخاب دانشجویانی بودند که میرفتند دانشگاه آمریکائی بیروت . مشاور فرهنگی سفارت آمریکا دکتر آنت بود

س– ریچارد آنت

ج – بله – یك خانمی هم بود میس‌راس . . . این دونفر با ما آشنا شدند و مخصوصاً آن‌میس‌راس را من برادرم زن آمریکائی‌داشته – آنسال هم در ایران بود این میس‌راس‌هم با این آمد و شد داشت – بعدهم رفتند . این‌یك آشنائی ما بود . بعدها باز نماینده فرهنگی آمریکا که آمده بود یکشب مرا دعوت به شام کرد – این ارتباط بازفرهنگی داشتیم یکشب‌هم دعوت کرد به شام. بنده دیگه با هیچ آمریکائی ارتباط نداشتم. ارتباط من منحصر به این بود . حتی خارجی هم بهتان گفتم – انگلیسی هم دنیس‌رایت بود که یکمرتبه آمد دیدن من . و توی وزارت‌دربار

هم یکمرتبه آمده بود راجع به مسئله حق مؤلف صحبت کرد با بنده که بنده بعرض شاه برسانم .
بله ـ حتی بنده با مقامات فرانسوی سفارت فرانسه ارتباط نداشتم . درحالیکه من تحصیلاتم فرانسه بود و خب اگر با فرانسویها هم آمد و شد میداشتم یك چیز شاید طبیعی بود. ولی با اینها هم حتی . . فقط یکشب گنجی وزیر آموزش و پرورش بود یك مهمانی کردند سفارت فرانسه از بنده هم دعوت کردند . بنده دیگر بنابراین با هیچ خارجی ـ آنروز گفتم با هیچ خارجی بعد یادم آمد این دوسه مورد را . خواستم تصحیح کنم که در خاطراتم بماند که یکوقت اگر نقصی پیش نیآید .

س ـ یك مطلبی بود که صحبت شد که در یك مرحله‌ای روش صحبت بشود این بود که راجع به مرحوم علم بود . و آن اینکه در بین . . .

ج ـ بله ـ بله متوجه شدم . حالا همین طور فکر میکردم مثل اینکه کار دربار را میخواهم تمام بکنم اما پرانتز را نبسته‌ام ـ نباید ببندم .

مرحوم علم ـ من آنجا برای شما گفتم . گفتم که نسبت به دارائی خودش ـ ثروت خودش هیچ حساب و کتابی نداشت اما نسبت به دنیه پابلیك واقعاً خیلی محتاط بود . بنده بایستی یك خرده راجع به اساساً طرز تفکر و طرز برداشت علم بهتان عرض کنم . اولاً علم خودش را از پدرش خیلی پائین تر میدانست . پدر مرحوم علم امیرشوکت الملك علم بود بنده درکش نکردم اما هرکس درك کرده ازش بخوبی یاد میکند . بنام یك مرد بزرگ ـ انسان که هیچ عیبی بنده ندیدم کسی راجع به امیر شوکت الملك بگوید . گاهی اوقات که صحبت میشد مرحوم علم میگفت که من کجا و آن کجا . او یك انسانی بود و من خیلی با او تفاوت دارم.
این اولاً تفاوت خود علم راجع به شخص خودش بود و در مقایسه با پدرش . علم اولاً خیلی بحرف مردم توجه نداشت . که مردم بگویند که مثلاً در این کار ـ مخصوصاً در مسئله تقوی ـ در مسئله رعایت مسائل مالی بحرف مردم توجه نداشت . یك چیز هم من به شما بگویم یك حرفی هم علم همیشه به من زد . خیلی خوب شد که یادم آمد . بنده معاون نخست وزیر بودم ـ روزهای اول کار زیاد میآمد . نامه‌ها ـ مراسلات از تمام ایران از خارج میآمد

و بنده هم همانطوریکه یاد آوری کردم تنها معاون نخست وزیر بودم . بایستی تمام این مکاتبات را خلاصه جوابش را بدهم . خب بنده باید جواب این مکاتبات را بدهم بایستی مطابق سلیقه نخست وزیر باشد . من نخست وزیر نبودم ــ نخست وزیر علم بود . یکروزی چند ان پراز این مکاتبات و گزارشها کردم رفتم منزل مرحوم علم . مرحوم علم شنا داشت میکرد . گاهی میآمد کنار استخر مینشست ــ بنده هم همآنجا نشسته بودم یك گزارش در میآوردم ــ میگفتم راجع به این مسئله دستور میداد میگفت این کار را بکنید . باز میرفت شنا میکرد برمیگشت . همان روز در چند مورد من بنظرم رسید مثل اینکه دستور ها ضد و نقیض است . من فکر کردم که خب علم دارد شنا میکند مثل اینکه بازی میکند . کار مطکتی که با بازی انجام نمیشود . خب باید بگویم خب بالاخره بنده مورد اعتمادش بودم باید بهش بگویم. بهش گفتم آقای علم من نمیفهمم . شما من آمدم که از شما دستور العمل کلی بگیرم ولی با کمال تأسف نه فقط دستور العمل کلی نمیگیرم بلکه اصلا" میبینم شما خودتان مثل اینکه یك دایرکتیو کلی در رفتارتان ندارید . راجع به این موضوع اینطور دستور دادید ــ راجع به این موضوع که نسبتا" مشابه بود اینطور دستور دادید . خنده اش گرفت وگفت نه . گفت که این مسائل را من میدانم . این آدمهائیکه این نامهها را نوشته اند میشناسمشان . چون علم با تمام جامعه ایران مربوط بود . علم از شخصیتهائی بود که شاید بیش از همه کس ایرانیها را میشناخت . یعنی دانه به دانه ــ فرد فرد را میشناخت . با تمام شهرها ارتباط داشت . باتمام دهات ارتباط داشت . غالب از مردم را میشناخت . گفت که من اینها را میشناسم ــ هرکدامشان را میدانم. من در هرمورد تصمیم را طوری میگیرم که خدا خوشش بیاید . گفت تو هم هرکاری که میکنی از این ببعد ــ دایرکتیو کلی همین باشد . گفت این قاعده وضابطه و اینها را ولش کن . ببین راه حلی که انتخاب میکنیم برای یك مسئله ــ اگر بنام من میخواهی عمل بکنی ــ ببین خدا چطور خوشش میآید همان راه را برو. عین دستورالعملی است که علم آنروز بمن داد و من اینجا بایستی ذکر

کنم. عرض میشود که مرحوم علم به حرف مردم مخصوصاً در مسائل مالی توجه نداشت. باز یک قصه دیگری برایتان میگویم. در دولت یکروزی مرا خواست — بنده وزیر دادگستری بودم — بمن گفت که من امروز یک طرحی میخواهم مطرح کنم بد ان فراماسون ها ممکن است مخالفت کنند. توی کابینه‌اش چند تا فراماسون بودند دیگر. گفت مسئله اینست که تو میدانی الان تمام بارگیری نفت ما از آبادان است. آبادان هم هرموقع عراقیها میتوانند جلو شط العرب را بگیرند و برای ما بازی در بیاورند. من بفکرم رسیده — لابد خب مشاورینی داشته بهش گفته والا خودش هم — که بیایم در کنار خلیج فارس — نمیدانم بندر ماهشهر بود... — اینجا یک بندر بسازیم که اینجا محل صادرات نفتمان باشد. یعنی با لوله نفت بیاورند اینجا کشتی بیاید — دریای آزاد است دیگر — خلیج فارس دریای آزاد است. مزاحم عراقی نداریم. با کنسرسیوم مذاکره کرده بود کنسرسیوم زیر بار نرفته بود. باکنسرسیوم مذاکره کرده بود که باید همچین کاری بکنید شما. برای اینکه ما باید بالاخره خلاص شویم از این هیپوتک عراق — خلاص شویم وگرفتاری دیگر نداشته باشیم. کنسرسیوم زیر بار نرفت. مرحوم علم گفت این مطلب را من میآورم در هیات دولت و در هیات دولت توضیح میدهم — مطرح میکنم که از دولت اجازه بگیرم که این بندر ساخته بشود. گفت ممکن است فراماسونها مخالفت بکنند — خواستم بتو توضیح بدهم که تو از این طرح دفاع کنی جزو آن مهاتی باشی که دفاع بکنی. گفتم بسیارخوب. طرح را آورد در دولت و شرح داد. کسی هم مخالفت نکرد و همه هم گفتند به به بسیارخوب تصویب شد و رفت. بعدها بعد از اینکه دولت علم کنار رفت علم بمن گفت که میدانی داستان چطور شد؟ گفت که بالاخره بعد از اینکه ما تصمیم گرفتیم بسازیم — کنسرسیوم آماده شد که بیاید خودش بسازد. نمیدانم اشاره کرد سفیر آمریکا — گفت اینها فقط رویشان نمیشد. فکر میکردند که تو این جریان شاید من یک نفع مالی دارم که خواستم اینجا را بسازم. رویشان نمیشد فکر میکردند حالا اگر بزنند ش بهم خب این نفع مالی... من بهشان حالی کردم که خب اگر کنسرسیوم متوجه شده که این کار خوبی هست خب خودشان بسازند. بعد صحبت کردند که خب مخارج چی هست؟ مخارج تا آنوقت شده بود — پروژه‌ای — نقشه‌ای ... حالا اینها

فکرکردند مثلاً چند ین میلیون د لار میآورند صورت مید هند . وقتی آوردم مخارج را د ید ند د ویست سیصد هزار د لار است تعجب کرد ند . گفتند مخارج د ویست سیصد هزار د لار را بد هید به د ست یکی مشغول بود ند مطالعه میکرد ند خب خود تان شروع کنید بسازیـــد .
این یك مطلبی خواستم حضورتان عرض کنم. یك مطلب د یگر. اینهاهمه را میخواهم بهتان راجع به مسئله تقوای علم صحبت بکنم . تو د ولت همیشه وقتی صحبت میشد که فلان آدم مثلاً فلان جا یك د له د زد ی کرد ه و اینطور چیزها مرحوم علم همیشه این حرف را میزد میگفت که رئیس قافله را هم تغافل بایـــــــــــــد که بی‌نصیب نمانند قاطعان طریق این مال سعد ی است . میگفت یعنی حالا یك بریکی یك جائی یك چیزی شد ه چشمت را بکّد ار روی همد یگر. بالاخره آنها هم بد بخت هستند . این وضع زندگی اجتماعی است . این کشور اجتماعی ایران است . اینهم یك نوع چیزی از علم بود . اما من یکروزی رفتم منزل مرحوم علم بعد ازظهر بود . مرحوم علم یك پیشکاری د اشت سپهری که حالا هـــم هست . این مقاطعه کار بود . این همیشه بمن لند ه مید اد . میگفت که آقا ایشان هیچ کمکی نمیکنند . ما هیچ کاری ند اریم . د ستگاهی هم د اریم هیچ کمکی چون کارهـــا مید انید همش با زد و بند میشود و هیچ کمکی نمیکنند که ما کاری گیرمان بیاید .
آنروز که من رفتم بعد ازظهر بود ساعت سه ــ چهار بعد ازظهر بود رفتم. د ید م یك خانمی چاد رهم سرش هست نشسته آنجا و این آقای سپهری هم هست . گفتم آقای سپهــــری این خانم کی است؟ گفت این خانم گوهریان است . گوهریان یك مقاطعه کاری بود کــه ورشکست شد ه بود و خودکشی کرد ه بود . مرد یا خودکشی کرد ه بود ــ مثل اینکه خودکشـــی کرد ه بود . گفت حالا هم که قرارشد ه یك کاری برای ما بگیرند آمد ه‌اند گفته‌اند که یك کـــاری سفارش میکنم سازمان برنامه بد هند به شما ــ شما بایستی نمید انم صد ی پنج ــ صد ی شش صد ی د ه را بد هید به این زن . توجه میکنید؟ و یکی د و مورد د یگر هم همینطور سراغ د ارم که کمك میکرد . به اشخاص سفارش میکرد کار بد هند . اینها همه هست ــ اینها همه

بجای خود ولی من در اینموقع که این حرف را میزنم خیلی متأثرم که با کمال تأسف این روحیه ازش سوء استفاده شد و در اواخر حیاتش تکیه گاه بعضی از سوء استفاده ها شد . بعضی از دوستانش بهش تکیه کردند و سوء استفاده کردند . من همیشه دعا میکنم که علم کمپیان نبوده به این کار - آگاه نبوده ولی قبول میکنم و خبردارم . این یك مواردی بود که از نظر انسانی کمك میکرد اهمیت هم نداردیك کسی چی بگوید چی نگوید او به این چیزها اهمیت نمیداد . این مواردی که بهتان گفتم مواردی بود که جنبه انسانی داشت که کمك میکرد بـــه اشخاص - اما یك مواردی هم سراغ دارم اواخر عمرش بود متأسفانه . حالا چرا تسلیم شد؟ مریض شده بود - دیده بود که همه غارت میکنند و میبرند . فکرکرده بود خب چهارتا دوستش هم ببرند وبخورند دوست نما .دوست که نبودند دوست نمابودند . غفلت کرده بود نفهمیده بود . بهرحال من قبول میکنم که اواخرعمرش مرحوم علم در چند مورد تکیه گاه بعضی از این نادرستیهـــا شد و دعا میکنم که انشاء الله نسبت به این مطلب فریب خورده باشد و گول خورده باشـــد و آگاه نباشد . این مطلبی است که شما دیگر بیش از این نمیتوانید از من انتظار داشته باشید که من بگویم. برای خاطر اینکه اگر هم حاضر شدم این مطلب همین اندازه برایتان بگویم برای اینست که فکرنکنند من حالا یك چاپلوس و متملق علم هستم. آنچه که گفتم راجع به علم - راجع به شخصیت علم حقیقت بود - هیچ چیزش را دروغ نگفتم علم ذخیره بزرگی برای مملکت بـــود مرد بزرگی بود خدمت به مملکت کرد و ذخیره خیلی بزرگی بود که متأسفانه بموقع نماند که ازش - استفاده ببریم. آدمی بود که خیلی خانوادهها را نجات داد - خیلی اشخاص را از مـــرگ نجات داد . خیلی اشخاص را من میدانم که . . خیلی اشخاصی که محکوم به اعدام بودند - مرحوم علم نجاتشان داد . خیلی خانوادههائی که پاشیده میشدند نجاتشان داد و به مملکت هم خدمت کرد . حالا این خاطرات بنده این شاید نتوانسته همه خدمات علم را واقعاً ارائه بدهد - نشان بدهد . اما بنده امپرسیون و برداشت کلی ام اینست که علم از رجال . . . .

روایت‌کننده - دکتر محمد باهری

تاریخ - سیزدهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه - شهر کان - فرانسه

مصاحبه کننده - حبیب لاجوردی

نوار شماره - ۲۴

بنده‌سال هزاروسیصدوپنجاه‌وشش درواقع دراواخرمرداد بود مثل اینکه خدمتم دردربار خاتمه‌پیدا کرد. با آمدن آموزگار روی‌کار ورفتن علم ازدربار من دیگرخدمتم از دربار خاتمه‌پیدا کرد. و یقینا " اگر مسئله‌تصدی‌مقام دبیرکلی حزب رستاخیز هم نبود من با هویدا دردربار کار نمیکردم . همه‌کس میدانستند. کما اینکه با منصور نخواستم کار بکنم درحالیکه منصورخیلی‌کوشش کرد. درموقعی‌که‌داشت روی‌کار می‌آمد - دوستی من وهمکاری مرا جلب بکند که اجمالا" برایتان نقلکردم. ولی با هویدا هم کار نمیکردم حتما ". بنده‌دارم - میخواهم رستاخیز را برایتان شرح بدهم. رستاخیز البته‌ظهورش موقعی‌هست که‌بنده‌دردربار هستم و از همان روز اول تشکیل رستاخیز بنده ناخواسته وارد رستاخیزبودم. ناخواسته حالا برایتان توضیح میدهم. اولا" یک کمی راجع به‌رستاخیزبطورکلی صحبت بکنم که‌رستاخیزچطورشد به‌ظهورپیوست . مرحوم هویدا به‌هیچ وجه جانب حزب اقلیت را رعایت نمیکرد. اصلا" برای حزب اقلیت مثل اینکه یک حق حیات قائل نشد . دبیرکل‌ها هم می‌آمدند بیچاره‌ها هرچی‌کوشش میکردند بالاخره بیک صورتی- خب حالا اپوزیسیون ، مخالف ،کارش انتقاد است دیگر . خب انتقاد هم از کارکی‌هست ، کاردولت است . خب هویدا میرفت پیش شاه و میگفت کاردولت امر اعلیحضرت همایونی است و اپوزیسیون وحزب مخالف هم‌که مخالفهستند مثل اینکه با امرا علیحضرت مخالفت میکنند. خب همیشه برای دبیرکل حزب مردم گرفتاری بود. خب برای بیچاره دکترکنی‌گرفتاری درست کردند دیگر. تلگراف کرد از سن موریتس به کمیته‌حزب مردم را جمع بکنید و بگویید همه‌تان را میگویم بگیرند.

س - چه‌کنند؟

ج - همه‌تا نرا میدهم‌مثلکمونیست ها بگیرند . چون‌انتقا دکرده‌بودند . آ نبیچا ره عا مری . درصورتیکه‌عا مری‌را خودهویدا تحمیلکرده‌بودبه‌حزب مردم. یعنی با لاخره‌شا ه‌گفته‌بود خودتا ن‌دبیرکل‌برا ی حزب مردم معلوم‌بکنید. هویدا عا مری که‌ا زدوستا ن‌و نزدیکا نش بودا نتخا ب کرده‌بودبنا م‌دبیرکل‌حزب مردم. خب د یگر وقتی‌قرا رشدکه‌دوتا حزب با شدیکی‌هم‌حزب ا قلیت ا سمش با شد، خب میخوا هدا ظها رحیا ت بکند. خب ا ظها رحیا ت حزب ا قلیت چی‌هست ؟ آخه‌حزب اقلیت اگر مثل حزب ا کثریت موا فق‌با شدبا نظریا ت دولت آ نوقت د یگر حزب ا قلیت نیست . همین‌ا ندا زه که‌حزب ا قلیت هست‌چون را ی نه‌ دهد دریک موا ردی . همین ا ندا زه‌را هویدا تحمل‌ندا شت . بیچا ره عا مری به‌آ ن وضع‌بدا زحزب مردم‌رفت و عرض‌کنم که‌با لاخره‌وضع آ شفته‌ا ی‌بعدپیدا کرد.

س - تصا دف‌کردو ....

ج - بله - آ نبیچا ره‌که‌د یگر تصا دف‌کردومرد. ا ینست که‌شا ه‌ا ولا" موا جه‌بودبا ا ین وضعیت که‌خب یک عده‌ا زمردم‌که‌به‌تشویق خوددستگا ه‌رفته‌بودندتوی‌حزب مردم - گنا ه‌که‌ندا شتند. ا ینها دا ئما" درا قلیت و محرومیت هستند. درمحرومیت هستند. نه‌درکا ردولتی‌دخا لت دا رند ،درمحرومیت مطلق‌هستند. ا ین‌یک مطلب بود یک مطلب دیگرهم‌ا ین‌بودکه شا ه‌ا حسا س میکردکه خب با لاخره‌با یستی‌یک پا یه‌ا ی برا ی کا رمملکت بوجودبیا ورد. یک‌سا زما نی‌که همه‌مسا ئل جنبه‌شخصی ندا شته با شد. یعنی‌ا دا ره‌مملکت جنبه شخصی‌ندا شته‌با شد. ا ینهم‌شا ه‌متوجه‌شده‌بود. و شا یدا زموقعی‌هم‌که توجه‌کرده‌بودکه‌مریض ا ست‌ه یک مطلب دیگر ا ینجا حضورتا ن عرض‌بکنم شا ه ، ا ین‌را که‌عرض میکنم مطلبی‌ا ست که ا زپیش‌آ مدها ی مختلف ا ستنبا ط کردم. شا ه همه‌چیز را خوب برا ی مردم‌ا یرا ن‌میخوا ست . همه چیز را درحدا علا وخوب میخوا ست و ا ین‌آ رزوی شا ه درنیکبختی‌و خوشبختی‌و ترقی و ا عتلای مردم مربوط فقط به‌مسا ئل‌ما دی نبود. شا ه‌میخوا ست مملکت صنعتی بشود، شا ه‌میخوا ست همه‌مردم‌با سوا دبشوند، شا ه‌میخوا ست وا قعا " ما به‌پا ی کشورها ی را قیه‌برسیم. ا یرا نی‌با فرا نسوی با آ مریکا ئی‌با ا نگلیسی‌تفا وت نکند

همه اینچیزها را میخواست . وشایددلش میخواست که واقعا " مردم همانطوریکه درفرانسه درانگلستان درآمریکا نماینده انتخاب میکنند، همانطورانتخاب بکنند. شاه اینرا دلش میخواست . حالا البته برای این کاردلائلی هم دارم یعنی شواهدی هم دارم که بعدبهتان عرض میکنم. شاه حتی دلش میخواست ، خب همانطوریکه هیات دولت منتخب مجلس هست و بعدپروژه ها وقوانین را با اتکاء به مجلس میآوردو با مشورت مجلس تنظیم میکند، میخواست اداره مملکت ایران هم مثل ممالک دیگر باشد. البته درعین حال بهتان بگویم هیچوقت هم خودش را - فراموش نمیکرد. همیشه هم میخواست خودش مسلط باشد. این یک کمپلیکسیونی بود. میخواستم بهتان اولا" اینمطلب را هم بگویم، اینمیل شاه را هم بگویم

س - یک تضادی بودبین این دوتا که یکیش برتری بردیگری داشت ؟

ج - بله- بله . این بودتوشاه و من دیده بودم . حالا یک مواردی هم برایتان مثال میزنم که میدیدم که شاه میل داردواقعا " انتخابات آزادباشد، واقعا " میل دارد آزادباشد. او فقط میگفت که کمونیست وخرابکاران نباید بندو من حتی بهتان بگویم اگرمیدانست کمونیست ها درصددتحمیل نیستندومخالف آزادی عمومی نیستند ،آزادی مردم را سلب نمیکنندوخرابکارنیستند باآنها هم مخالفتی نداشت. ازکمونیستها ازاینجهت میترسیدکه میگفت اینها نوکریک کشورخارجی هستندواگربیایندسرکار آزادی دیگرانرا سلب میکنند. باین دلیل ، روی اینجهت باآنها مخالف بود. خب وضع رابطه حزب ایران نوین و حزب مردم معلوم بود. حزب ایران نوین هم تازه یک حزب درستی که نبود. یک دستگاه توزیع مشاغل بود. درواقع یک آپاره کارآموزی برای مشاغل عمومی بودو ضمنا " یک دستگاه توزیع مشاغل. اشخاصی که خب میخواستندبه مشاغلی برسندو خب پروموسیون وترفیع وترقی هم توی وزارتخانه ها یک ضوابط ویک قواعدویک مبانی درستی که نداشته مخصوصا " اشخاصی که میخواستند نماینده مجلس بشوند، انتخاب بشوند یا حتی آمبیسیون وزارت داشتند. اینها میآمدندبه حزب ایرا ن نوین. بنا براین حزب ایران نوین درمعنای وسیع دستگاه

صحنه‌کارآموزی‌بودبرای‌مشاغل‌و مقامات ، وازطرف‌دیگردستگاه‌توزیع مقامات و مشاغل‌بود. نه‌هیچ با مردم‌تماس‌داشته باشند، هیچ آراء ونظریات مردم‌را نگاه بکنندبه‌هیچوجه‌نبود. هیچ درقوانین درعرض‌کنم پروژه‌ها یک کارحزبی‌بکنند،اینها نبود. خب مجموعه‌ملاحظاتیکه حضورتان عرض‌کردم‌وشایدباز تأکید ضرورت بین ـ المللی هم‌درکاربود، این بودکه شاه‌بفکربودکه‌یک کاری بکندکه بهرحال این وضع تصحیح بشود. حالابنده‌نمیدانم‌آیا با دیگران‌هم‌مشورت‌کردیا مشورت نکرد، ولی‌بهرصورت فکر رستاخیز حاصل.تفکروتاملش بوددریک دوره‌ای که درسن‌موریتس بسرمیبرد. وعجیب است هیچکس از این‌مسئله‌آگاه‌نبود،حتی شهبانوفقط مرحوم علم یکروز قبل‌ازاینکه شاه‌دریک کنفرانس مطبوعاتی‌اعلام بکندمرحوم علم‌آگاه‌بود. دیگرهیچکس اطلاع نداشت مرحوم علم بمن‌گفت . البته بعدازاعلام، قبل‌از اعلام‌نگفت ، برای‌اینکه مرحوم علم هیچوقت با تمام‌محبتی‌و اعتمادی که بمن داشت هیچوقت اسرار مملکتی ،اسرارشاه را بمن‌نمیگفت بنابراین بعدبمن گفت"میدانستم ، دوروز پیش میدانستم" ولاقبلش بمن نگفت .

س ـ توی سازمان‌امنیت چی؟ میگویند آنجاکمیته‌ای بوده‌برای بررسی‌اینکارها بوده ...

ج ـ نخیر ـ اولا" سازمان امنیت با حزب مخالف بود

س ـ یا یک کمیته‌ای بوده شایدداخل‌سازمان امنیت نبوده‌ولی آقای‌ثابتی درآن بوده آقای گنجی‌تو آن‌بوده یک عده‌بودندکه مسئول‌بودندفکرمیکردندکه‌چکاربکنند

ج ـ نخیر- نخیر. اولا" ثابتی‌مخالف بودبا حزب . نه- نه. اینهم بهتان عرض‌کنم شاه‌نسبت به‌گنجی‌حسن نظرنداشت . روی‌همین‌شواهدی که‌داشتم حضورتان‌عرض‌کردم بیش از این هیچوقت ازاعلیحضرت نپرسیدم‌که شما نظرتان نسبت به‌گنجی‌چطوراست ولیکن همین شواهد ...

س ـ درمصاحبه‌ای با آقای احمدقریشی‌شده وروی‌نوارضبط است ، ایشان اظهارمیداردکه چندسال‌قبل‌از ... چه‌سالی رستاخیزبود؟

ج ـ مثل‌اینکه ۵۳ بود یا ۵۴

س ـ ۵۳ ، یکی دوسه‌سال قبل‌از ۵۳ کمیته‌ای بوده‌به‌سرپرستی آقای گنجی‌درسازمان برنامه

مثلاً اینکه اطاقی چیزی داشتند برای مشارکت که چه جور مردم را نزدیک کنند به دولت و از این قبیل صحبت ها ، اینها نشسته اند و آقای غلامرضا افخمی بوده و امین عالیمرد بوده و دکتر قریشی بوده و یک عده دیگر بودند و طرح دادند درباب همین مسئله محاسن داشتن سیستم یک حزبی که بعد میگویند گزارشی تنظیم کردند و میگفتند این گزارش را هم ما دادیم به دربار حالا دربار کدام قسمت دربار به من نگفتند و بعد جوابی آمد از دربار که اعلیحضرت گفتند که مگر این آدمها کتاب مرا " ماموریت برای وطنم" نخوانده اند که من گفته ام این سیستم یک حزبی مال ممالک کمونیستی و فاشیستی. . . .

ج - خب بنابراین آن منبع بهرحال ممکن است این چیزها خب حتماً " ایشان گفتند اطلاع داشتند ولی بهرحال مسئله ظهور رستاخیز را بنده فاصله قبلش حضورتان عرض میکنم

س - ببخشید- سفری هم گویا به مکزیک کرده بودند در یک زمانی شاید نزدیک به تاسیس حزب و میگویند شاید وقتی که در مکزیک بودند سیستم یک حزبی را در آنجا دیده اند و پسندیده اند

ج - نمیدانم ولی مثلاً اینکه در ونزوئلا مقارن تشکیل کمیته - یعنی هیات اجرائی در ونزوئلا بود - حالا قبلش مکزیک بود نمیدانم یادم نیست . بهرحال آنچه که بنده میدانم حضورتان عرض میکنم . عرض میشود که بعداً از این مصاحبه صبح مرحوم علم بمن ابلاغ کرد و گفت که اعلیحضرت فرمودند فلانی راجع به این مسئله برود تلویزیون و توضیح بدهد . خب میدانید حزب رستاخیز برخلاف آنچه که معرفیش کردند یک تشکیلات یک حزبی سیاسی ابتدا پیش نبود . شاه اعلام کرد گفت که برای اینکه همه مردم مشارکت بکنند اتفاقاً " تکیه کرد به همه مطالبی که بنده اینجا . . . برای اینکه همه مردم مشارکت بکنند ما یک سازمان سیاسی بوجود میآوریم که تمام احزاب هم تویش باشند . این سازمان سیاسی شرط عضویتش هم سه چیز است . اعتقاد به رژیم شاهنشاهی- اعتقاد به قانون اساسی و اعتقاد به اصول انقلاب

س- این تفاوت اول ودوم چه بود؟

ج - حالاعرض میکنم‌حضورتان - راجع به‌رژیم‌شاهنشاهی وقانون‌اساسی، بله‌عرض میکنم حضورتان، هرکسی‌به‌این‌سه اصل اعتقاددارد‌عضواینجاست‌وحتی شاه‌گفت‌که‌اگرکسی اعتقادندارد فقط مخالفت نکند. ماداميکه‌مخالفت‌نکرده‌ما بهش‌متعرض‌نیستیم، اگرهم، خواهدازمملکت‌برودبیرون، برودبیرون. ولیکن‌کسی‌که فعال‌است، منظور شاه‌این‌بود تمام اشخاصی که‌فعالیت‌سیاسی‌دارندا‌گراعتقاددارندبه‌این سه اصل میتوانندفعالیت‌کنند. یعنی‌تمام اشخاص‌که به‌کارسیاسی‌علاقه دارنداگربه‌این سه‌اصل اعتقاددارند: رژیم‌شاهنشاهی ، قانون‌اساسی واصول‌انقلاب. اینها می - توانندتوی‌این حزب فعالیت‌کنند ، توی این‌تشکیلات‌سیاسی. وبعدهمانجاهم گفت که‌این‌حزب معنی‌اش این نیست‌که‌همه‌صاحب‌یک عقیده‌و یک سلیقه باشند، جناحهای مختلف ممکن‌است وجودداشته باشد.

س- این‌را ز اول‌گفته‌شد؟

ج - ازهمان اول ، درنطق‌اولش. درهمان‌نطق اولش‌گفت‌که ممکن‌است‌جناحهای مختلف وجودداشته‌باشند. منتهی‌این جناحها آراء و نظریاتشان را میآورنددر - انستانسهای عالی حزب مقابل‌هم میکنندوبهترین را ءجلوابرای اداره مملکت انتخاب میکنندومملکت‌رااداره میکنند.

روز اولی‌که‌شاه‌گفت ، گفت یک تشکیلات‌سیاسی. حتی گفت‌نمیدانم‌ببینیدرستاخیز ازنظرقانونی اشکال نداشته‌باشد. اینهم‌که‌گفت ازنظرقانونی‌اشکال‌نداشته باشد سابقا" مدیرروزنامه‌کیهان یک عنوان‌رستاخیزی چیزکرده‌بود، این‌است‌که میخواست بگوید نکند مثلا" این معارض‌ما باشد، رستاخیز یک چیزدیگری هست‌وجوددارد و این معارض‌مان باشد. حتی این احتیاط راهم‌شاه کرده‌بود. بنده‌دراین‌معنی رستاخیزبنظرم یک چیز خیلی‌حسابی آمد. درواقع یک فرانت‌پاپولر بود. یک جبهه‌ملی‌بود. اتحادتوام‌با دیالوگ جبهه‌های‌مختلف اجتماعی بود "دقیقـــــا" .

و ، د.لرمن‌هم اسم حزب نمی‌بایستی رویش می‌گذاشتند. من یکمرتبه‌صبح دیدم‌هویدا

اعلام کرد حزب . من رفتم به مرحوم علم گفتم این اعلیحضرت حزب نگفتند . گفتند سازمان سیاسی و این صحیح نبودکه اسمش ... بعدرفته بودمرحوم علم به اعلیحضرت عرض کرده بودنظر مرا ، اعلیحضرت گفته بود بله ولی گفته . اعلیحضرت هم دلش نمیخواست اسمش را حزب بگذارند . گفت این گفته دیگر ، چکارش بکنم . حالا حزب بهرحال باشد . بنده درمصاحبه ای که کردم خب رژیم شاهنشاهی میدانید یک مختصاتی دارد . مختصات اصلیاش اینست که شاه که یک مقام موروثی هست درواقع پدرمردم است ، پدرملت است . یعنی یک نقطه ای هست که بازگشت تمام فرقه ها ، تمام دسته ها به آن است . اقلیت ، اکثریت ، سنی ، شیعه ، یهودی عرض کنم ارمنی ، زرتشتی همه اینها زیرچترسلطنت هستندو درواقع اونیتــه مملکت ، وحدت مملکت را – شاهنشاهی نگاه میدارد . وازطرف دیگرشاهنشاه به مملکت درواقع رسپتورآرزوها وآمال مردم است . همانطوریکه پدردریک فامیلی سرجمع میزان آرزو و آمال فرزندانش بعدیک تصمیم برای خانواده میگیرددریک مواقعی ، ما فکرمیکردیم که پادشاه هم همین وضع را دارد ، رسپتور آرزوها وآمال است . منتهی قانون اساسی را فکرمیکردیم که شکل اعمال است . این دریافت و پشت سرش رآکسیون است برای اداره مملکت واصول انقلاب را هم فکرمیکردیم که پایه های شکل جدیداجتماعی ونیروهای اجتماعی است . اینست که بنده رفتم آنجا یک مصاحبه ای کردم و مصاحبه هم درروزنامه کیهان چاپ شد . البته طرف توجه شد ولی بعضی ازفراماسون ها فقط برای ما پیغام دادندکه آیا شما قانون اساسی را خیلی کوتاه آمدید . بهشان پیغام دادم نه کوتاه نیامدم قانون اساسی شکل رابطه سلطنت هست با مردم . وظائف مردم ، حقوق مردم ، وظائف سلطنت ، مقام سلطنت . بنابراین من اول خواستم رژیم شاهنشاهی را توضیح بدهم و بعدبگویم قانون اساسی شکل این ارتباط است . ازنظرتاریخی هم همینطوراست . ازنظرتاریخی هم مملکت ایران مملکت شاهنشاهی بوده ، مظفرالدین شاه وقتی قانون اساسی را دادو پشت سرش متمم قانون اساسی تصویب شد ، درواقع شکل –

مضبوط ومنضبط و رگلەمانته روابط شاەومردم وسرویسهائیکه بنام شاه در خدمت مردم هستند تعیین میکند. بندەاینمصاحبەراکردم وخاتمەپیداکرد

س - چرا فراماسونها باصطلاح بین اینهمەآدم کسانی بودندحرفیزدند این وسط ؟

ج - چه عرض کنم. بوسیلەیکی ازدوستانبنده پیغام دادەبودند. نمیدانم شاید انتظام بودمثلا" . شاید هم مثلا" بمناسبتیکه باآن دوست من ارتباط داشته توی مجلس نشسته بوده صحبت کردەبوده آنهم آمدەبوده نقل کردەوالا نمیدانم دلیلخاصی - حالا توجهای که شما کردید منآنوقت توجه نکردم. یکیازدوستان بنده باانتظام آمدوشدداشت

س - عبداله یارسول

ج - عبداله - و او همصریحا" نگفت انتظام گفته، فکرمیکنم الان که شما گفتید فکرمیکنم. گفت بله گفتەشدەاست که شما راجع بەقانون اساسی یک خرده کوتاه آمدید.

س - چون یک نظریەهست که فراماسونها بطورجمع نقش عمدەای توی سیاست ایران - داشتند اینست که میخواستم ببینم اگردرآنزمینه است بیشتر بشکافیم ..

ج - تردیدنیست - حالا بعدمیرسم درمسئله دادگستری ، دردوره دوم خواهم گفت این مطلب را .

س - بله - بنده دیگر کاری نداشتم. درصددبرآمدندکه اساسنامەحزب راتهیه کنند. آقای هویدا برای تهیه اساسنامەازتمام مملکت - اولا" یک گروهیرا درتهران مامور کرد بنده توی آن گروه نبودمالبته و اساسنامەرا تدوین کردند پروژەاشرا . بعدیک عدەای راازتمامشهرستانها دعوت کردندکەراجع به ... اظهارعقیده کنند. مثل اینکەشایداسمش راهم گذاشتنداگرخاطرم باشد" اولین کنگره حزبی برای تدوین اساسنامه" . البته شاەدرآن اعلامیه اولش راجع به تشکیل حزب رستاخیز اعلام کردکەنخست وزیرهم موقتا" دبیرکلاین حزب خواهدبود. بنابراین دبیرکلی

هویدا هم مشخص شد. ضمن نطق شاه یک دوسه تا ارگان حزب هم مشخص شده بود. مثل اینکه دفترسیاسی یا هیات اجرائی حالادرست خاطرم نیست، یکی دوسه تا از ارگانهای حزب را هم شاه ضمن نطق خودش بیان کرده بود. مثلا اینکه اصلا" پخته شده بود فکرها، بیان کرد. اساسنامه را آمدند نشستند وتهیه کردند. بعداز تمام شهرستانها نمایندگانی خواستند که بیایند و اساسنامه را تصویب بکنند. از فارس هم یک عده ای آمدند. صدنفری از فارس آمد. در این جلسه هم بعد برای خاطر اینکه هیات اجرائیه هم انتخاب کرده باشند هویدا گفته بود که خب نمایندگان هریکی از شهرستانها هم که اینجا هستند خودشان نماینده هیات اجرائیشان - یعنی کسی که بایستی بنام آنها در هیات اجرائیه باشد معرفی کند. حالا بنده هم هیچ خبر ندارم. فارس مرا معرفی کرده بودند، بنده را بعنوان نماینده خودشان در هیات اجرائیه حزب معرفی کرده بودند. منتهی عصری بمن خبر دادند و من هم یکخرده ناراحت شدم و بعد چندنفرهم بمن تلفن کردند که ما نکردیم فلانی کردو اینها. بهرصورت بنده به مرحوم علم گفتم. البته رفته بودند قبلا" به مرحوم علم هم گفته بودند. من مرحوم علم را که تلفن کردم، گفت من فکرکردم تو خودت خبرداری. گفت من هیچ نگفتم. گفت با موافقت خودت نبوده؟ گفتم نه اصلا" من خبرنداشتم از این موضوع. خب اگر میخواستم این کار را بکنم قبلا" با شما صحبت میکردم. نه من هیچ خبرنداشتم اینطور شده بود. اعلیحضرت آنموقع کاراکاس بودند. من که بدون اجازه اعلیحضرت نمی‌توانستم قبول کنم. چون دربار بودم - توی کار سیاست دخالت نمیکردم. مرحوم علم تلگراف میکند به کاراکاس. اولین هیات اجرائیه هم قبل از اینکه جواب کاراکاس بیاید اولین هیئت اجرائیه هم تشکیل میشود، ولی بنده درهیات اجرائیه شرکت نمیکنم. آموزگار میشود رئیس هیات اجرائیه و همان موقع گویا مرا کاندید میکند برای معاونت خودش. بنده البته نبودم که فرهنگ مهر را بعد چیز میکند. بهرصورت ما بدین ترتیب وارد حزب رستاخیز شدیم

وحزب رستاخیزبوجودآمد. بنده بایدبهتان عرض بکنم که تشکیل حزب رستاخیز دربین مردم یک شوروشعف فوق العاده ای ایجادکرد. اصلاً" همه مردم مثل اینکه احساس کردندکه دیگر این مسئله حزب اقلیت واکثریت نیست. همه کس در کار مملکت میتوانندتا ثیرداشته باشد. هیچ من یادم نمیرودمصادف شدتشکیل حزب رستاخیز با مقدمات انتخابات. خب قبل ازانتخابات برایتان توضیح دادم یک دوره ای بودکه اشخاص میرفتندتعرفه میگرفتندیکماه. میرفتندثبت نام میکردندو ورقه رای میگرفتندکه روزرای بتوانندمعرفی نامه داشته باشندخودشان را معرفی کنند. من یک پیرزن هفتادساله باورکنیدروی چرخ دیدم داردمیرود میبرندش - میخواستم ببینم کجا میبرندش - همان خیابان جلوی دفترم گفتندمیرودبه دفتررای برای خاطراینکه تعرفه بگیرد. حالا البته مسئله تعرفه کردن و عضویت رستاخیزو اینها همه باهمدیگرتوی هم مشغول بودند. آخه عضویت رستاخیز احتیاج به کارت نداشت، همه کس عضو رستاخیز بود. از این پیرزن پرسیدم خانم کجا میخواهیدبروید؟ گفت والله شاه گفته، شاه گفته حالامیرویم تعرفه بگیریم یک شوق و ذوق فوق العاده ای دربین مردم پیدا شد. حالا درموقع انتخابات هم ظهورش رابهتان میگویم. بنده وقتیکه عضو هیات اجرائی شدم اساسنامه راوقتی دیدم، دیدم این اساسنامه — اساسنامه درستی نیست. برای اینکه موضعی که حزب - مواضعی که حزب با مردم درتماس هست دریک تشکیلاتی هست بنام کانون. آنچیزی راکه احزاب چپ اسمش رامیگذارند سلول و حوزه - اینها اسمش راگذاشته بودند کانون، و کانون ۴۰۰ نفر. گفتم آقا اینکه صحیح نیست. اصلاً" شما بطورمصنوعی که نمیتوانید با مردم تماس بگیرید. یک کانون درست کنیدوکانون چهارصدتا آدم از افقهای مختلف بیاید - این معنی ندارد. شما بایدببینیدکه مردم کجا جمع هستند. هرجا جمع هستندبرویدباهاشان تماس بگیرید. خب مردم توی اتحادیه اصناف هستند، خب آدم میرودبا اتحادیه اصناف تماس میگیرد

میرودببیند اتحادیه اصناف کجا هستندکی هستند آدم باها شان تماس میگیرد. انجمن‌ها هستند، خب آدم میرودبا انجمن‌ها تماس میگیرد. انجمن‌های محلـــی هستند، انجمن‌های مختلف درشکل‌های مختلف هستند. سندیکاهای کارگری هست. سندیکاهای کارگری وجوددارد دیگر مطابق قانون، خب آدم میرودبا سندیکاها تماس میگیرد. یک کانون درست بکنیدوچهارصدتا آدم به‌چه‌شکل به‌چه ترتیـب آخه این تابع چه منطقی هست

س.- شما نظرتان این بود که از آن ارگانهای موجود استفاده بشود.

ج - بله - حالا بعدا" عرض میکنم. بعدا" هم کرداین کاررا. عرض‌کنم بنـــده باتفاق یکی دونفردیگر مبداء یک جنبشی شدیم برای خلاصه تعدیل و تصحیـــح هم‌اساسنامه وهم‌متدها و روشهای حزب رستاخیز. آن اشخاص ازجمله‌آدمهائیکـــه با من همکاری داشتند، حالا شایدهم امتناع بکنند دیگر. یکی دکتر نبوی بود دکتر محی الدین نبوی

س- اسم اولش چی بود؟

ج - محی الدین نبوی که‌مشاور حقوقی‌وزارت‌خارجه بود. پسرخیلی‌باسوادی اســت منتهی خب حالا خیلی تبری داردازکارهای گذشته‌خودش ؛ز حمله ...
خب البته او هم بیچاره‌هیچتو کاردولتی نبود- کاردولتی‌نداشت ولی خـــب شایدهمین اندازه هم... ما یک جلساتی‌داشتیم، اول درهتل‌مرمربود. خیلی‌دیگر تمام‌آدمهائی‌که‌درصدداصلاح رستاخیزبودندمیآمدندآنجا. هفته‌ای‌یکمرتبه‌جلسه تشکیل میشدو همه‌میآمدندآنجا. ما یک فعالیت پاراللی داشتیم. البته‌هویدا هم‌ناراحت بود، ناراضی‌بود. من قبلا" تشکیل‌این باصطلاح فراکسیون رابه شاه اطلاع داده‌بودم، شاه گفته‌بود بله ماآزادی‌دادیم، همه‌کس بروید

س- کانون بودباصطلاح این؟

ج - نه کانون نبود. یک جلسه بحث بود اسمش‌کانون نبود

کی‌ها دیگربودیدازکسانیکه (؟)
دانشگاهی‌ها بودند، بعضی‌ازنمایندگان مجلس بودند، بعضی‌ازدانشگاهیان بودند بعضی ازروزنامه‌نویسها بودند، عرض میشودکه مثلاً" آن سرفرازروزنامه‌نویسی بودکه میآمدشرکت میکرد. نمایندگان مجلس بودند. بعضی‌ازمدیرکل‌های وزارتخانه‌ها بودند. خیلی‌ها بودند خیلی‌ها. بعدهم یک تریبونی شده‌بودکه اشخاص‌حتی میآمدند. دکترعلومی بودمیآمد، خیلی‌ها بودند حالا اسامی‌همه خاطرم نیست خیلی‌ها میآمدند. بهرصورت این‌جلسات ادامه داشت و یک نوع فعالیتی بود. هویداازاین‌بابت خیلی‌ناراحت بودو یکی‌دوبارتذکردادکه‌آقا این جلسه تعطیل بشود. اول میگفت‌که چرا توی هتل‌مرمرهست وما هم‌توی هتل‌مرمردیدیم‌یکخرده‌ای خرج برمیداردبرای‌اینکه برویم آنجاو بالاخره پذیرائی وچیز هست و گاهی‌اوقات هم نمیدهندهمه، ومشکل‌بود دیگرآن ـ گرانتمام‌میشد. اینست‌که انداختیمش به داخل حزب. شب مهدوی هم آمدو گفت بیائیدتوی حزب و رفتیم توی حزب. ولی توی حزب هم هویدا ناراحت بود. یکروزبمن تلفن‌کرد گفت"آقا این‌محیح نیست و این یک انشعاب است." گفتم آقا چه‌انشعابی‌است، جلسه‌حزبی‌است گفت "تعطیلش کنید." گفتم‌شما بنام نخست‌وزیرمیتوانیدکتبا" بمن ابلاغ‌کنیدکه‌این را تعطیل کنید. چشم تعطیل‌میکنم. اما بنام‌دبیرکل‌حزب رستاخیز نمیتوانید. نخست‌وزیر رئیس دولت است، امرانه‌دستورمیدهدبنده‌هم روی سرم میگذارم. بهمه میگویم نخست‌وزیر دستورداده‌که‌این تعطیل‌بشود. اما بنام دبیرکل‌بنده نمیتوانم حرف‌شما را بشنوم. این یک کارحزبی است‌داریم میکنیم. بله راجع به‌رستاخیز صحبت میکنم ـ دراین‌موقع انتخابات شروع شد. قراربراین شدکه‌حزب رستاخیز کاندیدبدهد. خب حالاملاحظه کنید دیگرتمام مردم‌ایران‌عضو حزب رستاخیزهستند بنابراین حزب نمیتواندیک کاندیدبدهد. حزب بایستی‌که اشخاصی‌که صاحب صلاحیت هستند برای انتخاب‌شدن معرفی کند. اینست‌که‌قرارشداعلام بکنندتمام اشخاصی که‌کاندیدهستندـ تمام‌اشخاص مراجعه‌بکنندبه‌انجمن شهرـ به‌شهرداری ـ یک مقام محلی‌که‌طرف رجوع همه‌است. وآنجا یک پرسشنامه‌هائی پربکنندوکاندیدـ

بودن خودشانرا اعلام بکنند. خب قراربراین شدکه اینها ازنظرسیاسی شناخته بشوند. توده‌ای وکمونیست وخرابکاروا ینها نباشند. بعدقراربراین شد، قرارشداینها ندازه‌سازمانهای اطلاعاتی مملکت اطلاع بدهندکه اگرکسی‌توده‌ای یاکمونیست و خرابکارهست اینها رااسمشان راحذف کنند.

س - تیپ جبهه ملی‌چطور؟

ج - نه- بهیچوجه.

س - آنها میتوانستندباشند ؟

ج - بله - منتهی‌نیامدند، آخه مطلب همین است - نیامدند. بعدگفتیم‌که‌توی هرشهری - هرحوزه‌انتخابی‌یک هیاتی‌انتخاب بشوندبنامهیات معتمدان یا هیات امناء حالادرست‌تیترش راخاطرم‌نیست. اینها هم نسبت به‌صلاحیت هرکسی‌اظهار عقیده‌کنند، که بگویندا ین‌آدم چطوراست، واقعا" رپیوتاسیونش درمحل‌چطور است، مردم نسبت‌بهش‌اعتقاد... آدم‌خوبی است ،آدم‌کلاه‌بردارنیست ،آدم‌متقی است، آدمی‌هست‌که‌به کارمردم‌علاقمنداست - کارش رااظهارعقیده بکنند. بعد اینگزارشها بیایدبه‌یک کمیسیونی درمرکز. هیات اجرائیه‌تقسیم‌شدو قرارشد که هرمنطقه‌ای رابدهندبه‌یک کمیسیونی. فارس رابه‌بنده‌دادند. فارس نصیب بنده‌شد و گفتندکه‌کمیسیونی‌تحت نظربنده تشکیل‌بشودو دراین کمیسیون رسیدگی کنند و کسانی‌راکه‌صلاحیت دارندا علام بکنند. اینکمیسیون آن طوری که‌خاطرم هست خانم‌لیلی‌امیرارجمندراگذاشتندتوی اینکمیسیون

س - همانکه سرکارتویش بودید، درفارس

ج - بله - عرض‌کنم یکنفربوداسپیکر رادیوبودخیلی‌خوب صحبت میکرد- حالاخاطرم نیست خیلی‌مردخوبی بود. یکی‌دوسه‌نفردیگرهم‌گذاشتند. بهرحال این کمیسیون راما نشستیم ورسیدگی‌کردیم‌وتمام اشخاصیکه‌صلاحیت داشتندبرحسب تشخیصی‌که داده‌شده‌بود- آنها رااعلام کردیم. بعدگفتیم‌درهرمنطقه‌درشیراز- درفیروزآباد

درآباده- درکازرون - دربوشهر دراینجا هاکاندیدهای حزب اینا شخاص هستندو هرمنطقه ای سه نفر- چهارنفر- پنج‌نفر آدم‌بنا مکاندیدمعرفی‌کردیم . وبـــرای اولین‌بار مبارزه انتخاباتی‌شد . ملاحظه‌کنیدتاآنموقع یکنفررا دولت یا سازمانی که‌بهرحال ازطرف دولت ما موربودبه مردم‌تحمیل میکرد . اینموقع دیگرمسئلـــه تحمیل نبود . اینها ازبرکت رستاخیزبود .چون برای رستاخیزدارم حرف میزنم . نمیخواهم بگویم‌که‌رستاخیزیک مرحله‌دمکراسی ایده‌آل ایران‌بود ، اما راه - دمکراسی ایران بود . حزب‌رستاخیز اشخاصی‌که خوشنام بودند ، اشخاصـــی کـــه سابقه کلاه‌برداری نداشتند . اشخاصیکه بکارمردم‌علاقمندبودندو ضمنا " کمونیست هم نبودند . کمونیست مطابق قانون ممنوع‌بود- کاری‌ما نمیتوانستیم بکنیـــم . حزب‌کمونیست مطابق قانون ممنوع بود . اینها را معرفی کردیم گفتیم مـــردم رای بدهید . بقیه‌افتادندبه‌جان همدیگر ، مبارزه‌کردند . مجلسی که‌درســـت شد مجلس‌رستاخیز ، مجلسی بودکه‌درنتیجه‌مبارزه‌انتخاباتی وکلایش تعیین شـده بودند . یک اشاره‌ای‌میکنم . سال‌پیش یعنی‌دوره‌پیش ریاضی‌با هفتصدهزارنفـــر رای نماینده‌تهران شد . برای‌اینکه‌رای‌ها - رای‌های دسته‌شده‌بود . ایندفعـــه مبارزه‌بود . ریاضی نفردوم شدوآزمون شدنفراول با دویست هزارنفر ، دیگـــر هفتصدهزارنفرتوی کارنبود . وهمه‌رفتندجنگیدند - مبارزه‌کردندو هیچ واقعا " قابل پیش‌بینی نبود . هیچ قابل‌پیش‌بینی نبودکه اشخاصیکه انتخاب شـــدند آیا انتخاب میشوندیا انتخاب نمیشوند . بهرحال مجلس رستاخیزتشکیل شد

س - درتمام محل ها مردم حق انتخاب یعنی بیش‌از - تعدادکرسی تعدادکاندیدها نامزدها بیشتربود؟

ج - بله - همه‌جا . منتهی‌بستگی داشت‌با ینکه چقدرآدم داوطلب شده . من یادم‌است برای شیراز مجبورشدیم برای‌اینکه تعدادزیادتربا شدیک آدمهائی‌را خودمـــان گذاشتیم . یادم هست مثل اینکه میخواستیم‌لااقل‌بیست ویکنفربگذاریم -

بیست ویکنفرنبود ـ بیست نفربود. هفت نفرکاندیدبایستی... یعنی هفت تا کرسی بود. گفتیم لااقل سه برابر باشد. تمام اشخاصی که داوطلب شده بودنـــد رسیدگی کردیم دیدیم بیست نفربیشترصلاحیت ندارند. خب آدمهای بی ربطی بودند

س ـ　چندنفـرحذف شدند ، مثلا" مال همین فارس ؟

ج ـ　والله خاطرم نیست ، یک رقم دقیقی نمیتوانم بگویم

س ـ　چندبرابر

ج ـ　یعنی تعداددا وطلب ؟

س ـ　بله ـ نسبت داوطلب به قبول شده به داوطلب

ج ـ　فکرکنم شایدصدوبیست ـ صدوسی ردشدند. دقیقـا" نمیدانم.

س ـ　جمع مثلا" سی تا بودند شما بیست تا یشان راانتخاب کردید

ج ـ　بیشتربودند، مثلا ینکه مال شیراز چهل و پنج شش نفربودند.

س ـ　آنهائی که ردمیشدندچه عیبهائی داشتند؟

ج ـ　خب آدمهائی بودندکه حسن شهرت نداشتند. مثلا" روزنامه نویس که قدیم بوده و کلاش بوده. آدمهائی که حسن شهرت ندارند

س ـ　این چرا نمیگذاشتند خودمردم تشخیص بدهند؟ اگرروزنامه نویس کلاشی بوده...

ج ـ　خب حزب است دیگر ـ خب حزب است میخواهدکاندیدبدهد. آخه مساله اینست که حزب کاندید میخواهدبدهد. یک چندنفرسابقه سیاسی...

س ـ　وقتی که فقط یک حزب بودکه کاندیدمیداد...

ج ـ　همین ـ میخواهم بهتان بگویم حزب واحدنبود، اگر حزب واحدبودیک کاندید میداد. این رابنا م یک سازمان سیاسی یونیک و منحصرنباید تلقی کرد. اگر سازمان واحد سیاسی بودیک کاندیدمیداد ولی آن چندتاکاندیدمیداد. هر کدام ازاینکاندیدها هم به یک تا ندانسی مربوط بودند. درست مثل اینکه دریک مملکت ـ مثلا" حالادرآن شرایط که سه تـــا رامیدادیم درشیراز شما فکرکنید

مثلاً اینکه درشیراز سه تا حزب بود، هرحزبی یک کاندیدمیداد

س - دلیلاینکه این غربیلرا درجاش را نسبتاً " کوچک گرفته بودیدبجای بزرگتر...

ج - ما کوچک نگرفته بودیم - ما کوچک نگرفته بودیم شد.

س - تصوراینکه ازچهلو پنج نفرنصفشان میآیدبقیه چون آدمهای ازنظرسیاسی صلاحیت نداشتند....

ج - بله - عرض کنم که اولاً" میدانید آدمهائیکه اخیراً " واردکارهایسیاسی شده بودندهوچی های محلی بودنددیگر. باکمال تاسف آدمهای خوب نبودند. باید قبول بکنیم . خب جبهه ملی اینها هم واردکه نشدند. حالا تازه آنها هم خوب نیستند - آنها هم یک عیبهای دیگردارند. حالاشما فکرنکنیدفلانآدمی که کلاشی میکند و آنها هم یکنوع دیگرکلاشی سیکنند. مگراینها ئیکه دراپوزیسیون بودند کلاشی ازدولت میکردند. مقاطعه میگرفتند- حقوق ازاین شرکت و اینها هم کلاشی بود دیگر - جبهه ملیها هم همین ها بودند- جبهه ملیها آدمهائی بودندکه میگفتندساکت باشیدبهتان پولمیدهیم. مدیرفلانشرکتشان میکردند- فلان بیزنس و فلان مقاطعه را بهشان میدادند فرق نمیکرد. این خوب بود؟ خوب نبود آنها هم همینطور. بله - عرض کنم که رستاخیزبا ینصورت مجلس تشکیلشدو درموردسنا هم همینطوربود - مجلس سنا هم بهمین ترتیب انتخاب شد. امابایدبهتان عرضکنم که بنده چون درهیات اجرائیه بودم هیچوقت من ندیدم یک پروژه قانونی که دولت میخواهدبدهدبه مجلس قبلاً" بیاورندتوی حزب. واقعش اینست که...

س - قراربودبیاید دیگر.

ج - خب تردیدی نیست حزب برای چیهست؟ حزب برای این استکه الهامبخش دولت و مجلس باشد. بعلاوه حزب - نمایندگانمجلس بایستی ازحزب دستوربگیرندا ز حزب الهام بگیرند - هیچ همچین نبود. ما هیچتصمیمدولتی راندیدیم که قبلاً" حزب رویش اظهارنظرکرده باشد. هیچ

س ــ　علتش چی بود اینجور میشد

ج ــ　برای خاطر اینکه نخست وزیر نمی‌خواست . حالا بنده برایتان شاهد میآورم و میگویم که یک مقدار اینها تماش هم‌نیا بدگردن شاه انداخت .شاه یک تصمیم کلی اعلام میکرد ولی دیگه اپلیکیشنش وجزئیاتش و رگلمانتاسیونش بعهده دولت بود . دولت نمی‌خواست . دولت نمی‌خواست کسی شریک داشته باشد . همانخاصیتی که تو شاه بود ــ منتهی درخیلی‌مرحله‌کلی‌ــ درقسمتهای‌جزئی‌هم دردولت و در ــ وزراء بود . این کولتورعمومی‌است این یعنی‌یک کولتور عمومی‌است . دراینموقع حزب گرفتار یک عارضه عجیبی شد . خب حزب در مسیرخودش قرار نمیگرفت ، فعالیت واقعی‌خودش که عبارت از این بودکه الهام بدهدبه دولت راجع به مسائل‌مملکتی یا از دولت الهام بگیرد.... مطالبی‌هست که مردم آگاه نیستند ، دولت آگاه هست باید از طریق حزب مردم‌را آگاه‌کند ــ مردم‌را هنمائی‌کند ، مسائل اجتماعــــی مسائل‌اقتصادی امروز خیلی‌کمپلیکه است . گاهی‌اوقات ناچارهست دولت مردم را تجهیزکند . تجهیزمردم به‌چه ترتیبی‌هست ؟ از طریق حزب است دیگر . خب بجای اینکه اینکارها را بکنند خب حزب هم‌همین‌طورراکد افتاده . چکارکردند ؟ آمدنـــد گفتندکه مبارزه باگرانفروشی را حزب انجام بدهد . بنده‌یادم‌هست درهمانموقـــع شاه یک فرمانی‌صادرکردکه دولت مکلف هست باگرانفروشی بشدت مبارزه کند .
البته این فرمان شایدبا بنده‌قبلا" مشورت میکردندمیگفتم کهشاه بایدفرمـــان بدهد که‌دولت مراقب باشدکه انفلاسیون عارض برمملکت نشود . مسئله گرانفروشی یک مسئله ثانوی وازتوابع انفلاسیون است . آنچیزی که‌درخور یک فرمان شاه هست مسئله‌انفلاسیـــون است‌که دستور بدهدبه دولت بگویدمواظب انفلاسیون ...

س ــ　اگراشتباه‌نکرده‌باشم این زمانی‌است که‌دیگر تعدادفرمانها درسالیان درماه اگر بخواهیم نرخش را بگیریم ...

ج ــ　بله ــ به چهاردهم بود بله حالا راجع به‌این موضوع هم حضورتان عرض میکنم ، مسئله فرمان را هم بهتان عرض میکنم .

بعد حزب را اانداختندبه کارمبارزه با گرانفروشی. یادم هست مخصوصاً" ،دریکی ازهمان جلساتیکه داشتیم که به نام فراکسیون حزب آقای هویدا هم باهاش مخالف بود ، مهدوی آمد آنوقت قائم مقام بهش صریحاً" همه اعتراض کردند. حزب وارد کارا جرائیش چرا میکنید؟ مبارزه با گرانفروشی که کار حزب نیست. حزب یک دستگاه اجتماعی است ، شما میبایستی از حزب بعنوان یک مجرای دریافت آروزها و ایده آلهای مردم از ش استفاده کنید. حزب را خب شما اصلاً" توی کارچیز میاندازید. با اضافه اینکار- تمام اشخاص که آدمهای درست و حسابی که نیستند اعضاء حزب هم مردم ایران هستند. ممکن است سوء استفاده بشود ازش. کسی که گوش نکرد این حرف را

س- عکس العمل آقای مهدوی چه بود؟

ج - خب، مهدوی شخصاً" هم معتقد بود مثلاً ،اما خب آقای هویدا برای خاطراینکه- شاید شاه هم گفته بود. شاه هم حتماً" با پیشنهاد هویدا که حزب اینکار را میکند حزب کارش این نبود. راجع به اصول که گفتید یادم میآید همین آخرین سالی که دردربار بودم ـ ،" ، اازاینکه ازدربار بیایم مرحوم علم حیات داشت. شاه یک فرمانی صادر شد [illegible] - درواقع مصادره ، مصادره که نمیشود گفت- برای در اختیار گرفتن منازل مسکونی که توش کسی نیست. میدانید وضع مسکن بدشده بود و اعلیحضرت دستورداد که- بعد فرمانش هم آمدند از دولت و آن آقای دکتر یگانه واینها تهیه کردند ، که شهرداری منازل مسکونی که تویش کسی نیست اینها را بگیرد و اجاره بدهد و منازلی هم که درحال ساختمان است ، اگر ساختمانش تمام نشده و مالک حاضرنشود ساختمانش را تمام بکند شهرداری بگیرد ساختمانش را تمام بکند بعد اجاره بدهد به اشخاص. بنده این حرف عجیب بنظرم آمد. آخه یک مملکتی که اقتصاد آزاد دارد- یک مملکتی که کمونیست نیست آخه اینکار را اصلاً" عملی نیست اصلاً" شهرداری چطور تشخیص بدهد که خانه ، خانه آزادی است- خانه اشغال شده

را ، خانه اجاره رفته را ازخانه اجاره نرفته ... این اشخاص همخانه هایشان را ساخته اندبرای کسانشان منتظرهستندکسانشان بیایند- کسی که خانه اش را خالی نمیخواهدبگذارد. بهرصورت دخالت کردن شهرداری - مخصوصا" تشخیص اینکه چه خانه ای اجاره است چه خانه ای اجاره نیست - چه خانه ای اشغال است - چه خانه ای اشغال نیست این کارخیلی مشکلی است . بعد باضافه شهرداری ازکجا پول بیاورد وخانه های ساخته نشده را بسازد. بعدبه چه شرایطی اجاره بدهد این یک کارخیلی پیچیده ای وکارنشدنی است . بنده صبح معمولا" با مرحوم علم که کارداشتم صبحها میرفتم پهلویش باهم ناشتا میخوردیم. آنروزکه ناشتا خوردم گفتم که این کارآقا صحیح نیست و من یک یادداشتی... گفت یادداشت بکن. یک یادداشتی نوشتم برای اعلیحضرت که اینما لیک مملکت کمونیستی است . ما که هیچ چیزمان کمونیستی نیست . یا همه چیزمان باید کمونیستی باشد... نمیشود همیچین چیزی . خدابیامرزد. اعلیحضرت گفته بودندبله فلانی درست میگوید اما ما این را برای الان انقلاب کردیم

س- برای چی انقلاب ؟

ج - الان انقلاب که انقلابمان همینطورادامه داشته باشد. ازعجایب بعدها خب معلوم شدکه این کار ، کارلغووکارغلطی هست و بنده خودم درمقام وزیردادگستری - بر حسب این فرمانی که اعلیحضرت صادرکرده بودندقبلا" آمدندیک قانونی بردند مجلس و قانون تصویب شد - هیچکس هم نگفت . بنده یکی ازافرادحزب بودم دیگر ، خب این حرف را بنده درمقام معاونت وزارت دربار بعرض اعلیحضرت رساندم. اما اولا" این مطلب درحزب مطرح نشد. بردندمجلس و یک قانونی گذراندند وازتصادفات روزگار اینست که بنده وزیردادگستری بودم وگزارشهائی که دریافت کرده بودم دیدم همانطوریکه پیش بینی میکردم یک چیزمزخرف و غیر- عملی است ومزاحم و مصدع و چیزبی معنی است . بنده خودم لایحه لغوش را بردم

مجلس وروزیکه میخواستم ببرم - بردم پهلوی شاه و به شاه گفتم بله فردا این چیزرا میخواهم ببرم. گفت که بله اما خب بگویید بالاخره یک چیز بهتری جایش میآوردید. گفتم چشم خواهم گفت. بله منظورم اینست که این راجع به چون اصول انقلاب فرمودید ولی این همه اصول انقلاب اینطور نبود. یک مقداری از مبانی اصول انقلاب واقعاً" جامعه ما را تغییر داد. مسئله اصلاحات ارضی حالا از این بگذریم که بد اجرا شد - بیموقع بود - تحمیلی بود - شکل بهتر میشد ولی بهرحال نیروهای اجتماعی را عوض کرد. یا مسئله سپاه دانش بگذریم که آخری خراب شد ولی بهرحال وسط نیروهای اجتماعی ما را اصلا" تغییر داد، شکلش را تغییر داد. یا مسئله همین سپاه بهداشت - گسیل داشتن اطباء به روستاها و آماده بودن دستگاه معالجه در روستاها در اختیار....

س - منظورمن از آن حرف این بود که مثل اینکه اینها واخر - سه چهار سال اخیر شاه افسار را تنگ تر گرفته بود و تعداد دستورات رسمی که میداد تعـــــــداد دش روز بروز بیشتر میشد. و نمایانگرش هم شاید یک فرمانهائی بودکه مرتب ...

ج - بنده از بابت خود فرمانش نگران نیستم - برای اینکه مطالبی که میگفت، خب مثلا" همین راجع به مسکن. درست است که فرمان بد بود - ولی توجه کردن به مسکن مردم خب یک مطلبی بود باید توجه میکرد دولت به مسکن. جلوگیری از گرانفروشی ودقت کردن در اینکه گرانفروشی نکنند - اینکار بدی نبود. مسئله اساسی اینست که اینها را بصورت اصول انقلاب معرفی کردن برای من اهمیت داشت، توجه میکنید؟ که بعضی از اینها - بسیاری از اینها درخور اینست که بگویند. اینها از ستونهای زندگی اجتماعی آینده هست نبود

س - شاید تعـــداد فرمانهائی که شاید در اجرا شاید به نتیجه نمیرسید و یا عملی نبود و خود آن شاید....

ج - و یک چیزی بهتان بگویم، خب مثلا" همه فکرمیکردند این اصول انقلاب یک اصول لایتغیر است. حالا شاه دو سه مرتبه گفته بود. گفته بود اگر کسی فکرمیکند که این اصول باید تغییر کند - عوض بشود اینها، خب بگویید. حتی یک موردش هم مثـــل

اینکه شد. موضوع تغذیه رایگان بود. تغذیه رایگان هم مثل اینکه از اصول انقلاب بود. از همان موقعی که مسئله تغذیه رایگان مطرح شد مخصوصاً " مسئله اجرایش یکی از مشکلات بود و از همان سالهای اول اشخاص مختلف میگفتند این کار، کاری که به ما نمیرسد نیست و بهمین جهت عوض شد. بهمین جهت درش تغییراتی داده شد. خب ولی یک مسائلی بود که واقعاً " ارزش بنیادی داشت. مثلاً" ملی کردن آبها. بنده هیچ فراموش نمیکنم همان سال اولی که معاون نخست وزیر شده بودم مواجه بودم با مسئله چاههای عمیق. خب این چاههای عمیق که در حریم همدیگر زده میشود - آخه چطور جلوگیری بشود، چطور نشود. حالا یک چاهی زده میشود که مخزن آب را میکشد، کسان دیگر هم حق استفاده دارند در چه شرایطی باشد، بهرحال مسئله ملی کردن آبهای زیرزمینی این خودش یک مطلب خیلی مهمی بود. خب البته بعضی موضوعات شاید ارزش استورکتوری نداشت اما از نظر کانژنتورخیلی اهمیت داشت. همین مسئله توجه به نوسازی دهات توجه به نوسازی دهات واقعاً " اهمیت داشت برای خاطر اینکه تمام دهات ما خانه های گلی بود. میدیدید وقتی یک زلزله میآید یکمرتبه ده هزار نفر آدم - پنج هزار نفر آدم در یک سطح وسیعی کشته میشوند

س - خب این نوع مطالب نبود که میبایستی در برنامه پنجساله درسازمان برنامه در آن سطح بطور هم آهنگ ...

ج - خب بهرحال صحیح است. ما داریم فاکت میگوییم آقا. عرض کنم که اگر خب شوق وذوقی برای بنده مانده شما هم این نوارها را برای بنده فرستادید امیدوارم که اینها را بتوانم بیک صورت مرتب تری که انتقادش هم ازش آسانتر باشد، یا بهرحال اپریشیه کردنش - همه چیزش هم جنبه انتقادی ندارد خیلی چیزهایش هم باید آدم قدرش را بداند و تا ببیند کند و تقدیر کند ولی خب حالا ما داریم اینطور بطور گاهی اوقات هم پیش میآید، پراکنده چیز می کنیم و...

بله، صحبتمان راجع به حزب بود و راجع به این بود که حزب را از مسیر اصلی خودش منحرف کردند بجای اینکه یک انستوریمان الهام بخش دولت باشد - الهام بخش

مجلس باشد برای اتخاذ تصمیمات قانونی ، واردکارهای اجرائیش کردند. البته موفقیت آمیزنبودا ینکارو بعدازمدتیهم مجبورشدندترکش کردند. بعدازیک مدتی قرارشدکه کنگره حزب تشکیل بشودودبیرکل حزب به رای کنگره انتخاب بشود. کنگره حزب تشکیل شدو درواقع کارا صلیش هم همین بود. انتخاب آموزگار بود برای دبیرکلی حزب. آموزگارشددبیرکل حزب و هیات اجرائیه هم...

س - یعنی قرارشده بودکه آقای هویدا دیگردبیرنباشد؟ و بعدآموزگارتعیین شدیا اینکه..

ج - نه - قراربودکه نباشد.

س - موقتاً" بودنخست وزیر؟

ج - بله مسائل .. نه صحبت موقتی ... قراربودموقتاً" دبیرکل باشد. قبل از اینکه آموزگاردبیرکل بشود غیرازمسئله دخالت حزب درمسائل اجرائی که بهتان عرض کردم که صحیح نبود ومواجه باشکست هم شد ، یک پیش آمددیگری هم درکارحزب شد و آن مسئله تشکیل جناحها بود.

س - یعنی پیشروو سازنده

ج - بله - قاعده کاراین بودکه چه موماتهائی ببینندرداخل حزب هست وخب این مومانها ببینند که کی با صطلاح گرداننده اشهست ، کی دراین موما ن بیشتراز همه کس مؤثراست خب آنرا بعنوان رهبرجناح ، و جناح هم تشکیل بشود. اما اینکارا رانکردند

س - بودندجناحهای طبیعی درآنزمان ؟

ج - خب بله ، همین سازمانی که ما داشتیم خودش داشت یک جناجی میشددیگر- خودش یک جناحی بود. حالا البته این درسطح مملکت هنوزوسعت نداشت ، درداخل تهران هم وسعتش زیادنبود. اما بهرحال یک گروهی بودندکه متشکل شده بودند ، فکری داشتند لااقل ازنظرتشکیلاتی صاحب یک کانسپسیا ن نوئی بودند.

س - گروه دیگری هم بودند؟ گروه طبیعی دیگری ؟

ج - نخیر - نبودند

س- مثلا" آن تشکیلات آقای نهاوندی چی ؟

ج - نخیر- تشکیلات نهاوندی کار حزبی نمیکرد. تشکیلات نهاوندی اصلا" نمیخواست بیاردش وارد کار حزبی اش بکنند. آقای نهاوندی بله ، حالا راجع به کار آقای نهاوندی هم بعدا باید بهتان عرض کنم. این را غفلت کردم ، از کارهای مملکتی بود که بنده باید بهش اشاره کنم. البته اشاره خواهم کرد برای اینکه جزء فعالیتم - جزء اجزاء فعالیتم درموقعی که دبیرکل رستاخیز بود سر زدن به این گروه اندیشمندان و باهاشان هم همکاری کردن هم بود که میگویم بآن مناسبت . بهرصورت آقای آموزگار بعنوان جناح پیشرو و آقای انصاری هم بنام جناح سازنده. البته اینها دیگر خودشان به این و آن تشبث میکردند و سعی میکردند - از همین اشخاصی که سرشناس هستند و اشخاصی که اسمشان سرزبان هست بیاورند باخودشان موتلف بکنند....

روایت‌کننده : دکتر محمد باهری

تاریخ : سیزدهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۵

هریکی از این آقایون ـ آقای انصاری و آقای آموزگار کوشش میکردند با تماس با افراد سرشناس، افرادی که اسمشان سرزبان است، اینها جناح خودشان را تشکیل بدهند. مسئله بهیچوجه مسئله فکر و عقیده و نظر نبود. مسئله این بود که دوتا با صطلاح کمبینوزون تشکیل شده باشد. کمبینوزون آموزگار، کمبینوزون انصاری. حقیقتش اینست که من بهیچ کدام از اینها اعتقاد نداشتم. آموزگار را ولا" هیچ کارحزبی نبود. و اصلا" اعتقادهم به مسئله حزب نداشت آموزگار. آموزگار اصلا" به مسئله حزب اعتقاد نداشت. اصلا" آموزگار به مردم اعتقاد نداشت. آموزگار اززمانیکه دکتر اقبال نخست وزیر بود و وزیر بود، اما ارتباط اجتماعیش ـ ارتباطات اجتماعیش از یک رئیس اداره‌ای که یکسال رئیس اداره بود کمتر بود. اصلا" نمی‌توانست با مردم ارتباط بگیرد. در ارتباطاتش عصبانی میشد ـ اخم میکرد ـ حرمت مردم را رعایت نمیکرد، اصلا" کار حزبی بلد نبود. ولی خب برای جلب کردن اشخاص، برای عضویتش در جناح شروع کرده بود یک خرده‌ای تملق و عرض کنم که خوش و بش میکرد. یادم نیست بمن تلفن کرد یا اینکه یکی از دوستانم تلفن کرده بوده واظهار امیدواری کرده بوده که من با هاش باشم. ولی البته خب من به او اعتقاد نداشتم ـ به انصاری هم اعتقاد نداشتم. اما یکروز مرحوم علم به من تلفن کرد و گفت من شما را باید ببینم. من مرحوم علم را دیدم. مرحوم علم گفت من دلم میخواهد که تو انصاری را تقویت کنی.

س ـ با هم نزدیک بودند مثل اینکه ...

ج ـ خیلی نزدیک بودند. من حقیقتش اینست که خب دیدم مثل اینکه مفرنیست باید توی یکی از این دوتا بود. بنده هم بطوریکه شاید از مجموع این خاطراتم

برمیآید، سعی میکردم که درمحدوده مقدور خدمت بکنم. هیچوقت درصددبر نمیآمدم که محدوده رابهم بزنم، چون اصلا" نمیشد. بنده حالامیگفتم که نه توی اینجناح هستم نه توی آنجناح هستم. خب توی هیات اجرائیه که بودم بالاخره میگفتندتکلیفت چی هست؟ حالا میخراستم هیات اجرائیه نروم از توی حزب بایدبروم بیرون. نمیشد بالاخره آدم وقتی که آنگره هست بایستی کوشش کند درمحدوده ادانگرمانی که دادردسعی بکندکاربکند. خب برای منآموزگار و انصاری واقعا" فرق نمیکردند. هردوتایشان... حالا شایدنمیدانم، آنهم تحقیقا" نمیتوانم بگویم. شایدآموزگارمنزه تربود. نمیدانم واقعـا" نمیدانم اوهم کمترمنزه بودیابیشترمنزه بود، درافکاراینطوربودکه آموزگار منزه تراست، هرچنداو هم برادرش درآنمقاطعه کاریهای بزرگیکه شرکت کرده بود به تبع آن بود. آنراهم ماازش سراغ نداریم. انصاری هم یک موردخاصی که خلاف منزه بودن باشدسراغ نداریم. ثروتی هم که داشت بمناسبت معاملات زمینی بودکه درموقعیکه درژاپن بودکرده بود والا سوء ــ استفاده ای مابامشخصات ازش سراغ نداریم. ولی بهرحال من از هیچکـدام ازاینها برای اینکه باهاشون بیعت حزبی بکنم خوشم نمیآمد. ولی خـب مرحوم علم بمن گفت. دیدم حالا این یک مطلبیاست بنده بهرحال بایدبه یکیازایندو جناح بروم. قبول کردمورفتم. خب او هم خیلی استقبـال کرد. جناحها تشکیل شد. یک مسافرت هم مارفتیم شیراز، انصاری مثل اینکه یک کنفرانسی داشت از روسای دارائی درتخت جمشیدو ماراهم خواهش کرد، رفتیم آنجاو بعدهم رفتیم شیرازوآنجا یک میتینگ بزرگی برقرارکردیم. آنجا بنده البته صحبت کردم و انصاری رامعرفی کردم. خب جناح انصاری ــ باصطلاح همان ابتداروی همین حرفها واین چیزها یک رونقی داشت. ولی خـب چه فایده ــ چه فایده. بهیچوجه عرض کنم که وظیفه خودش راانجام نمیداد.

آخه جناح هم بایستی بهرحال مرکز تفکر و مرکز باصطلاح ایجاد توحید بین تفرقه هائی که درداخل جناح هست باشد که بعد یک فکر مشخصی باشد و بعد هم جلوی آن جناح دیگر ودرکار حکومت بهرحال یک وحدت نظری - یک کمپرومی ازش بدست بیاورند - همچین چیزی نبود. بهرصورت جلسات حزبی - هیات اجرائی ماهی یکمرتبه تشکیل میشد. دفترسیاسی هم همین مثل اینکه ماهی یکمرتبه تشکیل میشد. میرفتیم می‌نشستیم ، یک صحبتهای عادی میکردم و بلند میشدیم...
چیزی ، اتفاقی نیفتاد . یکمرتبه رفتیم البته با هویدا به آذربایجان آنجا هم چیزی نبود - کاری نبود. بالاخره کنگره حزب تشکیل شد و هویدا که دبیرکل موقت بود مقامش را داد به دبیرکل منتخب کنگره آقای آموزگار. آموزگار آمد دبیرکل حزب شد و تمام اختیاراتش را داد به داریوش همایون. درواقع این داریوش همایون بود که حزب رستاخیز را اداره میکرد. داریوش همایون یک جوان باهوشی است - عرض کنم که خب دیالکتیک فکری دارد و عرض کنم که اما آدم مستبدی است . آدمی است که هیچ فکرهیچکسی را قبول نمیکند ، وقتیکه توی یک کمیسیونی می‌نشیند آن فکرخودش را میخواهد تا آخرهمان باشد. داریوش همایون یعنی زمان آموزگار حزب تبدیل شد به یک تشکیلات اداری ، شکل یک کار اداری بخودش گرفت .
اینجا بنده یادم آمد یک مطلبی فراموش نکنم بهتان عرض کنم . دراثنا دبیر کلی آقای هویدا یک فرمانی اعلیحضرت صادرکرد که آقای هویدا فلسفه انقلاب ایران را تدوین کنند. این اصول انقلاب را توجیه کنند.
این فرمان اعلیحضرت را آقای هویدا آورد در دفترسیاسی و گفت که امر اعلیحضرت همایونی است که من بایستی فلسفه انقلاب را تدوین کنم. گفت خب البته اینکار من تنها نیست . من یک وظیفه رهبری دارم . بنظرمن ما صدنفر دعوت کنیم این صدنفر ده نفر را انتخاب بکنند و این ده نفر بنشینند فلسفه انقلاب را بنویسند. بنده مخالفت کردم. گفتم آقای هویدا این چه کاری است شما میکنید. این کار مسئله انتخاباتی نیست ، اگر شما میخواهید از زیرش دربروید بسیار خوب است . اما شما نخست وزیر هستید - همه مردم مملکت را می‌شناسید. چهارنفر

پنج نفر آدمی که ده نفر باید در تدوین آن دخالت کنند ـ ده نفر شایسته ترین آدم را انتخاب بکنید و بگویید بنشینید بنویسید. بعد ممکن است صد تا آدم هم بعد بیاورید بگویید آقا ما این را نوشته ایم شما ملاحظه کنید، مطالعه کنید نظری دارید نظر آنها را هم بگیرید تکمیلش بکنید. اما صد نفر را بیاورید بگویید شما ده نفر را انتخاب کنید ـ این اصلا" معنا ندارد آقا. صد نفر را کی انتخاب کند؟ شما نخست وزیر هستید و آدمهائی که صلاحیت دارند می‌شناسید و میتوانید انتخاب کنید. البته حرف بنده را گوش نکردو گفت نه آقا ما همان صد نفر را انتخاب می‌کنیم. گفتیم ما حرفمان را زدیم. بعد مثل اینکه حرف بنده به گوش اعلیحضرت رسیده بود.
اعلیحضرت گفته بودند فلانی درست میگوید. شما صد تا آدم را میخواهید انتخاب بکنید، آیا آدمها را می‌شناسید؟ ده تا آدم را انتخاب بکنید و این ده تا آدم بنشینند بنویسند. یکروزی ما را دعوت کردند در هیات دولت ـ یعنی کاخ نخست وزیری تو اطاق دولت. آموزگار بود، نهاوندی بود، بنده بودم، آن احسان نراقی بود عرض کنم که آزمون بود، دکتر عاملی بود، امیر طاهری بود ـ چیزی که یادم هست همین ها هستند. دیگر حالا کسی دیگر بود یا نبود درست ممکن است خاطرم نباشد. و آنجا مطرح شد که فلسفه انقلاب را تهیه بکنید. عجیب است آنجا من هر کسی را دیدم حرفهای متفرقه میزد. تنها آدمی را که بنده دیدم حرف صحیح زد امیر طاهری بود. گفت "آقا این حرفها چی هست میزنید. یک مردی است آمده یک اصولی را بعنوان اصول انقلاب که برای دگرگون کردن جامعه ایران تشخیص داده این ها را آورده ـ میگوید فلسفه اش را بنویسید، خب بنشینید توجیه اش کنید که چرا اصلاحات ارضی؟ چرا سهیم کردن کارگر در سود کارخانه چرا گفته، سپاه بهداشت ..... اینها همه اش مبانی فلسفی اش چیست؟ یعنی جای دیگری میرویم چکار کنیم؟" خیلی حرف زدیم. بالاخره عرض کنم که قرار شد که چند نفر از همانجا انتخاب شدند و اینها بروند و بنشینند و بنویسند و بعد بیاورند توی این کمیسیون. بنده البته جزو آن عده نبودم. ولیکن توی جلسه بعد که یکوقت تشکیل شد، یکماه دو ماه بعد، چند نفر از دوستانمان را هم

ما بردیم آنجا. ما بدین ترتیب آنگاه شدیم درکار تدوین اصول انقلاب. کاری که آنها کرده بودند کار خیلی درستی نبود و ما یک عده از دوستانمان را که با دیالکتیک آشنا بودند. چون اعلیحضرت درفرمانش تکیه کرده بود بر دیالکتیک که فلسفه انقلاب را برمبنای دیالکتیک تنظیم بکنید

س - این فرمانها چه جوری؟ مثلا" این فرمان بخصوص این را واقعا" خودشاه اصل این مطلب را میگفته کسی فرمان را مینوشته. یا یک کسی میآمده میگفته که مثلا" قربان این مسائل را بدهید بکنند ونمیدانم این براساس دیالکتیک باشد...

ج - نمیدانم - لابد خب میدانید شاه خودش دستورکه میداد دستور خودش بود. منتهی البته انسپیری میشد از چیزهای دیگر.

س - این یکیش سابقه اش چی بوده؟

ج - نمیدانم - نمیدانم. فرمان که چی بود و حالا مسبوق و ولی انشاء اش را خب بعد دفتر مخصوص، آدمهائی را میآورد. چون رئیس دفتر مخصوص خودش کار ارگنیزاتور را داشت، کار نوشتن و اینها مخصوصا" این متن اینطور چیزها را بعهده نمیگرفت. می - گفت بمناسبت هر مطلبی میآوردند و مینوشتند. بله بهرحال ما آنگاه شدیم در این کار و چند نفر که دیالکتیک بلد بودند و میدانستند دیالکتیک چی هست. فلسفه خوانده بودند. مثل اینکه دکتر واحدی بود، دکتر لاشائی بود

س - دومی کی بود؟

ج - لاشائی. عرض کنم که شاپور زند نیا بود و چند نفر دیگر اینها. دکتر محمدی نژاد بود آمدیم ونشستیم وشروع کردیم به تدوین این اصول انقلاب. شاید نزدیک هزار ساعت کار کردیم، شب و روز کار میکردیم. یک متن خیلی صحیحی تدوین شد و آنجا دیالکتیک بعنوان یک سنت الهی تلقی شد، برای اینکه ما نمیخواستیم دیالکتیک را بعنوان یک متد ماتریالیسم معرفی کنیم. ما آنجا دیالکتیک را بعنوان سنت الهی .... آخه تحولی که در جامعه پیدا میشود، تحولی که در طبیعت پیدا میشود این تحول در واقع باید اسمش را گذاشت سنت دیگر - این سنت هم سنت خدائی است. آنجا این

دیالکتیک را روشن کردیم وبعدآنجا تئوری اضداد را ذکرکردیم، بعداز ذکرتئوری اضداد گفتیم که تحول وتکامل به چه صورت انجام میگیردو ممکنست که اینتحول وتکامل پیش بینی بشود- تسریع بشود کندبشود و اینکار رهبراست و آنوقت دیگه واردشدیم به مسئله اصلاحات ارضی ، مسئله توجه به امورکارگری واینطور کارهای دیگرروی مبانی دیالکتیک روشنش کردیم . یادم میآیدآنجا عرض کنم

س - آنگروه آقای دکترنصروا حسان نراقی و اینها قبلاً" بودند اینها ؟

ج - نخیر حالابهتان عرض میکنم. آنها قرا ربودیک قسمت ما ... سه قسمتش کرده بودیم یک قسمت اولرا ما بایستی تهیه میکردیم - قسمتهای بعدی را آنها تهیه میکردند- خیلی واقعاً" صمیمانه بهتان بگویم ، هیچ آنها روی علاقه کارنمیکردند. بعددکتریگانه آمدو

س - دکترناصریگانه ؟

ج - دکترناصریگانه ، اوهم آخه مسئول یک قسمتی بود. یک قسمتی را ما برایش تهیه کنیم . گفتیم بسیارخب. ولی خیلی اصلاً پرت بودازاین مراحل و از این مطالب . ما درآنمقدمه ای که تهیه کرده بودیم یک مطلب ذکرکرده بودیم که درست است حرکت ما ... مل آن وخلاصه اش برای اجرای صحیح عدالت است اما اگرحیات جامعه وموجودیت جامعه بخطربیافتد یک حالت فرس ماژور بوجودبیاید آنموقع است دیگر process اجرای عدالت وتأمین عدالت تعطیل میشود. ما درواقع اجرای عدالت را درمقابل مواضع فوق العاده - مواقع فوق العاده وپیش آمدهای فوق العاده تعطیل تلقی کردیم. این موضوع هویداگفت این موضوع را باید خوداعلیحضرت تصمیم بگیرند، این موضوع ، موضوعی نیست که مابگوییم روش صحبت بکنیم. من تعجب کردم - همه جای دنیا وقتی جنگ هست دیگه دادگاه معنا ندارد ،دیگراجرای عدالت ... وقتی بین دومملکت دیگرجنگ بشود، موجودیت

یک مملکت درپیش بیایدکه این حرفها توش نیست . من غافل بودم واقعاً "
از این مخالفت هویدا ، حالابعدها توجه کردم . قرارشدکه برویم حضور
اعلیحضرت ، اعلیحضرت خودشان حکمیت بکنند .

س — این کاربه دولت ارجاع شد برای این بودکه آقای هویدا ...

ج — به هویدا ، به نخست وزیردبیرکل حزب رجوع شد

س — آهان ، هنوزدبیرکل بود ؟

ج — بله هنوزدبیرکل بود ، میخواستم بهتان بگویم این موضوع را . عرض کنم که
بنده که تمام اسنادوکاغذهایم رابه باددادندوبردندوغارت کردند اما دکتر
واحدی عرض میشودکه بمن گفت که نسخه ای ازاین چیزرا دارد ، ولی برای بنده
فرستادند اجمالاً" خواندم مثل اینکه آن نسخه نهائی اش نبود . بهش گفتم نسخه
نهائی نیست . حالا یکی دوروزکه هستیدمن میگردم داخل کاغذها اگردیدم — می
خوانم دیدم آن نسخه نهائی است بهتان میدهم ، اینراهم ضبطش بکنید . حالابعد
بهتان عرض خواهم کرد یک اهمیت خاصی داشت این موضوع ، ما آنوقت توجه
نداشتیم .

س — توی روزنامه درنیامداین بحث

ج — نه این نه — ولی اصلاً" خوداین حادثه اهمیت داشت ، بعدبهتان عرض خواهم کرد .
بنده این چیزی راهم که تهیه کرده بودم بوسیله مرحوم علم به شاه داده بودم قبلاً" .
شاه هم دیده بود وشاه گفته بودکه خوب است اما چرا انشاء یکخرده ای سخت است
ملغلق است . گفتم خب این مسائل فلسفی است بهرحال مسائل اداری باگزارش
راجع به بذرکشاورزی متفاوت است ، اینها هم اصطلاحات خاص خودش رادارد وچون
مانوس نیست دراذهان بنظرشان مشکل است . بهرحال گفتم اعلیحضرت پسندیده اند
و خوب است . خب بنابراین مااز رفتن پیش اعلیحضرت نگرانی نداشتیم ومن
علاقه داشتم کلیه آدمهائیکه درتنظیم اینشرکت داشتندحضورداشته باشند . از
جمله مثلاً" همین دکترواحدی رفته بودمسافرت . هویدا اصرارداشت . گفتم

نه آقا این آقای دکتر واحدی در تنظیم اینکار سهم زیاد داشته - ما برویم حضور اعلیحضرت من میخواهم این آدمهائیکه سهم داشتند معرفیشان کنم - خب زحمت کشیده اند لااقل این افتخار را داشته باشند. بهرحال وقت تعیین شد و رفتیم وبنده با همکارانمان طرف چپ اعلیحضرت - یعنی اعلیحضرت صدر را طرف چپ، هویدا و نصر و ناصریگانه و عرض میشود که احسان نراقی و این بیچاره دکتر عاملی را هم آورده بودند

س - عاملی تهرانی

ج - بله اورا هم آورده بودند. وقتی ما نشستیم اعلیحضرت شروع کرد پرخاش کردن گفت "مثل اینکه انقلاب را ما نکردیم ." من سکوت کردم، من چون رفتم آقای نصر و اعلیحضرت و اینها ذهن اعلیحضرت را بکلی مغشوش کرده بودند.

س - آقای نصهنوز رئیس دفتر علیاحضرت بود؟

ج - نخیر- نه نیست

س - تهاوندی بود آنموقع یا او هم نبود هنوز ؟

ج - نه نمیدانم یادم نیست . یا تهاوندی بود یا تازه آمده بود- نمیدارم یادم نیست . درست تطبیق نمیکنم . بهرصورت اعلیحضرت حرفهایش راکه زد یک مقداری بعد من نسخه ای از چیزهایمان را دادم جلویش . گفت چی آقا؟

بله - بهرحال نسخه ای از آنچیزی راکه تهیه کرده بودیم گذاشتیم جلو اعلیحضرت اعلیحضرت گفتند "چی هست؟" گفتم این مطلبی است که نخست وزیر بایستی بعرض مبارک رسانده باشد . اساسا" شرفیابی ما برای حکمیت اعلیحضرت است در یک مشکلی که در این متن وجود دارد . گفتم تمام این متن موردتائید آقایون هست فقط یک مطلب هست که مورد اختلاف بود و گفتند که اعلیحضرت حکمیت کنند . حالا اعلیحضرت اجازه میدهید که ما همان مطلب را مطرح کنیم که حکمیت بفرمائید یا اینکه همه مطالب را از دو مرتبه شروع کنیم . اصلا" مثل اینکه بهیچوجه بنده توجه به آن عصبانیت ها و این چیزهای ایشان نشدم .

س - معلوم شدعصبانیت راجع به چی هست؟ من‌متوجه نشدم

ج - عصبانیش کرده‌بودندکه شایدمثلا" این یک چیزنامناسبی است. مثلا" از جمله‌حرفهائی که‌میزد میگفت" خب تکلیف ولیعهدچی‌میشود" گفتیم آقا تکلیف ولیعهدراینجا قرارنبودتعیین بشود. قراربود ما اصول انقلاب راا ینجا بیاوریم. خب حالا اگرلازم است که‌ما دراینجا شان ولیعهدراهم معلوم کنیم اشکالی ندارد میکنیم. اما قرارنبوده. بهرصورت خیلی ناراحتش کرده‌بودندشاه‌را، گفتم که‌معمولا" وقتی‌یک متنی شروع میشودباید از اول شروع بکنیم برویم جلو. اما من فکرمیکنم برای اینکه‌وقت اعلیحضرت را نگیریم‌ازآخرشروع کنیم. آن‌نتیجه‌ای راکه‌اول ماگرفتیم - آن‌نتیجه را بنده بعرض برسانم، بعدآن مقدماتیکه ازش استفاده‌کردیم که‌باین نتیجه برسیم آن مقدمات رابعدبگوییم. گفت بسیارخوب. گفتم که اعلیحضرت وقتی دیدم ایشان‌خیلی عصبانی وناراحت هست‌گفتم اعلیحضرت اجازه بدهید بهتان عرض‌کنم که‌این آقایونی‌که‌اینجا هستندهمه کمک کردند. اما مسئولیتش مربوط بمن است. این من هستم که متن نهائی راقبول کردم وبه‌نخست وزیر ارائه دادم وبآن مناسبت‌حالا شرفیاب شدیم. بنابراین اشخاص‌فقط زبان من هستند برای توضیح. حالا هرجا مشکلی بنظر اعلیحضرت میرسدکه مورد اعتراض است‌چاکرا تعرض بکنیدنسبت بهش و جواب من میدهم.
ازجمله اشخاصی که‌بودرضا بود، نه پروفسوررضا - برادررضا

س - برادرپروفسوررضا؟

ج - برادرپروفسوررضا حالا اسمش هم خاطرم‌نیست (عنایت رضا). مردخیلی خوبی‌است‌وهم اهل مطالعه‌و

س - توی رهبری اونم؟

ج - بله- فصل به‌فصلرا شروع کردم هرکدام ازاینها خواندن توضیع دادن، هرجا اعلیحضرت ایرادمیکردو از یک موضع حمله‌هم ایرادمیکردندو بنده هم جواب میدادم خیلی سریع و خیلی‌شدید. اینهم فراموش‌کردم حضورتان عرض‌کنم

صبح آنروز بنده به مرحوم علم تلفن کردم و گفتم امروز عصر جلسه داریم در پیشگاه اعلیحضرت بعرضشان برسانید آزاد م صحبت بکنم یا نه؟ هیچ واقعا" پیش بینی هم نکرده بودم همینطور خواستم ادبی کرده باشم، حالا هیچ فکر نمیکردم این جریان باین صورت است. اعلیحضرت به مرحوم علم گفته بودند نخیر آزادند حرف بزنند. بنابراین من به اتکاء آن حرف خیلی شدید ایستادم. کار ما با اعلیحضرت گاهی اوقات بگومگو شدید شد.

س - یعنی مکالمه بین شما دو نفر بود یا آقای هوید! هم و سایرین هم چیز میکردند؟ آنها ساکت بودند

ج - بین من و ایشان بود. بله عرض کنم هر فصلی را یکنفر میخواند، بعد اعلیحضرت ایراد میگرفت من جواب میدادم. البته در بعضی موارد آن فصلی را هم که آنکس میخواند یک توضیح کلی میداد که بعد میخواندیا قبلا" میخواند بعد توضیح میداد. ولی ایرادهائی که اعلیحضرت میگرفتند... خب ایشان از یک موضع مثل اینکه مخاصمه ای برخاسته بود یا یک دلیل خاصی داشت که حالا بهتان عرض میکنم شاید هم این بود. بنده شدیدا" ایستادم. کار بجائی رسید که بعد که ما آمدیم بیرون بچه ها گفتند که اصلا" شما دیگر تمام شد اصلا" کارتان. گفتم مهم نیست مطلب اینست که بنده از حیثیت شما ها و خودم باید دفاع کنم. آنجا حضور اعلیحضرت گفتم وقتی که آخر دیگر داشت تمام میشد، گفتم اعلیحضرت هزار ساعت این جمعیت کار کردند و با سبکی کار نکردند با دقت کار کردند. بهمین جهت چاکر از یک موضع اندیشیده دفاع میکنم. البته آخر

س - ایرادهای ایشان چه نوعی بود؟

ج - والله آن چیزی که خاطرم هست همان مسئله ولیعهد بود و پرش کرده بودند بهرصورت حالا درست خاطرم نیست. بهرصورت آخر کار ایشان متقاعد شد. بعد گفت که خب این یکخرده ای سنگین است، کوشش کنید یک متن دیگری هم تهیه بشود که برای افراد عادی و متعارفی فکرشان در این سطح نباشد مفید باشد. گفتیم آن

کاردیگر دستگاههای تبلیغاتی حزب است که توضیح ، تفسیرراجع به این کار بکنند. متن اصلی باید یک چیزی باشد محکم وبعد تفسیرکنند. گفتیم خب اعلیحضرت تمام نشدحرف ، گفتم مسئله اصلی برای اینکارها نیامده بودیم حضوراعلیحضرت . گفتم مسئله اینست که بگوییدببینیم آقا مملکت اگردرخطر بیافتد بازبایستی دنبال اجرای عدالت برویم یا اینکه اگرمملکت درخطرافتاد موجودیت مملکت دیگر مسئله عدالت واینها تعطیل میشودموقتا " . مطلب این است ، که آمدیم پیش شما برای اینخاطرآمدیم . این آقا کشیدندمرا؟ وردندا ینجا برای اینخاطر. جواب نداد. آنها هم یک چیزی تهیه کرده بودندخواندو گفت آقا اینکه بازاری است واینکه ......

س - بنا براین یک مطلب آنها تهیه کرده بودند

ج - بله - گفت نه اینکه بازاری است وخیلی.... بله بلندشدوگفت که خب حالا بروید این نظریات را تلفیق کنیدو.... آها ن همانموقع گفت نظریات را تلفیق کنید گفتم من نمیتوانم ، گفتم نمیشود. هویدا بمن گفت چی نمیشود اعلیحضرت می-گویند. گفتم اعلیحضرت بگویند، خب چیزی که نمیشود نمیتوانم بگویم که میشود. بنده چی را با این و آن تلفیق کنم با همدیگر، چی میگوییدشما؟ خب با یک همینطوردست بسرکردن بلندشدوآمدا علیحضرت بمن دست داد. به تمام گروه ما دست داد، بعدهم نخست وزیررا کشیدکنارگفت دادنه دادنه اشخاصیکه با فلانی همکاری کردندمیخواهیدوتفقدشان میکنیدو مرحمت ما را هم بهشان ابلاغ میکنید. البته اینرا من خبرنداشتم بعدا " فهمیدم . بله - خب البته بنده دیگر دنبال این کاررا نیاوردندورفتندیکچیزی تهیه کردند. اما اینکه این مطلب را ذکرش کردم مسئله ،مسئله التزام شاه بودبه حقوق بشرکارتر. فکرمیکردکه اینکه هویدا درآنموقع میگفت این مطلب را شاه بایدحکمیت کند، فکرمیکردذکراین مطلب درفلسفه انقلاب مخالف اصول حقوق بشراست وعرض کنم که شاه تسلیم نمیشود

وشاید این شیطنت خودش هم بود. شاه روز اول خواند این مطلب را، متذکر که نبود. شاید شیطنت خودش هم بود، خواست به شاه بگوید من اینهمه دلسوز هستم که حالا

س - شما داشتید چی میگفتید؟ که اگر مملکت مثلا" شلوغ شد...

ج - اگر موجودیت مملکت در خطر افتاد دیگه این مسائل ملاحظات مربوط به اجرای عدالت ومساوات وبرابری واینها درموقع خطر تعطیل میشود. بالاخره چندماه بعدهم اگرخاطرتان باشد

س - ولی ما همچین قوانینی داشتیم دیگر - حکومت نظامی واینها همین بود دیگر

ج - بله - خب حالا ما درفلسفه انقلاب میخواستیم بنویسیم. بعدازیک مدتی هم اعلیحضرت شاید مثل اینکه بمناسبت همان کنگره حزب بود. اعلام کردیک چیزی را بنام اصل الاصول یک همچین چیزی. اگر خاطرتان باشددوتا

س - سوپر چی بهش میگفتند؟

ج - سوپراصول ... این دوتا مطلب را بعنوان سوپراصول معرفی کرد. حالا اصطلاحی که بکاربرده بود اصل الاصول یا مثلا" روی همچین چیزی اعلام کرد. این را - خواستم بهتان عرض بکنم که من متوجه این مطلب، راجع به اینکه این مسئله برمیخورد به حقوق بشر اصلا" توجه نکردم. بعد این حوادث انقلاب واینها که پیش آمد و همینطورتفکر میکردم متذکرشدم که مسئله از آن بابت بود.

.... این مطلب تناقض دارد با تعهداتی که ما داریم وتعهداتیکه همه ملت ها دارند راجع به ملاحظه حقوق بشر وهمان چیزیکه کارترهم بهش توجه داشت. بعدا" که کارتر سال بعد بود... بهرصورت این یک مطلبی بود که بعدا" من توجه کردم که اینها زآن بابت است. بله حزب غیراز این حادثه درزندگیش چیزی پیش نیامد وچون به کارهای حزبی رسیدگی نمیشد

س - این کانونها چطوربودند؟

ج - هیچ، اصلا" کانونی وجودنداشت

س - میگفتند یکی دوتا یش بوده که

ج - نخیر- هیچ کانونی نبود. .. نمیشدآقا. یک کانون چهارصدنفری نمیشود. حالامثلا" ممکن است یک کسی بیست سی‌نفر چهل‌نفر هواخواهان خودش را دورخودش جمع بکندبنام کانون ولی ..

س - مثل اینکه رضا امین تویش بودو نجم آبادی وآنها مثلا اینکه

ج - اینها کانون نمیشودآقا - کانون باید با مردم باشد. بهرصورت حزب ازرونـــق داشت میافتاد. آموزگارهم شخصا" توجهی به‌حزب نداشت ودا ریوش همایون هــم مشورت نمیکرد

س - حالا اینزمانی است که‌هویدا نخست وزیر است، آموزگار دبیرکل است و...

ج - بلـه - و جنبه اداری بهش دادندوحزب دیگرروزبروز روبه‌اضمحلال میرفــــت. برای‌خاطراینکه‌بهتان‌بگویم ببینیدچقدرحزب وضعش بدشده‌بود، اینست که‌بنــــده وقتی دبیرکل حزب شدم ، همان‌ماه‌اول مواجــه شدیم بایک انتخابات. آزمـون رفته‌بودواردِدولت شده‌بوداز مجلس لازم‌بوددرتهران جای آزمون یک کسی انتخاب بشود. ما مثـــل گذشته‌آگهی‌کردیم وگفتیم‌اشخاصـــی که‌داوطلب هستندکاندیدا توری خودش را بیایندا علام بکنند. نمیدانم یک عده‌بیست سی‌نفری آمدندودرکمیسیونی هم که‌تحت‌نظرهمان آقای قریشی بودخاطرم هست، ده‌نفرما بسختی توانستیم واجد صلاحیت تشخیص بدهیم وجرات بکنیم به‌مردم معرفی بکنیم بگوییم بهشان رای‌بدهید برای اینکه آخه یک آدمهائی بایدباشندکه قابلیت داشته‌باشند، صلاحیت داشتــه باشند. نمیشود حزب هرکسی راکه‌معرفی کند. یادم هست وقتی‌رفتم پیش شـــاه گفتم میخواهیم‌ده‌نفررا معرفی‌کنیم. گفت"برای‌من چه‌فرقی میکند." گفت"خرابکـــار نباشد ،کمونیست نباشد بیست نفرانتخاب کنید، هرکی‌میخواهندمردم انتخاب کنند." توجه‌میکنید؟ اینها یک مطالبی هست که‌توجه‌بهش اهمیت دارد. گفت هرچی میخواهید گفت فقط کمونیست نباشد- خرابکارنباشدهرکس دیگرمیخواهدبیایدتوی مجلس برای من چه‌فرقی میکند. گفتم‌ما ده‌نفربهرحال کاندیدمیخواهیم معرفی کنیم.

س - برای سنا وهم مجلس؟

ج - نخیر- مال یکنفر. جای آزمون را میخواهیم درمجلس شورای ملی انتخاب بکنیم.

بنده به وزیرکشور- خب وزیرکشوروظیفه خودش بودکه دفاتررا برای دادن تعرفه درنقاط مختلف افتتاح کرد، وهرچیهم بیشتردرمناطق مختلف تهران دفاتری باز کردکه تعرفه بیشترداده بشود

س- وزیرکشورآقای نصربوددیگر

ج - نصربودبله

س- اصفهانیان - نصراصفهانیان

ج - بله - من خیلی کوشش میکردم کمکش بکنم وا و هم انصافاً" کارمیکرد. کوشش میکردیم که هرچه بیشترمردم مشارکت کنندوبروندتعرفه بگیرند. ظاهراً" یکماه دوره تعرفه گیری وثبت نام طول کشید. تشویق زیاد توی تمام کارخانه ها، توی تمام دستجات، توی تمام اصناف هرجا میتوانستیم زدیم. خاطرم هست شصت هزارنفر فقط حاضرشده بودندکه بروندتعرفه بگیرند. حالاهم مگرهمین شصت هزارنفررای - دادند. وکیل تهران بجای آزمون یک کارگری شدبا هفت یا هشت هزارنفر

س- شهردوسه میلیون نفر

ج - وبعدها هم جزو گزارشهائیکه بمن رسیدحتی این هفت هشت هزارتا رای هم یکمقدارش تقلبی بوده. این نشانه این بودکه چقدرحزب تنزل کرده- حزبی که سه سال دوسال قبلش وکیل اولش دویست وخرده ای هزار... دویست وچهل پنجاه هزارتا - حالادرست ارقام همین بین دویست وچهل پنج... رارتا بودند. وکیل اولش رای آورده- بطورطبیعی درحالیکه رقیب هم داشته، رقبایش هم رای داشتند. اینندفعه جانشین همان آدم با هفت هشت هزارتا رای وکیل میشود. این حکایت از این میکردکه مردم دیگر به حزب هیچ توجهی نداشتند

س- این درروزنامه ها هم منعکس شد؟

ج - بله

س- (؟)

ج - بله - خب معلوم است بله. و این حکایت ازاین میکردکه چقدرحزب با شکست مواجه شده. یادتان هست چندروزپیش راجع به تشییع جنازه نعیما میگفتم

وضع همانطوربودمثل تشییع جنازه‌نعیما ، مدیرکل‌دربار بعدازچهل پنجاه‌سال خدمت وقتی می‌میردتومسجدسپهسالاربرایش‌ختم میگذاریم که آگهی ختمش را هم خودش‌نوشته‌بود، سه‌چهارنفرفقط بودند. این‌هم حالامسئله‌همین بودواقعا" تعدادآراء هفت‌هشت‌هزارنفر. بله‌ـ بهرحال حزب هیچ پیشرفتی نداشت وروز بروزعقب میرفت . معاونین حزب‌حالااسامیشان خاطرم نیست البته‌بچه‌های خوبی بودند .ـ پسرهای خوبی بودندـ اما آقاحزب‌کسی‌که‌بنام حزب‌کارمیکند بایدپایه اجتماعی‌داشته باشد، بایدمردم بشناسندش . بایدبتوانندحرف بزنند بایدبتوانندبادلمردم ارتباط پیدابکنند، بایدریشه داشته‌باشد. هیچ‌همچین نبود . مثلا" شیرازرایک آدمی راانتخاب کرده‌بودندـ پسربسیارخوبی بودـ یک آدمی راانتخاب کرده‌بودندکه‌بهیچوجه مردم نمی‌شناختندش . درآذربایجان درهمه‌جا

س ـ دکترخوئی؟

ج ـ یک دکتری بود ـ پسربسیارخوبی بود. بله‌خاطرم نیست اسمش‌ولی جوان خیلی خوبی هم بود، پیش‌منهم میآمدومیرفت . خوب بود‌ـ جوان خوبی‌بود اما آخه این اینکاره‌نبود. بهرصورت‌حزب تنزل کرد. بنده‌روزهای آخری بودکه‌در ـ دربار‌بودم که نمیدانستم روزهای آخراست ـ یکروزی یک جوانی‌درسفارت آمریکا کارمیکردبنام امینی. نمیدانم‌شما اسمش‌را شنیده‌بودید.

س ـ رضاامینی

ج ـ نه اون که‌وزیربود

س ـ نخیر ـ آنها مشاورداشتندکه جوان هم‌نبود مثل اینکه بنام دکتررضاامینی

ج ـ بله ـ دکتربود؟ نمیدانم بهرحال

س ـ پنجاه شصت سالش‌بود

ج ـ بله همینطور است . بله این عرض‌کنم موقعی‌که‌وارن آمدـ من راجع به‌وارن

بهنا نگفتم آمدپیش من ودعوتش کردم ؟ بله راجع بهوا رنگفتم. این در

س — موقعی کهوارن

ج — بله — وارن....

چیف جاستس آمریکا آمده بودمیآمدومیرفت وبمناسبت آن با منآشنا شده بودولی قبل ازآن ندیده بودمش. یکروزبمن تلفن کردوگفت که رئیس اداره اطلاعات آمریکا عوض شده ومیخواهدشما را ببیند. بنده معمولا" دراینگونه مواقع به مرحوم علم میگفتم اما مرحوم علم نبودش، آمده بودتهران رفته بودو منهم دیدم مجال که حالا به شاه بگوییم واینها، خب دفترا وهست دیگر همه میآیند میروند باید بالاخره ما بعدگزارش بدهیم. کما اینکه یکمرتبه سفیر لهستان آمدپیش من با یک درخواستهائی راجع به مسافرت اعلیحضرت داشت گفت وما هم گزارش دادیم رفتیم به اعلیحضرت گفتیم. گفتیم خب حالا این میآیدبالاخره ما مقام مسئول دربار هستیم، همه خارجیها وداخلیها فرق نمیکنند میآیند پیش ما. گفتم بسیارخب تشریف بیاورید. آمد درست واقعا" قیافه اش هم، حالا یک قیافه مبهمی داشت اسمش یادم نیست. یک چنددقیقه ای نشست پهلوی ما وهیچ نفهمیدم اصلا" برای چی هم آمده. شایدمیخواست ما را فقط ببیند. هیچ حرفی، هیچ مطلبی گفت بله دیدارکورتوازی دارد. گفتیم دیدارکورتوازی ما با هیچیک ازروسای ادارات آمریکا دیدارکورتوازی نداشتیم. خب تمام شدرفت و رفتش. تا روزیکه هویدا استعفا کردواینجورسابقا" منبرایتان عرض کرده بودم بنده ازسمیرام برگشتم و دکترآموزگار با من خواست ملاقات کندودیدمش وبه بنده گفت که اعلیحضرت گفتند دبیرکل حزب غیرازنخست وزیرباشدوشما برای دبیرکلی درنظرگرفته شده اید که من هم بلافاصله گفتم ازمرحوم علم و... بهرحال داستان بنده دیگر طبق تشریفات حزبی بعنوان دبیرکل انتخاب شدم وآموزگارهم بنده را برداشت وآورد از هیات اجرائیه بلافاصله بعدازانتخابات که حالا اینجا یک حادثه ای هم اتفاق افتاد بعدبهتان عرض میکنم آورد به دفتر ونشاندورفت. بنده هم خب وظیفه خودم

میدانستم که...

س — فکر میکنید که پیشنهاد انتخاب شما از طرف کی شده بوده ؟

ج — حالا بهتان عرض میکنم. بنده تلفن کردم به اعلیحضرت مازندران بود. مازندران بود تلفن کردم به آتابای و گفتم که من میخواهم شرفیاب بشوم وگفتند فردا بیائید

س — آتابای بزرگ ؟

ج — بله، بنده رفتم کاخ مرمر ـ کاخ مرمر را مسربنده کاخ مرمر را مسر آشنا بودم زیاد آمدم ورفتم. رفتم و اعلیحضرت آنجا مرا پذیرفت ووقتیکه مرا پذیرفت بمحض اینکه مرا پذیرفت گفت که "میدانی من چرا ترا انتخاب کردم برای دبیرکلی؟" خب البته جوابی بلافاصله اصلا" نبود ـ خودش دنبال صحبت را گرفت. گفت "برای خاطر اینکه میدانم سرت هیچ جا بندنیست، با هیچکسی ارتباط نداری. من میدانم که مخلص هستی بدین جهت انتخابت کردم." من ضمن صحبت اشاره کردم به آمدن رئیس اطلاعات آمریکا. گفت "چطور هنوزکه معلوم نبودکه تودبیرکل میشوی." گفتم من نگفتم بمناسبت دبیرکلی آمده پیش من. این جزو مسائلی بودکه بایستی گزارش حضورا علیحضرت عرض میکردم خب منتهی افتخارشرفیابی پیدا نکردم حالا خواستم حضورتان عرض کنم. نمیدانم واقعا " قبلا" مسئله مطرح شده بوده، رئیس اداره اطلاعات آمریکا میدانست که من دبیرکل میشوم. من نمیدانم من دارم فاکت میگویم برایتان. اما اینکه فرمودیدکه کی ترا پیشنهادکرده بوده. خب ازموقعی که من درحزب مردم بودم ودرارگانیزاسیون حزب مردم دخالت داشتم ازآن موقع اعلیحضرت راجع بداستعدادمن، اندازه استعدادمن درمسائل حزبی آگاه بودو خب اشخاص مختلف که رفته بودندصحبت کرده بودند. خب البته همیشه مرا بعنوان یک خطر حضورا علیحضرت معرفی کرده بودند، یعنی یک آدمی هست که تشکیلات حزبی را... ولی خب روزگارفهمانده بودکه حقیقت غیرازاین است خب درموقعی هم که توی حزب رستاخیزبودم بالاخره گزارشهائی که میرفت این یکی

دوسال بازاعلیحضرت توجه کرده بود . البته وقتیکه آموزگار میخواست دبیرکل بشود ، قبلا از اینکه آموزگار دبیرکل حزب بشود وقتیکه ـ چون روشن نبود قبلش از جمله اسامی که ذکرمیشد ـ یعنی خیلی زیاد ذکرشد ـ اسم من بود . بجای آموزگار اسم آموزگار را میآوردند ولی شاید توی روزنامه های آنموقع را اگر ببینید بیش از همه کس اسم من بود که بعضی ها کوشش میکردند اسم خودشان را هم بگذارند اما نمیدانم این مخبرین از کجا چی ـ برای اینکه اسم من بود واقعا " .

مرحوم علم تلفنی که با من صحبت کرد گفت که وقتی هویدا قرار بود دبیرکلی را ترک بکند من به اعلیحضرت اصرار میکردم و میگفتم که فلانی باشد . اما اصرار داشت که بمن بقبولاند هم تلفنا " هم حضورا " بعدا " که در انتخاب من بعنوان دبیرکلی حزب رستاخیر این آخری که شدم هیچ تاثیری نداشته و هیچ سفارشی نکرده . گفت من فقط نگران بودم که من از دربار میروم تو حتما " استعفا میکنی بعد چکار میکنی، گفت من این نگرانی را داشتم ، اما بهیچوجه به اعلیحضرت سفارش اینکه تو دبیرکل رستاخیز بشوی نکردم و این فکر خود اعلیحضرت بود . این فاکت هائی هست که وجود دارد

س ـ قاعدتا " باید اینجور بوده باشد چون با توجه به مناسباتی که شما با مرحوم هویدا و دکتر آموزگار داشتید قاعدتا " آندوتا نباید شما را پیشنهاد میکردند

ج ـ نخیر ـ نخیر . عرض کنم که خب صحبت از این بود که اعلیحضرت گفتند که "من تورا انتخاب کردم دلیلش اینست که میدانم توسرت جائی بند نیست ." اشاره کرد به بعضی شلوغی ها گفت توی این شلوغی ها بهیچوجه تو وارد نیستی . منظورش این بود که من با خارجی ارتباط ندارم . بعد پایش را زد زمین و گفت "من حزب قوی میخواهم ." خیلی واقعا " این تاکیدش در من اثر کرد . من هم جوابم این بود که تا موقعیکه اعلیحضرت بخواهند من تمام جانم و تمام حیاتم را روی این کار خواهم گذاشت . جواب من این بود . بعد بمن گفت که "خب شما ملاقاتهای مرتب با من داشته باشید و شاید تا روزهای

اول هفته‌ای دوروز- سه روزهم میتوانیدبیاییدپیش من."بعدمن بهش گفتم که خب آیا من با همه کس میتوانم ارتباط داشته باشم؟ گفت بله ، گفت با همه کس . گفتم همه اشخاص را میتوانم ببینم ؟ گفت بله

س - منظورتان چی بود چون ....

ج - آهان ، برای خاطراینکه هیچ محدودیتی - حالابببینیدبعدا " . حالاملاحظه کنید ببینیدکه من کمال اخلاص را داشتم بعدببینیددرنتیجه همین‌وقتی‌که من ازحزب رفتم درواقع یک شرمساری برای شاه وبرای ملکه‌بود- حالابهتان عرض میکنم. گفتم که آخوندها را هم‌میتوانم ببینم؟ گفت " بله ."حتی خدا رحمتش کندگفت"پول هم میتوانی بهشان بدهی." همینطوردستش راکردو گفت"پول هم میتوانی بهشان‌بدهی." گفتم بسیارخوب .گفتم که آهان ... فقط بمن‌یک چیزی گفت . گفت که من یک چندتا دوست داشتم که اینها سابقه فعالیت چپی داشتند. یکیش نیکخواه بود .گفتم ازنیکخواه میتوانم استفاده‌کنم ؟

س - پرویز

ج - پرویز - گفت نیکخواه را بعنوان‌تئوریسین میتوانی‌باهاش همکاری کنی ، اما ظاهر نباشد. گفتم لاشائی گفت نه ، گفت لاشائی رانبینیدتوی حزب . حالالاشائی‌جریانش چی بود ، که‌چرا میگفت . لاشائی ازپرویزنیکخواه هم توانا تربودوهم باهوش تربود. میدانیدپرویزنیکخواه کمونیست بودوجزومتهمین کاخ‌مرمرگرفتندش ودرفلک الافلاک حبس بود - هفت سالحبس گذراند. بعدبمن یک پیغام داد- یک مقدارکتاب خواسته بود، کتابها را برایش فرستادیم. بعد بمن پیغام دادگفت من یک مقاله‌ای دارم اگراین‌مقاله‌بهمین‌شکلی که مینویسم میدهیدچاپ بکنند، بدهیدچاپ بکنند. یک مقاله‌ای نوشته‌بود راجع به‌برداشتش نسبت به‌پیشرفتهای ایران‌بود. البته‌یک مقدارهم انتقادداشت . بنده‌این مقاله را - حالاموقعی‌است که‌بنده‌دردربارهستم وهنوزسه‌چهارپنجسال مانده- بنده‌این مقاله‌رابهمین شکل با یک مقدمه‌ای که نه‌فقط پرویزرا من سعی کردم کوچک نشود بلکه بزرگش‌کردم. خواستم بگویم که

شکوفائی فکروعقیده است. مسئله ، مسئله تسلیم نیست . یک آدمی که ده سال حبس محکوم شده وهفت سال گذرانده ، این دیگرمسئله تسلیم برایش وجود ـ ندارد . مسئله شکوفائی فکروعقیده است ، رسیدن به یک موضع فکری سالـــم است . با یک مقدمه خیلی قشنگی که حالامضمونش کاملا" خاطرم نیست دادم بـــه کیهان چاپ کرد . خب پرویزاین روزنامه که بهش رسیده بودخیلی خوشحال شده بود ازطرزبرداشت من .

س ـ اسم شما هم بودآنجا ؟

ج ـ نه ـ نه . من مقدمه را برای روزنامه نوشتم . بعددادم مقاله را به شاه ، وشاید شاه هم درجریان بود ولی بهرحال ازطریق منهم درجریان بود . شاه خوشش آمده بـود . دستورداد پرویزراآوردندش تهران .

س ـ ازکجا ؟

ج ـ از فلک الافلاک ـ پرویزآمدتهران ، حالاساواک ازاین ببعددیگرپرویزرادراختیار گرفته ، مثل اینکه وفحتش کرده . حالا باآن حسینزاده ای بودـ یکروزبرداشتند آوردندش وگفتندبله آقا این شخص را ما عرض کنم که توانستیم چیزش کنیم ...

س ـ دکترحسین زاده معروف ؟

ج ـ بلهـ عطا پوراسمش بود . که من خنده ام میگرفت برای خاطراینکه بیچاره پرویز خودش . بهرحال پرویزآزادشد . آزادشدوپهلوی منهم خیلی کم میآمد . یکـــروز فقط آمدبمن یک پروژه ای دادو گفت که این سپاهیان انقلاب را بایدمتشکل بکنند اینها برآمده هستندازانقلاب واینها را اگرمتشکل کنندیک نیروی اجتماعی سالمی هستند . بنده البته اینگزارش را نوشتم برای شاه وفکرکردم شاه اینکارا رابمـــن واگذارمیکندکه من اینها را متشکل بکنم . ولی گفت حزب ایران نوین و حزب ایران نوین هم کاربدی کرد . ولی من پرویزراازآنجا میشناختم . این داستان پرویزبود . خب خیلی هم کم پیش من میآمدـ دیگر رفت پهلوی قطبی وشرکت نفت و بعدقطبـــی

توی آن جریانها بود. عرض کنم که امالاشائی. لاشائی خواهرش دردربار بود دکترلاشائی. لاشائی میداندیدازچریکها بود. همین با اینجورج حبش واینها کارمیکردو بالباس مبدل توی کردستان کارمیکردو عکسش راساواک برای من فرستاد بالباس کردی وریش وسبیل. لاشائی درتهران دستگیرمیشود. خواهرش همانموقع متشبث به مرحوم علم میشودومرحوم علم بهرحال بشرط اینکه خب او منصرف ازراهش شده باشدوصمیمانه دیگر...

س- خانم لاشائی مثل اینکه رئیس دفترش...

ج- مدیرکل تشریفات بود- رئیس تشریفات بود.

س- یک کسی وقت ازاعلیحضرت میخواست مثل اینکه ازایشان میگرفت؟

ج- بله دیگر. این ثبت میکردمیدادبه رئیس تشریفات- رئیس تشریفات به عرض میرساند وبعد او خبرمیداد. مهمانیهای رسمی را، این دعوتها ونامه ها راابلاغ میکرد تلفنی. عرض کنم، بازهم داستانماهی عرض کنم شد. من یکروزی چیزخودم را هی گوش میکردم هی عرض کنم عرض کنم... زشت است آخه. بله بهرحال خانم لاشائی متشبث میشودبه مرحوم علم. مرحوم علم هم باشرط اینکه این تنبیه شده باشدکوشش میکندبطریق فوق العاده نجات پیدا میکندلاشائی. اینکه میگویم بطریق فوق العاده برای اینکه اشخاصی همکه میآمدند. رسماً ساواک وخب اظهارندامت وتنبه میکردند ساواک با یک پروسه دوری که خب مطمئن باشداینها رابهرحال آزاد میکرد. ولی این دیگر اون پروسه دور رانگذرانده بود

س- چی بودآن؟

ج- نمیدانم

س- غیرازندامت نامه کاردیگرهم میکردند؟

ج- برای التزام اطلاعات نمیدانم گزارشات وازاین حرفها. خلاصه بایدژستهائی که حکایت ازاخلاص بکند. اینهم بهتان بگویم راجع به پرویزساواک خیلی به نبوغ وخیلی به هوش پرویزخیلی اعتقادداشت وبا من صحبت میکردندمیگفتنداین آدم فوق العاده ای است- خودساواک هم اینرا میگفت. بله لاشائی آزادمیشود- لاشائی

طبیب بود. بعدیا یدبعنوان طبیب بیمارستان دربارکه دوره نظاموظیفه اش را طی میکند ما مورسازمان شاهنشاهی وخدمات اجتماعی میشود. اما آنها کـه حقوق وچیزی بهش نمی‌دادند. میرود دردستگاه رضائی. رضائی یک شرکتی داشت بنام شرکت لوله سازی. این شرکت لوله سازی را کرده بودندش مدیرعامل آن - شرکت

س - توی تلویزیون یک چیزی هم نیامد با مطلاح اقرار بکنند...

ج - چرا - چرا. من اولین بار قیافه اش را توی تلویزیون دیدم ودیدم که مردبرجسته ای است. من نمی‌شناختمش - یعنی آنشبی که توی تلویزیون صحبت کردوخیلی مفصل صحبت کردو مخصوصا " گفت که توی اتوبوس که بودم همش نگران بودم. مرا میگیرند آواره بودم و خودم نبودم. یکی ازجهاتی که میگفت چرا دیگرآمدوتسلیم شدو - زندگی راحت برای خودش چیزکرده یعنی زندگی سالم را انتخاب کرده - خیلی مصاحبه جالبی کردآنشب، منخیلی خوشم آمد. فردا صبح - نمی‌شناختمش - بـه خواهرش تلفن کردمو تبریک گفتم، هماز لحاظ آزادیش هم از لحاظ اینکه واقعا " برادرش آدم برجسته ای است. بله - من درپنجا همین سال سلطنت - همین دوره سلطنت پهلوی، من چیزی که بعهده گرفتم این بودکه یک گزارشها ویک کتابهائی برای این پنجاه سال تهیه کنم. ازجمله چیزهائی که بنظرم رسیده بودسیاست موازنه مثبت بود. من لاشائی را ازتوی این آدمها بنده ترجیح میدادم که کاربکنند، چون کاربلدبودند. بنده لاشائی راخواستم وبهش گفتم که همچین کاری را میکنی ؟ گفت بله - منراجع بـه سیاست موازنه مثبت حاضرم یک کتاب بنویسم. ازآنجا آشنائی ما با لاشائی شروع شد. یکروزبـهمین مناسبت که آمده بودپیش من مصادف شدبا اینکه بنده درصددبودم یک دبیرکلی برای لژیون خدمتگزاران بشرپیـدا بکنم. بـده بهش گفتم که تودبیرکل‌لژیون خدمتگزاران بشر میشوی ؟ احساس همکردم آنموقع دیگرمثلا اینکه ازهمکاریش با رضائی خیلی ناراضی است وخوشش نمی‌آید که با رضائی همکاری کند. من وقتیکه اینحرف را بهش زدم خیلی‌خوشش

آمدوخیلی‌ذوق کرد. گفتم خب من بایستی‌ازاعلیحضرت اجازه‌بگیرم. وقتیکه گزارش دادم به مرحوم علم، گفتم‌که من‌پیشنهادمیکنم‌این دبیرکل باشدیاانیکه اگراعلیحضرت اعتماددنداریدمن خودم دبیرکل باشم این معاونم باشدوبا مسئولیت‌خودم . مرحوم علم جواب داد کهاعلیحضرت فرمودندخودش دبیرکل بشود- این دبیرکل شد . امایک گرفتاری پیداکرد. یک شخصی - اسمش را حالاخاطرم نیست ، جزواین تروریست‌ها - ساواک دستگیرش‌کرده‌بوده جزواسامی که‌آورده‌بوده گفته‌بوده مرا دیده گفته لاشائی هم‌مرا دیدتوی خیابان . ساواک میگفت‌که‌چرالاشائی کهاین مردتروریست‌را دیده‌بماخبرندادهواین را بعنوان یک رویه غیرصمیمی تلقی میکردند. من واقعش اینست‌که هیچوقت بالاشائی راجع به‌این موضوع بحث‌نکردم، البته‌گله ساواک‌راگفتم اماهیچوقت ازش‌نخواستم بپرسم - برای اینکه‌فکرکردم شایدواقعیت‌دارد، دیده نگفته حالابااینکه‌با من صمیمی‌بودواینها برایش مشکل است‌که‌جواب بدهدو شایداگر اینکارراهم کرده‌باشدوحتما" همین بودنخواسته‌جاسوسی کند- نخواسته‌یک کس دیگری رالو بدهد. ولی این مطلب راساواک به‌اعلیحضرت‌گزارش داده‌بوده - بعنوان اینکه‌روی لاشائی‌نمیشودخیلی حساب کرد. برای اینکه‌یکروزی شاه بمن گفت‌که‌مراقبش باشید. بهرصورت‌آنروزیکه‌بنده‌حضورشاه بودم وشاه‌راجع به مسائل‌حزبی صحبت میکردگفت‌لاشائی هم آنجا دیده نشودو این یک مطلب . این دو تاسفارش را بمن‌کرد، گفت ازپرویزنیکخواه بنام تئوریسین میتوانیداستفاده کنیدامالاشائی نباشد. بنده‌آمدم‌دفترم وقبلا زهمه چیزدرفکربرآمدم که‌بر- داشتم راازحزب و منطقمان راازحزب‌برای عموم بیان بکنم وبراساس‌آن تشکیلات حزب رابهم بزنم . بنظرمن آن تشکیلاتی که‌وجودداشت‌یک تشکیلات اداری بود تشکیلات‌سیاسی بهیچوجه نبود. شروع کردم به‌مشاوره کردن . گروههای مختلف رابنده دعوت‌کردم - سه‌چهارروزاول باگروههای مختلف‌صحبت‌کردم - صحبت

کردم ، بالاخره اکونومی بیان نامه ای که تنظیم کردم فراهم شد. اکونومی این بیان نامه اولا" ارائه رژیم شاهنشاهی ، رژیم شاهنشاهی وفرهنگ شاهنشاهی چیچی هست . همانطوریکه الان همداشتم برایتان عرض میکردم بیان کردم که رژیم شاهنشاهی وفرهنگ شاهنشاهی یعنی پاترونا ژشاهنشاه اما در این شکل که شاهنشاه یک مرکزی هست بنام رسپتور. تمام آروزها و امیال و امیدهای مردم را دریافت میکند ، سنتتیزه میکندوبصورت کلی دستورمیدهدکه لژیفره بکنند وبرطبقش اگرلازم است قانون تعیین بکنندومملکت را براساس آرزوها و امیال مردم بدین ترتیب اداره کنند. ازطرف دیگرهمانطوریکه الان هم برایتان بیان کردم گاهی اوقات هم یک راهنمائی ها ، یک دلالت ها ، یک ارشادهائی مردم احتیاج دارند. مردم همه مصالح خودشان را تشخیص نمیدهند. دربسیاری ازموارد محتاج این هستندکه ارشادشان بکنند ، محتاج چیزی هستندکه راهنمائیشان کنندخصوصا " درمسائل کمپلیکه اقتصادی در مسائل کمپلیکه تکنولوژی ومسائلی که امروز مربوط هست به زندگی عمومی. ودرآنجا ذکرکردم که حزب بایستی مسیررسپسیون مسیردریافت آرزوها وآمال باشد.....

روایت کننده : دکتر محمد باهری

تاریخ : سیزدهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۶

بله دربیانیه‌ای که تهیه کردم اینطور متذکر شدم که حزب باید مسیر حرفهای مردم درپیش شاه باشد و مسیر فرامین و دستورالعملها و ارشادهای شاه به مردم باشد و آنجا متذکر شدم که تشکیلات حزب بایستی برای انجام چنین وظیفه‌ای در آن ـ تجدیدنظر شود. و علاوه براین گفتم یک وظیفه دیگری که ما داریم اینست که از طریق حزب مردم را به برتری رژیم شاهنشاهی آگاه کنیم. گفتیم مردم البته توجه دارند میدانیم که حتی پیرزنها و پیرمردهای دورافتاده نسبت به شاهنشاه علاقه دارند. امابهرحال ایدئولوژیهای جدید و فکرهای جدید این انستیتوسیون و این بنیادرا درمعرض تردید قرارداده‌اند، ما بایستی آموزش سیاسی بدهیم از طریق حزب به همه مردم که نه اینطورنیست ـ رژیم متناسب برای مملکت ما باستنادشواهد تاریخی ـ باستناد مثالهای تاریخی به مردم ارائه بدهیم و ثابت بکنیم که این رژیم، رژیم متناسبی است. این بیانیه تهیه شد، البته خیلی با دقت و خب این بایستی به اطلاع مردم برسد.

س ـ همفکری هم رویش شد؟

ج ـ بله ـ عرض کردم بله. بله درحدود بنده شاید دویست سیصد نفر را درجلسات مختلف آدمهای صاحبنظر را خواستم با هاشان صحبت کردم.

س ـ (؟)

ج ـ نخیر ـ نخیر درحدود شاید تعداد زیادی آدمهای صاحبنظر. هیچ فراموش نمیکنم همین امیرانی را که کشتندش. همین آقای پرویز آموزگار که وزیر آقای بختیار شد، همین آقا و خیلی‌های دیگر ـ این دوتا را ... همین امیرطاهری که حالا اسمش را بردیم که حالاهم درپاریس است، خیلی از روزنامه‌نویس ها، خیلی

صاحب‌نظر خیلی آدمهای حسابی را بنده‌خواستم‌وبا‌ها شان‌مشورت‌کردم‌وصحبت کردم‌وآنچه‌که‌گفتم‌درواقع منتجه‌تماما ین‌مشورتها بود

س - خب این‌آقایونی‌که‌قبلا" توحزب رهبربودندآنها چی - آقای‌آموزگار، آقای هویدا

ج - نه ازحزبی‌ها چرا مشورت‌کردم . نه ،با آموزگار وبا هویدا مشورت نکردم. با آموزگار وهویدا مشاوره‌نکردم ولی با بسیاری ازحزبی‌ها هم بله مشورت‌کردم با خیلی ازحزبی‌ها ، شایدمثلا" همین آقای نمیدانم یادم نیست از این آقای قریشی هم شایدمشورت‌کردم ، با خیلی‌ها مشورت‌کردم . با هرکسی دم دستم بود، هرکسی که‌فکرمیکردم صاحب‌صلاحیت است آوردم وصحبت‌کردم ویک منشی داشتم - یکی ازاساتیددانشگاه بودکه‌مرحمت‌کرده بودومیخواست - قراربود رئیس‌دفترمن بشود بعدهم گفت میخواهم معاون بشوم . گفتم نه معاونت نمی‌کنم. معاون رئیس‌دفترم خیلی مهم بودبا آن‌مزایائی که‌گذاشته بودند. آن دکترمحمدی‌نژاد که‌حالا آمریکا هست . پسرخیلی جوان خیلی خوبی بود. او در تمام این‌جلسات حاضربودوهمه حرفهائی‌که‌زده میشدنت برمیداشت وبعددرسنتز آن - درتنظیم سنتزهمه حرفهای او خیلی دخالت داشت دراین جریان

س - آنشخصی که‌رساله‌ای نوشته‌درمورداحزاب درایران - آقای محمدی نژاد

ج - شاید - نه‌او رستاخیز او دکترکس‌دیگری بود

س - گفتم شایدآن شخص باشد

ج - بهرصورت ما قرارشدکه‌این بیانیه‌را دراختیارعموم بگذاریم . خب عرض‌کردم حضورتان- ازطریق روزنامه‌چیزصحیحی نبود. بنده‌فکرکردم‌که‌دعوت عام بکنم با رئیس مجلس‌صحبت‌کردیم ویکی‌ازسالنهای بزرگ مجلس‌شورای ملی را دراختیار ماگذاشتندوما دعوت‌کردیم درحدوددوهزاروچهارصدپانصدنفر. نمایندگان مجلس نمایندگان سنا مثلا" همین آقای شریف امامی هم آمد. اما آقای آموزگار نیامد آقای هویدا هم نیامدولی همه‌وزراء آمدند. واین را هم قبلا" حضورتان عرض

کنم که این‌بیان نامه‌راکه‌تدوین شده‌بودمن به‌شاه‌ارائه دادم. ایشان با دقت خواندـ شایدهمینبا بود، درهمین‌موقع بودکه من وقتیکه‌نقش رهبری شاه‌را میگفتم که‌ازنظرجلوگیری ازتشتت وتفرقه‌نقشش چقدراهمیت دارد ، گفت که‌بنویسید"قبل‌ازپدرم که‌شاه‌این وظایفش را درست انجام نمیداد ، نقش رهبریش را بهش آگاه نبودچقدرشلوغ بود"گفت بنویسید "ازبعدازرفتن پدرم تا ۳۲ که‌من نمیتوانستم این وظیفه‌ام راانجام بدهم چقدرشلوغ بود."گفت"مخصوصا " این‌نکته‌رااشاره بکنید." خاطرم هست‌که این‌مطالب را برایتان میگفتم به‌اینجا اشاره شد. بهرصورت پسندیدو گفت بسیارخوب است . من قبلا" هرکاری میخواستم بکنم‌کارکلی که میکردم میرفتم متقاعدش میکردم. آمدیم ودعوت کردندودرحدوددوهزاروپانصدنفر آمدندآنجا وبنده‌رفتم . البته‌بنده‌عادتم اینست که‌وقتی صحبت میکنم هیچوقت ازروی کاغذ نمیخوانم . نطقم راغالبا" استراکتورش را تهیه میکنم اما با وجودیکه‌حافظه‌ام خوب نیست معذالک بخاطرم میماندوآنجا بیان کردمو خیلی جالب شدوهیچ یادم نمیرود، شریف امامی وقتی بلند شدگفت حالاما فهمیدیم فرهنگ شاهنشاهی چی‌هست ، حزب بایدچکاربکنند. تا حالاکه هیچکس توضیح نداده‌بودباین قشنگی ـ حالاما فهمیدیم. خب عرض میشودکه بعدازتنظیم این‌بیانامه ، این‌بیان نامه‌درروزنامه‌ها منتشر شدوبعدا" نویسندگان شروع کردندراجع بهش صحبت کردن. همه نویسندگان شایدهفت هشت ده‌روزراجع به‌این‌بیان نامه تفسیرمیکردند، توضیح‌میدادند تاییدمیکردند، گاهی‌اوقات یک اشخاصی هم‌یک انتقاداتی میکردندمیگفتند چاپ میکردند. اینست که‌عرض‌کردم انتقادهم میکردندمیگفتندچاپ کنند یادم هست یک مقاله‌ای ودیعی نوشته‌بود. دکترودیعی که‌استاددانشگاه بود درکابینه شریف امامی هم وزیرکارشد. این وقتیکه‌آمده بوددرروزنامه رستاخیزمثل اینکه‌یک قسمتها شیش را عوض کرده‌بودند. بمن تلفن کردکه مقاله مـرا سانسورکردند. بنده یک شرح خیلی تندی نوشتم ومدیرروزنامه راتوبیخش کردم وگفتم اگردفعه دیگرتکراربشودتمام هیات مدیره روزنامه

را عوض میکنم. روزنامه ما روزنامه! یکه سانسوربشودنیست. شما حق
داریدسلکسیون بکنیدا ما وقتی یک کسی یک چیزی داده چاپ بکندا گرمی
پسندیدهمش را چاپ بکنید اگرنمی پسندیدا صلا" چاپش نکنید. ولی سانسور
بکنیدیک چیزهائی را. یادم هست که خیلی هما ین مطلب - یادداشتش
بقلم خودم بودفرستادم. بله - بعدا را ین بیان نامه خب بفکر
افتادیم که حزب را برا سا س این بیان نامه تشکیلاتش را تجدیدبکنیم.
شروع کردیم وتشکیلات جدیدحزب را فراهم کردن. معاونت تشکیلاتی داشتیم
یک سازمان ارتباط داشتیم، آنچیزی که بهتان میگفتم که فکرکردم برای -
اینکه با مردم تماس پیدا بکنیم با سازمانهای اجتماعی باید تماس پیدا
کنیم که یک سازمان اجتماعی است. یک دفتر روابط خارجی داشتیم، با
مسائل خارجی با سیاست خارجی ارتباط داشته باشندو یک معاونت تبلیغاتی
داشتیم ویک معاونت مالی داشتیم وبرای صنف های مختلف اجتماعی هم
رابط تعیین کردم. خب تشکیلات جدید، معاون امورمالی، معاون امورمالی سابق
دانشگاه بود - اسمش متاسفانه خاطرم نیست الان .... معاون تبلیغاتی
این دکترودیعی بود - تشکیلات معاون برایش تعیین نکردم. رئیس دفترم
دکترزاهدی استاددانشگاه بود - دکترمحمدی نژادحاضرنشد

س - کدام زاهدی ؟

ج - یک دکترزاهدی بودکه فیزیسین بود، حاضرشده بودتوی حزب کاربکند. دفتر
روابط بین المللمان را ... عجیب است اسامی یادم رفته است - یک جوانی
بود یکی ازاساتیددانشگاه بودوررابطین باسازمانهای اجتماعی، صنف های
مختلف اجتماعی هم درهرصنفی تعیین کرده بودم. مثلا" رابط دادگستری
بشیرفرهمندبودکه یکی ازمهمترین قضات بود. رابط بازارمان صحرائی بود
یعنی بنده با کملین بازارآشنائی داشتم بهشان گفتم که یکنفررا انتخاب

بکنید. گفتندهمانکه وکیلمان است - اینصحرائی خیلی خوب است. او راهم بنام رابط بازار تعیین کردم. رابط کارگرها راو بعدتمام سطوح رابط کشاورزها همه انتخاب کردم. یکروزرفتیم حالابرای اولین بار هیچوقت سازمان حزب باینترتیب نبود. رفتیم حضور شاه. رفتیم حضور شاه وهمه را معرفی کردیم

س - قبلا" همچک شده بودکه اینها

ج - خب چرا - چرا

س - این رسماست دیگر

ج- بله - چک کرده بودم. بنده خودم - چیزعجیبی است - بهبهانیان بمن میگفت که شاه ازتشکیلاتی که تودادی خیلی امپرسیونه شده، گفته که خیلی مردمدیری هست برای اینکه میبینم مسائل حزبی را با یک مدیریت صحیحی دارد اداره میکند. درهمین موقع - دریکی ازجلسات حالاگویا این حرف را یکدفعه آموزگار میرفت میگفت بله لاشائی آنجا است. یکروزبمن گفت، گفت شنیدم "صبحها خیلی زود میآیدلاشائی میآیدپهلویت." گفتم لاشائی دبیرکل است لژیون خدمتگزاران بشراست منهم رئیس لژیون خدمتگزاران بشرهستم

س - منهم رئیس ....

ج - شوراهستم - رئیس هیات مدیره هستم. باضافه یک آدم است، بعدگفتم "اعلیحضرت آدم صلاحیت داری است. اینحرفهائی که میآیندبه شما میزنندمزخرف میگویند- آدم هم صمیمی وصدیقی است من گرانتیش میکنم - باضافه کاربلداست."گفتم حالا نمیاید دیگرپیش من- من میخواستم این راماموزتشکیلاتش کنم، نمیآیدولی خب ازنظرش استفاده میکنم واقعا" . گفتم مناز نظرش استفاده میکنم- استفاده برای خانه ما نکه نیست - برای حزب است برای اعلیحضرت.

آموزگار میرفت میگفت که بله حزب چیزشده. بله - تشکیلات را معرفی کردیم و

خب اعلیحضرت یک مسافرتی رفت . وقتیکه مسافرت رفته بودبنده دیگر شروع کردم به دیدوبازدید رفتن وبالاخره حزب بایستی تماس داشته باشد . بنده شروع کردم با سازمانهای اجتماعی تماس گرفتن. یکروزی رفتم بازار، هیچ نخست وزیری هیچ دبیرکلی که بازار نمیرفت . یکروزما رفتیم بازار رویک تشریفات خیلی مفصلی هم برای ما گرفتند، شهردار را هم همراهم بردم شهرستانی بود

س - میفرمائید رفتم بازار. کجای بازار میرفتید؟

ج - تو خودبازار- توی یکی ازتیمچه ها تجاروکسبه واینها همه میآمدند- جمعیت خیلی زیادبود. خب تبادل نظرکردیم فکرکردیم ،مشکلاتشان را بما گفتند، مسئله مالیاتشان مطرح بوداینها همه مذاینمسائل را یادداشت میکردم دنبالش بودم . خاطرم میآیدکه شاه ازمسافرت برگشته بودورفتم حضورشان. توی اطاق انتظار وزیردربار رهویدا بود. بمن گفت شاه ناراحت است ازدستت . گفتم چرا؟ گفت که میگویدبازاررفتی. گفتم نمیدانم فکرنمیکنم. گفت چرا . گفتم حالا ببینم. بنده رفتم حضورشاه صحبتهایمان را کردیم ، عرایضمان را هم بعرضشان رساندیم ودیدم هیچ راجع به بازار نگفت . بنده واقعا" هیچ اهل سیاست بازی وحالا موقع شناسی وموقع جویی واینها هیچ نبودم. هویدا چنین حرفی را زده بود من بلافاصله خواستم چک کنم. وقتی خواستم بیایم گفتم وقتی شرفیاب میشدم وزیردربار بمن گفت اعلیحضرت ازاینکه من بازاررفته ام ناراحتید. گفت" بله آخه اینبازاریها وآخوندها میگویندبا انگلیسها هستند ."

س - میگویندچی ؟

ج - با انگلیسها هستند. گفتم من روزیکه شرفیاب شدم حضوراعلیحضرت ازاعلیحضرت اجازه گرفتم- گفتم همه کس را میتوانم ببینم؟ فرمودیدبله. البته آنروز تصریح به بازاریها نکردم برای اینکه فکرنمیکردم راجع به بازاریها اعلیحضرت اینطورفکرکنند. بعدپرسیدم راجع به آخوندها ، اعلیحضرت فرمودید

پولشانهم‌بدهید حالامیگوییدنروم ، نمیروم. اما حزب بدون‌تکیه‌کردن‌مردم بدون ارتباط با مردم، بدون‌اینکه‌آدم ازفکرشان‌آگاه‌باشدکه‌حزب نمیشود. حزب آنچیزی که‌من درست‌کردم بایستی مجرای ارتباط اعلیحضرت‌با مردم باشد. مردم حرفشان ازطریق حزب به‌اعلیحضرت‌بزنند، اعلیحضرت‌از طریق حزب حرفشان رابه‌مردم بزنند. بازاریک اهمیت‌فوق‌العاده‌اجتماعی دارد. اینبازارنه‌فقط نبض‌اقتصادی مملکت‌دستش‌هست، نبض‌اجتماعی اش هم هست. گفت‌بله - بعدبه‌من‌تصریح کرد، گفت‌بله من‌منظورم تجاربزرگ است - کسبه‌که‌اشکال ندارد. اصناف اشکال ندارد‌بله شمابرویدپهلوی اصناف - توجه‌میفرمائید. اینهابرای اینکه خلطت شاه‌راهم بگوییم لازم است. حالا بعدبنده‌تصویری ازچیزشاه‌که‌خواهم گفت‌همه تکیه‌برهمه مجموع اینهابرای من امپرسیون داردکه‌بعدبهتان عرض‌میکنم.

س - منظورشان تجاربزرگ بازاری - نه اصناف

ج - گفت‌تجاررا میگوییم - اصناف‌را نمیگوییم. خواست‌چیزبکندبرای اینکه من خیلی شدیدگفتم آقا... گفت‌نه‌منظورم بعضی تجارهستندکه‌با انگلیسی‌ها ارتباط دارند. حالا اصناف نخیرکه‌خیلی خوب است، بااصناف ارتباط پیدا کنید. آمدیم بیرون. بله حالا من بایستی چهارتا‌تشکیلاتی راقبل ازاینکه مواضعش و آدمهایش‌را معلوم بکنم وبه‌شاه معرفی کنم بایدازتصویب هیات اجرائیه بگذرانم. بنده‌همینطورنیامدم - نخست‌وزیرنبودم، یک‌آدم‌صاحب - مقامی‌که‌همه‌ازمن بترسند آنموقع که‌نبودم. من بایستی متقاعدکنم. قبلاً‌از اینکه‌اینچارت‌جدیدتشکیلاتی رابرم به‌هیات‌اجرائی، سمینارتشکیل‌دادم. یک سمینا‌ربزرگ تشکیل دادمو آدمهای صاحبنظر- چهارصدپانصدنفرآدم بود دعوت‌کردم وتوی این سمینارشروع کردیم مسائل تشکیلاتی و چارت‌جدید را مطرح کردن ومنقح شد، دیگر یک مطلبی بودکه‌هیات‌اجرائیه هم بودند هیات‌اجرائیه‌را هم دعوت‌کرده‌بودم ، ولی هیات‌اجرائیه نه بنام هیات اجرائیه آنجا- هیات‌اجرائیه‌را بنام اعضائیکه درسمینارشرکت‌میکنند. مطلب‌خوب‌پخته شدوروشن شد، بلافاصله هیات‌اجرائی تشکیل شد. هیات

اجرائیه تشکیل شدوکسی‌که مخالفت کرددکترمعتمدی بود. دکترمعتمدی رئیس دانشگاه اصفهان بود، خب البته این ازیادی آموزگاربود، گفت آقا این صحیح است که تشکیلات حزب را داشما " بهم بزنید؟ من گفتم بله، تحول است من ممکن است خودم دوماه، سه‌ماه دیگربیاورم وبگویم اینجاش بداست بازاصلاحش بکنید. این مربوط به‌دوره‌آموزگارودوره‌من نیست، این یک ضرورتی بودکه‌بایستی میشد. خودآموزگارهم بودباید اینکاررا میکرد. خلاصه خیلی شدید. یعنی او میخواست یکنوع کارشکنی بکندبرای تصویب تشکیلات در واقع ..

س - قائم مقام همداشت این تشکیلات ؟

ج - نه - نخیر. قائم مقام نداشتم برای اینکه میخواستم یک آدم حسابی پیدا کنم، معاون داشتم اما قائم‌مقام نداشتم . بهرصورت طی آن سمینارماتوجیه کردیم این تشکیلات جدیدرا - تصویب شدو بعدهم هما نطوریکه عرض کردم آدمهایش راهم انتخاب کردم . آدمها راانتخاب کردیم ومحلهایشان هم معین‌شدومشخص شدوشروع کردم‌به‌کارکردن. البته‌یک کاردیگرهنوزمانده‌بودوآن اینکه این تشکیلات مرکزی حزب، اما تشکیلات شهرستانها هم بایستی داده شود. بنده فکرکردم بایستی اجتماعی‌ترین آدمها را درهرمرکزاستانکه‌مقبولیت بیشترداشته باشد بایستی برای مسئولیت حزب انتخاب بکنم . متاسفانه‌آدمهائی که بودند بسیارشان واجداین شرط نبودند. بیشترملاحظات اداری واینطورچیزها بود. مثلا" بنده‌برای آذربایجان زهتاب فردراانتخاب کردم وخیلی درآذربایجان سوکسه‌پیداکرداین کار. این مردبلافاصله حرکت کردورفت درآذربایجان و اصلا" آذربایجان راتکان داد- به‌حزب یک حرکتی داد- یک واقعیتی داد. شیرازراشهرداردسابق شیرازکه برخلاف حق مغضوب استانداروغضوب هویداشده‌بود ومردم برایش تلگراف کرده‌بودندودنبالش بودند، دیدم موجه است درشیراز این راهم بنام‌مسئول حزب درشیرازانتخاب کردم. همینطورتغییرات دیگر

دادم‌که‌حالاخاطرم نیست همش که‌برایتان‌بگویم ، این‌دوتا موردخاطرم بودو بهرحال‌ازنظرسازمانهای محلی هم‌مواضع را بطورمطمئن درنظر گرفتم وانتخاب کردم - حزب حالا آمده‌است برای کارکردن . حالا حزب بایدکاربکند. بنده حزب را بنام یک انستورامان تظاهرات قبول نمیکنم. تظاهرات حزب یعنی طرفداری ازایده‌آل هائی‌که‌خودحزب داردونشان داده والا آدمهای حزب - آدمهائی‌باشندکه‌تظاهرات است‌بیایندودست بزنند، سازمان مرکزی حزب هم کارش این باشدکه‌آدمها راجمع بکنند بنده‌این را قبول نکردم وواقعا " اصلا" متنفر بودم‌ازاین نوع کار. بنده‌فکرکردم که‌خب قبلا زهرکاری دولت ، قوانینی را که‌میبردبه‌مجلس - قبلا زاینکه‌بایدببرد بایدبدهد به‌حزب . حزب حلاجی کند روشن کند ملاحظاتش رابگویدو بعدطی یک تصویبنامه‌ای که‌ازهیات اجرائی گذشته‌باشد ببریم دفترسیاسی ودفترسیاسی هم بعد دیگر ببرد

س - این دولت آموزگاراست ؟

ج - بله دولت آموزگاراست . بنده‌حتی معتقدبودم که‌دولت تصمیماتی هم که‌میگیرد این‌تصمیمات هم‌بایستی بهرحال‌به‌اتکاء حزب بایدباشد. تصویبنامه‌هائی‌که صادرمیکنند، این‌تصویبنامه‌ها هم با مشورت‌حزب باشد. یک نامه‌ای تهیه کردم برای نخست‌وزیر ومتذکرش‌کردم‌که‌اصول حزبی‌اقتضا میکندکه‌ازاین ببعدهرقانونی که‌شما میبریدبه‌مجلس - میخواهیدببریدبه‌مجلس - هرپروژه‌ای که‌داریدقبلا" با حزب درمیان بگذارید ، حزب بوسیله‌ارگانهای خودش ازجمله‌همین نمایندگان مجلس ، این‌موضوع را حلاجی میکنندوشما بعدبایدبه‌مجلس ببرید. من این نامه‌را که‌خیلی نامه‌معتدل وخوب ودرارتباط دبیرکل حزب با نخست‌وزیرهم خیلی همه جوانب را رعایت کرده‌بودیم بردیم حضورشاه . به‌شاه‌نشان دادیم ایشان گفتندکه بله‌همینطوربایدباشد. بله‌البته‌دولت هرکاری که‌میکندبایدبانظرحزب باشد . منتهی من‌معتقدم که‌این نامه‌را بدهیدبه‌معینیان، معینیان‌که‌رئیس دفتراست ازطرف من ابلاغ کند. خب بنده فکرکردم‌که‌یک قدرت بیشتری اینکاردارد.

عین نامه را گذاشتم توی پاکت فرستادم برای معینیان بهش هم تلفن کردم که این نامه را من بعرض رساندم و اعلیحضرت فرمودند که شما این نامه را صادر کنید عینا" بهمین ترتیب به دولت وبما هم ابلاغ کنید

س — آموزگار هم حالا بی اطلاع است که همچین

ج — بله بی اطلاع است . بنده نمیدانم دیگر بین معینیان و آموزگار چی شده . یکی دو روز بعد دیدم که معینیان تلفن میکند و میگوید بالاخره قرار شد که همان روز یکه لایحه را دولت میدهد به مجلس همان روز لایحه را برای شما بفرستند . گفتم فایده‌اش چیست ؟ گفتم فایده این کار چی است ؟ برای آگاهی ما میفرستند؟ این که وظیفه حزب نشد . گفت که شما قبول بکنید هرچی اعلیحضرت میگویند درست است ، به مصلحت است . گفتم من که از روزیکه آمدم با دستگاه کار میکنم تسلیم بودم و در محدوده امکانات سعی میکنم کار بکنم . الان هم در محدوده امکانات سعی میکنم کار بکنم اما صحیح نیست ، اینکار صحیح نیست . اگر کار حزبی میخواهیم بکنیم بایستی لایحه قبل از اینکه برود مجلس قبل از آن بیاید حزب رویش حزب حرف بزند . خب این بدین صورت عمل شد

س — به کدام صورت ؟

ج — همین بالاخره نوشتند بهمان ترتیب نوشتند که بایستی شب بیاید . درهمین مواقع یک اتفاقی افتاد . ما دیگر یواش یواش داردروابطمان با ... یعنی دولت — روابطش با ما تیره میشود ، من تاثیری برایم نداشت من کارخودم را میکردم ولی دولت از طرز کار من روز بروز ناراحت تر میشد برای اینکه میدید حزب دارد یک کاره‌ای در مسائل دولت خودش را میخواهد بکند . در مسائل امور مملکت میگوید من یک شانی دارم یک کاری باید بکنم . حزب دیگر مسئله یک راه تظاهر نیست مسئله حزب مسئله یک کار جدی ، یک کار فعال است . به بنده نامه‌های بی امضاء دوسه تا رسید که معاون وزارت کشاورزی اگر اسمش را اشتباه نکرده باشم منصوری

نامی بود. مثلا اینکه منصوری بودبهرحال. این آمده به کمیسیون وزارت کشاورزی گفته زودبیا ببیدا ین لایحه مربوط به کمک به صندوق بین المللی کشاورزی را تصویب کنید برای اینکه سفیرآمریکا خیلی عجله وخیلی اصرار دارد. حالا شما ملاحظه کنید حزب میگوید لایحه را بدهید بما ، ما مطالعه کنیم ، ایرانیها مطالعه کنند ما معاون وزارت کشاورزی میگوید که لایحه مورد علاقه سفارت آمریکاست زودتصویب کنیـــــد . اینها یک مطالبی است اینها درداست اینها غم است .

بنده بلافاصله شروع کردم تحقیق کردن . خودم فرستادم رئیس کمیسیون کشاورزی جندقی بود. آمداز جندقی سئوال کردم که همچین چیزی بوده ؟ گفت بله . دونفــــر دیگر از اعضاء کمیسیون کشاورزی هم سئوال کردم گفتند بله . بلافاصله یک شرحــــی نوشتم به کمیسیون بازرسی حزب . به کمیسیون بازرسی حزب دستوردادم گفتم که مقدمات محاکمه منصوررا فراهم کنند. منصورخودش آمده بودوگفته بودنخیر مـــــن همچین چیزی نگفتم

س — منصوریا منصوری ؟

ج — منصوری مثلا اینکه منصوری بله . این را حالا شما یکوقتی هم خودتان بپرسید معاون احمدی کی بود؟ ندارید اینجا ؟

س — نخیر

ج — معاون احمدی وزیرکشاورزی بود معاونش بود. اوهم منصوری بود. بله خلاصــــه بازرسی هم شروع کردبه تشکیل پرونده وتحقیقات کردن. من یکروزپیش شاه رفتیم. شاه گفت این داستان چیست ؟ گفتم داستان اینست که معاون وزارت کشاورزی — وکلا را خواسته وتحت فشار گذاشته بعنوان اینکه سفیرآمریکا میخواهد. ایـــن کارصحیح نیست این کارموجب طغیان میشود، آخه چرا استدلال اینها اینطوری باشد، آخه مگرضرورت داردکه بگویدسفیرآمریکا . شاه گفت من فکرنمیکنم اوگفته

باشد. این ظلی معاون وزارت خارجه گفته، او هم بمناسبت اینکه جزء وظایفش هست - سفیر آمریکا، این مسائلهم جنبه بین المللی دارد سفیر آمریکا بمن مراجعه کرده. گفتم اعلیحضرت تحقیقات شده که خودش گفته ولی حالا بیان اعلیحضرت معنیاش اینست که تعقیبش نکنیم؟ من درحدمقدورم همکاری میکنم. من اگر دستم بازباشد تعقیبش میکنم، مجازات حزبیاش هم میکنم. حالا دستم باز نباشد نمیکنم به کسی هم کاری ندارم، چشم میدهم پرونده اش را ... عرض کنم که خب اینجور مطالب دیگر بین ما و آموزگار را سخت چیرکرد. اعلیحضرت متوجه شد که بین ما و آموزگار شکرآب است. سعی کرد که یک جلساتی تشکیل بدهد ماهانه که آموزگار باشد، من باشم، هویدا باشد خاطرتان هست که گفتم که هوشنگ انصاری و قریشی هم بود.....

بله اعلیحضرت کوشش داشت از طریق تشکیل یک جلسات ماهانه که آموزگار باشد بنده هم باشم، هویدا هم باشد، انصاری، مجیدی و قریشی هم آنوقت چون رئیس هیات اجرائیه بود و هم باشد که خلاصه یک آمبیانس دوستانه ای فراهم بکند. اینست که یکی دو سه ماهی که ما در حزب بودیم اول هرماه این جلسه تشکیل میشد. یادم میآید حالا بنده دارم کوشش میکنم که پرگرام آموزش سیاسی را تهیه کنم. چون من عقیده ام اینست که حزب بایستی مصدر آموزش سیاسی برای تمام مملکت باشد. چون همانطوریکه نیمساعت پیش برایتان میگفتم رژیم سیاسی ایران در معرض تردید بود از طرف ایدهئولوژیهای مختلف، از طرف دکترین های مختلف سیاسی و خب البته عوام به این دکترین و به این ایدهئولوژیها آشنائی نداشتند ولی دانشگاهیان جوانها با این حرفها آشنائی داشتند. من فکر میکردم که بایستی آموزش سیاسی برقرار کنیم و از حقانیت رژیم دفاع کنیم و بگوییم بهترین رژیم برای پیشرفت ایران این رژیم است. من محتوای آموزش سیاسی را یک همچین چیزی میدانستم البته چندین سمینار تشکیل دادیم و بحث های مفصلی کردیم و ماحصل کار همین بیرون آمد که آموزش سیاسی ارائه شواهد، ارائه مثالهای تاریخ، مدلها برای اینکه

بهترین رژیم‌ها همین‌رژیم است وفکرهم‌کردیم‌این کاربایستی‌یک انستیتو داشته‌باشدوبنشینندومطالعه‌کنندویک سازمان‌تعلیماتی‌مفصلی‌فکرکردیم‌که بواش بواش بوجودبیاوریم. منظورمان‌بیشتربه‌تاریخ‌ایران‌مراجعه‌کنیم و نقشی‌که‌پادشاهان‌داشته‌انددروحدت ملی، نقشی‌که‌شاهنشاهان‌داشته‌انددراثه خصلت های فرهنگ ایران، یک همچین فکری‌داشتیم. دریکی‌ازجلسات‌یکه‌بنده حضوراعلیحضرت بودم‌بهمین‌مناسبت بودیم، یکمرتبه‌دیدم‌آموزگارگفت‌که آقا آموزش مثلا"ملی - اسم‌آن آموزش سیاسی راگذاشتندآموزش ملی. مایک کتاب چاپ کردیم فلانی‌هنوزتوزیع نکرده- راست میگفت. کتابی‌چاپ کرده‌بودند که‌بنام‌آموزش ملی ، آموزش سیاسی‌وآنروزسرکوفتش رابمن میداد که‌این‌پخش نشده - پرچم‌ایران‌سه‌رنگ است، حدودایران عرض کنم‌که‌کجا است - شیروخورشید نمیدانم چی هست -ولیعهدکی‌است. یک مطالبی‌که..

س - جغرافیا بود

ج - گفت که- حالاشایدقریشی‌آنروزبود-یانبود- صحبت شدوگفت.. گفتم بله‌اعلیحضرت من‌این‌رادیدم. حالاصراركردگفت والاحضرت هم دیدند،ولیعهدهم دیدندوخیلی هم‌خوششان آمده‌وگفته‌اندبایدهمینطورباشد. آخه‌شماملاحظه‌کنیدولیعهدآنموقع مثلا" سنش سیزده‌چهارده‌سالش بوده. استنادمیکندبه‌حرف او، حالاببینیدطرز تفکر. گفتم‌بله‌اعلیحضرت این‌جزوه‌ای‌که‌میگویینددرست است، حقیقتش اینست که‌موقعیتی برای‌انتشارش من هنوزندیدم حالاممکن‌است بگوییم منتشرش کنند اما این یک مسئله‌ای‌است درحدودکلاس سه چهارابتدائی ، یک اطلاعاتی است است که‌شاگردهای کلاس سه چهارابتدائی دارند. پرچم‌ایران چه‌رنگ است - شیروخورشیدچی است- حدودایران‌چی است- اینکه‌آموزش‌سیاسی نیست‌آقا همینطوربهشان گفتم . گفتم آقاشماچی‌میگوییداین آموزش‌سیاسی . آموزش سیاسی چیزدیگری است . بله‌بهرصورت کارمابه‌سردی گرایید. حتی یادم میآید

حتی با دمیا ید راجع بدآ با دیو عملیات عمرانی که قرار بود در جنوب شهر باشند دکتر عاملی بیچاره آمد پیش من گفت که بنظر من یک خلاصه سمینا ری تشکیل بدهیم یا یک نظرخواهی از جنوب شهر بکنیم که آبادیشان چی ... تلفن کردم به آموزگار تا شروع کردم گفت "آقا اینکارها به حزب مربوط نیست دولت کار خودش را میکند ." گفتم آقا چی کار مربوط نیست ؟ یکی ازکارهای دولت همین است که نظر مردم را ببیند چی هست ، خب حزب کارش همین است . گوشی را گذاشت زمین ، ما هم گوشی را گذاشتیم زمین - کار دیگر به اینجا کشیده بود . بله یک روزی توی روزنامه ها ما خواندیم که دولت خرید و فروش اراضی را با یک محدودیتها ئی اعلام کرده ، گفته از این ببعد هرکسی که میخواهد زمینش را بفروشد باید روی قیمت منطقه ای بفروشد اگر روی منطقه ای نفروخت ، یعنی اگر دولت تشخیص بدهد که روی قیمت منطقه ای نفروخت میتواند به قیمت منطقه ای از خریدار بگیرد . خب واقعش این است که شاید این اقدامی که دولت میخواست بکند بنظر خودش یک اقدامی بود برای مبارزه با انفلاسیون . این صحیح نبود . آنوقت مبارزه با انفلاسیون که با زورکه آقا متاعتان را به این قیمت نفروشید که نمیشد ، خصوصا " متاعی که یک وسیله تسهیل کردیت بود ، یک کردیت های زیادی با تکاء اش داده شده بود - اصلا" بانکها به اتکاء این کردیت داده بودند . تقلب رایج میشد . ما اطلاع پیدا کردیم که یک همچین لایحه ای است و مثل اینکه توی روزنامه ها هم منتشر شد . بنده قبلاً از اینکه نامه نخست وزیر برسد بلافاصله یک کمیسیون کار تشکیل دادم . کمیسیون کار بنده مرکب بود از یکی دو تا قضات - دو نفر از قضاتی که وارد کار بودند ، یک چند نفر از سر دفترها ، یک چند نفر از اشخاصی که در معاملات ملکی وارد بودند و یک دو نفر هم آدمهای روزنامه نویس ها - یک پنج شش نفر . ما گفتیم دیگر شروع کنید راجع به این مطلب مطالعه کنید . اینها نشستند مطالعه کردند و خلاصه نقصهای این لایحه را ذکر کردن و البته گفتم بایستی این در یک سطح وسیعی مورد بررسی و مطالعه و نظرخواهی حتی قرار است بگیرد . این دوستان ما داشتند اینها را مطالعه میکردند که نامه

دولت رسید، دیدیم ضمیمه لایحه است حالا بنده قبلاً" اینکارها را کردم. خب پیشنهاد تشکیل یک سمینار شد. بنده میخواستم هرچه زودتر قبل از اینکه این لایحه درمجلس مطرح بشود کار حزبی را آنجا م بدهم. اینکه شب یادم میآید ساعت نه رفتم درکاخ علیاحضرت ملکه پهلوی، اعلیحضرت را آنجا پیدا یش کردم. آمدسالن وگفت چی هست؟ گفت که حزب مخالف است با این؟ گفتم مطالعه شده، پیشنهاد شده که یک سمینار تشکیل بشود، نقاط ضعف این لایحه هم دراین نوشته شده است. خواندش وگفت بسیار خوب، پس همانطوریکه پیشنهاد شده سمینار را تشکیل بدهید. ما این OK را از اعلیحضرت گرفتیم. بعداً آمدیم وفوراً" یک سمیناری دعوت کردیم. معاونین وزارت آبادانی ومسکن هم که درتنظیم این لایحه شرکت داشتند همین دکتر بهرون بود. یکی از اینها دکتر بهرون که الان اینجا درنیس هست اینهم حاضر بود

س - بهرون

ج - بله - دکتر مجیدی هم آنوقت مثل اینکه دیگر رئیس سازمان برنامه نبود، او را هم بعنوان رئیس سمینار انتخاب کردیم. روحانی هم اتفاقاً" درکابینه آموزگار نبود- آنوقت رئیس شرکت آن شهرک غرب بود درهرصورت او راهم دعوت کردیم خلاصه جمعیت زیاد بود توی یکی از سالنهای حزب شاید دویست سیصد نفر بود. من نظرم این بود که درتمام سطح مملکت اینکارها را بکنم. فقط تهران را شروع کردم.. خلاصه آنجا مورد بحث قرار گرفت. آنوقت تحریک هم کرده بودند یک کسی بنام حفظی آمد آنجا یک شلوغی کرد و به روحانی توهین کرد و به مجیدی توهین کرد- بیرونش کردیم - بهر صورت آنجا دو سه روز جلسات بعدا دروزهایش خاطرم نیست این موضوع بحث شد و آنالیز شد و بطور قطع و با دلایل گفتند این لایحه، لایحه صحیحی نیست برای اقتصاد مملکت مضر است و هیچ فایده‌ای هم از ش عاید نخواهد شد. تمام موارد ش را گفتند. خب حالا بنده بایستی این را بیاورم درهیات اجرائیه و این هیات اجرائیه بصورت یک تصویبنامه‌ای هیات اجرائیه بکنم وبعد بروم دفترسیاسی، یعنی دیگر آنوقت

دولت متعهداست دیگر یعنی اگرهما نروال کاری که شروع کرده بودیم. بنده فکر کردم که ببرم حضورا علیحضرت به ایشان ارائه بدهم. بردم حضورا علیحضرت — خواندش وتا ییدکرد. همه چیزش را تا ییدکردوگفت درست است. گفت درست است گفتم بله. گفت خب حالا چکار میکنید؟ گفتم مطابق آن دیاگرامی که حضـــور اعلیحضرت ارائه کردم اول، اینکارا ولیمان راکردیم البته بهتراینست که در سطح مملکت اینکاربشودکه ازتمام مملکت الهام بگیریم. ولیکن وقت نیست ،آنهم برای خاطراینکه دولت ممکن است فردا پس فردا این را مطرح کند. گفتم مطابــق آن دیاگرام من اول این را باید ببرم هیات اجرائیه، هیات اجرائیه این را تصویب بکند، بعد ببرم دفترسیاسی دولت ملزم است برطبقش عمل بکند. خـــدا بیامرزدش گفت که "نه حالا این را شما بعنوان نظریه حزب تلقی نکنید، این را — بعنوان نظریه سمینار ..." فرمولهائی پیدا میکردکه از زیرکار دربرود .گفت بنام نظریه سمینار این را بفرستید به دولت

س — دولت یا هیات اجرائی؟

ج — دولت — نخیر دولت. بنده هم همینکار را کردم — به مجلس هم فرستادم. نمیدانم شایدشاه گفتندکه به مجلس هم بفرستم گفت نه یا خودم کردم اینکار را مثـــلا". عجیب است این آقای لاجوردی این لایحه با مخالفت همه وکلامواجه شدو صحبـــت از دویست سیصدپیشنهاددا ده شده بود. آقای آموزگار پا یش را زدزمین وگفت الله و بالله این لایحه با همین ترتیب باید تصویب بشود. لایحه با همان ترتیب تصویـــب شدوهیچ اثری هم نداشت. ولی نتیجه این بودکه حزب کارنمیتوانست بکند، حزب کاری نمیتواندبکند

س — چکارکردکه تصویب شد؟

ج — تصویب شد. گفت بایدتصویب بشود. اینجا دیگراتکاء میکنندبه وامرا علیحضرت

س — خب آخه به شاه هم گفته بودندکه اینکارخوب است

ج — بله — خب من دارم فاکت برایتان میگویم. آخربغیرازاینکه استناد بکنندبـــه

اوامرا علیحضرت نمیتوانست به تصویبش برساند. بهرصورت تصویب شد، حالا ما خب گفتیم این یک مرحله است. درهمین موقع سروصدای کشاورزان گرگان بلندشد. کشاورزان گرگان پنبه‌کارها مواجه‌شده‌بودندبا تنزل نرخ بین المللی‌پنبه و میگفتندما با این شرایط ما ضررمیکنیم. بنده بلافاصله دستوردادم یک سمینا ری درگرگان تشکیل بشودو تمام کشاورزان و تمام صاحبان نظر کشاورزی - معاون وزارت کشاورزی را هم همراهم بردم. رفتیم آنجا ودر این سمینارشرکت کردیم ، بالاخره با ین نتیجه رسیدم که برای جلوگیری ازبحران - های نظیراین یک صندوقی کشاورزان پنبه درست بکنندکه این صندوق درواقع تعدیل‌کننده قیمت باشد. سالهائی که قیمت بالاست یک مبلغ پول بگیرند، سالهائی که قیمت پائین است به‌یک شکلی سوبوانسیون بکنند. خب حالا ینهم حالادرگرگان هم ما یک همچین حمله‌ای یک همچین‌باصطلاح approach به مسائل اجتماعی وبه گرفتاریهای مردم کردیم. دستاوردمان را برداشتیم آوردیم تهران. درهمین موقع اعلیحضرت رفتندبه‌آمریکا. یک approach دیگری که به مسائل‌اجتماعی داشتیم موضوع اختلافاتی بودکه‌کارمندان بانک داشتند، کارمندبانکهای خصوصی داشتند با مدیران بانکشان. کانون بانکها ظاهرا" موقعی که‌دکترعبده مدیرعامل بود یک مصوبه‌ای یا یک تصمیمی‌گرفته‌بودندکه‌بایستی‌مدیریت بانکهای داخلی روابط خودشان را باکارمندانشان برطبق یک آیینامه‌تعیین بکنندکه‌بدانندکارمندان بانک باچه‌شرایطی واردمیشوند، آوانسمانشان درچه‌شرائطی‌است، حقوقشان چطورپیشرفت میکند، مرخصی‌ها یشان‌چطوراست ، خلاصه استتوی خاصی برای کارشان داشته‌باشند. مدیرعامل بانکها زیربارنمیرفتندو میرفتندحضوراعلیحضرت میگفتنداینها اضافه‌حقوق میخواهند. مراجعه‌کردندبه من‌وگفتندکه‌آقا ما عضو حزب هستیم ؟ تکلیف ما چی میشود؟ ما عضوحزب رستاخیزهستیم شما ....

دیدم درست میگویند. رفتم حضوراعلیحضرت وبعرض اعلیحضرت رساندم حالا

اعلیحضرت هنوز مسافرت نرفته است ـ مسافرت به آمریکا ـ رفتم حضور ایشان و به ایشان عرض کردم که کارمندان بانک چنین حرفی میزنند. خب میدانید مدیران بانکهای خصوصی پیش اعلیحضرت میرفتند و میآمدند، چون یک باصطلاح واحدهای بزرگ اقتصادی بودند و این امتیاز را داشتند که میتوانستند پیش شاه بروند عضد مثلا" بانک اعتبارات ایران وفرانسه بود میرفت، عرض کنم که رضائی بانک شهریار بود میرفت ـ تجدد بانک بازرگانی بود و بانکهای دیگر، اینها سه چهار تا حالا چون خاطرم هست ولی همه شان میرفتند. اینها رفته بودند به شاه گفته بودند که اینها افزایش حقوق ازما میخواهند. شاه هم آنموقع مواظب توازن بود ـ مسئله انفلاسیون خب ناراحتش میکرد، تسلیم اینکه حقوق زیاد بشود، دستمزد زیاد بشود نبود برای اینکه نظم بهم میخورد. وقتیکه من با هاش صحبت کردم گفت آقا مبادا حقوقها را اضافه کنید. گفتم قربان کی آمده حضور اعلیحضرت میگوید حقوق زیاد کنید؟ اینها میخواهند در روابطشان با بانکشان بدانند که چه قواعد و چه ضوابطی رعایت میشود. مسئله این ضوابط و رعایت است حقوق نیست مسئله حقوق بهیچوجه مطرح نیست. گفت که خب بشرط اینکه مسئله حقوق مطرح نباشد خب اقدام بکنید. ما جلساتی تشکیل میدادیم، وزیر کار هم میآمد. وزیر کار معینی بود. موش و گربه بازی درمیآورد. میخواست که از حزب جلو بیافتد ولی ضمنا" میخواست یک کاری بکند که بالاخره مدیران بانک هم ناراضی نشوند. مدیران بانک هم با دولت بالاخره ارتباط داشتند. بنده اینجا نقش عجیبی داشتم. خب نمیخواستم ـ واقعا" من که نمیخواستم نظام دولت را بهم بزنم اما دیگر قایم موشک بازی کردن هم که تحمل نمیکردم. بنده میگذاشتم طرفین حرفهایشان را بزنند بعد میگفتم وزیر کار چی میگوید ـ آنوقت وزیر کار حرفش را میزد آنوقت بنده نتیجه میگرفتم. هیچوقت زیادتر از حرف وزیر کار، وزیر کار ناچار بود در مقابل کارگران و در مقابل هیات مدیره بالاخره حرف کارگران را تایید بکند. بنده وقتی وزیر کار حرفش را میزد و تایید میکرد، آنوقت

برروی‌موضعی که‌وزیرکارمیگرفت من فشارمیآوردم . چندبارمجبورشدم‌با مدیران بانک حتی یکخرده‌ای صحبتمان بلندشدکه‌یادم‌میآیدهمین عضدگفت حالم بهم خورد پاشدرفت ، رضائی‌مثلا" بلندشدرفت . بهرصورت مایکی‌ازکوششها یمان همین بودکه‌روابط کارمندان با نکهای خصوصی رابا مدیریتشان‌درست کنیم وفشارما موجب شد تا موقعی‌که‌بودم‌خیلی پیشرفت‌کرداین کاروبمرحله نهائی رسید درواقع یک پروتوکلها ئی هم‌امضاء شدوبمرحله‌نهائی رسید . البته ما مواجه با اختلافات دانشجویان ودانشگاه‌هم‌شدیم . این مسئله‌خیلی اپی نوئی بود ، مسئله‌پیچیده‌ای بود . واقعا " بطورروراست روبروشدن‌با مسئله‌مشکل نبود بنده‌درآنموقع مواجه بودم‌با گنجی . گنجی یعنی‌علیاحضرت . حالا گنجی که‌بنده‌دیده‌بودمش آنجا علیاحضرت میگویندمن‌جواب تورا نمیدهم مگربا گنجی مشورت‌کنم . یکی‌ازگرفتاریها یمان این‌بود که‌بنده‌مسائل‌دانشگاه‌را بعلت وجودایشان نمیتوانستم‌حل بکنم‌وبهمین جهت خودم‌درجلسه‌شان‌شرکت‌نمیکردم . معاونینم‌را میفرستادم وبهرحال نتوانستم‌یک آرامشی نتوانستم درکاردانشگاه بدهم بعلت وجودگنجی .... خب دیگر روزهای آخرهم بودکه در حزب بودم . بهرحال‌ماکارخودمان را تاآن حدی که‌جلویمان‌را نمیگرفتند روی همان روالی که‌معلوم‌کرده‌بودیم‌داشتیم‌انجام‌میدادیم‌وآنجائی‌هم‌که‌جلویمان را میگرفتندلج نمیکردم . گفتم بنده‌وقتیکه‌ازاروپا برگشتم وآمدم گفتم‌با دستگاه کارمیکنم‌گفتم‌درحدودمقدورکوشش میکنم‌درسازندگی‌ایران‌شرکت‌بکنم وعیب‌ها را هم‌که‌میدیدم‌ازش ... سعی میکردم‌پرهیزکنم‌تا حدودی که‌میسراست و هیچوقت هم‌عیبها را برخ‌نمیکشیدم . بهرصورت ما فعالیت‌حزبیمان‌با همین شرائطی که‌مشکل بود داشتیم انجام‌میدادیم . اعلیحضرت ازآمریکا برگشت وآمریکا خاطرتان هست‌که‌جلوکاخ‌سفیدبرعلیه‌اعلیحضرت تظاهرات شد . وقتی‌که‌آمدم پیش اعلیحضرت ، اعلیحضرت بمن گفتندکه‌چی‌کارکردیدشما ؟ گفتم‌ما کاراصولی میکنیم

یک عده را جمع من نمیتوانم بکنم همینطور هو بزنند مگر اینکه با کمک مامورین ساواک آمده اند. من دارم کار را اصولی میکنم - آموزش سیاسی نسخه اش را هم نشان دادم، دارم کار را اصولی میکنم. حالا آموزگار رفته بود گفته بود برای مقابله با اینکارها باید کنگره تشکیل بدهیم

س - مقابله با کدام کارها ؟

ج - همین تظاهراتی که در خارج بر علیه اش شد. بهرحال کنگره برای چی تشکیل بدهید آخه هیچ کنگره ندارد، این مسئله اینست که هرکدام ما نهرجا هستیم به اطرافیانمان حالی کنیم که این خطراست برای مملکت. کنگره که .... خب منتهی آموزگار میخواست کنگره تشکیل بدهد و مرا بردارد، مسئله اش همین بود. تا بالاخره یکروز اعلیحضرت مصاحبه کرد و گفت که شرایط و اوضاع جهانی اقتضاء میکند که دبیرکل و نخست وزیر یکنفر باشد.

س - که بعد شد یکی

ج - به بنده بعضی ها تلفن کردند که خب آقا شما نخست وزیر میشوید. گفتم نخیر نخست وزیر دبیرکل میشود، دبیرکل نخست وزیر نمیشود. رسم براینست که نخست وزیر باید دبیرکل باشد و الله دبیرکل نخست وزیر نمیشود این را بشما میگویم. خب قرار شد.

س - قبلا" هم با شما صحبتی نکرده بودند که میخواهند اینکار را بکنند

ج - ابدا " نخیر - نخیر. بله گفت قرار شد کنگره تشکیل بشود و اعلیحضرت هم قبل از تشکیل کنگره ضمن صحبتهایشان گفتند لازم است که نخست وزیر و دبیرکل یکنفر باشد. البته بنده اینجا واقعا " یک فکری برایم پیدا شد که برای اینکه سبک نشوم قبل از کنگره استعفا کنم. ولی حسابش کردم دیدم نه این مطلب صحیح نیست چرا باید استعفاء کنم ؟ من تا دقیقه آخر کارم را انجام میدهم و خب معلوم است دیگر همه که میدانند جریان چی بوده و اینها. اینست که استعفا نکردم. شاید آموزگار دلش میخواست استعفا کنم ، من استعفا نکردم

س - پیغام فرستاده بود؟

ج - نخیر - نه

س - معلوم بود

ج - بنده نطقی‌که- من‌بایدگزارش بدهم نطق بکنم- نطقی‌که‌تهیه‌کردم‌پرومفصل بود. باکارهائی‌که‌کرده‌بودم یک (؟) رستاخیزراگفتم وعرض میشود که

س - چه‌مدت شما رویهمرفته‌دبیرکل بودید؟ تقریبا"

ج - والله - چهارماه‌ونیم بیشترنبود- چهارماه‌ونیم بله. وبعدکارهائیکه کرده‌بودم نوشتم وذکرکردم‌وبعدهم گفتم‌حالاهم شاه‌اینرا اراده‌کرده‌که‌دبیر کل ونخست‌وزیریکنفرباشدبنابراین من‌هم‌دیگرسمتی ندارم. این نطق رابردم پهلوی شاه. شاه دیدو..

س - معمولا" این نطقها راشاه‌میدید دیگو نخست‌وزیرومقامات مهم مملکتی ...؟

ج - بله‌خب‌بله. بردم‌پهلوی شاه- من فقط نطقهائیکه‌راجع به‌بازرسی شاهنشاهی میکردم - بازرسی دانشگاهها میکردم‌به‌شاه‌اراثه‌نمیدادم. یعنی همانروزیکه جلسه‌تشکیل‌میشدهمانروزمیگفتم که‌شاه‌خاطرش یک سورپریزی بودبرایش - قبلا" نشان نمیدادم اما این نطق رانشان دادم. دراین نطق بنده- ابتدایش نوشته بودم که‌من برحسب امراعلیحضرت به‌دبیرکلی حزب رستاخیزمنسوب شدم‌حالاهم اراده‌اعلیحضرت اینست که‌بروم - میروم. زیرش خط کشیده‌بودم‌وحاشیه‌اش هم یک علامت سئوال گذاشته‌بودم. اعلیحضرت همه‌راکه‌خواندبعدبرگشت یک جور گفت"آقا این ضرورت دارداین رابگویید؟"گفتم که‌اعلیحضرت ملاحظه بفرمائید زیرش خط کشیدم علامت سئوال هم‌گذاشتم معنی‌اش اینست که‌اعلیحضرت جواب- سئوال رابدهید. گفت‌که"چرا این سئوال راازمن میکنید؟"گفتم خب آخر اعلیحضرت چهارماه‌پیش ازاین بمن گفتیدبیرکل حزب رستاخیزبشوحالامیگویید نیستید - میگویم بگویم این رایانگویم. خیلی ناراحت شدبیچاره خیلی ناراحت شد. گفت‌که‌نه بهمین ملاحظه‌ای که‌میگوئی این راحذفش‌کن. خیلی

ناراحت شد، اصلا" من دیدم واقعا" شرمگین شد- واقعا" دیدم شرمگین شد. حذفش کردم. بعدمسئله تشکیل کنگره بود ومخارجش. ما یک آیین نامه‌ای داشتیم یعنی تصویب کرده بودم برای مخارج حزب، که مخارج حزب چطورباید پرداخت بشود. برطبق این آیین نامه بایستی مسئول امورا داری حزب این مخارج را روی آیین نامه‌ای که داریم تصدی کند. دوسه روزقبلا زیعنی هفت- هشت ده روزقبل ازتشکیل کنگره دیدم یک نامه‌ای ازطرف آموزگار آمده که پنج میلیون تومان پول بدهید به رجبی که این مسئول کارکنگره هست. بازمن لج نکردم که بگویم این حرفها چی هست، حزب کنگره‌اش را تشکیل میدهد. آوردم در هیات اجرائی، درهیات اجرائیه گفتم آقایون چندروزپیش ازاین آیین نامه هزینه‌های حزبی راشما گذراندید. امروزبرای مخارج کنگره خب مطابق همان آیین نامه میتوانیم عمل بکنیم ولی نخست وزیرورئیس دفترسیاسی یک نامه‌ای نوشته ودرآن .. مه نوشته چهارمیلیون یا پنج میلیون پول دراختیار رجبی بگذاریم و ....

س - رجبی چه کاره بود؟

ج - رجبی توی نخست وزیری بودنمیدانم مسئول چه کاری بود، سابقا" معاون وزارت آموزش وپرورش بود. آقایون چی میگوییداین دکترموسوی بودکه دنبال آموزگار خیلی میگشت - سناتوربودواینجاهم هست. شروع کردشلوغ کردن که آقا نخیر بدهید. گفتم آقا یعنی چه؟ چرا شلوغ میکنید. من که نمیگویم نمیدهم، این آیین نامه‌ای است تصویب کردید، برطبق این تصویبنامه مخارج بایستی بریک روال معین - روی ضوابط معینی بشود. نخست وزیرحالا میگویدکه این پول را بدهید به رجبی، من نگفتم نمیدهم - آقایون تصویب بکنیددوبرابر- سه برابرش هم میدهم من حرفی ندارم. این پول بایستی برطبق رای هیات اجرائیه خرج بشود شما نخست وزیرگفته بدهید به رجبی چشم میگذارم روی چشمم میدهم اما شما تصویب بکنید. شما نکنیدنمیدهم من ممکن نیست بدهم. آقا شما بدانیددرآن جلسه چه

بازی ای‌ما داشتیم، بالاخره البته تصویب کردیم. تصویب شد و آمدیم در کنگره من گزارشم را به هیچکس نشان ندادم. آموزگار خیلی دلش میخواست گزارش مرا ببیند و شاید وحشت هم داشت و فکر میکرد این گزارش من تحریک آمیز است ولیکن من این گزارش را به کسی نشان ندادم — تکثیر هم کرده بودم. من یک چاپخانه‌ای در دربار درست کرده بودم، خب دربار درست بودن بودم اما همه بهر حال نسبت به من علاقه داشتند و بنده این را فرستادم در چاپخانه دربار شبانه چاپ کردند، هیچکس خبر نداشت. فردا صبح موقعیکه کنگره تشکیل شد همانموقع بنده توزیع کردم. مطلبی که در اینجا بهتان بگویم — آن هفته‌ای که کنگره تشکیل شد اول هفته‌اش من یک مقاله‌ای بقلم خودم در رستاخیز نوشتم

س — این را اجازه بدهید بقیه‌اش را برای نوار بعد — چون

ج — خواهش میکنم — بسیار خب — نه دیگر چیز زیادی هم نمانده، فردا تمام میکنیم

روایت کننده - دکتر محمد باهری

تاریخ - چهاردهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه - شهرکان - فرانسه

مصاحبه‌کننده - حبیب لاجوردی

نوار شماره - ۲۷

س - بفرمائید جناب آقای باهری

ج - بله جلسه دیروز داشتم چگونگی برکناری خودم را از سمت دبیرکلی حزب رستاخیز بیان میکردم وچگونگی تنظیم نطقی که بعنوان گزارش به کنگره بود شرح دادم و مخصوصا" متذکر شدم که نطق را قبلا" به شاه ارائه دادم ویک قسمتی که ذکرش مورد تردید بود از نظر خودم زیرش خط کشیده بودم که بعد با نظر شاه هم آن قسمت را حذف کردم. آن مربوط بود به اینکه آیا اشاره‌ای بشود که من سمت دبیرکل را برحسب اشاره وبرحسب دستور ایشان احراز کردم یا نه؟ بالاخره قرار براین شد که این قسمت را حذف کنم. اما قبل از اینکه چگونگی کنگره را که البته تشریفاتی از نظر من ساده‌ای داشت ذکر بکنم یک مطلب را راجع به فعالیت خودم در رستاخیز خاطرم آمد که نقل بکنم. از جمله کارهائی که در ظرف این مدت کوتاه به بهش پرداختم در حزب رستاخیز مسئله دانشگاه بود. بنده خودم دانشگاهی بودم چندین سال، دانشگاهها را بازرسی میکردم، با مسائل دانشگاهی آشنا بودم. اما میخواستم با مشارکت همه دانشگاهی‌ها دریک سمینار عمومی به ناآرامی‌های دانشگاه وبه جنبه‌هائی که دانشگاه را آسیب‌پذیر میکند در مقابل تحریکات به این مطلب رسیدگی کنم. مطلب از این قرار بود که بنظر من وبنظر بسیاری از اشخاص ناآرامی‌های دانشگاهها تحریکات است. خاطرم هست یکوقتی بازرسی شاهنشاهی یک گزارشی تنظیم کرده بود راجع به ناآرامی دانشگاهها ویک نواقصی را درامور دانشگاهها ذکر کرده بود بعنوان اینکه ناآرامی دانشگاه از اینجا سرچشمه میگیرد. بنده آنجا که حاضر بودم ذکر کردم که این نواقصی که شما میگوئید همیشه در دانشگاه بوده، منتهی چطور میشود که بعضی اوقات، بعضی از سالها دانشگاهها ناآرام است وبعد طی یک

مدتی دانشگاهها آرام است . بنابراین بایستی بگوییم که یک المان خارجی یک فاکتور خارجی درکار موثر است . مثلا" از سال ۱۹۴۲ تا سال ۱۹۴۶ دانشگاهها آرام بود . از بعد از بیست و هشت مرداد شاید سال ۱۳۳۳ یا ۱۳۳۴ دانشگاه آرام بود تا سال ۱۳۳۹ و اوضاع و احوال دانشگاه هم از نظر تشکیلات . از نظر رفتار استادان ، از نظر مدیریت تفاوت نمیکرد بنابراین ناآرامی دانشگاهها معلول یک پراوکاسیون بود ، یک تحریک بودکه از خارج بمعنی یک واقعیتی بود .

س - خارج که میفرمائید ، خارج از ایران یا خارج از دانشگاه

ج - خارج از دانشگاه که البته بعضیها یش از طرف چیزهای خارجی بالاخره راهنمائی میشد ودیده میشد بله از طرف خارج

س - ممالک خارج

ج - بله - بله - تردیدنیست ، تردیدنیست . بنده اسناد اطلاعاتی در اختیار م نیست اما اینگونه مطالب دیگر بدون تردید و بدون اینکه در آن تردید بکنم میتوانم ذکر بکنم . بله از خارج بود . بهرصورت

س - البته اگر یک چندتائی از دلائلتان را بدهید مفید خواهد بود چون عده‌ای هستند که اعتقاد به اینکه تحریکات خارجی توی اینکارها هست ندارند

ج - بنده همین مطلب بهتان عرض کردم که شما ملاحظه کنید از سال ۱۳۳۴ دانشگاهها آرام است - ۳۳ یا ۳۴ . تا سال ۱۳۳۹ هما نموقعی که قرار است امینی سرکار بیاید حکومت امینی هست و مسائل اصلاحات ارضی هست و بعد ظهور خمینی هما نسال دانشگاهها ناآرام میشود . معلوم است که از خارج دانشگاهها هست و خارج دانشگاهها این نیروئی که تاثیر بکنند در داخل دانشگاهها که وجود نداشت غیر از منافع خارجی منافع نیروهای خارجی ، منافع یعنی نقطه‌نظرهای انتلیجنس های خارجی از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۶ دانشگاه آرام است . از سال ۴۶ شروع میکنند دانشگاهها ناآرام شدن . مع دانشگاه هم از نظر مدیریت - اداره - درس تفاوت نکرده -

نسل دانشجویان تفاوت نکرده. بنابراین تحریک خارجی است. اما بنده در این سمینار که واقف بودم و معتقد بودم که اله مانهای خارجی هستند میخواستم که جنبه های دانشگاهی که دانشگاه را آسیب پذیر میکند اگر دانشگاه محکم باشد اگر دانشگاه آسیب ناپذیر باشد، اگر قابلیت تاثر نداشته باشد در مقابل تحریکات خارجی، تحریکات خارجی موثر واقع نمیشود. البته شاگردان احساساتی هستند، تجربه ندارند، درمقابل تحریکات درمقابل دروغ ها درمقابل اغوا منحرف میشوند تردیدنیست. اما اگر کور آنسیان هیات علمیه وظیفه خودش بداند که غیراز درس دادن دانشجویان را هدایت کند و دائما" به این مطلب بپردازد. و البته اینهم درصورتی میسر هست که هیات علمی یک پیوندی با دستگاه داشته باشد- خودش را جزو دستگاه بداند، بیگانه نداند حالا غیراز این کاری نمیکند، البته آنوقت آسیب پذیری دانشگاه تخفیف پیدا میکند. سمیناری تشکیل دادیم وچند روز این سمینار برگزار بود و هرجلسه ای را هم سعی میکردم یکی از روساهای دانشگاهها حتی روسای سابق دانشگاهها جلسه را اداره کنند. یک جلسه پویان سابقا" رئیس دانشگاه ملی بود از او خواهش کردم ریاست جلسه را بعهده بگیرد. نهاوندی یکدفعه، معتمدی یکدفعه، فرهنگ مهر یکدفعه خلاصه کوشش کردم که روسای دانشگاهها بطور موثر در این سمینار موثر واقع بشونده البته صحبت زیاد کردیم - خاطرم هست یک نطقی مرحوم دکتر عاملی کرد. دکتر عاملی از طرف بنده درواقع تشکیلات حزب رستاخیز را در تهران اداره میکرد. نماینده مجلس بود واستاد دانشگاه تهران هم بود. نطقی کرد با اسناد، منافع ودکاکولا را درنا آرا میدانشگاهها ارائه داد- ترکیب ودکاکولا راکه توجه میکنید وحتی اسنادی نشان داد که واتیکان هم منافعی دارد در دنیا وهمراه منافع ودکاکولا بهرصورت درنا آرا میدانشگاهها و درخلاصه جلوگیری از پیشرفت ممالکی که درحال توسعه هستند موثر هستند. بهر سورت درآن جلسه نتیجه این شد که یک کمیته هائی یک کمیسیونهائی در دانشگاهها

تشکیل بشودومسائل را بدقت موردرسیدگی قراربدهدوبرمبنای آن شروع بکنیم به‌دولت وبه‌وزارت علوم یک سوژیسیونهائی بدهیم برای اصلاح اموردانشگاهها . عجیب است بلافاصله دولت پیش شاه شروع کرده‌بودازاین سمینار بدگوئی کردن من کوشش میکردم که‌دانشگاه‌را متصل کنم- هیات علمی دانشگاه را متصل کنم به هیات حاکمه‌ویک یگانگی ویک پیوندازآن بوجودبیاورم وازاین کاردولت فکر میکردکه‌غیرازخودش یک دسته دیگر، یک اشخاص دیگرهم‌درامرحکومت ودر امر مشارکت دارندد‌خالت میکنندنا راحت بود. وقتیکه‌اولین مرتبه‌بعدازاین جلسه اعلیحضرت مرادیدبمن گفت که خب بسیارخوب اما فقط مسائل حزبی در کاردانشگاه دخالت شما بکنید امادرمسائل حزبی... به اعلیحضرت گفتم یعنی چه مسائل حزبی - حزب یعنی مجرای گفت و شنودودیالوگ‌بین هیات حاکمه ومردم. خب وقتی مجرای دیالوگ‌هست یعنی دردهایشان را بایدبگویند یعنی سوژیسیون - هایشان را بایدبگویند- پیشنهادهایشان را بایدبگویند. اگرحرفی از طرف هیات حاکمه است بایستی ازطریق حزب به‌اینها گفته بشود، مسائل حزبی چیست ؟ منظورتان تظاهرات است ؟ تظاهرات یعنی چه ؟ مردم موقعی تظاهر میکنند موقعی زنده‌بادمیگویند که‌دستگاهی که‌بهش زنده‌بادمیگویند آن دستگاه دستگاه خودشان باشد - احساس میکننددست خودشان تویش هست . موقعی دست خودشان تویش هست که‌راجع به‌مسائل‌زندگی اجتماعی بطورموثرحرف بزنند، حرف گوش کنند - حرف طرف راگوش کنندوحرف خودشان راهم بگویند. بله ولی فایده نداشت . دولت ناراحت بود، دولت میرفت به‌شاه فشارمیآورد. خاطرم هست قبل ازاینکه شاه این متن گزارش راازطرف دولت دریافت کند شاه‌درخارج بود با ملکه ولی ازطریق رادیوصحبتها - رادیووتلویزیون صحبتها پخش میشدویک مقداری ازنطقها وازگفتگوها راشاه شنیده‌بود، شهبانوشنیده‌بود. وقتیکه آمدند دراولین برخورد خیلی اظهارخوشنودی کردندگفتندبسیارجلسه خوبی بوده وبدین ترتیب مشارکت دانشگاهیان راشما تامین میکنید. منتهی بعدازاینکه

دولت برخوردکردبا اعلیحضرت ـ نظرا علیحضرت آنطورشد. اینها را این جور خاطره را ...

س ـ یک سئوالی اینوسط بکنم که تصمیم اینکه این مطالب واین سمینا را زرادیو تلویزیون پخش بشود ، اینهم حتما" باین سادگی نبوده که چه مقدارش پخش بشود ، نشود ورئیس سازمان رادیووتلویزیون یک موقعیت خاصی این وسط داشته ، این چطوری بود؟ حرف کی را گوش میکردیا تشخیص خودش بود؟

ج ـ عرض کنم که درآن موقع سازمان رادیووتلویزیون آن مرحوم جعفری آمبیسیون داشت که بیاید درحزب وقائم مقام من بشود. ازطرف دیگرنیکوخواه که مسئول یعنی مدیریت تحقیق تلویزیون راداشت اوهم با من همکاری نزدیک داشت. قطبی هم درآنموقع هنوزبه اطلاح توجه نکرده بودکه اعلیحضرت ممکن است مرا نفی بکنند وحتی شنیدم اعلیحضرت به قطبی گفته بوده که همیشه درمسائل سیاسی بنظرفلانی اهمیت بدهید وازفلانی مشورت کنیدوچون سازمان رادیوتلویزیون تحت نظرقطبی بودوقطبی با قرابتی که با خاندان سلطنتی داشت یکنوع استقلالی درش بودازاین جهت منناراحتی دریک دوره ای نداشتم

س ـ آنوقت دولت بهش اشاره نمیکردکه ...

ج ـ نمیدانم اشاره میکردیا اشاره نمیکردولی بهرحال واقعیت اینست که سرویس رادیووتلویزیون

س ـ تاآنجائی که شما میخواستید

ج ـ تاآنجائی که من میخواستم یعنی اصلا" ازصبح اینها یک نماینده داشتندبا دوربین میآمدند درحزب ، تمام جلسات ما را فیلمبرداری میکردندوتمام جلساتی که ما داشتیم بوسیله تلویزیون ارائه میدادندوازاین بابت کمینکاسیون ما و ارتباط ما با مردم ازطریق تلویزیون تاروزآخربرقرار بود. بهرصورت کنگره تشکیل شد کنگره ایکه بنا به پیشنها درئیس دفترسیاسی اعلیحضرت دستورداده بودکه تشکیل بشودبرای خاطراینکه درمقابل تبلیغات مخصوصا" خارجیها درآمریکا یعنی

دانشجویان ایرانی- ایرانیهائی که درخارج از ایران بودندیک تظاهراتی بکنند ولی این کنگره برگشت به عرض کنم که برکناری دبیرکل یعنی استعفای دبیرکل که بنده بودم وانتخاب آموزگار بسمت دبیرکلی مجدد.

س - روحیه کنگره چطور بود؟

ج - خب میدانیدکنگره آدمهائی که انتخاب میشوندهمیشه آدمهائی هستندکه مخصوصا" دراحزابی که هنوزیک اصالتی پیدا نکردندهمیشه آدمهائی هستندکه دوروبرقدرت هستند . مطلب را توجه داشته باشید. هنوزواقعا" یک جمعیتی که به اصطلاح صادقانه درکارحزب خدمت کنندیک جمعیت زیادی نبودند

س - هیچ شخصیتی برای خودشان قائل نبودندکه حالا زدست میدهیم وزودتا بیدکنیم ....

ج - نخیر- نخیر- من یک چیزی به شما بگویم ،معاون من کسی راکه بنده انتخاب کرده بودم برای معاونت ، درآنروزیکه ما نشسته بودیم روی سوفه ، بیشترتوجه اش به آموزگاربودومیرفت هی سرتوگوش آموزگارمیگذاشت صحبت میکردبرای اینکه من میخواهم استعفا کنم.

س - خب آن مسئله حزب با دجمال امامی بوده مثلا اینکه

ج - خب بله بهرصورت . عرض کنم بنده- آموزگارنطقش را ایرادکرد. خب من واقعا" بعضی اوقات یک چیزهائی میگویم تعبیربه تعصب یا چیزنشود. این آقای آموزگار علاقه داشت که شعروسط نطقهایش بخواند. یک شعری خواندبقدری بی‌معنی وبقدری بیجا بودکه من متعجب کردم چطورممکن است یک آدمی با این درک،یا عرض کنم که بددرکی ازموقعیت حتی یک شعرچطورکارسیاست میکند. میخواست بگویدکه ما وقتی که جوان بودیم وشاگردمدرسه بودیم درخیابان اسلامبول همان موقعی بود که روسها مسلط بودندوروسها با تفنگ مثلا" توی خیابان رژه میرفتندیا گردش میکردند میخواست بگویدکه وضع مملکت دراوایل سلطنت اعلیحضرت به چه صورت بودو حالا به چه صورت درآمده . گفت وقتی که جوان بودیم همینکه اسم کلمه " جوان" آمدگفت که درعنفوان جوانی چنانکه افتدودانی... من فکرکردم آقا درعنفوان جوانی

افتادودانی چه مربوط است به .... آخه درعنفوان جوانی چنانکه افتدودانـــی
یعنی اینکارهای جوانی عشق پسیون اینطورچیزها آخرچه مربوط است . بهرحال
خواستم بهتان بگویم . نطقی کردوخب بله تمام شد

س - تقریبا " این درچه ماهی میشود؟

ج - ماه دی است

س - دی ؟

ج - دی است بله - دی است برای خاطراینکه بنده در رژه بیست ویک آذرشرکت کردم .
بله درماه دی است . درماه دی است

س - دی ۱۳۵۶

ج - دی ۵۶ است بله دیگر- دی ۵۶ است . بنده رفتم پشت تریبون و موقعم بـــود .
والبته همانطوریکه قبلا" هم حضورتان عرض کردم بنده متن نطق راکنارگذاشتم .
ولی تمام مطالب را - آدم مثلا اینکه ... حفظ بودم یعنی خب من وقتی یک چیـــزی
مینویسم دیگرمطالب خاطرم هست . نطق راایرادکردم وتعظیم کردم وآمـــــدم
نشستم سرجایم وهمانموقع اقدام شدبه انتخاب ... استعفاهم کردم - همانموقع
اقدام شدبه انتخاب دبیرکل جدیدوبالاخره هم .... بنده قبلا" هم یک گل تهیه کرده
بودم واینگل راهمانجا بهش دادم وگفتم بنده دیگرسمتی ندارم خداحافظی کردم
وآمدم . البته یک عده نسبتا " زیادی - وقتی من ازدرآمدم باوجودیکه قابل پیش
بینی هم نبود فکرنمیکردم من... کنگره ادامه داشت هیچ فکرنمیکردم که مـــن
بروم ، یک عده زیادی آمدندهمراه من خارج وحتی میخواستندبیایند- بهشـــان
گفتم نه آقا برویدصبربکنید به بنده چکارداريد . واقعا " (؟)
بنده آمدم وقتیکه رسیدم خانه ازتمام ایران به من تلفن شد . بنده آنشب تا صبح
تمام به تلفن جواب دادم . نمیدانم نمره تلفنم راازکجا گیرآورده بودند و همه
اظهارتاثرمیکردند برای اینکه واقعا " درنطقم من هیچ جنبه هیجان درآن وجود
نداشت ، عین واقعیت رابیان کرده بودم وباکمال اخلاص بدون اینکه هیچگونـــه

ناراحتی داشته باشم استعفا کردم وآمدم. تا صبح تلفن منزل ما قطع نمیشد و از تمام ایران بمن تلفن میکردند و اظهار تاسف میکردند و بد میگفتند ولی خب بنده دیگر استعفا کرده بودم و چیزی هم نداشتم و آمدم. دیگر از فردا

س - آقای هویدا در این کنگره یا در این

ج - نخیر هیچ نبود- نخیر نبود. کنگره نبود

س - یا آقای انصاری که شما قبلاً" جزو جناحشان بودید؟

ج- نخیر- شنیدم انصاری هم این واخر- چون انصاری فکر میکرد حالا بنده دبیرکل شدم شاید ایشان دیگر همه کاره هستند ولی خب نبود . بنده را خودم را میرفتم واگر یکوقتی هم قبول کردم که در جناح ایشان اسم بنویسم درواقع تحمل کردم یک وضعیتی که دوستم بمن توصیه کرده بود حالا به چه مناسبت برای خاطر اینکه بتوانم کارهای دیگر را انجام بدهم . حالا وقتی آمده بودم اجباری نداشتم که با ایشان. اینکه شنیدم ایشان هم ناراحت بوده بمناسبتی که نمیتوانستند دبیرکل را از خودش وبعنوان نماینده خودش - حالا کلمه دست نشانده که خیلی زیاد است برایش بگویم عرض کنم که یک کسی که حرفش را بشنود - بدین ترتیب نمیتوانست اینکه شنیدم البته تحقیق نکردم هیچوقت . شنیدم ایشان هم خیلی دست وپا میکرده که بنده بروم. بهرصورت بنده فردا دیگر توی خانه سمتی هم نداشتم فقط استاد دانشگاه بودم دیگر نه دردربار بودم ودبیرکل رستاخیز هم نبودم . حتی دیگر با زرسی دانشگاهها را هم نداشتم.

س - این باید حس عجیبی باشد، من فکرکردم که کسانیکه وزیر هستند یا یک مقاماتی دارند مثلاً" روزسه شنبه یک مقاماتی دارند ما روزچهارشنبه ندارند وآن دم ودستگاه وامکانات واینها یکهو از بین میرود چه حسی دارد

ج - حالا عرض میکنم. بنده هیچ - واقعش را بهتان بگویم برای خاطر اینکه مسئله برای بنده ارتباطات با مردم بود. توی خانه بودم ومردم زیادتر پیش من میآمدند خیلی زیاد، صبح وعصر میآمدند. همانروز بود یا روز بعد بود بهبهانیان معاون

اداری دربار به‌بنده‌تلفن کردوهویدا هیچ تلفنی‌نکرد. بمن تلفن کردوگفت که اعلیحضرت دستوردادندکه‌کلیه‌امتیازات شما بایستی حفظ بشود، بنابراین شما اتومبیلتان راپس میفرستندپهلویتان - من دوتا اتومبیلهم داشتم- یکی اتومبیل مال‌خودم بودکه‌آمدوشدمیکردم ویک اتومبیل‌دیگرهم اعلیحضرت خودش دستورداده‌بودبرای اینکه‌بچه‌ها مدرسه میرفتند، خانم آمدوشدبود یک اتوسبیل هم برای خانم بود. من دیدم که‌دوتا راننده‌آمدندوگفتندکه‌دستوربما داده شده‌که‌ماکان باشیم باشما. البته‌بنده‌گفتم آقای دکتردوتا اتومبیل احتیاج ندارم ولی‌این را یک راهی تشخیص‌دادم‌که‌با اینها راسبک کنند. گفتم هردوروزی یکی‌تان بیایید، احتیاج ندارم یک اتومبیل کافی‌است دیگر - برای اینکه من جائی نمیروم ، برای خانم وبچه‌ها واینها یک اتومبیل کافی است بنابراین یک روزشما بیاییدیکروزاو بیاید

س - آنوقت ازنظرارتباطات ، تلفن واین چیزها هم ...

ج- حالاحضورتان عرض میکنم. بمن گفتندکه‌حقوقتانهم - من حقوق دانشگاهم را می‌گرفتم یک فوق‌العاده‌ای هم ازدربارمیگرفتم- گفتم که

س - دبیرکل حقوق نداشت ؟

ج - من نگرفتم

س - داشت اگرمیخواستید؟

ج- بله - خب آنوقت دیگر گفتم نه‌من همان‌حقوق دربارم را میگیرم واشاره‌کردم‌گفتم‌صحیح نیست و اصلا" دبیرکل‌نباید‌حقوق‌بگیرد وهمان‌حقوق دانشگاهم بودوفوق‌العاده - دربار. راجع به‌تلفن‌گفتید - نه من یک تلفن‌توی خانه‌داشتم ویک تلفن هم منشعب ازدربار بود، یک تلفن با صطلاح اکستنشن‌دربارهم بود، آنهم حفظ شد فقط من توی اتومبیلم یک تلفن بی‌سیم داشتم‌که‌بعدازیکی‌دوماه‌شایدهم یکماه هویدا بمن تلفن کردگفت که‌ما برای اتومبیل‌والاحضرت ولیعهدتلفن میخواهیم تلفن نداریم - شما هم که‌احتیاج ندارید اجازه بدهیداین تلفن را ما برداریم یکی‌دو ماه‌دیگریا سه‌ماه‌دیگرباز‌تلفن میآیدمن تلفن میدهم. گفتم نه‌من‌این تلفن را بی‌سیم

س - این تنها تلفن دبیرکل بود؟

ج - نخیر- نه- تلفن دبیرکل موقعی‌که‌بنده‌دبیرکل‌بودم نه دیگر تلفن دیگری بی‌سیم دیگراز شهرباني را نداشتم همان تلفن مال دربار بود. تلفن معاون کل دربار که‌بودم توی اتومبیلم تلفن بود، تلفن بی‌سیم بود. گفتم آقا بنده‌احتیاج به‌تلفن ندارم- بعدازاین تلفن میخواهم چکار. وبعدهم بمن بهبهانیان گفت که‌اعلیحضرت فرمودندلااقل هرپانزده‌روزی یکمرتبه هم بیاید مرا ببیندفلانی .

س - برای چی اینکارراکردند؟

ج - خب میخواست دلجوئی کند ، برای خاطراینکه من بایک سلامت نفسی واردحزب شدم وبایک سلامت نفسی خارج شدم . یعنی آنچه‌که‌فکرمیکردم‌برای ترتیب وتنظیم یک حزب صحیح‌برنامه‌ام راتنظیم میکردم‌ومرتب میرفتم‌پهلوی ایشان. ایشان هم انصافاً" ابتدا قبول میکرد ولی بعددولت میرفت هی‌سوسه میدوانید و ایشان با من جلومیآمدولی همراه دولت عقب میرفت و مرا هم بعقب میکشاند . وبالاخره‌هم اینطورشدوالابا طرحی که‌داشتیم گفتیم که‌حزب مجرای گفت وشنودباشد مجرای گفت وشنودشاه‌ومردم باشد- مجرای انتقادفکروایده‌باشداین را روز اول شاه‌قبول کرد- بیانیه‌هم درروزنامه ها هست ،بالاخره‌فکرنمیکنم همه روزنامه‌ها آتش زده باشند، روزنامه‌ها هست - بیانیه‌ایکه‌بنده‌بعنوان یک نطق ایراد کردم درروزنامه‌ها منتشرشدوبعدرویش صحبت شد، کریتیک شد ، تاییدشد بعضی اوقات نسبت به‌بعضی قسمتهایش کسانی‌نظرداشتندونظردادند. تشکیلات را باین صورت درآوردم بانظرشاه بود. تامه‌ایکه میخواستم به‌آموزگاربنویسم کلیه طرحهای قانونی که‌دارید، تصمیماتیکه‌میگیریدقبلاً" به‌حزب بگوییدبرای خاطر اینکه‌حزب بتواندنظرش را بگویدووسیله‌انتقالش باشدبه‌مردم - اینها را به‌شاه نشان دادم وشاه قبول کرده‌بود منتهی بعدگفت بوسیله دفترخودم بگویید - دفترخودشاهم که‌به‌آن صورتی‌که‌برایتان‌نقل کردم گفتند شبی‌که‌لایحه دولت میخواهد

خب بنده قدم به قدم هرکاری میخواستم بکنم به شاه میگفتم و هرجا که مرا مجبور میکرد به عقب نشینی - بدون مقاومت عقب نشینی میکردم برای اینکه میگفتم هرچه آزادی داشته باشم بهمان اندازه خدمت میکنم - اصلاً" فلسفه من در همکاری با رژیم همین بود. بنده وقتی که از اروپا برگشتم حاضر نشدم با توده و با جبهه ملی همکاری کنم گفتم اینها نقشه ای برای اداره مملکت که ندارند، اینها کارشان خرابکاری است. گفتم من تسلیم رژیم میشوم و با رژیم کار میکنم تا حدودی که میسر است، اینست که اصلاً" فلسفه من این بود که تا حدی که میشود همکاری کنم. از طریق مخالفت نه نقشه ای دارم نه امکانی دارم که بخواهم یک بساط دیگری را باز بکنم و نه توانائی دارم. بنابراین تا آن حدودی که میسر هست بایستی خدمت بکنم اینست که افکار و ایده ها و پروژه هایم را ارائه میدادم، قبول میکردند یواش یواش عقب نشینی میکردند منهم یواش یواش عقب نشینی میکردم. البته خیلی خوب شد که این آخر دیگر گفتند که شما بروید کنار - والا من نمیدانم چطور میشد - دیگر راهی نداشتم برای کار حزبی که دیگر نمیتوانستم بکنم والا آنوقت دیگر بایستی فقط کارم این باشد که یک انستورمانی باشم - یک آلتی باشم برای جمع کردن عده و تظاهرات وآنهم که نمیشود مردم را دعوت کرد به تظاهرات بدون اینکه مردم خودشان در کار حکومت و در امور مملکت مشارکت داشته باشند و چه خوب شد که وقتی که رسیدیم به آنجا که دیدیم مسئله مشارکت حزب در کار مملکت یک واقعیتی نیست همان موقع دیگر بنده هم از حزب رفتم کنار. بهرصورت بنده سوء استفاده از اینکه شاه گفته بود هر پانزده روزی لااقل بیا یدپیش من - فلانی مرا ببیند نمیکردم - پانزده روزی، بیست روزی یکمرتبه تلفن میزدم ووقت میگرفتم و میرفتم شرفیاب میشدم البته راجع به حزب هیچ واقعا" دیگر صحبت نمیخواستم بکنم.

س - اولین باری که بعداز این جریان رفتید یادتان هست راجع به چه مطالبی....

ج - بله یادم هست. اولین بار ایشان شروع کردبه صحبت کردن. گفت که بله من دستور

دادم به دولت که هرچه زودتر بایستی کاری برای شما فکرکنند برای خاطراینکه شما نبایستی عاطل بمانید. به اعلیحضرت عرض کردم که نه من عاطل نیستم، من کارمیکنم . من مطالعه میکنم، کتاب میخوانم، ارتباطاتم را با مردم دارم و - آنچه که درخیر مملکت هست با مردم صحبت میکنم وکوشش میکنم القائات بد - القائلات سوء که فتنه انگیزاست اینها را با بیان صحیح دفع کنم ودانشگاه هم میروم درسم را هم میدهم. نه از لحاظ اینکه کارفعالی هم ندارم ناراحت نیستم . گفت نه من دلم نمیخواهد تو قرا ضه بشوی، تولازم هست که کاربکنی. اگرخاطرتان باشد همان واخردی بود، عجیب است - هفت روزبعد از اینکه بنده از حزب رفتم کنار واقعه قم اتفاق افتاد که بعد همه بمن تلفن کردند گفتند

س - پس این مقاله روزنامه چاپ شده بود؟

ج - آهان - مقاله روزنامه - خوب شد که یادآوردید مسئله مقاله

س - برای اینکه مقاله آن کنگره به دست آقای همایون رسیده بود اینطورکه خودش تاکید میکرد

ج - بله حالا بنده حضورتان عرض میکنم. عرض میشود که هیات تحریریه روزنامه رستاخیز بعضی از افرادش که آدمهای برجسته بودند با من تماس داشتند می آمدند- مدیرروزنامه رستاخیز را بنده تا ییدکرده بودم. دکترسمسار بود مرد خوبی بود، تاییدش کرده بودم که بماند. یکی از نویسندگان رستاخیز شاپور زندنیا بود. این شاپور زندنیا مرد با سوادی است واز نظراطلاعات سیاسی هیچ قابل قیاس با خیلی آدمهای دیگر در ایران نبود. کوشش کرده بودم که....

... نامه، گفتم که چندروز بعد از اینکه از حزب رستاخیز کناره گرفتم واقعه قم اتفاق افتاد که شما متذکرنامه شدید وخیلی خوب بجا بود. عرض میکردم که شاپورزندنیا یکی از نویسندگان رستاخیز بود که بنده درصدد بودم بوسیله او که مرد مطلع وباسواد و ملائی بود یک مجله هفتگی که درسهای آموزش سیاسی برای کادر درش بایستی منتشر بشود به وسیله ایشان چاپ بکنند. بدین مناسبت پیش من می آمد و میرفت. یکروز

آمدبمن گفت که ما را امروزیا دیروزدردفترنیکوخواه دعوت کردشد

س - نیکوخواه معـــاون وزارت دربار ؟

ج - بله - نیکوخواه - حالاشخصیتش را هم به‌شما عرض میکنم - نیکوخواه این ازآدمهائی بودکه دراطلاعات کارمیکردازقدیم وبامرحوم علم نزدیک بود. نمیدانم‌داستانش که‌با احمدنفیسی داشت برایتان‌نقل کردم ؟

س - بله

ج - باتاییدوسفارش مرحوم اعلم درکابینه‌امینی‌این به‌معاونت شهرداری منصوب شده بود. بعدهم‌که ...

س - این را تعریف کردید

ج - بله - بعدهم‌به‌آن‌ترتیبی‌که‌عرض کردم ازشهرداری کنارفت ایشان مثلاً اینکه‌وابسته مطبوعاتـــی ایران شددرایتالیا - مدتی‌هم‌ایتالیا بود. البته‌جوان باذوقـــی بودامّاخب عمقی نداشت . توی‌حزب مردم هم‌بامن‌همکاری داشت درکارروزنامه‌هـــا - آن روزنامه‌اندیشه‌مردم و اینها با من همکاری داشت .بعدازاینکه‌ازایتالیا برگشت با بهرحال‌سفارش مرحوم علم‌واردوزارت تبلیغات شدوبالاخره‌به‌معاونت وزارت تبلیغاتَ هم رسید. خب آدم زرنگی‌بودتوانست خودش را به‌هویدا نزدیک کندواین‌اواخردیگرجزء تیم‌هویدا بودنه‌جزء تیم علم. وبهمین‌جهت هم نسبت به‌بنده‌یک بی‌مهریهائی‌و یـــک حرفهائی‌هم‌توی روزنامه‌ها نوشته‌بود.

س - ارتباط مستقیم با ساواک داشته ؟ این شایعات بود

ج - نمیدانم - یکوقتی‌که‌با من صحبت میکردو میگفت که‌مثلاً اینکه‌صحبتی‌که‌داشت با مـــن میکرد حکایتش بوداز ارتباطش با پاکروان . ولیکن‌جزء چرخ ساواک بودندنمیدانـــم هیچ اطلاع ندارم - این‌را هیچ نمیدانم. بهرصورت با مرحوم هویدا دیگر ارتبـــاط پیداکرده‌بودوخب جزء تیم‌واکیپ هویدا شده‌بود. وقتی‌که‌هویدا آمددربار ایشان را هم آورددربار ویک قسمتی داددستش که‌قسمت مطبوعات بود.آن زندنیا میگفت که‌من و شایدجعفریان وکسان دیگر، حالابهرحال مسلم خودش بوده، زندنیا بوده احتمالاً"

جعفریان هم بوده شاید کسان دیگر هم بوده اند، دعوت کرده و ذکر کرده که بایستی یک مقاله ای بنویسیم راجع به خمینی ومخصوصاً " سوابقش ، سوابق خانوادگیش که از هند آمده و هندی است و اینها را ذکر بکنیم . وقرار شده که درهمه روزنامه ها این چیز نوشته بشود - هرکسی یک مقاله ای بنویسد . گفت من هم یک چیز نوشته ام برای رستاخیز . بنده گفتم مطلقاً " من اجازه نمیدهم دررستاخیز چیزی نوشته شود . رستاخیز مبارزه ای که ممکن است با خمینی بکند یا هرکس دیگر یک مبارزه منطقی میکنیم این حرفهای زشت و این مهملات نباید باشد . بهرحال من اجازه ندادم دررستاخیز چاپ بشود . یکی دوروز بعدش

س - این یک نامه متحد الشکل بود قرار بود

ج - نمیدانم - بهرحال یک چیزی مثل اینکه خودش چیزی نوشته بود . بهرحال من مقاله را ندیدم گفتند یک همچین چیزی . دوروز بعدش درفرودگاه هویدا را دیدم هویدا نزدیک من شد و گفت که این را بگزیید چاپ کنند . گفتم کدام ؟ گفت همان (؟)

بله - اشاره کرد گفتم نه . گفت" ارباب گفته ." گفتم من با ارباب صحبت میکنم . اما مثل اینکه - درست نمیدانم ... یف شده که معنی اش آن نبود ، غلط و غلوط یک چیز چاپ کردند توی رس... - مثل اینکه درست ، برای اینکه واقعیت - ولی بهرحال بهیچوجه یک مطلبی که سوابق - حالا درست یا غلط مربوط به خمینی را وهندی بودنش و اینها نبود - ولی یک چیزهای درهم برهمی - مثل اینکه ، درست خاطرم نیست - مثل اینکه یک همچین چیزی بعد از رفتن من یک چیز غلط غلوطی مثل اینکه چاپ - دقیقاً " نمیدانم . ولی بهرحال از طرف رستاخیز کسی نگران نشد . خب بعداً " دیگر در اطلاعات آن مقاله چاپ شد

س - این اطلاعات بعد از فرودگاه چاپ شد یا قبل از فرودگاه چاپ شده بود .

ج - نخیر بنده نبودم توی حزب دیگر

س - بنابراین بعد از آن جلسه

ج - بله بعد از آن جلسه بود . بنده اصلاً "دیگر دخالت نداشتم و نبودم ، درکارهای

مملکتی اصلاً" نبودم

س ـ شما یادتان نیست چه موقعی بوده ، اعلیحضرت مسافرت میرفتند یا میآمدند یا ...

ج ـ من فکرکنم اوایل دی بود ، چون از مسافرت ، حالا نمیدانم از مسافرت کجا برمیگشت اعلیحضرت . مسافرت داخلی فکرمیکنم برمیگشت

س ـ ولی شما هنوز دبیرکل بودید ؟

ج ـ بله دبیرکل بودم ـ یک چندروز بعدش دیگر تمام شد داستان . بله بدین ترتیب زندگی فعال سیاسی من و زندگی فعال در پارلمان خاتمه پیدا کرد و در واقع باصطلاح ـ خانه نشین شدم . اما خانه نشینی شدم که کار میکردم ـ عجیب است درهمین موقع رئیس کانون وکلا جواز وکالت مرا آورد ، تمبر کرده ، مهرکرده توی پاکت گذاشت گفت شما وکیل عدلیه هستید

س ـ کی بود آن موقع ؟

ج ـ جلال نائینی . گفت شما وکیل عدلیه هستید و ما افتخار میکنیم که وکالت کنید . گفتم نه آقا بنده وکالت عدلیه را هم بعد از وزارت عدلیه گذاشتم کنار . بنده وکالت عدلیه برایم الان یعنی کار چاق کنی و بنده دیگر این اندازه منحط نیستم که کار چاق کنی کنم . کارچاق کنی را قبول نکردم . قبول نکردم وهرگزهم ـ من یک مطلبی را به شما بگویم ، بنده از وقتیکه از وزارت دادگستری آمدم بیرون ، سفر اول سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۶ بود که مجدداً " وزیر دادگستری شدم به دادگستری نرفتم ،قدم نگذاشتم

س ـ ۱۳۵۷ بود

ج ـ بله ۵۷ بود . بنده به دادگستری نرفتم اصلاً" . گفتم من نمیکنم اینکار را ، بنده وکالت نمیکنم . ویک مطلبی را به شما بگویم چندمرتبه به من حکمیت پیشنهاد کردند قبول نکردم . گفتم من حکمیت هم نمیکنم .

س ـ صحبت از اتفاق قم بود که برگشتید به

ج ـ بله ـ بهرصورت قم آن واقعه اتفاق افتاد و بعد از آن واقعه روز بعد اشخاصی که میآمدند بمن گفتند آقا شما چه شانسی آوردید . درست درموقعی که این حوادث دارد شروع میشود

شما را خداوندموجباتش را فراهم کرده وکنار رفتید. بعدجریان تبریزپیش آمد کرد که بنام چهلم آن واقعه قم درتبریزخواستندیک مجالس فاتحه ای برقرار کنند مثل اینکه استاندار آنجا خشونت کرده بودوحرفهایکه ... بهرحال مردم را متاثر میکردنسبت به مذهب زده بودوهمان موجب شده بودکه مردم ... یعنی بهانه جوئی میکردند، بهانه جوئی بکنندوالا آن مطلب دلائل دیگری هم داشت، زمینه هم داشت. خب بازدرتبریزآن واقعه اتفاق افتاد

س - درآنموقع استنباط شما از این اتفاقات چی بود؟ درهمان زمان

ج - والله حقیقش اینست که ما هیچ درجریان آنچه که زیرپرده میگذردنبودیم. بنده فقط می‌دیدم که صحبت ازفضای بازسیاسی است. فضای بازسیاسی یعنی چه؟ یعنی مردم حرف بزنند. مردم حرف چی بزنند. مردم که قصه نمی‌گویندآقا. مردم اگر حرفی دارندردرددلشان را راجع به زندگی میگویند، راجع به روابطشان با دولت میگویند، راجع به چگونگی رفتارماورین دولت میگویند درمسائلی که مبتلابه آن هستند .خب این همان مطلبی بودکه مادرحزب شروع کرده بودیم . این را دولت تحمل نکرد. اما دولت بنام فضای بازسیاسی اجازه دادشبهای شعردرست کردندو به اشخاصی که به اصطلاح خودشان را میگفتندطرفدارجبهه ملی میدانیم اینها شبهای شعربنام اعتراض وبنام مخالفت بارژیم ، دولت این ها را اجازه میداد، اینها هم تشکیل میشدنددرانجمن ایران وآلمان

س - آن نامه ها هم شروع شده بود، مال حاج سیدجوادی وسنجابی و...

ج - بله نامه ها هم شروع شد، بعدازبنده البته، اینها دیگرهمش بعدازبنده. بهر صورت دولت مثل اینکه نمیدانست فضای بازسیاسی یعنی چه. مثلا ینکه بهش گفته بودندکه بایستی فضای بازسیاسی باشد، اما اولا" این را نمیدانست وبعدهم به آنها ئیکه تحمیل میکردندفضای بازسیاسی نمیتوانست بفهمانندفضای بازسیاسی یعنی آزادی حزب توده. آیا شماکه میگوییدفضای بازسیاسی تسلیم آزادی حزب توده میشویدیا نمیشوید . آخه فضای بازسیاسی یعنی هرکسی حرفی بزندآیا حزب توده هم حرفهایش را بزند ؟ این راکه قبول نمیکردند. خودشان نمیدانستند

اینها ئی‌که دستورالعمل تأمین فضای بازسیاسی داشتند اینها بهیچوجه قابلیت اینکه فضای بازسیاسی را تأمین بکنندیا بگشایند، مفتوح کنندیا شروع کننـــد نداشتند .و اساساً " نمیتوانستندبه‌طرف جواب بدهند . محدودیت فضای سیاســی ما بعلت وجوداستورها هست ـ خرابکارها هست . کی هست غیرازخرابکارها وغیراز کسانیکه آزادی خرابکارها را میخواهند. کی هست که محدوداست . هرکس آزادبود وهمه‌کس حرفش را میزدمنتهی‌البته دولت حرف نمی‌شنیدولی همه‌کس حرفشان را می‌زدند. منتهی‌دولت حاضرنبودحرف وردردلهای آنها را قبول کندوتحمل‌بکندوبـر طبقش رفتاربکند. ولی کسی‌اگرایرادمیگرفت به‌دولت زندان نمیرفت . کسانـی زندان‌میرفتندکه‌یا خودشان‌خرابکاربودندویا اینکه‌اشخاصی‌بودندکه‌بطورموثربرای آزادی این‌خرابکارها اقدام میکردند. من یک مطلبی را برای شما بگویم یکی از این‌اشخاصی که‌همین آزادیخواهان وجبهه‌ملی‌ها واصلاً" آمریکائیها حالا بنده دیگر صریحاً " میتوانم بهتان‌بگویم برای خاطراینکه‌دراسنادیکه‌ازسفارت آمریکا پیدا شده‌وچاپ کردندبنام اسنادلانه‌جاسوسی ارتباط جبهه‌ملی‌ها باسفارت آمریکا که‌کاملاً" آشکاراست ، چرا بنده دیگربخواهم با تامل‌صحبت بکنم. یکی‌ازهمین اشخاصی کــــه به‌اصطلاح ازکملین وجناح روحانی‌جبهه ملی‌بود،من یک رفتاری ازاودیدم‌ـ حالاهم خیلی بهش احترام میگذارم‌ـ تعجب کردم. یک شخصی بودکه‌مرتب هرده‌روزی دوازده روزی پیش من‌می‌آمدبنا به‌توصیه‌مرحوم علم‌واین‌آتمسفراجتماعی‌را برای من نقــل میکرد. چون ما که‌خودمان‌همه‌جا نمیرفتیم نمی‌آمدیم. اینطورآدمها که‌مردم چـی میگویند، حرفشان‌چیست ، صحبتشان چیست !ینطورآدمها را ما داشتیم. متاسفانه اینهاواخردیگرفعالیت ما خیلی فعالیت محدودی شده‌بودوما دیگر دردربارفعال‌در واقع نبودیم . مرحوم علم هم‌مریض‌شده‌بود دیگر یواش یواش کنار رفته‌بودولـی آن‌سالهای اول‌خیلی به‌این‌چیزها توجه میکردیم ، بعدها هم‌اگرتوجه‌نمیکردیم‌میدیدیم فایده‌ندارد. این شخص ـ حرف این‌آدمی‌که‌به‌اصطلاح می‌آمدازمحافل‌ومجالس واینهـا با من صحبت میکردمیگفت که‌قضیه‌جشن هنررا میدانید؟ گفتم بله‌اطلاع دارم. گفت

فلان آیت الله که مربوط است به ... گفت دیدید درشیراز چکارکردند؟ اینکارراکردند گفت همان صدایش را درنیاورید. بگذارید هرچی از اینکارها بکنند زودتر بروند بیرون

س - زودترچی بشوند

ج - زودتر بروند. نباید متوجه شان بکنید، بگذارید هرچی از اینکارهای بد میکنند، بکنند برای اینکه زودتر گورشان را گم میکنند میروند. حالا شما ملاحظه کنید. آقا مسئله مسئله آدم است، مسئله شخص است، یا مسئله مصلحت اجتماع است. تو اگر واقعا " دنبال مصلحت اجتماع هستی خیلی با کمال اخلاص باید با برداری کاغذی بنویسی که آقا این کار کار خوبی نیست برایت. نه اینکه بگوئی سرپوش بگذارید رویش - یعنی شما متذکرشان نکنید ، متوجه شان نکنید که کار زشتی کردید، برای اینکه هرچی از اینکارها بکنند زودتر گورخودشان را میکنند، زودتر گورشان را گم میکنند و میروند. اینطور آدمها

س - تصور میکنید اگر نامه ای به دفتر علیا حضرت نوشته بود موثر واقع میشد؟

ج - من کار ندارم، من میخواهم بگویم روحیه آدمها چطور است. چرا او هم بالاخره - گفتم من ملاحظه کردید درصحبتها یم درواقع هیچ امپرسیون خوبی از کار علیا حضرت ندارم اما بهرحال بدخواه مملکت که نبوده - من هیچ معتقد نیستم که ایشان بدخواه مملکت بوده منتهی راه بد میرفت، راه را اشتباه میکرده - خودخواه بوده، امبیسیونه بوده وبی تجربه بوده، وروی اصل بی تجربگی و امبیسیون وروی ضعف شاه که بعدا " توضیح خواهم داد خب یک کارهای نامتناسبی میکرد که عکس العملش خوب نبود ولی بدخواه مملکت که نبود ، بنابراین شاید اگر مینوشت یک پیرمردی با آن سن وسال مینوشت علیا حضرت اینکارها خوب نیست خب شاید تا شیر میکرد چرا تا شیر نمیکرد چرا اثر میکرد یا تا شیر نمی- کرد. حالا یک مطلب دیگر را هم برایتان بگویم . عرض میشود که این چون شاید مجال نشود بنده راجع به شاه وشخصیتش خیلی صحبت بکنم . این خاطره الان یادم آمد میگویم که بعدا " وقتیکه راجع به شاه تا اندازه ای که وقت است صحبت میکنم این مسائل این نوع

خاطره‌ها هم تکمیل‌باشد. همین شخصی که‌درارتباط بودبامحافل اجتماعی ومی - آمدبرای من نقل میکردیکروزی آمدپیش من گفت فلانی شما روابطتان باحسین مکی چطوراست؟ گفتم من حسین مکی‌را نمی‌شناسمش، شنیدم یک آدمی بوده‌که‌همکار مصدق بوده. گفت که‌این یک گرفتاری داره، فکرکرده‌که‌شایدبدست شماحل میشود. گفتم گرفتاریش چیست؟ گفت این مدیرکل بوده حالا نمیدانم مدیرکل اوقاف خاطرم نیست - مدیرکل اوقاف بوده یا مدیرکل شهرداری بوده چی بوده - این سمت مدیرکلی را پیداکرده اما همانموقع که‌این سمت مدیرکلی را پیداکرده نخواسته فرمان شاه رابگیرد چون مدیرکلها معمولاً" فرمان برایشان صادرمیکنند فرمان رانگرفته، حالاکه‌بازنشسته‌شده‌برای اینکه‌حقوق بازنشستگی مدیرکلی را بگیرد محتاج این فرمان است، اگراین فرمان رابهش بدهند حقوق بازنشستگی مدیرکلی رامیگیرد واگرندهندنمی‌گیرد آن حقوق را، شما میتوانیداین فرمان را؟ گفتم من گزارش میدهم. بنده‌یک یادداشت نوشتم‌برای مرحوم علم که‌مکی ازهمان طریقی که‌خودشما میدانیدیک همچین خواهشی دارد - یک همچین توقعی دارد وبه عرض اعلیحضرت برسانید. روز بعدمن دیدم که‌مرحوم علم‌یک یادداشتی نوشت که بشرف عرض رسیدفرمودندبه‌دفتر مخصوص بگوییدفرمانش رابدهند. دوسه روزبعد هم فتوکپی فرمانش رادادند فرستادیم .... این راهم خواستم بهتان - بگویم. حالا ازاین طورچیزها راجع به‌شاه خیلی .... چیزهائی که میگویم اینها ازخلال این افعال است وکردار است که‌شخصیت آدم ... ظاهراً" آدم انتقام جوئی نبود. خب میدانیدمکی خیلی به‌شاه که‌خوش رفتاری نکرد. اوهیچ اهل انتقامجوئی نبود. حالا زندگی میخواهدبکند فرمانی که‌داشته‌بالاخره گشایشی هست درزندگیش حقوقی که‌درنتیجه‌فرمان

س - اینکه‌ازمصدق برگشته‌بود قبلاً زبیست وهشت مرداد

ج - نمیدانم واقعاً" - من تو تاریخ خیلی نیستم نمیدانم ولی بهرحال منظورم این است. بهرصورت عیدآمد ماهمیشه ' یام عیدمیرفتیم شیراز، دوستان دعوت میکردند

میرفتیم شیراز بچه‌هایمان راهم برمیداشتیم می‌بردیم شیراز. این سفربنده فکرکردم که‌شیرازهم ممکن است شلوغ باشد، خدایاکجابرویم بالاخره هرجابرویم شلوغ ممکن است باشد، بعدبیک صورتی بیک ترتیبی ما یک حرفی بزنیم، بهر حال احتیاط میکردم نمی‌خواستم واقعاً" یک مستمسکی بـ ـمت دولت بدهم چـون آموزگاررواابطش با من خوب نبود بهرحال یک جا من یک حرفی زده باشم این مستمسکی بود. بنده‌رفتم به‌بندرلنگه. بچه‌ها را برداشتیم بردیم بندرلنگه‌وعرض‌کنم چندروزی بندرلنگه بودیم ویکروزهم بچه‌ها رفتندکیش وبا قایق وبرگشتند. بعد ما را دعوت کردند چندروزقبل‌ازسیزده به‌بندرعباس. رفتیم بندرعباس وبعـــد یکی‌ازپیرمردهای جزیره هرمزشنیده‌بودمن آمده بودم ومرادعوت‌کرد. بنده‌دیگر خواستم بروم، چندنفرخب ازمتعینین بندرعباس واینها گفتندنه اینطورکـــه نمیشود وما را دعوت کردند ویک قایق بزرگ وخیلی جمعیت زیادی رفتیم جزیره‌هرمز عرض‌کنم درجزیره‌هرمز آن پیرمردی که‌خواسته بودمرا دعوت‌بکندکه من رفتم ظهر پهلوی او ناهارخوردم، آمدیک مقدارکاغذ آوردبرای من، کاغذها را بازکردم دیدم این تمام نامه‌هائیست که‌من برایش نوشته‌ام. من شب عیددردربارکه بودم برای تمام اشخاصیکه درایران یک موقع اجتماعی داشتندا سامی شان را تحقیـــق کرده‌بودم وتبریک عیدمیفرستادم. هم ازطرف مرحوم علم که‌کارت مخصوصی‌متناسب باسال تهیه میکردم وهم خودم، وبعدکاغذ دیگرنشان دادکه‌گفت‌که‌من رئیس‌خانه انصاف اینجاهم هستم ومی‌دانم که‌خانه انصاف راهم شما ...... من خیلی واقعاً" توشه شدم و دیدم که‌یک پیرمردی درجزیره هرمزبنده‌را می‌شناسدومحبت میکندبه‌من یک طورخیلی توشه شده‌بودم. بله بهرحال ازجزیره هرمز آنروز برگشتیم وبندر- عباس دوسه‌روزی بودیم از مسائلی که‌قابل ذکرهست دراینجا اینست که‌پرویزنیکخواه روی تلویزیون بود آمده‌بود بندرعباس برای تمشیت نسبت به‌امورتلویزیون بندر- عباس. خب بمناسبت دوستی‌که‌با بنده‌داشت اوقات بیکاریش را با من می‌گذراند.

یکشب که مهمان بودیم آمدپیش من گفتم چه‌خبرداری ؟ گفت نمیدانم امروز دراراک یادرکجا شاگردهای کلاس ژاندارمری طغیان کرده‌اند ، اولین حرکتی که درداخل نیروی انتظامی شده‌بودهمان طغیانی بودکه‌افسران ژاندارمری یعنی دانشجویان دانشکده‌افسری ژاندارمری کرده‌بودندبمن گفت‌که خیلی واقعاً" نشانه‌بدی بود. ما آنجاکه بودیم البته‌تایک‌حدودی با اوضاع واحوال مردم وروحیه‌مردم آشناشدیم اما نه کاملاً" نه عمیق. بنده بدین مناسبت میخواهم عرض‌کنم بهتانکه ساواک خیلی قصور کرد. هیچ اوضاع واحوال اجتماعی راگزارش‌نمیداد. تلفن خانه بنده‌را مثلاً" کنترل میکرد که‌باکی صحبت میکنم وباکی صحبت نمی‌کنم. آمدوشدمثلاً" خانه شما را ممکن بودکنترل میکردندا ما بهیچ وجه‌گزارش‌نمیدادکه‌توی مسجدها چه خبراست . توی مجالس قرآن چه خبراست ، افکارجامعه‌ایران را چطوردارندآماده میکنند برای یک انقلاب ، برای یک طوفان ـ انقلاب اسمش را نمی‌گذاریم . بهیچوجه کسی نمیدانست اوضاع واحوال را . هیچ گزارشی راساواک ... خب ساواک گزارش میداددرفلان کارخانه اعتصاب شده ، درفلان جاچطورشده ولی بهیچ وجه یک آنالیزی راجع به‌مسائل اجتماعی نمیکرد. بنده‌درعرض‌چهارماه‌وخرده‌ای که دبیرکل حزب رستاخیزبودم هرروز صبح مامورساواک میآمدپیش من وگزارش‌وضع مملکتی را میداد دیگر ـ این رسم بود

س ـ برای کی‌ها دیگه اینکارراميکرد؟

ج ـ برای نخست‌وزیربود، برای وزیردرباربود، وخب برای اعلیحضرت بود، دیگر برای کس دیگری نبودـ شایدبرای علیاحضرت بود

س ـ چه‌فرق هائی داشت مثلاً" آنکه‌به‌شما میدادوآنکه‌به‌اعلیحضرت میداد ؟

ج ـ هیچ فرقی نداشت ـ همه یکطور بود

س ـ یک گزارش بود ؟

ج ـ بله ـ یک جزوه‌ای بود صبح میآمد و نمیگذاشت‌پیش ماهم‌ـ یک مامور ، بنده

هم چون صبح خیلی زودمیرفتم این ماموره‌م خیلی خوشش میآمدبرای خاطراینکه میگفت یک مقداردروقتم صرفه‌جوئی میشود، صبح ساعت هفت میآمددفترمن میگفت من اول پیش شما میآیم بعدپیش شریف امامی میروم ، شریف امامی هم زودمیآمد

س - چه مدت طول میکشیداین ؟

ج - این خب بسته‌به‌این بودکه آن جزوه‌اش چقدرباشد. گاهی اوقات یکساعت گاهی اوقات نیمساعت بنده میخواندم وگاهی اوقات هم اگرمهم بودنگه میداشتم میگفتم فردابهتان میدهم

س - این اولا" چه‌جورمطالبی توش بود ، صاحب کارخانه نمیدانم فلان ...

ج - بله مطالب همین ، صاحب فلان کارخانه‌فلان آدم آمده ، بهیچوجه یک آنالیزی راجع به‌چیزجامعه بهیچوجه نبود، مطلقا" که اوضاع واحوال جامعه ، روحیه اجتماع ازچه‌قراراست بهیچوجه هیچ نشان نمیداد

س - چه‌مقداربه اطلاعات شما اضافه میشدواقعا"، اطلاعاتی که‌درعمل برای کارتان لازم داشتید؟

ج - هیچ - مطلقا" ، هیچگونه. البته‌بنده‌خیال داشتم خودم یک سرویس سونداژ درحزب درست بکنم. دررادیووتلویزیون متخصصی‌برای سونداژ آورده بودند وکارمیکردمن خیال داشتم- یعنی خیال داشتم که‌شروع کردم- شروع کردم همان متخصص راخواستم ودرصددبودم که‌یک سرویس سونداژ بوجودبیاورم‌که‌مرتب نسبت به‌مسائل عمومی جامعه ایران هرهفته، هرده‌روز، هرپانزده‌روزمثل همه جای‌دنیا سونداژ بکندولی خب‌البته‌موفق نشدم. بهرحال درست موقعی که‌جامعه ایران و رژیم ایران‌مواجه‌شدباکریس واحتیاج به‌یک انستوریمانی داشت که‌درمقابل این کریس ترا رگیردوبایستد درست همان‌موقع تنها دستگاهی که‌بایستی آماده شده بودیاآماده‌اش میکردندهمان موقع که‌حزب بوداین رابه‌آن صورت انداختندش بعد ازمیدانیدزمان آموزگار دیگر درواقع حزب شوخی بود، حزب دیگرالبته هیچ کسی آخه ساواک که‌نمیتوانداززرژیم دفاع کند، ساواک میتوانداطلاع بدهد. دانشگاهها که بهیچوجه اساتیددانشگاه که‌درصدددفاع اززرژیم نبودندوآخوندهاکه بهیچوجه

اصلا" میترسیدند. من یک مطلبی برای شما بگویم

س - میترسیدندکه از....

ج - بله - حتی آنهائی که پول میگرفتندنمیتوانستند

س - صحبت ازپول کردید، چه موقعی این پول آخوندها قطع شدازطرف آموزگارکه دیگر عامل مهم هم اورا قلمداد میکنند، میگویندکه آموزگار آمدوبرای صرفه‌جوئی

ج - من والله این مطلب را بطوررسمی نمیدانم. ولی شنیدم که آموزگار پول آخوندها را قطع کرده‌بوده. ولی بهتان بگویم این خیلی مهم نبودبرای خاطراینکه آن آخوندهائی‌که پول میگرفتندودرخدمت دستگاه بودندآنها هیچ موثرنبودند

س - چرا موثرنبودند

ج - نه هیچ موثرنبودند. اما شما فرمودیدکه من باروحانیت. نمیدانم آنموقعی‌که بهتان عرض‌کردم ، موقعی که معاون نخست وزیرشدم باروحانیت ارتباط کردم بعد دردربارچون اعلیحضرت گفته‌بودمن بااشخاصی که‌خدمتی به مملکت میکنندبرجستگان طایفه هستندارتباط پیداکنم. درارتباط با این وظیفه بنده‌باروحانیون ارتباط داشتم. حقیقتش اینست که‌طبیعت من نبودکه‌با اینهائی که‌عمامه‌سرشان است وفقط دنبال پول‌هستندبا اینها ارتباط پیداکنم. یک عده‌ازآخوندها هم که‌رفته‌بودنددر کمپ خمینی کارمیکردند مخالفت میکردند. آخوندهائی‌که‌واقعا" - یعنی روحانیتی که - آنجبهه‌ای ازروحانیت که‌آدمهای سالمی بودندو موردا عتمادمردم هم بودند تنها جبهه‌ای که‌وجودداشت جبهه حاج سیداحمدخوانساری بود. من باحاج سیداحمد- خوانساری ارتباط داشتم وشاه هم میپسندید. علت اینکه‌هم خیلی نزدیک شدیم‌با این ، این بود: وقتی حکیم فوت کردکه‌خب معمولا" وقتی مرجع تقلیدفوت میکند شاه ختم میگذاردوتسلیت میگوید. خب ماهم این تشریفات راانجام دادیم برای حکیم ، برای خانواده‌اش تسلیت گفتندودرمسجدسپهسالارهم مجلس‌ختم برگزارشد بعدخب مترصد بودیم که‌حالاکی جانشین حکیم میشود. حکیم البته‌ازشیعیانی‌بود

که اهل‌عراق بودودرعراق هم زندگی میکرداماچون شیعه‌بودشاه‌ناگزیربه‌او احترام میگذاشت وتسلیت گفت . مامترصدبودیم که‌کی‌مرجع تقلیدمیشود . البته‌سه نفر درقم بودندکه می‌شناختیمشان ولی‌اینها هیچکدام همدیگررا قبول‌نداشتند ، هیچکدام زیربارهم نمیرفتند . درهمین موقع

روایت‌کننده : آقای دکتر محمدباهری

تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۸

وزارت پست وتلگراف به‌شاه گزارش میدهدکه تلگرافهای زیاد، طومارهای تلگرافی زیاد به‌عنوان بیعت وبعنوان قبول مرجعیت از پاکستان ونقاط دیگردنیا برای ـ آیت الله‌خوانساری مبآیدکه آیت الله‌خوانساری را مرجع قبول بکنند. میدانید مرجعیت اولا" این را یادآوری کنم بطورخلاصه ، شیعه معتقداست به‌امام زمان ومی‌گوید امام زمان هم غائب است . نه نایب خاص ازش الان وجوددارد ونایب عام ، ـ بنابراین جامعه‌شیعه الان بی‌سرپرست است . جامعه شیعه بنا مشیعه حکومت درش وجود ندارد. این یک مطلبی است که هیچ‌متذکرنمیشوند. یعنی شیعه معتقداست به‌تعطیل حکومت مذهب است . ولیکن خب بالاخره مسلمانها یک مسائل عادی زندگی دارند. نمأ زمیخواهدبخواندیک مسائلی پیش میآیدکه این مسائل سابقا" پیش نیامده‌حالا میخواهدببیندحکش چیست . روزه‌میگیرد،یک مسائلی پیش میآیدنمیداندحکمش چی هست حالامیخواهدبفهمدحکمش چیاست . یک اشخاصیکه‌فقه‌را ، معارف اسلامی را معارف مذهبی اسلامی را دریک حدمعینی خوانده‌اندواستعداداستنباط دارندکه میتوانندازمراجع حکم که‌عبارتنداز‌قرآن ، سنت ، اجماع وعقل اینها را مراجع حکم میگویند. ازاین مراجع حکم میتوانداستنباط حکم بکند. اینها را بهشان میگویندمجتهد که‌یکی‌هم نیستند، ممکنست تعدادزیادی باشند. همین وجودمتعدد اینها دلیل براین اینست که‌شیعه درش حکومت تعطیل است برای اینکه‌حکومت درش وحدت است . اینها متکثرنداینها متعددند بنابراین مسئله ، مسئله حکومت نیست مسئله گذران مسائل عادی زندگی است که‌تماس داردبا آمپراتیوهای‌مذهبی. ولی خب میان اینا شخاصیکه مجتهدهستندیک کسی سرقرارمیگیرد،یک کسی‌اولویت پیدا میکندکه‌همه‌بهش رجوع میکنند. این‌مسئله مثل‌کلیسا نیست که مجتهدین‌جامع الشرایط

بنشینندورای بدهند. مسئله اینست که کی بیشترطرف توجه مردم قرارمیگیرد. طرف توجه مردم قرارگرفتن عبارتندازاینست که کی بیشترپول بعنوان سهم امام و خمس وذکوت عایدش میشود، هرکی بیشترصندوقش عایدات داشته باشد از طرف مردم او مرجعیتش قطعی‌تراست. البته کسانی‌هم که به این مقام میرسندپولی که بدستشان میآید هیچ خرج خودشان نمیکنند. همین آیت‌الله خوانساری که داشتم برایتان نقل میکردم، این آدم من باهاش آمدوشدداشتم. توی خانه اجاره‌ای زندگی میکرد. توی بازارو اطاقش باورکنیدسرتاپای زندگی این دویست تومان نبود. یک فرش کوچکی بودقالی کهنه، یک تشک که رویش یک ملافه گذاشته بودند، یک چهل پنجاه تا کتاب، زندگیش همین بود هیچ چیزدیگرنبود

س — چندسالش هست ؟

ج — خب والله فکرکنم حالانودسالش باشدولی این معلم خمینی است. بله بما اطلاع دادندکه تلگرافهای زیادی میشود بنابراین فهمیدیم که این مرجع است، شاه دستوردادگفت که فلانی اموردفتری این را زیرنظربگیردکه خب اینهمه مکاتبه این همه تلگراف میشودجواب بدهند. بعدما درصددبرآمدیم که ببینیم آیا احتیاج به کمک داردمعلوم شدکه هیچ احتیاج ندارد. همان طلبه‌هائی‌که اطرافش هستندبا سهولت این وظایف راانجام میدهندواصلا" مشکلی برایش نیست. بهرصورت من با این آقای خوانساری ارتباط داشتم. البته ارتباط داشتن من باخوانساری موجب بودکه مسائل‌دیگری که بعضی ازروحانیون مواجه میشدندبهش ومیخواستندبا دربار گفتگوبکنند ازطریق من عمل میکردند. البته خودساواک یک تشکیلاتی داشت ازطریق شریعتمداری، باشریعتمداری آنها ارتباط داشتندوارتباطشان با آنها بود. امارا جع به اینکه فرمودیدکه آموزگار گفته که من میخواستم بروم شریعتمداری راببینم،

س — این بعدازحمله‌ای بوده که مثلا اینکه به منزلش میکنندو...

ج — بله — اولا" میدانیدکه شریعتمداری درتماس با دستگاه بود. شریعتمداری غریب

وبیگانه از دستگاه نبود منتهی اینست که شریعتمداری نمیتوانست اگر میخواست صریحاً از دستگاه حمایت بکند واگر میخواست حمایت بکند از دستگاه بکلی موقعیت خودش را از دست میداد. این بود که شریعتمداری در واقع پیغام آور مثل اینکه خمینی بود. همه حرفهای خمینی را میزد و اساساً مثل اینکه در غیبت خمینی وظیفه خمینی را انجام میداد در ایران. همان حرفهائی که بعداً خمینی آمد زد، منتهی البته این فکر نمیکرد که دیگر کار به آنجائی میکشد که بایستی سلطنت برود، رژیم تغییر بکند، مشروطیت سلطنتی منقرض بشود و جمهوری اسلامی بیاید و خمینی هم بشود عرض کنم که بنام ولایت فقیه مسلط بر مملکت بشود. این دیگر چیزهای آخر داشت چیز میکرد. خب میدانید که دیگر جدا شد از خمینی (؟)

تعطیلات عید را ما در جنوب گذراندیم وسیزده هم آمدیم شیراز و پهلوی قوم وخویشها یمان ودوستانم وبعد آمدیم تهران. تهران هم شاهد چهلم هائی بودیم که در شهرهای مختلف بمناسبت های مختلف برگزار میشد و میدیدیم که جامعه درحال یک ناآرامی، ناآرامی منظم - یک ناآرامی که دارند بوجودش میآورند و یک همچین وضعی است.

س - آقای آموزگار در مورد تبریز گفت که ما مطمئن هستیم که عوامل خارجی بودند این کار را کردند، استنباط شما این واقعاً روی اعتقاد این حرفها زده میشد یا ...

ج - والله من که اطلاع ندارم - من که اطلاع دقیق ندارم اما بعید نیست. برای خاطر اینکه اولاً در نظر داشته باشید موقعیکه آقای خوانساری اینجا سرپرست محصلین بود در ژنو - ریختند توی کنسولگری وسرپرستی محصلین را غارت کردند. من از منابع مطمئن شنیدم که یک مقداری پاسپورت، پاسپورت سفید را آنجا غارت کردند. البته خوانساری خودش میگوید نه. برای اینکه یکوقت با خوانساری مطرح کردم گفت نه هیچ پاسپورتی آنجا نبوده. ولی من حالا خاطرم نیست ولی مثل اینکه از یک جای موثقی شنیدم که چرا پاسپورتها را آنجا دزدیده بودند. خب این پاسپورتها. از طرف دیگر مجاهدین یک نیروئی بودند که رشد میکردند و در ارتباط بودند با فلسطینی‌ها. بعدها هم معلوم شد که اگا نیزاتور آن تظاهرات تاسوعا و عاشورا این مجاهدین بودند دیگر، والله آن تظاهرات بـا آن

نظم وترتیب بدون تهیه قبلی‌که میسرنبود. واینها هم‌تربیت چریکیشان را یک عده‌شان‌درلیبی دیده‌بودندویک عده‌شان درفلسطین دیده‌بودند، یک عده‌شان در لبنان حتی‌دیده‌بودند. اینست‌که‌بعیدنیست‌که‌واقعا" واقعه تبریزرا بهر صورت‌ا لهامات‌های خارجی بوجودآورده‌باشند، این بعیدنیست اما من اطلاع دقیق ندارم. ولی یکشبی همین جزوآمدوشدهائی که‌داشتیم بعدازحزب چندنفر از نمایندگان مجلس بودندتوی مهمانی بمن میگفتندکه‌یکی‌دوروزقبل‌ازاین واقعه تمام هتلهای تبریزاشغال‌شده‌بود ویک عده‌اشخاص تازه‌ای آمده‌بودنددرتبریز این راهم بنده‌شنیدم ، نمیدانم واقعا" که‌این مطلب ، مطلب تبلیغاتی بوده که‌دولت آموزگارگفت یا واقعیت داشت ولی احتمال واقعیتش بمناسبت این اطلاعاتی‌که بهتان عرض‌کردم‌بود. بهرصورت ، خب فضای بازسیاسی وشما ملاحظه کنید نمیدانم دنیای عجیب وغریبی است . درست‌آن موقعی که‌بایستی سختگیری بشود، درست‌همانموقع است‌که‌حتی درآن حدمتداول‌ومعمول هم مقرراتی که‌بهر حال برای حفظ نظم لازم است‌آنها شل میشود. خب نصیری آدم فاسدی بودبهتان عرض‌کنم. اوآدم احمقی بود هم آدم فاسدی بود، خیلی دیگرحالاتعارف نکنم این دوتاکلمه‌درست‌درشان اوست . دیگر کلمه‌دیگروقت ندارم‌پیداکنم. بجای احمقی وفسادبگویم بهش . امادستگاهش درآن موقع که‌داشت میگشت تا یک حدودی سختگیربود، حالاگرقرارا ست‌تغییری پیداکندخیلی خب یک آدمهائی بیایندکه‌فاسدنباشندولی بهرحال‌دست‌ازسختگیری درمقابل این طغیان درمقابل این آشوبی که‌داردفراهم میشودکه‌نبایدبردارند. اینکه‌گفتم‌عجیب است‌خب درفرانسه هم‌همینطوراست . درست عرض‌کنم‌این سوسیالیست‌ها درموقعی که تروریست دراینجادارد آشاروچه‌کارهائی داردانجام‌میدهدمی‌بینیم که‌تحمیل میخواهندبکنندکه‌پلیس‌شان بایستی رویه‌اش لیبرال‌ترباشد، قانونی‌ترباشد آزادیخواهانه‌ترباشد. اینها صحیح نیست . خلاصه‌درهمین موقع دستگاه‌ساواک با آمدن مقدم تضعیف میشود .

-

س - این علت تغییرچه بود؟یا عامل تغییرچه بود؟

ج - فشار آورند گفتندکه بایستی فضای بازسیاسی باشد، اینها راآمریکائی‌ها فشارمی‌آوردند، آمریکائیها بودند

س - تیمسارمقدم چه‌جورآدمی بود؟ یعنی‌چه‌فرقی‌داشت با نصیری؟

ج - والله بنده‌تیمسارمقدم رانمی‌شناسم، نمیدانم برای اینکه‌خب شایدبتوانم در ضمن داستانهائی‌که‌دارم برایش ازش برایتان‌نقل بکنم امانمی‌شناسم ، نمیدانم نمیتوانم بگویم. یک داستانهائی ازش دارم که‌ضمن چیزبرایتان میگویم.
بله عرض کنم ما دیگرتعطیلات بچه‌ها هم رسیدوما برای اولین باربعدازهفت هشت ده‌سال تابستان بیکاربودیم. برای‌اینکه‌هرسال من تابستان گرفتاربودم برای تنظیم گزارش دانشگاهها - سال پیش هم گرفتارکارحزب بودم. امسال‌دیگر ما آزادیم، بچه‌ها را معمولاً" بنده‌میفرستادم‌درپانسیونهای خارج، برای خاطراینکه زبانشان پیشرفت بکند انگلیسی یافرانسه. خب آنها یک جاهای معین مشخصی منازطریق سفارت برایشان انتخاب کرده‌بودم‌ما این سفرخواستم باهاشان بروم . تعطیلات مدارس بچه‌ها داشت شروع میشد، بنده‌آخرین دیدارم راازشاه‌رفتم انجام دادم وبه‌شاه‌گفتم که‌اجازه بدهیدکه‌میخواهم بروم تابستان اروپا. البته‌قبل ازاینکه‌این حرفها رابزنم بازصحبت کردکه‌درفکرهستم درصدد هستم‌که این کار... گفتم اعلیحضرت نگران این کارنباشیدبنده‌حالاکارنمی‌خواهم- بالاخره بیکارنیستم کارنمیخواهم. گفت نه‌بایستی حتما" وجودت منشاء اثرباشدو من خیلی علاقه بتو دارم واطمینان دارم، خب خیلی دیگر مرحمت وتفقدمیکرد. گفتم من میخواهم بروم . گفت بله‌برویدحتما" ویکخرده‌ای دماغ راتازه‌کنید. صحبت ازبچه‌ها ... گفت بله‌مخصوصا" بچه‌ها راهم ببریدو برداشت یک طوری بودکه‌فکرکردمثلاً" پیشنهاد یک پولی هم بمن بکند که‌من بهیچوجه نگذاشتم‌اینطورصحبت ها بشود. بنده‌هیچوقت ازاین‌نوع پولهائی‌که‌دیگران میگرفتندواینها هیچوقت - هیچ فرصت ندادم

س - از بودجه دربار داده میشد این جورپولها یا از طرف دولت میدادند ؟

ج - خب بله چرا دولت هم میداد. دولت هم میداد. بله آقای هویدا هروزیرش که می - خواست برود بیرون صدهزار تومان، دویست هزار تومان بهش میدادیگر بروخارج یکماه خوش بگذران یکماه تفریح کن، از این حرفها. بنده از پیش شاه آمدم. آمدم فرانسه وسه چهار روزی فرانسه بودم، بچه هایم همدرپانسیونهای فرانسه گذاشتم و بعد آمدم انگلستان ودرانگلستان یکماهی منزل آقای دکترصناعی، مهمان ایشان بودم.

ج - محمود صناعی ؟

ج - محمود صناعی. یکروزصبح خب کارما این بودکه کتاب بگیریم، بخوانیم بورویم یک خرده رفقا را ببینیم. یکماه اینطوری گذشت. یکروزصبح ساعت هفت بود- هفت یا هفت ونیم بود زنگ تلفن صدا کردومنهم ازخواب بیدارشدم وگوشی تلفن را برداشتم دیدم که تلفنچی نخست وزیری ایران - گفت آقای آموزگار میخواهدبا شما صحبت کند. گفتم صحبت کند. آموزگارسلام وعلیکم بله ما دیشب تماس با شما گرفتیم نبودیدو دیگر صبح اول وقت گفتم که تا شما ازمنزل بیرون نرفته اید، میخواستم به شما پیشنهادکنم که رئیس دانشگاه پهلوی بشوید. گفتم که نخیرمن قبول نمیکنم. گفت قبول نمیکنید؟ گفتم نخیر. خیلی هم برایش شوکان بود که پیشنهادرئیس دانشگاه پهلوی را ... بنده ردکردم. درارتباط با این مطلب باید بهتان عرض کنم که دراین پنج شش ماهی که فاصله بودبین کناره گیری من ازحزب رستاخیزباآمدنم به اروپا، خیلی کوشش میشد مخصوصا" ازطرف علیاحضرت که نسبت به من تفقدبشود، دلجوئی بشود. برای اینکه شرایط برکناری من ازحزب رستاخیزبرای خودآنها هم واقعا" ناگواربود، این را باید بهتان عرض کنم. صحبت هائی بودکه من مجددا" بروم دربار، گاهی اوقات صحبت میشدکه اموروليعهدرا بمن بسپارند، حتی بعضی اوقات صحبت وزارت دربارمیشد، همینطور میشنیدم. یکروزی دیدم که تهاوندی بمن تلفن میکندکه علیاحضرت اراده کرده اند که شما رئیس هیات امناء بنیاد ارشاد بشوید. گفتم والله من نمیدانم بنیاد ارشاد م

چی‌هست . بعدها معلوم‌شدکه علیا حضرت میخوا سته من‌رئیس هیات امناء دانشگاه تهران بشوم . این را خودتنها وندی بمن گفت . گفت من‌غصب کردم حق شما را شما قرا ربودرئیس هیات امناء دانشگاه تهران بشویدولی من به‌علیا حضرت، گفتم چون من سابقا " رئیس دانشگاه تهران بودم اجازه بدهیدمن‌رئیس هیات امنــاء باشم. بله ما رفتیم بنیاد آرشام . یک فنا منی‌بودمثل همه‌فنا من‌های دیگــر . یکروزدیگرهم‌بمن تلفن کردعلیا حضرت گفته‌اندکه‌شما رئیس هیات مدیره بنیـاد حمایت‌کودکان بشویدمنتهی گفته‌اندازخودشان بپرسید. گفتم والله مــن اینطورکارها . گفتندخوشتان میآید حالاقبول بکنید .وقتی رفتیم وداستان را بهتان‌گفتم دیدم که‌درحدود دویست وپنجاه میلیون‌تومان خرج میشودکه‌همـــان جلسه اول بنده‌گفتم مخالفم با این ترتیبات . خب انجمن حمایت‌کودکان کــه علیا حضرت سرپرستی‌اش را دارندبایستی حمایت‌کنند بایستی مشوق باشد، بایستی نماینده‌منافع وآینده‌کودکان باشدقانونا " ، امادیگرادا ره‌کردن‌این سازمانها درحد یک انجمنی‌که علیا حضرت رئیسش هستند معنی‌ندارد، که‌البته‌خوشتان هــم نیامد. بلـــه‌کوشش میکردندبا اینطورچیزها مثلا" تاحدودی‌دلجوئی ازمن بکننـد البته‌توی این وسط ها هم اشخاصی‌که‌دخالت داشتندگاهی کوشش میکردندمیدیدندکه یک آدمی که‌حالا فکرمیکردندرقیبشان هست ازمیدان دررفته‌دیگر- مادیگر بکلــی رفتیم ازمیدان. خب این را نگذارندیکر بیا یدیا تحقیرش‌کنند. مثلا" ازجمله یکروزگنجی بمن تلفن کردکه‌بله‌صحبت شدشما را رئیس نمیدانم مدرسه عالی‌فـــلان بشوید . گفتم آقا مدرسه عالی؟ این حرفها چیست . بله - عرض‌کنم که - یعنــی نه‌اینکه‌واقعا " اصلا" خب‌آدم دیگربه‌یک سنی که‌میرسدویک مراتبی ، یک کارهائی را دیگر نمیتوان چیزبکند ولی بهرحال ماردکردیم پیشنهادآموزگاررا . همــان موقعها روزنامه‌گاردین راجع به‌مسائل ایران چیزمینوشت و حتی یادم هســـت یکروزی یک چیزی هست که‌توی گاردین بودکه پسرخاتم برای شاه تیراندازی‌کرده یک همچین چیزی مثلااینکه‌نوشته‌بودند

س - یک شایعه‌ای افتاده‌بود .

ج - یک شایعه‌ای بود. راجع به‌خاتم حالا پیش‌آمدش‌بهتان عرض‌کنم. خاتم داماد شاه‌بود، کسی بودکه‌بیست وهشت مرداد هواپیمای شاه را آورده‌بودبغداد وازبغداد راند. البته‌افسرخیلی زبردستی بود. افسررشیدی بود، افسرمقتدری بود، اما باکمال تاسف سالهای آخرخیلی درفسادشرکت داشت و روزنامه‌های آمریکا ـمجله‌های آمریکا پورسانتاژهائی‌که‌برای خریدهواپیما وتسلیحات گرفته‌بودمنتشرکردندو ـ میراث آن فسادهم حالابه‌والاحضرت فاطمه‌رسیده‌است . دراینجا بایدبهتان عرض‌بکنم که‌کسی که‌دراتباط بودبا والاحضرت فاطمه‌ومخصوصا " نزدیکی زیادی داشت با اینها خودهویدا بود. هویدا ئی‌که‌ازتکیه‌گاه‌هایش ـ تکیه‌گاه نمیتوانم برای خاطراینکه خودهویدا دیگرمردقدرتمندی بود. بهرحال یکی‌ازپایگاه‌هایش‌توی اطرافیان دربار یا یکی‌ازجاهائی که‌به‌هویدا تأیید میکردندهمین دستگاه والاحضرت فاطمه‌بودوخاتم . خب خاتم هم میدانیددرچه‌شرایطی کشته‌شد .

س - غیرازآن داستانی نبودکه ...

ج - نه ـ نخیر. بنده‌یادم میآیدمخصوصا " صبح که‌اتفاق افتادقبلا" بمن‌تلفن ازجای دیگرکردند ـ ازخوزستان مثل‌اینکه‌تلفن کردند‌ـ بلافاصله مرحوم علم بمن تلفن کردومرحوم علم هم گفت که‌شاه‌یک خدمتگزارصمیم‌وصدیقی راازدست د‌ادو بعضی‌ها هم میگویندکه‌واقعا " اگرخاتم درحیات بود‌ـ تیمسارخاتم ـ شایدومیتوانست یک کودتائی بکندوجلوگیری‌ازاین کارها را میکرد. آدم مقتدری بود

س - این درحدش بود یعنی میتوانست ...

ج - بله ـ مقتدربود. بله‌ـ بله بهش‌میآمد. بله مردقوی ومقتدری بودراجع به‌اینکه موردا عتمادکامل شاه‌بودیا نبودنمیدانم ولی بهرصورت اگرحیات داشت درموقع آمدن خمینی این قدعلم‌میکردوکودتا میکرد، حالاکودتایش موفق میشدیا نمیشدنمیدانم چون این طوفانی‌که‌بنام انقلاب درایران برخواست حالاهم ادامه‌دارد یک طوفانی بود که‌متکی برقوآ و برایمان بودواین مشکل بودباهاش روبروشدن. بهرصورت بنده

ازلندن آمدم به پاریس - یکماهی لندن بودم بعد آمدم پاریس و یک آپارتمانی اجاره کردم در پاریس نزدیک سن‌کلـو یکماهی‌هم تصمیم داشتم آنجا بمانم‌چون بچه‌ها دوره پانسیونشان تمام میشد، مدرسه‌شان باز بشود. بیائیم. درهمین موقع ها بودکه خیلی درمطبوعات فرانسه مخصوصا" راجع به رژیم وراجع به ایران چیز می‌نوشتند وخیلی حمله میکردند. یکی از مقالاتی‌که درلوموندچاپ شده مال مظفرفیروز بودبنام شاه ، ایرس پونسابل مقاله‌ای‌نوشته‌بودهم آمریکائیها را دعوت کرده‌بودهم روسها را دعوت کرده‌بودوهم خودش را هم بنام ناسیونالیست معرفی کرده‌بود. به‌آمریکائیها میگفت که روسها منتظرندکه این سیب گندیده بیافتد، به روسها میگفت که آمریکائیها چهل‌هزارنفرافسربنام مشاوردارند. ازطرف دیگرمیگفت که‌گزارش حقوق بشرراجع به‌وضع ایران روی میزکارترهست وبهرصورت یک مقاله‌توی تریبون لیبر لوموندنوشته‌بود. من حقیقتش خیلی ناراحت شدم ویک جوابی به‌این نامه‌دادم. یک خرده‌سابقه مظفررا گفته. گفتم شما بنام یک آدم ملی‌نمیتوانیدصحبت بکنید، شما راکه همه می‌شناسند. بعدگفتم آقا شما چطوراز ملی‌گرائی وملی بودن صحبت میکنیدکه‌هم دامن آمریکائی را می‌چسبیدهم دامن‌روسی را می‌چسبید. با ملت ایران صحبت‌کنید، با مردم ایــران صحبت بکنید، با پادشاه ایران‌صحبت بکنید. به‌پادشاه ایران اگرحمله داریــد با مردم صحبت‌کنید. به‌روسها چکارداریــد، به‌انگلیسیها .....

این مقاله را بنده‌نوشتم‌فرستادم برای لوموند . برای ردآکتور آنشف لوموندآنموقع آندره فونته‌بود. البته‌یکی‌ازدوستانم‌با یکی‌ازموثرین دردستگاه هیات تحریریه لوموندهم آشنائی داشت‌ واوهم معرفی کرده‌بود. ولی سفارت هیچ‌اقدام نمیکرد. مثلا" سفیرایران‌درآنموقع درآن‌ایام حتی‌یک ملاقات‌ازمن نکرد

س - بهرامی‌بودآنموقع - شاهپوربهرامی ؟

ج - بله- یک تلفن هم نکرد. ولی بعدها بمن میگفت که از لوموندپرسیدندراجع بــه شخصیت شما واینها من گفتم. بهرحال، آندره فونته‌را دعوت کردورفتم‌درلوموندوبمن گفت

که والله این مقاله ای که شما به مظفر حمله کردید- به پرنس- حالا پرنس همان وقت بر میدارد چی مینویسد و روزنامه ما یک پلمیکی میشود بین شما - شما به مظفر میگویید و مظفر هم بر میدارد یک چیزی مینویسد. خب ما توی روزنامه مان جا نداریم برای این کار. ما اگر بخواهیم اینرا چاپ بکنیم این تیکه را حذف میکنیم. گفتم حذف کنید. بعد این تیکه را حذف کرد و قسمتهای دیگرش را گذاشت و همان روز لوموند چاپ کرد این مقاله را. بعد ضمن صحبت که میکردیم راجع به شاه صحبت کرد. گفت کیسینجر اینجا چند روز پیش، پیش من بود و گفت شاه یک آدم مگالومانی است. گفت شما تنها آدمی هستید که حالا دارید دفاع میکنید، همه که دارند بد میگویند. گفت کیسینجر آمده بود اینجا میگفت شاه آدم مگالومانی است. این اصطلاحی است که آندره فونتن میگفت. من گفتم حالا گر ما ماندیم در پاریس و فرصتی بود همدیگر را بیشتر می‌بینیم صحبت زیاد میکنیم. مسئله، مسئله شاه نیست - مسئله، مسئله یک تمدن است که در معرض هجوم دارد قرار میگیرد. مسئله مسئله کوشش انسانها در طول چندین هزار سال است، اینها دارد در معرض خطر قرار میگیرد و بهرحال- منت گذاشت و آن مقاله را چاپ کرد و ما هم رفتیم دیگر خانه و... با بعضی از دوستان ایرانیمان معاشرت میکردیم. البته تلفن زیاد شروع شد. نمیدانم تلفن ما را از کجا گیر می‌آوردند. هی مرتب تلفن میکردند خیلی اظهار خوشوقتی میکردند. یادم می‌آید مثلا" از جمله اشخاصی که تلفن کرد که من نمی‌شناختمش یک آدمی بود بنام دکتر عزیزی بمن تلفن کرد و گفت مقاله را خواندم و چقدر خوب اقدام کردید و کسی بفکر نیست. حالا بنده هیچ شغلی ندارم هیچ کاره نیستم ولی آدمهائی که شغل داشتند اینها اصلا" در صدد نبودند در آنجا. عرض کنم که از تهران به من تلفن کردند و مثلا اینکه نیکخواه بود- بله نیکخواه بمن تلفن کرد گفت مقاله شما اینجا رسید و بلافاصله هم فرستادیم برای اعلیحضرت و اعلیحضرت هم....

خب ما دیگر زندگی میکردیم ویواش یواش با لیتراتوراکولوژیست ها داشتم آشنا می‌شدم، لیتراتوراکولوژیست را می‌خوانم، تا جریان سینما رکس آبادان اتفاق افتاد بکروز. توی روزنامه خواندیم که سینما رکس آبادان. بنده عجیب است همان روزیکه

اینجا دشه‌را درروزنامه‌ها اعلان‌کردندگفتم که الان اینجا دشه‌را میاندازندبه‌گردن ساواک. هما نموقع تاخواندم واتفاقاً" روزنامه‌لوموندفرداکه منتشرشددیدم همین مطلبی راکه میگویندکه‌بله‌که رژیم‌ایران‌میگویداین کاررا خودساواک کرده. گفتم عجیب است. فضاطوری درست شده‌بود- فضا را یک طوری درست‌کرده‌بودندکه این چیزرا میاندازندبه‌گردن ساواک ویک عده‌ای‌هم‌می‌پذیرفتند. خیلی دیگرما شروع شدناراحت شدن. بنده‌یکروزصبح توی منزل‌مشغول کتاب خواندن بودم زنگ تلفن صداکردوخواهرم گفت‌که‌ازدربارنمره‌تلفن راگرفتندونمیدانم چکارداشتند گفتندکارتون‌داریم واینهاازدربارتلفن کردند. گفتم بسیارخب. طرف عصر بود که‌ازتهران‌تلفن کردندو پشت‌سیم گفتندکه‌اعلیحضرت است. پشت تلفن گفتند اعلیحضرت هستندوخب من اداي‌احترام‌کردم‌وایشان‌فرمودندکه وجودت لازم است وفوری بیاوشایددرکابینه‌جدیدکه‌تشکیل‌بشودبایستی شرکت کنی. بنده‌با وجودیکه‌هفت هشت روزبعدبنده‌با وجودیکه‌چندروز دیگرهنوزقراربودپاریس بمانم‌وبلیط هواپیمارا هم برای هفته‌بعدرزروکرده‌بودم درصددبرآمدم‌که‌خانم‌وبچه‌ها رابگذارم وخودم زودتر حرکت‌کنم وبیایم. خیلی‌هم مشکل بودآنروزهواپیما گرفتن. به‌اولین بیورواییکه مراجعه‌کردم‌تاخواهش‌کردم انجام‌دادند. بنده‌خودم را مثلاً اینکه‌روزشنبه‌صبح رساندم‌به‌تهران.

س - تاریخشان یادتان‌هست ؟

ج - مثل اینکه‌اول، دوم، سوم شهریوربود. شریف امامی حالامرتب هی تلفن میکند وبالاخره ...

س - کابینه‌افتاده،کابینه‌آموزگار ؟

ج - بله- کابینه‌آموزگار استعفاکرده‌وشریف امامی هم‌ماموریت‌تشکیل‌کابینه‌شده‌است وبنده بهرحال‌پیش ازظهربودکه‌رفتم‌درسنای‌دیدن‌شریف امامی وشریف امامی گفت ما منتظرشما هستیم. البته‌خودشریف امامی اصلاً" با من صحبتی نکرده‌بود اعلیحضرت صحبت‌کرد. وواقعاً" فکرهم نکردم- هیچ فکری نکردم‌که‌آیاصحیح است من باشریف امامی

همکاری کنم یا نه - هیچ اسم سایر وزراء را نپرسیدم. فکرکردم که شاید بتوانم یک کاری انجام بدهم هیچ تردید نکردم. ببینم سایر افراد کابینه کی‌ها هستند شریف اما می‌را هم که خب می‌شناختم میدانستم آدم درستی که نیست. معذالک فکر کردم شاید شخصیتش را فعلا" شاه مناسب تشخیص داده برای اوضاع و احوال فعلی فکرکردم شاید بتوانم کمک کنم. رفتیم....

بلـــــــه، آنجا بنده درصف وزراء بعداز وزیرخارجه بودم - چون معمولا" وزیرخارجه درهیات دولت یعنی حق تقدم دارد

بله آنجا درصف هیات وزراء بنده نفردوم بودم چون نسبت به سایر وزراء مقدم بودم. اعلیحضرت آمدجلو وبمن گفت چطورشما توانستیدخودتان را برسانید، من فکرمیکردم که - چون واقعا" مطلع بودوضع هواپیما مشکل است. گفت، من فکر کردم که شایدنتوانی. گفتم نه دیگر وقتی فرمودیدبنده بهرترتیبی بودخودم را رساندم. خب درآنجا غیرازفراماسونها که تبری‌دارندکه دست شاه را ببوسنددیگران هم وبنده مخصوصا" جلوخارجیها اصرارداشتم که همیشه دست شاه را ببوسم.

س - فراماسونها نمی‌بوسنددست شاه را ؟

ج - نخیر- فراماسونها دست شاه را... هویدا می‌بوسیداما بعضی‌ها که چیزبودندمثل اینکه درسنتشان اینست که نبوسند. بهرصورت بنده دست شاه را بوسیدم وهمیشه- حالا شنیدم این انقلابیون هروقت میخواهند یک سنی را ارائه بدهندوشایدما را تخفیـــف بکنندوسبک بکنند - آن همان جلسه معرفی هیات دولت را نشان میدهندکه مثلا" بنده دست شاه را می‌بوسم - بنده فکرمیکنم که شخص اول مملکت هست وشخص اول مملکت یعنی نماینده ایران بایستی کمال تواضع را وکمال تسلیم را درمقابلش بکنیم. یعنـــی تسلیم هستیم درمقابل ایران - تسلیم هستیم درمقابل منافع ایران- تسلیم هستیم درمقابل نظم ایران . هیچ بنده ازاین بابت سرشکستگی احساس نمیکنم- کارخیلـــی خوبی هم میکردم وبهش افتخارمیکنم. بهرصورت جلسه هیات دولت - جلسه معارفـــه حضوراعلیحضرت انجام گرفت .

س - او امرخاصی بود آنجا که قابل ذکر کردن باشد؟

ج - عرض کنم که چرا. اتفاقاً مسئله راجع به اصناف صحبت شد. مثلاً اینکه اصناف را در اخذ مالیات از اینها یک اجحافاتی شده یا یک بی‌قانونی‌هائی شده و این را شما به ایشان برسید. و این مطلب صحیح بود. بنده هم یادم رفت در موقعی که در حزب بودم از جمله کارهائی که کردم approach بود که به اصناف کردم و جلساتی تشکیل دادم و رسیدگی میکردم به مسئله مالیاتشان، طرز وصولشان، طرز پیش‌آگهی دادنشان و واقعاً یک مواردی را به من ارائه میدادند که میدیدم که خیلی اجحاف شده. البته یک مواردی هم بود که نمی‌پرداختند تقلب میکردند رشوه میدادند می‌ساختند با مامورین مالیات ولی یک مواردی هم بود که بصورت وحشتناکی اشخاصی که مشمول مالیات بودند واقعاً ویران می‌شدند، واقعاً ورشکست میشدند. و این مطلب در موقعی که بنده دبیرکل حزب رستاخیز هم بودم واقعیت داشت و بهش برخورد کردم وحتی در یکی از جلساتی که حضور اعلیحضرت بودم - یکی از شرفیابی‌ها جلسه نبود- غیر از خودم و اعلیحضرت کسی نبود به اعلیحضرت گفتم اعلیحضرت فکر میکنید که پشتیبان رژیم مشروطه سلطنتی کیست؟ اعلیحضرت فکر میکنید اگر اینها پشتیبان رژیم مشروطه سلطنتی هستند؟ یا نیستند. اینها پرولتاریا هستند و پرولتاریا هستند تبلیغاتی که کمونیستها کردند معتقد هستند که اینها باید حکومت بکنند وتمام طبقات از بین بروند. بنابراین اینها معتقد به یک جامعه ای که طبقات مختلف در آن وجود داشته باشند و شاه هم باصطلاح حکم بین طبقات باشد اینها همچین اعتقادی ندارند. گفت آخه بنظر شما کدام طبقه هستند پس که طرفدار هستند گفتم اصناف هستند، هیچ توجه ای بهشان نمیشود. آنها اصلاً احساس اینکه توجه بهشان بشود نیست. خب بعضی‌ها یشان هم سوء استفاده میکنند، بعضی‌ها یشان هم مالیات نمی‌پردازند ولی بهرحال توجه ای که بایستی به اینها نمیشود. وواقعش هم اینست که همیشه یک سازمان اصناف هم درست میکردند و مسئولین این سازمان اصناف آدمهای بدی بودند. یکوقتی نسیری شیخ‌بهائی را بعنوان مسئول سازمان اصناف تحمیل کرده بود به اصناف وخیلی تعدی میکرد، خیلی تجاوز میکرد. قبل از آن هم یک شخصی بود بنام کوشان فر البته

آندوره دکتر اقبال - اوهم آدم خوبی نبود . یک بانکی درست کردندبنام بانک اصناف که بعدا " هم ورشکست شد . بعدها هم همین تا این اواخرزمان آموزگارهم بودرحیمی نامی مسئول سازمان اصناف شده بود . اوهم شروع کرده بودبه سوء استفاده وتجاوزوهمان موقعها نهاوندی - خب دیگر حزب اثری نداشت واینها - یک گزارشی تنظیم کرده بود همان سازمان اندیشمندان برعلیه سازمان اصناف که چقدراینها تجاوز میکنند .

س - پس آنروزدرموقع شرفیابی صحبت از اصناف شد ، صحبت از آزادی فضای سیاسی و اینها آنجا؟

ج - نه اینجا لاقبل توی حزب میگفت .

س - نه درموقع معرفی کابینه ؟

ج - نه صحبت ازفضای بازسیاسی واینها بهیچوجه نبود . اینهم ضمنا " بهتان بگویم قبل ازاینکه بنده به اروپا بیایم نهاوندی درصددخلاصه فراهم کردن یک پایه اجتماعی تازه ای بودوخودش راکاندیدای نخست وزیری میکردوهمانموقع بمناسبت اینکه یک عده زیادی پیش من آمدوشدمیکردندفکر میکردشایدمنهم یک همچین آمبیسیونی دارم ، درحالیکه نداشتم وحتی بوسیله یکی ازنزدیکانش پیغام بمن دادکه آقا نخست وزیری احتیاج به مناسبات خارجی دارد ، شماکه مناسبات خارجی ندارید . بهش گفتم که آقا بنده که در صدداینکار نیستم . بنده با مردم معاشرت میکنم با دوستانم . وهمانموقع امیرطاهری که با هویدا ارتباط داشت با من تماس میگرفت ، میآمدومیرفت گفت که براه انداختن یک تشکیلات سیاسی دیگری الان مطلوب است وحتی میخواهند . یعنی منظورش اعلیحضرت بود . اعلیحضرت که هیچوقت بمن نگفت . بهرحال من دیگر تجربیاتم راکرده بودم اینکه نمیشودواقعا " من نمیتوانستم . حالا اگریک پشتیبانی داشتم ومرحوم علم حیات داشت واومیتوانست درپشت جبهه مرا داشته باشد . تازه نمیدانم تا چه حدودی چطور هم میتوانستیم درمقابل تصمیمات و اراده شاه مقاومت بکنیم وبتوانیم تحمیل بکنیم نظریات مردم را . برای من تجربه شده بودکه دیگرسازمان سیاسی درآن اوضاع واحوال مسئله نیست . اینست که خندیدم وقتیکه آن پیغام آورنهاوندی اینحرف را بمن زدگفتم

آقا بنده درصدد این حرفها نیستم. گفت بهرحال دکتر نهاوندی خیلی روی شما حساب میکند ومنتظر است که تقویتش کنید ونمیدانم حالا شاید وهم دربرخوردهائی که با اعلیحضرت داشت شاید اعلیحضرت صحبتی که از من میکرده برداشت اینها از این بودکه اعلیحضرت بمن یک اعتمادی دارد یک اطمینانی دارد، آنها میخواستند مرا هم بیک صورتی داشته باشند. بهرحال، حرف توحرف میآید. ما ازپیش اعلیحضرت مرخص شدیم وآمدیم اولین جلسه هیات دولت که تشکیل شدصحبت برنامه دولت شدوقرارشدکه هرکدام از وزراء برنامه خودشانرا طوری تنظیم بکنندکه دربرخوردباحوادثی که پیش میآیدجوابگوی حرفهای مردم وآرزوهای مردم باشند. همانروزهای اولکابینه شریف امامی بودیکی دوروزاول بودکه آنتظاهرات عیدفطرانجام گرفت وحتی بعضیاز دوستان مرا دعوت کردندکه من درآننماز عیدفطرشرکت کنم وبروم. گفتم من چطورمیتوانم شرکت کنم می نمیدانم کیها هستنداینها. اگرواقعاً " یک دسته سالمی است. گفتم اگرآیت الله خوانساری نماز عیدفطررا میخواندمن ممکن بودبروم بهش اقتدا بکنم.
امامن با این دسته ها. بهرحال اینها نماز عیدفطررا درقیطریه ظاهرا " مثلاینکه انجام دادندواز آنجا یک دسته ای راه افتادوآمدندوباتظاهرات توی شهررفتند. درهمین موقع بودکه دولت مشغول بودبه تهیه برنامه اش. البته بنده وتهاوندی معتقدنبودیم به اینکه یک برنامه مفصلی برای دولت تنظیم بشود. مسئله مشکل مسئله اصلی ایجاد نظم بودایجادامنیت بود.

س- حکومت نظامی اصفهان اتفاق نیفتاده بودهنوز؟

ج - حکومت نظامی اصفهان مثلاینکه زمان آموزگاربود- اگرخاطرتان باشد. آن زمان آموزگار بودزمانمانبود. البته ادامه داشت ولی زمان آموزگاربود. بهرصورت خب هروزارتخانه ای یک برنامه ایبرای خودش تنظیم کرده بودندوهمانجا دوسه صفحه ای اصول برنامه دادگستری را تنظیم کردموادادموبعدهمه اینها جمع شدودکترآزمون که معاون اجرائی شریف امامی بودواومامورشدکه همه اینها را تطبیق کندوبرنامه دولت را طوری تنظیم بکند که شریف امامی طییک نطقی هنگام معرفیکابینه به دولت آنجا ... بنده بایستی دراینجا بایستییک مطلبی را بهتان عرض کنم. شریف امامی یک گرفتاری بزرگی

ازروز اول بنام یک زائده برای خودش قبول کرده بود و آنهم آقای محمدعلی مسعودی بود. محمدعلی مسعودی عقل سیاسی شریف امامی بود. یعنی واقعاً" ایشان با هیات دولتش هیچ راجع به برخوردش با مسائل اجتماعی که برای این خاطر ما مورشده بود با هیات دولت مشورت نمیکرد. مشورت ایشان وخلاصه راهی که ایشان طی میکرد از طریق محمدعلی مسعودی بود، محمدعلی مسعودی بود که بهش میگفت که فلان کار را بکن. بایستی خیلی سریع بهتان بگویم حالا دیگر تاریخ باید روشن بشود. محمدعلی مسعودی هم در این کارها درصدد استفاده مالی بود. محمدعلی مسعودی از جمله کارهائی که اراده داده بود به شریف امامی این است که چرا گفتگوها توی کوچه باشد، گفتگوها را بیاورید توی مجلس بگذارید توی مجلس حرفها گفته بشود. وبعدهم نمیدانم شریف امامی تحت تاثیر کی یا خود دستگاه رادیو وتلویزیون تمام مذاکرات مجلس را اگر خاطرتان باشد منعکس میکردند درحالیکه انگلستان الان مذاکرات مجلس بوسیله تلویزیون پخش نمیشود. درهمین فرانسه ای که حالا هستیم، یک مملکتی است که میگویند آزاد است واینها - تمام سانسهای مجلس شورای ملی منتشر نمیشود مگر اینکه یک سانس های مهمی که از نظر تبلیغاتی برای دولت مهم هست. مثلاً" موقعی که لغو مجازات اعدام مطرح بود و وزیر دادگستری نطق میخواست بکند آنروز جلسه پارلمان فرانسه بوسیله تلویزیون به مردم نشان داده شد ولا در مواقع دیگر چنین کاری را نمیکنند. یعنی تمام جلسات پارلمان در موقعی که دستور - یعنی در موقعی که پروگرام دولت مطرح بود تمام حرفها منعکس شد.

س - با وزراء مشورت نمیشد؟

ج - ابداً" نخیر ابداً".

س - وزراء اعتراضی نمیکردند؟

ج - حالا عرض میکنم حضورتان. چرا دیگر - مثلاً" اختلاف بنده با آقای شریف امامی سر همین نوع مطالب بود که بنده بعد دیدم اگر بخواهم اختلافم را خیلی رویش پافشاری بکنم منتهی به یک کریزی میشود ودیدم که دولت نبایستی دیگر از طریق منهم مواجه با یک کریزی بشود وبهمین جهت آن هفته آخر تسلیم شدم که کنار بروم، والا اگر ایستادگی کرده بودم دولت مجبور بود با آن روشی که من داشتم استعفا کند. من گفتم شاید دولت شانس داشته باشد

وبتواندموفق بشود این‌بودکه‌تسلیم شدم‌که‌کناربا شم‌وصحبتی‌هم‌نکنم‌و شریف امامی ادامه‌بدهدکه‌متاسفانه‌نتوانست . بله ــ عرض میشودکه‌صحبتسان سراین بودکه ۰۰

س ــ مسعودی بود ؟

ج ــ گفتم که مسعودی رایک مطلبی بودکه‌پیش آمدعرض‌کردم . خواستم‌ازخصوصیات رویه‌شریف امامی صحبت بکنم .

س ــ ایشان سناتوربودآنموقع‌دیگر ؟

ج ــ بله سناتوربود. بله با لاخره‌بعدازچندروزبرنامه‌دولت تدوین شد. حالاقراراست که‌دولت بروﺩمجلس وخودش رامعرفی کند. درهمین موقع ما روبروشدیم با تظاهراتی که‌میخواهنددورمجلس بکنند. مثلاً ینکه‌مخالفین میخواهندجلومعرفی کابینه‌شریف ــ امامی‌رابگیرند. یا اینکه‌میخواستنددورمجلس را احاطه‌کنند. خاطرم هست قراربود شایدسه‌شنبه‌بودیا پنجشنبه‌معرفی بشویم‌که‌عقب افتاد. جلسه‌ای تشکیل‌شد، جلسه‌مثل اینکه‌شورای امنیت تشکیل‌شدوبعدهم تصمیم شورای امنیت آمدمدردولت موردتصویب قرارگرفت وقرارشدکه‌شهربانی اعلام بکندوبگویدکه‌اگرکسی میخواهد، دسته‌ای‌میخواهد تظاهرات بکندبایدازشهربانی اجازه‌بگیردولی بهیچوجه‌ساکسیون برای این قاعده اعلام نشدکه‌اگرکسی دسته‌ای بدون اجازه‌شهربانی تظاهرات کرداین تظاهرات جلویش گرفته‌میشود. هیچ همچین چیزی نبود. فقط گفتندهردسته‌ای‌که‌میخواهدتظاهرات کند بایستی ازشهربانی‌اجازه‌بگیرد. روزچهارشنبه‌بدون اجازه‌شهربانی‌یک تظاهراتی شدوخب شاید اینکه‌فرمودیدراجع‌به‌پلیس هم ضبط کرده‌همانروزبوده‌که‌دستورداده‌بودند هیچ تیراندازی نکنند. حالا این مسئله‌تیراندازی را بهتان عرض‌کنم. اصلاً" خب پلیس برای جلوگیری کردن ازجمعیتها ازاینها که‌نبایدتیراندازی بکندبایستی بیک وسائل دیگرمتشبث بشود ، بایستی گازاشک آورمصرف کند، بایستی ازماشینهای آب پاش استفاده‌کند. اما پلیس ایران هیچ این وسائل رانداشت وعجیب است قبل ازآنموقع هم یکماه بیست روزقبلش‌سفارش‌کرده‌بودندازژاپن یابعضی جاهای دیگر این نوع وسائل مبارزه بیایدونفرستاده‌بودندبرایشان. مثلاً ینکه‌یک نوطئه بین ــ المللی هم بوده‌که‌پلیس ایران وسائل معقول درمبارزه‌با این اجتماعات واینها

اصلاً" دراختیارش نباشد. خب حالا اینجا یک پیش آمددیگری شدکه بنده بایستی ذکرکنم. دریکـــــی ازهمین‌جلساتی‌بودکه مشغول تنظیم برنامه دولت بودیـم چندین جلسه همینطورصحبت شدکه این کلمه آن کلمه، این عبارت ـ مسئله امنیت مملکت مطرح بود، مسئله اینکه حالابرنامه‌چه‌شکلی باشدمسئله‌بایستی مسئلـــه ایجادنظم ، برنامه‌ایجادنظم است ـ آقای شریف امامی داشت بازی میکـــرد خب اصلاً" نمیدانست یعنی‌اصلاً" واقعاً" ذوق کارسیاسی‌نداشت ، آدم سیاســی نبود اصلاً" بدرداینکار نمیخورد. یک مهندسی‌بودتوی‌راه‌آهن ، بعدهم پیشآمد شده‌بودوسناتورشده‌بودتوی مجلس سنا. هیچوقت مواجه‌با این کریزها نبـــوده اصلاً" نمیدانست ، سابقه تاریخی‌نداشته، خانواده‌اش با اشخاصی محشور نبوده که مواجه‌با این‌کریزها باشند. بهرحال‌هیچ ذوق سیاسی دربرخوردبا این کریـــز وبحران نداشت. شایدشاه‌بدین مناسبت انتخابش‌کرده‌بودچون ازخانـــــواده روحانیون‌است شایدبتواندبا روحانیون کناربیاید، شایدعلت انتخابش این بود. بهرصورت دریکی‌ازاین جلسات بنده‌پهلوی نخست وزیرنشسته‌ام ازنظرپروتوکـــل زنگ تلفن صداکرد. تلفن راکه‌برداشت ازمکالمه‌متوجه‌شدم که‌شاه است. شریف امامی گفت که‌بلهـ بسیارخوب وخیلی‌خوشوقتی‌است وتبریک عرض میکنم بله حالابایستی‌ازاین کاربهره‌برداری بکنیم. درهمین حدتمام شدوگوشی راگذاشت زمین. مثل‌اینکه‌ازوزارت‌خارجه‌هم درهمین‌موقع با وزیرخارجه‌یک مکالمه‌تلفنی دراطاق دیگرشد. بعدازچنددقیقه‌شریف امامیـ بنده‌دارم واقعیات را عرض میکنم نمیدانم‌حالاقبلاً" هم‌یک تبانی‌هائی‌درکاربوده‌هیچ نمیدانم، واقعیاتی‌است انشاءالله نبوده. عیـــن پیشآمدرادارم عرض میکنم. شریف امامی گفت‌خب آقاخوشبختانه عاملآتش سوزی سینمارکس آبادان‌شناخته‌شدومعلوم شد. بهتان‌عرض‌کردم کـــــه سینمارکس آبادان‌بعدازاینکه‌آتش گرفت بشدت تبلیغات شدکه‌این کار، کارساواک وکاردولت است وواقعاً" همه غالب مردم میگفتندساواک سینمارکس آبادان راآتش زدومیدانیددرسینمارکس آبادان‌درحدودسیصدوخرده‌نزدیک چهارصدنفرآدم بهلاکـت رسیدندوخب این یک کاتاستروف بود، یک مصیبت بزرگی بودوخیلی بدنامی بزرگـی

بوداگرواقعاً" ساواک اینکارراکرده بودبرای دولت یک بدنامی بزرگی بودوخب مردم همباورکرده بودندکه ساواک است . گفتیم خب چی است آقا چطورکشف شده ، گفت بله ـ الان سازمان امنیت عراق اطلاع میدهدکه یک شخصی آمده به ژاندارمری نزدیک بصره وآنطرفها خودش را معرفی کرده گفته که من سینما رکس آبادان راآتش زدم وفرارکرده ام وآمده ام . مقامات عراقی هم این مطلب را تلگراف کردند و منتظردستورهستند . مطلب آنجا مطرح شدکه آقای شریف امامی وبعضی از وزراء دیگرگفتندخب آقا بلافاصله الان به رادیووتلویزیون بگوییم . بنده اعتراض کردم ، گفتم آقا چی به رادیوبگوییدِ؟ چی به تلویزیون بگوییدِ؟ اصلاً" بایدخبر کاملاً" مکتوم بماند ، برای اینکه این شخص خودش که نبوده اینکارراکرده ، یک گروهی بودندلابد . بمحض اینکه ازدستگیری یکی ازافرادگروه سایرافرادگروه آگاه بشوند اصلاً" ممکنست فرارکنند . ما بایستی این مردبیایدایران وتحقیقات بشود ، گروهش شناخته بشود ، همکارانش شناخته بشودودستگیربشوند . ایشان را اگرشما گفتیدکه ... منتهی یکعده ای مخالف بودندومیگفتندنه . گفتم نه من مخالفم جداً" . بالاخره درمقابل مخالفت بنده تسلیم شدندامّا گفتندخب رادیو عراق شایدبگوید . گفتم آقا شوخی داریدمیکنید؟ مسئله کی بگویدمطرح نیست مسئله اینست که اگراین مطلب منتشرشدشرکاء ومعاونین این فرارمیکنند . ما باید به عراق همبگوییم که آقا رادیوتان نگویداین مطلب را . ولی حالا قصه راادامه میدهم برایتان وخواهم گفت ـ باکمال تاسف قبول نکردندوبرای خاطراینکه واقعیت نداشت آنها همان بهره برداریش را میخواستند ـ حالابطوری که خواهیددید واقعیت نداشت بهره برداریش را میخواستند . بهرحال منتشرکردند .

س ـ کی منتشرکرد؟

ج ـ نمیدانم دیگر .

س ـ عراقیها یا ایران؟

ج ـ نه توی خودایرانیها منتشرکردند . البته بوسیله رادیونه . بهرصورت قرارشدکه وزیرکشورتماس بگیردودستوربدهندکه بیاورندش ایران .چندروزبعدبه بنده خبردادند

حالا اجازه بدهید همین داستان را بگویم بعد بر میگردم چون این داستان خودش یکماه ونیم دوماه طول میکشد و یک مقداری کناره گیری من مربوط است به همین کار - اینست که خب داستان را میگویم. عرض میشود چند روز بعد بمن خبر دادند گفتند که این شخص را آوردند ودر ساواک تحقیقات ازش کردند و فرستادنش آبادان و تسلیم دادگستریش کردند. من تعجب کردم چطور وقتی آوردندش تهران بمن خبر ندادند و خب خیلی از این جهت یک بی اعتنائی من تلقی کردم. بعد گفتند که اینجا ازش تحقیقات کردیم ونوار داریم ازش. گفتم خب نوارش را بیاورید. نوارش را آوردند و بنده گوش کردم وحالا خاطرم نیست. یک ورسیونی همینکه رفتیم وآتش زدیم ویک ورسیونی نقل کرده بود. حالا متن ورسیونش چی بود درست خاطرم نیست چون هرجا یک ورسیونی گفته بود اینست که نمیتوانم بگویم حالا توی ساواک چی گفته بود. بنده چون دیدم کار خیلی مهم هست معاونم را فرستادم. یک معاون وزارت دادگستری را فرستادم وبه دادستان آنجا هم گفتم معاونم میآید، معاون وزارت دادگستری میآید آنجا و معاون بنده که درمسائل جزائی هم وارد بود و مطلع بود.

س - کی بــود؟

ج - پیشوائی - گفتم آقا بروید شما و ببینید جریان چی هست. آدمها عوض شده بودند. آن آدمهائی که بنده در سال ۱۳۴۲ با هاشان همکاری میکردم نبودند.

س - دریک موقعیتی مثلا" تغییری که در وزارت دادگستری...

ج - بله حالا برایتان خواهم گفت. بله ایشان رفت ویکی دو روز و بعد برگشت و گفت بله آقا یک مرد ساده ای است. میگوید که من اینکار را کردم و بهم یک کسی گفت و یک کارگر مبارزه با مالاریا بودم. وقتی داشتم در یک جای دیگر بنائی میکردم عملگی میکردم بمن گفتند که این کار چی هست و کار تو که پول درنمیآورد، بیا با ما برویم تو کار خرابکاری پول بیشتر درمیآورد. یک ورسیون خیلی مسخره ای. رفتیم وخلاصه بما یک گردی دادند و رفتیم پاشیدیم و بعد آمدیم. خلاصه مطالبی که برای بنده نقل کرد خیلی هم تعجب کردم از این معاونم که نایستاده بود و درست تحقیق نکرده بود. برای خاطر اینکه خب

دوروزسه روزآدم میماند، وشب وروزتحقیقات میکند وبالاخره روشن میشود.
دادستان آباد ان مرتب درارتباط با من بودوهرروزصبح عصرشب بمن گزارش میداد

س - اوکی بود؟

ج - ضرابی - ضرابی دادستان آبادان بود. بعدازیکماه ، یکماه وچندروزتحقیقات خلاصه نتیجه منفی بود .

س - یعنیکه این نکرده بود؟

ج - یعنیمعلوم بودساختندش - معلوم بودساختندش .

س - عراقیها ساختند ؟

ج - نخیر- ساواک ایران ساخته بود. عرض کنم بنده البته این راشایدخیلی جورا نه گفتم ، آنچه که محقق بوده تحقیقاتی که بعمل آمدمانتوانستیم به اظهارات این یعنی اولا" هیچ معاونی که محقق باشدکه با این همکاری کرده معرفی نکرده بودغیر ازیک کسی رابنام جمشیدنام معرفی کرده بودکه سابقا " هم کارگرذوب آهن بوده و بعداین را معرفی کرده بود. اینهم بعدرفتیم وتحقیق کردیم وتمام یعنی پروگرام روزانه اش را رسیدگی کردیم دیدیم دروغ است . دروغ است و آن بیچاره هم بهرحال مدتی گرفتاربودولی معلوم شددروغ است . بهرصورت

س - آزمایش نمیدانم امتحان دروغگوئی واینها باب نبوددرایران - دستگاهی که وصلمیشد...

ج - نداشتیم - چرا آخه با این چیزها هم نمیشودکه زیاد اطمینان کرد. بالاخره تومجلس شروع کردندسئوال کردن. البته حالا به بنده یک جناح ساواک فشارمیآوردمیگویدکه یک مصاحبه بکنیدوبگوییدکه این آدم آمده واقرارکرده وخب واقعا " اقرارهم کرده بودولی خب اقرارمیدانیدتامنضم بایک قرائن قوی نباشدکه قابل قبول نیست خصوصا " دریک همچین مطلبی . بنده امتناع میکردم ازمصاحبه کردن. گفتم نه آقا مطلب روشن نیست ، من چه مصاحبه ای بکنم مطلبی که برای مردم یک عایدی داشته باشدویک فایده ای داشته باشدونگرانی مردم رفع بشودنیست تا یکروز آمدند

بالاخره تومجلس بودم مخبررا دیووتلویزیون بودومخبرا طلاعات بود، میآمدند وسئوالی کردند ، منهم عین واقعیت راگفتم . گفتم یک همچین پیشآمدی شده واین آدم حالادرزندان است وتحقیقاتی که ازش میکنیم برای اینکه ببینیم که آیا این اقراری که کرده هنوزبه نتیجه نرسیده وما تا موقعی که اطمینان کامل نداشته باشیم حرفهائی که زده درست است نمیتوانیم بطورقطع بگوییم این ها را ..

س - دراین ضمن یک دستگاهی هم بودکــــه دنبال باطلاح چیزدیگربگردد ؟

ج - نخیر- هیچ ابدا" - هیچ دستگاه دنبال هیچ چیزدیگرنبود. ساواک بجای اینکه دنبال کار.. فکرکردکه این کارتمام است ، عجیب بود. وقتیکه اینها فشـــار میآوردندومیگفتندکه مصاحبه - بعدیکروزیکه شرفیاب بودم پیش شاه به شـــاه گفتم اینها هی زیادبیخودفشاربمن میآورندهی میگویندمصاحبه . آخرمطلب تـــا روشن نشودکه نمیشود. گفت بله تا مطلب روشن نشودکه معنی ندارد بگوییدبهشان .

س - وقتی که شما وزیرکابینه شریف امامی بودیدشرفیاب میشدید؟

ج - بله من شرفیاب میشدم. من شرفیاب میشدم برخلاف شایدشریف امامی هم میخواست ترتیب بدهدکه وزراءاش شرفیاب نشونـــد ، آنها هم شرفیاب میشدند. من شرفیاب میشدم وخیلی موردمشورت بودم ومورد اعتمادبودم حالابعدجریان را بهتان عرض میکنم بیشتر. این را به شاه گفتم بیخودی دارندبمن فشارمیآورند. گفت نخیر تا موقعی که روشن نشده باشد. تاآنروزیکه مصاحبه کردم - درمجلس مجبورشـــدم مصاحبه کردم. مصاحبه ساعت دوبعدازظهر...

روایت کننده : آقای دکتر محمد باهری

تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۹

س - بله مصاحبه ساعت دو فرمودید .

ج - ساعت دوازده از رادیو تهران منتشر شد و خب مطالبی که بنده گفته بودم عیناً "را دیو منتشر کرد .نزدیک ساعت ۳ بعد از ظهر بود تصادفاً " آن روز بنده خانه بودم ساعت ۳ بعد از ظهر و د زنگ تلفن صدا کرد و تلفنچی گفت اعلیحضرت میخواهند صحبت کنند . اعلیحضرت گفت که مصاحبه تان را شما چک کرده بودید ؟" گفتم با کی چک کنم ؟ گفت آخه مطالب درست ..."گفتم من صبح، ظهر، شب با عدلیه آبادان اطلاع دارم آنچه که" گفتم واقعیات است ، با کی دیگر چک کنم؟ نمیدانم واقعاً " نظرش این بود که درست است آنچیزهائی که گفتم درست است یا با دستگاه دیگر باید چک میکردم .نمیدانم دقیقاً " منظورش چی بود . بهرحال خاتمه پیدا کرد و ..

س - آقای شریف امامی میدانست شما میخواهید این مصاحبه را بکنید ؟

ج - نه ، نه ، حالا برای خاطر اینکه دنباله اینکار مربوط است به اواخر دوره وزارت اینست که اجازه بدهید برگردیم به قبل از برنامه . برنامه دولت بهرحال تهیه شد و بعد از اینکه احساس کردیم مردم یعنی دستجات مخالف مانع میخواهند بشوند از اینکه دولت خودش را به مجلس معرفی کند اینست که تاریخ معرفی را عقب انداختند . روز پنجشنبه بود حالا شاید روزها ، بله روز پنجشنبه بود ، روز پنجشنبه عصری بما خبر دادند گفتند کمیسیون امنیت تشکیل بشود. کمیسیون امنیت معمولاً" رئیس ستاد است ، رئیس ساواک است ، رئیس شهربانی است و چندنفر از وزراء و رئیس دولت .

س - کی ها بودند در آن زمان رئیس ستاد ، رئیس شهربانی ...؟

ج - رئیس ستاد ازهاری بود ، رئیس شهربانی صمدیان پور بود ، رئیس ساواک مقدم بود ، وزیر کشور هم بود ، بنده هم بنام وزیر دادگستری .

قره باغی بود بنده فراموش کردم که کابینه شریف امامی را به شما اشخاص را بگویم

س - هست .

ج - داریدشما ؟ بهرصورت آقای مقدم گزارش داد وگفت که "ما موفق نشدیم درتظاهرات به مردم یک نظمی را تحمیل بکنیم . وباوجودیکه اعلام کردیم گفتیم که هرکسی میخواهدتظاهرات بکند ، هردسته ای میخواهدتظاهرات بکندقبلاً" اجازه بگیرد دیروزتظاهراتی شدواجازه هم نگرفتند." این راهم ضمناً " بهتان بگویم اززمان آموزگاروقتی که تظاهرات شروع شدصحبت از این بودکه اجتماعات وتظاهرات رگلمانته بشودیعنی قانون مربوط به تظاهرات واجتماعات که تا آنموقع تدوین نشده بودتدوین بشود. ولی آموزگارهیچوقت این کاررا نکرد. حالا مجال نکردتوجه نکرد. بهرحال این کاررا نکرد. ولی درکابینه شریف امامی ما توجه بداین مطلب داشتیم ویک برخوردشدیدی هم که بنده با مجلس داشتم با همین آقای پزشکپور شما همین راجع به همین طرح قانونی بودکه مربوط به اجتماعات بودکه به مجلس دادم . بله درکمیسیون امنیت که روزپنجشنبه تشکیل شدطرف عصر، رئیس سازمان امنیت رسماً " پیشنهادکرد گفت که باید برای ایجادنظم درمملکت حکومت نظامی تشکیل بشود .

س - یعنی آن پنجشنبه ای است که یک تظاهرات عظیمی درتهران شده بود .

ج - حالایادم نیست آن روزپنجشنبه ...

س - آن جمعه سیاه روزبعدش بود؟

ج - بله روزبعدش بود .

س - چه ساعتی بوداین جلسات؟

ج - ساعت پنج شش بعدازظهربود . شایدقبلاً" این مطلب راهم با اعلیحضرت حل کرده بودند، مثلاً اینکه اعلیحضرت تسلیم حکومت نظامی نمیشد- مثلاً اینکه قبلاً" حل کرده بودند

س - حل کرده بودند

ج - یعنی ایشان را متقاعدکرده بودندکه باید حکومت نظامی تشکیل بشود

س - یعنی تیمسار مقدم متقاعدکرده بود ؟

ج - بله حالا تیمسار مقدم متقاعدکرده بودیا نمیدانم بهرحال متقاعدشده بود .

س ـ نخست وزیرهم دراین جلسه بود ؟

ج ـ بله ـ بله. درجلسه شورای امنیت نخست وزیرمجبوراست باشد. نخست وزیراست و آنطورکه عرض کردم رئیس ساواک، رئیس شهربانی، رئیس ستاد، وزیرکشور، وزیر اطلاعات، وزیردادگستری

س ـ یعنی احساس کردیدکه جلسه نسبتاً " اجرائی است یا جلسه تصمیم گیری است ؟

ج ـ نه ـ واقعاً " اگرآنجا صحبت مخالفت میشدمن فکرمیکنم که مخالفت توام با یک استدلال شایدمسئله حکومت نظامی نمیشد ـ یعنی شایدسرنمیگرفت. ولی البته ممکن بود ـ برای کسی که مخالفت میکردیک عواقب بدی داشته باشد. برای خاطراینکه برای یک کسی اینطورمخالفتها عواقب بدی داشت بعدبهتان عرض میکنم. آنجا صحبت شدو در گزارشی که مقدم دادگفت که پول وایادی خارجی دراین تظاهرات دخالت دارد. من اینجا بهش گفتم تیمسار این حرف را با مدرک میگوئی یا حرفهای تبلیغاتی است ؟ گفت نه مدرک داریم. گفت ما مدرک داریم که ـ وهمانجا بودکه تیمسارمقدم گفت که ازچندی باینطرف با تاریخ گفت که کمونیسم بین‌المللمتوجه شده که بایدازطریق مذهب فعالیت خودش را درکشورهائیکه به مبانی مذهبی معتقدندتوسعه بدهدوگفت پشت این الماناهای مذهبی وپشت این تظاهرات مذهبی کمونیسم بین المللاست وصریحاً " گفت پول خارجی وعوامل خارجی است با وجودیکه بنده تصریحی خواستم ازش. گفتم صریحاً " این مطلب را تصریح کنید. گفت بله خارجیها هستندوپول خارجی ـ المانهای خارجی هستند.
اینجا درواقع تنها وندی هم بودش ـ یا اینکه آنجا حالاخاطرم نیست تنها وندی شاید در جلسه نبود، بهرحال پرنسیپ برقراری حکومت نظامی درشورای امنیت پذیرفته شد ولی خب بایدهیات دولت تصمیم بگیرد. هیات دولت بایدتصمیم بگیردبعدببردمجلس حالادولتی که هنوزرای اعتماد نگرفته است ولی مواجه با این بود.

س ـ این جلسه تقریباً " کی تمام شد ؟

ج ـ جلسه شورای امنیت ؟ شایدخیلی طول نکشید ـ شش، شش ونیم، هفت .

س ـ کجا بودش ؟

ج ـ درخودمحل هیات دولت بود. واینها همه ضبط میشد. دستگاه آنریسورداشتندوهمه اینها

ضبط میشد. بله - جلسه هیات دولت تشکیل شدوشاید دیگر مقدم نمیدانم حضور داشت - گرچه مقدم میتوانست حضورداشته باشدبرای اینکه معاون نخست وزیر بود میتوانست حضورداشته باشدامارئیس شهربانی نبود.دیگر ولی مقدم بود. آنجا صحبت شدکه نخست وزیراعلام کردکه درشورای امنیت مصلحت دانسته شده برای حفظ امنیت مملکت حکومت نظامی اعلام بشود. آنجا صحبت شدکه کجاها وبه شکلی وبه چه صورت اول درشکل محدودمنظورنظربودولی بعدگفتندکه حالاکه دولت می - خواهدتصمیم بگیردبرای حکومت نظامی اختیاراتش اختیارات وسیع تری باشد منتهی هروقت موجباتش را دیدازبین رفته خب حکومت نظامی را منحل میکنند اصلاً" اصلی که شش ماه باشدبهمین جهت پذیرفته شدحکومت شش ماهه. خب دیگر تصویب شد برقراری حکومت نظامی.

س - بحثی هم شد؟ کسی هم مخالف بود؟

ج - نخیر هیچکس مخالف نبود. هیچکس مخالف نبودوحکومت نظامی اصولاً" قبول شدو پذیرفته شد، فقط اینجا بنده گفتم که بایستی بیست وچهارساعت قبل اعلام کنید. گفتند امشب بایدرادیوبگویدیااعلامیه دولت بدهدوازفرداشب حکومت نظامی برقرارباشد. آنجا صحبت کردندوگفتندکه ازفرداظهر. من گفتم بهرحال بایستی مردم مطلع باشندازحکومت نظامی. اگرمردم ازحکومت نظامی مطلع نباشند نمیشوداین صحیح نیست. جلسه دیگر تمام شدبدین صورت. فرداصبح جمعه بود من خاطرم میآیدکه ساعت هفت وهشت من ازدفتریکه توی خانه داشتم آمدم بیرون و بمن خبردادندوگفتندکه برخوردشدیدبوده وکشته زیادداده که من خیلی ناراحت شدم

س - آنوقت حکومت نظامی فرمودیدچه جوری اعلام شد؟

ج - بنده هیچ نفهمیدم. دیگر گفتنددیگه حکومت نظامی اعلام شده. حالا ویسی بمن می- گویدساسا" بمن صبح آنروزخبردادندمن هنوزستادم راتهیه نکرده بودم، من هنوزموجبات کارم رافراهم نکرده بودم. میگفت که اینها همه این کارها راهمان مجاهدین ودارودسته فلسطینی‌ها کردنداین کاررا. اصلاً" تمام آنکشتاری که درجلو خیابان ژاله شدا ویسی مدعی بودمیگفت اصلا" بهیچوجه سربازان نکردند، این

کاریست که بنام سربازها انجام دادند. برای اینکه من هنوز آماده نبودم برای برقراری حکومت نظامی، هنوزاساسا " استافم را انتخاب نکرده بودم

س - هیات دولت درتصمیمی که گرفت ساعتی هم درخودمتن تصویبنامه ...

ج - گفتند ازفردا ظهر

س - نوشته شده بود

ج - بله - من اصرارکردم گفتم - ضبط شده من نوشته شدنش را نمیدانم

س - یعنی چیزنبودکه بعدا " هم امضاء بشودواینها

ج - نخیر - ضبط شده - حتما " اگرکاست ها راازبین نبرده اند حرف من هست آنجاکه من گفتم ازفردا شب بگذارید

س - ومتن قبول شدیا اینکه

ج - گفتندبگذاریدازفردا ظهر. من دیگر صحبتی نکردم وقتی گفتندازفردا ظهر. بله فردا صبح بنده شنیدم که

س - آنوقت قرارشدازکی اعلام بشود؟ قراری گذاشته شدکه کی اعلام بشود؟

ج - نه دیگر - بلافاصله قرارشداعلام بشود - هما نوقت بله قرارشداعلام بشود

س - چه ساعتی بوداین جلسه تمام شد ؟

ج - ساعت .. حالاخیلی دقیق - هفت ونیم هشت بوددیگر - هفت ونیم هشت شب بود.

س - بهرحال نصف شب وبعدازنیمه شب نبودا تمام این جلسه

ج - نخیر - نخیرساعت هفت وهشت ونه بود

س - چون دراخبارداوازده شب نبوده تاآنجا ئیکه

ج - نمیدانم گفتندساعت شش مثلا اینکه گفتند. بهرصورت - خب آخه بایدببرندحضور اعلیحضرت واعلیحضرت هم توشیح بکندیا اجازه بدهد، فرماندارنظامی تعیین بشود اینها همه. من دیگرواردا ین جریانش نبودم

س - وقبلا" فرمودیدمثلا اینکه مجلس بایدتعیین میکرد

ج - آها ن این تصمیم است دولت میگیردولی بعدبایستی طبق یک لایحه قانونی ببرند ومجلس تصویب کند ولی دولت میتوانست حکومت نظامی اعلام کند. سابقا " دولت

حکومت نظامی اعلام میکرد. دیگر احتیاج نداشت به مجلس مراجعه کند. اما بعدها قرار شدکه دولت میتواند اعلام بکند اما بعدا" بایدببرد مجلس وبعد مجلس تصمیم رابگیرد. این بودکه ما بایستی میبردیم، بردیم هم مجلس که مطرح کنیم. بردیم مجلس وخاطرم هست که من دفاع کردم ازش. بله بهر صورت من خیلی ناراحت شدم وهیچ خاطرم نمیرودکه آمدم بچه هایم دیدم - خوابیده اندروی تختشان، وقتی اینها را دیدم گریه ام گرفت. گفتم حالا خیلی بچه های دیگرهم هستندکه باباشان را ازدست داده اند. خیلی واقعا" خیلی ناراحت شدم. خیلی ناراحت شدم.

س - خبررسیدکه مردم آمده اندوتیراندازی شده

ج - گفتندتیراندازی شده یک عده ای کشته شده اند. دیگر این تفسیرش را نمیدانم. بهرصورت فردا بودمثلا اینکه یا پس فردا بودرفتیم مجلس

س - جلسه دیگری نبودبین ...

ج - نخیر- نخیر

س - تماسی هم شما با نخست وزیرنگرفتید؟

ج - نخیر- من کارخودم را توی دادگستری میکردم حالا بهتان عرض میکنم. نمیدانم دراین مواقع این مطلب ضروری است بهتان عرض بکنم. هنوزقطبی وجعفریان در رادیوتلویزیون بودند. قطبی یکی دومرتبه آمدتوی این جلسات شرکت کرد

س - جلسات هیئت دولت؟

ج - بله - یک دولتی کمیسیون امنیت است، بهرحال یک جلسه محدودی بوده. قطبی تمام متکی بودمیگفت که این تظاهرات، تظاهرات سالمی است وجلویش را ول کنید تمام را عفوکنیدوخاطرم هست که ازهاری مخالف بودومن این وسط مشروط میکردم - میگفتم اگربدانیداینها آزاری نمیرسانند، اینها خرابکاری نمیکنند. میگفت نه آقا همه گل پرتاپ کردندبه طرف افسرها وبطرف سربازها واصلا" به سربازها وافسرها کاری ندارند. وخاطرم هست آنموقع بین ازهاری وقطبی اختلاف نظربود. ازهاری میگفت جلوبایستی این حرکاتها را بگیریم اینها توهین میکنندبه سربازها. او

میگفت نه توهین به سربازها نمیکنندوخیلی با آرامش میآیند. ولی بعدخب البته قطبی ازرادیووتلویزیون رفت کنار. علت برکناریش هم این بودکه یک مقداری میگفتندمردم ازرادیووتلویزیون ناراضی هستند. من راجع به این قضاوت که مردم ازرادیووتلویزیون ناراضی بودندصحبت زیادی نمیتوانم بکنم برای اینکه واقعاً" هیچوقت تماشا نکردم اما باید بهتان بگویم درعین حالی که با روش قطبی ونقشی که بهرحال داشت که موجب آمدن بختیار روبرو درفتن مملکت بود ولی باید بهتان بگویم قطبی یک آدمی بودکه بهرصورت البته متکی بودبه قدرت خانوادگیش که دردستگاه سلطنت موثربودامادریک مدت خیلی کوتاهی توانست دستگاه رادیووتلویزیون ایران را به آن صورت منظم راه بیاندازد و توسعه بدهد. این رانبایستی ازنظردورداشت . شایدکس دیگری درحدلیاقت قطبی نبودباتمام امکاناتی که قطبی داشت که بتواند رادیووتلویزیون ایران را بآن صورت خلاصه درست کندوتوسعه بدهد. حالا البته مفهوم ومحتوی پراگرامها قابل انتقادبوداز بعضی نقطه نظرها - بعضی ها هم طرفدارش بودندولی بهرحال آن دیگرمربوط به سطح کولتورعمومی بود. مربوط بودبه توانائی کولتورا شخاصی که میآمدندهمکاری میکردندولی بهرحال این دستگاه رابصورت منظم ومرتب درتمام مملکت یک شبکه رادیووتلویزیون - این قطبی بود- این حقش راباید گفت . دراین جریان من باهاش هیچ موافق نیستم حالابعدهم خواهم گفت ایرادتم را

س- شما فرمودیداین تیمسارویسی گفته بودکه مااصلاً" آماده نبودیم و

ج - اصلاً"اویسی را بنده اینجادیدمش ، درپاریس که دیدمش راجع به آن جریان آنشب صحبت کردگفت اصلاً" من اطلاع نداشتم- من واردنبودم. میخواست بگویدکه اصلاً" آن - جریان آنروزصبح راهمین مجاهدین وفلسطینیها کردند- این غوغا راا ومعتقدبود. بنده اینجا

س- قوائی غیرازقوای دولتی - غیرازقوای آقای تیمسارویسی که نمیتوانسته باشد

ج - نخیر- نخیر- برای خاطراینکه فرماندارنظامی دراختیارویسی بودوقوای دولتی

البته میدانیدیک مثل اینکه یک علامت هائی است دریک مواقع خطر ، حتی بدون اعلام حکومت نظامی مثل اینکه وزارت کشورمیتواند از ارتش کمک بگیردوارتشی ها واردشهربشوند اماحق تیراندازی نداشتند ، تیراندازی نمیتوانستندبکنندبایستی یک مقامی بهشان بهرحال دستورتیراندازی بدهدوبهمین جهت تاآن روزکسی تیراندازی نکرده بود. تا روزچهارشنبه روزپیشش هم تیراندازی نکرده بودند. اویسی میگفت آن روزصبح من اصلا" هنوزمتصدی اینکارنبودم ، هنوزاصلا"معاون نداشتم ، هنوزدفترنداشتم ، هیچی نداشتم که ..

س- این بهرحال فرمانده نیروی زمینی که بودند؟

ج - بله فرمانده نیروی زمینی غیرازفرماندارنظامی است. فرماندارنظامی یک دیسپوزیتیتو جدیدی ، یک تشکیلات جدیدی ، نمیتوانست که به دستگاه ...
فرماندارنیروی زمینی هم مثل اینکه نبود ، فرمانده نیروی زمینی بدره ای بودمثل اینکه ، یابدره‌ای بعدشد ، بدره ای بودمثل اینکه ،بهرحال ..

س- تعدادکشته شدگان کی معلوم شد ؟

ج - حالابهتان عرض میکنم . خب راجع به کشته شدگان خیلی صحبت میکنند ، تعدادکشته شدگان خیلی صحبت میکنند امامتاءسفانه دراین جمعه سیاه هم مثل همان ۱۵خردادتنها آدم صلاحیتداری که راجع به بیان تعدادکشته شدگان میتواندحرف بزند من هستم برای اینکه آنموقع‌وزیردادگستری بودم این موقع هم وزیردادگستری بودم وبهرحال پزشک قانونی تحت نظرمن بودوگفتم همانروزپزشک قانونی دربهشت زهراهم یک شعبه ای ،یک دستگاهی درست بکنند . بهتان هم عرض بکنم ضمنا" بهشت زهراهم مدیریتش مثل اینکه تحت تاءثیرجبهه ملی بود ، آنهاکوشش داشتند یک مقداری مطلب رالفت بدهند ، مطلب رابزرگترازآن اندازه ای که هست جلوه بدهند . امابهرصورت ازروی ..

س- مهندس توسلی

ج - بله دفترثبت و ، چه ثبتی که دربهشت زهرابود ، چه ثبتی که دربهشت قانونی بود تعدادتلفات بمناسبت آن جمعه سیاه ، هفدهم شهریور، تابیست وششم بــــــرای

اینکه یک عده مجروح شدند. یک عده ای مجروح شدندومنتقل شدندبه بیمارستانها بعددربیمارستانها فوت کردند. با درنظرگرفتن تعدادمتوفیات درنتیجه زخمی - شدن توی بیمارستانها تا روزبیست وششم تعدادتلفات به صدوبیست ودونفریاصدو بیست وشش نفربود- این واقعیت است - هرکه هرچی میگویددیگر مهمل میگوید تعدادتلفات روزجمعه سیاه یا ۱۲۲ یا ۱۲۶ بود- آنهم تا روزبیست وششم شهریور

س - این امکان داردکه تعدادخیلی بیش از این باشدوشما مطلع نباشید؟

ج - نخیر- نمیشد. ممکن نبود. اولا" بهتان بگویم چطورشده که صدوبیست تایش را من اطلاع داشته باشم وبقیه اش رااطلاع نداشته باشم- آخه چطورمیشودهمچین چیزی و چرا؟ باضافه همه راآوردندتوی غسال خانه، چون گورستان دیگر نداشتیم، همه راآورده اندتوی غسال خانه وهمه رااول میبردندپزشک قانونی بعدمیگفتندپزشک قانونی جاندارد ونمیتواند، بنده بلافاصله دستوردادم پزشک قانونی دستگاه عکاسی وهمه چیزرابرداردببردتوی بهشت زهراکه آنهائی راکه نمی آورندتوی پزشک قانونی توی بهشت زهراآنجا ازشان عکس بگیرند.

س - عکسهائی انداخته بودندکه شماره مثلا" شماره ۲۰۰۰ هم نوشته بودند، این بخاطراینکه این شماره مسلسل آنروزشایدبوده نبوده وروی آن اصل میگفتندهزاران نفرمردند

ج - نمیدانم- بنده نشنیدم ولی همچین چیزی نیست. تعدادکشته شدگان حالاچون شما صدگفتید یا ۱۲۰ است یا ۱۲۶ بود

س - حالااین رقم مورداختلاف صحبت ازده تا یا دوازده تا نیست

ج - وبعدها به بنده اطلاع دادندیعنی آزمون گفت که شخصیرا بنام علامه نوری درخیابان ژاله گرفته اندومبالغی پولهم توی خانه اش کشف شده- یکی دوسه میلیون پول در خانه اش کشف شده ومعلوم شده این ازاشخاصی بوده که تحریکمیکرده درمیدان ژاله ومردم رابرمی انگیخته - که گرفتندش هم- بعدا " آنجا جزوسران انقلاب هم بود اسمش راهم لابدشنیده اید

س - بله

ج - بهرصورت جریان

س - یعنی یک تئوری هم میخواهم اینجا اقلا" برای آینده بگویم که این سوال اقلا"شده

اینست که امکان این نبودکه فرماندارنظامی ترتیب دفن دسته‌جمعی کشته‌شدگان را دریک بیابانی بدهدمثلا" بدون اینکه‌شما متوجه‌بشوید ؟

ج - نخیر- خب اگراین بودمیگفتند. نخیراصلا" فرماندارنظامی نمیتوانست اینکاررا بکنداصلا" آمادگی برای این کارنداشت . اگرفرماندارنظامی آمادگی برای‌چنین کاری داشت اصلا" چنین اتفاقاتی نمی‌افتاد. نخیر مسلما" تعدادکشته‌شدگان آنروزازاین حد- یعنی آنروزتا روزبیست وششم ازبابت مجروحینی که...
بهرحال رفتیم مجلس وبنده‌بعدازاین

س - ببخشید- بعدازاین‌اتفاق درهیات دولت بحث نشدکه چه‌جورشداین موضوع اعلامی که قراربودکه‌ازظهربعدبشودچراشش صبح اعلام شد، مواخذه‌ای ، سئوالی ، چیزی...

ج - نخیر- آخه‌روشن نبود. اصلا" این مطلب گزارشی نیامد. وزیرکشورباید‌میآمد گزارش میداد ، گزارش نیامد. امامطلب مهمی است‌که‌بعدازاین جریان همانطوریکه بهتان عرض‌کردم آزمون گفت‌که‌شخصی رابنام علامه‌نوری مادستگیرکردیم‌که‌چندین میلیون پولهم توی‌خانه‌اش بودتوی خیابان ژاله‌واین اشخاص راتحریک میکرده و پول هم بهشان میداده‌وبرمی‌انگیخته‌شان. بهرحال هفدهم شهریورگذشت هنوز ما به‌مجلس نیامدیم . مثلا‌ًینکه‌همان روزبعدش یایکی‌دوروزبعدش ازطرف تلویزیون ایران آمدندبامن یک مصاحبه‌ای کردند. مصاحبه‌ای که‌آنجابامن کردندسئوالشان این بودکه‌آیا بهارآزادی تمام شد ؟آخه میدانیدتوی مسئله فضای بازسیاسی‌بود واینها این اصطلاح بهارآزادی ازحوادث چکسلواکی گرفته‌بودند. بنده‌آنجا صحبت کردم وهمکاری جبهه‌ملی وهمکاری‌مذهبیون باهمکاری کمونیستها اصلا" آنجا مورد تخطئه‌قراردادم. گفتم یعنی خطابم به‌جبهه‌ملی بود- گفتم شما میرویدبایک دسته‌ای همکاری میکنیدکه‌درکنارشان وپشتیبانشان‌یک دسته‌ای کاملا" ضدآنها هستند.آخه‌چطور باهمین کلمه - گفتم چطورممکنست‌کسانیکه‌معتقدبه‌توحیدهستندباکسانی‌همکاری بکنند که‌بنای ایده‌ئولوژیکشان‌وبیان فکریشان ضدیت باخدا ، شرک باخدا ، انکاربا خدا است . البته‌این مصاحبه خیلی جالب بودوپشت سرش‌خیلی‌ها بمن تلفن کردند.
ازجمله‌اشخاصی که‌بمن تلفن کرد وبه‌بنده‌دعاکردامام جمعه تهران بود. گفت

مصاحبه شما را شنیدم وخیلی خیلی خوب بودوخیلی شما وضعیت را مشخص کردیدکه اینها همکاریشان همکاری خرابکارانه ای است ، همکاری برای سازندگی‌نیست و عجیب است مقارن همین اوقات پروفسورعدل مرا دید. پروفسورعدل مرا دیدو گفت که داشتم با شاه صحبت میکردم - سرشام بودیم با همدیگر- ومصاحبه شما را را دیوپخش میکردوشاه گوش میکردوشاه هم خیلی خرسندشدوخیلی خوشوقت شدازبیان شما ، خواستم به‌شما بگویم که‌خیلی شاه به‌چیزشما اعتقاددا ردوعلاقه دارد، عرض کنم‌که وقتی توی مجلس آمدیم صحبت کردیم- یعنی دولت را شریف امامی معرفی کرد- البته‌وقتی دولت آمدا قلیت بلندشدرفت ازمجلس بیرون ،

س - یک اقلیتی بوجودآمده‌بود دیگر

ج - بله - بله ، یک اقلیتی بود، یک اقلیت واقعا" اصیلی نبود. حالاچه‌اقلیتی؟ همانهائی که‌با همین حزب رستاخیزانتخاب شدندآخه چه‌اقلیتی . بله بهرحال اینها را اسمش گذاشتنداقلیت . اینها بلندشدندازمجلس رفتندبیرون بعنوان اعتراض بردولت شریف امامی ولی بعدآمدند.

س - آن نطق آقای اخباریکی بودوجریانش چه‌بود؟

ج - این آخراست بنده‌نبودم درکابینه‌دیگر نبودم‌درموقعی‌که‌اخباری صحبت میکرد بنده‌نبودم. بهرصورت آنجا آقای پزشکپوربلندشدواعتراض بمن کردکه‌چرا من تظاهرات مردم را یک فراکسیونش را گفتم توده‌ایها وکمونیست ها هستند.گفت ملت ایران است وشما چرا گفتید؟ خیلی اعتراض شدیدهم بما کرد. بنده‌بلندشدم گفتم خداکنداانشاء الله‌بنده‌دلم میخواهدحرکت ، حرکت ملی باشدوعناصردیگری وجودنداشته‌باشند. برای اینکه‌حرکت ملی بهرصورت تمدن ایران را تقویت میکندوشاهنشاهی ایران را حفظ میکند. اما حرکتهائی که‌ملی نباشد، حرکتهائی که‌ازدسته‌های مشرک وغیرموحدباشداینها مخالف اساس مملکت هستند. حالا انشاء الله همانطوریکه‌شما میگوییدمن تشخیصم غلط است واینها غیرتوده‌ای بودند. خیلی البته‌ملایمت کردم. بهرصورت دراین جلسه یعنی چندین جلسه دولت بعدازاینکه برنامه‌اش را اعلام کردمخالف وموافق شروع کردندبه‌صحبت کردن

س - همه‌اش هم پخش میشد ؟

ج ـ همه هم پخش میشدو عجیب است این تفریحی شده بودبرای مردم . شایدتلویزیون تا یک دو سه بعدا زنیمه شب وتمام جلسه روزراکه طول میکشیدمدتها ، گاهی عصرهــم طول میکشید تمامش را ارائه میدادندکه مردم بشنوند. خب مخالفین همگاهی اوقات درضمن اینکه حمله میکردندالبته یک تعارفاتی هم به بعضی ازوزراء میکردند. ازجمله بنده مثلا" خیلی موردتعارفشان قرارمیگرفتم ـ غیرازهمان چیزی که آقای پزشکپور خارج ازچیزبرنامه بمناسبت مصاحبه گفت ولی غالب ازمخالفینی که میآمدنداعترا ــی هم میکردند. ازجمله یادم میآیدیکی ازنماینندگان قاضی بوداسمش مال گرگــان بودوبه مزین پریده بود. مزین میدانیدنماینده اعلیحضرت بوددرگرگان. قاضـــی خیلی شدیدا " ـ بعدمزین آمده بودبمن میگفت که آقا حالا این قاضی باید تعقیب کینند گفتم خدا پدرت را بیامرزد ـ نماینده مجلس است آزاداست هرچی حرف میخواهدبزنـــد. گفت بمن توهین کرده . گفتم بهرحال وزیرعدلیه کاری نمیتواندبکندشما اگرفکرمی ـ کنیدقاضی قابل تعقیب است خب برویدبه دادگاه ، ودادگاهها تصمیم میگیرندبمن ـ مربوط نیست وبلندشدم رفتم. بــله بهرصورت موافقین ومخالفین صحبت کردندو یک شـــو شده بودآقا . تلویزیون ایران با ارائه تصویرنمایندگان مجلس اقلیـــت مخصوصا " تبدیل شده بودبه شــــــــو . اقلیت بهیچوجه احساس مسئولیت نمیکرد. توجه نمیکردکه مملکت چه خبراست ، توجه نمیکردکه چی مطرحاست . موجودیت مملکـــت مطرحبود ، هیچ احساس مسئولیت نمیکردوفکرنمیکردکه این حرکتها ئی که میکننـــد غیرازتحریک احساسات ، غیرازتشجیع مردم به غلیان وانقلاب وطغیان چیزدیگراثـــری ندارد. آیا این موقعی که یک گروهی آمدندومردم را دارندتحریک میکنندوبقــول رئیس سازمان امنیت خارجی داردپول خرج میکندوعواملش مشغول فعالیت هستنـــد وبقول آزمون آخوندزیرتشکش چندین میلیون پول است واین پولها را برای مـــردم پخش میکندومیگویدبرویدبا قوای انتظامی دربیافتیدوبجنگید ، آیا دراین موقـــع موقع اینست که عیبجوئی ازدستگاه کردنکه نیست . این موقع ، موقع اینست کـه بایستی پشت دستگاه بایستندومملکت را نجات بدهند. وقتی مملکت نجات پیدا کــرد آنوقت بعدبنشینندصحبت بکنند که بیائیدآقا ازاین آسیب پذیری این بدنه حکومت

را نجات بدهیم واین‌عیب ها را رفع کنیم ، صحیح بودولی درآنموقعی که دشمن داردحمله میکندوموجودیت مملکت درخطراست ...

بهرصورت نطق نمایندگان مجلس مخصوصا" اقلیت درواقع بازی مخالفین را میکرد .

س - اشاره ای هم شده بودکه اینکارهارا بکنید؟

ج - به هیچوجه .

س - که به اصطلاح نمایش آزادی داده باشند؟

ج - بهیچوجه کی اشاره کرده بود ؟

س - بعضی ها میگویندمثلا" ساواک میخواسته وانمودکندکه باصطلاح دریچه را یک خرده باز کندکه فشاربیایدبیرون ..

ج - بهیچوجه ، بهیچوجه همچین چیزی نبود . شایددرزمان حکومت آموزگارشایدسیاست بود برای خاطراینکه به آمریکائیها بفهمانندفضای سیاسی معنی اش چیست یک خرده ای درها را بازکنیم بریزندبیرون بعدبگویندااین است حاصل جلورا بگیرندشایدیک موقعی این بودا ما این دیگر مطلب آنموقع ازاین چیزها گذشته بود .نخیربهرصورت ..

س - آوانسهائی که به کارمندان دولت داده میشد ...

ج - حالاعرض میکنم حضورتان . بله بهرصورت بعدازچندین جلسه ، هفت ، هشت جلسه دولت موفق شد رأی اعتمادبگیرد . رأی اعتمادبگیرد خب البته غیرازده ، پانزده نفراقلیت بقیه رأی اعتماددادندودولت رای اعتمادگرفتیم بعدهم بلافاصله قانون حکومت نظامی را آوردیم وخاطرم هست که موافقین ومخالفین صحبت کردندآنجا نماینده دولت حضورنداشت کسی که بایددفاع بکند ، من توی مجلس حاضربودم بنده دفاع کردم . بنده آنجا بعدازاظهار تأثرشدید ، که واقعا" همه متأثربودندازاین پیش آمدبهشان عرض کردم . به مخالفین یعنی گفتم موافقین ومخالفین اینجا یک حرف میزنند مخالفین ازآزادی دارندصحبت میکنند وازاقداماتیکه سلب آزادی میکند بشدت دارندانتقادمیکنندومخصوصا" حکومت نظامی ، اکثریت هم داردازامنیت صحبت میکند اما همه مان میدانیم که آزادی درمتن امنیت هست . بنابراین درواقع اکثریت واقلیت باهمدیگراینجا اختلافی ندارند . این صحبتهای من آنجا خیلی مؤثر واقع شد . خاطرم هست وقتی که آمدم ازتریبون ومعلوم بودکه تصویب میشد دیگر . بنده آمدم بیرون ...

دیدم این‌آقای بنی‌احمدوهمین آقای پزشکپورهم مثل‌اینکه‌بود، من گفتم آقا کاشکی‌شما همیشه میآمدیدمجلس برای خاطراینکه‌صحبتهای شما صحبتهای منطقی است وما هم این حرفها را قبول میکنیم. بهرحال این وضع مجلس بودکه‌برایتان عرض‌کردم. اما درهیات دولت : هیات دولت‌چیزی که‌ازروزاول مطرح بود مبارزه‌با فسادبود. خب حقیقتش هم اینست که‌سوء استفاده‌هائی زیادی یعنی این سوء استفاده‌ها حالازیادهم من نمیدانم روی چه‌ماخذی میگویندزیاد اشخاصیکه‌نزدیک به‌دستگاه قدرت، نزدیک به‌دستگاه سلطنت بودنداینها زیر سایه‌قدرت وزیرسایه‌اعتبارروحیثیت سلطنت وافرادخانواده‌سلطنتی یک مقدار سوء استفاده‌کرده‌بودند. غیرازاینها آدمهای دیگرهم سوء استفاده‌کرده بودند. خب فکرمیکردندیک مقداری خشم وغیض مردم‌وطغیان وطوفانی که‌درجامعه ملاحظه ومشاهده میشودعکس العملی است درمقابل این سوء استفاده‌ها ودرمقابل این فسادوکارا پشت‌به‌اصطلاح‌کوراپسیون . درهیات دولت فشاربودکه‌بایستی مبارزه بافسادبکنیم. بنده‌آنجاهم متذکرشدم که‌دادگستری پلیس نیست . دادگستری بایستی‌آگاه‌بشودازیک مواردسوء استفاده، لااقل آگاه بشودواین آگاهیش هم توام بایک اماراتی باشد. آنوقت دادگستری میتواندااقدام بکندتازه آنوقت شروع کنندتحقیق کردن، فورا" هم کسی را مجازات نمی‌کنند. دادگستری یک قواعدی دارد، یک ضوابطی داردکه‌بایستی بهرحال کسی را که‌بعنوان فاسدبه‌جامعه‌معرفی میکنند، حکمش را صادرمیکندومحکومش میکندبایدمطمئن باشد. اصل درعدالت اینست که‌اگرگناهکاری ، گناهکاراني ازمجازات معاف بشوندولی‌است برای‌اینکه یک بی‌گناهی مجازات بشود، این یک قاعده‌است درکاراجرای عدالت

س - ظاهرا" نمی‌خواستیدشاهدبرنامه‌کابینه‌دکترامینی باشید

ج - بنده‌اصلا" مخالف بودم ، حالاعرض میکنم حضورتان

س - کابینه‌باصطلاح بیست سال پیش که‌طرزمبارزه‌بافساد

ج - نخیر- بنده، گفتندکه‌آقاگزارشها هست . گفتم چه‌گزارشهائی ؟ گفتندکه‌بازرسی شاهنشاهی گزارش‌هایزیادی راجع به‌مواردسوء استفاده‌دادوردادگستری همینطور

مانده‌وعمل‌نشده. راجع به‌بازرسی شاهنشاهی بهتان عرض‌کنم. یک خاطره‌ای بنظرم آمدکه‌بگویم عیب ندارد. اوایلی که‌ما آمده‌بودیم دربار، صحبت ازتجدیدحیات بازرسی شاهنشاهی شد. بنده‌درموقعیکه‌داشتم ابتدای کابینه‌مرحوم علم را بهتان عرض میکردم‌گفتم که‌یکی‌ازکارهای ما این بودکه‌بازرسی شاهنشاهی وبازرسی نخست-وزیری راکه‌درزمان امینی واقبال بودا ینها رابهم زدیم

س - وبازرسی کل کشوررا

ج - بله بازرسی کل کشوررا جان بهش دادیم وحیات بهش دادیم که‌آنهم یادم رفت یک فعالیتی‌هم بنده‌درآن زمینه‌داشتم یادم رفت‌بگویم، حالاپیش‌آمدشدبعدبرایتان میگویم. اوایلی که‌ما آمده‌بودیم‌دردبارصحبت این بودکه‌مجددا" بازرسی شاهنشاهی احیاء بشودوزنده‌بشود. شایدا ینهم جوابی‌بودکه‌بازبهمان ضرورت همکاری بین-المللی که‌دائما" بهش‌اشاره‌کردم شایدا ینهم جوابی هم بآنهم ضمنا" بود. خیلی صحبت بودراجع به‌این تشکیل بازرسی شاهنشاهی ،این مرتبه‌دیگرآمدندوبازرسی شاهنشاهی‌راشکل قانونی بهش دادند. زمان اقبال وزمان امینی هم بودبازرسی شاهنشاهی قانونی نبود. شاه یک بازرسی دایرکرده‌بودوآن بازرسی هم خب دخالتش هم دربعضی‌ازامورمخالف قانون نبود، نمی‌توانست باشدبرای خاطراینکه بازرسی وقتی که‌متکی به‌یک مجوزقانونی نباشدکه‌نمیتوانندبرودوکارها رابازرسی کند. ایندفعه آمدندوبازرسی شاهنشاهی رایک حیات قانونی بهش دادند، حیات قانونی به‌بازرسی شاهنشاهی توام بودبامحدودکردن اختیارات بازرسی کل کشور. بازرسی کشوراختصاص دادندفقط به‌کارهای دادگستری ، دیگر ازکارهای مملکتی دستش‌راکوتاه‌کردند، دیگه بازرسی کل کشورنبود، بازرسی دادگستری بود. بجایش بازرسی شاهنشاهی رادرست‌کردندبایک اختیاراتی. هما نموقعی که‌سخن ازبازرسی شاهنشاهی بوددرروزنامه‌ها خیلی منتشرشدکه‌بنده‌بعنوا نمسئول این سازمان انتخاب میشوم . البته‌بنده‌به‌رویم نمی‌آوردم وکسی هم بمن نگفته‌بودولی یکی‌ازدوستانم که‌کارهایش بهرحال بی‌اعتبارنبودیکروزپاشدوآمدپیش من - مرحوم پرویزی- آمد پیش من وسفارش چندنفررا بمن کرد. گفت که‌شما که‌قراراست برویدبازرسی شاهنشاهی

این آدمها ، آدمهای صلاحیتداری هستندواینها را همراه خودت ببر . بنده وقتی مراجعه رسولپرویزی رادیدم ومواجه شدم باهاش ، فکرکردم شایدکارجدی است کار سری یواست . خاطرم میآیدکه یکروزی با مرحوم علم توی اتومبیل بودیم میرفتیم فرودگاه ، گفتم آقا راستی این مسئله باززسی شاهنشاهی چیست ؟ بنده قرار است بروم آخرهیچ کسی بمن صحبت نکرده . گفت کی گفته شما میرویدبازرسی شاهنشاهی؟ گفتم هی توی روزنامه ها مینویسندودیروزهم رسول آمده بمن میگوید تومیروی بازرسی شاهنشاهی گفت اصلا" این را درست کرده اندبرای، یزدان پناه اصلا" بازرسی شاهنشاهی درست شده برای یزدان پناه ، این برای یزدان پناه است دیگر خب ما اشتباه کردیم نمیدانستیم . خب چندسالی بازرسی شاهنشاهی بودوعرض کنم که یزدان پناه هم اداره میکردتا یزدان پناه میدانیدسکته کردوفوت کرد . همان موقعی که سکته کردوفوت کرد ، یک روزصحبت بودبازکی برود . گاهی اسم مرا میآوردندواسم معینیان را هم میآوردند . شب عیدبودمرحوم علم بمن گفت که اعلیحضرت گفته اند که توبایستی بروی بازرسی شاهنشاهی وتصدی کنی بازرسی شاهنشاهی را . بنده خب دیگرتقریبا " ابلاغ رسمی بودو کسانی دیگرهم اسمشان می شنیدم ، اسم خودمن کمتر بود ، پیش خودم میگفتم حقایقش معلوم نیست . بعدازعیدمسافرت - ایام عید میرفتندکیش دیگر - بعدازعیدوقتیکه مرحوم علم برگشت - اعلیحضرت هم برگشت مرحوم اعلم مرا خواست وگفت که اعلیحضرت گفتندبازرسی شاهنشاهی یک عده افسر تویش هستند ، من فکرکردم که شایداین افسرها با فلانی نسازند وبهرحال فلانی هم بخواهداینها را بیرون کندویک مشکلاتی درست بکند . فکرکردم بهتراینست که فردوست را بگذارم . فردوست را گذاشتند . این یک واقعیتی بودامایک مطلب دیگرهم حضورتان عرض کنم . فردوست مسئولیت یک سازمان دیگری را هم داشت وکسی نمیدانست این سازمان عبارت بود- متشکل میشدازاستوارهای بازنشسته . وبنام بازرسی حزب شایددرحدودسالی سی چهل میلیون -بیست سی میلیون تومان- بین بیست تا سی میلیون تومان به این سازمان میدادند

س ـ بازرسی چی ؟ بازرسی حزب ؟

ج ـ بلهـ حزب یک بازرسی داشت

س ـ حزب رستاخیر

ج ـ حزب رستاخیزـ که این مسئول بازرسی بود، یعنی جزوهیات بازرسی بودمسئولبازرسی نبود ولی حقیقتش اینست که این پول را بنام بازرسی حزب میدادندولی بهفردوست میدادندوفردوست تغذیه میکرداین سازمان استوارهای خودش را .
بهتان گفتم برای اینکهشایدهم شاهخواستکهاودرسمت بازرسی بُشدکهاین سازمان راهم بتواندداشتهباشد. این سازمان هرگزازش استفادهنشد، سازمان برای روز مبادابودواصلا" کسی ازش اطلاع نداشت

س ـ یعنی روزمبادا ـ خب استوارها چکارمیکنند ؟

ج ـ خب بهرحال اینها هم اگردرتظاهرات شرکت میکردند، مقابل مخالفین بودندنمیشد اینطوری

س ـ خب درضمن تیمسارفردوست مگررئیس دفترویژهنبود ؟

ج ـ چرا ـ حالاخب تیمسارفردوست چندسمت داشت . رئیس بازرسی شاهنشاهی بود، رئیس دفتراطلاعات ویژهبود. اطلاعات ویژه هروقت یک اطلاعاتی میرسیدازطرف ساواک ، این دفتراطلاعات ویژه ، آن اطلاعات را میگرفت ومیرفت آنالیزمیکرد، میرفت تحقیقمیکرد. یک تحقیقی میکرد، یک دفتری بودکهدرواقع ضمیمهساواک بودامادرضمن مستقل ازساواک بود ، اطلاعاتیکهساواک میدادوشاه احتیاج داشت رویش تحقیق بشودمسائل امینی ـ مخصوصا " ـ مسائل غیرامنیتی هم بعضی اوقات میپرداختندوتحقیق میکردند

س ـ کیفیت کارش چطوربودـ شما هیچوقت دیدهبودید؟ تجزیهوتحلیلها یشان را

ج ـ من تجزیهوتحلیلهای سیاسیش را ندیدهبودم اما تجزیهوتحلیلهای غیرسیاسیش .. بدنبود

س ـ یعنی آنموقع کهتیمسارفردوست اعلام شدبعنوان رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی توی شهرشایع بودکهاین یک تنزل مقامیاست برای ایشان ، چون.. همچین چیزی بود؟

ج ـ چهمقامی داشت ؟

س - آن بازرسی ..

ج - یعنی قائم مقام ساواک بود. خب آن سمتش را حفظ کرده بود. نمیدانم بنده دیگر وارد این شایعه.. این شایعه را حالا میشنوم هیچوقت آنوقت این نبود. همه چیزرا هم ما نمی شنیدیم . همه مردم همه حرفهایشان را نمیزدند بما ، به درباریها ،ما را درباری میدانستند همه حرفهایشان را نمیزدند. این حرفها هم که حتما" شنیدیدشما درست است میگفتند مردم. بهرصورت درهیات دولت

س - چه جورآدمی بوداین فردوست ؟ حالاکه اسمش راآوردید، بهرحال الان یکمردی است که خیلیها درباره اش صحبت میکنند

ج - والله درتماسهائی که من با هاش داشتم آدم گیجی بود.

س - یعنی ازنظرهوش چه جورآدمی بود؟

ج - من خیلی آدم برجسته ای ندیدمش - آدم گیجی بود. حالازیرظاهرگیجش یک رموزی یک اسراری یک چیزی بودولی من برخوردهائی که بهش داشتم آدم گیجی بود

س - بااین نزدیکی که میگویند به شاه بود، واقعا" بود. اونزدیکتربودیا مرحوم علم

ج - نه - مرحوم علم. مرحوم علم اصلا" ارتباط نداشته اودرحدمرحوم علم نبود. مرحوم علم یک شخصی بودکه نزدیک به شاه بودوشاه به فراستش ، به هوشش اعتقاد داشت وخدمات برجسته ای ، فداکاریش ، فداکاری مرحوم علم را بهتان نقل کردم.

س - درحدودموردا عتماد بودن باصطلاح برای مسائل مملکتی واینها - خب بازهم مردم فکر میکردندکه شایدنزدیکترین شخص به شاه فردوست است

ج - نخیر- نخیر

س - حالا اگراین دفعات شرفیابیش راارزیابی کنیم ، اوبیشترشرفیاب میشدیا مثلا" مرحوم علم

ج - معلوم است مرحوم علم . مرحوم علم شایدبطورمتوسط - حالا واخرسافرت بیماریش و بچگیش را بگذاریدکنار- اما مواقعیکه فعالبود، این بیست سی سالفعال بودشاید بطورمتوسط روزی چهارپنجساعت با شاه بود

س ـ فردوست چی ؟ فردوست هرروزتوی برنامه‌ای بود

ج ـ نخیر ـ توی برنامه‌های رسمی که نبود، بطورغیررسمی شاید. اصلاً" فردوست قابل مقایسه با .. اینست که تعجب میکنندانحراف فردوست را واینکه با انقلابیون ساخت برعلیه شاه، برای خاطراین بودکه فردوست ازبچگی با شاه بود، همکلاس شاه بود ازاشخاصی بودکه خب درکلاس مدرسه با شاه درمدرسه نظام وبعدهم آمدروزه، یعنی فرستادندبنام یک آدمی که مصاحب شاه باشد

س ـ آنجا درس خواند؟ یا

ج ـ توی روزه بود . اوهم درروزه درس خواند. ازاین بابت، والانه ازبابت کار..

س ـ توی کارهای امنیتی اومقامش درواقع مهمتربودیانصیری؟

ج ـ دستگاه نصیری ، اصلاً" همکاران نصیری نتوانستندبا اوکاربکنند. اصلاً" میگفتند یک آدم گیجی است وبهمین جهت هم ردش کردند ـ نخیر .

س ـ پس ایشان ودفترویژه یک سازمان مافوق ساواک نبود؟

ج ـ نخیر ـ یک دفترمطالعاتی وتحقیقاتی شاه بود

س ـ تشکیلات ستادی

ج ـ ستادنه ـ یک دفترتحقیقاتی ومطالعاتی بود. فقط راجع به case های خیلی مهم به آن مراجعه میکردند، یک چهل نفرافسرمثلاً" همین شاکری که اخیراً " شده بود رئیس ستادوفرمانده ستادکه میجنگیداین شاکری توی دستگاه ... اصلاً" این تو دفترفردوست کارمیکرد، چندبارهم فرستادش پهلوی من برای یک مسائلی و عرض کنم که ـ یکعده افسرهای درست وآدمهای مطمئنی ـ مثلاً" همان فربد ، فربد بوداولین رئیس ستادارتش ـ اوتوی بازرسی شاهنشاهی کارمیکرد ـ فربدبود مثلاًاینکه ـ سرتیپ فربد ـ توی بازرسی شاهنشاهی کارمیکرد. بهرصورت درهیات دولت به بنده وقتی گفتم دادگستری بایدآگاه باشدگفتندکه نخیربازرسی شاهنشاهی گزارشهای زیادی داردوقره باغی سخنگوی بازرسی شاهنشاهی بود. ازهمانموقع بنده میدیدم که بین قره باغی وفردوست ارتباط است

س - قره‌باغی چطورآدمی بود؟

ج - قره‌باغی یک آدم اداری ، بهیچوجه نه‌خصلت نظامی داشت نه‌خصلت سیاسی . کوشش میکردکه‌آدم انتکری‌معرفی بشود. خاطرم میآیددراین شهرک غرب - شهرک غرب که‌میدانید همان فـــرحـــزادخب ما برای بچه‌هایمان خودمان زمینی گرفته بودیم ویک ساختمانی میکردیم. من‌رفته‌بودم راجع به‌آب واینها صحبت میکردم گفتندکه‌قره‌باغی دوقطعه داشته‌ولی برای خاطراینکه‌نگویندد‌وقطعه دارد، یک قطعه‌اش راگفته‌فروخته‌اندیاپس داده . مثلا" اینطورملاحظات را میکردولی بهیچوجه آدمی که‌صاحب یک ژنه‌رازیته‌فکری، یک وسعت فکری باشد، یک آدم جسوری باشد یک آدمی که‌صاحب فکرباشدنه‌ازنظرنظامی نه‌ازنظرسیاسی - بیشترمثل اینکه‌اداری بود- جنبه‌اداری داشت - یک آدم اداری بود. بهرصورت آنجاگفتندکه‌آقاگزارش - هائی است . یک مقدارگزارش برای من فرستادندکه‌بعدچک کردم بادیوان کیفر گفتنداین گزارشها سابقا " آمده ، گزارشهامورد نــــدارد .یکی ازگزارشها خیلی جالب است برای خاطراینکه‌بهتان بگویم این بازرسی چطورکارمیکرد. دیدم که‌شکایت میشودازیکسی درسبزوار. خیلی معذرت میخواهم ممکنست این صحبتهائی که‌من میکنم بعضی‌اوقات دقیق نباشدولی کلیاتش همین است . من بیشترمیل دارم کسی که‌می‌شنودیاکسی‌که‌بعدا " خلاصه اینها رامیخواننددرفضای زمان قراربگیرد ومسائل بطورکلی دستش بیاید. اینست‌که‌البته‌اگرمیتوانستم دقیق باتاریخ باتمام جزئیات بگویم‌چه‌بهترامامتاسفانه‌حافظه‌ام این اندازه‌کفایت نمیکنند ویادداشت هم ندارم. بله‌ازجمله‌چیزهائی‌که‌دیدم یک پرونده‌ایست مربوط است به سبزوارویک شخصی متهم است که‌چنداصله‌بید، شایدصداصله ، دویست اصله بیـــد قطع کرده . میدانیدکه‌این سالهای اخیریک قانونی ازتصویب مجلس گذشت ، آن هم برحسب دستوراعلیحضرت برای حفظ به‌اصطلاح محیط زیست که‌اشخاص حق ندارنددرختها را قطع بکنند. خب این شخص آمده‌بودوآن چنداصله‌درخت بیدراقطع کرده‌بود. پرونده‌برایش درست کرده‌بودند. حالاازجمله‌پرونده‌هائی که‌بنام مبارزه‌با فساد

بازرسی شاهنشاهی فرستاده اینست . حالاشکل پرونده ـ حالا تهام چی ؟ مامور تحقیق کی؟ مامورتحقیق رفته این گزارشات را گرفته ، کسانیکه مساعدبودندبه متهم اینطورحرفها را زدند . بعدنتیجه‌گیری خیلی جنبه‌فرمولی داشت ـ مثلا ینکه مــــی‌ خواستند دا تـــــا برای کامپیوتورتهیه‌بکنند ، همینطوربود . حالا اینهاش مهــم نبود . آنچه‌که مهم بودآخرش نوشته‌بودکه مراتب بشرفــعرض مبارک همایونی رسیــد و اعلیحضرت همایونی امرفرمودندتعقیب شود . اصلا" من ناراحت شدم . گفتم آخــه یعنی چه ؟ اگرجرمی هست مطابق همان قانونی‌که‌شاه‌توشیح کرده‌یا پدرش توشــــیح کرده‌تعقیب میکندامنیه ، دیگر بشرفعرض رسیدواجازه‌دادندتعقیب بشودمعنی‌اش چی است ؟ یعنی اگراجازه‌ندا ده‌بودندتعقیب بشودیک جرمی یا یدبماندوتعقیب نشــود . بعدآنروزهم بهشان گفتم آقا اینهاکه‌پرونده‌نیست . پرونده‌های اساسی شما تعقیب نمیکنید . بهرصورت بنده‌گفتم بایددادگستری آگاه باشد . این پرونده‌ها هم برای دادگستری کافی نیست . اینهاآن چیزیکه‌مردم میخواهندنیست ، البته‌اینها در جریان است . بعدهم بهشان گفتم‌اینها راسابقا " فرستاده‌اندا ینها درجریان است اینهاکافی‌نیست ، آنچیزیکه‌مردم میخواهندسوء استفاده‌های کلان است ، آنچیــزیکه مردم میخواهنداینست که‌ببینندبا دسته‌بندی بزرگان‌قوم‌اشخاص چه‌نوع سوء استفاده‌ای کرده‌اند . آنچیزی که‌احتمالا" ممکنــست درخشم وغضب مردم موثرواقع شده‌باشـــد این است . گفتندخب چکارمیکنی؟ گفتم خب برای این خاطربمن اجازه بدهید ، یعنی تمام وزارتخانه‌ها اجازه‌بدهندکه‌بتوانم بازرسی کنم . دادگستری بتواندبازرســی کند . البته‌قانون بازرسی کل‌کشوردیگر اجازه‌نمیدادبه‌دادگستری که‌دخالت بکنــد وبرودبازرسی کنددروزارتخانه‌های دیگر . من فکرکردم حالاقانون هم که‌نمیشودبرد مجلس ، گفتم اگرهیات دولت ، تمام وزراء تسلیم شدندخب دیگر ما میتوانیم بازرسان خودمان را بفرستیم دروزارتخانه‌ها ودرموسساتی که‌تابع هروزارتخانه‌هستندتحقیــق کنند . یک تصویبنامه‌تهیه کردم وآوردم بعداززده‌پانزده‌روزبزحمت ، توانستیم از دولت بگذرانیم . بعدگفتیم خب این تصویبنامه‌را به‌بنده‌دادید ، مرحمت کردید اما من بایستی قضات را وادارکنم به‌این کار . خب دولت گفت که‌پولهم هرچی بخواهید

بهتا نمیدهیم. گفتم محل- یک محلی‌میخواهیم محل نداشتیم. همانموقع محل حزب رستاخیزداشت تخلیه میشد، قرارشدکه‌یکی‌ازمحلهای حزب رستاخیزرا بما بدهند. مسئول اینکارآزمون بود. خدابیامرزدش بازی درآورد، نمیخواست اویک رقابتی باطنا " با من داشت بیخود، من معارض اونبودم‌ونه من خودم را درحدا ومیدانستم ونه اورا درحدخودم میدانستم، معارضی نداشت ولی نمیخواست ونگذاشت‌آن محل را ما بگیریم .بازحمت- بهرصورت حالاآمده‌ایم - قضاتی که این غیرت را داشته‌باشندوتسلیم بشوندکه‌بیایندبازرسی کنند. اولا" قاضی‌کم است. بعدیک روحیه‌خمود، یک روحیه‌مقاوم درمقابل تعقیب دردادگستری وجود دارد. بایدبهتان عرض‌بکنم که‌مندادستان تهران را عوض‌کردم چون باساواک ارتباط داشت. حالابا ساواک ارتباط داشتنش برای من مهم نبود، مسئله مهمش این بودکه‌به‌اتکاء ارتباطش باساواک کارش را درست انجام نمیداد، این‌برایم مهم بودوالابا ساواک ارتباط داشتنش مهم نبود- باساواک ارتباط داشته باشد هرچی میخواهدبرودبگوید، کارخلاف قاعده‌ای آنجا نمیشدو کارخلاف قاعده‌ای هم نمیتوانست درسیستم عدلیه بکندامارکارش را درست انجام نمیدادا صلا" به اتکاء ساواک خاصه خرجی میکرد. اورا عوض‌کردم. حالابعدمیگویم که‌جلسه‌ایکه‌تشکیل دادم چه‌کردم. دادستان دیوان کیفررا هم بنظرم سست‌آمد. خواستم یک‌آدم قویتری راانتخاب‌کنم. اتفاقا" آن سابقه بدی هم ازش‌نداشتم. شخصی بود عجیب است اسمش هم لاجوردی. هیچ نمیدانم باشما قوم وخویش است یانیست ولی هیچ سابقه‌بدی ازش‌نداشتم. ولی خواستم

س - این اسدالله‌لاجوردی نبود؟

ج - نخیر- نخیر.

س - اسم اولش چی بود؟

ج - یادم نیست. جوان بدی نبود خوب‌بود خیلی من ازش‌حمایت‌کرده بودم‌نمیدانم‌بهتربود یا بدتربودامادیوان کیفررا من مواجه‌وقتی باهاش‌شدم دیدم‌یک دستگاه خاموشی

است ، یک دستگاهی است که حرکت نمیکند . بنده غالبا " صبحهای روزهای تعطیل یا غیرتعطیل، با زپرسهای دیوان کیفر را توی خانه دعوت میکردم وبا ها شان آنجا صحبت میکردم وتشویقشان میکردم بحرکته برای خاطر اینکه اینها خودشان یک پرونده هائی داشتند. پرونده هائی که بالاخره یک پرونده های فساد مربوط به دستگاههای دولتی بینشان بود ، منتهی حرکت نمیکردند . یکروزنمیدانم خود دادستان بودبمن گفت یا اینکه ازمستنطقین بود . بمن گفت که آقا شما چه توقعی دارید؟ خیلی زوداست که این اخلاص شما وصداقت شما که ما سابقه داریم بتوانددراین دستگاه اثربکندواین دستگاه را بحرکت بیاندازد. برای خاطر اینکه سوابق عجیبی داریم . گفتم چی؟ گفت آقا بمناسبت سوء استفاده ایکه درخانه سازی وساختمان کمپینگ معادین درنزدیکی کرمانشاه بود

س- نزدیکی کرمانشاه

ج - کرمانشاه- بخاطرتان هست ، یک مقداری ازایرانیان را عراقیها بیرون کردندووارد ایران شدند اینها بنام معادین بودند. یک بودجه سنگینی دولت دراختیار استاندار گذاشت درحدو-هفتصدهشتصدمیلیون تومان. یعنی پزشکی شیروخورشیدسرخ وشیروخورشید سرخ هم با استانداربود. آقای مهندس بور بورنامی است اینجا متهم است ، نقشه برای یک خانه کشیده ، بعدگفته ده هزارتا خانه میخواهیم بسازیم بنابراین ده هزارتا پول نقشه را بحساب گذاشته . اینا زکارهائی که میگفتنداینها بود. گفت این آدم را با زپرس دیوان کیفرخواسته واحضارش کرده جزومتهمین - قرارتوقیف برایش صادرکرده وزیردادگستری مستنطق راخواسته گفته قرارت را پاره کن بریزدور- آقای ولیان گفته این آدم درستی است . خب چطورممکن است بگوید مستنطقین اعتمادبکنند

س- این دراطراف آن حرم مشهدهم - آنجا هم کارکرده بود

ج - گویا مثلا اینکه درآنجا هم همینطور. آنجا هم حالا یک داستانی بهتان عرض کنم ببینید این آدمها چقدر . . .حالا این برای اینکه جنبه عمومی نداردنمیخواهم بگویم که چقدرآدم بی ربطی است این بور بور بهرصورت ، عرض میشودکه من مواجه بودم با یک همچین روحیه ای درداگستری. روحیه دادگستری ،قضات دادگستری این است . بهرحال -

پرونده‌ها نظیرآن است . کارهای خیلی درشت هم نیست پرونده درآنچیزیکه مورد توجه است . هیات دولت وقتی که مطرح‌کردم من این موضوعها را گفتم ، حالابالاخره توانستیم بعدازشا یدبیست روزازابتدای دولت درحالیکه این تصویبنامه را من همان‌روزاول آوردم درهیات دولت — بعدازبیست روزآمدیم این تصویبنامه را گذراندیم وتصویب کردیم .

روایت‌کننده : دکتر محمد باهری
تاریخ : چهاردهم آگوست ۱۹۸۲
محل‌مصاحبه : سهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۳۰

دراجرایش هم مواجه‌شدیم با کارشکنی‌های آقای آزمون ـ معذالک بنده مقاومت‌کردم و توانستم پنجاه‌کمیسیون تشکیل بدهم. اینجا من یک مطلبی را بهتان عرض‌کنم بنده وقتی که‌آمدم دادگستری ایندفعه بکلی وضع را دگرگون دیدم. دیدم دادگستری در ـ چنگ فراماسون ها است. تمام مواضع مهم دادگستری رافراماسون ها گرفته‌اند.
تقریبا" تمام شعبات دیوان کشور، رئیسش فراماسون است و اعضاء اش هم فراماسون ها هستند. دادستان کل فراماسون ، رئیس دیوان کشورفراماسون ، معاونین ، معاونین را هم دیدم همه‌فراماسون ها هستند. اوضاع درسطح دادگاه‌استانی‌دیدم همه فراماسون واساسا" مثل اینکه‌دردادگستری شرط ترفیع ، یکجوری کرده‌اندکه بایدعضو فراماسون باشد، حالا شما ملاحظه‌کنید می‌بینیدکه وقتیکه‌یک فرقه‌اینطور مسلط باشندبردستگاه اجرای عدالت خب بعضی از وکلا عدلیه هم برای خاطراینکه کارشان بهتر بگذرانند آمده‌اندفراماسون شده‌بودند و شما ملاحظه‌کنید ببینید اجرای عدالت به‌چه‌صورتی، به چه ترتیبی میشد. یکی از...

س ـ پس عضویت درآنجا وکارش ارتباطی داشته

ج ـ اصلا" صحیح نیست که عضو یعنی قاضی دادگستری تو کارسیاست دخالت‌کند. عجیب است وقتی که‌حزب رستاخیز درست شدگفتندحالا دیگر همه‌مردم ایران عضو حزب رستاخیز هستند یک قانون گذشت که‌قضات دادگستری میتوانند عضو حزب رستاخیز باشند، برای اینکه یک حزب ، یک تشکیلات سیاسی واحدبود، دیگر مسئله دسته‌بندی نبود. اما همین آدمهائی که‌آمده‌بودند این قانون راتهیه کرده‌بودند خودشان دستشان تو فراماسونری بودو از ـ فراماسونها بودند ، منهم تعجب میکنم

س ـ فراماسونها ادعا میکنندکه‌فقط یک تشکیلات و یک کلوب اجتماعی است و درکار سیاست

ج ـ با دسته‌بندی... یعنی چه ـ بالاخره دردسته‌بندی بودند. من یکوقتی مخالفت کردم که‌قاضی درشیروخورشیدنباشد. بالاخره دریک سازمان اجتماعی غیردادگستری است. چطور اینها ، انتصابات و حتی مومانهای مملکتی ـ جنبش های مملکتی را اینها درش کنترل میکردند ، حرکت میکردند. فراماسونی چیز سیاسی نبوده، آخه این با حرف..

س - خودشان میگویند

ج - خودشان میگویندولی واقعیت که غیرازاینست .

س - بقول خودتان مدارک وشواهدچی دارید؟

ج - که چه؟

س - درموردارتباط فراماسون ها باکارهای سیاسی

ج - والله سیاست راشماچی‌میگویید؟ سیاست رااگربهرحال

س - یعنی که بنشینندمثلا" تصمیم بگیرندآنجاکه‌فلان کاررااینجوری بکنید

ج - بله میکردند . بله‌همه‌اینکارهارا میکردند. وباهم بودند.مسئله مسئله‌همبستگی یک همبستگی نهانی بین آدمها بود. آخه شما ملاحظه‌کنیدچطورممکن است عدالت اجرابشود، رئیس محکمه‌نشسته‌آنجا ، متهم جلویش فراماسون باشد. دادستان هم هرچی‌حرف بزند. اینها وقتی بهم میرسند دست که‌بهم میدهندیک علامت میدهند همدیگرراکه‌میبوسندیک علامت ... یعنی‌بلافاصله‌همدیگررا می‌شناسند. آخه‌چطورممکن است که‌یک کسی رئیس محکمه‌باشد، متهمش فراماسون باشدواینها هم متعهدهستندکه بهم کمک بکنند. متعهدهستندبهم کمک کنند. ماخیلی‌مواردیدیم که‌چون همان دادگستری، نمیشودممکن نیست این همبستگی نزدیکیشان باهمدیگربهرحال سلامت جریان امورراتحت‌الشعاع قرارنمیاندازد، کماآینکه‌بخطرانداخت . بهرصورت ، بنده‌وقتی که‌آمدم دادگستری مواجه‌شدم بااینکه‌دادگستری زیرسیطره‌فراماسونها شده‌است . بندرت مثلا" ازقضات حتی آنهائی که‌سابقا" ..نه‌قضات که‌درسطح بالابودنددردیوان کشور، حتی آنهائی‌که‌سابقا" بامن همکاری داشتندوفراماسون نبودند، اینها همه رفته‌بودندفراماسون شده‌بودند. اصلا" فکرمیکردندشرط ترقی ، شرط ترفیع فراماسون بودن است . بنده‌فکرکردم‌رئیس دیوان کشورودادستان کلرا تغییربدهم چون هردوتایشان فراماسون بودندوهم هردوتایشان منصوبین هویدابودندودرجامعه‌بعنوان آدمهای هویداشناخته‌شده‌بودند. میخواستم لااقل‌ِدست‌ِ دادگستری را تغییربدهم‌که‌لااقل بگویند که‌حالادیگرهویدانیست . خب تغییردادن دادستان کلکارمشکلی نبود،دست خودم بود

اختیاردست خودم بود، اما دیوان کشور باید خودش موافقت کند. داستان تل کسی بودکه شاید موجبات ترفیع اولیه اش را هم خودم فراهم کرده بودم و این در زمانی که وزیرداگستری بودم درسال ۱۳۴۲

س ـ کی بوداین شخص؟

ج ـ فلاح رستگار، رئیس دیوان کیفربود، خودم بردمش رئیس شعبه دیوان کشورش کردم. خب سابقه لطف ومحبت ویکنوع اخلاصی نسبت به من داشت وهمیشه هم تلفن میکردومیآمدپیش من واینها. بعدداستان کل شده بود. رئیس دیوان کشورهم با زسابقه با مطلاح مرئوسی من داشت سوبوردونه من بود.

س ـ کی بود او؟

ج ـ وقتیکه من وزیرداگستری درسال ۱۳۴۲ این مدیرکل وزارت داگستری بودواتفاقا" درآنموقع خیلی لووایالکارمیکرد. ناصریگانه غیرازاینکه خیلی بندگی میکردآدم خوبی بود، آدم درستی بوداما خب هم فراماسون بودوهم خیلی بندگی میکرد. بهرحال منخواستم این دوتارا تغییربدهم. به فلاح رستگارگفتم آقا بنده باید شما را تغییربدهم. خب البته خیلی ناراحت شدوگفت مرا وزیربکنندواینها گفتم وزارت دست من نیست. البته من به اعلیحضرت میگویم به شریف امامی هم میگویم، حالا اینها خودشان با شریف امامی ارتباط داشتند، اصلا" فراماسون بودند

س ـ حالا ایشان را وزیرمیخواستندبکنند، چطورایشان به شما اعتراض نکردند این کاررا ..

ج ـ حالابهتان عرض میکنم ـ چرا ـ حالابهتان عرض میکنم. بنده یکروزی با فلاح رستگار راخواستم ورفتیم خانه ناصریگانه. ناصریگانه درگلبندوک بود. رفتیم آنجا و به ناصریگانه آنجا گفتم، گفتم آقا میدانیداوضاع واحوال یک طوری است که بایستی یک مقداری فداکاری بکنیم. شما درزمان هویدا رئیس دیوان کشورشدیدوحالاوقتیهم که رئیس دیوان کشورشد واقعا" استحقاق نداشت، برای اینکه ایشان، درست است وزیرشده بوداما بهرحال درداگستری رئیس دیوان کشوربه صرف وزارت مهم نیست ـ آخه باید سابقه کارقضائی هم داشته باشد. قضات دیگری هم بودندکه سابقه شان بیشتر ازاین بود، معذلک خب هویدا این راکردش رئیس دیوان کشور. گفتم بهرحال

شما شناخته شدید به اینکه آدم هویدا هستید، بعلاوه الان ما بایستی یکخرده فاست کارها را عوض بکنیم. اینکه خب آقای فلاح رستگار را بنده خواهش ازش کردم که موافقت کند و خب البته ادب کردم والا موافقت هم که نمیکرد...وشما هم خواهش میکنم که موافقت کنید. وبعد حتی راجع به جانشینی اش گفتم شما خودتان بنشینید ببینید کی جانشینتان بشود، من حرفی ندارم - من نظری روی شخص معینی ندارم - خودتان ببینید کی. منتهی آن روز صحبت حاجبی شد، صحبت سجادی شد ولی من کسی را که بیشتر می پسندیدم بشیرفرهمند بود، برای اینکه حاجبی با زفراماسون بود - سجادیان هم جنبه مذهبی اش بیشتر بود. بشیرفرهمند از نظر قضائی از همه اینها قوی تر بود وتوی هیچ فرقه و چیزی هم نبود. بهرحال، آقای یگانه آنجا تسلیم شد وقبول کرد. قبول کرد که موافقت کند. بنده دیگر رفتم واقعاً " رویم نشد بهش بگویم خب آقا همین الان موافقتت را بنویس وبمن بده. رفتیم وروز بعد هم بمن اطلاع دادند که یگانه آمده ودارد خداحافظی میکند ومیخواهد برود. اما دوروز سه روز بعد دیدم که نه مانده وگفته نخیر من میمانم واینها. بنده هم دیگر حرفی بهش نزدم. اما در این جریان پیشآمد عجیبی شد. این آقای جلالی نائینی که سناتور بود وبهتان هم عرض کردم که من موقعیکه رفته بودم خانه جواز وکالت مرا برداشته بود بنام اینکه رئیس کانون بود آورده بود پهلوی من. این رفته بود به یکی از نمایندگان اقلیت، آقای دکتر، دامادقریب اسمش چی هست؟ طبیب هم هست وحالا آلمان است حالا ممکن است اسمش بعداً " یادم بیاید - گفته بوده که شما در مجلس سئوال کنید که چرا وزیر دادگستری میخواهد رئیس دیوان کشور را عوض کند؟ آن آقا از آقای پزشکپور می پرسد که یک همچین خبری هست، خب اینها همه اقلیت بودند. آقای پزشکپور بهش میگوید که فلانی که بزور نخواسته او را عوض کند - بهش پیشنهاد کرده - او هم یا قبول می - کند یا قبول نمی کند. اگر قبول کرد خب با رضایت خودش عوضش کرده، اگر هم قبول نکرد که عوضش نکرده، حالا هم که عوضش نکرده. بدین ترتیب منصرف میشود از استیضاح یا مثلاً " اعتراض - اینطور آدمها واینطور چیزها هم پیدا میشوند. بهرصورت بنده مواجه بودم با یک همچین دادگستری. از یک طرف فراماسونری که خب سیاست خودش را داشت

ازیک طرف دیگرآن روحیه ایکه مستولی بودبردادگستری. آقای شریف امامی هم دلش یک شومیخواست . دلش میخواست تودادگستری مثلزمان امینی یک شوئی انجام بگیردوبگویددارد مبارزه با فساد میکند. بنابراین نه مرداین کاربودم ونه اینکار را مفیدمیدانستم . تجربه هم داشتیم زمان امینی.بنده میگفتم باید کار، کارعمیق باشد. بایستی هیات بازرسی برودوتفتیش کند. البته یک اطلاعیه هائی هم میآمد ازساواک که فلان جاسوء استفاده است . ما هم این اطلاعیه ها را میگفتیم میگذاریم در اختیاراین هیات بازرسی ، هیات بازرسی برودتحقیق کند. پرونده هرکسی فراهم شد خب میفرستیم دادگستری ، والا همینطوری من نمیتوانم کاری بکنم. اینقانون است . من نمیتوانم به پاسبان بگویم فلان آدم رابردا روبیاور. این کار، کار مستنطق است وآنهم رو پرونده . منحتی باندازه ایکه به یک پاسبان بگویم فلان آدم رابردار بیا ورمن اختیارندارم ، من چکارمیتوانم بکنم. درهمین موقع خب البته دادستان جدیدی که برای دادسرای تهران انتخاب کرده بودم این آدم خیلی فعالیت میکرد. آدم جاه طلبی بودوبرای ارضاء جاه طلبی خودش خیلی فعالیت میکرد. البته بعضی ها ایراد میگرفتندومیگفتندسوابقش مثلا" درابتدای دوره قضائیش واینها خوب نبوده اما بنده میدیدم که خیلی خوب کارمیکندواین توی بازرسی شاهنشاهی بود من ازبازرسی شاهنشاهی آورده بودمش . قضاتی که دربازرسی شاهنشاهی بودندمی- گفتندکه خوب . این درهمین موقع توانست خلاصه پرونده ا تهامیه یاسینی را فراهم کند. یاسینی را میدانید ؟ نماینده مجلس بود. این درکارشیشه خیلی ترکتازی کرده بود. خلاصه شیشه راگران فروخته بوده ، شیشه را بدون گمرک واردکرده بودوخلاصه خیلی کثافت- کاری کرده بود. نماینده مجلس هم بود، شایدمتکی به ساواک هم بود.وهمان ازاتکاء به هیچ جاپروا نداشت . هرجاکه بودتکیه میکردبرای اینکه استفاده کند. بهرحال - پرونده این ، تحقیقات اینکامل شدودادستان تهران آوردپرونده گفت که ایشان مردی هستندکه احتکارشیشه کرده اندوازطریق فروش شیشه ایران میلیونها ثروت اندوخته اند. پرونده اش هم مشخص است . پرونده اش را هم بنده دادم به آقای بشیرفرهمند- چون

بشیرفرهمند از قضات بود که مورد اطمینان من بود. هم از نظر دانشش و هم از لحاظ صحت عملش. خواندو به من گفت نه درست است. بنده هم دادم به مجلس. دادم به مجلس برای اینکه سلب مصونیت بشود از یاسینی، این اولین قدمی بود که ما توانستیم برداریم. دادیم به مجلس و تقاضای سلب مصونیتش را کردیم. ولیکن هما نموقع بنده متذکر شدم که حالا یاسینی را تعقیبش میکنند در دادگاه و میگویند بیست هزار تومان جریمه. آخه مسئله فقط اینست که میگویند تخلف کرده، خلاف قانونی منع احتکار را عمل کرده وبیست هزار تومان جریمه، این کافی نیست. این میلیونها ثروت اندوخته، باید این پولها را از ش پس گرفت. حالا این پولها مال کی است؟ این پولها مال مردم است. مردم است که گران خریدند. خب به مردم که نمیتوانیم اعلام بکنیم بگوئیم بیایید شکایت بکنید بر علیه یاسینی. بنده یک طرحی آوردم در هیات دولت که بصورت قانون ببرم مجلس. که هروقت کسی بیک طریقی که موجب اضرار به عموم هست، ثروتی میاندوزد از طریق تخلف از قوانین، بعداً" دادستان بتواند به نمایندگی از طرف جامعه متضرر دادخواست ضرر و زیان هم بدهد مطالبه خسارت هم بکند، خسارت را که گرفت بعداً ثبته اشخاص مراجعه میکنند، سندشان را - نشان میدهند میگویند که ما متضرر شدیم از معامله یا از برخورد با این شخص و این خسارت را بما بدهید. خب این لایحه را بنده تهیه کردم وبردم در هیات دولت. این منطقی ترین کارها بود. برای اینکه من مخصوصاً" نظرم به یاسینی بود، حالا یاسینی را ببرند محاکمه اش بکنند و بگویند بیست هزار تومان جریمه، اصلاً" مسخره مان میکنند، میگویند حاصل مبارزه که کوه اینهمه غرش دا دو غرش داد وقتی که زایید موش زایید. خب بیست هزار تومان جریمه؟ این ثروت بزرگی که اندوخته. قانون ناقص بود، قانون را میخواستم.. یکوقت آقای شریف امامی گفتند: نه آقا این دردسر است، بعد حساب و کتابش و اینها گرفتاری درست میکند. هیچکس هم حرفی نزد. گفتم آقا یعنی چه؟ این آدم اینهمه نظیر این خیلی - تنها این نیست - اینهمه سوء استفاده کرده بیست هزار تومان جریمه اش کنیم برود. خب پولی که مال مردم را برده و خورده باید پس بگیریم. حالا دولت پس بگیرد بعد پس دادنش به مردم یک راه دیگر دارد. حالا چرا این بخورد خب دولت بگیرد. نگذاشتند

پس بده . این اولین یعنی اولین نه - این ضمن چیزهائی که ما داشتیم با شریف امامی. حالا هی بعدا " بمن میگویدکه یکشبی بمن حتی گفتند که آمریکائیها یکماه وقت داده اند. گفتم من با آمریکائیها طرف نیستم، بنده قانون دارم و - مطابق قانون وبهتان هم شرایطش را هم گفتم. گفتم شما بدانید ما حکومت انقلابی نیستیم. این کارهائی که شما متوقع هستیدو آمریکائیها متوقع هستند مال حکومت انقلابی است که دستور بدهند شب مردم را بگیرندو بعدصبح دادگاه صحرائی بکنندو تیرباران کنندو اینکارها کار ما نیست. ما حکومت قانونی هستیم ، شما فرمان نخست وزیری گرفتیدووزراء تان را هم رفتیدبه شاه گفتیدوشاه هم بعضی ها را ... بنده را هم خودشاه انتخاب کرده - بعدهم رفته اید مجلس حالا با همان مذاکراتی که شده رای اعتماد گرفتیدو یک حکومت قانونی هستیدو باید مطابق قانون عمل بکنند ومن که وزیر دادگستری هستم هیچ پاسبانی از من دستور نمیگیردکه کسی را توقیف کندوز... ن هیچکسی را من بفرستم بهش قبول نمی کند. بایستی قرار توقیف باشدو مستنطق هم قرار توقیف را صادر نمیکنند مگر اینکه پرونده باشد، حالا یکماه میخواهد، دوماه میخواهد. گفتم راهش همین است خب هیات دولت پیش آمدی شدکه گفتندکارمندان دولت تقاضای اضافه حقوق بکنند حق مسکن میخواهند. وزارت آموزش وپرورش آمدوزیرگفت که اینها سالیان دراز هست که حقوقشان ترمیم نشده باید ترمیم بشود. درهمین موقع خب یک پورسانتاژی قرار شدکه بهمه کارمندان دولت اضافه بشودا ما مثلا اینکه وزارت نیرویا شرکت نفت بود یکی از اینها خارج از میزان یک اضافاتی داده بود. من خودم در وزارت دادگستری مواجه شدم با اعتراض . آمدم درهیات دولت گفتم آقا یا مال دیگران را کم کنید یا مال اینها را هم باید مثل آنها بکنید. بالاخره همه را یک روال کردند. اوایل مهر من اطلاع داده بودندکه دادگستری درصدد اعتصاب است ازقبل آن دیگر برنامه - هائی بود. کارمندان اداری یک مطالباتی داشتندو مطالبات بهانه بود البته . وقتی آمدند پیش من واقعش اینست که برخوردا ولیه من با اینها یک برخوردخیلی محبت آمیزی نبود یک برخوردا توریته بود، وزیربودم. اینها خیلی ناراحت بودندوبمن خبردادندکه ناراحت شدند. بازخواستمشان اینفدعه دیگر برخوردم برخوردمحبت آمیز بود. خب

اینها سابقه هم د شتندکه من بهشان کمک کرده بودم ، آن برخوردی که پیدا کردم مجددا" با هاشان وحرفهایشان راکه شنیدم وقول مساعدت بهشان دادم مسئله اعتصاب درداد گستری منتفی شد . بهرحال کمیسیونهائی تشکیل دادم، تمام مطالعاتشان راجدا" ومنصفانه موردمطالعه قرار دادم. درهیات دولت هم ازتساوی امتیازاتی که بایستی همه کارمندان دولت استفاده کنند، منجمله کارمندان دادگستری دفاع کردم، بالنتیجه آن موجی که درداد گستری برای اعتصاب بوجود آمده بود آن موج خاموش شد. آنجا درداد گستری آن موقع یک مطلب دیگرهم بودبهتان عرض بکنم وزمانیکه صحبت ازفضای بازسیاسی شده بود ، متظاهرین مخصوصا" کسانیکه در تظاهرات به پلیس حمله میکردندوا غتشاش ایجاد میکردندبرخلاف گذشته به دادرسی ارتش نمیفرستادندشان، میفرستادندشان به داد گستری . سابقا" این اشخاصی که این نوع فعالیتها را داشتند ودرتظاهرات برخلاف قانون شرکت میکردندوبه پلیس حمله میکردند، سابقا" اینها را میفرستادندداد رسی ارتش . نفهمیدم چطورشدیکمرتبه فرستادندشان ز دادگستری. دادگستری هم بجای اینکه عدم صلاحیت صادرکنداینها را پذیرفت وبه جرائمشان رسیدگی میکرد- به اتهاماتشان رسیدگی میکرد. بعضی از قضات دادگستری که تسلیم رای وزیردادگستری نبودنداین متظاهرین را تبرئه میکردند، وزیردادگستری اینها را ازمحل شغلشان بجای دیگر پرتاپ میکرد. وخیلی چندنفری حالاخیلی کلمه زیادی است - شایدده بیست سی نفرازقضات بدین ترتیب محل ماموریتشان تغییرپیدا کرده بودوازاین بابت خیلی ناراحت بودندواینها آمدندپیش من وشکایت داشتند. خب غالبشان یعنی همه شان شاگردان سابق من بودند ، من حقیقتا" دیدم که دولت یک سیاست نرمشی داردوبایستی محیط دادگستری راآرام کنم، هیچ راهی برای آرام کردن دادگستری نیست غیرازمدارا ومماشات وآب روی آتش ریختن . هیچ چاره ای نداشتم چون دولت سیاستش سیاست توام با اقتدارنبود، اگردولت سیاستش توام با اقتداربودروشی که من داشتم حتما" غیراز این بود. بهرصورت این قضات را بنده بیک صورتی راضی کردم ویک جومساعدی در داد گستری بازبه نفع من بوجود آمد. یکی دوسه تا ازاین قضات هم نمیدانم صحبتهائی کرده بودندبرعلیه رئیس دیوان کشور، آنها هم

س - آقای یگانه هنوز بود؟

ج - بله - آقای یگانه ماند. بله دیگر آقای شریف امامی هم تا پیدش که ۰م شاید هم من از کاندیدام آگاه شدند که بشیر فرهمند است و بشیر فرهمند هم زیاد بی سون نبود، تمام فراماسونها تجهیز شدند. تجهیز شدند و آقای یگانه را نگه داشتند، منهم صحبتی نکردم. بهرصورت ما میرفتیم با زدید میکردیم در دادگاه‌ها و قضات را جمع میکردیم و صحبت میکردیم - مواجه شدیم با عدم رضایت قضات نسبت به محکومیت انتظامی چندنفر از قضات. چندنفر از قضات محکومیت انتظامی پیدا کرده بودند بمناسبت اینکه آقای دکتر یگانه شکایت از شان کرده بودکه شاید مثلا" رعایت حیثیت رئیس دیوان کشور را نکرده بود، یک همچین چیزهائی بود، بنده هیچ دخالتی درکار تجدیدنظر- رسیدگی تجدیدنظر انتظامی نسبت به آراء محکمه انتظامی نسبت به اینها نکردم. اما تصادفا" محکمه انتظامی همه اینها را تبرئه کردند. درمحکمه تجدیدنظر انتظامی همه اینها را تبرئه کردند و ما مواجه شدیم با یک همچین پیش آمدی هم. خب از این بابت هم خوشوقت شدیم که با زیک آتمسفر مساعدی است. اما این را من بهتان بگویم، منی که سابقه داشتم در دادگستری را بقه خوبی هم داشتم، دارم فاکتها را میگویم وخیلی متاسف هستم که درمقام اجبار برای اظهار فاکت بعضی اوقات یک چیزهائی که خوب است از خودم میگویم ولی باور - کنید باورم هست این مطالب، حالا ممکن است اشتباه هم بکنم اما هیچگونه چیزی نمی- گویم ولی در دادگستری بنده را دوست میداشتند، بمن علاقمند بودند و شاید مرا هم برای دادگستری یک موقعی یک امیدی میداشتند که دادگستری را بتوانم اصلاح - بیشتری بکنم. خب من با این سابقه ای که داشتم فکر میکردم دادگستری دیگر مانوس - ترین خانه هائی است که بهش وارد شدم. اما توی این اجتماعاتی که میرفتم و به قضات برخورد میکردم، آقای لاجوردی خیلی جای تعجب است - من نگاهها را نگاههای بیگانه میدیدم. منکه فکر میکردم حالا مواجه میشوم با نگاههای یک مشت دوست یک مشت آدمی که حالا خوشوقت هستند که من با هاشان برخورد کردم ولی این نگاهها

نگاه بیگانه بود. اساسا" آن تمسفر عوض شده بود. اصلا" دیگر هیات حاکمه قابل قبول نبود برای یک جامعه و برای ادمینستریشن. این یک مطلب، اینکه گفتم ساواک هیچ گزارش اوضاع و احوال را نمیداد همین است. بهرصورت بنده با برخوردهائی که داشتم خب آن نزدیکی گذشته و روح مسالمت و روح بهرحال لسا زندگیم را که بهشان با زتجدیدخاطره برایشان میشد موجب میشد که با زهضم میکردند و قبول دارند. رفتم دردادسرای تهران و تمام قضات را جمع کردم و بهشان گفتم وظیفه تان چی هست. گفتم الان شما دریک موقع حساس قرار گرفته اید. جامعه یکی از دردهاش و یکی از گرفتاریهایش فسادی است که بهش مستولی شده است. و جراحی که میتواند این دردرا عمل کند و این جراحت را التیام بدهد شما هستید و شما هم تشنه همیشه این کار هستید، حالا موقعی است که میتوانید بجنبید، میتوانید حیثیت دادگستری را مجددا" احیاء کنید. با این حرفها خب یک امیدی به این دستگاه میدادم و یک حرکتی ..

س - موثر واقع شد این حرفها ؟

ج - بله - در دادسرا مخصوصا" تهران خیلی موثر واقع شد. آن مستنطقینی که بکارها رسیدگی میکردند مرتب با من تماس داشتند، مرتب پیشرفتهایشان را بمن میگفتند ازمن کمک میگرفتند. حالا مثلا" یک چندتا از موردها را برایتان عرض میکنم که جالب است. اولا" حکومت نظامی که تشکیل شد شروع کردند یک عده را گرفتن بنام فساد

س - وزراء را کی شروع کردند گرفتن، هویدا و وزراء اشان ؟ زمان شما بود؟

ج - آن بعد از من بود. زمان بنده..

س - اینها را فرمودید میگرفتند در چه سطحی بودند؟ سطح وزیر بودند...

ج - سار بانها را گرفتند، عرض کنم که نصیری را گرفتند، رحیمی را گرفتند، عرض میشود که

س - رحیمی مال اصناف و معاون فرما نداری

ج - مال اصناف بود گرفتند. خرم را گرفتند، یکعده از این طور آدمها را گرفتند

س ـ خب این جدا بود از هیات دولت یعنی...

ج ـ حکومت نظامی گرفت، رئیس الوزراء دستور داده بود

س ـ ولی سرکار بعنوان وزیر دادگستری هیچ در جریان نبودید؟

مطلقا" بنده تسلیم این کار نمیشدم. بنده میگفتم حکومت نظامی فقط اشخاصی را که مخل نظم و آسایش هستند، حکومت نظامی فقط این آدمها را میتواند بگیرد والا ـ کسانی را بنام اتهام به فساد نمیتواند بگیرد. بنده مخالف بودم. خب دادستان تهران خیلی با جدیت کار میکرد، نمیدانم چطور شد، پرونده خرم که او را هم حکومت نظامی گرفته بود در اختیار گرفت. یکی از مستنطقین ـ خرم متهم بود که با همدستی نصیری مخصوصا" یک چیزهائی را با استفاده از معافیت گمرکی وارد مملکت کرده، جرائم زیادی بهش نسبت میدهند که بیشترش با همدستی نصیری بود. اما مستنطق بمن مراجعه کرد ـ مثلا اینکه اسم مستنطق اسدپور بود اگر اشتباه نکنم بهرحال اسمش محمد است ـ بمن مراجعه کرد گفت آقا مثلا اینکه خرم قاتل است. گفتم چطور؟ گفت من در تحقیقاتی که رفتم در همان پارک خرم کردم به این نتیجه رسیدم که این کارگراتی که برایش کار میکردند پول نمیداده و بعد اینها مطالبه مزد میکردند اینها را می‌بسته با طنابهائی که میدانی است طنابهای میدانی آورده بودند. و بعد این میزده توی شکمشان، لگد میزده توی شکمشان و حتی بمن گزارش دادند گفتند که یکی از این کارگران که لگد توی شکمش خورده این روده هایش ریخته بیرون وگفت آقا من سال پیش بازپرس بودم، حالا نمیدانم بازپرس کرج بوده یا همان بازپرس تهران، درست خاطرم نیست ـ گفت که ما دوتا جنازه توی راه پیدا کردیم که بهمین ترتیب بود ـ که لگد تو شکمشان خورده بود و روده هایش ریخته بیرون. تاریخی که برای من نقل کردند که این دوتا کارگر را زده توی شکمشان تطبیق میکند تقریبا" با همان تاریخی که آن جسدها را پیدا کرده اند. و بنظر من این قاتل است و این آدمها را کشته است. البته دادستان تهران بلافاصله میخواست بهره برداری کند و جنجال کند گفتم معاذالله ـ مطلقا" شما حق ندارید. جنجال کردن و حالا البته این چیزی بود

که دولت شریف امامی میخواست ولی من حاضر نبودم حیثیت مردم را همینطور به سادگی بحرف یک برخوردچیزکنم . مستنطق تحقیقاتش را ادامه داد وا توپسی کردوآوردندوبالاخره معلوم شدکه محقق است . بعدآنوقت به دادستان اجازه دادم گفتم این مطلب را ممکن است بگوئی ضمن صحبتهایت وگفت این مطلب را . مطلب دیگر مربوط بودبه رضائی . البته به اتکاء والاحضرت اشرف وبه اتکاء اشخاص دیگر . والاحضرت اشرف این اواخر

س - کدام رضائی؟

ج - علی رضائی. سوء استفاده های سنگینی کرده بودوخب یکی از لقمه هائی که افکار عمومی میخواست گرفتاربشوداین بود . بمن گزارش دادندکه یک پرونده ای این دارد دردادسرا که متهم بوده درآن پرونده ده میلیون تومان کلاه برداری کرده . بعد چندبارهم خواستندش - هرمرتبه نوشته حضورا علیحضرت شرفیاب م وحالا ازشرفیابی میآیم - خلاصه این ازقدیم پرونده بجائی نرسیده . دادستان تهران خب اوهم بالاخره میخواست جنجال بکند، اوهم دلش میخواست صاحب ...

س - کی بوددادستان تهران؟

ج - هاشمی بود. اوراخودم منصوب کرده بودم. بمن گفت که این پرونده است . به نظرمن - گفتم این پرونده که شکایت خصوصی که یک کسی آمده گفته ده میلیون کلاه برداری کرده این همچین .. گفتم حالابهرحال دنبالش برویدوتعقیب بکنید وبعدهم البته دادم رسیدگی کردندودیدم که پرونده استحقاق این است که رسیدگی بشود وسلب مصونیت بشوداز رضائی دادم که همان روزهای آخری بودکه دردادگستری بودم گفتم که رسیدگی کنند. اتفاقا" فراموش کردم بهتان بگویم - وقتیکه من فلاح - رستگار را از دادستانی کل برداشتم ، نجفی را گذاشتم دادستان کل کردم . حقیقتش اینست که نجفی را هم گذاشتم برای خاطراینکه گفتم یک ترضیه خاطری برای شریف امامی است چون یک روابط خاصی این نجفی داشت با شریف امامی. دیدم یک ترضیه خاطری هم هست برای ... پرونده رضائی را هم دادم گفتم که شما نگاه

کنیدببینیدکه اگرقابل تعقیب است، تعقیب کنیم. اوهم گفته بودبله. اما رضائی چیزدیگری بودمسئله اش. یکروزساعت چهاربعدازنیمه شب بود، نوکرخانه ما آمدبمن گفت که - من خوابیده بودم، تازه هم خوابیده بودم یکساعتی هم بیشتر نبودخوابیده بودم به من گفت که یک شخصی آمده ومیگوید من خودم میخواهم فلانی را ببینم. من هیچ ملاحظات امنیتی نمیکردم. گفتم عجیب است خب ببریدش توی سالن وچای بدهیدوتا من بیایم. من زودبلندشدم وبالاخره حمام میکردم ورفتم وگفت

س - چهاربعدازنیمه شب بود ؟

ج - چهاربعدازنیمه شب بود. دیگرتا من رسیدم چهارونیم پنج بعدازنیمه شب بود. بمن گفت که آقا آمده ام به شما بگویم که رضائی چکارمیکرده. گفت رضائی بدست دکترتسلیمی

س - که وزیربازرگانی

ج - بله - یک تصویبنامه ای برددرهیات دولت. گفت درموقعی که حاجات مردم به آهنهای چهارده وپانزده وشانزده زیاداست. چون آهن چهارده وپانزده وشانزده را رضائی تولیدمیکند، این را گمرکیش را، سودبازرگانیش را بردندبالا. اما آهن هفت وهشت اینها مورداحتیاج عمومی نیست وکارخانه ذوب آهن هم تولیدمیکند، اینها را بایستی پروتژه کنندواینها را بایستی سودبازرگانیش را ببرندبالاکه مردم ازآهن تولیدداخلی بخرند. این درست برعکس کردند. وگفت کاردیگرهم رضائی میکند. گفت شما فکرنکنیدکه جنس را بقیمت رسمی میفروشد، قیمت رسمی را ازایشان چک میگیرد ، اما یک مبلغ دیگری راکه تفاوت قیمت رسمی وبازارسیاه است، آن را سفته میگیرد. گفت این ده میلیون تومانی که شما الان درپرونده است این سفته این است. یک معامله ای کرده وده میلیون تومان سفته گرفته، آن خریدارهم حاضربوده ده میلیون را بدهد اما آهن را تحویل نداده حالا ده میلیون را هم میخواهد بگیرد. بنده بلافاصله نوشتم

س - نفهمیدیدخب این چه وقت آمدنی است که چهارونیم صبح برای همچین مطلبی

ج - خب نمیخواست کسی ببیندش وشایدهم مرا هم نمیتوانست ببیند. برای اینکه من شش میرفتم ازخانه بیرون. بنده بلافاصله آمدم به معاون وزارت بازرگانی - آقای اهری

بودمثلاً اینکه، گفتم گفت آقا ما این را اطلاع داریم. گفتم زود این پرونده را تحقیق کنید برای اینکه یک مطلبی است که شما بایستی روشنش کنید. بگویید آهن چهارده و پانزده و شانزده مصرفش زیاد است، تصویبنامه ما درشده نحوه اینها را باید شما بگویید اینها را که عدلیه نمیداند.

بهرصورت بنده دیگر نرسیدم اما میدانم که برادر شریف امامی شد رئیس هیات مدیره بانک شهریار

س - دکتر مهدی شریف امامی

ج - بله. دوست بنده هم بود ما خب واقعیت را دارم بهتان میگویم. خب بنده واقعاً " این چیزها را که میدیدم خب دیگر خیلی ناراحت میشدم. آن تصویبنامه را که برای تشکیل یک بازرسی بود با آن زحمت درست کردم. بعداً مدم تصویبنامه دیگری ببرم بتوانیم خسارت را از ش خواست بگیریم. بعد مسئله رضائی است یکمرتبه من می بینم که میشود برادرش مدیرعامل بانک شهریار. درحالیکه رضائی با من ارتباط داشته بهتان بگویم - اینها همه آدمها با بنده ارتباط داشتند

س - چه جور ارتباطی داشت؟

ج - برای خاطر اینکه توی دربار بود و بنده چهارصد هزار تومان سهم توی بانک شهریار داشتم. نود هزار تومان - من یکوقتی به ، بچه هایم توی کاغذپارس سهم خریدم برای جرکدامشان نود هزار تومان. این تیمی کوچک ما آنموقع که من برای بچه های دیگر کاغذپارس خریدم دنیا نیامده بود. وقتی آمد گفتم خب سهم اینهم باید بخرم. آنموقع دیگر کاغذپارس هم وضعش خراب بود ما هشتاد نود هزار تومان که سهم این بود گفتیم چکار کنیم رفتیم چیز نورد خریدیم

س - نورد شهریار

ج - بله. عرض کنم که .. انسان و شرف هم یک مطلبی است. بهرصورت چیز شد رئیس هیات مدیره بانک شهریار. حالا پیشامدهای دیگر هم دارد میشود. یکشب که هیات دولت داشت تشکیل میشد آزمون گفت که اعلیحضرت احضار کردند امشب، باید یکعده از وزراء

بروندحضوراعلیحضرت

س ــ　چرا اوگفت مگرنخست وزیرنبود ؟

ج ــ　نه ــ نخست وزیرمثلا ینکه رفته بودیک جلسه ای ، یکجائی رفته بودونبودش ــ دریک تشریفاتی شرکت کرده بودنبودش . ساعت شش بود ، شش ونیم هفت بودبلندشدیم و بنده بودم وآزمون بودومثلا ینکه نهاوندی هم بود ، عاملی هم نمیدانم بودیانبود بهرحال وزراء همه نبودند . رفتیم باغشاه وباهلیکوپتر

س ــ　کجا ؟ باغشاه

ج ــ　باغشاه ــ باهلیکوپتررفتیم ، هیچ هم لازم نبود . بااتومبیل میرفتیم زودترهم میرسیدیم . گفتندباهلیکوپتربروید . باهلیکوپتررفتیم سعدآبادورفتیم شرفیاب شدیم . جلسه ای بودخب شریف امامی بودوبنده بودم ونهاوندی بودوگنجی هم بعد آمد ، عاملی هم مثل اینکه بودورئیس ساواک بود ، رئیس شهربانی بود ، رئیس ستاد بود ، اویسی هم مثلا ینکه بود ــ فرماندارنظامی بود . شهبانوهم بودواعلیحضرت هم بود . اعلیحضرت وشهبانوآنجا نشسته بودند ، بنده اینجا نشسته بودم ، شریف امامی آنجا بقیه هم اینجا . صحبت شداعلیحضرت گفت که خب مامحرم درپیش داریم وچکــــار بایدبکنیم . حقیقتش اینست که بنده آن جلسه رامناسب اینکه اظهارنظری بکنم ندیدم ودرست هم بود . اینهائی که شریف امامی آورده بودوبنام وزیرانتخاب کرده بودهمه ازیک تیم نبودند . حالافراماسونها چرا ــ امأحتی فراماسونها هم همشان باهم یکی نبودند . بنده یک مطلب فقط گفتم . گفتم اعلیحضرت من فکرمیکنم قبلا زهمه چیــز ماخودمان راباید بسازیم . گفت یعنی چه ؟ گفتم همه مان خودمان راباختیم ، همان حرف مخالفین راداریم میزنیم . خب آخه اگرحرف مخالفین راقبول داریم که دیگــر این حرفها چیست . مااولا" بایستی روحیه خودمان رااحیاء کنیم . روحیه خودمــان رااول احیاء کنیم وبدانیم که اگربدیها وزشتیها ئی هست خیلی کارهای خوب هم انجام شده وماالان موقعی است که ازاین خوبیها دفاع کنیم . آنها دارندازاین زشتیها را . . . ما تسلیم میشویم میگوییم بله همه کارهای زشت را . . گفتم که بایستی باقدرت مواجه

بشویم والبته ضمنا" اصلاحات هم بکنیم. من همین سربسته همین اندازه گفتم. خب نهاوندی بلند شد و یک حرفهای کلی زد. آزمون پیشنهادش این بود که اساسا" یک شورای انقلاب درست بشود و اعلیحضرت خودشان رهبری انقلاب را پیش بگیرند

س – انقلاب چندم ؟

ج – خلاصه یک عده را بگیریم و اعدام کنیم و خلاصه یک برنامه انقلابی و شورای انقلاب .

س – موضوع به اعدام هم گفت ؟

ج – بله – یادم میآید مقدم بهش گفت که : خب شما خودتان اولین آدمی هستید. میدانید آزمون از اعضای ساواک بود، یعنی عضو ساواک بود، کریرش کریر ساواک بود. اما توی با ندمقدم نبود– باند مقدم باهاش مخالف بود و این است که من میگفتم حرف نباید زد برای خاطر اینکه یک وقت دیگر هم در جلسه هیات دولت آزمون به ارتش حمله کرد و وقتی که آزمون از کابینه رفت بیرون همین دو حرف موجب شد که گرفتندش و بمن گفتند که مقامات ارتشی بهش میگویند مظفر فیروز کوچولو– مظفر کوچولو. حتی پرونده برایش درست کردند، نمیدانم واقعا" تا چه حدودی آن حرفهائی که راجع بهش میزدند درست بود. که ارتباط داشته با لیبی، چین . فکر میکنم بیشتر این حرفها ناشی از همان پوزیسیون آنشب بود که شورای انقلاب درست بکنیم و بعد چیزی که به اعلیحضرت . بهرصورت جلسه خیلی طول کشید و در همین زمینه ها

س – شهبانو چی میگفتند؟

ج – چیز خاصی نمیگفت – اما موقعی که شام میشد یک مطلب جالبی هست

س – موقع چی شد؟

ج – موقع شام

س – برای شام پس آنجا بودید

ج – بله موقع شام – شام هم آنجا خوردیم دیگر– مثلا اینکه میز اعلیحضرت و علیاحضرت اینجا بود با نخست وزیر و منهم مثلا" با چند نفر دیگر اینجا بودیم . من با اعلیحضرت شام نمیخوردم – دوسه تا میز گذاشته بودند– یک میز بزرگ نبود. دیدم یکمرتبه اعلیحضرت میگویند "چه کنم ؟ چه میتوانستم بکنم؟ آمدند گفتند که دبیر کل با نخست وزیر نمیسازد." بیچاره میخواست در دقایق آخر هم باز از دل من در بیاورد. نمیدانم آنجا کسی صحبت کرده بود که حیف شد رستاخیز بهم خورد. نمیدانم کی واقعا"

کسی همچین حرفی‌زد ولی لابدیک همچین حرفی زدند. من هیچ چیزنگفتم، هی دوسه مرتبه . .گفتم اعلیحضرت دبیرکل‌با نخست وزیر اختلافی نداشت، این نخست وزیربودکه بایستی‌از دبیرکل کمک میگرفت، الهام میگرفت - خب نخواست. دبیرکل کارش را میکرد. او بایدتکیه‌کندبه‌حزب، به‌دبیرکل نکرد اعلیحضرت بیشترازهرکسی میدانیدکه‌من آمبیسیون نداشتم. کی درا ین مملکت شاهدا ین است که‌من هیچ قدمی ، آمبیسیونی داشتم‌برای اینکه‌بخواهم نخست-وزیربشوم وازهرکسی بیشتراعلیحضرت نشانه‌ای‌درفتارمن دیدیدبرای اینکار؟ کارم را داشتم‌میکردم. بله‌بهرحال‌تادیروقت آن جلسه‌بود. یک ودوبعدازنیمه شب بود - دیگربلندشدیم‌وحتی چون حکومت نظامی‌هم بودما را اسکورت‌کردند. با اسکورت آوردندخانه‌ورسیدیم.

س - حالاچقدرمانده‌به‌آنموقعی‌که‌سرکاراستعفا دادید؟

ج - خیلی‌هنوزمانده‌است. عرض میشودکه- میخواهم‌همه‌حوادثی‌که‌اتفاق افتاده‌برایتان بگویم. خب قیمت گندم راشریف امامی‌بردبالا، کمکی‌به‌کشاورزان باشد

س - روی حسن نیت کارمیکردشریف امامی - یعنی واقعاً" آنچه‌کردا ین چیزی بودکه‌بفکرش میرسید؟

ج- بله - بله - نبایستی بی‌انصافی کرد. کوشش میکرد. حالایادتان هست‌توی مجلس گفت‌شریف امامی‌امروزشریف امامی بیست روزپیش نیست.

س - خیلی تهمتهائی میزنندکه‌ایشان‌اصلا" عامل انقلاب بودونمیدانم. .یعنی‌میخواست انقلاب بشود.

ج - خب عامل واقعاً" موثربود. نخیرمن نمیتوانم بگویم، من باورنمیتوانم بکنم. بالاخره‌رفتارش فرصت دادن به‌نمایندگان مجلس برای خاطراینکه‌آن حرفها را بزنند البته‌موثربوددراین کار ...

بله‌میل دارم هرپیش‌آمدی شده‌برایتان عرض‌کنم. جلسات دولت بیشترراجع به مبارزه‌با فسادصحبت میشد.

س – آن جلسه به آن ترتیب تمام شد و ...

ج – نخیر تمام نشد. در آن جلسه قرار شد که بنده یک طرحی برای مبارزه با فساد با ز بدهم. اولاً" قبلاً از این جلسه بنده بهمین نمایندگان مجلس مخصوصا " اقلیت نوشتم، به رئیس مجلس نوشتم : این آقایونی که اینهمه از شاعه فساد در مملکت صحبت میکنند در روزهای معین ما قضات دادگستری را میفرستیم درمجلس خواهش میکنیم بیایند اطلاعاتی که دارند بگویند. گذاشتمشان (؟) وگفتم بگویید آقا – آخه شما که میگویید خب بگویید با نشانی با قرینه – بگویید ما دنبالش میرویم. البته هیچکس عکس العمل نشان نداد و هیچکس حرفی نزد. خب به روزنامه نویسها هم گفته بودم که آقا هرچی خبر دارید بگویید – آخه دادگستری کف دستش را بو که نکرده، این آدمها که صبح میآیند تا دو بعدازظهر کار میکنند، شب هم دنبال زندگیشان هستند اینها که خبر ندارند زهمه جا، بهشان بگویید. آنشب قرار شد که من یک طرحی برای مبارزه با فساد تهیه کنم. خب حالاهم فکرکردم آخه مبارزه با فساد آنچیزیکه الان اشتهای مردم است اینست که آدمهائی که مشهور و معروف هستند به فساد، اینها را بگیرندشان

س – اعدامشان کنند.

ج – حالا اعدام نه – حالا بگیرندشان – نه اعدام که بنده نمیتوانستم بکنم و نمیکردم بیخود حالا اینها را بگیرندشان. خب برای اینکه اینها را بگیرند باید بشناسندشان، باید پرونده داشته باشند، دلیل داشته باشند. فکرکردیم که این کار موکول بهمان کار بازرسی است که البته بنا اش را گذاشته بودم و مشغول بودم– کمیسیونهائی مشغول بودند. گفتیم خب حالا ایجاد بیشتر هست که یکعده سر گنده، یکعده آدمهائی که معروف هستند به فساد این ها گرفته بشوند. بنده یک طرحی خودم فکرکردم و بعد چندنفر از همکاران – دادگستری را خواستم و این طرح را تهیه کردند. البته بشیرفرهمند مخالف بود و میگفت با این خلاف اصول است و من موافق نیستم . بهش گفتم آقا شما نمیبینید؟ حالا برایتان توضیح میدهم اصلا" چی بود. بنده در این طرح پیش بینی کردم که نمایندگان افکار عمومی

کانون وکلا ، عرض کنم که نویسندگان روزنامه، آنهائی که جنبه ریرزانتاتیو مخصوصا " مخصوصا " درآنموقع دارند، فکر عمومی را منعکس میکنند. اینها را با شرکت دادستان کل یک جلساتی تشکیل بدهند در شهرستانها با نماینده دادستان استان. جلساتی تشکیل بدهند واشخاصی را که مشهورهستند و یک قرائنی در دست است که اینها سوء استفاده کرده اند و به خزانه عمومی دستبرد زدند، منافع عمومی را غصب کردند، اینها را معرفی کنند، دادگستری ، مراجع صلاحیت دار این اشخاص را میتوانند به مدت چهارماه در اختیار بگیرد. فقط برود تفتیش کند اگر واقعا " دید اینها کاربدی کردند، کار زشتی کردند کار خلاف قانونی کردند خب پرونده شان را میدهند به دادگستری ، اگرهم نیست معذرت ازشان میخواهد و اینها . وگفتم اینهم یک غرامتی است که بالاخره اشخاص باید بپردازند برای تسکین افکار عمومی .این طرح را آوردم آقای بشیرفرهمند میگفت آقا من مخالفم. با زرسی کارش را بکند و پرونده هائی که درست تهیه بشود- بعد آدمها را بگیرند و حبس کنند و ببرند محاکمه کنند. اینکار معنا ندارد. گفتم آقای بشیرشما توجه نمیکنید مملکت درحال غلیان است و بمن در دولت میگویند که آمریکائیها گفته اند که شما یک ماه وقت دارید ، البته من به آن مطلب اهمیت نمیدادم ولی این نشانه اینست که تا یکماه دیگر اصلا" مجال نیست برای کاری . گفت خب بهرحال شما میخواهید- یک دستی هم برد توش از نظر تنظیم وعرض کنم هماهنگ کردنش با قوانین دیگر، چون من خیلی بهش اعتقاد داشتم واعتقاد دارم . بعد کانون وکلا ــ چون کانون وکلا هم درآنموقع دعوی میکرد که قوانینی که بایستی وزارت دادگستری تهیه میکند با نظر کانون وکلا باشد. گفتم بسیار خوب

س ــ آقای نائینی بود؟

ج ــ نخیر- نه دیگر حالا موقعی است که نزیه است

س ــ آقای متین دفتری چکاره بود ؟

ج ــ نه متین دفتری نبود. نزیه بود. من متین دفتری را ندیدمش ــ حالا بهتان برخوردی هم که با کانون وکلا داشتم بهتان عرض میکنم. نزیه را هم خواستم وگفتم آقا بفرمائید این دست

وآن دست کرد و گفت که ما خودمان طرحی داریم . گفتم بدهید. آنها هم هرگز طرحی ندادند البته . گفتم طرحی بدهیدمن خیلی عاشقم که طرح را بدهید. آنچیزی که بنظرم رسیده اینست . البته شهاب فردوسی را هم چون عضو کانون وکلا بوددعوت کردم

س - کدام شهاب ؟

ج - شهاب فردوسی معاون وزارت دادگستری بکوفتی بود

س - شهاب فردوس معروف عضوحزب توده واینها

ج - نه - جزوحزب توده نمیدانم بودیا نبود. شایدهم بود. بله بهرحال، واتفاقاً " با من هم روابطش خوب نبودا ما واقعاً " دراین برخوردی که با هاش داشتم دیدم چقدر انسان است . خیلی من واقعاً " خجالت میکشم برای اینکه روابطمان سابقاً " با هاش خیلی خوب نبود. ولی دیدم که بیچاره گفت که مملکت گرفتار است ، وزیردادگستری یک همچین فکری بنظرش رسیده ، ما هم که فکردیگری بنظرمان نمیرسیدچرا نشود- باشد حالاچه اشکال دارد ، اشخاص غرامت هم بدهند خیلی واقعاً " جنبه انسانی قضیه را رعایت کردوموافقت کرد. خب ما فکرکردیم حالا آن طرحی که آنشب قرارشده ما تهیه کنیم، واقعاً " دیگر غیراز این کاری نمیشدکرد. هیچ غیراز این نمیشدکاری کرد.
حالانمیدانستیم درمجلس هم اصلاً" قبول میشودیا نمیشود. ولی غیراز این کاری نمیشود کرد. غیراز اینکه بگوییم آقاحرف مردم ، آدمها یکه نماینده افکارعمومی هستند هرکی را بگویندداد دگستری میگیرد، منتهی موقت است اگرجرمی دارندتعقیبشان میکنیم هیچ غیراز این دیگر کاری نمیشدکرد.
بردیم درهیات دولت ، آقای شریف اما می گفت :" خب این کاری است که فرماندارنظا می میکند ." گفتم آقا بنده مخالفم فرماندارنظا می بکند. فرماندارنظا می کی است ؟ یک آدمهائی تعقیب کنندپول ازشان بگیرند نگیرندشان ویک آدمهای دیگری را - بگیرندشان بگویندپول بدهیدتا ولتان کنیم؟ نمایندگان افکارعمومی من وشما نیستیم ، فرماندارنظا می کی را میگیرد؟ من وشما میگوییم میگیرد، بنده که نه خودش

میگفت . آخه این را یک عده ایکه نماینده افکار عمومی هستند . بهرحال اینها انقلاب زیردست وپا یشان دارد حرکت میکند ، اینها روی انقلاب هستند اینها می - آیند میگویندخب اینها را بگیرید . خب البته گفت نخیر ما قبول نداریم وا ینها

س - توی هیات دولت کسی بودکه با شما موافقت بکند ؟

ج - نخیر- نخیر

س - هیچکدام ؟

ج - نه - نه اصلا" میدانیدتیم وقتی نباشدهمین است

س - هیچکدام ازاینها با شما هم فکرنبودند ؟

ج - نخیر

س - حتی مثلا" نهاوندی ؟

نخیر- آهان مطلب نهاوندی را بگویم .نهاوندی درهمین موقعها هویدا استعفا کرده بودونهاوندی فکر میکردکه وزیردربار بشود . درصددبودکه استعفا کند . من اولا" نمیدانستم واقعا " مطلب اینست که دنبال وزارت دربار ... بعدها اردشیرزاهدی بمن گفت . من فکرمیکردم که این با شریف امامی میخواهدقهرکندومن به شریف امامی تلفن کردم که آقا تلفن کنیدوالتیام کن واینها - من واسطه ای بودم که اینها با هم دیگر آشتی کنند . بهرحال ، شما ملاحظه کنیداختلاف نظرما با شریف امامی چی بود . درهرقدمی که من برمیداشتم مواجه بودم با خودخواهی واصلا" بی اطلاعی وبیسوادی وبی ذوقی این درکارسیاست . من واقعا " میدیدم دیگراصلا" هیچ مارژندارم برای فعالیت وچه بکنم . تا مسئله چیزپیش آمد . دومسئله پیش آمد : یکی قانون اجتماعات را کـــه داشتیم تهیه میکردیم ، من خودم بعهده گرفتم وآن قانـــون تامیـــن اجتماعـــات را فراهم کردیم بیک صورت دموکراتیک که اجتماعات درچه شرایطی وبه چه صورتی تشکیل بشود . فکرمیکردیم چه اسمی بگذاریم رویش . گفتیم اسمش را میگذاریم قانون تامین آزادی اجتماعات ، اجتماعات مطابق قانون اساسی قبول شده ما تامینش بکنیم اسمش را گذاشتیم قانون تامین اجتماعات . ما بردیم درمجلس بنده امضاء کردم باید

امضاء میکردم. وزیرکشورامضاء کرد- حالاوزیرکشور .. من فکرکردم‌واقعا" بالباس سربازی وزیرکشورنرودتوی مجلس. بنده‌رفتم دادم‌به‌مجلس - گفتم برای اینکه‌آزادی اجتماعات بصورت صحیحی ، منظمی تنظیم بشود یک قانونی ما یک طرحی تهیه‌کردیم بنام قانون تامین اجتماعات وآنجاهم ذکرکردم‌که‌این فقط یک بهانه‌ای است ، یعنی شما طرح‌دولت رایک بهانه‌ای بدانیدبرای خاطراینکه‌یک مقرراتی تنظیم بشودبنابراین هیچ روی هیچیک ازاین موادومقررات ما تعصب نداریم - هرچی‌میخواهیدتغییربدهید مینشینیم باهم صحبت میکنیم. منظورما اینست‌که‌آزادی اجتماعات مطابق مصلحت جامعه‌تامین بشود. یک راه‌حلهائی ما بنظرمان رسیده‌تواینجا ذکرکرده‌ایم حالاشما میخواهیدتغییربدهید؟ تغییربدهید . ماهیچ تعصبی نداریم بحث میکنیم . آقای - پزشکپور - حالامن لایحه‌رادادم به‌رئیس مجلس هنوزکسی اصلا" ازمضمونش اطلاع نداردبلندشدگفت‌که‌این طرح خلاف قانون اساسی . بنده‌رفتم پشت تریبون گفتم آقاکجای این قانون خلاف قانون اساسی است . شما نخوانده‌اید. حالاموقعی‌که‌من این مطلب رامیگفتم که‌شما نخوانده‌قانون را   (؟)   صدایم رابلندکردم. خب البته‌آنهاهم بهانه‌جوئی کردند وبله واعتراض واینها و بنده‌هم ازمجلس‌آمدم بیرون. خب این یک واقعه بود. بعددولت درمقابل استیضاح‌قرارگرفت راجع به‌مسئله‌سینما رکس‌آبادان. حالابنده‌مرتب هرروزصبح ،ظهر، شب راجع به‌سینمارکس‌آبادان تماس دارم وگزارشهائی‌که‌میرسدحکایت ازاین میکندکه‌یک مردی آمده‌یک حرفی‌زده‌وهیچ دنیلی که‌تاییدبکندنیست . مصاحبه‌راهم‌که‌بهتان‌عرض کردم- بعدحالادوتاسئوال ازدولت کردند یکی آن دانشی‌بیچاره‌نماینده‌مجلس بودکه‌ارتباط هم باساواک داشت . یکی دیگرهم سئوال کرد. نمیدانم استیضاح‌کردندیاسئوال کردند... سئوال کردند. بنده‌دیدم که خب دولت بایدجواب بدهد. اینست که‌داستان آبادان راخواستم‌گفتم یک گزارشی بده . گزارشی دادوآورد. این گزارش رادرکمیسیون امنیت - بنده‌کمیسیون امنیت دعوت کردم وگفتم اینست -داستان عین جریان را ... که‌گفته‌این آدم بوده‌رفتیم تحقیق کردیم دروغ بوده‌گفته‌فلان... هرچی او گفته‌بوده‌هرچی‌چیزکرده‌بوده‌قدم بقدم هرچی‌گفته... آنجامقدم بود. گفت آقا دادگستری همش میخواسته‌ثابت بکندکه‌این حرف دروغ

است . گفتم‌نه‌دادگستری نمی‌خواسته‌ثابت‌بکندکه‌دروغ است . دادگستری دنبال دوچیزاست . یکی میبیندشرکاء این معاونین کی‌است . یکی ببینددرست است یا درست نیست

روایت‌کننده : آقای دکترمحمدباهری

تـــاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲

محـــــل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوارشماره : ۳۱

بله ، آقای شریف امامی آنجا عصبانی شدکه"آقا این رسم تحقیق نیست وبایددادرسی ارتش تحقیق کند." گفتم منظورتان چیست ؟ منظورتان اینست‌که شکنجه کنندمردم را؟ چه شکنجه؟ این که خودش اقرارکرده . گفتم ازاین مردچه میخواهید ؟ این اقرارکرده . مسئله اینستکه مابایستی برویم دنبال این اقراربببینیم این درست است یادرست نیست . آنچه کوشش کردیم‌تا حالاتاء ییدنشده ، چه میگوئید؟ خلاصه‌آنجا باهم درافتادیم .بنده‌یکی دوروزبعدبمناسبتی رفتم پهلوی شاه .. آهان اینجابهتانعرض‌کنم ساواک شروع کردبامن درافتادن . من یک مصاحبه ای کردم راجع به زندانیان سیاسی . گفتم زندانیان سیاسی آنهائیکه .. آهان مصاحبه تنهانبودبایدقبلا"توضیح بدهم . خیلی اشخاص مراجعه میکردندبه نخست‌وزیر ، از زندانیان سیاسی ومیگفتندکه ، یعنی کسان زندانیان سیاسی برای آزادی خودشان اقدام میکردند . نخست‌وزیربمن ارجاع کرد خانواده‌های اینهامیآمدند تپوی پشت اطاق من جمعیت بود . بنده یک‌جلسه ای تشکیل دادم، نماینده ساواک ، نماینده شهربانی ، زنــــدان وهمین اشخاصی که بنام حقوق بشراقدام میکردند .

س ـ کی هابودنداینها که عضوحقوق بشربودند ؟

ج ـ آقای نزیه بوده‌و آن آقای عرض‌کنم که صدرحاج سیدجوادی بوده‌ومیناچی بودوآن لاهیجی بودواینها بودند میآمدند . بنده آنجابه آقایون گفتم کسی که کمونیست بوده ، کسیکه تروریست بوده بنده نمیتوانم کاریشان بکنم ، بدانیدشما تروریست وکمونیست رابنده کاریش نمیتوانم بکنم . اماکسان دیگررابنده توصیه میکنم که وسایل عفوشان رافراهم بکنند . خلاصه آنجابحث‌کردیم‌وگفتم که نمیتوانیم همه اینهاراعفوبکنیم ومشکل است ، حالابرای چهارم آبان یک عده ای ولی کوشش‌میکنیم بتدریج عده زیادی راعفوبکنیم .

روزبعدمقدم بــــه مـــــن گفـــــت‌کــــه آقـــــا شمـــــا

حرفتان درست است . اینها ئی‌که زندانی سیاسی‌هستند غالبا " نظیرهمین آدمها ئی‌هستند که دارندحرف میزنندوصحبت میکنند . اینها آزادباشندوآنها .. خلاصه گفت که ما ترتیبی دادیم درحدود یک هزاری - هزاروودویست نفری آزادمیشوند . گفتم بسیارخوب . آمدند یک مصاحبه‌ای هم با من‌کردند . منهم درهمین زمینه‌صحبت کردم وصحبت با صطلاح تجدید حیثیتشان را وا ینها هم کردم . ساواک بمن تلفن کردگفت - همین آقای ثابتی - گفت آقا تمام دستگاه ما

س - بودآنوقت ثابتی ؟

ج - ثابتی بودآنوقت - تمام دستگاه ما رنجیده‌اندازاین مصاحبه‌شما ومیگویندا ین اشخاصی راکه ماگرفته‌ایم تمام آدمهائی هستندکه‌برخلاف مملکت ومصالح مملکت فعالیت میکردند صحبت کتاب خواندن وا ینها نیست . گفتم خب بنده‌که‌درآن جلسه گفته‌ام آدمهائی‌که تروریست بودندوآدمهائی‌که‌برخلاف مصالح مملکت فعالیت کردند ، کمونیست بودندمن آنها راکه‌نگفتم عفوبکنند . رئیس‌خودسازمان شماگفته غالب این اشخاصی که‌گرفتار هستندنظیرهمین آدمهائی هستندکه‌حرفها را دارندمیزنند . گفت نخیر اینها خیلی ناراحت شدند - رفقای ما وهمکاران ما - وما مجبوریم یک گزارش شرفعرضی تهیه کنیم . گفتم گزارش شرفعرض را تهیه‌کنیدبگوییدبه‌وزیردادگستری هم گفتم ، وزیر دادگستری گفت من برای اداره‌دستگاهم ناچارم مماشات کنم

س - این موضوع استعفای دستجمعی‌شان است ؟

ج - کدام ؟مال ساواک ؟ نه‌استعفای دسته‌جمعی نبود - نه اعتراض‌کرده‌بودند . ضمنا " حضورتان عرض‌کنم درهمین موقع یکی‌ازقضات که‌آدم ناراحتی بود ، داشته‌توی دادگستری میرفته‌یکی‌ازآژانها - پلیسها کیفش را میگیرد فکرکرده‌توی کیف این مثلا" اوراقی‌هست بیانیه‌ای‌هست . بهش برمیخوردواعتراض میکندوخلاصه آمدنشست توی صحن دادگستری زیرساعت دادگستری وهمه‌را دورخودش جمع کرد . گفت تا موقعی‌که‌وزیردادگستری‌نیاید معذرت ازمن نخواهدمن نمیروم . حالا جمعیت هم درست‌کرده‌بودوشروع کردنطق کردن وهمین غالب ازمدمدا ران انقلاب هم آنجا بودندوتاییدمیکردندوتحریک میکردند . یادم هست یکی‌ازآدمهائی که‌تحریک میکردآنجاکه‌بعدا " نفهمیدم‌چطورشدبیچاره توی این کارانقلاب به‌جائی نرسید تابنده‌بود

س- تا بنده ؟

ج - تا بنده بود بله . دارد نطق میکند و صحبت میکند . بنده با نزیه- نزیه را نمی‌شناختم ولی روابطی پیدا کرده بودم درنتیجه آمد و شد توی کانون وکلا که جالبه "بعداً" برایتان خواهم گفت جریانش را - نزیه را خواستم و گفتم آقای نزیه شما بروید و اینها را راضیشان کنید. نزیه رفت و آمد و گفت من نمیتوانم با یدخودتان بیایید. آنها فکر کردند من نمیایم ، من بلند شدم رفتم. حالا جمعیت هم درحدود هشتصد نهصد نفر آدم و آنجا جمع شده و اینهم کار خیلی جوری نه ای بود. بنده رفتم آنجا و اینها شروع کردند نطق کردن بنده آنجا صحبتی کردم و نطق کردم و گفتم معلوم است که اگر کسی به قاضی دادگستری توهین بکند من مدافع اش هستم واگر این آدم از دولت با شد من از طرف دولت معذرت میخواهم بدین ترتیب غائله را خاتمه دادم. این اقدام من که خاتمه دادم و الله خب جنجال میشد حریقی ایجاد میکنند اصلا" یک جنجالی آدم کشته بشود آنجا . غائله را خاتمه دادم و- البته اینها یک اقداماتی بود که- اقدامات اصولی که نبود دولت یک مشی صحیحی که نداشت ، ما امروز و فردا را داشتیم میگذراندیم این وضعیت ، وضعیت صحیحی نبود ولی خب من باید امروز و فردا را بگذرانم دیگر . این مشی من که نسبت به قضات اینطور ملایمت بود ، مصاحبه ای که کرده بودم راجع به زندانیان سیاسی، ساواک را بر-انگیخته بودند. البته گفتم گزارش را ما میدهیم بشرفعرض - گفتم گزارش را بدهید بشرفعرض برسانید و بگویید وزیر دادگستری بهش گفتم ، گفته من با این کارهائی که کردم غالبش اعتقاد ندارم ولی برای اداره دستگاهم ناچارم اینکارها را بکنم، بهشان بگویید، بگویید گفتم به وزیر دادگستری. بعد هم دومرتبه یک خبری منتشر کردند که معلوم بود ساواک بود .اسوشیتدپرس - یونایتد پرس یا اسوشیتدپرس خبر داد که وزیر دادگستری محرمانه با جبهه ملی ملاقات کرده . اصلا" معلوم بود که ساواک دو قسمت است . مقدم بمن تلفن کرد گفت همچین است . گفتم این خبری است که دستگاه شما داده شما خبر ندارید؟

س- روسای دو قسمت معلوم بودکی‌ها هستند؟

ج - خب بله مقدم بود و دیگری ثابتی بود دیگر.

س - اختلاف با هم داشتند؟

ج - خب بله ، ثابتی کوش سابق بود چیزسابق بود مقدم هم یک چیزتازه ای بود . گفت که نه - گفتم نخیر ، گفتم ما با جبهه ملی - جبهه ملی نزیه است وصدرحاج - سیدجوادی است ومیناچی - دریک جلسه ای که دادستان کلبود ، رئیس شهربانی بوده ، ستادارتش بوده اینها بودندنشستیم صحبت کردیم ولی ملاقات نداشتیم گفت پس تکذیب کنید ، گفتم خب معلوم است تکذیب میکنم . تکذیب کردیم که ما با جبهه ملی ملاقات نداشتیم . بعدها هم شروع کردندحرفهای زشت که فلانی ثروت دارد . گفتم ما ثروتی نداریم ما هرچی داریم ... این را یک روزنامه ای که منسوب به خودشان بودنوشته بود ، بعدهم داده بودندتوی خواندیها هم نقل کرده بودند .

س - کدام روزنامه نوشته بود؟

ج - یک روزنامه بود - حالا اسمش بعدا " خاطرم ... یک روزنامه ای بودمنسوب به ساواک بود . یکی از این بچه هائی بودکه روزنامه اش خوانده نمیشد . پول ساواک اصلا" محل حزبش ومحل دستگاهش را واینهاش را اداره میکردومیآمد پیش من ومیرفت ، آدمی بودکه میآمدبمن بهاصطلاح احترام میگذاشت وتکیه میکرد که بعددستگاههای ما بهش (؟) شده بودکه این حرفها چیست ؟ گفت خب بله بما گفتندو.. بله بهرحال - آدم وقتی بهرحال توی فعالیت سیاسی است ، فحش هم باید بشنود ، اهمیت نمیدادم . درهرصورت من رفته بودم پیش شاه واز ساواک شکایت کردم . گفتم ساواک این کارها چی است میکنند . راجع به مثلا" گفتم سینما رکس آبادان.گفت سینما رکس آبادان را میگویند دادگستری تمامش دفاع میکنند ومیخواهدبگوید اینکاردرست نیست . گفتم دادگستری اینکار را نمیکند ، دادگستری میخواهدیقین بشود . گفتم اعلیحضرت توجه داشته باشید سیصدوهفتادهشتادنفر ،چهار صدنفرآدم کشته شده ، این اگرمحاکمه بشود ، این آدم را بصورت محکوم بیاوریم جنجال میشود ، میآیندایرادمیگیرند ، این پرونده بایستی پرونده مطمئنی باشد نمیشودبه سادگی این پرونده را به این صورت من بدهم.روزبعدش هم دیدم که از طرف

ساواک یک گزارشی آوردندکه با زتکرا رمیکنندکه این پسره مثل اینکه اسمش آشوری بوده - آتش زده ورفیقش هم جمشیدی نامی بوده واین جمشیدی همکه سابقاً ذوب - آهن اصفهان کارمیکرده بنابراین روسها دست دراینکار داشتند- بعدهم یک انگلیسی هم مثل اینکه با ساواک ارتباط داشت - این گزارش داده بودکه خلاصه میخواست اینکار را بچسبانندوبگوید توده ایها کردند. بنده که مدافع توده ایها نبودم اما آدم باید حقیقت بگوید. ممکن است توده ایها میکردند اما این نبوده جریانش. من میگفتم آقا شما چرا دارید این استثناء را قائل میشوید. سینما های تهران راآتش زدند، همان دستگاهی که سینما تهران راآتش زده سینما آبادان را هم آتش زده. آخه چرا نمیروید دنبال اینها، چرا یک چیزاستثنائی میخواهیددرست بکنید، خب اگرنمیتوانیدنتوان نستیدکه نباید بسازیدیک چیزی راکه. برای بنده مسلم وروشن است وبرای هرآدم منصفی روشن است که این کارساواک نیست. اما همان گروه همان هیات همان سازمان مدیریتی که این مسائل را داردپیش میآورد همه جا راآتش میزنند، آنجا را هم با یک وسائلی آتش زده. منتهی شما بایدبرویددنبال آنها وآنها را تعقیب بکنید. این چیزیکه آمده اند ومیگویندکه این چیزثابت نشده، حالا واقعاً من بطورقطع هم چون میگویم ضبط میشود ما برایمان ثابت نشد، کوشش کردیم یکماه وتیم نزدیک دوماه کوشش کردیم وثابت نشد. بهرحال ما دریک تضادکلی با حکومت شریف امامی قرارگرفتیم. بنده یا بایستی می - ماندم وبالاخره دیگراینموقع هم، دراین زمان هم مثل زمان گذشته نبود، بالاخره تا یک حدودی - یعنی تا یک حدودی که نه دیگر - اصول دموکراسی با یدرعایت بشود- وزیررا که نمیشد ازکابینه بیرون کنند- یا بایستی دولت استعفا کند، یا اینکه من خودم استعفا کنم والله نمیشد. من حقیقتش دیدم که حالا یک کریزدیگری بوسیله من بوجودبیاید معنی ندارد بنست که کنارکشیدم. پیش شاه بودم ومذاکره کردیم. گفتم آقا ببینیدمن نیستم، من دیگر با این ترتیب .... شاه گفت خب حالا با نخست وزیربازچک کن بازببین گفتم بله. البته خب شریف امامی هم دلش میخواست من بروم. اوهم دلش میخواست من بروم برای خاطراینکه نجفی را میخواست بیاورد. برای اینکه نجفی یک پرونده ای داشت شریف امامی که آقای ابتهاج لابدبهش اشاره کرده مربوط به کمیسیونهائی - اوکه داستان

دیوانکیفربودکمک بهش کرده بود .

س ـ نجفی کمک کرده بود ؟

ج ـ بله - ما ازدولت رفتیم کنا روعرض کنم

س ـ یعنی استعفا دادیدرسما " ؟

ج ـ رفتم کنار، نرفتم دیگر . استعفا همنخواستم. روزبعدهم وقتیکه وزیرتازه را انتخاب کرده بود، آمدندپیش من که من بروم وزیرتازه را معرفی کنم وگفتم نه ـ نرفتم وزیر تازه را هم من معرفی نکردم اصلا" ول کردم. این را بهتان عرض بکنم که معمولا" وقتی وزیردادگستری جدیدمیآیدمیرودووزیردادگستری سابق معرفیش میکندتوی دیوان کشور وقتی هم بنده معرفی شدم بنام وزیردادگستری ، کیانپورآمدورفتیم وبنده را معرفی کردو بنده آنجا تجلیل کردم واقعا " ازقضات برجسته دیوان کشور. گفتم خیلی آدمها راکه بنده سابقا " دردادگستری میشناختم حالانمیبینمشان وجایشان خالی است . گفتم جای سروری خالی است ، جای علی آبادی خالی است با وجودیکه علی آبادی خاطرتان هست با من مخالفت کرده بود. گفتم جایشان خالی است ـ من جای خالیشان را واقعا " خیلی ناراحت هستم. سروری را نمیبینم ، میر مطهری را نمیبینم ـ فقط اسمهائی که یادم بود . گفتم خب حالا ازاین ببعدکیانپوررا هم نمیبینیمش دیگر ـ بهرحال یک تجلیلی ازش کردم .هما نموقع هم میخواستم بروم به کانون وکلا.این آقای یگانه بمن گفت که آقا نه کانون وکلارا ولش کن. حالاچون کانون وکلادرواقع متین دفتری ونزیه بود. بنده رفتم البته چندروزبعدرفتم درکانون وکلاوخب آنها هم دیگرخیلی مخالف دولت ومخالف هیات حاکمه بودند، معذالک من رفتم آنجا ودربرخوردی که باهاشان داشتیم، خیلی زودتفاهم ایجادشدواین تفاهم هم موجب شدکه نزیه با من همکاری میکردوخیلی نزدیک بود. بهرصورت دیگرمطلب دیگری راجع به دوره وزارت دادگستری ام بخاطرم نمیآید که بهتان عرض کنم. انشاءالله اگراین کاستها تنظیم بشودوبفرستیدومن درصدد بربیایم که یک چیز منظم تری وازروی اندیشه وازروی خلاصه دقت تهیه بکنم احتمالا دارد که کاملتربیان بکنم .

بالاخره ما ازدولت کنار رفتیم، ولیکن من تماسم را با اعلیحضرت داشتم یعنی هر ده روزی میرفتم پهلویشان. یکروزصبح بمن میگفت که "من چقدرهرروزصبح بیایم وببینم هی گزارش بمن میدهند پنجتا اینجا کشته شد، شش تا آنجا کشته شد، هشت تا آنجا کشته شد. من تحمل این چیزها را ندارم." منظورم میخواهم روحیه اش را بهتان بگویم. حالا درفاصله بین استعفای ما تا موقع رفتن شاه، ملاقاتهائی که کردیم- حالا همه مطالب مطالب خیلی مهمی نبود. شاه قبل ازرفتنش- من نمیدانستم یعنی صحبت رفتنش بود البته وقتی بختیار آن نطق اولیه را قبل از اینکه نخست وزیر بشود کرد واشاره کرده بود به اینکه اعلیحضرت میروند، من خیلی ناراحت شدم

س- شما تاکی ایران بودید برای اینکه روشن بشود ؟

ج - من تا روزبعد- بنده ایران تا مرداد- تا اوایل مرداد ۱۳۵۸ بودم

س- پس انقلاب را شما دیدید ؟

ج - بله منتهی درمخفیگاه- بنده مخفی بودم. بله عرض کنم که بهرصورت نمیدانم چه مطالبی بین من وشاه- مطالب خیلی مهمی نبود .

س- روحیه - اینکه مریضی - اینکه تردیدازنظرتصمیم گیری واینها .

ج - بله - چرا- بله کاملا" معلوم بود .

س- ازکی مشهودبوداین ؟

ج - ازهمان شبی که ما را جمع کرده بودوگفت چه بکنیم واینها که معلوم بودروشن بودکه وضعش یعنی مسلط نیست براعصابش . بله دراینجریان ، دراین فاصله بین استعفای بنده ورفتن شاه، بنده با تقاضای بعضی ازدوستان امینی ، با امینی ملاقات کردم البته خیلی صبح زود. خب پیرمردبودبنده میرفتم پهلویش . نمیدانم چرا خیلی صبح زود مثلا" ساعت هشت هم وعده میگذاشت مثلا" پرهیزداشت بگویدبا من ارتباط دارد. نمیدانم شاید .

س- درمنزلش ولی ؟

ج - درمنزلش بله- ما رفتیم پهلویش

س- کدام منزلش ؟

ج ـ خب منزلش الهیه بود. بله حالاصحبتهائی که میکردیم وا ینها . یک مطلب مهم بودکه جلسه آخر بمن گفت که شاه بمن گفته استنباط من اینست که خارجیها نمی‌خواهندمن باشم ، این را خیلی توجه کنید این حرف امینی را میزنم . من فکر نمیکنم که خارجیها یعنی استنباط شاه این بوده که خارجیها نمی‌خواهند باشد، خارجیها بهش گفتندکه برو ـ این اظهارعقیده امینی است . امینی اظهارعقیده میکردمیگفت بعقیده من شاه ، خارجیها بهش گفته اندبرو. میگفت "من به شاه گفته ام اگر شما میدانید که خارجیها نمی‌خواهندشما باشید معطل نشوید بروید". این مطلب خیلی مهم است که من میخواهم بهتان بگویم ـ یک پیرمردی مثلا امینی به شاه میگوید برو چون خارجی خواسته خب این یک مطلبی بودکه لازم بود بگویم . اما مطلبی که باز هم ضرورت دارد بهتان بگویم جزو خاطراتم است این است که شاه دو سه روز قبل از اینکه برود بوسیله رئیس تشریفات بمن دستور داد گفت که بیا که من ببینمت ـ روز سه شنبه . . .

س ـ ارسلان افشار بود دیگر آنموقع ؟

ج ـ بله، حالا نمیدانم ارسلان افشار ابلاغ کرد یا معاونش رستم بختیار . گفتند ساعت ده روز سه شنبه اعلیحضرت منتظر شما هستند . شاید موارد نادری است که شاه خودش یک کسی را بخواهد . چرا یک موارد دیگری هم پیش آمده بودکه مرا خواسته بود، حتی موقعی که خانه نشین بودم ، یعنی کارنداشتم . حالاصحبت از رفتن شاه هم هست اما من واقعاً " نمیدانم شاه کی میرود . البته هفته پیش نهاوندی بمن تلفن کرده بودگفت من امروز آخرین ملاقاتم را با شاه داشتم وشاه دیگرمیرود مسلما " وبمن گفت که " Fais ta Valise "گفتم " Fais ta Valise " یعنی ما با شاه میرویم ؟ گفت نه باید برویم ما ـ این حرفی است که نهاوندی بمن زد، هفته پیشش . خب شایع هم بودکه شاه میرود . بنده البته هفت هشت ده روز قبل شاه را دیده بودم . ساعتی که قرار بود ساعت یازده بودقرار بودمن بروم شاه را ببینم ، من ساعت ده رفتم . ساعت ده رفتم دربار و ارسلان افشار را دیدم وگفتم که

س ـ نیاوران ؟

ج ـ نیاوران ـ حالا آنروز هم قرار بود رای اعتماد بگیرد بختیار . شبش منتشر کرده بودند که شاه نمیرود . من وقتی که منتشر شده بودکه شاه نمیرود متوجه شدم این انتشاری است

که بختیار میدهد میخواهد رای اعتماد بگیرد، همکاران ودوستان بختیار همچنین شایعه‌ای کرده‌اند برای اینکه بختیار رای اعتماد بگیرد، فکرمیکرده وقتی که شاه برود شاید بهش رای اعتماد دندهند. این بدبختی‌ها را میدانید کسی که نمیشناخت. بختیار را لانسه اش کردند و به خبرنگاران و اینها معرفی کرد گفت با یدرای بدهید، بختیار رای نمیگرفت که ...

بنده ساعت ده رفتم واوسلان افشار را دیدم وگفتم کی اعلیحضرت میرود؟ گفت حالا ما میرویم. گفت که شما الان شرفیاب میشوید و بعدا زشرفیابی ما با هلیکوپتر میرویم.

خیلی ناراحت شدم ودیگرمثل اینکه یک عده‌ای ازبچه‌ها واسکورت‌ها (؟) آمده بودند نمیدانم کی‌ها بودند، یک عده‌ازجوانها بودند — رفته بودند شاه را — دیده بودند — بعدآژدان کشیک مانعی بود.

س — کدام مانعی؟

ج — مانعی که پسرمعمارباشی ، رئیس تشریفات بودو آژدان شاه بود. بمن گفت اعلیحضرت منتظرند. رفتیم پیش شاه، من خیلی ناراحت — دیگرمیدانستم شاه داردمیرود — خیلی ناراحت خیلی مضطرب وواقعا" به گریه افتادم. اوهم خیلی متأثرشد. گفتم اعلیحضرت رفتن شما چه کمکی است به بختیار؟ مگرشما بروید بختیار میتواند حکومت بکند مملکت را آرام بکند، کمکی نیست به بختیار. بمن گفت که "چه میگوئی؟ دقیقه شماری میکنند که من بروم." به شاه گفتم که چرا شما به مردم نگفتید؟ گفت "پنجاه سال است فشار بمن میآورند که من بروم. درنظرداشته باشید این کلمه پنجاه سال آن چیزیکه علم بمن گفت یک گزارشی بنویسید اینها همه با هم تطبیق میکند.

س — گزارشی بنویسید که ولیعهد هنوزنمیتواند توی کارها ..

ج — گفت "پنجاه سال است دارند بمن فشارمیآورند که بروم. به کدام مردم بگویم؟ به همین مردمی که میروند پشت بام میگویند خمینی را درماه دیدیم؟ به این مردم بگویم؟"

س — این کلمات شاه است؟

ج — عین کلمات شاه است. شما شاید فکرمیکنم هیچ حتی اکسانش هم فرق نمیکند، عین کلمات شاه است. گفت "به این مردم بگویم که میروند پشت بام میگویند ما خمینی را

درماه دیدیم ؟ به این مردمی بگویم که میروند کاست مرا میسازند میگویند من به امرای لشکردستوردادم مردم را بکشید ؟ به این مردم بگویم ؟"هی قدم زد. گفتم خب اعلیحضرت فکر میکنید چه میشود ؟ گفت "هیچ. بعدا زهفت هشت ماه اینها بهمدیگر می افتندوشروع میکنندهمدیگررا کشتن." گفتم خب اعلیحضرت من چه کار کنم؟ سکوت کرد. با زگفتم خب تکلیف ما چیست ؟ گفت"هیچی من نمیتوانم دستورالعملی بهتان بدهم. ببینیدمقتضای وطن پرستیتا ن چیست وچی میتوانید بکنید. "اصلا" میدانست که کسی کاری نمیتواندبکند. بله خیلی کلیات ومهمات مطالبی که بین من وشاه ردوبدل شدهمین بود.

س ـ یعنی واقعا " ایشان گفتندکه هرکسی فکرخودش باشد؟

ج ـ نه ـ گفتندهرطورمیتوانیدمطابق مصلحت مملکت عمل کنید. من ازنظرعمومی گفتم چه بکنیم. ؟ بهرصورت ،دیگر مراسم وداع بعمل آمد.

س ـ فرودگاه رفتیدشما ؟

ج ـ نه.

س ـ یا همانجا خداحافظی کردید ؟

ج ـ نه ـ من سمتی هم نداشتم که بروم فرودگاه ـ همانجا همدیگررا بوسیدیم وخیلی تفقد کردومحبت کرد. من اینها را میگویم برای خاطراینکه چون میبینم بعضی از گزارشها مخصوصا " توی اسنادلانه جاسوسی که فلانی موردا عتماد نبود ـ من این خاطرات را میگویم که نخیر آنهائی که گزارش میدادندبه سفارت آمریکا آدمهای مخصوصی بودند دراختیار بعضی ازاشخاص بودند.

خیلی بمن محبت داشت واعتقاد داشت .گفتم به شما گفتم که قطبی گفته بوده که ـ یعنی این را نیکخواه بمن گفت خودقطبی بمن نگفت چون نیکخواه به قطبی نزدیک بود، گفته بوده که همین شما با فلانی تماس بگیردیدواز اومشورت بگیرید. بهرصورت شاه رفت. شاه رفت وبنده هم با اصراردوستانم روزبعدخانواده ام را فرستادم.

خانواده ام را فرستادم به اروپا وبمناسبت دوستیها ئیکه با بعضی ازایرانیان دیگر داشتندآمدندبه جنوب فرانسه، محلی که بنده با وجوداقامت ممتددرفرانسه هرگزنرفته

بودم. آمدند درکانو در جنوب فرانسه زندگی کردن. چند روز بعد خمینی آمد و بنده شاهد ورودش از تلویزیون بودم. البته بین بختیار و خمینی هم یک گفتگوهائی بود بختیار میخواست بیک شکلی خمینی منسوبش بکند، خمینی اعتراض داشت. ولی همین موقعها بود بنده بوسیله یکی از دوستانی که با بختیار آشنائی داشت به بختیار پیغام دادم شما آقا تنها تکیه گاهی که ممکن است داشته باشید ارتش است. مردم شما را نمی‌شناسند، شما مدعی بودید که منتسب به جبهه ملی هستید، جبهه ملی هم بعد از اینکه فرمان نخست وزیری را از شاه قبول کردید شما را نفی کرد، که شما اصلاً"کاره‌ای توی جبهه ملی نیستید. بنابراین شما که پایه‌ای ندارید- تنها پایه‌ای که میتواند شما را حفظ بکند ارتش است، بنابراین کوشش بکنید که ارتش را نگه دارید. به رئیس ارتش، فرمانده ارتش که شاه است در ضمن صحبتهایتان سبکی نکنید. آنچه بنظرم میرسید واقعاً" از نظر مصلحت مملکت به بختیار گفتم. خب بالاخره پیش آمد آنطوری که میدانید شد و بنده دیگر ذکر نمیکنم برای اینکه مسائلی که اتفاق افتاد یک مسائلی است که همه کس میداند.

زیرو بمش وجزئیاتش هم درکتابهای مختلف نوشتند. بنده رفتم شیراز، شیراز مدتی مخفی بودم وخب با دوستانمان معاشرتهائی داشتیم وآمدوشدهائی داشتیم وکوشش میکردم که کسی مرا نبیند — توصیه کرده بودند بمن. بالاخره بعد از یک مدتی به من سفارش کردند که شما ماندنتان در شیراز مطابق مصلحت نیست ودربعضی از مجالس اسم از شما میآید وممکن است بعداً" ناراحتی ایجاد کنند. درهمین اثنا یکی از دوستان یک کسی که خودش را دوست من معرفی کرد ولیکن هرگز ندیدمش پیغام فرستاد ووسائل خروج مرا از کشور از طریق زاهدان وپاکستان فراهم کرد وتا اواخر تیرماه در ایران بودم واوائل مرداد- روز اول دوم مرداد از طریق زاهدان به پاکستان رفتم وبعد از ۴۵ روز هم از پاکستان موفق شدم وآمدم بدفرانسه. از آنوقت هم درفرانسه هستم. اما درخاتمه این قصه حیات سیاسی خودم یک ملاحظاتی دارم اولا" راجع به شخصیت شاه:

شاه مرد ملایم وبا نرمشی بود. این خصوصیت اخلاقی ملایمت ونرمش شاه موجب میشد که دربرخوردش با اشخاص خیلی مودب وخیلی با نزاکت باشد. هیچوقت بنده از شاه خشونت

درروبروی اشخاص ندیدم ، بندرت واقعا " . شاه درنتیجه این وصف نرمش وملایمت انتقامجو نبود. کسانیکه معارضش بودندفقط به این حداکتفا میکردکه مصدرکار نباشند موثردرکارها نباشند. بمحض اینکه مخالفین خودش را برکنار میکردوبرکنار میدید ازمصدرکار ومصدرقدرت ، بهشان کمک ازنظرمالی هم میکرد. یادآوری میکنم تیمسار ریاحی‌که رئیس ستاد مصدق بودبعدازاینکه مسلط شدشاه ـ بیست وهشت مرداد پیش آمدکردومسلط شد- ریاحی باوجودیکه یک افسری بودورفتارش دربرابرشاه رفتار غیرقابل انتظاری بود، ولیکن شاه مزاحمش نشدواین توانست درپیمانکاریها و مقاطعه‌کاران یکی ازمردان پولسازباشد. یا مثلا" مهندس زنگنه‌که مدیرعامل سازمان برنامه درزمان مصدق بود، بعدا " واردکارپیمانکاری شدوکمک ومساعدت هم بهش شد. درموردمکی صبح برایتان میگفتم‌که چگونه دستورداد‌که فرمان مدیرکلی اش را بدهند. درخشش یکی ازاشخاصی بودکه وزیرفرهنگ دکترامینی بودوشاه خوشش نمی‌آمدامابیک مناسبتی بنده‌راجع به مسائلش وکارهایش وفعالیتش درراتحادیه معلمین باشاه صحبت میکردم ، ضمنا " راجع به‌حقوقش صحبت‌کردم چون‌شاکی بودکه هویداآن امتیازاتی که‌وزراء سابق داشتنددرمورداین رعایت نمیکنند. شاه بمن دستورداد‌گفت که‌به هویدا بگوییدکه تمام امتیازاتی که‌وزراء سابق داشتندباید در مورددرخشش هم برقراربشودوحتی گفت اگرببینیدزندگیش هم باآن امتیازات تامین نمیشود، تعهداتش وتکفلاتش زیادتراست ، زیادترهم بهش بدهند. اینست که‌شاه آدم انتقامجوئی نبود. البته‌بعضی هاممکن است‌که‌این نظرمساعدی راکه‌شاه درمورد معاندینش ومعارضینش ومخالفینش ابرازمیکردیک رشوه‌ای بودکه‌بهشان میداد ممکن است اینطوربا شدکه‌بدین ترتیب میخواست متعهدشان بکندکه دیگرمخالفت نکنند. این یک واقعیتی است مثلا" همین شاپور بختیارکه‌جزومخالفین شاه‌بود، شاه‌توصیه کرده‌بود - یعنی دربارتوصیه‌کرده‌بودبه‌بانک اعتبارات صنعتی‌ومعدنی - باوجودیکه مهارت خاصی شاپوربختیارنداشت ، شاپور بختیارنه‌حقوقدان بوده ، نه‌حسابداربوده نه‌درکاربیزنس واردبوده ، معذالک بعضی ازشرکتها رابعنوان مدیرعامل تعیینش میکردندومعرفیش میکردندوحقوقهای سنگین هم بهش میدادند. این بهرحال یک

واقعیت است . حالا این یک رشوه‌ای بوده‌یا موجب میشده‌که منصرفشان بکنندا ین یک واقعیتی‌است . امابهرصورت نرمش شاه وآن کاراکترسوپل شاه مغایربودبا آن میسیونی‌که‌شاه‌برای خودش فرض میکرد . شاه فکرمیکردکه‌رسالت داردبرای اداره‌ایرانواینطورفکرمیکردکه‌رای‌اش مافوق تمام آراء است . خب دراین شرایط بایستی این آدم صاحت اوتوریته‌باشدوبتواندبااقتدارعمل بکند . درحالی که شاه‌نه - شاه‌مرداتوریته‌ای نبود ، شاه برخلاف پدرش مردمقتدری نبودویکی از شایدعوامل سقوط رژیم هم‌همین ضعف وکم اقتداری‌شاه بود . شاه بطوریکه‌بنده اطلاع دارم هیچوقت درمواقع سخت جرات اتخاذتصمیم شدیدنداشت . همیشه‌اطرافیانش بودندکه‌خب مورداعتمادش بودندیااینکه‌زمانه‌تحمیل بهشان کرده‌بود . آنها بودند که‌تصمیم میگرفتند ، درموقع آذربایجان وفتنه‌اشغال ایرانوگرفتاری مسئله‌نفت واینها - این قوام السلطنه‌بودکه‌باقدرت توانست کارها راحل وفصل بکندومملکت رانجات بدهد . حتی من نمیدانم ، واردنبودم درجریان ۲۴خرداد ولی بهرحال‌مواجه بایک مشکلی شدکه‌ازایران رفت

س - ۲۸ مرداد ؟

ج - بله‌مرداد ، بهرحال مواجه‌بایک مشکلی شده‌بودکه‌نتوانست تحمل بکندوازایران‌رفت منتهی‌خب بالاخره‌یک جامعه‌ای بودندکه‌شاه‌را میخواستند ، خارجیها هم البته‌علاقه داشتندوکمک کردندشاه‌برگشت . درپانزدهم خرداد من درجریان بودم . شاه‌مطلقا " درآن بحران نمی‌توانست تصمیم بگیرد ، این مرحوم علم بودکه‌تصمیم گرفت و - توانست فتنه‌را بخواباند . شاه یک مردی بودکه‌به‌ظواهرامراهمیت میداد ، به عمق مطالب توجه‌نداشت . خیلی دلش را خوش میکردبه‌ظواهر . خاطرتان هست موضوع لژیون خدمتگزاران بشررا بهتان عرض‌کردم‌که آن یک نشانه‌صحیح بود .

همیشه‌دلش میخواست عمارات خیلی عظیم ، دانشگاهها تعدادش زیاد ، ولی بهیچوجه فکرنمیکرد این دانشگاهها ئی‌که‌میسازندآیا معلم بقدرکافی دارندیانه . این‌عمارات عظیمی‌که‌میسازندآیا اینها ازنظرسوسیولوژیک وازنظرشهرسازی آیا صحیح هستندیا مفیدهستندیا مفیدنیستند . شاه‌حتما " ایران را دوست میداشت وخیلی علاقه داشت

به پیشرفت وترقی ایران. ولی پیشرفت وترقی ایران را بهیچوجه ازنظراصول و استراکتور موردتوجه قرارنمیداد. همیشه بهکارنژانتوروبهظواهرامرااهمیت میداد. هرچیزی را دراشل بزرگ ودرکمیت زیاد میخواست بدون اینکه توجه بکندکه این مسئله دراشل بزرگ ودرکمیت وسیع آیا صحیح است، درست است یا درست نیست. شاید همین ملاحظاتش بودکه، یعنی همین بی‌احتیاطیش بودکه موجب شده بودتهران یک شهروسیعی‌شده‌بود، شهری بودکه‌خرده‌خرده‌این اواخردیگر غیرقابل کنترل بود و اساسا" هم‌امنیتش وهم آبش وهم برقش مشکل بودتامین بشود. درحالیکه‌شاید به عظمت وتوسعه‌شهر (؟) نبودقبلا" بالاخره‌افکارمتوجه‌بودندکه‌یکخرده محدود بکند. شاه به‌قانون دلش میخواست قوانین قشنگ زیاد داشته‌باشد، اما هروقت که میدیدقانون سد راه است برای اجرای مقاصدش که‌فکرمیکردمقاصدهم مقاصدعالی است به‌قانون اهمیت نمیدادوحتی درصددبرنمیآمدکه‌خب قانون را اصلاح کند. وحتی ماموربن دولت که میخواستندقوانین رااجرا بکنندبایک نظرخوبی بهشان نگاه نمیکرد درحالیکه‌آنها گناهی‌نداشتند، آنها میخواستندقانون رااجراء بکنند. بهتان چندین بارعرض‌کردم، به‌دادگستری ازاین لحاظ خوش بین نبودکه‌خب قضات دادگستری مامور اجرای قوانین بودندودراجرای قوانین البته‌مزاحم‌ومصدع مقاصدشخصی بودند. گاهی اوقات مقاصدشخصی شاه، اینست‌که‌خوشش نمیآمد. درحالیکه‌قضات دادگستری گناهی نداشتند، قضات دادگستری قوانین رااجرا میکردند. شاه‌درعین حالکه‌ازنفوذخارجی خوشش نمیآمد، درعین‌حالیکه‌بنده‌مواردمتعدددیدم ازآدمهائی‌که‌باخارجیها ارتباط داشتند راحت بودوخوشش نمیآمد، معذالک قدرت مسلط برجهان راکه‌درزمان سلطنت خودش آمریکائیها بودندهمیشه‌کوشش میکردکه‌بیک صورتی رضایت آنها را جلب کند. البته‌اینکه‌میگویم قدرت مسلط برجهان، شایدیک جهت دیگری هم داشت توجه‌اش به آمریکا برای خاطراینکه‌فلسفه‌اجتماعی‌ای‌که‌باهاش سازگاربود، موافق بودومعتقد بودبهش یک فلسفه‌اجتماعی‌بودکه‌سیستم حکومت آمریکا هم طرفدارش بود. البته کوشش میکردکه‌آیا ره حکومت آمریکا ودستگاه‌اداره‌آمریکا را دراختیارداشته‌باشد. اشاره‌بهتان‌نکردم‌که‌درانتخابات آمریکا میخواست دخالت کند‌دیگر- برای نیکسون

خرج کرده بود، سفیرش آنطور که معروف بود خرج کرده بود. بعضی از سناتورها را بیک صورتهائی محبتشان وموافقتشان را جلب میکرد برای خاطر اینکه بتوانند مقاصدش را درداخل آمریکا ... ولی معذالک همیشه درداخل مملکت عناصری را برای همکاری درامر حکومت انتخاب میکرد که فکر میکرد اینها یک بستگی نزدیکی با آمریکا دارند وعجیب است این اشخاص را که با این صورت انتخاب میکرد بستگیشان یک بستگی توام با سوبوردیناسیون بود. دوستان آمریکا را توجه نمیکرد بلکه کسانی را بهشان توجه میکرد که یکنوع رابطه سوبوردیناسیون بین آنها وآمریکا باشد. ومن میدانم این طور آدمها را درباطن خوشش نمیآمد اما فکر میکرد برای کار حکومت کردن بهترین ترتیب اینست که عوامل حکومت خودش طوری نباشند که آمریکائیها نسبت بهش تردید وشکی داشته باشند، درعین حال که خودش کوشش میکرد درداخل آپاری حکومت واداره آمریکا موثر باشد وبتواند به مقاصدش برسد. این مطلب، انتخاب اشخاصی که بهرحال موردتوجه خاص آمریکائیها بودند درامر حکومت ضررخیلی بزرگی زد. اساساً " یک مقداری از لجاجت مردم با رژیم برای این بود که اشخاصی درامر حکومت دخالت دارند که شناخته شده اند و معروف هستند که فرمانبردار آمریکا هستند. واین اشخاص نه فقط به آمریکا وبه روش حکومت آمریکا وروش اجتماعی آمریکا وجودشان کمک نمیکرد بلکه نفرت وخشم مردم را برعلیه شان برمیانگیخت. بیخودنیست که بدترین کارهای تاریخ رژیم خمینی برعلیه آمریکائیها کردومردم پشت سر این کار بودند. مسئله گرفتن اوتاژ، موضوع صدنفر دویست نفر آدم آمدند ویکعده ای را گرفتند، این متکی بود به یک احساسات عمیق ضدآمریکائی مردم. ارتشی که نبود، قشونی که نبود وباطنا " هم بایدبدانیم که زمامداران زمان مثل قطب زاده مثل بنی صدر وشاید خود خمینی هم حتی موافق این وضع نبودند. امایک احساسات وسیع وعمیق ضدآمریکائی بعلت سابقه ای که بود، وجودداشت وخب معارضین ومعاندین آمریکا که شاید هم کمونیستها بودند از این وضعیت استفاده کردند وبدین ترتیب توانستند آن حادثه خیلی شرم آور را که عبارت ازنگهداری آن گروگانها باشد برای مدتی بیش ازیکسال، یکسال وخرده ای طول کشید هفده هیجده ماه مثلا اینکه طول کشید؟ ادامه بدهند. ایران چهل هزار مشاور آمریکائی

داشت . میدانیدیک قراردادی ما داشتیم ، قرارداد همکاری نظامی. براساس این قرارداد همکاری نظامی افسران آمریکا درارتش ما نفوذداشتند. بعدا " که شاه درتجهیزوتثبیت ایران قسمت اعظم ازتسلیحاتش را ازآمریکا میخریدنا چارشد تعدادزیادی افسرآمریکائی را بنام مشاوربیاورد. تعدادا ینها شایددرحدودچهل هزارنفربود ، باخانواده شان یک جمعیت عظیمی میشدند. خب این افسرانی هم که آمده بودندبعنوان مشاوروبعنوان تکنیسین برای آموزش سربازان ایران برای بکاربردن سلاحهای نظامی ، خب اینها ازطرف فیرمهائی هم که فروشنده اسلحه بودند بهرحال یک تاثیری داشتنددردستگاه حکومت ایران ، برای اینکه حکومت ایران یک اسلحه های معینی را بخرد. راجع به تسلیحات ایران که گفتم بایستی عرض کنم که شاه ایران ـ شاهنشاه ایران اعلیحضرت فقط ازآمریکائیها اسلحه نمی‌خرید. ازانگلیسیها هم می‌خرید ، تانکهای چیفتن را ازانگلستان خرید. نمیدانم ازفرانسه چی‌خریدا ما ازروسها هم وسائل نقلیه را هم ازروسها میخرید. نمی‌دانم بحدکافی راجع به خصلتهای شاه گفتم یا نه ـ یعنی شاه ازنظرنرمهای اخلاقی هم سختگیرنبود. درحالی که من هیچوقت فسادشخصی ازشاه سراغ ندارم. که واقعا " منافع مملکت را برای اغراض شخصی هم باهاش بازی کرده باشد، دریک معامله ای ، دریک چیزی ، من هیچ سراغ ندارم ـ هیچ سراغ ندارم. اطرافیانش کسانش ، دامادش همانطوریکه گفتم ـ خاتمی اینها چرا ـ خب دخالتهائی داشتند سوء استفاده هائی کردندا ما ازخودش هیچ چیزی سراغ ندارم ـ هیچ واقعا " نادرستی درهیچ زمینه ای بنده ازشاه سراغ ندارم. اماضمنا " تقوی واجتناب ازتحصیل مال باتکاء مواضع وموقعیتهائی که اشخاص دردستگاه دولت دارد، مثلا اینکه شاه به این مطلب خیلی اهمیت نمیدادوما مواردی را سراغ داریم که اشخاص نسبت به .. یعنی شاه نسبت به اشخاصیکه ازمواضع خودشان برای تحصیل منافع مادی سوء استفاده می ـ کردندا غماض میکرد. نه اینکه رشوه میگرفت . مثلا" نزدیکانش واسطه میشدندپیش شاه برای خاطر اینکه کلمانس شاه ـ توجه شاه نسبت به یک مطلبی جلب بشود. اینها به ازاء این شفاعتی که میکردندپیش شاه ممکن بودخب یک امتیازات مالی بدست

بیاورند. گاهی اوقات شاه اصلا" سئوال میکردکه" این کاری که واسطه شدی چی برای تو دارد؟"همین اتفاقا "چندروزپیش کسی نقل میکردکه امیرهوشنگ دولو واسطه شرفیابی عضدبوده. وقتیکه عضدمیخواسته شرفیاب بشود، متشبث میشودبه امیرهوشنگ که وسائل شرفیابی ما را فراهم بکند. وقتیکه امیرهوشنگ به حضورشاه میرسدوازشاه خواهش میکندکه عضد را بپذیرند، شاه به امیرهوشنگ میگویدکه"چی برای تو دارد؟"او هم صریح میگویدپنجهزاردلارقرارشده بمن بدهد. خب میدانیداین خصلت شاه، این تالرنس شاه موجب میشدکه اطرافیانش سوء استفاده کنندوسوء استفاده هائی که خب نسبت میدهندورویش خیلی جنجال کردندبعلت این تالرنس واین اغماض وعدم توجه شاه به نرمهای اخلاقی وشرافتی بود. بهرصورت من نمیخواهم بگویم که طوفانی که با خمینی آمدوایران را اینطورزیروروکردمربوط به رفتاروکمپورتمان شاه بود. نه، شاه خیلی خدمت کردبه ایران، شاه مملکت ایران را صنعتی کرد، شاه عوایدنفت ایران را که درزمان پدرش، ابتدای سلطنت پدرش بیش ازهفتصدهزارلیره درسال نبود، درسال ۱۹۷۵ به بیست ودومیلیارددلاررساند. وشرکت ملی نفت ایران درواقع دیگر صاحب ثروت نفت ایران بودومیتوانست هرطوری دلش میخواهدنفت ایران رااستخراج کندو هراندازه ای که بازاراستطاعت داشته باشدبفروشدودرقیمت هم همراه سایرتولیدکنندگان توافق میکردندوقیمت راهم کشورهای تولیدکننده که شاه دراین قسمت سهیم بودموثر بودندوتحمیل میکردندبه بازار. مملکت ایران را صنعتی کرد، ذوب آهن که یکی ازآرزوهای بزرگ ملی ایران بودودرایران دایرکردوتوسعه داشت میدادکه تولیدفولاددرایران شاید درسال به ده میلیون تن برسد. مس که درایران سابقه تولیدنداشت دریک سطح خیلی بالادرحال تولیدبودوموجباتش رافراهم کرده بود. راه آهن ایران را نسبتا" توسعه داده بود. بهرصورت کشاورزی ایران هم باتمام عیبهائی که برایش میگیرندخیلی توسعه پیداکرد. تولیدگندم درایران درسال درحدود چهارمیلیون تن شده بود. پنبه بعدازمصرف داخلی واحتیاجات کارخانه های نساجی که بهرحال منسوجات داخلی راتامین میکردند دویست هزارتن بود، دانه های روغنی درایران داشت رشدمیکردوخودش یک صنعتی شده بود. روغن کشی ازدانه های روغنی وخلاصه دانشگاهها درایران توسعه پیدا

کرده بود. آموزش بطورکلی. وقتیکه رضا شاه آمد وپادشاه ایران شدوزمام امور را هم بدست گرفت اولین سال تعداد دانشجویان از سال اول ابتدائی تاآخردارالمعلمین دارالفنون چهل وهفت هزارنفربود. یکی‌دوسال آخر، گزارشی که من تنظیم کرده بودم مجموع دانشجویان ودانش‌آموزان، تمام درسطح آموزش ایران ازابتدائی تاآخـــر ده میلیون دانشجومشغول تحصیل بودندو همانسال چهل وهفت هزارنفریعنی معادل تعداددانشجویانی‌که ابتدای‌زمان رضاشاه درمدارس ایران درس میخواندندآنســـال چهل وهفت هزارنفرمدارس عالیه‌ودانشگاههای ایران فارغ التحصیل داشتند، بهر حال امنیت درایران برقرارکرد. بایستی قبول بکنیم‌به‌زن ایران شخصیت داد و زن ایران را وارد‌زندگی اجتماعی کرد. بهرحال خدمات زیادی کردامامتاسفانــه بایستی گفت که‌کامپورتمان ورفتارش جزئی‌ـ جزئی البته ـ ازعوامل انقلاب شد.
حالا انقلاب ایران چرا اتفاق افتاد خب خودش یک بحث علیحده‌ای است. تحلیـــل و آنالیزکردن عواملی که‌به‌انقلاب ایران برانگیخت خیلی‌متعدد است خب رفتارشاه و کامپورتمان شاه‌هم جزئی ازاین بهرحال عوامل است .بهرصورت انقلاب ایران آمدوتمام دستآوردنسلهای بسیاری را به‌باداد. من وقتیکه‌شخصا " خودم نگاه‌میکنم می‌بینم که‌یک جزء خیلی کوچکی بودم ازسلسلهائی که‌درسازندگی‌ایران‌موثربودم ومی‌بینم‌که آنچه‌که‌کوشش کردم، آنچه‌که‌زحمت کشیدم‌همه به‌بادرفت. ازاین بابت واقعا " متاثر هستم. ولی وقتیکه‌می‌بینم که‌این من تنها نبودم‌که‌حاصل کارش وکوشش وزحمتش به‌باد رفت برای اینکه‌من یک جزء کوچکی بودم شایدمیلیونهاآدم، نسلهای گذشته‌حاصل زحماتشان به‌بادرفت. البته‌ازیکطرف تسلی هست برایم ولی ازیکطرف دیگر دردم‌را سنگینتروررنجم را مشکلتروغصه‌ام راافزونترمیکند. بایدمنتظرحوادث باشیم‌ببینیم که‌درآینده‌چه‌خواهدشد. بهرحال تصادف تاریخ‌ما رادراین مسیرقرارداد تاببینیم در آینده‌چه‌میشود. خیلی متشکرم امیدوارم که‌خاطرات من ذکرش تایک حدودی بتوانـد برای روشن شدن فضائی که‌براجتماع ایران حکومت میکرده موثرباشد. کوشش کردم‌در بیان مطالب حقیقت رابگویم ولی البته‌گاهی اوقات مطالب فراموشم شده‌وهمه‌چیز رانتوانستم بگویم. امیدوارم هیچوقت دستخوش احساسات نشده‌باشم. امابعیـــد

نیست گاهی هم دستخوش احساس شده باشم ، معذرت میخواهم خیلی هم متشکرهستم